شراب خون با دست جنبش چوب بران مینمایند پدر و مادر بفدای لب و دندانت
باد ای ابی عبدالله ای لب و دندانت تقصیری داشت مگر آنکه بوسگاه پیغمبر
و همیشه مشغول بذکر خدا و تکبیر بود ∴ اینَ الرسولُ وثغرُ السبطِ منفلتٌ
بعذبهِ یبرحُ الی الفسطاطِ منکسرٌ ∴ اینَ الرسولُ عنِ الایتامِ تندبُهُ
مثلَ النجومِ علی النوقِ الحدابیرِ ∴ ایا کجا بود پیغمبر خدا که به بیند اسب
صاحب فرزندش را که با زین شکسته و روی بخون آغشته بهر طرف می
دود و فریاد مینماید و خبر مرگ صاحب خود را به یتیمانش میرساند ایا
کجا بودی یا رسول الله که بشنوی نوحه یتیمان و گریه خواهران و ناله زنانش
را که مثل ستارها از هر طرف متفرق شده اند و ایشان را بر شترهای بی قتاد
سوار کرده اند ∴ خطبٌ تضعضعَ منهُ الدینُ واضطربت ∴ قواعدُ المجدِ فی
الاعراقِ والطورِ ∴ بجد اقسم این مصیبتی است که ارکان دین الهی از آن متزلزل
در آمد و بنا و اساس خانه مجد و بزرگی که پروردگار مجید در اعراق و طور
آن را مؤسس نموده بود پایهای آن را بجهت پیغمبر آخر الزمان بلند کرده بود باضطراب
در آمد و نزدیک شد که منهدم گردد ∴ خطبٌ تزلزلَ منهُ العرشُ وانطمست
معالمُ الرشدِ فی الآفاقِ والنورِ ∴ خداوندا این حادثه که عرش الهی
را با آن عظمت متزلزل در آورد و آثار هدایت و نشانهای رشد
و دلالت که پروردگار عالم قرار داده محو و منطمس گردید ∴ خطبٌ
اقامَ عمودَ الشرکِ منتصباً ∴ وشدَّ اعضادَ اهلِ البغیِ والزورِ

مصیبتی بود این مصیبت که بواسطه آن آثار توحید و خداپرستی پست شد و عمود
شرک و بت پرستی بلند گردید و بازوی اهل کفر قوی شد با آنکه اگر چه حق تعالی عذاب
خود را نازل نفرمود و عالم را سرنگون ننمود لکن البته در آخرت مهیا فرموده بجهت
ظالمان کفایت مینماید ایشان را پس باید تن بقضای الهی در داد و گردن حکیم
علی الاطلاق را موافق حکمت دانست و بدرستی که کسی تعجیل در عقوبت
مینماید که خوف فوت داشته باشد و خدا در کمینگاه ستمکاران می باشد
و طبرسی در احتجاج بسند خود روایت کرده است که روزی سید الساجدین
ذکر میفرمودند احوال جماعتی از بنی اسرائیل که خدا ایشان را مسخ نمود و ایشان
را از صورت بنی نوع انسان انداخت بصورت میمون کرد و ایشان را بجهت
مخالفت کردن ایشان امر الهی را که نهی فرموده بود از صید نمودن ماهی در
روز شنبه که روز عید ایشان بود بجهت حرمت آن روز چون باخر آن قصه
رسید فرمود انّ اللهَ تعالی مسخَ اولئکَ القومَ لاصطیادِ السمکِ
فکیفَ تری عندَ اللهِ عزّ وجلّ یکونُ حالُ من قتلَ اولادَ رسولِ اللهِ
وهتکَ حرمتَهُ خدا مسخ فرمود جماعت را بجهت صید نمودن ماهی پس
آیا چگونه می بینید حال گروهی که کشتند اولاد پیغمبر او حرمت او را ضایع
و پرده حرمت او را دریدند پس یکی عرض کرد یا ابن رسول الله ما این حدیث
را از شما شنیده بودیم و یکی از ناصبیان و دشمنان خاندان نبوت گفت
اگر کشتن حسین از روی باطل بود پس کشتن او از صید ماهی عظیم تر بود

پس چرا خدا غضب نفرموده بر کشندگان او هم چنانکه غضب کرد بر کسانی که صید ماهی
کردند در یوم السبت حضرت فرموده بگو در جواب این ناصبیان که ابلیس لعین معصیتش
بزرکتر بود از معصیت جماعتی که باغوای او کافر شدند پس چرا خدا هلاک کرد
ایشان را مثل قوم و اصحاب فرعون و ابلیس را هلاک نفرموده و حال آنکه او اولی
بود بهلاکت از آن جماعت پس چرا خدا هلاک فرمود آن جماعتی را که تقصیر ایشان از
ابلیس کمتر بوده در معاصی موبقات و مهلت داد ابلیس را بان معاصی او و هتک
محرماتی که از او سر میزند نیست این مکر اینکه پروردکار عالم حکیم است و تدبیر او
با حکمت مقرون است هر که را مهلت میدهد در آن تدبیریست و هر که را
هلاک مینماید در آن حکمت است فَكَذَلِكَ هٰؤُلَاءِ الصَّائِدُونَ فِي السَّبْتِ
وَهٰؤُلَاءِ الْقَاتِلُونَ لِلْحُسَيْنِ يَفْعَلُ فِي الْفَرِيقَيْنِ مَا يَعْلَمُ أَنَّهُ أَوْلَى بِالصَّوَابِ
وَالْحِكْمَةِ پس هم چنین هلاک نمودن صید کنندگان ماهی را و مهلت دادن
کشندگان حسین را بخبر کرده در حق ایشان آن موافق ثواب و حکمت لَا يُسْأَلُ
عَمَّا يَفْعَلُ وَعِبَادُهُ يُسْأَلُونَ پس اولاً آنکه بحث بر حکیم علی الاطلاق روا
نیست و ثانیاً آنکه خود فرموده وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ
لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيرًا
اکر دفع نمیکردیم از اشرار بواسطهٔ ابرار ناس هر اینه عذاب نازل میشد و
معابد و مساجد را سرنکون میکرد و اکر چه این حکم کلی است لکن کذشت
که جناب صادق ع فرمودند در حق حسین جاری شده پس اکر نبود بقیهٔ ذریهٔ

طاهرهٔ او نبود بجهة وجود حجت الهی که محل فیوضات الهی و سبب نزول رحمت و
برکات نامتناهی است هر اینه عالم سرنکون شده بود و همه دنیا و ما فیها زیر
و زبر شده بود زیرا که امر سهلی نبود کشتن جکر کوشهٔ پیغمبر خدا و اسیر نمودن
دختران فاطمهٔ زهرا با هر کاه خدا بجهة صید ماهی چند بی خصت او جماعتی را
مسخ نماید و بر ایشان صاعقه از اسمان فرو فرستد و با تش دنیا و اخرت بسوزند
پس چه کمان داری از کسانی که حجت و خلیفهٔ او را و زینت عرش کبریائی
و عظمت او را و مظهر جلال و رحمت او را ماهی وار در دریای خون غرق
نمایند و او را ابیکناه از اب منع نمایند و هر کاه کروه عظیم را هلاک نماید
بجهة هتک حرمت روز عیدی که خدا آن را حرمت داشته بود در آن روز از
صید سمان نهی فرموده بود پس چه خواهد بود حال کروهی که هتک حرمت
عید و ایام و سید ایام را که روز جمعه بود که بمنزلهٔ یوم السبت بنی اسرائیل است
ضایع و در چنین روزی در بهترین ساعات آن وقت زوال است که خدا
مردم را خوانده است بسوی ذکر خود و احترام پیغمبر خود که باطن ذکر الله است
و تحصیل قرب خود و مناجات خود و کوش دادن بمواعظ و نصایح خود
حرمت این روز را ضایع کنند و پردهٔ حرمت پیغمبر خود را بدرند و مرتکب چنین
امری که قلم از تحریرش عاجز است شوند و روز جمعه که یوم السبت مسلمانانست
ضایع نمایند و بصید نمودن ماهی بحار معارف الهی و اشرف مخلوقات
انزال نمایند و اینکه در بعضی از اخبار وارد شده است که المقتول

يوم السبت؛ واينكه آنحضرت را در روز شنبه شهيد كردند همانا تاويلش همين است
كه مذكور شد كه شهادت او در روز جمعه كه يوم السبت مسلمين است ميباشد اگرچه
جمعي از علماء بظاهر اين اخبار عمل نموده اند وقايل شده اند كه شهادت آنحضرت
در روز شنبه بوده مثل شيخ مفيد در ارشاد وغير ايشان ولكن مخالفت
با اخبار كثيرة داله بانكه اين امر در روز جمعه بوده وباين قايل شده اند بعضي از
علماء رضوان الله عليهم بلي هلاكت اين جماعت اولى بود اما اخذ عذاب
نفرموده بندگان خود را بواسطه حجت خود كه در ميان خلق بود؛ نعم ولولا
شموس منه ما طلعت؛ شمس ولا كان سهل لا ولا حزن؛ ولم يدر
فلك كلا ولا سكنت؛ ارض بل اضطربت ارض بها سكنوا؛ بلى اگر نه از بود
ان بركت آفتابهاي فلك عصمت وطهارت وماهاي برج هدايت و
امامت از اولاد ان قافله سالار سالكان سعادت وپيشرو كاروان شهادت
هر اينه هرگز آفتاب طلوع وغروب نميكرد وافلاك گردش نمي نمود وزمين
قرار نمي يافت وسهل وجبل برطرف ميگرديد؛ لو لم يرد ربنا اظهار حجته
من صلبه ما استقام الدهر والزمن؛ اگر نه اين بود كه خدا ميخواست كه
اظهار نمايد حجت خود را وبيرون آورد خلفاء خود را از صلب طاهر او
هر اينه زمان وروزگار استقامت نمي يافت؛ ما عطل الكون اذ كانت
قلائده منه هداة على فعل التقى فرق؛ عالم سرنگون نشده
كونين معطل نگرديد بجهة انكه گوهرهاي مضيئه وجوهرهاي ثمينه

ازاولاد

از اولاد طاهره او قلاده روزگار ونظام ليل ونهار بوده اند كه بواسطه تقوى و
ممارست بر عبادة خدا مقصود از ايجاد ما سوا حاصل ميگرديد؛ فليندب
المجد اهليه كذا وكذا؛ فليعظم الخطب او فلتكثر المحن؛ پس سزاوار است
كه مجد وبزرگي ندبه ونوحه نمايد بر اهل خود وبايد عظيم شود مصيبت خلق
وبزرگ شود محنتها وبلاها؛ وكيف لا وارى السادات من مضر؛ اضحت
تسود عليها العبيد بتن؛ چگونه چنين نباشد وحال آنكه مي بينم كه بزرگان
وسادات خلق را بزرگي مينمايند بر ايشان اراذل خلق وغلامان وبندگان
كنديه متعفن؛ والله ما جر جور الظالمين على؛ ابناء احمد الا الاثما
فتنوا؛ اعني الاولى غصبوا ميراث حيدرة؛ اخي النبي رسول الله
والختن؛ بخدا قسم كه جرات ندادند اين اراذل را بظلم اهل بيت رسالت مگر
جماعتي كه غصب كردند ارث برادر وداماد رسول الله را كه بر او ظلم كردند
وبواسطه امر خلافت نموده وديگران بران جرات نمودند؛ هم اسسوه و
شادوه امية اذ؛ احقادهم ظهرت في الطف والضغن؛ ايشان اساس
ظلم را چيدند وبنيان اين بنا را نهادند وبني اميه ان را تقويت كردند
وباتمام رسانيدند ان را در زمين كربلا؛ نفسي فدا لنفوس منه سائلة
على الضبا نهبت اجسادها اللدن؛ روح وجان من بفداي ان نفوس
قدسيه وارواح زكيه باد كه در زمين كربلا خونهاي ايشان از شمشيرهاي
مخالفان جاري گرديد وجسدهاي آنها را بغارت نيزهها دادند؛

نفوس اشرف خلق الله من بينهم ؛ سادت مشاعر بيت الله والركن ؛ افدي
هناك حسيناً وهو بقحمة الهيجاء يسطو بقلب قلبه البدن ؛ روح و
جان من بلكه جانهاي عالميان بفداي حسين مظلوم كه در ان دشت غربت در
ميان ان گروه بمحنت گرفتار شده بود و چون شير خشمناك در درياي
حرب غوطه ور گرديده بود ؛ افديه والنبل من صوب الدماء غدا ؛ بحراً
على وجهه خيل العدى سفن ؛ در حالتي كه از كشتن اشرار و خون ريزي
از ان طايفه غدار روي ان دشت بمنزله درياي خون بود كه خيلها و
اسبهاي ايشان مانند كشتي بر ان جاري بوده اند ؛ ما صدّه عن لقاء القوم
كثرتهم ؛ والاسد هل صدّها عن قصدها الثن ؛ كثرت و زيادتي ان
گروه در نزد من پشكوه بود هم چنانكه كثرت و زيادتي وحشيان را در پيش
شيران عظمي نيست اي والله شير را چه نسبت است با ان مظهر قهر الهي و محل
سطوت خدائي اگر باشاره قهر انه بان گروه بلكه همه مخلوقات زمانه ميفرمود
هر اينه همه را از صفحه روزگار بدار البوار مي فرستاد ، باري بمقتضاي حكمت
ربانيه بقوت ظاهريه بشريه و بسطوت و شجاعت جسمانيه با ان طايفه
طاغيه جدال مينمود ؛ حتى اذا اشتاق دار الاقناء لها ؛ وشاقه سادة
في عدنها عدن ؛ تا اينكه اين ظلمت كده دنيا قابل تابيدن انوار قدسيه
خود نديد و لشكري ندكاني دنيا سير شد و اشتياق عالم بقا بر او زياده
شد و جد و پدر و مادر نيز از اشتياقش بي تاب شدند ؛ فاضت الى القدس

نفس

نفس منه طاهرة ؛ ما شانها في الوغا خوف ولا حزن ؛ پس نفس زكيه اش از خاك
بدن بروان بعالم قدس نمود ؛ بكت احكام دين الله اذ نكبت ؛ اعلامه اسفاق
الفرض والسنن ؛ پس بسبب كشتن او علمهاي دين الهي سرنگون گرديد و
اثار فرض و سنن شريعت مندرس گرديد و احكام دين مبين عزادار ان امام
مبين گرديد پس بايد دانست كه اگر چه حق تعالى از بركت وجود حجت خود زمين
را سرنگون نگردانيد و اسمان را از روي زمين بر نفرمود اما زمين و اسمان در
مصيبت جگر گوشه پيغمبر اخر الزمان بر خود لرزيدند اسمان بجاي اشك خون
باريد و زمين چشمهاي اب و خون از چشمهايش جاري شد چنانچه در
اخبار كثيره از مخالف و مؤالف وارد شده است از انجمله ابن قولويه در كامل
الزيارات از حضرت صادق عم روايت كرده است كه فرمودند كه بدرستيكه گريه كرد
اسمان و زمين در مصيبت حسين ع و سرخ رنگ شدند و هرگز بر كسي
نگريسته مگر بر يحيي بن زكريا و حسين بن علي ع و ابن شهراشوب از
نضره ازديه روايت كرده است كه گفت لما قتل الحسين امطرت
السماء دماً ؛ وحبابنا وجرارنا صارت مملوة دماً ؛ چون حضرت
حسين را شهيد كردند و داغ مصيبتش را بر دل اسمان و زمين گذاردند
اسمان خون باريد و ظرفهاي ما حتى حب ها و سبوهاي ما مملو از
خون گرديد و ايضاً ابن قولويه رضي الله عنه روايت كرده است از احمد بن
عبد الله از مردي از اهل بيت المقدس كه گفت بخدا قسم كه ما اهل بيت المقدس

حجة الوداع

مطلع شدیم بر شهادت حسین بن علی در پیش از روزی که آنحضرت را شهید
کردند و اوی گفت که چگونه مطلع شدید و حال آنکه مسافت بعید و فاصله بود
میان شما و مقتل آنحضرت گفت: ما رفعنا حجرا ولا مدرا ولا صخرا الا
ورأینا تحته دما یغلی: یعنی هیچ سنگ و کلوخی را از اطراف بیت المقدس
برنداشتیم مگر آنکه دیدیم که از زیرش خون تازه میجوشید و دیوارها مانند
خون بسته سرخ شده بود و تا سه روز خون تازه از آسمان می بارید
و در دل شب منادی شنیدیم که ندا میکرد و این شعرها را میخواند اترجوا
امة قتلت حسینا: شفاعة جده یوم الحساب: آیا امید دارند
گروهی که کشتند حسین را شفاعت جد بزرگوارش را در روز قیامت
معاذ الله لا نلتم یقینا: شفاعة احمد وابی تراب: معاذ الله
هرگز نخواهد شد و بشما نخواهد رسید شفاعت احمد مختار و حیدر کرار
قتلتم خیر من رکب المطایا: وخیر الشیب طرا والشباب: چگونه میشود
که شفاعت جد و پدر او شما را دریابد و حال آنکه کشتید بهترین سواران
معرکه شجاعت را و کشتید بهترین پیران و جوانان اهل عالم را همه پیران
و جوانان اهل عالم بفدای یک موی او باد میگوید که آفتاب تا سه روز
منکسف و بی نور بود و جهان ظلمانی و سیاه بود بنحوی که در روز ستارهای
آسمان ظاهر بود و بعد از چند روز نزدیک خبر رسید که در ابتدای ظهور
آن امور غریبه آن غریب دیار بلا و اسیر گروه اعدا را در کربلا شهید کرده

بودند

بودند و از جمعی مشایخ عامه مثل شارح وجیز و صاحب طبقات نقل شده که
سرخی که در آسمان بهم میرسد در وقت طلوع و غروب آفتاب از وقتی بهم رسید
که خورشید فلک امامت و نازپرورده حضرت رسالت حسین را شهید کردند
و از آن روز تا حال باقی مانده و پیش از آن کسی ندیده بود و گفته ما رفع حجر
فی الدنیا الا وتحته دم عبیط: سنگی را از روی زمین نداشتند در همه دنیا
مگر آنکه از زیرش خون تازه بود و از آسمان قطرات خون بر زمین میریخت و آن
خون بر هر جامه که می نشست اثرش بر طرف نمیگردید هر چند آن جامه را می شستند
تا اینکه پاره پاره میشد پس اگر آسمان هنوز در مصیبت فرزند پیغمبر آخر الزمان عزادار
و صبح و شام از دیده خونبار اشک بارد و در هر شبان روز از اطراف افقش آثار سرخی
خون ظاهر میشود چرا دلهای دوستانش در مصیبتش خون نمیشود و چرا اشک
خونین از دیدهای خود جاری نمیکنند و چرا حسرت از سینه نمیکشند با
آنکه مصیبت حسین ع مثل سایر مصیبتها کهنه شد و داغش از سینها برطرف
گردید حاشا و الله تا قیامت بر طرف نخواهد شد و از خاطرها محو نخواهد گردید
بلی همه کس مثل او نیست و هر بلیه مثل بلیه حسین ع نیست آسمان گریهها
کرد تا مثل حسین را پرورید که زینت آسمانها و زمینها بود از ازل خلق دنیا تا
همه پرستار او را نتوانستند دید تا آنکه او را به بدترین احوال کشته میدانم چرا از دیدهای
دوستانش خون نمی ریزد و چرا جگرهای شیعیانش کباب نمیشود مگر اینکه
دلها سخت تر از سنگ و کلوخ است با اینکه تامل میکنند لا بد تامل نمیکنند و هم

چنانکه از حکمتهای الهی بابت اسمان و زمین بپا بود و مباشد تا غرض از ایجاد خلق
بعمل اید هم چنین از این جهت باید که چنان در نظرها نماید و در دلها تاثیر نکند
که خلق از نعیش باز مانند و لاجرم معنی داشت که بهترین خلق و واسطه نزول
رحمتها و برکتها و فیضها و کرامتهای خدا بر خلق را شهید کنند و جماعتی کلاب
و کلابشان بنور ولایتش سرشته شده و همیشه بابی انت وامی با او خطاب نمایند
در مصیبتش بی قرار باشند و جزع نمایند و اشامند و استراحت کنند آه
چه فیمیاست ولی که در این مصیبت نشو نه وجه دور از رحمت است دیده که
در این بلیتها اشک حسرت نریزد لله وقعة عاشوراء بان لها في جبهة
المجد جرح غير مندمل ابدا از مصیبت روز عاشورا که بجهة ان جرحی
که در پیشانی مجد و بزرگی واقع شد که هرگز مندمل نخواهد شد و سر بهم نخواهد
آوردن برا که بزرگان اهل مجد و بزرگی را کشتند و او را ذلیل نمودند مصيبة
تكاد السبع الشداد لها دكا و رزء عظيم غير محتمل مصیبتی است که
اسمانها بجای اشک و لعب خون بارند و بلیه عظیمی است که تاب تحمل ان نمی
توان اورد لهفي له عافرا ملقى بلا كفن سوى السوافي ولا لحد ولا
غسل الحجرات واندوه بران مظلوم که بدن شریفش را بر زمین انداختند و
او را بیجامه و کفن واگذاشتند تا انکه غباری که از وزیدن بادها بر او
بجای کفنش بر بدن ماند مترب الخد دامي النحر منعفر الجبين بحجر
قضى ظاميا الى الوشل اه اه صورت شریفش که بوسگاه جد بزرگوارش

بود

بود بخاک مالیدند و او را مثل شتر قربانی نحر کردند و پیشانیش که دایم در سجود معبود
بود بخاک الوده نمودند و ان بحر فیض و مکرمت را با لب تشنه شهید کردند واقبلت
زينب الكبرى وقد سفرت عن منظر برداء الذل مشتمل حسرى
وادمعها تترى ومقلتها عبرى وانفسها حرى من الثكل اه از ان
حالتی که خواهران مظلوم زینب خاتون از خیمه بیرون امده بود و حال انکه
لباس ذلت و خواری و جامه مصیبت و سوگواری در عزای برادر خود
پوشیده با اشکهای ریزان و چشم خونفشان و نفس سوزان تشكو الى
جدها فعل الطغاة بهم بمدمع فوق صحن الخد منهمل با ان حال
مصیبت مال شکایت دل پر ملال بجد بزرگوارش رسول ذو الجلال میکرد
و میگفت يا جد قد فتكت منا علوج بني امية وبقايا عابدي
الهبل یا جد والا بابا کبرهای بنی امیه و باقی بت پرستان در کمین ما
ما بودند تا بعد از نوبتگاه ما را هلاک و بر طرف نمودند يا جد هل
جاءك الناعي بقتل اخي وهل عرفت بما لاقيت من وهل امجد
بزرگوارا ایا کسی خبر مرگ برادرم را بتو داد و ایا میدانی که چه مصیبتها بمن
رسید يا جد هذا اخي عار تكفنه الرياح في نسجها من مطرف سمل
ای جد بزرگوار اینک بدن برادرم حسین است که او را عاری و برهنه نموده اند
و بادها بر بدنش تار و پود کرده و غبار جامه و کفن بر بدنش می بافند
يا جد هذا اخي ظام وقد صدرت عن صدره البيض بعد العل والنهل

امجد بزرگوار برادر خود را بالب خشکیده کشتند و نگذاشتند که آبی از آب فرات
ترکنند و حال آنکه شمشیرهای کوفیان از خون سینه و بدن او سیراب گردیدند
واقبلت ترشف الثغر الشريف وهل * بدافع القدر المحتوم بالقبل *
تقول والسبط تغشاه المنون وفي * فؤادها شعل ناهيك من شعل
پس خود را بر نعش برادر رسانید و او را می بوسید و با آتش دلی که داشت میگفت
أخي أخي هذه روحي لكم بدل * إن كان يقنع صرف الدهر بالبدل ای
برادر این جان عزیزم را بعوض جان تو نمایم و خودم را فدای تو میگردانم اگر چه
توانکه مصیبت روزگار را بدل و فدیه گردانید انخود * اخي اخي
كنت نورا استضاء به * الى الطريق الذي ينجي من الزلل * ای برادر تو نوری
بودی که در ظلمتهای دنیا از روشنی نور تو گمشدگان وادی ضلالت
راه هدایت و طریق سعادت را میجستند * اخي اخي اظلمت من بعدكم
طرق الهدى * وربع المعالي اضحى وهو خلي * ای برادر بعد از برطرف
شدن نور تو راههای هدایت گم شد و منزل بزرگی و سعادت خالی
ماند ای والله بعد از حسین راه هدایت تاریک و ظلمانی گردید و طریق
سعادت و هدایت گم شد مساجد و معابد خراب ماند محاریب و منابر
بر هم خورد آثار زهد و تقوی مندرس گردید و بازار علم و هدی منطمس
شد چگونه تصور می توان نمود که کسی را که خدا او را برگزید بجهت
هدایت خلق و حجت خود گردانید بر بندگان خود و در شبستان ضلالت

او را راه نمائی گمشدگان گردانید که از نور هدایت او راه راست را جویند او را
بدترین خلق ببدترین احوال بکشند و همه عالم را بی دلیل گذارند و از فیوضات
الهی محروم نمایند و با این حال دوستانش تعیش و زندگی کنند و بفرح و شادی
مشغول باشند مگر نشنیده اند مظلومی نور دیدهٔ سید انبیا را و محرومی جگر گوشه
فاطمهٔ زهرا را و بی مددکاری خامس آل عبا را نشنیده اند و تجاهل مینمایند
مگر عزیزتری از حسین ع دارند که زینت آسمان و زمینها است و گوشوارهٔ عرش
خداست و باب نجات امت و سبب نزول برکت و رحمت است مگر مظلوم تر از
حسین کسی دارند که دل ایشان بر او نمی سوزد در جائی که حیوانات بجهت دلشان
سوزد و سنگ و کلوخ از دیده خونبار شوند نبایست دوستانش غافل
باشند و در مصیبتش ساکت باشند و در بلیه اش اشک حسرت از دیده
نبارند بخدا این حالت نیست مگر از جهت کمی معرفت بحق ایشان و غفلت
و فرو رفتن در شهوات نفس و فکر دنیا و ذکر دنیا و هم و غم دنیا و الا چه
معنی دارد تصور آنچه شد بر آنحضرت توان کرد و خود را ضبط توان
نمود نشنیده اید که وارد شده است از ابو بصیر که گفت در خدمت حضرت
صادق ع بودم که داخل شد بر آنحضرت یکی از فرزندان آنحضرت چون
نظر آنحضرت بر او افتاد او را در بغل کشیدند و بوسیدند و فرمودند
خدا حقیر نماید کسی را که شما را حقیر نمود و انتقام کشد از کسی که بدان
شما را کشت و خدا واگذارد کسی را که شما را واگذاشت و لعنت کند جماعتی

که شما را کشتند وخدا یاور وحافظ وناصر شما باد بدرستیکه طول کشید گریه زنان
وگریه انبیا وصدیقین وملائکه وشهدا بر شما پس آنحضرت بگریه درآمد
وفرمود ای ابو بصیر اذا نظرتُ الی وُلد الحسین اتانی ما لا املکه بما اوتی
الی ابیهم والیهم هرگاه نظر میکنم بسوی یکی از اولاد حسین می افتد حالتی مرا عارض
میشود که خود داری ضبط نمیتوانم نمود بجهة ظلم وستمی که بپدر بزرگوار ایشان
کرده شد ودر حدیث دیگر وارد شده است که نبود روزی که مذکور شود
حسین ع در نزد حضرت مگر که آنحضرت محزون میگردید ودیگر دران روز
وعده آن شب کسی آنحضرت را شاد وخندان نمی دید اگر خواهی بمجملی از
مظلومی آنحضرت را شنیده باشی مستمع باش وببین که چگونه آنحضرت
از وطن خود دور کردند واو را بغربت مبتلا ساختند ودستش را از حق
او کوتاه نمودند وچگونه او را از حرم جد بزرگوارش بیرون نمودند وچگونه
عرصه را براو تنگ کردند که دلش از زندگی دنیا سیر شده راضی بمردن گردید
وشیخ مفید وسید جلیل القدر سید بن طاوس وابن شهرآشوب وغیر
ایشان از علماء اعلام واجلاء والامقام حکایت جانسوز بیرون رفتن
آن سید انام وگوشواره عرش ملک علام را از مدینه مبارکه قریب باین
مضمون بیان فرموده اند که بعد از آنکه قارون این امت معاویة ابن ابی
سفیان باسفل درک نیران انتقال یافت وصفحه روزگار از کثافت
وجود پلیدش پاک گردید نطفه حرام او وفرزند ناپاکش یزید ملعون

بهتر

بهتر از پدر بد گهر استقرار یافت از آنجا که شجرۀ ملعونه شقاوت ثمری جز کفر وطغیان
ثمری نه ونطفه خبیثه ظلم وعدوان را جز مردم آزاری اثری نمیباشد واز
آنجا که هر حقی در مقابل او باطلست وهر موسائی در برابر او فرعونی است که
او را اذیت مینماید آن شقاوت اثر در صدد اذیت وظلم وقتل جگر گوشه پیغمبر
ونوباوۀ حبیب صفدر برآمد نامه به پسر عم خود ولید بن عتبه وبروایت صدوق
عمش عتبه ابن ابی سفیان نوشت که باید بیعت مرا از حسین بن علی وعبد الله
ابن زبیر وعبد الله بن عمر وبروایت ابن شهرآشوب وعبد الرحمن بن ابی بکر
بگیری وبیعت شدید عنیفی واگر ابا کنند سر ایشان را ببریده بنزد من فرست
چون نامه باو رسید وخواست بیعت بگیرد او را ممکن نشد ولکن چون آن
حضرت دید که دست از او بر نمیدارند آهنگ سفر فرمود ودر تهیۀ سفر برآمد
وجلاء وطن را بر مجاورت حرم جد بزرگوار خود اختیار فرمود وپیش از خروج
چند شب بجهة وداع بروضۀ منورۀ جد والامقام خود رفت چون
بنزدیک روضۀ شریفه رسید بروایت صدوق نوری از قبر منور
ساطع گردید چون این را مشاهده فرمود مراجعت نمود وشب دیگر باز
بجهة وداع بر سر آن قبر مبارک رفت وچند رکعت نماز گذارده وبعد از
شروع بمناجات نمود وعرض نمود اللهم هذا قبر نبیک وانا ابن
بنت نبیک وقد حضرنی من الامر ما قد علمت خداوندا این قبر
پیغمبر تو است ومن فرزند زادۀ پیغمبر توام ومرا امری پیش آمده وبلیه

وداع آنحضرت با جد بزرگوار

رو نمود مکر تو میدانی ان را خدایا من بنا که را دوست میدارم و بدی را بد دارم
وسؤال میکنم از تو بحق این قبر مبارک و بحق کسی که در ان مدفون است
که اختیار فرمائی بجهة من چیزی که رضا و خوشنودی تو و رسول تو در انست
پس شروع کرد بگریستن و گریه بسیار کرد تا نزدیک صبح پس سر مبارک
را بر قبر کذارده او را خواب ربود در عالم خواب دید که جد بزرگوارش با گروهی
از ملائکه که از راست و چپ و پیش او را احاطه کرده اند می اید پیش امد
تا انکه انحضرت را بسینه شریف چسبانید و میان دو چشمش را بوسید و
فرمود حبیبی یا حسین کأنی اراک عن قریب مرملاً بدمائک مذبوحا
بارض کرب و بلاء بین عصابة من امتی و انت مع ذلک عطشان
لا تسقی و ظمآن لا تروی ای حبیب دل افکار وای نور دیده اخیار
احسین کو یا می بینم تو را در این نزدیکیها که تو را ذبح کرده باشند و بدنت
را بخون الوده نموده باشند در زمین کرب و بلا و در دیار محنت و ابتلا
در میان کروهی از امت میشومهٔ من و تو در انحالت تشنه بوده باشی و شربتی
از اب بتو ندهند و تو را سیراب ننمایند و با لب تشنه و جگر برشته تو را ذبح کنند
و با این حال امید شفاعت از من داشته باشند خدا نرساند بایشان شفاعت
مرا حبیبی یا حسین ان اباک و امک و اخاک قدموا علیّ و هم
مشتاقون الیک ای نور دیده و ای حبیب دل محنت رسیده پدر و
مادر و برادرت بنزد من امده اند و همه مشتاق لقای تو میباشند و

وان

وان لک فی الجنات لدرجات لن تنالها الا بالشهادة ای نور دیده از برای تو
منازلی چند در بهشت مقرر کردیده که بان نمیرسی مکر بکشته شدن و جان باختن
پس در انحال انحضرت نظر خود را بجد بزرکوار انداخته عرض کرد یا جداه لا حاجة
لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی الیک و ادخلنی معک فی قبرک ای جان
جدم احتیاجی به برکشتن بدنیا نیست مرا بکیر و با خود ببر و از غمها و المها
دنیا مرا خلاص کن حضرت رسول صلعم فرمود تو را چاره نیست از برکشتن بدنیا تا شربت
شهادت بچشی و بدرجهٔ رفیعهٔ سعادت برسی و انچه را مقدر فرموده و مهیا
نموده از برای تو دریابی پس انحضرت از خواب بیدار شد و مضطرب و هراسان
بخانه معاودت فرمود اهل بیت و اقربای خود را از اولاد عبد المطلب جمع نموده
خواب خود را و خبر شهادت خود را و غریبی و مظلومی خود و اهل بیت خود را بجهة
اهل بیت نقل کرد چندانکه اهل بیت از استماع این واقعهٔ هایله و شنیدن این خبر وحشت
اثر مهموم و مغموم شده شروع بکریه و ناله کردند از خانوادهٔ ان امام صدای
کریه و نوحه بلند کردید و در ان روز در مشرق و مغرب عالم کسی اندوهناک
تر از اهل بیت رسالت نبود و احدی کریانتر از ایشان نبود پس انحضرت مهیا
سفر شدند و اسباب سفر را ترتیب دادند و در میان شب بجهة وداع مادر
خود بسر تربت طاهرهٔ مادر خود فاطمه رفتند و در بعضی از کتب مذکور است
که سلام کرد بر مادر خود و گفت السلام علیک یا اماه حسین است
که بوداع تو امده و این اخر زیارت تو است ناکاه از قبر فاطمه زهرا اواز

برآمد که عَلَيْكَ السَّلَامُ يا مَظْلُومَ الأُمَمِ وَيا شَهِيدَ الأُمَمِ وَيا غَرِيبَ الأُمَمِ پس بنحوي
گريه بر آن حضرت مستولي شد که ديگر قدرت بر تکلم نداشت پس بر سر قبر برادر
بزرگوارش رفته آنحضرت را وداع نمود چون صبح شد بمنزل خود برگشت و امر نمود
بخدام خود که کجاوه‌ها را بار کنند و خواتين عصمت و طهارت را در محملها و کجاوه‌ها
سوار کنند ناگاه محمد بن حنفيه برادر آنحضرت مطلع شد که آنحضرت اراده کوچ دارند
برخواسته بخدمت برادر با جان برابر آمده عرض کرد يا اَخِي اَنْتَ اَحَبُّ الْخَلْقِ
اِلَيَّ وَاَعَزُّهُمْ عَلَيَّ اي برادر تو محبوب ترين خلق بسوي من و عزيزترين
خلق در پيش من اي نور ديده حجت خدا امروز مختار است بتو بگو بمن اراده
کدام ديار داري و قصد کدام مکان فرموده و دست از روضه جد خود بر
ميداري بکجا ميروي و اقرباء خود را بکي ميسپاري و شيعيان خود را
بکي سفارش مينمائي اي برادر ميترسم در ميان قومي روي که با تو
مخالفت نمايند و جان شيرين تو و اهل بيت تو که بهترين جانهاست در
معرض تلف برآيد حضرت فرمود چکنم و بکجا روم و چه چاره کنم که لابد از اين
بلاد بايد بروم عرض کرد که پس بسوي مکه و پناه بخانه خدا بر اگر دست از
تو بر داشتند و تو را بخود واگذاشتند در آنجا باش وَاِنْ تَكُنِ الْاُخْرٰى
خَرَجْتَ اِلٰى بِلَادِ الْيَمَنِ فَاِنَّهُمْ اَنْصَارُ جَدِّكَ وَاَبِيكَ وَهُمْ
اَرْاَفُ النَّاسِ وَاَرَقُّهُمْ قُلُوبًا وَاَوْسَعُهُمْ بِلَادًا و اگر دست
از تو بر نداشتند برو بسوي بلاد يمن زيرا که اهل آن ياوران جد و پدر تواند

ومردم

و مردم رؤف مهربانی دارد و دلهای ایشان نازکتر بر ضعیفی تو رحم خواهند
نمود و تو را پناه خواهند داد و بلاد ایشان واسع و ارزانی است فَاِنِ اطْمَئَنَّتْ
بِكَ الدَّارُ وَاِلَّا لَحِقْتَ بِالرِّمَالِ وَشُعُوبِ الْجِبَالِ و اگر تو را امنیت در آن
بلاد بهم نرسید و دست از تو بر نداشتند برو بسوی بیابانها و کوهها و دره و وادیها
و شعب کوهها پنهان باش و زنهار بارض عراق مرو و خود را بدام فریب کوفیان
میفکن حضرت فرمود یا اَخِي وَاللّٰهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَاءٌ وَلَا مَاوًى
لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ اي برادر بخدا قسم که اگر در دنیا پناهی نیابم
و ماوای نرسیم و در بیابانها و کوهها نیز تو انم زیست با پسر معاویه بیعت
نخواهم نمود پس محمد گریه بسیاری کرد و آنحضرت نیز بگریه در آمدند و سخن
ایشان قطع شد پس حضرت دوات و قلمی طلبید و وصیت نامه نوشت
و به برادر خود داد و نامه ببنی هاشم نوشت باین مضمون که هر که بمن ملحق شود البته
کشته خواهد شد و هر که تخلف کند از من فتح و فیروزی نخواهد یافت
و بشخصی داد که به بنی هاشم رساند پس امر فرمودند که زنان و دختران را
بمحملها و کجاوه‌ها سوار نمایند و ذوالجناح را طلبیده پا در رکاب سعادت
انتساب فرموده سوار شد ابن قولویه در کامل الزیارة روایت کرده باین
مضمون که چون آن قدوه ناس و پناه عام و خاص از مدینه خواست بیرون
رود زنان بنی هاشم و طایفه بنی عبدالمطلب از هر جانب رو بسوی آن
اشرف اولاد بنی غالب روانه شدند و از هر جانب صدای ناله و نوحه

بلند کردند و صدای گریه و ناله برکشیدند و مثل پروانه بدوران شمع شبستان
حیرت میگشتند و مانند بنات النعش بدوران قطب فلک هدایت میگردیدند
و از هر طرف مانند ابر بهار در فراق آن برگزیدهٔ اخیار زار زار میگریستند و
متحیر و شیدا شدند آن پناه درماندگان و آن دستگیر بی پناهان چون آن حالت
را در آن دلسوختگان مشاهده فرمود در میان ایشان آمده فرمود که
أُنْشِدُكُنَّ اللهَ أَنْ تُبْدِينَ هٰذَا الْأَمْرَ مَعْصِيَةً لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ شما را بخدا
قسم میدهم که عنان صبر و آرام را از دست مدهید و این بیتابی را اظهار مکنید
و مسلک معصیت خدا و رسول را سلوک منمائید بقضای خدا راضی
شوید و بامر رسول خدا تن در دهید آن محنت زدگان دلسوخته عرض کردند
فَلِمَنْ نَسْتَبْقِي النِّيَاحَةَ وَالْبُكَاءَ فَهُوَ عِنْدَنَا كَيَوْمٍ مَاتَ فِيهِ رَسُولُ اللهِ
وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَرُقَيَّةُ وَزَيْنَبُ وَأُمُّ كُلْثُومٍ اگر بجهة فراق چون تو امامی گریه
و نوحه نکنیم بجهة کدام مصیبت گریه و نوحه کنیم امروز مثل روزیست که جد
بزرگوارت از دنیا رفت و مثل روزیست که پدر عالی مقدارت را کشتند
و مانند روزیست که مادرت از دنیا رفت و مثل روزیست که دختران پیغمبر
از عالم رفتند پس خدا جانهای ما را فدای تو کند ای حبیب ابرار و ای یادگار
اخیار ناگاه یکی از عمه‌های آنحضرت پیش آمده عرض کرد ای نور دیدهٔ عمه
الحسین شهادت میدهم که شنیدم که جنیان بر تو نوحه میکردند و پیش
از شهادت تو عزای تو را بپا داشتند و میگفتند فَإِنَّ قَتِيلَ الطَّفِّ

مِنْ آلِ هَاشِمٍ أَذَلَّ رِقَابًا مِنْ قُرَيْشٍ فَذَلَّتِ حَبِيبُ رَسُولِ اللهِ لَمْ يَكُ فَاحِشًا
أَبَانَتْ مُصِيبَتُكَ الْأُنُوفَ فَجَلَّتِ بدرستیکه شهید طف کربلا از آل هاشم
گردنهای قریش را ذلیل گردانید پس بعد از او همهٔ قریش ذلیل گردیدند او
حبیب قلب رسول خدا بود که هرگز پیرامون امر قبیحی نگردید مصیبت او بزرگ
میباشد بنحویکه دماغهای دوستانش را بخاک مذلت مالید پس این شعرها
را خواندند ابْكُوا حُسَيْنًا سَيِّدًا فَلِقَتْلِهِ شَابَ الشَّعَرُ وَلِقَتْلِهِ زُلْزِلْتُمُ وَ
لِقَتْلِهِ انْكَسَفَ الْقَمَرُ گریه کنید در مصیبت حسین که بجهة کشتن او موها
سفید شد و جوانان پیر شدند و زمین بتزلزل در آمد و ستارها تاریک
شد وَاحْمَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاءِ مِنَ الْعَشِيَّةِ وَالسَّحَرِ وَتَغَيَّرَتْ شَمْسُ الْبِلَادِ
بِهِمْ وَأَظْلَمَتِ الْكُوَرُ از جهت مصیبت او اطراف آسمان خونبار و سرخ
شد در هر صبح و شام و آفتاب متغیر شد و عالم تاریک گردید ذَاكَ
ابْنُ فَاطِمَةَ الْمُصَابُ بِهِ الْخَلَائِقُ وَالْبَشَرُ أَوْرَثَتْنَا ذِلَّةً بِهِ جَدْعَ الْأُنُوفِ
مَعَ الْغُرَرِ او آن کشتهٔ مظلوم فرزند فاطمه است که همهٔ خلایق را مصیبت
زده کرده ما را ذلیل گردانید بذلتی ظاهر و خواری بین و نمایان
شیخ مفید روایت کرده از حضرت صادق ع که در آن وقت گروهی چند از
ملائکه بنزد آنحضرت آمدند و در دست حربهای چند داشتند و سوار
بر اسبهای نجیب بهشت بودند سلام کرده عرض کردند که ای حجت خدا بر خلق
بعد از جد و پدر و برادر خداوند جلیل در مواطن بسیار ما را بمددگاری

تو فرستاده حضرت فرمودند که وعده‌گاه ما در بقعه‌ایست که در آن مرا شهید میکنند
و قبر من در آن خواهد بود که آن را کربلا میگویند عرض کردند هرچه امر کنی اطاعت
میکنیم آیا از کسی میترسی که با تو همراهی کنیم فرمود ایشان تسلطی بر من نیست
تا بمحل کشتن خود برسم پس گروهی از جنیان بخدمت آن سید مظلومان
آمده عرض کردند که ای آقای ما ما شیعیان و یاوران توایم هر امری که داری
بفرما اگر امر کنی که همه دشمنان تو را هلاک کنیم و تو در جای خود باشی هر آینه
میکنیم فرمود خدا شما را جزای خیر دهد آیا نخوانده‌اید کتاب خدا را که بر جدم
نازل شده که میفرماید اَیْنَمَا تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ
و میفرماید لَبَرَزَ الَّذِینَ کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ اِلَی مَضَاجِعِهِمْ و اگر در جای خود
بمانم بچه امتحان کرده میشوند این خلق دور از رحمت خدا و کی در محل قبر من
دفن خواهد گردید و حال آنکه خدا آن را از برای من اختیار فرموده در
روز دحو الارض و آن مکان را محل دلبستن شیعیان من قرار داده
که دلهای ایشان بآن مایل خواهد بود و امان ایشان میباشد در دنیا و
آخرت و بنزد من بیائید در روز شنبه که روز عاشورا است که در آخر آن
روز شهید میشوم و برادران و خویشان مرا شهید کرده باشند و سر مرا بر نیزه
زنند و بگردانند و بسوی یزید ببرند ایشان عرض کردند یا ابن رسول
الله اگر نه این بود که اطاعت تو واجب است هر آینه میکشتیم دشمنان ترا
پیش از آنکه بتو برسند فرمود بخدا قسم که قدرت ما بیش از شما است ولیکن

باید

باید حجت خدا بر خلق تمام شود تا گاه ام سلمه زوجه محترمه رسول خدا صلعم بنزد آمده
عرض کرد ای فرزند مرا محزون مگردان برفتن خود بسوی عراق بدرستیکه شنیدم
از جد بزرگوارت که میفرمود یُقْتَلُ وَلَدِیَ الْحُسَیْنُ فِی اَرْضِ الْعِرَاقِ فِی اَرْضٍ
یُقَالُ لَهَا کَرْبَلَا کشته میشود فرزند مظلومم حسین در عراق در زمینی که آن
را کربلا میگویند حضرت فرمود ای مادر بخدا قسم که میدانم که مرا در چه روزی کشند
و میدانم که کی مرا میکشد و در کجا میکشند مرا و میدانم که کی از اهل بیت و اقربا و اصحاب
من کشته میشوند ای مادر اگر خواهی بنمایم بتو محل قبر خود را پس اشاره فرمود بجانب
کربلا زمینها پست شد تا نمود باو محل دفن و خوابیدن خود را و لشکرگاه
خود را و محل کشته شدن خود را پس ام سلمه بگریه در آمد و گریه شدیدی
حضرت فرمود یا اُمَّاه قَدْ شَاءَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ یَرَانِی مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظُلْمًا
وَعُدْوَانًا ای مادر خدا چنین مقدر فرموده که مرا شهید کنند و مرا ذبح نمایند
از روی ظلم و عدوان وَقَدْ شَاءَ اَنْ یَرَی حَرَمِی وَرَهْطِی وَنِسَائِی مُشَرَّدِینَ
وَاَطْفَالِی مَذْبُوحِینَ مَظْلُومِینَ مَاسُورِینَ مُقَیَّدِینَ وَهُمْ یَسْتَغِیثُونَ
فَلَا یَجِدُونَ نَاصِرًا وَلَا مُعِینًا و مقدر فرموده که زنان و دختران و حرم محترم
مرا دربدر و اسیر نمایند و اطفال مرا ذبح نمایند و مظلوم و اسیر و دستگیر
نمایند و در غل و زنجیر و بند نمایند بنحوی که هر چه استغاثه کنند
یاوری نیابند و معینی نبینند و بروایت دیگر بی بی ام سلمه گفت که در نزد
من میباشد تربتی که جد بزرگوارت بمن داده و در شیشه ضبط کرده ام حضرت

قبض از تربت طاهر جد خود را کرفتند و در شیشه کذارده باو دادند و فرمودند این را
بکذار با آن شیشه که جدتم بتو داده پس چون بینی که خون از آن شیشه میریزد بدان
که مرا کشته اند پس حضرت او را وداع فرموده روانه مکه معظمه کردیدند و بروایت
شیخ مفید دو روز از رجب مانده در شب یکشنبه در میان شب از مدینه بیرون
رفتند و در سیم شعبان وارد مکه معظمه شدند و بروایت ابن طاوس در سیم
شعبان بیرون رفتند و در وقت بیرون رفتن این آیه میخواندند که حق تعالی در باب
کریختن موسی از قوم خود بیان میفرماید که فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ
نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و راه بزرک را کرفته متوجه مکه کردیدند چون وارد
مکه شدند این آیه را میخواندند وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي
سَوَاءَ السَّبِيلِ و بقیه از شعبان و رمضان و شوال و ذی قعده و هفت
روز از ذی حجه در آنجا مکث فرمودند و در روز هشتم تبدیل بعمره نموده روانه
کردیدند از خوف ظالمان مجلس بیرون رفتن از مدینه بمکه الا لعنة الله علی الظالمین

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي عَظَّمَ شَعَائِرَ الْإِسْلَامِ وَأَكْرَمَنَا بِالْإِرْشَادِ إِلَى الْحِلِّ
وَالْحَرَامِ وَتَفَضَّلَ عَلَيْنَا بِالرُّكُونِ إِلَى الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَجَعَلَ لَنَا حَرَمًا
آمِنًا حِصْنًا لِلْأَنَامِ وَكَهْفًا لِصُرُوفِ الْأَيَّامِ وَالصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ
عَلَىٰ مَنْ تَشَرَّفَ بِهِ الْبَيْتُ وَالْحَطِيمُ وَاسْتَقَامَ بِهِ الرُّكْنُ وَالْمَقَامُ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الَّذِينَ هُمْ حَقَائِقُ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَبَوَاطِنُ الْحَجِّ وَالْإِحْرَامِ

خصوصا

خُصُوصًا عَلَىٰ مَنْ بَذَلَ لَهُ مُهْجَتَهُ شَعْبَانُ الْحَرَمِ ضَارِبَةً وَمَوْلَاهُ وَفَدَىٰ أَهْلَهُ وَأَوْلَادَهُ
حِفْظًا لِمَشَاعِرِ الْإِسْلَامِ كَمَا هُوَ أَقْصَىٰ مُنَاهُ الَّذِينَ أَزْعَجُوهُ عَنِ الْأَهْلِ وَالْأَوْطَانِ
وَضَيَّقُوا عَلَيْهِ الزَّمَانَ وَالْمَكَانَ فَقَتَلُوهُ وَأَصْحَابَهُ كَالْأَضَاحِي وَنَصَبُوا رُءُوسَهُمْ
عَلَى الْعَوَالِي وَسَبَوْا نِسَاءَهُ كَالْإِمَاءِ وَالذَّرَارِي وَدَارُوا بِهِنَّ فِي الْقِفَارِ
وَالْبَرَارِي وَهَتَكُوا أَمَالَهُ وَأَيْتَمُوا أَطْفَالَهُ وَأَسَرُوا عِيَالَهُ وَكَسَرُوا ظَهْرَهُ
وَرَضُّوا صَدْرَهُ وَنَحَرُوا نَحْرَهُ قَتِيلِ الْأَعْدَاءِ وَأَسِيرِ الْمِحْنَةِ وَالْبَلَاءِ
مَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ الْمُخَضَّبِ الشَّيْبِ مِنَ الدِّمَاءِ الْمَذْبُوحِ بِسَيْفِ
الْجَفَاءِ مِنَ الْقَفَاءِ صَاحِبِ الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ وَالشِّلْوِ الْمَوْضُوعِ وَالسِّنِّ الْمَقْرُوعِ
وَالْحَقِّ الْمَمْنُوعِ الشَّهِيدِ الْعَطْشَانِ الْبَعِيدِ عَنِ الْأَوْطَانِ الْمَذْبُوحِ بِالسَّيْفِ
وَالسِّنَانِ الْمَدْعُوِّ بِالْإِعْلَانِ الْمُخْتَلَفِ إِلَيْهِ السُّيُوفُ وَالْعِقْبَانُ
قَلِيلِ الْأَعْوَانِ شَدِيدِ الْأَشْجَانِ أَوْلِ الْحَيْرَانِ الْقَتِيلِ بِظَهْرِ كُوفَانِ الْمُعَفَّرِ
الْخَدَّيْنِ الْمُتَرَّبِ الْجَبِينَيْنِ الْمَقْطُوعِ الْوَدَجَيْنِ الشَّهِيدِ الظَّمْآنِ لَدَى
النَّهْرَيْنِ مَلَاذِ الْخَافِقَيْنِ وَشَفِيعِ الثَّقَلَيْنِ سَيِّدِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ
وَلَعْنَةُ اللهِ عَلَىٰ قَاتِلِيهِ وَظَالِمِيهِ الَّذِينَ قَتَلُوا بِقَتْلِهِ الْإِسْلَامَ وَهَدَمُوا
قَوَاعِدَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَخَرَّبُوا أَقْوَامَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَنَكَسُوا مَشَاعِرَ الْحَجِّ
وَالْإِحْرَامِ وَمَعَالِمَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ فَعَلَيْهِمْ لَعْنَةٌ مُتَّصِلَةٌ مَا اتَّصَلَ اللَّيَالِي
وَالْأَيَّامُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامِ وَبَعْدُ فَقَدْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ
لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ

من النعم یحکم به ذوی عدل منکم هدیا بالغ الکعبة او کفارة طعام مساکین
او عدل ذلک صیاما لیذوق وبال امره عفی الله عما سلف ومن عاد
فینتقم الله منه ان الله عزیز ذو انتقام ، بدانکه پروردگار حکیم بحکمتهای بالغه
بعضی از امکنه را برگزیده و آن را بخصوص بمزید اکرام و احترام فرموده و بندگان
خود را امر باحترام آن فرموده از آنجمله مکهٔ معظمه است که آن را حرم خود کردانیده
و احترام آن را لازم کردانیده هم چنانکه پادشاهان ظاهر را بلا تشبیه
مکان خاص خلوتی هست که آن را حرم خود و محل خاص و خلوت خود می
دانند و این مکانی را که پروردگار عالم برگزیده و حرم خود کردانیده آن
مکهٔ معظمه و اطراف آنست و از جهت آن احکام بسیار مقرر فرموده و
بعضی از آن احکام را در کتاب شریف خود بیان فرموده چنانچه در این آیهٔ
شریفه بیان فرموده که خلاصهٔ ظاهر معنی آن اینست که ای گروه مؤمنان مکشید
صید را در حالتی که شما محرم بوده باشید پس هر که بکشد صید را عمداً
پس باید جزا بدهد بمثل آنچه را کشته و مشابه آن صید را باید بکشد پس
اگر آهوئی را کشته گوسفندی را باید بکشد و اگر گاو وحشی را کشته گاوی
باید بکشد و هکذا که حکم کند باین صاحب عدلی از شما در حالتی که
این هدیی است که رسانند بکعبه یا باید بکفاره بدهد طعام
دادن مسکین را یا بمعادل آن روزه بگیرد این عقوبات بجهة آنست
که بچشد وبال غلطی که از او سر زده و عفو مینماید خدا دفعهٔ اول را

دار

وکسیکه عود نماید باین عمل شنیع پس خدا انتقام میکشد از او و خدا غالب است براو و صاحب
انتقام است بدانکه حق تعالی حرمت حرم خود را لازم دانسته و کسیکه بآن پناه برد او را
پناه داده و در امان خود قرار داده و بجهة لقطهٔ آن و شجر و نباتات آن و صید آن
احکامی چند مقرر فرموده و آن احکام بسیار است و در اخبار و کتب علماء ابرار
مذکور است اما فضل حرم و کعبه امریست که مخفی نیست هم چنانکه حق تعالی میفرماید
ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا که حضرت باقر در ذیل این
آیه فرموده‌اند فاول بقعة خلقت من الارض الکعبة ثم مدت الارض منها و از
حضرت صادق روایت شده که از پدر خود روایت کرده‌اند که موضع کعبه
قطعهٔ از زمین بود سفید و نورانی مثل نور آفتاب و ماه چون فرزندان آدم برادرش را
کشت سیاه شد چون آدم بزمین آمد خدا زمین را از برای او مرتفع کردانید تا
همهٔ آن را دید و بنزد او رسید که این از برای تست گفت خداوندا این زمین نورانی چیست
گفت این حرم منست در زمین و بر تو قرار یافت که هر روز هفتصد بار آن را طواف
نمائی و در حدیث هست که بهترین زمینها در نزد خدا مکه است خاکی در نزد خدا
بهتر از خاک آن نیست و سنگی در نزد خدا بهتر از سنگ آن نیست و درختی بهتر از درخت
آن نیست و کوهی بهتر از کوه آن نیست و آبی بهتر از آب آن نیست و در حدیث هست
که کسی نیست بدی بآن نکرد مگر آنکه خدا او را غضب کرد و تبع که پادشاهی بود
که مشرق و مغرب را تسخیر کرد روزی قصد کرد که مردان اهل مکه را بکشد
و زنهای ایشان را اسیر کند و کعبه را خراب کند و بجهة این قصد چشمهای او کور

شد و دیدهای او بیرون پیش فرو ریخت سبب آن را پرسید گفتند نیست مگر بجهة قصدی
که باین خانه محترمه کردی زیرا که این بلد حرم خداست و این خانه خانهٔ خداست و ساکنان
او ذریت ابراهیم خلیل الله اند گفت راست گفتند چارهٔ آن چیست گفتند از سر قصدی
که کرده برگرد چون برگردید چشمهای بحال اول برگشت پس جماعتی را که او را بقصد
اول باز داشته بودند کشت پس آمد بسوی خانه محترمه و آن را پوشانید و سی روز
اطعام نمود هر روز صد شتر میکشت تا از برای حیوانات از بیابان و کوههای آن
طعام فرستاد و کیفیت قتل اصحاب فیل مشهور و در قرآن مجید مذکور است و
حجاج را بجهة خراب کردن کعبه خدا هلاک نکرد بجهة آنکه قصد او خرابی آن نبود بلکه
میخواست عبد الله بن زبیر را که پناه بآن برده بود بگیرد و چون خدا خواست که
ظاهر شود که او پناه نداده مهلت داد انتقام را تا بر سر او خراب کردند چنین روایت
شده و بالجمله احترام او ضرورت است حتی آنکه هر که باو پناه برد در امانست چنانکه
حق تعالی میفرماید مَن دَخَلَهُ کانَ آمِنًا حتی آنکه وارد شده که هر وحشی و طیری
که داخل حرم شود در امانست پس بنا بدان دام و دد را نباید اذیت نمود و درخت
آن را نباید کند و گیاه آن را نباید چید هم چنانکه از حضرت صادق ع وارد
شده که کُلُّ شَیءٍ یَنبُتُ فِی الحَرَمِ فَهُوَ حَرامٌ عَلَی النّاسِ اَجمَعینَ اِلّا ما اَنبَتَّهُ
اَو غَرَستَهُ هر چیزیکه روییده شود در حرم بر همه مردم حرام است مگر آنچه
را خود کاشته و غرس نموده حتی آنکه فرموده حرامست قطع درختی که اصل آن
در بیرون حرم است اگر شاخ آن در حرم باشد و آن درختی که شاخ آن خارج

اگر اصل آن در حرم باشد و وارد شده که برداشتن لقطهٔ آن حرام است مگر بجهة کسی
که در طلب صاحبش فریاد زند و اما صید آن پس شکی در حرمت آن نیست و کتاب
و سنت ناطق است بآن بلکه راهنمائی بآن و اشاره بآن و سبب شدن آن
را نیز تصریح کرده اند بحرمت آن و دعوی اجماع بر آن شده و اینست کلام
بعضی از علماء که یَحرُمُ عَلَی المُحرِمِ صَیدُ البَرِّ صِیادَةً وَاَکلًا وَدَلالَةً وَاِشارَةً
وَتَنبیهًا وَلَو بِاِعارَةِ سِلاحٍ وَنَحوِهِ بِالکِتابِ وَالسُّنَّةِ المُستَفیضَةِ
وَالاِجماعِ و از برای کسی که صید را بکشد یا اذیت باو کند یا بکند درخت آن
حرم را کفاره چند قرار داده شده که تفصیل آن در محلش مذکور است و کفارهٔ
صید را حتی بعضی تصریح کرده اند در وقتی است که از روی خطا باشد و اگر
از عمد باشد در دفعهٔ اول کفاره میباید داد که چرا در محترم الهی مرتکب نهی الهی
و هتک حرمت آن نموده و اگر متنبه نشده باز عود نمود فَیَنتَقِمُ اللهُ مِنهُ خدا
انتقام میکشد از او و کفاره چارهٔ آن معصیت را نمی نماید چون این را
دانستی بدانکه خدا را حرمیت حقیقی و معنوی که بمنزلهٔ روح این حرم ظاهر است
و بمثابهٔ لب این ظاهر است و آن حرم را نیز کعبه و مسجدی است و صیدیست
و کبوتریست و درختی است و لقطه است و احترام آن بیشتر و حرمت آن
عظیمتر است و کشتن صید آن قبیح تر و کندن درخت آن و شکستن شاخ
آن شنیع تر است و اخذ لقطهٔ آن فضیح تر و آن حرم معظم محمد بن عبد الله و
اهل بیت اوست که این حرم را بلکه جمیع عالم را بطفیل وجود او وجود داد و جمیع

ذریات کاینات را امر بتعظیم او و آل او نمود و هر کس و هر چیز که بمرتبه رسید بواسطه
ایشان رسید هر زمینی که اول تعظیم نمود ایشان را و اقرار بمرتبه ایشان نمود آب و علف
شیرین شد و اگر قبول ولایت ایشان را ننمود شور و تلخ شد آب و علف آن
هم چنانچه از امیر المؤمنین روایت شده که خدا عرض نمود ولایت مرا بر زمینها
پس هر بقعه که ایمان بولایت و امامت من آورد جعلها الله طیبة زکیة
خدا آن را طیب و نیکو و پاکیزه گردانید و گیاه آن را و ثمر آن را شیرین گردانید
و آب آن را زلال گردانید و هر زمینی که انکار نمود امامت و ولایت مرا آن را
شوره زار و گیاه آن را تلخ و ثمره آن را لغاد و حنظل گردانید و آب آن را
شور گردانید و در حدیث دیگر هست که اول زمینی که قبول ولایت کرد مدینه
بود خدا آن را حرم پیغمبر گردانید و محل قبر آن سرور شد و بعد از آن کوفه بود
خدا آن را برگزید و حرم علی ابن ابیطالب و محل قبر او گردانید و آن را حرم کعبه
ایست که شاه اولیا بوده باشد چنانچه تشبیه کرده اند و صیدی چند
هست که حسن و حسین و ذریت طیبه ایشان باشد و کبوتران چند هست
که از ذریت علیه ایشان باشند و نبات و شجری هست که از مخصوصان
از شیعیان ایشان باشند و لقطه هست که از اموال و حقوق ایشان باشد
و خدا امر بمحافظت و تعظیم ایشان فرموده چنانچه آیه قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی بر آن ناطق است و پیغمبر همیشه وصیت
بمحافظت ایشان فرموده پس بدانکه اشقیای امت حرمت حرم خدا را

ضایع

ضایع کردند و آن را خراب نمودند صیدهای آن را کشتند کبوتران آن را بر شکستند
و درختهای آن را از بیخ کندند لقطه آن را که اموال ایشان بود بغارت بردند آه
صیدی را که امام حسن بود بزهر جفا کشتند و از این قناعت نکردند عود نمودند
و صید دیگر را از حرم ظاهری که پناه در ماندگان بود دوانیدند و او را
ببدترین احوال ذبح کردند و اموال او را بغارت نمودند ؛ از صاحب حرم چه توقع
کنند باز ؛ از ناکسان که تیر بصید حرم زنند ؛ ارحی نیکو حرمت داشتند حرم
خدا و کسانی که داخل حرم او شده بودند و پناه بخانه او برده بودند و داخل
در بیت و قرقگاه او شده بودند اطفال ایشان را گرفته که ایشان را در حرم خدا
کشته باشند پس بناچار از حرم گریختند که مبادا حرمت حرم ضایع گردد و احرام
دست بر نداشتند تا ایشان را در حرم دیگر که کربلا باشد شهید نمودند و امام
زادهای عالیمقدار را که کبوتران حرم الهی اند دست و پا شکستند و ایشان را بی
در بدر خون خود غلطانیدند و شیعیان و اصحاب ایشان را که بمنزله درختها و گیاهها
از حرم بودند شاخ و مهره شکستند و از جا کندند و همه را سر بریدند و در خون
کشیدند و اموال ایشان را که بمنزله لقطه از حرم محترم بودند همه را بغارت
کردند و در میان خود قسمت کردند خیمهای ایشان را که سرادق عزت و جلال
بودند و ملائکه مقرب پاسبانی آنها میکردند بآتش ظلم و ستم سوختند
و زنان ایشان را که هر یک بانوی حجله کرامت و پرده نشین سرادق عزت
بودند از پردها بیرون کشیدند و مثل بندگان و کنیزان در اطراف بلاد

کردانیدند قم یا رسول الله وانظر ما جری
فی کربلا لبنیك من خصمائها یا رسول
الله برخیز وازین پرده برون آی ونظر نما اولاد خود را که در کربلا با ایشان چه کذشت و
از اشقیای بنی امیه با ایشان چه رسید فلقد غدوا واطعم الردی بیدی العدی
قتلی واسری فی السبا کاماتها تحقیق که شربتهای هلاك از جامهای بلا چشیدند
از دست اهل ظلم وجفا پس بعضی از ایشان کشته کشته در اطراف بیابان افتادند وبعضی
مانند کنیزان اسیر شدند هذا الحسین بها علی عفر الثری فی حلة حمرا نسج دمائها
اینك ریحانه قلب تو ومیوه دل تو حسین است که او را بر زمین انداخته اند و
عریان وبرهنه کرده اند او را مکر از جامه سرخی که تار وپود از خونهای زخمهای
بدن نازنین اوست مقطوع راس هشمت اضلاعه عریان من اثوابه
بعرائها آه آه سر مقدس او را که همیشه بر سینه مصطفی بودی از بدن او جدا کرده اند
واستخوانهای پهلوی او را بعد از پی شوم در هم شکسته اند وجامهای او را از
تن او کنده اند حیکت له قمصان ترب اغبر من مور ارياح الفلا وهو عاریها
یا رسول الله بعوض جامهای او بادهای بیابان از برای پوشیدن بدن
شریفش جامه های چند از خاك وغبار بافته اند هذا الذی قد کنت
تلثم نحره امسی نحیرا من حدود صفاتها این همانست که همیشه
کلوی او را می بوسیدی که حال از تیزی شمشیرها ونیزهای دشمنان مثل
شتر قربانی کلوی او را بریده اند واو را نحر کرده اند من بعد جرك یا
رسول الله قد لقی طریقا فی ثری رمضائها او را همیشه در بغل خود

بپروری دادی چون او را از تو دور کردند بجای بغل تو بر روی ریگهای تفسیده
بیابان انداختند هذا وجثته الشریفة قد غدت للصافنات تجول فی
اعضائها اسبها هم بیك طرف که با اینها راضی نشدند تا آنکه بدن شریف او را پامال
اسبان خود نمودند وبناته تسبی کما تسبی الاما وتقاد فی الاغلال من
اسرائها با اینها نیز راضی نشدند تا آنکه زنان را مثل کنیزان اسیر کردند و
والبس ماندکان او را در غل وزنجیر وبند نمودند یا قوم ما ذنب الصغار
لینزلوا بهم الصغار وتعلقوا باذاتها ای کروه اشرار وای قوم نابکار
اکر بکمان شما مردان ایشان کنهکار بودند طفلهای خورد ایشان را چه کناه بود
که ایشان را خوار وحقیر وبرهنه واسیر نمودید یا ویلکم ما ینشف علی صدورکم
قتل الموالی الیوم من کبر آنها وای بر شما آیا شفا نیافت سینهای شما وفرو
ننشانید بغضها وکینهای شما را کشتن بزرکان ایشان را که بزرکان عالمیان
بودند که طفلهای ایشانرا نیز مثل بزرکان ایشان کشتید واسیر کردید آری بکمان
آنکه این فعل نیز مثل سایر افعال شنیعه واین قبیح نیز مثل سایر اعمال قبیحه بود
با آنکه این ظلم شنیع مثل ظلمهای عالمیان بود نه والله ظلمی مثل این ظلم واقع
نشده وبلیه عظیم تر از این بلیه نبود اکر سنك وخشتی را که عمارت
کرده باشند خداوند جلیل آن را این قدر حرمت داده باشد که تعظیم واحترام
آن را لازم کردانیده باشد واستخفاف بآن را موجب کفر وزندقه کردانیده باشند
وکسی را که پناه باو برد پناه داده باشد واذیت را جایز ندانسته باشد بلکه

اطراف واکناف آن را محترم دارند بنحوی که جانوران آن را اذیت روا نداشته باشند و گیاه
و علفان را کندن روا نداشته باشند پس کیا حرمت اولیای او در نزد او بچه مرتبه
خواهد بود و مرتبهٔ اصفیای او بچه مقام خواهد بود و کسانی که آسمان و زمین
و عرش و کرسی و جمیع دنیا و آخرت را بطفیل وجود ایشان خلق کرده اند مرتبهٔ ایشان چه خواهد
بود و اگر بی احترامی حرم ظاهری اینقدر عظیم باشد پس بی احترامی حرم واقعی که
محمد و آل محمد اند ع که بجهت ایشان این حرم را حرمت داده چه خواهد بود مستمع باش تا بعضی
از مناقب و فضایل ایشان را بشنوی تا موجب زیادتی بصیرت و معرفت گردد
سلام بن عبد العزیز بلخی بسند خود روایت کرده از حضرت رسول صلعم که در
شب معراج چون مرا بآسمان بردند و صوامع ملکوت را بمن نمودند چون بسدرة
المنتهی رسیدیم جبرئیل مرا وداع کرد و ایستاد من گفتم ای برادر مثل اینجا از من جدا
میشوی گفت من ازین مقام عبور نمی توانم نمود که بالهام میسوزد پس مرا فرو بردند
در عوالم نور و افتادم که خدا خواست پس وحی شد بسوی من که یا محمد انی اطلعت
علی الارض اطلاعة فاخترتک منها فجعلتک نبیا ثم بعلم غیب خود مطلع
شدم بر زمین پس اختیار کردم ترا از اهل زمین پس ترا پیغمبر گردانیدم
پس مطلع شدم بر آن دو مرتبه پس اختیار کردم علی را از آن و او را وصی تو
و وارث علم تو و امام بعد از تو گردانیدم و بیرون آوردم از صلب شما ذریهٔ
پاک و طاهر از نجابت و امامانی چند که معصوم اند و خزینه های علم من اند
فلولاکم ما خلقت الدنیا والآخرة ولا الجنة والنار پس اگر شما نبودید

خلق نمیکردم دنیا و آخرت را و نه بهشت و آتش را و از ابن مسعود روایت شده که گفت روزی
داخل شدم بر رسول خدا صلعم و عرض کردم یا رسول الله ارنی الحق حتی انظر الیه حق را بمن
بنما تا نظر کنم بسوی آن و به بینم بچشم خود حق واقعی را حضرت فرمود یا ابن مسعود
داخل شو پرده را بردار داخل شدم دیدم علی بن ابیطالب ع که در رکوع و سجود بود
و مشغول نماز بود و بعد از هر نمازی میگفت اللهم بحرمة محمد عبدک و رسولک
اغفر للخاطئین من شیعتی خداوندا تو را بحرمت بنده و فرستاده ات محمد ص سوگند
میدهم که گناهکاران شیعیان مرا بیامرز میگوید که من بیرون آمدم تا رسول خدا را خبر
دهم از آنچه دیده ام دیدم که آنحضرت نیز در رکوع و سجود بود و دعا میکرد و در دعای
خود میگفت اللهم بحرمة علی بن ابیطالب اغفر للعاصین من امتی خداوندا تو را
بحرمت علی بن ابیطالب ع سوگند میدهم که گناهکاران امت مرا بیامرز میگوید
ابن مسعود که چون این را دیدم مرا دهشتی و اضطرابی روی داد بنحوی که بیهوش
شدم و مدهوش گردیدم جناب پیغمبر ص سر مبارک را بلند کرده فرمود یا ابن
مسعود أکفر بعد ایمان آیا کافر میشوی بعد از آنکه ایمان آوردی عرض
کردم معاذ الله ولکن دیدم علی بن ابیطالب را که ترا شفیع میکرد در دعا و خدا
را بتو سوگند میداد و ترا دیدم که خدا را میخوانی با و و در دعا خدا را باو سوگند
میدهی و نمیدانم کدام یک از شما افضلید پس جناب پیغمبر ص فرمود که خداوند
عالم خلق کرد مرا و علی و حسن و حسین را پیش از همه خلق بهزار سال در هنگامی
که نه تسبیح بود و نه تقدیسی پس نور مقدس مرا شکافت و خلق کرد از آن آسمانها

ودر مینها ما و بعد اقسم که من افضل از اسما نماوز مینهایم پس نور علی را شکافت و خلق کرد از آن
عرش و کرسی را و علی اجل من العرش و الکرسی و علی بلند مرتبه است از عرش و کرسی پس
نور حسن را شکافت و از پیدا از آن لوح و قلم را پس نور مبارک حسین را شکافت
و خلق کرد از آن بهشت و حور العین و ولدان را و حسین افضل از ایشان است پس همه عالم
از مشارق و مغارب تاریک و ظلمانی ماند ملائکه شکوه کردند از ظلمت و تاریکی بسوی
جناب اقدس الهی و گفتند اللهم بحرمة هذه الاشباح التی خلقتهم الا ما
فرجت لنا من هذه الظلمة خداوندا بحرمة این اشباح مقدسه که ما را از این
ظلمت و تاریکی فرجی بخش پس حق تعالی خلق فرمود روحی را و آن را مقرون
بروحی دیگر نمود و از آن نوری افرید که از روح روشن و نورانی کردید پس خلق
کرد و بعد رتبه کامله خود افریدا از آن زهرا را پس همه عالم از مشارق و مغارب روشن
شد و نورانی کردید و از اینجاست که او را زهرا نامیدند چه زهرا بمعنی درخشنده
و نور بخشنده میباشد و ابن مسعود چون قیامت شود حق تعالی بمن و علی خطاب
نماید که ادخلا الجنة من شئتما و ادخلا النار من شئتما داخل کنید هرکرا خواهید
در بهشت و هرکرا که خواهید در آتش و اینست مراد از آنکه در قرآن میفرماید القیا
فی جهنم کل کفار عنید کافر کسی است که نبوت مرا انکار کند و عنید کسی است
که دشمنی دارد علی را و اهل بیت و شیعیان او را و ایضا روایت کرده است سلار
در ارشاد القلوب سند خود از ابی ذر غفاری که گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود
افتخار کرد اسرافیل بر جبرئیل و گفت که من بهترم از تو گفت بچه جهت گفت بجهة آنکه

منم صاحب ملکی که حاملان عرش پروردگارند و منم زننده صور و منم مقرب ترین
ملائکه بسوی خدا جبرئیل گفت من بهترم و شرافت من زیاده تر از تو است زیرا که
منم امین الهی بر وحی او و منم رسول او بسوی پیغمبران او و منم صاحب خسوف
و قذوف که هر گاه قومی را خدا خواهد بزمین فرو برد من زمین را میشکافم
و اگر خواهد قومی را بعذاب اسمانی هلاک نماید من بر ایشان سنگ فرو می
بارم و هلاک کرده است امتی را مگر آنکه ایشان را بدست من هلاک نموده پس
مخاصمه را بسوی حاکم و حکیم و پادشاه علیم بردند وحی شد بایشان که اسکتا
فوعزتی و جلالی لقد خلقت من هو خیر منکما ساکت شوید بعزت
و جلال خود سوگند که افریده ام کسی را که بهتر از شما است و قدر و مرتبه شما در
پایه جلال و رفعت او کوچک و حقیر است ایشان عرض کردند که ایا میشود که
بهتر از ما خلقی را از کتم عدم بفضای وجود بیاوری و حال آنکه ما را از نور خلق فرمود
وحی رسید که بلی و حجاب قدرت فرمان رسید که پرده از نظر ایشان بردارند
قدر و جلال خاصان ما را ببینند و بمرتبه خود بنالند پرده برداشته شد
دیدند بر ساق عرش عظمت الهی نوشته لا اله الا الله محمد و علی و الحسن و الحسین
و در بعضی از نسخ بعد از علی و فاطمه میباشد چون ایشان جلال انتظام
کمال و جلال را دیدند که اسامی شریفه ایشان با اسم ذو الجلال مقرون
و با نقاش اسامی ایشان عرش عظمت الهی مزین کردیده سر خجالت به
پیش انداخته بلندی مقام خود را فراموش نمود نخجبرئیل امین دست بلسان

وارد شده که

ایشان زده بدرگاه کبریائی عرضه داشت یا رب فانی اسئلك بحقهم علیك الا جعلتنی
خادمهم خداوند تعالی که ایشان را بمقامی داری که هر مرتبه بلندی در نزد مرتبه ایشان
حقیر است تو را سئوال میکنم بحق ایشان که مرا خادم ایشان کردان وحی الهی در رسید که
قد جعلت چون دست بدامان ایشان زدی و ایشان را شفیع کردانیدی مسئلت
تو را اجابت نمودیم و این مرتبه عظیمه را بتو ارزانی داشتیم پس حضرت فرمودند که جبرئیل از ما
اهل بیت است و خادم ما باشد دیجون خادم ایشان بود این بود که ایشان را
خدمت مینمود و در سختیهای دنیا ایشان را معاونت مینمود و مکرر رحجا
فاطمه زهرا آنحضرت را خدمت مینمود و فرزندان او را خدمت میکرد مکرر شنیده
حدیثی که ام ایمن روایت میکند که روزی رفتم بزیارة مولاة و سیدة خود
فاطمه زهرا ع و آن روز روز گرمی بود و تابستان بود چون بدر خانه او رسیدم
دیدم در بسته از شکاف در نگاه کردم دیدم فاطمه خوابیده در نزد آسیا و آسیا
میگردد و طعام خورد میکند و کسی را ندیدم که آن را بگرداند و گهواره حسین
ع جنب آنکه کسی آن را بجنباند و دیدم دستی را که تسبیح میکرد اند نزدیک
بدست فاطمه و تسبیح خدا میکند متعجب شده بنزد رسول خدا ص رفتم گفتم
یا رسول الله انی رأیت عجبا ما رأیت مثله ابدا امر عجیبی دیده ام که مثل
آن را هرگز ندیده ام فرمود چه دیدی قصه را عرض کردم حضرت فرمود ای ام
ایمن بدانکه فاطمه من روزه بود و تعب کشیده و گرسنه بود و هوا گرم بود
خداوند مهربان خواب را بر او مستولی نمود تا بخواب رفت پس خدا ملکی را

موکل

موکل کردانید تا بجهة قوت عیال او آسیا نماید و ملکی را موکل نمود که گهواره فرزندش را
بجنباند تا او را از خواب بیدار نکند و ملکی را فرستاد که تسبیح نماید نزدیک دست
مبارك او و ثواب آن بجهة او باشد زیرا که فاطمه سست نمیشود از ذکر خدا عرض کردم یا
رسول الله جز ده مرا که بود که آسیا را میکردانید و که بود که گهواره حسین را می
جنبانید و که بود که تسبیح میکرد حضرت تبسم فرمود و فرمود آسیا کننده جبرئیل
و گهواره جنبان میکائیل و تسبیح کن اسرافیل بود و در حدیث دیگر وارد
شده که روزی جبرئیل بزمین می آمد یافت که خاتون قیامت در خواب رفته
و حسین ع در گهواره اش میگرید جبرئیل آمد و بنزد گهواره آنحضرت
نشست و آن را میجنبانید و بروش مادرها که طفل را بخواب میکنند حرفی میخواند
و وارد شده که این شعرها را میخواند ان فی الجنة نهرا من لبن لعلی و
حسین و حسن کل من کان محبا لهم یدخل الجنة من غیر فتن
بسر سنه میخواند و او را تسلی میداد تا آنکه فاطمه بیدار شد و معنی شعر
جبرئیل اینست که خدا خلق فرموده در بهشت نهری از شیر سفید مخصوص
علی و فرزندانش و هر که چنگ در دامن محبت ایشان زده باشد بیشك داخل
بهشت خواهد شد و از نیکان پاك سرشت خواهد بود چون فاطمه بیدار
شد و کیفیت را بخدمت پدر بزرگوار عرضه داشت فرمودند جبرئیل
بود که تسلی میداد حسین تو را شیعیان کی یاد او را در گهواره نتوانستند
بر بینند آیا چه خواهد حال کرد هیکه نالهای مظلومی او را میشنیدند و

اشکهای خونین او را میدیدند و آه های سرد او را میشنیدند و میشنیدند که استغاثه
میکند ؛ الا رحیم لوجه الله یرحمنا ؛ الا رؤوف بنا راحم یواسینا ؛ آیا رحم کننده
نیست که از برای خدا بر ما رحم نماید آیا رفیق دلی نیست که بجهة امید شفاعت جد ما
بر ما مواسات نماید آیا جبرئیل که خدمتکارش بود و در گهواره اش او را تسلی میداد
کجا بود که در یاری مخدوم خود بکوشد و بیک صیحه همه را هلاک کند و زمین را
سرنگون نماید ای عزیز اگرچه مامور نبود و عذاب آنجماعت را بقیامت انداخت اما دلش
در مصیبت مخدومش مجروح و سینه اش مقروح بود و اشک خونین از دیده ها
ریزان و بر حال حسین گریان حیران بود مگر نشنیده حدیثی را که ابن قولویه
از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون حسین مظلوم را شهید کردند
در حربگاه یکی را دیدند که فریاد میزند و میخروشد گفتند ترا چه رسیده
که چرا میخروشی گفت چگونه نخروشم و حال آنکه میبینم رسول خدا ص را ایستاده
گاهی نظر بر زمین میکند و گاهی نظر بشما و کردار شما میترسم که
نفرین کند اهل زمین را و همه هلاک شوند و من نیز هلاک گردم بجهة جوش
آمدن دریای غضب الهی بیکدیگر گفتند این دیوانه است بعضی متنبه شدند
و گفتند چه کردیم با خود کشتیم بجهة فرزند زنا کاری بهتر جوانان اهل
بهشت را راوی گفت عرض کردم فدایت شوم این فریاد کننده کی بود فرمود ما
نراه الا جبرئیل نمیدانم او را مگر جبرئیل اما انه لو اذن فیهم لصاح
صیحة ؛ یخطف منها ارواحهم عن ابدانهم ؛ بدانکه اگر اذن داده می شد

صیحه میزد که روح همه از بدن بیرون میرفت و باتش ملحق میشدند لکن ایشان
را مهلت داد تا معصیت ایشان زیاد شود تا عذاب ایشان شدید تر گردد مرثیه
بانکبة ؛ لبس الدین القویم لها سود الحداد وغاض العلم والعمل ؛ آه
از مصیبتی که دین پیغمبر را لباس معصیت پوشانید و سیاه پوش گردانید و
چشمها علم و عمل فرو رفت ؛ وفرحة اورثت فی قلب فاطمة ؛ نزع عظم
وجرحا لیس یندمل ؛ و آه از بلیه که دل فاطمه را مجروح گردانید بجراحتی که
به شدنی نیست و مصیبت عظیمی در دلش گذاشت که بر طرف شدنی نمیباشد
واحسرتاه علی ثاو جریح حشا ؛ تسفی علی جسمه النکباء والشمل ؛ آه حسرت و
اندوه بر آن مجروحی که او را با بدن چاک چاک بر روی خاک انداخته بودند و
بادها از هر جانب بر بدن شریفش میوزید ؛ واحسرتاه علی عار لقد نسجت ؛
علیه بالطف من ریح الصبا حلل ؛ آه حسرت بر آن عریانی که او را عریان بر
زمین انداخته بودند و بادهای صبا بعوض جامه و کفن حله های خاکی
و غبار بر بدن شریفش بافته بود ؛ ملقا ثلثا بلا غسل و لا کفن ؛ بترب
الفلا والدماء الاکفان والغسل ؛ سه روز او را بی غسل و کفن انداختند
از خونهای بدنش او را غسل دادند و خاکهای بیابانها بجای کفن بر او
پوشیده شده بود ؛ لیری بنسوته اسری بلا وطاء ؛ فوق المطی
ولم یضرب لها کلل ؛ اسیر کردند زنان او را و سوار بر شتران کردند
بی حجاب و در اطراف بلاد گردانیدند ؛ مسبیة مثل سبی الترک قد سلبت

مِنْهَا القَلَائِدُ وَالأَسْوَارُ وَالحِجَلُ ؛ ایشان را اسیر کردند مثل اسیران کفار و ایشان را
برهنه نمودند و قلاده‌ها و دست بندها و خلخالها از ایشان ربودند ؛ سَوَاجِعًا الحَمَامِ
الأَيْكِ نَادِبَةً ؛ يَنْهَدُّ مِنْ شَجْوِهِنَّ الصَّخْرُ وَالجَبَلُ ؛ همه نالان و نوحه خوان مانند
کبوتران آشیان کنده ناله میکردند که دل سنگ را کباب میکرد و کوه را از جا میکند
وَزَيْنَبُ بَيْنَ ذَاكَ السَّبْيِ حَائِرَةٌ ؛ لَهَا عَلَى خِدْرِهَا نَدْبٌ وَمُرْتَجَلُ ؛ تَقُولُ يَا شَمْسُ
أَيَامِي وَيَا قَمَرِي ؛ إِذَا اكْفَهَرَّ عَلَيَّ الحَادِثُ الجَلَلُ ؛ و در آن میانه زینب مظلومه
ندبه و نوحه میکرد و میگفت ای روشنی روز تار من وای ماه شبهای تار من و
ای پشت و پناه من در بلاها و حوادث روزگار ؛ يَا غَائِبًا لَيْسَ يُرْجَى عَوْدُهُ
أَبَدًا ؛ وَلَا بِهِ بَعْدَ هَذَا الفَصْلِ مُتَّصَلُ ؛ ای غایبی که امید بازگشتن از تو
نیست و بعد از این جدائی دیگر بتو نخواهیم رسید ؛ وَيَا طَرِيحًا جَرِيحًا لَا دَوَاءَ لَهُ
كَيْفَ الدَّوَاءُ وَمِنْهُ الرَّأْسُ مُنْفَصِلُ ؛ ای مجروح افتاده که جراحتهایت مرهم پذیر نیست
و امید به شدن در تو نیست اما چگونه امید به شدن داشته باشیم و حال آنکه
سر مبارک ترا بریده اند ؛ ظَنَنْتُ أَنَّكَ كَهْفِي أَسْتَجِيرُ بِهِ ؛ عَنِ الزَّمَانِ فَخَانَ
الظَّنُّ وَالأَمَلُ ؛ ای جان خواهر گمانم این بود که تو پشت و پناه من خواهی بود
که در بلاء زمان پناه بتو خواهم آورد لیکن امیدم منقطع شد ترا شهید کردند و
مرا بی پناه گذاردند ؛ يَا أُمَّ قُومِي إِلَى لَيْثٍ عَفَا دَمُهُ ؛ تَعَلَّ وَحْشُ الفَلَا
مِنْهُ وَتَنْتَهِلُ ؛ ای مادر بیا و ببین که شیر بیشه شجاعت و محبوب
فلک عزت و جلالت و نوباوه حضرت رسالت را بر زمین انداختند و خون

او چنان

او چنان بر روی زمین جاری شد که مانند نهری است که وحشیان از آن سیراب میشوند
أَمَّا بَنَاتُكِ بِالأَقْتَابِ قَدْ حُمِلَتْ ؛ أَسْرَى وَأَمَّا بَنُوكِ الغُرُّ قَدْ قُتِلُوا ؛ ای مادر دختران
ترا اسیر کردند و بر شتر سوار نمودند و پسرهای ترا همه کشتند عزیز من عجب مصیبت
عظیمی است این مصیبت و عجب بلیه شدیدی است این بلیه ای مصیبت فرزند
مکه و منی است مصیبت فرزند زمزم و صفاست مصیبت فرزند رکن و مقام
و مشعر و احرام است ای مصیبت فخر کائنات و علت ممکنات و زینت سموات
و سبب نزول برکات و رحمات عظیم تر از ریختن خون ناحق بعد از شرک و انواع
آن معصیتی نیست و لهذا که آیات و اخبار بر تخویف از عذاب آن وارد شده
و تاکید و مبالغه که در عظیمی آن معصیت شده در معصیتی نشده حتی آنکه در زبور
جناب باری عز اسمه وَمَنْ قَتَلَ نَفْسًا فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا و جناب
پیغمبر فرموده لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَوَاتِ وَأَهْلَ الأَرْضِ اجْتَمَعُوا فَاشْتَرَكُوا فِي دَمِ امْرِءٍ
مُسْلِمٍ وَرَضُوا بِهِ لَكَبَّهُمُ اللهُ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ فِي النَّارِ اگر اهل آسمانها و
زمینها شرکت نمایند در خون مسلمانی و راضی باشند خدا همه ایشان را
در جهنم می اندازد اگر اینهمه جهت کشتن یک مسلمان باشد پس چه قدر عظیم
میباشد در نزد او کشتن مثل سید الشهدائی که امام همه مسلمانان و پیشوای همه
مؤمنان و آقای همه متقیان و مقتدای خداپرستان لنگر زمین و آسمان
مقصود از آفرینش این و آن مرکز دائره علم و عرفان آفتاب جهانتاب عالمیان
مصباح انوار و مفتاح اسرار سفینه نجات کائنات ذوی روحیه

وارد شدن بکه

ممکنات غصن غصین شجرهٔ مبارکهٔ نبوت و رکن رکین کعبهٔ معظمهٔ امامت است
مَعارِفُ فِي البَرايا عارِفُونَ بِهِم ۞ هادُونَ والغيرُ جُهّالُ المَجاهيلُ ۞ وَراحتا
الدَّهرِ مِن فَضفاضِ جُودِهِم ۞ مَملُوتانِ وَما لِلقَبضِ تَعطيلُ ۞ ایشانند خدا شناسان
ایشانند هدایت کنندگان ایشانند شناخته شدگان در صوامع قدس دیگران
کیستند و چیستند جهالی چند میباشند که کسی ایشان را نمیشناسد کفهای دست
روزگار از وسعت جود ایشانست که مملو است و بخشش میکند باین مال و
ثروت میدهد و بان جاه و دولت میدهد و بان کرامت مینماید و اگر نه
او را چیزی نبود که بخشش نماید اری وجود دهر و قوام دهر و بقاء دهر از شما است
بِكُم فَتَحَ اللهُ وَبِكُم يَختِمُ خدا افتتاح بشما فرموده و ید قدرت او اول کسی که خلعت
وجود پوشانید شما بودید و نقاش ازل اول نقشی که در اینکارخانه کشید تصویر
دل پذیر شما بود بلکه در هر فیضی و هر بخششی که از فیاض مطلق میرسد افتتاح از
شماست و بشما قائم است تا بشما اختتام مینماید وَبِكُم يُنَزِّلُ الغَيثَ و بواسطه
وجود شما است که قطرات باران از ابر رحمت میریزانند وَبِكُم يُمسِكُ السَّماءَ
اَن تَقَعَ عَلَى الأَرضِ بواسطه شما است که اسمان بیستون بر پا ایستاده و بر زمین
نمی افتد و عالم خراب نمیشود از حضرت رسول صلعم روایت کرده است در
ارشاد القلوب که فرمودند نَحنُ اَهلُ البَيتِ لا يُقاسُ بِنا اَحَدٌ ما اهل بیت را
نمیتوان احدی را قیاس بما نمود ما کسانی هستیم که کسیکه دشمن دارد ما را
و اقتدا بما کند و قبول کند از ما انچه را خدا بما وحی کرده و تعلیم کرده و اطاعت

کنند

کند خدا او را در حق ما دوست داشته است خدا او را و اسمه کسی را بشما قیاس نمیتوان کرد و چگونه
توان کرد و حال انکه همه طفیل شما بودند و همه محتاج شما بودند و هستند سماعة ابن مهران
روایت میکند از ابو الحسن موسی ابن جعفر علیهما السلام که فرمود ای سماعه اگر تو را حاجتی
بسوی خدا باشد بگو اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسئَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ فَاِنَّ لَهُما عِندَكَ شَاْناً مِنَ
الشَّأنِ وَقَدراً مِنَ القَدرِ فَبِحَقِّ ذٰلِكَ الشَّأنِ وَبِحَقِّ ذٰلِكَ القَدرِ اَن تُصَلِّيَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَاَن تَفعَلَ بي كَذا و مجمل کلام انکه خدا را بقدر و منزلت محمد و علی قسم بده تا خدا
حاجت تو را بر اورد فَاِنَّهُ اِذا كانَ يَومُ القِيامَةِ لَم يَبقَ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِيٌّ مُرسَلٌ وَلا
مُؤمِنٌ امتَحَنَ اللهُ قَلبَهُ لِلايمانِ اِلّا وَهُوَ مُحتاجٌ اِلَيهِما في ذٰلِكَ اليَومِ زیرا که در روز قیامت
نیست ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی و نه مؤمن ممتحنی مگر انکه محتاج اند بمحمد و علی اری
چگونه محتاج نباشند و حال انکه مفاتیح جنت و نار بدست ایشان است و جنات
همه خلایق با ایشانست و داخل بهشت نمیشود مگر کسی که با او باشد براتی از محمد و ال
محمد صلعم و حرامست بهشت بر همه امتی تا داخل نشوند در ان محمد و ال محمد و شیعتهم مِن بَينِ
اَيديهِم وَعَن اَيمانِهِم وَشَمائِلِهِم و از شیعیان ایشانند انبیا و مرسلین بدرستی که ایشانند
پادشاهان دنیا و اخرت از برای ایشان خلق شده و مال ایشان است و هر تصرفی
که خواهند در ان میکنند بامر پروردگار خود کسی را در ان تصرفی نیست مگر شیعیان
ایشان که عبید و بندگان ایشانند و بندهٔ مطیع امین در مال اقایش هر چه
میخواهد میکند اگر بر تو گران امد بعضی از انچه گذشت گوش کن تا ملخص بعضی از
ان را بشنوی روایت شده از مفضل بن عمر که گفت پرسیدم از حضرت صادق ع

از تفسیر آیه ان الینا ایابهم ثم ان علینا حسابهم وانکه گفت مراد از کسیکه رجوع
خلق بسوی اوست وحساب ایشان با اوست گفت فرمود هم نحن والله وهم
الینا یرجعون وعلینا یعرضون وعن حبنا یسئلون ایشان مائیم بخدا قسم وهمه
خلق رجوع ایشان بما است وبر ما عرض میشوند واز دوستی ما پرسیده میشوند
وشیخ صدوق در امالی خود روایت کرده که چون روز قیامت جمع کنند اولین
واخرین را پس میخوانند رسول الله ص وعلی ابن ابیطالب ع را پس جامه سبزی در بر
رسول خدا ص میکنند که از مشرق تا مغرب از نور وضیاء انجامه روشن میشود
پس مثل انرا در بر علی ع میکنند پس ما را میخوانند وحساب خلایق را بما مفوض
مینمایند فنحن والله ندخل اهل الجنة الجنة وندخل اهل النار النار بخدا
قسم که مائیم که اهل بهشت را داخل بهشت میکنیم واهل اتش را داخل اتش پس پیغمبران
را میطلبند وبعد وصف بپای ایستند در نزد عرش الهی تا فارغ شوند از حساب
خلایق پس چون اهل بهشت در بهشت واهل آتش در آتش داخل شوند پروردگار
عزت میفرستد علی را تا ایشان را در منازل ایشان ببرد وایشان را تزویج
مینماید پس بخدا قسم که علی اهل بهشت را تزویج میکند نه غیر او واوست که اهل جهنم
را داخل جهنم میکند واوست که درهای بهشت ودوزخ را بر اهل ایشان می بندد
ار بهم رتبه محمد وال محمد را نشناخته وبزرگی ایشان را نفهمیده که از امثال این نعوت
استیحاش مینمائی وجلالت ایشان را نیافته که از نسبت امر جزئی بایشان
استبعاد میکنی ارب ایشانند اسرار الهی وانوار حدائق ایشانند شموس

طالعه

طالعه وانوار منیره ونجوم مضیئه ایشانند چشمهای علوم ومعارف وخزینهای
کمالات وعوارف ایشانند کسانیکه حیرانست در ادراک مرتبه جلال ومعرفت
قدر ومقام ایشان عقول عقلاء وفهم حکماء وادراک عرفاء وعاجزاست از تقریر
قلیلی از کثیر شانی از شئون ونعتی از نعوت ایشان بیان ادباء ولسان فصحاء
وبلغاء چگونه چنین نباشد وحال آنکه صادق آل محمد ص میفرمایند ان الذی ظهر
للملائکة المقربین من معرفة آل محمد قلیل من کثیر لا یحصی انچه ظاهر شده از
برای ملائکه مقربین با آنکه از سکان صوامع ملکوت وباریافتگان حظایر
جبروت متوطنان محال قدس ومجاوران محافل انس اند در معرفت آل محمد ع
قاصر واز ادراک حقیقت ان عاجز باشند پس قصور عقول ذوی الحجا مجال هوس
وجواسیس هوا را کجا مقام دست رس بوده باشد تا باین کلام امیر
المؤمنین ع در خطبه شریفه خود که در مقام بیان اوصاف امام میفرمایند بعد از
کلام طویلی ظاهره امر لا یملک وباطنه غیب لا یدرک واحد دهره
وخلیفة الله وولی امره لا یوجد له مثل ولا یقوم له بدیل فمن ذا
یبلغ معرفتنا او ینال درجتنا او یشهد کرامتنا او یدرک منزلتنا کی را
قوت انست که برسد بمعرفت ما یا زهره انست او را که تواند رسید بدرجه ما
یا تواند دید کرامت ما را یا ادراک کند منزلت ما را حارت الالباب والعقول
وتاهت الاوهام فیما اقول عقلها حیران ووهمها سرگردان اند در آنچه
میگویم ودر همان خطبه میفرمایند هل یعرف او یوصف او یعلم او یفهم

شأنُ مَن هُوَ نُقطةُ الموجوداتِ وقُطبُ الدائراتِ وسِرُّ الكائناتِ وشُعاعُ
جلالِ الكبرياءِ جلّ مقامُ آلِ محمّدٍ عن وصفِ الواصفينَ ونعتِ الناعتينَ وان
يُقاسَ بهم أحدٌ من العالمين ایا چگونه شناخته میشود یا وصف میشود
یا دانسته میشود شان و مرتبه کسی که نقطه موجودات و قطب دایرات و سر
کائنات و شعاع جلال کبریائیت بلندتر است مقام آل محمد از وصف وصف
کنندگان و مدح مدح کنندگان فما آيةٌ لله اكبرُ منهم فهم آيةٌ من دونها
كلُّ آيةٍ وما نعمةٌ الّا وهم اولياؤها فهم نعمةٌ منها اتت كلُّ نعمةٍ پس اگر
بجهة مسلمانی خدا همه اهل زمین را عذاب کند ایا بجهة کسی که قلیلی از فضائل
را شنیده چه خواهد کرد و ایا کشتن او بان نحو که کسی را بان نحو نکشته اند چه
قدر عظیم خواهد بود مکرر عبث است که حضرت صادق علیه السلام فرمایند بزراره بن
اعین که آسمان چهل صباح گریست بر حسین بخون و زمین چهل صباح گریست
بسیاهی و آفتاب چهل روز گریست بکسوف و سرخی و کوهها پاره شدند و از هم
پاشیدند و دریاها بجوش آمدند و ملائکه چهل روز گریستند براو وما اختضبت
منّا امرأةٌ ولا ادّهنت ولا اكتحلت ولا رجّلت حتّى اتانا رأسُ عُبيدِ
اللهِ بنِ زيادٍ یعنی از قبیله ما خضاب نکرد و روغن نمالید و سرمه
نکشید و موی خود را شانه نزد تا سر پسر زیاد را بجهة ما آوردند وما زلنا في عبرةٍ
بعده و براینست که همین تشفی دلهای ما شده باشد بلکه ما بعد از این
مصیبت همیشه در گریه و ناله میباشیم و جدم هرگاه یاد میکرد او را میگریست الخ

کردیش

کردیش مملو از آب دیده اش میگردید هرکس که نزد او را میدید بر او دلش میسوخت و
از گریه او بگریه در میامد و بدرستیکه ملائکه که در نزد قبر مبارک او هستند در مصیبت
او چنان میگریند که هرچه در هوا و آسمان میباشد از ملائکه از گریه ایشان بگریه
در می‌آیند والله عجب نیست گریستن آسمان و زمین و آفتاب و ماهتاب بلکه
عجب است که چرا آسمان پاره پاره نشد و زمین سرنگون نگردید و عالم خراب
نشد آیا هنوز آفتاب طلوع و غروب میکند و ماه روشنی میدهد و ستارگان
نور میدهند آیا جهان بر پا است و حال آنکه جان جهانیان را که جان و لنگر
زمین و آسمان را در خاک و خون غلطان نمودند و کشتی نجات عصاة
را در موجه بلا غرق نمودند و رقعات کائنات را بی رونق نمودند
شمس فلک امامت را از ظلم و جفا منکسف نمودند بدر فلک عصمت را از ضرب
تیغ و سنان در خاک و خون منخسف گردانیدند عزیز خدا و رسول را ذلیل کردند
و پرورده سینه رسول را در خاک هلاک انداختند نوباوه بوستان علی مرتضی
را بر باد آوردند شکوفه چمن لافتی را پژمرده نمودند و سرو خیابان هل اتی
را از اره جفا قطع نمودند آه پدر شیعیان را کشتند آقای مؤمنان را شهید
کردند پناه درماندگان را بی پناه گذاشتند یا ارضُ نوحي یا جبالُ تزلزلي
وتشعّبي بتصدّعٍ لا تنشعب ای زمین چرا باقی ماندهٔ و قرار داری آخر
بیقرار شو و زایل شو ای کوهها پاره پاره شوید و متزلزل شوید یا سحب
جودي بامطارٍ تنضبي فلمثل هذا الخطبِ ماءٌ لن ينضب ای ابرها

وارد شدن بكه

بارش رحمت خشك شود مزارع امال عالميان را آب مده اي درياها شما جرا بهايانرا
فرو نرفت و برقرار ديد زيرا كه از براي چنين بليه سزاوار بود كه بهايان فرو رود و
خشك بماند بل يا سماء تزعزعي واستعبري فليمثل هذا الرزء دمعك الهضب
بلكه اي آسمان تو هم متزعزع شو و اشك بريز و مضطرب شو از براي اين مصيبت
بايد اشك بريزي قتل ابن احمد والوصي فباله من فادح منه الفوادح
تعجب كشته فرزند پيغمبر جگر گوشه حيدر را بسر داد از مصيبتي كه مصيبتهاي
عالم از ان تعجب ميكنند هتك وسفك للامام وللدما وعقائل ثنتي في
تلك تنكب يك مصيبت نبود بل مصيبتي بود كه مشتمل بر انواع مصيبتها بود زيرا كه يك
طرف خونها ريختند و يكطرف پرده ها را دريدند و يكطرف زنان مخدره را اسير كردند
و يكجانب دختران پرده نشين را برهنه كردند لهفي له بالطف عار بالعرا
تكسوه من نسج الغبار الاذيب اي اندوه و حسرت بر ان مظلوم كه او را عريان بر زمين
بيابان انداخته بودند و بادهاي غبار آلود از غبار خود او را ميپوشانيد
لهفي له رهن المنية مفردا تدعوه من فرط المصيبة زينب آه از حال
كه او را تنها بر زمين انداخته بودند و زينب خاتون با دل سوزان و سينه بريان
و ديده گريان نوحه ميكرد و ميگفت ء اخي طيب العيش بعدك لم يكن
يحلو ولا ماء المشارب يعذب اي جان برادر بعد از تو زندگي دنيا
بر ما تلخ و ناگوار است و آب خوشگوار بر مذاقها ناگوار ء اخي بعدك
لا بقيت وقلما نفس عليك من التحسر تذهب اي برادر بعد از تو اميدوارم

كه زنده

كه زنده نمانم و تلف شدن نفوس بعد از تو از حسرت و اندوه قليل است فلكنت
نوراً في البرية للهدى فدهاه من ليل الضلالة غيهب نوري بودي از براي
هدايت گم شدگان وادي ضلالت روشني ميداد ظلمات كفر و ضلالت ارباب
ضلال را بلا نور تو را فرو نشانيدند و عالميان را در ظلمات كفر و جهل گذاردند
يا راكبا من فوق ظهر عرندس اهبط متى لاحت لعينيك يثرب وانع
الحسين الى البتول وقف على قبر الرسول وقل ودمعك يسكب ايها صاحب
بيكسان واي بيك درماندگان چون بمدينه رسيدي از ناقه خود فرود آي
و خبر مرگ حسين را بمادرش برسان و برو بر سر قبر رسول خدا ص و با ديده
گريان بايست و بگو احمد المختار ان امية هدموا بيوتك عامدين
وخربوا اي پيغمبر مختار بني امية خانه تو را خراب كردند و قواعد دين تو را منهدم
نمودند وتقصدوا بالقتل آلك بعدما اضحى تراثهم يحاز ويغصب
ميراث اهل بيت تو را گرفتند و اموال ايشان را غصب كردند و بان راضي نشدند
كه همه بقصد كشتن ايشان اجتماع نمودند امسى حسينك يا رسول الله
في وطي الخيول على الثرى يتقلب آخر حسينت را در زير دست و پاي
اسبان انداختند كه بهر جانب ميگرديد و استغاثه مينمود بلكه و مادر شيعيان
بفداي مظلوميت شود ابي عبد الله وبناتك الخفرات اضحت بعده
بالسلب والضرب العنيف تعذب آه آه دختران بيكس تو را بعد از
او برهنه ميكنند و طپانچه ستم ميزنند آه آه نميدانم دوستان او بعد از

او چگونه شادی میکنند و چگونه میخندند و در مجالس عیش و طرب مینشینند بجه رو
و طعامهای لذیذ میخورند و بجه عذر جامهای نیکو میپوشند عجب است که جرا اشک خونین
نمیریزند و آه سوزناک بر نمیکشند جرا لباس ماتم نمی پوشند بخدا قسم اگر در همه عمر بلکه
در همه عمر دنیا ماتم او بر پا دارند و خاکستر نشین باشند هنوز کم است بلکه عالمی اگر
این عالم وسیع تر و عمری از عمر دنیا طویل تر باید که داد مصیبت او را توان داد اگر تو این
مصیبت را نیکو مراعات نمودی و لوای ماتمش را نیکو بر پا داشتی سکان صوامع ملکوت
و قطان حظایر جبروت نیکو بر پا داشته مصیبت او را نعرها میزنند که اگر اهل زمین یکی
را بشنیدندی همه مدهوش میشدند اگر تو خوب مجلس عزایش را بر پا نکردی جنیان نیکو
بر پا کردند اگر تو نیک نخروشیدی و نگریستی وحشیان و مرغان نیکو گریستند و خروشیدند
اگر تو را حیف آید از آب شور چشم آسمان و زمین بجای اشک خون از دیده روان کردند ابن بابویه
بسند خود از مفضل بن عمر که او از حضرت صادق ع روایت کرده که آنحضرت از پدران بزرگوار
خود روایت کرده اند که روزی حسین بن علی ع داخل شد بر برادر بزرگ خود
امام حسن مجتبی ع چون نظر شریفش بر برادر خود افتاد بگریه در آمد حضرت فرمود یا ابا
عبد الله ما یبکیک چه چیز است سبب گریه تو حسین ع گفت بجهة آنچه نسبت بتو میکنند اشقیای
امت حضرت امام حسن ع فرمود آنچه بمن میکنند این است که در پنهانی زهری بمن میدهند
که بجهة آن شهید میشوم ولکن لا یوم کیومک یا ابا عبد الله لکن روزی مثل
روز مصیبت تو نیست که جمع میشوند در آن روز سی هزار نفر که ادعا میکنند که از امت
جد ما هستند و اسلام را بر خود می بندند فیجتمعون علی قتلک وسفک

دمک وانتهاک حرمتک وسبی ذراریک ونسائک وانتهاب ثقلک پس آن قوم روسیاه
اجتماع میکنند بر کشتن تو و ریختن خون مبارک تو و هتک حرمت تو و اسیر کردن زنان تو
و غارت کردن اموال تو پس در آن وقت لعنت نازل میشود بر بنی امیه و آسمان خون و خاکستر
میبارد ویبکی علیک کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات والحیتان فی البحار و میگرید
بر تو همه چیز حتی وحشیها در بیابانها و ماهیها در دریاها شیخ کشی روایت میکند از زید شحام
که گفت من با جمعی از اهل کوفه در خدمت حضرت صادق ع بودیم که داخل شد بر آنحضرت
جعفر بن عفان طائی پس آنحضرت او را بنزدیک خود خواندند و در پهلوی خود نشانیدند
پس فرمود یا جعفر عرض کرد لبیک جعلنی الله فداک فرمود بلغنی انک تقول الشعر فی
الحسین وتجیده شنیده ام شعر در مرثیه جدم حسین ع میگوئی و نیکو میگوئی عرض
کرد بلی بفدایت شوم حضرت فرمود بخوان شعری چند را شروع کرد بخواندن و آنحضرت
شروع کردند بگریستن و کسانیکه بدور آنحضرت بودند نیز گریستند و آنحضرت
آنقدر گریستند که آب دیده مبارکش بر محاسن شریف ایشان و روی ایشان جاری شد
و محاسن شریفش تر شد پس فرمود یا جعفر والله لقد شهدت ملائکة الله
المقربون ههنا لیسمعوا قولک فی الحسین ع بخدا قسم که حاضر شدند ملائکه
مقربین در این مجلس از برای آنکه بشنوند مرثیه تو را بر حسین ع و بتحقیق که
گریستند هم چنانچه ما گریستیم و زیاده از ما گریستند و بتحقیق که خدا واجب گردانید بر تو
بهشت را در این ساعت و ترا آمرزید پس فرمود یا جعفر الا ازیدک آیا زیاده بگویم
عرض کرد بلی ای سید من فرمود نیست کسی که شعری خواند در مرثیه حسین پس بگرید

بیرون رفتن از مدینه بمکه

وبگریاند همه را واجب گرداند خدا بهشت را از برای او و بیامرزد او را و ابن قولویه از ابو هرون مکفوف روایت
کرده از حضرت صادق ع در حدیث طویلی که گفت کسی که مذکور شود در نزد او حسین پس بیرون
آید از چشمش از اشک بقدر بال مگسی ثواب او بر خداست و لم یرض له بدون الجنة و بغیر از بهشت
راضی نشود بچیزی از برای او و بالجمله ثواب مصیبت رسیدگان تو عظیم و مزد ایشان جلیل است
پس اگر امید ثواب انحضرت داری در بلیه اولیاء او بریز اشک خود را و اگر دعوای محبت ایشان
داری در بلیه محبوب خود بنال و آه از دل برآر چه سوگند که اگر بشنوی مردم کسی را
بجرم و گناه از وطن خود دور کردند و در بیابانهای بی آب و علف اسیر کردند و سائق ایشان را
وطفلهای ایشانرا شهید کردند و زنهای ایشانرا اسیر کردند و تازیانه در دهان ایشان میزدند و جگرهای
ایشان میگداختند پس چگونه میشود که این حالات را که مجملی از مفصلی است نسبت بجگر
گوشه فاطمه زهرا بشنوند اگر خواهی مجملی از وقایع انحضرت را که خالی از اغراق و گزاف
و دروغ بوده باشد بشنوی بشنو تا ملاحظه نمائی که چه بر او روی داد و بیابی که
چگونه کار بر او تنگ کردند و او را از حرم خدا و رسول بیرون کردند و باختیار
نبود آنچه واقع شد بر ایشان شیخ مفید علیه الرحمه در ارشاد خود ذکر فرموده که سید
الشهدا ع چون از مدینه بعزم مکه بیرون رفت در سیم شعبان بود که وارد مکه
معظمه گردید و اهل مکه و دیگران که در مکه بودند نیز نزد انحضرت تردد میکردند و عبد الله
ابن زبیر نیز بمکه بود و بنزد انحضرت تردد میکرد لکن ثقیل از همه خلق بر او آن
حضرت بود زیرا که میدانست که تا انحضرت در مکه است کسی با او بیعت نمیکند و چون
حکایت امتناع انحضرت و ابن زبیر از بیعت یزید معاویه و فرار ایشان از مدینه بجانب

مکه

نوع مطلب

مکه بسمع اهل کوفه رسید بزرگان و رؤسای ایشان در خانه سلیمان بن صرد خزاعی که از اکابر
و زهاد و رؤسا بود اجتماع کردند و هلاک معاویه را یاد کردند و حمد کردند خدا را پس سلیمان
گفت که معویه بدرک واصل شد و حسین بیعت خود را شکسته و با ایشان سازش ننمود
و بسوی مکه رفته و شما شیعیان او و پدر اوئید اگر میدانید که او را یاری میکنید و در راه
او جهاد میکنید بنویسید باو و او را طلب کنید و اگر گمان سستی در خود میدهید فلا
تغرّوا الرجل فی نفسه یعنی این مرد را گول نزنید و فریب مدهید ایشان گفتند با دشمن
او جنگ خواهیم کرد و جانهای خود را در برابر او فدا خواهیم نمود گفت پس بنویسید نامه
نوشتند باین مضمون که بسم الله الرحمن الرحیم نامه ایست بسوی حسین بن علی
از سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبة و رفاعة بن شداد بجلی و حبیب بن مظاهر
و سایر شیعیان او از اهل کوفه سلام علیک حمد میکنیم خداوندی را که هلاک کرد
دشمن جبار معاند ترا که بی رضای امت بر ایشان والی شده بود و اموال ایشان
را بنا حق تصرف مینمود و نیکان ایشان را کشت و اشرار ایشان را گذاشت و مال خدا را
بجباران و اغنیا قسمت میکرد فبعداً له کما بعدت ثمود بدرستیکه ما را امامی نیست
پس بجانب این بلاد قدم رنجه دار که شاید بواسطه شما خدا ما را بر حق و راستی جمع
نماید و نعمان بن بشیر که از جانب یزید معاویه است جمعه و عید او حاضر نمیشویم و با او تردد
نداریم و چون بیابیم که عنان عزیمت را باین بلاد منعطف فرموده او را از شهر بیرون
خواهیم نمود انشاء الله و عریضه را بعبد الله بن مسمع همدانی و عبد الله بن وال دادند
و امر کردند که بسرعت تمام بخدمت انحضرت رسانند ایشان بسرعت رفته

بیرون رفتن از مدینه بمکه

نادهم رمضان بمکه رسید نامه را بخدمت آن بزرگوار بردند پس از رفتن آن دو نفر اهل
کوفه دو روز صبر کردند پس قیس بن مسهر صیداوی و عبدالله بن شداد ارحبی و عمار
ابن عبدالله سلولی را فرستادند و قریب بصد و پنجاه نامه با ایشان دادند که از یک نفر یا
دو نفر یا سه نفر نوشته بودند پس دو روز دیگر صبر کردند پس هانی بن هانی و سعید بن
عبدالله حنفی را فرستادند و نامهٔ نوشته بایشان دادند که بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست بسوی حسین بن علی از شیعیان او اما بعد فحی هلا فان الناس
ینتظرونک لا رای لهم غیرک فالعجل العجل ثم العجل العجل شتاب کن که مردم
همه منتظر مقدم شریف تو اند و بغیر از تو رایی ندارند تعجیل کن تعجیل پس تعجیل نما تعجیل
و سید بن طاوس میگوید که با وجود این نامه ها که پی در پی میرسید آنحضرت از رفتن ابا
میفرمود و جواب قاصدها را نمیداد تا اینکه دوازده هزار نامه بآنحضرت رسید شیخ مفید
میفرماید که پس جمعی از بزرگان کوفه مثل شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن
حارث بن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج و محمد بن عمر و تیمی نامه نوشتند
باین مضمون اما بعد فقد اخضرت الجنات و اینعت الثمار فاذا شئت
فاقبل علی جند لک مجند صحراها سبز شده و میوه ها رسیده اگر باین صوب تشریف
میاوری لشکرهای تو مهیا و آراسته میباشد والسلام ای شیعیان اکثر این
اشخاص که این نامه ها را نوشتند کسانی بودند که در زمین کربلا با آن مظلوم جنگ
میکردند و او را باین نامه ها از جای خود کندند و هنوز بدیار ایشان نرسیده بود
که با شمشیرهای کشیده و نیزه ها و کمانها بجنگ او بیرون رفتند همین اشخاص که

نوشتند

نوشتند که صحراهای ما سبز شده و میوه های ما رسیده و ما منتظر قدوم میمنت لزوم
توایم اکثر ایشان از رؤسای لشکر پسر سعد بودند یکی از ایشان عمرو بن حجاج بود
و آن بدبخت در روز عاشورا پسر سعد او را در میمنهٔ لشکر خود قرار داده و
بروایت ابن شهر آشوب او با اعور سلمی سرکردهٔ چهار هزار نفر بودند که بر سر آب فرات موکل
بودند که اصحاب سید الشهدا را از آب منع مینمودند و در وقتیکه حضرت عباس بطلب آب رفت
دور او را گرفتند تا او را شهید کردند و در وقتیکه سید الشهدا بمیدان رفتند و بجانب
فرات روانه شدند با آنحضرت مقاتله مینمودند همین عروة بن قیس بود که در روز
عاشورا سرکردهٔ سواران لشکر پسر سعد بود و همین شبث بن ربعی بود که سرکردهٔ
پیادگان بود که با آنحضرت جنگ میکردند و او نیز با ایشان و سنانها باران مینمودند
آری این تیرها و نیزه و شمشیرها میوه های شما بود که رسیده بود که هر یک تحفه از برای
او آورده بودند و این لشکرهائی بود که از برای یاری او مهیا کرده بودند بالامة باتت
بقتل هداتها : امن الی قتل الهداة هداک ای بدترین امتها که کشید پیشوا و هادی
کنندهٔ خود را آیا کی راه نمائی نمود شما را باین عمل بئس الجزاء لاحمد فی آله
و بنیه یوم الطف کان جزائه بد مراعات کردید پیغمبر خدا را و بد جزائی دادید
فرزندان او را در زمین کربلا شیخ مفید رحمه الله میفرماید که آخر قاصدها هانی
ابن هانی و سعید بن عبدالله بودند حضرت نامهٔ نوشته بایشان دادند باین
مضمون که هانی و سعید نامه های شما را آوردند و ایشان آخر رسولان
شما بودند بتحقیق که یافتم مقصود شما را که میگوئید امامی و هادی نداریم و انک

من برادر و پسر عم و محل اعتماد خود را از اهل بیت خود مسلم بن عقیل را بسوی شما
میفرستم اگر او مرا اعلام نمود باجتماع شما و اتفاق رای صاحبان عقل و فضل
از شما چنانچه نامههای شما بان ناطق میباشد پس من عن قریب بسوی
شما خواهم آمد والسلام پس آنحضرت مسلم بن عقیل را طلبیده او را تکلیف سفر کوفه
فرمود و او را با قیس بن مسهر صیداوی و عمارة بن عبدالله و عبدالرحمن بن عبدالله
ازدی روانه کوفه فرمود و نامه باعیان نوشت و ایشان را بنصرت خود تکلیف
فرمود و چندی دیگر در مکه توقف فرمودند تا آنکه در هشتم ذی الحجه که روز
ترویه است از مکه بیرون رفتند مؤلف گوید که رفتن آنحضرت از مکه معظمه زیاده
بر آنچه شنیدی از نامههای پیاپی و قاصدهای بیحد که در عقب یکدیگر فرستادند
که گروهی عظیم بر در خانه آنحضرت از قاصد جمع شده بودند اشقیای بنی امیه
در صدد کشتن آنحضرت برآمده و آنحضرت را بجبر از مکه بیرون کردند
و ناچار و ملجاء شده روی بسوی عراق گذارد چنانچه وارد شده که در آن
سال یزید بن معاویه عمرو بن سعید بن العاص را امیر حجاج نموده بود
با لشکر عظیمی روانه مکه نموده و باو سفارش نموده که اگر تواند در پنهانی و الا
بمکر و خدعه او را شهید نماید و علاوه بر آن سی نفر از شیاطین بنی امیه را
فرستاده که بهر نحو یکه باشد و در هر حالی که باشد آنحضرت را شهید نمایند
حضرت چون مطلع شدند بر این امور دریافتند که اگر در مکه بمانند حرمت
حرم را ضایع خواهند نمود و او را در حرم الهی شهید خواهند کرد لهذا با آنکه

محرم

محرم شده بودند باحرام حج از احرام حج عدول بعمرهٔ مفرده کرده در روز ترویه
از مکه بیرون رفتند و زراره ابن صالح روایت کرده که سه روز قبل از خروج آن
حضرت از مکه با شخصی دیگر بخدمت آنحضرت رفتیم و باو گفتیم که اهل کوفه دلهای
ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بر تو است بدست خود اشاره باسمان نمود دیدیم که درهای
آسمان گشاده شد و انقدر از ملائکه نازل شدند که عدد ایشان را کسی نمیداند
مگر خدا پس فرمود اگر بطرف شدن اجر و شوق بمقامات عالیه و تقارب
اشیاء نبود هر اینه باین لشکر با ایشان مقاتله میکردم لکن یقین میدانم که در اینجا
خواهد بود محل کشته شدن من و اصحاب من و کسی از اصحاب من نجات نمییابد مگر
علی فرزندم و چون خبر رسید محمد بن حنفیه که برادرت از مکه بیرون میرود بسوی عراق
مشغول بوضو بود و آبی در تشتی گذارده بود که باو میساخت بگریه در آمد و گریست
بمرتبه که صدای اشک چشمش که در میان آب میریخت شنیده میشد مثل بارشی که
در آب بریزد نماز مغرب را کرده بنزد برادر خود رفت و عرض کرد یا اخی ان اهل
الکوفة قد عرفت غدرهم و مکرهم بابیک و اخیک من قبل ای جان برادر
اهل کوفه را میشناسی و میدانی که با پدر و برادرت چگونه غدر و مکر کردند و
ایشان را یاری نکردند میترسم که با تو نیز مثل پدر و برادرت یاری نکنند و
مثل ایشان ذلیل نمایند اگر رای مرا میپسندی آنست که در مکه بمانی عزیز و
محترم باشی فرمود میترسم که بریزند خون مرا لشکر بنی امیه در حرم مکه و خون
من در حرم مکه مباح شود گفت ای برادر پس برو بسوی یمن و یا بولایت دیگر یا در اطراف

بیا بابقا و بسوی عراق مرو حضرت فرمودند یا اخی لو کنت فی جحر هامة من هوام الارض
لاستخرجونی حتی یقتلونی ای برادر اگر در سوراخ جانوری از جانورهای زمین
داخل شوم هر آینه سوراخ را شکافته بنی امیه مرا بیرون می آورند و شهید می
نمایند پس فرمودند باشد تا تأملی در این خبر کنم و چون وقت سحر شد عازم بر
کوچ کردن شدند و امر بار کردن فرمودند خبر بمحمد بن حنفیه رسید برخواست به
تعجیل آمد و زمام ناقه برادر بزرگوار خود را گرفت و گفت آیا نفرمودید که تأملی فرمائی
در این خبر عرض کردم فرمود بلی عرض کرد پس چرا روانه گردیدی بدون تأمل فرمودند
ای برادر چون از من جدا شدی بخواب رفتم دیدم جد بزرگوارم را که مرا در بغل گرفت
و میان چشمهای مرا بوسید و فرمود یا حسین یا قرة عینی اخرج الی العراق فان
الله عز و جل قد شاء ان یریک قتیلا مخضبا بدمائک ای نور دیده ام ای حسین
بیرون رو بسوی عراق که خدا مقدر فرموده است که ترا در آنجا شهید کنند و
بدنت را بخون رنگین کنند محمد بگریه در آمد و عرض کرد ای برادر اگر تو دل بکشته
شدن میداده و از برای کشته شدن میروی پس بردن زنان چه معنی دارد فرمود
یا اخی قد قال جدی ایضا ان الله قد شاء ان یریهن سبایا مهتکات فی اسر الذل
ای برادر جدم خبر داده است که ایشان باید اسیر شوند و پرده حرمت ایشان دریده شود
و قلیل و خوار گردند و نامحرمان نظاره ایشان از من جدا نمی شوند محمد بگریه در آمد و گریه
شدیدی کرد و یکدیگر را وداع کردند ابن طاوس روایت کرده که چون اراده فرمود از
مکه بیرون آید خطبه خواند و بعضی از عبارات و مضامین که فرمود الحمد لله

وماشا

وما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله و سلم خط الموت
علی ابن آدم مخط القلادة علی جید الفتاة بدرستیکه خدا مرگ را بر گردن
فرزندان آدم انداخته مانند قلاده که بر گردن دختران میکشند و ما
اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه
چه مشتاقم و بشتاب گردیده ام بخدمت آباء خود مثل اشتیاق یعقوب بیوسف و
از برای من محل کشته شدنی اختیار کرده اند که بآن خواهم رسید کانی باوصالی تقطعها
عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا و گویا می بینم که درندگان صحرا اعضای
من پاره پاره میشود در صحرای کربلا و چاره نیست از دریافتن روزیکه مقدر گردیده
برای این امر و ما اهل بیت بقضای الهی برضا داده ایم و بر بلای او صبر مینمائیم تا عطا
نماید بما اجر عطای صابرین و دور نمیشود از اعضای پاره پاره مجتمع خواهد گردید در حظیره
قدس در نزد حضرت رسالت و حق تعالی دیده او را روشن خواهد کرد با شیعه و وعده های
خود را بعمل خواهد آورد و هر که از برای شهادت داشته باشد و شوق جان باختن
در راه ما داشته با ما کوچ نماید که ما فردا صبح روانه ایم ان شاء الله پس عبد الله بن عباس
بن زبیر نزد آن امام آمده عرض کردند یابن رسول الله بیا و سفر عراق را ترک کن و مبالغه
بسیار نمود حضرت فرمود یابن عباس جد بزرگوارم مرا امری فرموده و در آن سری
هست که بعد از این بظهور خواهد رسید و هر واقعه در پیش است و مکرر از
جد خود شنیده ام و باید بظهور رسد آخر از پس مبالغه کردند با ایشان
گذارده چون آنحضرت قرآن را گشود این آیه آمد که کل نفس ذائقة الموت و انما توفون

اجورکم یوم القیمة حضرت چون این را شنید فرمود انا لله وانا الیه راجعون صدق الله وصدق
رسول الله یا ابن عباس دیگر مبالغه مکن که چاره از قضای الهی نیست ابن عباس ساکت شد
وآنحضرت را وداع کرد و فریاد واحسیناه برآورده و بیرون رفت پس آنحضرت امر فرمود تا کجاوهها
را بار کرده و بارها بر شتران بست از مکه معظمه بیرون رفتند و در و دیوار مکه و سنگ
و کلوخ آن از فراق آن جان جهانیان میگریستند و سکان حرم و حفاظ بیت الله از
فراق آن نور دیده عالمیان بخروشیدند و ارکان بیت و معالم آن از مفارقت آن
ماه مکه و حرم مینالیدند لقد دمعت عیون البیت حزنا • لفقدیه قلوب العارفینا
از چشمهای خانه محترم الهی اشک حسرت جاری گردید بجهة کوچ کردن از زمین دلهای
عارفان وطاف الطائفون طواف ثکلی • وقد لبسوا السواد ملهفینا
ساکنان بیت الحرام و مجاوران رکن و مقام در فراق آن امام انام سیاه پوشی
کردیدند و مانند زنان عزادار اشکبار بودند و این مقام که حرم اعظم الهی بود میگردیدند
و طواف میکردند وکانت تکلینا تهم رثاء • لسبط کان خیرا لنا سکینا و بجای تلبیه
ندبه و نوحه در فراق او میکردند • فدا عنزم وابنوج فی مقام • حزین یفطر الحجر
المتینا و غم و حزن و اندوه را بجا آوردند و دل حجر الاسود را از این مصائب مجروح نمودند
فقدنا الیوم ریحانا و فرحا • و مرجانا و زیتونا و تینا • و گویا میگفتند گم
کرده ایم روح و ریحان و باطن زیتون و تین و مرجان را فقدنا ههنا
قصرا مشیدا • و بیت العز والبلد الامینا • فقد ههنا کهف الایامی و سور
المحتمین و طور سینا شیخ مفید در سفر میفرماید که روایت شده است از نوزدو که گفت

با ما در حج میرفتیم در سال شصتم از هجرت چون داخل حرم شدیم دیدیم حسین بن علی
را از مکه بیرون تشریف میبرد نزدیک او آمدم و سلام کردم و گفتم بابی انت وامی یا ابن
رسول الله ما اعجلک عن الحج بعد عمره مفردات شود چه باعث شد تو را
که بتعجیل بیرون میروی حج را بجا نیاوردی فرمود لو لم اعجل لاخذت اگر تعجیل
نمیکردم مرا میگرفتند و اسیر میکردند از دست دشمنان که بجنگم فرمودند تو کیستی
گفتم من مردی از عرب و بیش از این از من نام و نشان مرا مپرس فرمودند چه خبر داری
از مردم گفتم دانائی را سؤال کردی بدانکه دلهای مردم با تو است لکن شمشیرهای
ایشان با بنی امیه است و قضای الهی نازل شده است خواهد شد و خدا هرچه
خواهد میکند حضرت فرمود راست گفتی امر با خدا است پس از آن کلامی چند را
خود را از آن نعم رفتند و عبدالله بن جعفر پسرهای خود عون و محمد را فرستاد
و عریضه بخدمت آنحضرت نوشته بایشان داده و در آن عریضه اظهار ترک از سفر و
اصرار بر آن کرده بود و عرض کرده بود که بتعجیل مراجعت فرمایند تا من بخدمت شما
برسم و خود رفت بنزد عمرو بن سعید و از او خواهش نمود که بنویسد بآن
حضرت نامه که مشتمل بر امان ایشان و نیکی و احسان بوده باشد قبول کرده نامه
را گرفت با یحیی بن سعید بعقب آن سالار کاروان ابتلا روانه کردیدند چون
بخدمت آنحضرت رسیدند نامه را بآنحضرت دادند و اصرار از زیاد و مبالغه
بسیار بر ترک از سفر و مراجعت ایشان کردند حضرت فرمود که جدم مرا امری
کرده در خواب و بسوی او خبر فرموده بعالم عرض کردند آن خواب چیست

فرمود

بکسی نگفته ام و نخواهم گفت تا حد از ملاقات شما بر چون ایشان مایوس شدند سعید بن عبد الله بر ههانی
خود را امر کرد که باید در خدمت آنحضرت برود و بیدفع با دشمنان او جهاد نماید و خود با
یحیی بن سعید بمکه بر کرد و بیدین حضرت تشریف بردند تا منزل که ان را شقیم میگفتند
و از انجا کوچ کرده بذات عرق تشریف بردند بشر بن غالب را دیدند از عراق می آید پرسیدند
چه خبر داری از اهل عراق گفت دلها با تو است و شمشیرها با بنی امیه فرمودند راست میگوئی
ان الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید از انجا بار کرده رفتند تا بثعلبیه رسیدند
قریب بظهر هوا گرم بود سر مبارک را بر زانو گذارده بخواب رفت چون بیدار شد فرمود
در خواب دیدم هاتفی میگفت انتم تسرعون والمنایا تسرع بکم الی الجنة شما سرعت
میکنید در طی منازل و مرگ در عقب شما سرعت مینماید تا شما را ببلاد الی الجنة بهشت
برساند فرزند آنحضرت علی اکبر عرض کرد یا ابه افلسنا علی الحق آیا ما بر حق نیستیم
در راه حق سلوک نمیکنیم حضرت فرمود بلی قسم بخدائیکه بازگشت همه با اوست
عرض کرد فاذن لا نبالی بالموت پس باکی از مرگ نداریم و خوفی از زوال دنیای
دون نداریم ادری شما را باک از مرگ نبود و بخلوتخانه انس و عشرت خانه قدس
میشتافتید اما داغی بر دل دوستان خود گذاردید که هرگز بر طرف نمیگردد
لا اوحش منکم بیتی ولا ادنتکم بیلی وان طال المدی مصیبت الله و شما
هرگز فراموش نمیشود و دلها از بلیه شما هرگز تسلی نمی یابد اگر چه زمان طول
بکشد قد مضی الدهر و تمضی بعدکم لا الجوی باخ ولا الدمع رقی
روزگار گذشت و بعد از این نیز بگذرد اما بکنیج و دلها از غم شما آرام نگیرد

وبنک

واشک دیدها باز نایستد لو ان رسول الله یحیی بعدکم فقد الیوم علیکم للعزا اگر رسول خدا
زنده میشد بعد از شما در مجلس عزای شما تا صبح شب را در انجا ماندند چون
صبح شد مردی از اهل کوفه که او را ابوهره اسدی میگفتند آمد بخدمت آنحضرت سلام
کرده عرض کرد یابن رسول الله ما الذی اخرجک عن حرم الله و حرم جدک محمد صلعم چه باعث
شد که از حرم خدا و حرم رسول خدا بیرون آمدی حضرت فرمود ویحک یا ابا هرة
ان بنی امیة اخذوا مالی فصبرت و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت
ای ابوهره بنی امیه مال مرا گرفتند و دستم را خالی گذاردند صبر کردم و عرض مرا بردند
بدی و ما در و پدر مرا دشنام دادند و سب کردند صبر کردم باز دست از من برنداشتند
خواستند خون مرا بریزند گریختم اما بخدا قسم که این گروه ظالم مرا میکشند و خدا
لباس ذلت را بر ایشان خواهد پوشانید و شمشیر قاطعی بر ایشان مسلط خواهد کرد تا
ذلیل تر از قوم سبا باشند که زنی بر ایشان مسلط شده بر خون و مال ایشان حکم
میکرد پس از انجا بنی کوچ کردند چون بقصر بنی مقاتل رسیدند عمرو بن قیس میگوید
من با پسر عمم در انجا بودیم رفتیم بخدمت آنحضرت سلام کردیم پسر عمم عرض
کرد یابن رسول الله رنگی که بمحاسن شریفت هست رنگ خضابست یا رنگ محاسن
شما فرمودند رنگ خضابست و ما بنی هاشم زود پیر میشویم پس ملتفت
بما شده فرمودند جئتما لنصرتی آیا شما آمده اید که مرا یاری کنید من گفتم
مردی هستم پیر و عیال بسیار دارم و قرض بسیار و از اموال مردم در دست
دارم و نمیدانم امر بکجا منتهی خواهد شد تا خوش ندارم که اموال مردم بر طرف شود

و بیرغم من بنی این عنده هالورد چون بوی سعادت از ایشان بنامد نخواستند بشقاوت
سرمدی و عذاب الیم ابدی مبتلا شوند و زود بودند فانطلقا فلا دمع تعالی ولعینة
وکانت بالی سوادا کی تو عید و همراه ما نباشید تا ناله بیکسی و استغاثه مظلومی ما را نشنوید
و غریبی و درماندگی ما را و سیاهی ما را نبینید بدرستیکه هر که ناله ما را بشنود و بسوی ادی
ما نیاید جواب نگوید و ما را یاری نکند خدا او را برو در آتش جهنم اندازد خدا لعنت
کند گروهی را که نالههای غریبی تو را شنیدند و تو را جواب ندادند و خدا عذاب کند جماعتی
را که بیکسی شما را دیدند و بر شما رحم نکردند فلیت احمد والکرار والذی تیشق
بالطف عن غصنیهما الترب کاش حاضر بودند جد عالیمقدار و پدر والا تبار تو
لینظراه علی الرمضاء منعفرا و نفسه بین الاسیاف تنتهب کاش بودند
و میدیدند که بر روی خاک گرم افتاده و از هر طرف شمشیرهای کوفیان بر بدن
تو نفس میزنند ولیت تکشف عن وجه البتول له سرادق القبر لو یکشف
لها الکرب کاش مادرش فاطمه از قبر بیرون می‌آمد و بجانب تو نظر میکرد
لتبصر العین منها فی محاسنه و الاسنة جد و القضب العب تا ببیند
که نیزههای دشمنان چگونه در بدن تو فرو میشد میکنند و بدن تو را سوراخ
سوراخ مینمایند و شمشیرهای ایشان جسم تو را چاک چاک مینمایند و شیخ
مفید رحمه الله میفرماید که چون توجه آن زبده آفاق بسمت عراق بسمع گرده
اهل کفر و نفاق یزید پلید رسید حصین بن نمیر سکونی را با جمعیت
بسیار فرستاد و ما بین قادسیه تا خفان و از سمت دیگر از قادسیه تا

قطقطانیه را گرفتند و راهها را بستند و سر راهها را گرفتند و چون مسلم بن عقیل
که در کوفه وقت ابتدای امر اجتماع مردم را مشاهده نمود عریضه بخدمت آنحضرت نوشت
و اهل کوفه نیز عریضه نوشته بودند که صد هزار شمشیر از برای نصرت تو مهیا است البته تعجیل
نما و طلوع آفتاب جمال را باین محال بتاخیر مینداز و دیدههای منتظران را زیاده در راه
مگذار و این امر هفده روز قبل از شهادت مسلم بود و آنحضرت را خبری از شهادت
مسلم نبود و حال آنکه او را بعد از آن روزیکه آنحضرت از مکه بیرون آمدند شهید کرده
بودند زیرا که او در روز ترویه که آنحضرت بیرون رفتند از مکه خروج کرده بود و روز
عرفه شهید شد پس آنحضرت که بحاجر رسیدند نامه باهل کوفه نوشتند باین مضمون
که نامه مسلم بمن رسید و اجتماع شما و حسن رای شما را یافتم و شما را دعا کردم اینک
بجانب شما روانه شدم در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه پس شما در امر خود اهتمام
نمائید و آماده باشید که در این روزها خواهم رسید و نامه را بعبدالله بن یقطر
که برادر رضاعی آنحضرت بود و بروایتی بقیس بن مسهر صیداوی دادند و او را
بسوی کوفه فرستادند چون بقادسیه رسید حصین بن نمیر او را گرفت چون
او بسواره ایشان رسید کاغذ را بیرون آورده پاره کرد و او را بنزد ابن زیاد
فرستادند ابن طاوس میفرماید چون او را بنزد ابن زیاد بردند پرسید که تو کیستی
گفت از شیعیان علی بن ابیطالب و فرزندانم گفت چرا نامه را پاره کردی گفت بجهة آنکه
ندانی چه در آن نوشته گفت نامه از کی بود و از برای کی گفت از حسین بن علی
بسوی جماعتی از اهل کوفه که اسم ایشان را نمیدانم ابن زیاد در غضب شد

وگفت بخدا قسم که دست از تو بر نمیدارم مگر اسم ایشان را بگوئی یا بر منبر روی و حسین
و پدر و برادر او را لعن کنی والا تو را پاره پاره میکنم ابن زیاد گفت اما اسمهای
ایشان را نمیدانم اما لعن را میکنم پس بر منبر رفت و حمد کرده صلوات بر پیغمبر و آل او
فرستاد و بسیار طلب رحمت کرد بجهت امیر مؤمنان و اولاد امجاد آن بزرگوار و بر لعن کرد
عبید و پدر ملعونش را و لعن کرد بر بنی امیه یکی یکی و تمام خرابات و ظالمان ایشان را
شمرد پس گفت ای گروه من فرستادهٔ حسین بن علی میباشم و او را در فلان موضع گذاشتم
بر شما باید بسوی او و بروایت مفید پس او را گرفته بر بالای قصر بردند و از آنجا
او را سرنگون کردند استخوانهایش خورد شد و هنوز رمقی در او بود ملعونی سرش را
از بدنش برید پس آنحضرت قطع منازل میفرمود و نیز یاد چنان راه هموار است و سد
کرده که از واقصه تا راه شام و از آنجا تا راه بصره کسی را نمیگذاشتند داخل شود
یا بیرون رود حضرت در بین راه ببعضی از اعراب رسیدند از ایشان استفسار
امور فرمودند گفتند نمیدانیم غیر انا لا نستطیع ان نلج ولا ان نخرج مگر
آنکه نمیتوانیم داخل شویم یا بیرون آئیم صاحب مناقب میگوید چون وارد خزیمیه شدند
روز و اجلال فرمودند یک شب و یک روز در آنجا ماندند صبح خواهر آنحضرت زینب خاتون
بنزد برادر بزرگوار آمد عرض کرد آیا خبر بدهم بتو چیزی را که دوش شنیدم فرمود بگو گفت
در شب بجهت حاجتی بیرون آمدم هاتفی را شنیدم میگفت الا یا عین فاحتفلی بجهد
فمن یبکی علی الشهداء بعدی ای چشم گریه کن و جهد کن در گریستن و کوشش نما
در اب بگریستن کی خواهد گریست بر این شهیدان بعد از من علی قوم تسوقهم المنایا

بمقدار

بمقدار الی انجاز وعد ای چشم گریه کن بر آن قومی که مرگ میبرد و آنها ایشان را تا موضعی
که باید بوعده خود وفا نمایند حضرت فرمود ای خواهر آنچه قضای الهی است خواهد شد
ابن قولویه روایت کرده است که چون آنحضرت بعقبة البطن بالا رفتند باصحاب خود
فرمودند ما ارانی الا مقتولاً یعنی نمی یابم خود را مگر از کشتگان عرض کردند سبب این را
فرمودند بجهت خوابی که دیده ام که بر این دلالت دارد عرض کردند چه خواب دیده فرمودند
رأیت کلاباً تنهشنی اشدها علیّ کلب ابقع در خواب دیدم که سگهای چند بر من
حمله آوردند و مرا میدریدند و از همه بدتر سگ ابلقی بود که بیشتر بر من حمله میکرد دو نفر
از قبیلهٔ بنی اسد عبدالله و منذر نام میگویند ما از حج فارغ شده بودیم و بسرعت
در عقب آنحضرت می آمدیم که با آنحضرت ملحق شویم در نزدیکی ثعلبیه شتر سواری دیدیم
در کنار راه و آنحضرت نیز او را دیدند و ایستادند گویا میخواستند از او خبر گرفته
باشند چون از مرد بگذشت و آنحضرت رفتند ما نزد آن مرد رفته گفتیم کیستی گفت
از بنی اسد گفتیم ما نیز اسدی میباشیم چه خبر داری از مردم کوفه گفت بلی خبر دارم بیرون
نیامدم مگر آنکه مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشتند و رأیتهما یجران
بأرجلهما فی السوق و دیدم که پاهای ایشان را گرفته بودند و در بازارهای کوفه می
گردانیدند برگشتیم و با آنحضرت ملحق شدیم حضرت شب بثعلبیه رسیدند چون
فرود آمدند نزد آنحضرت رفته سلام کردیم و عرض کردیم که آن سواره را در راه
دیدید فرمودند بلی میخواستم از او سؤال کنم پس ما گفتیم از او سؤال کردیم
و او مرد صادقی است و از قبیلهٔ ما است خبر داد ما را که مسلم و هانی را کشتند و

ایشان را در بازارها کشیدند چون این خبر را شنید مکرر فرمود اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ
رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِمَا ما عرض کردیم تو را بخدا قسم میدهیم که از اینجا برگردی و خود را و اهل بیت
خود را در مهلکه میندازی در کوفه یاوری و شیعهٔ نیست تو را بلکه میترسیم با بنی امیه
متفق شوند و بشما اذیت رسانند پس حضرت نظر بر پسران و برادران مسلم کرد
و ایشان را از قتل مسلم با خبر گردانید و ایشان را دلداری نمود و در مراجعت با ایشان
مشورة فرمود ایشان عرض کردند که دست از حرمت تو بر نمیداریم تا طلب خون مسلم
از ایشان کنیم یا بزبتی که او چشید ما نیز بچشیم پس آنحضرت فرمود لَا خَیْرَ فِی الْعَیْشِ بَعْدَ
هٰؤُلَاءِ بعد از این امور زندگانی را خیری نیست ما دانستیم که آنحضرت دل بر فتن گذارد
و تن بکشته شدن در داده آورده اند که مسلم را دختری بود صغیره که بسیار او را دوست
میداشت و دایم بهانهٔ پدر را میگرفت و اهل بیت او را بنزد آنحضرت آوردند آنحضرت آن
طفل را طلبید و دست محبت بر سر و روی او میکشید و با او ملاطفه میفرمودند
آن طفل عرض کرد یا ابن رسول الله با من ملاطفتی میفرمایی که مناسب حال یتیمان است
مگر پدرم را شهید کرده اند آنحضرت طاقت تحمل نیاورد بی اختیار گریان شد سیلاب اشک
از دیدهای شریف فرو ریخت و فرمود غم مخور که من بجای پدر تو میباشم و خواهرم بجای
مادر تو دختران بجای خواهرت و فرزندانم بجای برادرت آن طفل بی اختیار ناله از آتش
بار از سینه برآورد و اشک از دیده ریخت ؛ ایکاش که تخت زمادر نزادمی ؛ تا این
زمان زدست پدر را ندادمی ؛ ایکاش که نشناختمی خوابگاه او ؛ تا سر چو خاک در
قدم او بنهادمی ؛ از گریه آن طفل صدای گریه از مخدرات سراپردهٔ عصمت و پرده نشینان

سرادق طهارت بلند شد شیون و شورشی در میان زنان و دختران بلند گردید
که حاضران همه بگریه در آمدند پسرهای مسلم عمامها را از سر برداشتند ناله و اواه
و اسلماه گویان باوج فلک میرسانیدند هر یک گویا میگفتند نظم بدل داغی عجب
دارم نمیدانم که چون گریم ؛ دلا خون شو که تا بر حال خود یک لحظه خون گریم ؛ تنم پر زخم
محنت سینه ام پر داغ بسیاری ؛ کهی از زخم بیرون کاه از زخم درون گریم ؛ و بروایت
ابن طاوس خبر مسلم در زباله بانحضرت رسید از انجا کوچ کردند که فرزدق شاعر
بخدمت آنحضرت رسید عرض کرد یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ کَیْفَ تَرْکَنُ اِلَی اَهْلِ الْکُوفَةِ
وَهُمُ الَّذِینَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّکَ مُسْلِمَ ابْنَ عَقِیلٍ چگونه اعتماد میکنی بر اهل کوفه و حال
آنکه ایشان کشتند پسر عم تو مسلم را و با بیعتشان کردند که مرتبه خود را از خدا
میطلبید و با برادرت بیوفایی کردند حضرت اشک از دیدهای مبارک بریخت
فرمود رَحِمَ اللّٰهُ مُسْلِمًا خدا رحمت کند مسلم را که بروح و رحمت الهی واصل شد
اِنَّهُ قَضَی مَا عَلَیْهِ وَبَقِیَ مَا عَلَیْنَا آنچه بر او بود بجا آورد و باقی است آنچه بر ما است
پس شعر چند خواندند که دلالت بر نا امیدی و یاس از دنیا و دین مینمود و بروایت
مفید در زباله خبر قتل عبد الله بن یقطر را بانحضرت رسانیدند آنحضرت اصحاب
و همراهان را طلبید و فرمود خبر وحشت اثر کشتن مسلم و هانی بن عروه و عبد الله
بن یقطر بما رسید و معلوم است که شیعیان ما دست از یاری ما برداشته اند و ما را یاری
نمیکنند من شما را مخیر کردم هر که خواهد از شما برگردد بر شما حرجی نیست چون دنیا
پرستان که بخدمت آن قبلهٔ عالمیان آمده بودند یا در بین راه بانحضرت ملحق شده

وارد شدن بکه

بطمع اینکه آنحضرت در کوفه امیر خواهد بود و با نجد دنیای ایشان معمور میشود چون دیدند که بجز
ناکامی چیزی نیست و بغیر از کشته شدن راهی در پیش نیست مقامات عالیات حضرت را
در نظر نیاوردند و مراتب رضای خداوند رحمن را مشاهده ننمودند گفتند تا زود است
جان بدر بریم جگر گوشهٔ پیغمبر را تنها گذارده امانت خدا و رسول را ضایع گذارده
فتفرق الناس و اخذوا یمیناً و شمالاً آن گروه بی شرم متفرق شدند و از چپ و راست بدر
رفتند میدانم در این حال با حال آن برگزیدهٔ ذو الجلال چه میرسید و آن زنان در مانده
و دختران بیکس که بیاوری جز خود را و مولای خود را امید ندیدند چه بر ایشان میرسید
ای بی مروتان این دله کار هر کس نیست و نوشیدن این باده شغل همه کس نیست و منیابد
هم عشق طلب کنی و هم سر خواهی * ای خواهی و لی میسر نشود * بلی سعد و دی که پای
طینت ایشان و زیادتی یقین و معرفت ایشان را پای ثبت درین نکرده و از روز اول
در خدمت آن شمس فلک عصمت بودند در خدمت او باقی ماندند بلکه گویا میگفتند
لا خیر بعدک فی الحیوة و نحن فی * ظل الکرامة و السلامة نلعب * لا کان یوم لا
نکون و لا خلت * منک الدیار و لا القفار و سبسب * بعد از تو زندگی دنیا را
چه میکنیم و سلامتی دنیا را نمی خواهیم بنا شد روزیکه تو در آن روز نباشی و دنیا
زمانیکه بلاد از وجود تو خالی باشد پس گذشت تا از بطن عقبه گذشته شیخی
از بنی عکرمه که او را عمرو بن لوذان میگفتند بخدمت آن سید انس و جان آمده عرض کرد
کجا میروی فرمود بکوفه گفت ترا بخدا قسم میدهم برگرد فوالله ما تقدم الا
علی الاسنة وحد السیوف بخدا قسم که غیر از مکر و بسوی نیزهای مخالفان

و برتن

و تیزی شمشیرهای دشمنان و همین گروه اشرار که در طلب تو عریضه نوشته اند اگر تو را یاری
کنند چون میبودی الا با این حال الصلاح نمیدانم رفتن تو را حضرت فرمود ای بندهٔ خدا آنچه
میگوئی من هم میدانم لکن اطاعت امر الهی بر من واجبست نظم بارها گفته‌ام و بار دگر میگویم
که من دلشده این ره نه بخود می‌پویم * من اگر خوارم اگر گل چمن آرائی هست * که از آن
دست که می پروردم می رویم * پس فرمود والله لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقة
من جوفی بخدا قسم این گروه دست از من بر نمیدارند تا این دل خون شده ام را از
حلقم بیرون نکنند چون چنین کنند بر ایشان مسلط شود کسیکه ایشان را ذلیل گرداند
بنحویکه ذلیل تر از همه امتها باشند دلهای شیعیان بفدای دل خون شده ات باد
فای جفون علیکم غیر منهمل * و ای قلب علیکم غیر منفطر * کدام چشم است
که دیدهای گریان تو را یاد کند و نگرید و کدام دل است که دل پر خون تو را یاد کند
و از غصه کباب نشود و نشکافد یا وقعة الطف قد اضرمت نار الجوی * فی کل
قلب من الاشجان مستعر * ای واقعهٔ کربلا آتش درد الم فروختی که هرگز خاموش
نمیشود و مرویست که جاسوس پسر زیاد خبر آمدن آنحضرت را با او رسانید آن ولد
الزنا مردم را بوعد و وعید و بیم و تهدید بحرب آن امام مجید مهیا ساخت حر بن یزید
را با سرکردگی هزار سوار نامدار باستقبال آن بزرگوار فرستاده که هر جا که او را ببیند در
زمین بی آب و علف او را فرود آورد و مرا اعلام کن تا امری نماید از من بتو برسد آن
سواران صحرا را فرو گرفته بودند و در طلب آن منتهی المطلب عارفان میشتافتند
چون آنحضرت از بطن عقبه بمنزل شراف تشریف آوردند در سحر امر کردند تا اصحاب آب

بسیاری برداشتند و روبراه گذاشتند تا نصف روز راه رفتند که ناگاه یکی از اصحاب گفت
الله اکبر حضرت فرمود خدا بزرگ است چرا تکبیر گفتی گفت درخت خرما نمایان شد بعضی
از همراهان گفتند بخدا که درین مکان نخل نیست حضرت فرمود پس چه دیدید گفتند
والله نراه اسنّة الرماح واذان الخیل بخدا قسم که این سرهای نیزهای دشمنان و گوشهای
اسبان مخالفان است چون این را دیدند حضرت فرمود که اصحاب از راه میل کردند تا خود را
بذو حسم برسانند و در جوانب آن فرود آیند که اگر امر عظیمی واقع شود آنجا مدان پناه ایشان باشد
چون اصحاب آنحضرت میل کردند اصحاب حر نیز میل نمودند تا آنکه اول اصحاب آنحضرت
وارد آن مکان شدند حضرت فرمود خیمها زدند که در این حال لشکر حر وارد شدند
و در برابر ایشان صف کشیدند چون هوا گرم بود و آثار تشنگی از ایشان مشاهده شد
حضرت امر فرمود که ایشان را آب دهید و اسبهای ایشان را سیراب کردانید و کم کم آب بایشان
دهید که چون بسیار تشنگی خورده اند مبادا ضرر کند پس طشتها و ظرفها را پر از آب می
کردند و همه لشکر حر سیراب کردند حیوانات ایشان را آب دادند علی ابن طعان محاربی
گفت من در لشکر حر بودم و بعقب افتاده بودم آخر از همه آمدم چون حسین آثار تشنگی من و اسب
مرا دید فرمود یا ابن الاخ شتران را بخوابان خواباندم شتر را و سر خیک را گشودم و
شروع کردم بخوردن نتوانستم بخورم و توقف نداشتم آب از دهن خیک میریخت حضرت فرمود
دهن خیک را برگردان من ندانستم آن بزرگوار خود تشریف آورده دهن خیک را برگردانیدند
و آن را در دست من متعارف کرده تا خود را سیراب کردانیدم ای واه حسین بن علی
ایشان را آب داد و از جهت تشنگی خلاص نمود و ایشان بعوض شمشیرهای آبدار بر بدن

شریف

شریف او زدند و او را با لب تشنه شهید کردند و اسبهای ایشان را سیراب کردانید و ایشان
طفل شیرخوار او را آب ندادند بلکه بعوض آب پیکان تیر بر حلقش زدند ایشان بدون آنکه آب
از او طلب نمایند ایشان را سیراب کرد و او هرچند ناله والعطشاه کرد و هرچند گفت اسقونی
شربة من الماء فقد تفتّت کبدی من الظماء احدی بکف آبی بمن بدهید که جگرم
از تشنگی کباب شد ایشان بجز تیر و سنان و ناسزا و دشنام جوابی ندادند حسین بن علی در
بیابان بی آب و آبادی ایشان را آب داد و دشمنان آب بر صیدات از برای آنکه در روز
گرم آنکرو و عزیز خود را تشنه نمانند و ایشان در میان لب آب نهر فرات شربتی از آب بآن
جان ندادند و من العجائب ان عذب فراتها تسدی مسلسلة و لم یفقد
ظام و قلب السبط ظام نحوه و ابوه یسقی الناس سلسلة غدا از عجایب روزگار
اینست که آب فرات با آن خوشی که داشت که نهرهای آن مملو بود و تشنگی کنان
نداشتند شربتی از آن را بسبط پیغمبر ندادند تا با جگر تشنه او را کشتند و از غرایب
روزگار آنکه پدر شد در قیامت ساقی کوثر و سلسبیل میباشد و همه کس از دست او
سیراب میشوند و بفرزند شربتی آب ندادند تا از دست پدر شراب جامهای
مالامال بگیرند قتلوه فی البیداء ظمآن الحشا والماء تنهله الذئاب ترد ما
کشتند او را در بیابان با لب تشنه و حال آنکه گرگان وادی ضلالت و سگان
وادی شقاوت سیراب بودند و بالجمله حر با آنحضرت بود تا وقت ظهر داخل شد
حضرت فرمودند بحجاج بن مسروق که اذان بگوید چون اذان گفت حضرت بیرون
آمدند با ازار و نعلین روی خود را بآن قوم کرده فرمودند ایها الناس من

بسوی شما نیامدم مگر بعد از آنکه نامههای متواتر و قاصدهای متوالی از شما بمن رسید
که ما را امامی نیست و هدایت کننده نمیباشد و چنان یافتم که شما طالب هدایت هستید
پس بسوی شما آمدم حال اگر بر مواثیق خود هستید عهدی با من بکنید که من مطمئن
از شما شوم و اگر ناخوش آمدن مرا بسوی شما بر میگردم بسوی مکانیکه از آن آمدهام
ایشان همه ساکت شدند حضرت فرمود تا اقامه گفتند و بحر فرمود میخواهی با اصحاب
نماز کنی گفت هم با تو نماز میکنیم دو لشکر در عقب آن سرور صف کشیده نماز ظهر را کردند
هر یک بمکان خود برگشت خیمه بجهت او زده بودند داخل خیمه شد با پانصد نفر از اصحاب خود
و ما بقی عنان اسبها را گرفته در سایه اسبها نشستند و حضرت نیز بخیمه تشریف بردند چون
وقت عصر شد امر فرمود که مهیای رفتن شوید و منادی عصر ندا کرده نماز عصر را نیز گذاردند
بعد از سلام روی مبارک را بان لشکر کرده فرمود ندا یقوم ما اهل بیت پیغمبر بولایت اولی
میباشیم از این گروه که دعوی ریاست باطل که حق ایشان نیست میکنند و بجور و عدوان
سلوک میکنند و اگر راضی نمیشوید مگر بانکه حق ما را نشناسید و کاره هستید بامدن و رای
شما برگشته از آنچه در نامههای خود نوشتهاید بر میگردم حر گفت بخدا که نمیدانم این
نامههائیکه میگوئی چیست و خبری از آنها ندارم پس حضرت بعقبة بن سمعان فرمود
اخرج الخرجین الذین فیهما کتبهم بیاور خورجینی که در آنست نامههای ایشان
چون آورد خورجینی بود مملو از کاغذ آن را در پیش روی او ریخت حر گفت
ما از اینها نیستیم من مامورم که دست از تو برندارم تا ترا نزد ابن زیاد برم حضرت
فرمود باصحاب خود بار کنید چون بار کردند فرمود برگردید خواستند برگردند حر

مانع شد حضرت فرمود ثکلتک امک ما ترید گفت اگر غیر از تو از عرب کسی متعرض مادرم
میشد البته جوابش میدادم ولکن واللّه مالی ان اذکر امک الا باحسن ما اقدر علیه
ولکن در حق مادر تو بغیر تعظیم و تکریم چیزی نمیتوانم گفت باری چون کلام فیمابین بسیار
گذشت حر گفت من مامور بقتال نیستم ولکن مامورم که ترا رها نکنم تا ترا
بکوفه برم اگر نمیخواهی پس راهی را بگیر که نه بکوفه رود و نه بمدینه تا به ابن زیاد بنویسم
شاید خدا مرا خلاص کند از اینکه مبتلا شوم باینکه ضرری از من نسبت بشما برسد لهذا
آن پیشرو سالکان طریق عفا و قافله سالار کاروان رنج و عنا فرمودند که از راه قادسیه
که بکوفه میرفت کج کرده میل بطرف چپ راه کردند و حر نیز با آنحضرت می آمد و از راه
خیرخواهی بخدمت آن والاهمت عرض میکرد که یا حسین انی اذکرک الله فی نفسک
فانی اشهد لئن قاتلت لتقتلن احسن التماس میکنم از تو و یاد آوری مینمایم
ترا که ترک مقاتله کنی که اگر مقاتله کنی البته کشته میشوی حضرت فرمود افبالموت
تخوفنی بمرگ میترسانی مرا مگر امر شما باین میگذرد که مرا بکشید مگر نشنیدهای که شخصی
از قبیله اوس میخواست یاری رسول خدا نماید پسر عمش او را میترسانید که بکجا میروی
کشته خواهی شد او در جواب این شعرها خواند ؛ سامضی و ما بالموت عار علی الفتی
اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما ؛ و واسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثبورا
و باعد مجرما یعنی عزم کردهام و بر عزم خود باقیم و مردن ننگ و عار نیست بر مرد
هرگاه نیت او حق باشد و جهاد کند در حالیکه تسلیم امر الهی کرده باشد و مواسات نماید
با مردان صالح فان عشت لم اندم و ان مت لم الم کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما

پس اگر زنده بمانم پشیمان نیستم و اگر کشته شوم کسی ملامتم نمیکند و بس است بدتر از این نیست که
آدمی زندگی کند و ماعرش مخالف مال او شود و بعضی از علماء قبل از این شعر این شعر را
ذکر کرده اند: أُقَدِّمُ نَفْسِي لَا أُرِيدُ بَقَاءَهَا : لِتَلْقَى خَمِيسًا فِي الْوَغَى وَعَرَمْرَمَا : نفس خود را
پیش میفرستم و دست از زندگی خود میشویم نمیخواهم زندگانی خود را تا هر روز در لشکرهای
گران بلا مبتلا باشد حضرت یکی از اصحاب را که راه دان در بیراهه بلد بود پیش انداختند و خود
با اصحابه در عقب او میرفتند حر از ایشان کناره کرد و ایشان رفتند تا بقصر بنی مقاتل
رسیدند و در آنجا نزول اجلال نموده آن مکان مخیم سرادقات جلال فرمودند دیدند
خیمه در آنجا زده فرمود از کیست گفتند از عبیدالله بن حر جعفی فرمود او را بخوانید چون
رسول ایشان بنزد او آمد آن بیسعادت گفت بخدا که از کوفه بیرون نیامدم مگر آنکه
ناخوش داشتم که حسین داخل کوفه شود و من در کوفه باشم بخدا قسم که نمیخواهم او مرا
ببیند و نه من او را چون رسول برگشت آنجناب بجهة اتمام حجت خود بخیمه او تشریف بردند
و سلام کرده نشستند پس او را بیاری خود خواندند او کلام اول را اعاده نمود گفت
دست از من بدار فرمودند اگر یاری ما نمیکنی از خدا بترس از اینکه با کسانی باشی که با ما
جنگ میکنند فوالله لا یسمع واعیتنا احد ثم لم ینصرنا الا هلک بخدا قسم
که نیست کسیکه ناله مظلومی ما را بشنود و ما را یاری نکند مگر اینکه هلاک میشود
گفت اما این هرگز نخواهد بود پس حضرت برخواسته بمنزل خود تشریف بردند و در آخر
شب امر کردند تا آب برداشتند و از آن منزل کوچ کردند و تا صبح راه رفته چون صبح شد
فرود آمدند نماز کرده سوار شدند و بچپ راه میرفتند که از حر و لشکر او جدا شوند

و ایشان دست بر نمیداشتند و هرگاه می آمدند که ایشان را بجانب کوفه میل دهند امتناع
میفرمودند پس راه رفتند تا به نینوی رسیدند ناگاه سواره را دیدند که از کوفه می آید
همه ایستادند تا به بینند چه خبر دارد و چون پیش آمد بحر و اصحابش سلام کرد و بر آن
حضرت سلام نکرد نامه بحر داد که ابن زیاد باو نوشته بود اما بعد فجعجع بالحسین ۴
حین یبلغک کتابی هذا و یقدم علیک رسولی و لا تنزله الا بالعراء فی
غیر خضر و علی غیر ماء مرحبا نامه من بتو رسد حبس کن حسین را و نگهدار
او را و مگذار فرود آید مگر در بیابانی بی آب و بی علف و امر کرده ام رسول خود را که همراه تو
باشد تا جواب نامه مرا باو برد که انفاذ امر من نموده پس حر مضمون نامه را باصحاب
آنجناب رسانید و نامه را بر ایشان خواند پس حر خواست ایشان را در بیابان فرود
آورد حضرت فرمود بگذار تا در نینوی یا غاضریه یا شفیه که مزارع چند بود
در آن حوالی فرود آئیم حر گفت بخدا که نمی توانم زیرا که این مرد را که فرستاده جاسوس
است و خبر خواهد برد از من و عیال خود میترسم زهیر بن قین عرض کرد یابن
رسول الله بخدا قسم که هر چه می آید بدتر شد بدتر خواهد شد بگذار تا با ایشان جنگ
کنیم که این آسانتر است از مقاتله با لشکرهای عظیم که بعد از این بر سر ما خواهند آمد
حضرت فرمود من ابتدا بقتال نخواهم کرد صاحب مناقب میگوید که آنحضرت جمع
کردند اهل بیت خود را و فرزندان و برادران خود را و نظر بر ایشان کرده ساعتی
گریستند و گفتند اللهم انا عترة نبیک محمد و قد اخرجنا و طردنا
و ازعجنا عن حرم جدنا و تعدت علینا بنو امیة خداوندا ما عترة

قوم وبني امية بر ما ظلم كردند وما را از اندند واز حرم محترم جد خود بركندند خداوندا حق ما را
از ايشان بستان وما را ياري ده بر ستمكاران پس فرمودند كه اين زمين زمين كربلا است
گفتند بلى بروايتي چون اسم كربلا را شنيد چشمهاي مباركش پر از اشك شد وگريست
وگفت اللهم اني اعوذ بك من الكرب والبلاء پس فرمود هذا موضع كرب وبلاء
ههنا مناخ ركابنا ومحط رحالنا ومقتل رجالنا ومسفك دمائنا اين
محل اندوه وبلا است اينست محل خوابيدن شترهاي ما واينست محل ريختن بارهاي
ما واينجاست محل كشته شدن مردان ما ومحل ريختن خونهاي ما ومنها
يراق دمي فيها ترى حرمي حسرى عليهن ثوب الذل سربال اين زمينى است
كه در آن خون ما ريخته شود حرم ما ذليل واسير شوند فيها تقتل ابطالي وتذبح
اطفالي وتستعبد الاحرار انذال اين زمينى است كه در آن مردان شجاع ما را
ميكشند واطفال ما را ذبح ميكنند واهل بيت مرا كه ازادگانند بندگى وكنيزي
ميكنند حطوا الرحال بها يا قوم وانصرفوا عن قبالي عنها فقط ترحال
بارها را فرود آوريد وخيمهها را برپا كنيد وهر كدام كه خواهيد برگرديد كه اين منزل آخرين
ودار اقامت منست كه از اينمنزل كوچ نخواهم كرد ومجاور اين ديار بلا ومحل رنج وعنا خواهم
بود پس بارها را فرود آوردند وامر فرمود سرادق عزت وجلالت وخيام عصمت
وطهارت را برپا كردند صفحه بيابان را رشك جنان نموده مخيم خيام جلال
فرمودند وانكه سرادقي كه ملك محرمش بود كندند از مدينه وبر كربلا زدند
هي خيمة جبريل يخدم اهلها والروح والاملاك خدمة قنبر انخيمه خيمه بود

كه جبرئيل

٤

كه جبرئيل وروح وساير ملائكه مقربين مثل غلامان خادم وپاسبانان بودند في خيمة
خضعت لها خيم الملوك بل الملوك كتبع وكقيصر خيمه بود كه خيام سلاطين
با اقتدار بلكه سلاطين باجاه وجلال در نزد آن خاضع وخاكسار بودند في خيمة
ابوابها في فتحها بصريرها ضاهت بكا المستعبر خيمه كه در وقت گشودن ابواب آن
وبهم نمودن آستانهاي آن آواز آن مي آيد مثل آواز گريه كه بر صاحب خود ميگريست
في خيمة لو كان احمد حاضرا لبكى له مثل السحاب الممطر خيمه كه اگر در آن زمان
پيغمبر خدا بر آن نظر ميكرد مثل ابر بهار اشك از ديده ميباريد في خيمة يبكي وقوع عمودها
جزعا عمود الدين فاتح خيبر خيمه كه شكستن عمودهان عمود دين الهي را شكست
ديدهاي عمود دين امير المؤمنين را اشكبار نمود پس حضرت پاي شريف را از ركاب خالي
كرده از اسب فرود آمدند بعضي از ثقات ذكر كرده اند كه ام كلثوم عرض كرد اي برادر در اين
باديه هولناكي از آن خوف عظيمي بر دلم جا كرده حضرت فرمودند بدانيد كه من در وقت
عزيمت صفين با پدرم امير المؤمنين وارد اين زمين شديم پدرم فرود آمده در
كنار [illegible] ساعتي در خواب رفت ومن بر بالين او نشسته بودم ناگاه
از خواب بيدار شد وزار زار ميگريست برادرم سبب آن را پرسيد فرمود در خواب
ديدم كه اين صحرا دريائي بود پر از خون وحسين من در ميان آن در افتاده بود ودست
وپا ميزد وكسي بفرياد او نمي رسيد پس رو بمن كرد فرمود يا ابا عبد الله كيف
تكون اذا وقعت ههنا الواقعة اي حسين چگونه خواهي بود هر گاه تو را در اين
زمين چنين واقعه روي دهد گفتم صبر ميكنم وبجز صبر چاره ندارم الا لعنة الله على

مجلس وارد شدن الظالمین جناب سید الشهدا به زمین کربلا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی آلائه والشکر لله علی نعمائه حمداً یستعظمه سکان ارضه
وسمائه ویستکثره قطان صفیح جبروته والصلوة والسلام علی اشرف نظرائه
وافضل اصفیائه محمد سید انبیائه واکمل اولیائه وعلی خلفائه واوصیائه
واهل بیته وامنائه خصوصاً علی شبله وفرخه البعید عن وطنه واحبائه
والاسیر بایدی الطغاة من اعدائه المجاهد فی الله مع اخوانه واصحابه
واحبائه المقتول لوجه الله مع اولاده وعترته واقربائه المحروق خیامه
المسلوب ردائه المرضض اشلائه المقطع اعضائه المنهوب رحله
وخبائه المقتول اخوانه وابنائه المسبی عیاله وبناته المأسور نسائه
وامائه الممنوع مائه المخضب شیبه بدمائه الذی تبکی علیه دوده
ورخائه ولم یرض احد فی ضیافته الخائض فی بحر المحن والبلایا فی ابتداء
وجوده الی انتهائه سیدنا المظلوم وامامنا المعصوم المغموم ابی عبد الله
الحسین واللعن الدائم والعذاب الحاتم علی قاتلیه وظالمیه ومانعیه
شرب الماء وعلی من خذله واعان علیه او فرح بقتله او رضی به اجمعین
ابد الآبدین ودهر الداهرین فقد قال الله سبحانه من کان یرید العاجلة
عجلنا له ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له مذموما مدحورا ومن اراد الآخرة
وسعی لها سعیها وهو مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکوراً ظاهر معنی الفاظ آیه

شریفه

شریفه اینست که کسیکه خواهش نماید دنیا را و آن را اختیار کند بر آخرت تعجیل خواهیم از برای
هرکه خواهیم عطا میکنیم و در آخرت از برای او قرار میدهیم جهنم را که در آنجا قرار خواهد
گرفت در حالی که مذموم و ممنوع است از رحمت الهی و کسیکه اختیار آخرت نماید و
با ایمان سعی کند بجهة آن سعی ایشان ضایع نخواهد شد بلکه جزا داده میشوند بقدر سعی
ایشان از این آیه شریفه و غیر آن معلوم میشود که کسیکه اختیار دنیا کرد او را نصیبی در آخرت
نیست بجز غضب الهی و عذاب غیر متناهی و وجهش ظاهر است زیرا که کسیکه آن را مراد و طلب
خود گرفت او را فکری بجز فکر آن و ذکری بغیر از ذکر آن نیست و در اینجا آخرت و اسباب
آخرت را وسیله تحصیل دنیای خود قرار میدهد و از حضرت رسول صلعم روایت شده است
که فرموده فی طلب الدنیا اضرار بالآخرة و فی طلب الآخرة اضرار بالدنیا در طلب دنیا
ضرر رسیدن بآخرت هم چنانچه در طلب آخرت ضرر به دنیا است و از پیش رو سالکین و
ازهد زاهدین امیر المؤمنین روایت شده است که فرموده الدنیا والآخرة عدوان
متفاوتان و سبیلان مختلفان فمن احب الدنیا و تولاها ابغض الآخرة و
عاداها دنیا و آخرت دشمن یکدیگر اند و دو راه مختلفند که در هر کدام بروی از
دیگری دور افتی وهما بمنزلة المشرق والمغرب وهما بعد ضرتان ایشان
مثل مشرق و مغرب اند که قرب بیکی بعد دیگری لازم دارد و مثل دو زن اند که در
حباله یک زوج باشند که هر کدام را که راضی میکنی دیگری را ناخوشنود نموده ای و غم کرده
زده است اهل دنیا را مکر نعمتهای عاجله اش و لذاید زایله اش و زخارف باطله
چون چشمهای باطنی کور و گوشهای واقعی کر کرده و بغزالها و انهای مطربه

دنیا و اهل آن خبر برای شنوند و خبر سرخ و زردی دنیا خبری نمی بینند و خبر از حلاوت
دنیا لذتی نمی برند بآن مغرور گردیده و لکن نه دانسته که هنوز کامی از آن شیرین نگردیده
که زهر او نیش زهر آلوده در عقب آن رسیده و هنوز رنجی نیاسوده که هزار رنج زهر آلوده بر جگرش
فرو دامده بلکه راحتش مشوب با هزار محنت و عزتش مضبوط با هزار ذلت اینست که حضرت امیر
المؤمنین ع میفرمایند انما انتم فی هذه الدنیا غرض تنتضل فیه المنایا مع کل جرعة
شرق و فی کل اکلة غصص لا تنالون منها نعمة الا بفراق اخری و لا یعمر معمر منکم
من عمره الا بهدم آخر من اجله شما در این دنیا نشانه تیرهای بلاهای دنیا هستید
بدرستیکه با هر جرعه شربتی از آن شکستگی در گلو می باشد و با هر لقمه گلو گرفتنی میباشد
نعمتی نمی رسد مگر بعد از رفتن نعمت دیگر که راحت این با غصه فراق او مخلوط و زمانی
را ادراک نمیکند مگر آنکه زمانی از عمرش از دستش رفته که خوشی این روز با الم فراق ایام
گذشته مربوط اینها همه سهل است که هنوز چشم نگشوده که باید رفت و هنوز اساس
نچیده که باید برچید و هنوز پهلو بخواب راحت نکرده که باید کوچ کرد و هنوز با تمام نرسانیده
که باید خراب کرد بلی الدنیا تغر و تضر و تمر دنیا ابتداء بخود او آتش گول میزند و
فریب میدهد چون فریب داد بزهر می رساند و دست دراز حرص کوتاه میکند پس میکند
و در محنت و دوارث خیمه ایست بی عماد سرادقاتست بی اوتاد بوستانیست بی نبات
بنائیست بی ثبات بادیست سرگردان خاکیست ظلمانی آتشیست بیقرار بمرادی
ناپایدار فالویل کل الویل لمن باع نعیما دائم البقاء بکسرة تفنی و خرقة تبلی
وای بر آنکه نعیم ابدی را فروشد بپارهٔ نانی که عنقریب فانی میشود و بپارچهٔ

کهنه

کهنه نا قابلی که عنقریب مندرس میگردد اینها همه سهل است اگر دنیا نیز بعد از خشیانی
دو روزی روی میکرد و ساعتی کامی شیرین میشد نیکو بود شنیدی که پیغمبر صادق میفرمایند
عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید کسانیکه دنیا را خواستند هرچه خواستیم آنچه خواستیم میدهیم نه آنکه
هر که روی بآن کرده آن نیز روی باو کند در بعض از احادیث قدسیه وارد شده است که یا بن آدم
ان رضیت بما قسمت لک اراحت قلبک و انت محمود عندی و ان لم ترض بما
قسمت لک سلطت علیک حب الدنیا حتی ترکض فیها رکض الوحش فی البریة
ثم لا تنال منها الا ما قدرت لک و انت مذموم عندی ای پسر آدم اگر راضی شدی
بآنچه قسمت کرده ام بهجت نمودی راحت خواهی بود و در نزد من پسندیده می باشی و اگر نه
بر تو مسلط میکنم محبت دنیا را تا در عقب آن بدوی مثل دویدن حیوان وحشی در صحرا
و بآن نیز نخواهی رسید مگر آنچه مقدر شده و با این حال ناپسند و مذموم میباشی
در نزد من و از امیر المؤمنین ع روایت شده است که ان اخسر الناس صفقة و اخیبهم
سعیا رجل اخلق بدنه فی طلب آماله و لم تساعده المقادیر علی ارادته فخرج
من الدنیا بحسرته و قدم علی الآخرة بتبعته بدرستیکه زیانکارترین
خلق در معاملت کسی است که بدن خود را کهنه نماید در پی آرزوهای خود و مساعدت
ننماید با او تقدیرات پس با دل پر حسرت از دنیا میرود با بار و بال معصیت وارد
آخرت گردد چه بسیار از اشخاص که شب و روز در پی تحصیل جاه و جلال و مال و
منال دنیا دویدند و کام خود را از اموال خود شیرین نکردند و چه بسیار از
اشخاص که دین را بدنیا فروختند و از انجا اموال دیگر کار دیگر نچیدند حکایات

وقصص درین باب بسیار است لکن واضح تر از همه حکایت اشخاصی است که بجهة ریاست وبزرگی
یا بطمع درهم ودینار دنیا را با آخرت اختیار وعقبی بباد داده وجگرگوشهٔ احمد مختار بیرون
رفتند که بمحبوبیت هیچ یک بمراد خود نرسیدند همین دنیا بسزای خود رسیده بر پست ترین
درکات نار وارد گردیدند وبشدیدترین عذابها مبتلا شدند شیخ صدوق در عیون
بسند روایت کرده از حضرت امام رضا که آنحضرت از اجداد خود از رسول خدا روایت
کرده اند که فرموده کشندهٔ حسین در تابوتی از آتش است که نصف عذاب جمیع اهل دنیا را او
میکشد ودستها وپاهای او را بزنجیرهای آتش دراورده اند واو را سرنگون بجهنم می اندازند
وفرو میرود تا قعر جهنم وله ریح یتعوذ اهل النار الی ربهم من شدة نتنه واو را
کندی میباشد که اهل آتش پناه بخدا میبرند از شدت عفونت آن وهو فیها خالد ذائق
العذاب الالیم مع جمیع من شایع علی قتله واو با جمیع کسانیکه یاری او کرده اند
در قتل آنحضرت مخلد خواهند بود ودر نار ترین عذابها بایشان خواهد رسید
هرچند پوستهای ایشان بسوزد پوست نو برایشان بروید تا بچشند عذاب را وساعتی
عذاب ایشان سست نمی شود وایضا بسند خود روایت کرده از رسول خدا که بعد از
فوت هرون موسی عرض کرد یا رب انّ اخی هرون مات فاغفر له خداوندا برادرم
هرون از دنیا رفت او را بیامرز وحی آمد بسوی او که یا موسی لو سألتنی فی
الاولین والآخرین لاجبتک ما خلا قاتل الحسین بن علی فانی انتقم له من
قاتله ای موسی اگر شفاعت کنی اولین وآخرین را شفاعت رد نمی شود بغیر از قاتل
حسین بن علی که البته انتقام خواهم کشید از او وایضا شیخ صدوق در کتاب ثواب

الاعمال

الاعمال روایت کرده است که حضرت رسول صلعم فرمودند انّ فی النار منزلة لم یکن
یستحقها احد من الناس الا بقاتل الحسین بن علی ویحیی بن زکریا، در جهنم منزلی هست
که کسی بهیچ گناهی آن را مستحق نمیشود مگر بکشتن حسین ویحیی بن زکریا ودر حدیث
دیگر فرمودند یخرج علیهم شرار امتی لو ان احدهم شفع له من فی السموات و
الارض ما شفعوا فیه اشرار امت من برایشان خروج میکنند واگر جمیع اهل آسمانها
وزمین خواهند یکی از ایشان را شفاعت نمایند شفاعت ایشان قبول نخواهد کرد ولی
وایشان مخلد در آتش خواهند بود بلی کم کاری نکرده اند وانواع معصیتی مرتکب شدند
دل اهل آسمانها وزمین را سوختند وچشم عالم را گریان نمودند پیغمبر خود را مصیبت زده
نمودند وعلی مرتضی را بدرد آوردند پیش از آنکه این عمل شنیع را مرتکب شوند دلها
را کباب کردند وبعد از آنکه مرتکب شده ارکان دین پیغمبر را خراب کردند ابن قولویه
بسند خود از حضرت باقر روایت میکند که هرگاه حسین بن علی بر حضرت رسول
می آمد او را بجانب خود میکشید وبامیر المؤمنین میفرمود او را نگهدار پس خود را
بر روی او می انداخت وگلوی او را می بوسید واشک از دیده میریخت او میگفت
یا ابة لم تبکی ای پدر چرا گریه میکنی آنحضرت فرمود اقبل موضع السیوف
منک وابکی یعنی ای پدر بجای شمشیر دشمنان را میبوسم ومیگریم عرض کرد
یا ابة واقتل ای پدر آیا مرا میکشند فرمود آری والله وابوک واخوک وانت
بلی بخدا پدر وبرادرت وتو همه کشته میشوید عرض کرد یا ابة فمصارعنا شتی
قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود فرمود بلی عرض کرد پس کی خواهد زیارت

بود فرزندهای مرا و فرمود لا یزورنی و یزور اباک و اخاک و انت الا الصدیقون من امتی مراد
بدر و برادر تو او تو را زیارت نمی‌کنند مگر صدیقان از امت من شیخ ابو جعفر بن بابویه روایت
کرده است از ابن عباس که گفت چون مرض پیغمبر خدا شدت یافت و نزدیک شد وفات
آن فخر کاینات در حالی که نزدیک بود روح مقدسش از بدن نورانی جدا گردد حسین ع را
بسینه مبارک چسبانید و عرق جبین مبارکش بر روی او میریخت و میفرمود مالی و لیزید
لا بارک الله فیه اللهم العن یزید را چه کار است با یزید او مبارک مباد کشتن
فرزند من خداوند لعنت کن یزید را پس زمان طویلی غش کرد چون بهوش آمد او را دید
خود را می‌بوسید و اشک از دیده میبارید و میگفت اما ان لی و لقاتلک مقاما
بین یدی الله عز و جل مرا با قاتل تو مقامی هست در نزد خدا که با او مخاصمه نمایم و در
بعضی از کتب معتبره روایت شده از ابن عباس که گفت داخل شدم بر رسول خدا
و حسن ع را بر دوش داشت و حسین ع را بر زانو و ایشان را می‌بوسید و میگفت
خدایا دوست دار کسی که ایشان را دوست دارد و دشمن دار کسی که ایشان را دشمن
دارد بعد فرمود یا ابن عباس کأنی به و قد خضبت شیبته من دمه یدعوا فلا
یجاب و یستنصر فلا ینصر گویا می‌بینم او را که ریش او را بخون خضاب کرده اند
و هر چند میخواند کسی او را جواب نمیدهد و طلب یاری میکند کسی یاریش نمیکند
گفتم کی میکند این را فرمود اشرار امت من از شفاعت بی نصیب باشند الله اکبر
بالله من حادث اضحی له المجد الرفیع مهدما چه بزرگ و عظیم است آن
مصیبتی که بجهت آن اساس رفعت و بزرگی منهدم گردید الله اکبر بالله من حادث

امسی کما الافق المنور مظلما ای داد از مصیبتی که بجهت آن آفتاب علم و هدایت منکسف
گردید و اطراف عالم ظلمانی بود الله اکبر بالله من حادث ابکی المشاعر و المقام و زمزما
آه از مصیبتی که مشاعر علوم و مقامات بندگی و آثار دین بر آن گریستند یا راکبا نحو
المدینة قف بها عند الرسول معزیا متظلما ای سوار که بجانب مدینه روانه
چون بمدینه رسیدی بروی پیغمبر را تعزیه ده و بگو و قل السلام علیک یا خیر
الوری نسبا و اکرمهم و اشرف منتمی اوصیت بالثقلین امتک التی لم نألها
نصحا لها و تکرما و بعد از سلام بگو ای بهترین خلق وصیت فرمودی امت
خود را در باب اهل بیت و فرزندان خود و شرط نصیحت را بجا آوردی ها قد
اضاعت یا رسول الله ما ائتمنت بودیعتها و عهدا ابرما یا رسول الله اینک
امت تو ضایع کردند وصیت ترا و شکستند عهد ترا هذا الحسین بکربلا
عهدی به شفتاه ناشفتان من حر الظما اینک حسین تو را در کربلا یافتم
که لبهای مبارکش از شدت تشنگی خشک و کبود شده بود والخیل ترکض
فی الطرادین جسمه حتی فرت منه القوی و الاعظما آه اینک حسین تو که
اسبهای مخالف اعضای شریف بدن لطیف و استخوانهای او را در هم شکستند
و بناتک الخفرات فی ایدی العدا خلقتهن مکشفات کالاما یا رسول الله
دختران تو را مثل کنیزان برهنه کردند و در دست ظالمان دستگیر دیدم
ابرزن من بعد الستور حواسرا سلب العدی منها الردی و المعصما فقد
ایشان را از پرده‌های عصمت بیرون کشیدند و ردی و چادر را از ایشان گر

وایشان را برهنه کردند اُخِذَتْ سَباً حُرِقَتْ خِباً شُتِمَتْ اباً ماکانَ اهلاً
ان تُسَبَّ وتُشتَما یا رسول الله خیمهای ایشان را سوختند وایشان را باسیری
گرفتند و ناسزا بپدر ایشان گفتند آه و حال آنکه بپدر ایشان را بجز تعظیم و تکریم
سزاوار نبود ای شیعیان تامل کنید در این امر و تفکر کنید که اشقیا چگونه دنیا را بر آخرت اختیار
کردند و بجهة محبت این دنیای دنیه که بدیده غضب الهی را بر خود لازم نمودند از ابن مسعود
روایت شده که روزی در مسجد پیغمبر در خدمت آنحضرت نشسته بودیم که جماعتی از قریش
داخل شدند و با ایشان بود عمر بن سعد چون نظر رسول خدا بر ایشان افتاد و از ملون
دیدید رنگ ایشان متغیر شد عرض کردیم یا رسول الله شما را چه روی داد فرمود
خدا بجهة ما اهل بیت آخرت را بر دنیا اختیار فرموده اِنّی ذَکَرْتُ ما یَلقیٰ اهلُ بیتی
مِن اُمَّتی مِن قَتلٍ وضَربٍ وشَتمٍ وسَبٍّ وتَطریدٍ وتَشریدٍ یاد کردم آنچه را
با اهل بیت من میرسد از امت من از کشتن و زدن و ناسزا گفتن و راندن و متفرق
نمودن و بدرستیکه زود باشد که اهل بیت مرا از دیار خود دور نمایند و ایشان را متفرق
سازند و بکشند و اِنَّ اَوَّلَ رأسٍ یُحمَلُ علیٰ رأسِ رُمحٍ فی الاسلامِ رأسُ وَلَدِیَ الحسین
بدرستیکه اول سری که در اسلام بر سر نیزه زنند سر فرزندم حسین خواهد بود
خبر داده است مرا برادرم جبرئیل از خدای جلیل و در آنوقت حسین پیش حاضر بود چون
این را شنید عرض کرد یا جَدّاه مَن یَقتُلُنی مِن اُمَّتِکَ یا کی مرا خواهد کشت فرمود
یَقتُلُکَ شَرُّ الناسِ واشارَ الیٰ عُمَرَ بنِ سَعدٍ بدترین خلق ترا میکشد و اشاره
بعمر بن سعد فرمود این بود که هر گاه اصحاب پیغمبر آن ملعون را میدیدند که بمسجد می آمد

میگفتند

میگفتند هذا قاتل الحسین اینست کشنده حسین آن ملعون بخدمت سید الشهداء عرض
کرد یا ابا عبد الله جماعتی از سفهای قوم گمان میکنند که من ترا میکشم حضرت فرمود
والله انهم لیسوا سفهاء ایشان سفیه نیستند ولکن هم علماء و حلماء میباشند
اما انه ستقر عینی حیث لا تاکل من برّ العراق من بعد قتلی الا قلیلاً ثم تقتل
عاجلاً بدانکه دیده من روشن است باینکه بعد از من گندم ری را نخواهی خورد
مگر قلیلی و زود کشته خواهی شد و در روایت شیخ مفید اینست که گفت اگر گندم ری نباشد
گندم عراق میباشد و در کشف الغمه و ارشاد شیخ مفید روایت شده از عبد الله بن
شریک عامری که میشنیدم از اصحاب امیر المؤمنین که هر گاه عمر بن سعد از در مسجد داخل
میشد میگفتند هذا قاتل الحسین و این مدتی طویل پیش از کشتن آنحضرت بود
شیخ ابن بابویه روایت کرده از اصبغ بن نباته که گفت روزی امیر المؤمنین خطبه خواند
و میفرمود سلونی قبل ان تفقدونی سؤال کنید از من هر چه میخواهید پیش از آنکه من
از میان بروم بخدا قسم که خبر میدهم شما را از چیزهای گذشته و آینده مگر اینکه شما را
خبر میدهم پس سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت یا امیر المؤمنین اَخبِرنی
کم فی رأسی ولحیتی من شعرة خبر ده مرا که چند موی در سر و ریش من است حضرت
فرمود بخدا قسم که خبر داد مرا خلیلم رسول الله ص که تو این سؤال را از من خواهی کرد
و موئی در سر و ریش تو نیست مگر اینکه شیطانی در بن آن نشسته و انّ فی بیتک
لسخلاً یقتل الحسین ابنی و در خانه تو بچه ملعونیست که فرزندم حسین را
خواهد کشت و در آن وقت عمر طفلی بود که در برابر آن ملعون راه میرفت و تازه براه

افتاده بود و شیخ مفید و طبرسی نقل کرده اند که حضرت امیر خطبه میخواندند و فرمودند سلونی قبل
ان تفقدونی بخدا قسم که می پرسید از من از گروهی که گمراه کنند گروهی را یا هدایت کنند تا روز
قیامت مگر اینکه شما را خبر دهم و پیشرو ایشان را بگویم پس مردی برخاست و گفت خبر ده
مرا که چند مو در سر و ریش من است فرمود خبر داد مرا حبیب من رسول خدا با آنچه تو سؤال
کردی و خبر داد که بر هر موئی از سر تو ملکی هست که ترا لعنت میکند و بر هر موئی از ریش تو
شیطانی است که ترا اغوا میکند و در خانه تو فرزندی است از تو که فرزند دختر رسول خدا
را میکشد و آیه و شاهد این مصداق آنست که واقع خواهد شد و صدق من معلوم خواهد گردید
و آنچه سؤال کردی اگر دشوار نبود بر تو برهان آن تو را خبر میدادم لکن دلیل آن همانست که گفتم
آن نقل فرزند ملعون تو که فرزند او سر و قلب من حسین را میکشد و در آن وقت آن
ملعون کودکی بود که در دست راه میفتاده بود و چون واقعه سید الشهدا واقع شد آن ملعون
متوجه قتل آنحضرت شد شیخ فخر الدین طریحی نقل کرده که آن کودک ملعون خولی ابن یزید
اصبحی بود که نیزه بر سینه مبارک آنحضرت زد که از پشت سر بیرون آمد فسقط
الحسین علی وجهه یخور فی دمه ویشکو الی ربه پس آنحضرت برو در افتاده و در خون
خود میغلطید و شکایت بپروردگار میکرد و ای شیعه اگر میخواهی این ملعون را بشناسی این
ملعون دزد و نعاسش بعلامت لشکر شقاوت اثر پسر زیاد بود و در آن معرکه جمعی از اصحاب
و اقربای سید الشهدا را بدست خود کشت از انجمله عثمان بن امیر المؤمنین ع بود که بیست
و یکسال از عمر شریفش گذشته و در میان معرکه تیری بر جبین مبینش زد و از اسب بزمین در گردید
و ملعون دیگر سرش را جدا کرد دیگری جعفر بن علی بود که با عباس از یک مادر بودند که

در بین قتال آن شقی ملعون تیری زد بر شقیقه او و از اسب بزیر گردید و وحش بر او از خود
و همین ملعون بود که سر مبارک فرزند پیغمبر و جگر گوشه حیدر صفدر را از کربلا تا کوفه
بر نیزه کرده و در شب آن را در تنور خانه جا داد و در بیرون کوفه در یک فرسخی آنکه
او را منزلی بود در آنجا ماندند و صبح بعد بجهت پسر زیاد برد و بروایت ابن طاوس و صاحب
مناقب و محمد بن ابیطالب از اشخاصی بود که بجهت قتل سید الشهدا کمر عداوت بسته
در وقتیکه پسر سعد شجاعان لشکر را بجهت قتل امام مظلوم میخواندند و طلب میخواست
در حالی که آن مظلوم بر زمین افتاده بود و در خون خود غوطه ور بود و زبان در دهانش
خشک شده بود و کسی جرأت نمیکرد که اقدام بر قتل آن بزرگوار نماید بجهة تطمیع آن ملعون
با پانزده نفر که قتل آن سرور را بپسندند با شمشیرهای برهنه دور آن مظلوم را گرفتند و هر یک
بر او ضربتی میزدند و آن ملعون پیش رفته قدم نامردی بمیان گذاشته که من میروم و کار او را
میسازم و لکن چون پیش رفت دستهایش بلرزه در آمد و بر او ضعف مستولی شد
شلّت یمینک یا شقی وشلّت الیسری وابعدک المهیمن من عدوّ دستهایت شل
باد و در تخمیر غضب باد ای شقی بدبخت و از رحمت خدا دور و مغضوب باشی ای دشمن
خدا و رسول آنحضرت و انس الراوی من زوق ساتها صدر الصف و هو الرئیس
الامجد ایا میخواهی جدا نمائی سر رئیس رؤسای اهل اسلام را مگر نمی شناسی او را
که مصدر نشین بزم صدر نشینان مجلس قرب و رئیس ارباب مکان محفل انس
میباشد ریحانة المختار قرة عینه انسان عین المرتضی والسید مکی
میدان که ریحانه قلب احمد مختار و مردمک دیده حیدر کرار است یا راکب البطوی

القفار مجعجعا * طول النهار ولیله لا یرقد * خذ من غریب فی العراق لساکنی ارض
الحجاز رسالة بک تنفد * ای قاصد بیز رو برو دی خود را بدینه برسان و پیغام
غریب عراق را بساکنان زمین حجاز برسان * ابلغ قریشا ان سیدها الذی بالطف
شلوا اجنه لا یلحد * بگو بجماعت قریش و بنی هاشم که بزرگ شما در زمین کربلا بی
بر زمین افتاده و او را در قبر نسپردند ابلغ قریشا ان سیدها قضی عطشانا
حشاه بالظما یتوقد * برسان بایشان که بزرگ ایشان از دنیا رفت با لب تشنه و احشاء
خشکیده * ابلغ قریشا ان سیدها علی اضلاعه تطاء الخیول وتطرد * بگو بقریش
و بنی هاشم که بزرگ شما را پامال سم اسبان کردید و استخوانهای پهلویش درهم
خورد کردید ابلغ قریشا ان راس امیرها * یهدی لنغل الرسالة یجحد * بگو به
قریش و بنی هاشم که سر پادشاه شما را از برای حرام زاده کافری بهدیه بردند
ابلغ قریشا ان امیرها * ونساءه صارت مغنما بینهم * بگو بزرگان قریش و بنی هاشم
که اساس و اسباب امیر شما را بغنیمت بردند و زنان او را به بندگی گرفتند لله
مصرعه الشنیع ورزؤه * الخطب الفضیع فمثله لا یوجد * فتعسا لاولئک
الکفار الاشرار * وبؤسا لهؤلاء الفجار * لقد ابکوا عین النبی واحرقوا
قلب الوصی الکرار * فویل لهم ماذا یقولون حین یعرضون وماذا یجیبون
حین یسئلون * هنالک تبلو کل نفس ما اسلفت وردوا الی الله مولیهم
الحق وضل عنهم ما کانوا یفترون * میدانید ای اشقیا چگونه داغی
بر دل دوستان خدا گذاشتید و چگونه رخنه در اساس اسلام کردید و چگونه

عداوت

عداوتی با خدا و رسول ورزیدید و چگونه آشوبی در عالم برپا کردید کاری کردید که یهود
و نصاری بر انبیاء نکرده بودند و لعنت کردید و ظلمی کردید که ظلمهای فرعون و نمرود را از یاد
بردند بجهة وعدهای دروغ مثل ابن زیادی با جگر گوشهای پیغمبر چه کردید و بجهة طمع
دو روزه دنیا با نور دیدگان حیدر کرار چها نمودید بلی کسی که بخت برگشت و خدا او را بخود
واگذاشت و بیخ و ریشه از سرچشمه شقاوت آب خورد چنین میکند و وارد شده است
که روزی امیر المؤمنین ع عمر ابن سعد را ملاقات فرموده و فرمودند کیف تکون
اذا اقمت مقاما تخیر فیه بین الجنة والنار فتختار لنفسک النار چگونه خواهی
بود هرگاه بایستی در مقامی که مخیر شوی میان بهشت و آتش جهنم پس اختیار آتش کنی
گفت که معاذ الله که چنین باشد فرمودند سیکون ذلک بلا شک زود باشد
که واقع شود این بدون شک و در بعضی از کتب علماء نقل شده است که چون ابن
زیاد خواست که کسی را سرکرده لشکر نماید بجهة حرب سید الشهدا کسی قبول نکرد
و عمر بن سعد را تکلیف کرد اول قبول نکرد گفت ایالت ری را که بتو دادم رد نما گفت
امشب مرا مهلت ده مهلت داد آن ملعون بمنزل آمد و چند نفر که از دوستان خود
مشورت میکرد کسی صلاح او را نمیدید نزد او بود مردی از اهل خیر که او را کامل
میگفتند و او کامل العقل بود و با پدر عمر دوست و صدیق بود او را مضطرب دید گفت ترا
چه میشود گفت سرداری لشکر را ابن زیاد بمن داده از برای حرب حسین بن علی ع
و اگر چه در فکر میباشم لکن کشتن او و اهل بیت او در نزد من مثل لقمه طعامی است
که آن را بخورم یا شربت آبی که بنوشم و بعد از آن مملکت ری را مالک میباشم کامل گفت

اف بر تو ای بد دین تو آیا فراموش کردی و گمراه شدی آیا نمیدانی بسوی حرب که میروی و با کی
جنگ میکنی اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ رٰاجِعُونَ بخدا قسم که اگر دنیا و ما فیها را بمن دهند که یکنفر از
امت محمد را بکشم نخواهم کرد و تو میخواهی فرزند پیغمبر را بکشی آیا جواب پیغمبر را فردا چه
خواهی داد که نور دیده او را و میوهٔ دل او را کشته باشی و او در این دو دنیا امام و پیشوای
ما است هم چنانچه جدش پیشوای خلق بود او واجب الاطاعة میباشد و با بهشت
و دوزخ است پس هر چه میخواهی اختیار کن و لکن شهادت میدهم اگر با او جنگ
کنی یا او را شهید کنی یا شریک و معین در کشتن او باشی زنده نخواهی بود بعد از او
مگر زمان قلیل آن بدبخت گفت آیا مرا میترسانی مرا وعده کرده اند اگر او را کشتم و فارغ شوم
امیر هفتاد هزار کس خواهم بود و ملک ری را خواهم داشت کامل گفت نقلی بجهة تو
میکنم شاید اگر قبول کنی و گوش دهی از این عمل باز ایستی بدانکه با پدرت بشام میرفتیم
من از قافله دور افتادم و راه را گم کردم و در بیابان حیران بودم که تشنگی بر من غلبه
کرد دیر راهبی بنظر در آمد بسوی آن میل کردم چون بدیر رسیدم در را کوبیدم
راهب بربام آمد و گفت چه میخواهی گفتم تشنه ام گفت آیا تو از امت این پیغمبر میباشی که
یکدیگر را میکشند بجهة محبت دنیا و رغبت میکنند بمتاع دنیا گفتم من از امت مرحومه از
امت محمدم گفت شما بدترین امتها هستید وای بر شما در قیامت که شما اهل بیت پیغمبر
خود را کشته باشید و متفرق نموده باشید وَاِنّی لَاَجِدُ فی کُتُبِنٰا اَنَّکُم تَقتُلُونَ
ابنَ بِنتِ نَبِیِّکُم وَتَسبُونَ نِسٰاءَهُ وَتَنهَبُونَ اَموٰالَهُ و خوانده ام من از کتابهای خود
که شما فرزندزاده پیغمبر خود را میکشید و زنانش را اسیر میکنید و اموالش را غارت

میکنید

میکنید گفتم ای راهب ما این عمل را میکنیم گفت بلی و چون این عمل شنیع و فعل قبیح از شما صادر شود
عَجَّتِ السَّمٰواتُ وَالاَرَضُونَ وَالبِحٰارُ وَالجِبٰالُ وَالبَرٰارِی وَالقِفٰارُ وَالوُحُوشُ وَالاَطیٰارُ
بِاللَّعنَةِ عَلیٰ قٰاتِلِهِ بناله در می آیند آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها و بیابانها و حیوانات
و مرغان و لعنت میکنند کشنده او را پس قاتل او در دنیا زندگی نمیکند مگر قلیلی پس
مردی بر خواهد خواست که طلب خون او نماید و نگذارد کسی را که داخل در خون او شده باشد
مگر اینکه او را بکشد پس راهب گفت بگمانم که تو را قرابتی با قاتل این پسر کو هست
وَاللهِ اِنّی لَو اَدرَکتُهُ لَوَقَیتُهُ بِنَفسی مِن حَرِّ السُّیُوفِ بخدا قسم اگر من در ایام
او را درک نمودم در حضرت او جان خود را نثار او میکردم و او را از شمشیرهای دشمنان
نگاه میداشتم گفتم ای راهب من پناه می برم بخدا که از کسانی باشم که با فرزند پیغمبر
خدا جنگ کنم گفت اگر تو آن نیستی پس از نزدیکی هست که با تو نزدیک میباشد و بدرستیکه
که بر قاتل او است عذاب نصف اهل آتش و عذاب او بدتر از عذاب فرعون و هامان
است پس در را بر من بست و داخل دیر شد و آب بمن نداد و کامل میگوید سوار
شدم و ملحق شدم برفقای خود بپدرت سعد گفت من بجاده رفتم کیفیت را بجهة او
نقل کردم گفت راست میگوئی پس نقل کرد که من یکمرتبه در این دیر منزل کردم پس آن
راهب بنزد من آمد و گفت تو از کشندهٔ فرزند پیغمبری پدرت سعد گفت از
کلام راهب ترسیدم و گفتم مبادا این امر اینکار را مرتکب شوم و بشومی او مبتلا
باشم پس پدر تو را از آن راهب دور کردند پس بپرهیز ای عمر که تو آن باشی که نصف
عذاب جهنم بجهة تو باشد نقل کرده است راوی که این خبر بگوش یزید پلید رسید

وکامل ما طلبید وزبان او را بر پیکر زبان گفته نه بود مرد رحمة الله یا کسی که سوء عاقبت
وشدت شقاوت او را دامن گیر شده و خدا او را مخذول گذارده ملامت ملامت کنندگان
او را سود نمیدهد چه خدا دل که بکام دل خود نرسیدند و دنیا و آخرت را بر خود ضایع کردند
اما آخرت که معلوم است اما دنیا پس در بعضی از کتب علما مذکور است که چون اسیران و سرهای
اهل بیت را نزد ابن زیاد بردند عمر ابن سعد آمد و از خود راضی بود که خدمت نمایانی
کرده و بطمع خود البته خواهد رسید ابن زیاد گفت فرمان و عهد نامه که نوشتم بجهت تو
در خصوص ملک ری و کشتن حسین ع آن را بیاور گفت آن را گم کرده ام گفت لابد باید
بیاوری چه در همین روز والاجازه از برای تو نیست زیرا که تو را مثل کسی یافتم که نزد من
داشتی از کشتن حسین و انعجوبه های فرزند بحالت میکشیدی و در ایام حرب در فکر
عذر و بهانه بودی گوینده این دو شعر فوالله ما ادری وانی لحائر أفکر
فی امری علی خطرین ءاترک ملک الری والری منیتی ام ارجع مأثوماً بقتل
حسین بخدا نمیدانم چکنم و در حیرتم و امر عظیم در این فکر میباشم آیا ملک ری را
ترک کنم و حال آنکه آرزوی من است یا آنکه کشتن حسین را اختیار کنم و باین گناه عظیم
مبتلا شوم و اینکلام کسی است که خواهد عذر بیاورد و لهذا اینکار را مکروه داشته باشد
ابن سعد گفت ای امیر حق خدمت را در این باب کردم و اگر پدر من سعد هم این کار
میفرمود بجا نمی آوردم حق او را ادا نمیکردم چنانچه حق تو را بجا آوردم پس ابن زیاد
او را فحش داد و گفت دروغ میگوئی برادر ابن زیاد عثمان ابن زیاد گفت پسر سعد راست
میگوید کسی از برای تو اینکار نمیکرد که این شقی کرد و من راضی بودم که هر که از آل زیاد باشد

بنات

بنات مبتلا باشد و بینی او را بمالد و کشته تا قیامت و حسین فرزند فاطمه کشته نشود بی
ابن سعد گفت ای پسر زیاد هیچ بلی اتفاقا لان حسین بدتر و بدبخت تر از من برنگشته
گفت چرا که معصیت خدا کردم و اطاعت تو نمودم و فرزند پیغمبر را کشتم و دشمنان پیغمبر را
نصرت کردم رحم خود را قطع کردم و با خصم خود نیکی کردم فیا عظم ذنبی ویا طول
کربی فی الدنیا والآخرة پس داد از بزرگی گناه من و از طول الله وه و حسرت من در دنیا
و آخرت پس غضبناک و مغموم و مهموم برخاست و از مجلس بیرون رفت و خود میگفت
ذلک هو الخسران المبین ای والله فلعنة الله والاملاک فاطمة علی ابن سعد
وارباب الضلالات فاستبدلوا بعلی ابن هند شقی وبالحسین یزید
فا الغوایات پس لعنت خدا و ملائکه مقربین بر پسر سعد و سایر شر کرده های
ضلالات و شقاوت و جهالت که را اشد نه که بجای علی پسر هند را اختیار کردند
و بجای حسین یزید شرابخوار ناکار را اختیار کردند فما رعوا فاطما فی
سفک مهجتها ولا راعوا حرمة للفاطمیات نه حرمت فاطمه را نگاه داشتند
در ریختن خون پاره تن او و نه حرمت دختران فاطمه را نگاه داشتند در اسیری و
برهنه کردن بل اوقعوا الفتک فی آل النبی وما ابقوا علی الطفل او سبی
العلیات عذر و مکر کردند با آل پیغمبر و ایشان را کشتند و از کشتن اطفال و
اسیر کردن عیال پرهیز نکردند فابرزوا الحاسرات الغر من حجب مشهرات
علی ظهر الجمالات زنان مخدره معلومه را از پرده بیرون کشیدند و ایشان را
بر شتر سوار کرده شهره ولایات کردند قتل واسر وتشتیت ومن اذی

مُوَزَّعَاتٌ عَلَى حُجَرِ الْبَرِيَّاتِ گویا قتل و اسیری و دربدری و آزادگی را تقسیم بر همه
خلق کرده اند که هر یک را نصیبی میباشد فَمِنْهُمْ مَنْ غَصَّ الْأَرْضَ وَجُنَّتَهُ وَمِنْهُمْ
خَائِضٌ بِحُجَرِ الْمَنِيَّاتِ یکی را می بینی که بر زمین افتاده و روی خود را بر خاک مالیده اند
و یکی را در دریای غم و الم مبتلا نموده اند که جا بجانب او راه و حیلۀ بلاد در یافته فَصَاحَ
هَاتِفُ أَهْلِ الْبَيْتِ مِنْ وَلَهٍ هَذَا الْحُسَيْنُ غَرِيبٌ بِالرِّقَالَاتِ که ناگاه هاتف
اهل بیت و جز و سان ایشان فریاد زد که اینک حسین را کشتند و برهنه کردند
و بدنش را بر روی ریگهای بیابان انداختند بِرَأْسِ رُمْحِ سِنَانٍ رَأْسُهُ أَشْرَقَ
وَالنُّورُ يَسْطَعُ مِنْهُ أَيَّ سَطَعَاتٍ اینک سر شریف را بر سر نیزه زدند و نور از روی
ساطع میباشد تَزَعْزَعَ الْعَرْشُ مِنْ هَذَا الْمُصَابِ أَسًى وَأَظْلَمَ الْجَوُّ مَكْسُوفُ
النَّيِّرَاتِ آه عرش عظیم متزلزل گردید و هوا تاریک شد و آفتاب نورانی منکسف
و ظلمانی گردید چون مجملی از احوال این اندوه ال را شنیدی مستمع باش تا بعضی
از حکایات دیگر نیز ذکر کرده تا باعث زیادتی بصیرت شود در حق ایشان
صاحب مناقب روایت میکند که چون سید الشهداء وارد کربلا شد خبر این را
بعبید الله نوشت آن ملعون نامه بآنحضرت نوشت که اما بعد فقد بلغنی
نُزُولُكَ بِكَرْبَلَاءَ وَقَدْ كَتَبَ إِلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ أَنْ لَا أَتَوَسَّدَ الْوَثِيرَ وَلَا
أَشْبَعَ مِنَ الْخَمِيرِ أَوْ أُلْحِقَكَ بِاللَّطِيفِ الْخَبِيرِ أَوْ تَرْجِعَ إِلَى حُكْمِي وَحُكْمِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ
وَالسَّلَامُ یعنی بمن رسید خبر ورود تو بکربلا و یزید بمن نوشته که سر بر بالش استراحت نگذارم
و سیر نخورم مگر اینکه ترا بکشم یا آنکه بحکم من و یزید بیرون آیی چون نامه بآنحضرت

رسید و مضامین آنرا دانست دور انداخت و فرمود رستگار نشوند گروهی که رضای مخلوق را بر رضای خدا
اختیار کردند قاصدان ملعون جواب خواست فرمود نزد ما او را جوابی نیست بتحقیق که کلمۀ عذاب
مستحق میباشد چون خبر به پسر زیاد رسید در غضب شد و مهیای حرب شد عمر ابن
سعد را طلبید و تکلیف حرب آنحضرت نمود آن ملعون استعفا کرد و چون پیش از این
حکومت ری را باو داده بودند مهلت خواست و آخر راضی شد شیخ مفید میفرماید
روز دیگر آن لعین با چهار هزار نفر روانه کربلا گردید چون وارد نینوا گردید عروة
ابن قیس را گفت برو بنزد حسین و بپرس که چه میخواهی و بچه کار باین بلاد آمده چون
او از اشخاصی بود که نامه بآنحضرت نوشته بود شرم کرد و قبول نکرد و هر که را میگفت قبول
نمیکرد و آخر قرة بن قیس حنظلی را طلبید و بنزد آنحضرت فرستاد و چون آنحضرت
او را دید که می آید فرمود آیا کسی او را می شناسد حبیب ابن مظاهر گفت آن حنظلی بنی
تمیم است و با ما نزدیک است و من او را صاحب اعتقاد نیکو میدانستم و گمان نمی
نمودم که در اینجا حاضر شود پس آمد و سلام کرد و تبلیغ رسالت عمر کرد حضرت فرمود بجهت
نوشتهای اهل شهر شما آمده ام که گفتند ما را امامی نیست و اگر ناخوش دارید بر میگردم
چون قره خواست برگردد حبیب باو گفت کجا میروی بازگرد بنزد این امام که از برکت خدا
او را یاری باید کرد خدا ترا بکرامت اسلام مشرف شدی گفت میروم و خبر را برسانم
پس رای خود را به بینم چون خبر را به پسر سعد رسانید به پسر زیاد نوشت کیفیت را
حسان بن فاید عبسی گوید نزد پسر زیاد بودم که نامه پسر سعد رسید چون خواند
گفت الْآنَ إِذْ عَلِقَتْ مَخَالِبُنَا بِهِ يَرْجُو النَّجَاةَ وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ

حال الحکال مارا باو بیند شده و میخواهد از دست ما خلاصی کند و هرگز نجاتی و خلاصی از
برای تو نخواهد بود و نامه بعمر سعد نوشت که نامهٔ تو رسید و بر مضمونش اطلاع حاصل شد
فَاعْرِضْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَنْ يُبَايِعَ لِيَزِيدَ هُوَ وَجَمِيعُ أَصْحَابِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ رَأَيْنَا رَأْيَنَا وَالسَّلَامُ
یعنی بر حسین عرض کن بیعت یزید را و بیعت از او بگیر و جمیع اصحابش بگیر چون بیعت کرده
رای خود را به بینیم انچه خواهیم با او میکنیم و نامه را فرستاد و بنا بر بعضی از روایات معتبره
نامه را بایشان نداد و عرض این امر نکرد زیرا که میدانست که آنحضرت با یزید بیعت نخواهد
کرد پس ابن زیاد مردم را جمع کرده در مسجد کوفه و خود بمنبر رفته مردم را بحرب سید الشهدا
دعوت نمود و حسن سلوک معاویه و یزید را بجهت مردم بیان کرده ایشان را بوعدهای
کاذبه و بسط اموال نوید داد و از منبر بزیر امده شروع ببسط مال نمود و آن قوم دنیا پرست
بدین کجهتی مشاهده نمودند دست از حرمت خود بالمره شسته طریقهٔ بیوفائی و
ضلالت پیجائی که سیرهٔ مستمرهٔ ایشان بود سلوک نموده بقلیل از عطاهای شوم
آن ملعون قناعت نموده هر یک چند دینار با چند درهمی گرفته نیزه و شمشیر خود را بر
داشته بحرب نور باصرهٔ رسول خدا روی بکربلا نهادند فَأَوَّلُ مَنْ خَرَجَ شِمْرُ بْنُ
ذِي الْجَوْشَنِ فِي أَرْبَعَةِ الْآلَافِ اول کسیکه بیرون رفت شمر ملعون بود که با چهار هزار
نامرد روانه کربلا گردید و لشکر عمر سعد نه هزار نفر شدند زیرا که چهار هزار با خود
بودند و هزار سوار که با حر بودند مجموع نه هزار گردید پس یزید بن رکاب کلبی با دو هزار
کافر روانه کربلا گردید پس حصین بن نمیر سکونی با چهار هزار از اشرار روانه آن وادی
شد پس مضر بن فلان با دو هزار و یکی دیگر از قبیلهٔ مازن با سه هزار نفر از آن کفار

روانه

روانه حرب آن سید ابرار گردیدند و آن مجموع بیست هزار نفر گردیدند و بروایت ابن بابویه عبید الله
بن حصین تمیمی را نیز با چهار هزار سوار و محمد بن اشعث بن قیس را با هزار نفر و شبث بن
ربعی را با هزار نفر روانه کرد و بروایت دیگر شبث را با چهار هزار نامرد روانه نمود و
محمد بن ابیطالب موسوی که از علمای ثقات است میگوید فَمَا زَالَ يُرْسِلُ إِلَيْهِ بِالْعَسَاكِرِ
حَتَّى تَكَامَلَ عِنْدَهُ ثَلَاثُونَ أَلْفًا مَا بَيْنَ فَارِسٍ وَرَاجِلٍ یعنی در لشکر شقاوت اثر
اجتماع نمودند تا سی هزار سوار و پیاده جمع شدند و این قول مشهور و موافق بسیاری
از اخبار میباشد و بروایتی بیست و دو هزار نفر بودند و محمد بن اسمعیل بخاری که
امام اهل سنت است میگوید چهل هزار نفر بودند و سید ابن طاوس که از اعاظم
علمای شیعه است صد هزار نفر ذکر کرده و ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی صد و
بیست و دو هزار نفر ذکر کرده هشتاد هزار سوار و چهل و دو هزار پیاده و ده هزار
نفر از کرد بودند و ده هزار از خوارج هشت هزار نفر نو شهر بودند بنا
نعلبندی میکردند و نیزه و شمشیر خود را تیز مینمودند بقصد کشتن سید
و مولای شیعیان بیرون میرفتند و فوج فوج می آمدند و در برابر آن غریبان بی
یاور صف میکشیدند و دلهای مقدسهٔ آن بیکسان را در خوف و تشویش
می انداختند بنا بر روایت شیخ مفید و بعضی دیگر در روز پنجشنبه دوم محرم
بود که آنحضرت وارد زمین کربلا شدند و در روز جمعه سیم ماه عمر بن سعد
وارد شد و لشکر بپای او میامدند تا ششم محرم جمعیت ایشان شده سپهسالار
لشکر عمر بن سعد بود و حفص پسرش وزیر بود و شمر ملعون دو منصب داشت

یکی آنکه سرکردهٔ پیادگان بود و یکی آنکه نقیب لشکر بود سنان بن انس نخعی لشکر بودند
خولی اصبحی و حرملة بن کاهل علیه اللعنه بودند ابو ایوب غنوی سرکردهٔ تیراندازان بود و
همین ملعون بود که تیر بر حلقوم مطهر سید الشهدا زد محمد بن اشعث ملعون که خواهر
زادهٔ ابوبکر بود و عبد پدرش شریک در خون امیر المؤمنین ع بود و خواهر ملعونه اش
اسماء زهر بامام حسن ع خورانید و خود دستش بین بکشتن حسین ع آماده بود
و سرکردهٔ تیراندازان بود و همین ملعون بود که بجهة شکر انکشتن سید الشهدا در
کوفه مسجدی ساخت که از مساجد اربعهٔ ملعونه میباشد و عمرو بن صبیح صیداوی
سرکردهٔ سنگ اندازان بود و منقذ بن مرة عبدی که قاتل علی اکبر است قاصد فتح بود
اینها همه اجتماع کردند برای کشتن جگر گوشهٔ فاطمهٔ زهرا و نور باصرهٔ علی مرتضی جان ما
همه شیعیان بفدای مظلومیت کردهای ابی عبدالله چون عساکر کفر و شقاوت
مجتمع شد ابن زیاد به پسر سعد نوشت انی لم اجعل لک عذرا فی کثرة الخیل و الرجال
فانظر لا اصبح و لا امسی الا و خبرک عندی غدوة و عشیة من عذری از
برای تو باقی نگذاشتم در باب لشکر پس باید در فکر و نظر باشی و صبح و شام
باید خبرت بمن رسد من بیاید شیخ مفید میفرماید که در عقب این نامه نامهٔ رسید به پسر
سعد که حل بین الحسین و اصحابه و بین الماء و لا تدعهم یذوقوا منه قطرة
کما صنع بالتقی الزکی عثمان بن عفان حائل و مانع شو حسین و اصحاب او را از
آب و مگذار قطرهٔ تناول نمایند همچنانچه بعثمان چنین کردند در همان وقت
عمرو بن حجاج را با پانصد سوار بر سر شریعه فرستاد که موکل باشند که کسی از

اصحاب

اصحاب آنحضرت آب بر ندارد و این سه روز قبل از شهادت آنحضرت بود عبدالله بن حصین
ازدی ملعون فریاد زد که یا حسین آیا نمی بینید که آب فرات چگونه صاف و متلألی باشد
بخدا قسم شربتی نخواهید چشید تا تشنه هلاک شوید آنحضرت او را نفرین کرد
و گفت اللهم اقتله عطشا و لا تغفر له ابدا خدایا او را از تشنگی بکش و هرگز او را
میامرز حمید بن مسلم میگوید بخدا قسم او را دیدم که آب میخورد و از ان قدر که شکمش
بالا می آمد و قی میکرد و باز فریاد میزد که العطش العطش و باز آب میخورد و از ان قدر که قی
میکرد و چنین بود تا از کثرت آب خوردن شکمش پاره شد و بجهنم واصل گردید و نوشته اند
چون تشنگی بر آن مظلومان زور آور شد حضرت تیشه طلب کرده در پشت خیمه
شریفه چند قدمی بجانب قبله بر داشته زمین را کند چشمهٔ آبی پیدا شد همگی خوردند
و برداشتند و چشمه ناپدید شد خبر به پسر زیاد رسید نامه به پسر سعد نوشت
که شنیده ام که حسین ع چاه میکند و آب میخورد باید کار را بر ایشان تنگ بگیری
و نگذاری ایشان دیگر چاه بکنند و باید که همه تشنه هلاک شوند پس آن ملعون کار را
تنگ گرفت در کمال شدت چون تشنگی بر ایشان شدت کرد برادر خود عباس را
با سی اسب سوار و بیست شتر سوار فرستادند و بیست مشک برای آب آوردن
چون نزدیک فرات رسیدند عمرو بن حجاج گفت کیستید هلال بن نافع بجلی گفت
از بنی عم تو و اهل قبیلهٔ تو هستم آمده ام آب بخورم گفت اشرب هنیئا بخور
بر تو گوارا باد هلال گفت و یحک کیف تامرنی ان اشرب و الحسین بن
علی و من معه یموتون عطشا وای بر تو چگونه مرا رخصت میدهی که بخورم

اب حسین و یاوران از تشنگی هلاک میشوند آن ملعون گفت راست میگوئی لیکن ما مأموریم
بامری باید آن را بجا آوریم هلال صیحه زد بر اصحاب و یاران خود که داخل شوید و آب
بردارید آن ملعون صیحه زد که مانع شوید جنگ عظیم در پیوست جماعتی جنگ میکردند و
جماعتی آب بر میداشتند تا مشکها را پر کردند و کسی از اصحاب آنحضرت کشته نشد آب را به
لشکرگاه آوردند و آنحضرت و اصحاب تناول فرمودند و از این جهت بود که حضرت عباس را
سقای اهل بیت مینامند ای شیعیان از تتبع اخبار و کلمات علمای ابرار بر می آید که
در این چند روز بجز این دو مرتبه دیگر آب بآن لب تشنگان وادی غم و جگر سوختگان وطن
الم نرسید و ملکه حرارت گرمای شدید بموسم تشنه بودند تا ساغر شهادت نوشیدند و از دم
شمشیرهای آبدار آن گروه کفار سیراب گردیدند بنفسی شفاهًا ذابلات من الظماء ولم
تحظ من ماء الفرات بقطرة جان و عالم بفدای لبهائیکه از شدت عطش خشکیده و
کبود شده بود و قطرهٔ از آب فرات بآن نرسید تا از دم شمشیر کوفیان سیراب گردید
بنفسی عیون ناظرات شواخص الی الماء منها نظرة بعد نظرة جان و روح من
بفدای آن چشمهای شریف که از شدت تشنگی بگودال افتاده بود و در کاسه سر
فرو رفته بود و هر ساعت کشوده میشد و بر آب فرات می افتاد و برق از آب جستید
تا از دست ساقی کوثر سیراب گردید بنفسی وجوهًا فی التراب تعفرت بنفسی
جسومًا بالعراء تعرت جان و روح من بفدای آن روهای منور که بر خاک
مالیده شد و جان من بقربان آن بدنهای شریفه و جسدهای لطیفه که برهنه بر زمین
افتاده بنفسی رؤسًا عالیات علی القنا الی الشام تهدی بارقات الاسنة

جان

جان و روح من بفدای آن سرهای شریف که بر نیزه های بلند زده بودند و ظلم بعد بری
بردند و او بلاده پس حضرت فرستادند بنزد پسر سعد که میخواهم با تو سخنی چند بگویم
در این شب بیا در میان دو لشکر تا با هم تکلم کنیم در شب پسر سعد با بیست نفر از
لشکر جدا شد و آنحضرت نیز با بیست نفر بمیان میدان رفتند چون نزدیک بیکدیگر
رسیدند حضرت امر فرمود اصحاب را عقب روند و خود با عباس و علی اکبر پیش
رفتند و او نیز همراهان را عقب کرد و با پسر خود حفص و یک غلام باقی ماند چون بیکدیگر
رسیدند حضرت فرمود ویلک یا ابن سعد اما تتقی الله الذی الیه معادک
انقاتلنی و انا ابن من علمت وای بغا یا ابن خدا بمن تر سی یا با من جنگ
میکنی و میشناسی مرا و جد و پدر مرا بیدانی ذر هؤلاء القوم وکن معی فانه
اقرب لک الی الله عز وجل این جماعت را بگذار و همراه با ای کن که این موجب قرب و
شرف تو در نزد خداست آن ملعون گفت اخاف ان تهدم داری میترسم
خانه ام را خراب کنند حضرت فرمود من بنا میکنم خانه ترا گفت میترسم مزرعه
مرا بگیرند فرمود من بهتر از آن از مال خود بتو میدهم در مدینه وبروایتی که از مال
خود بغیبغه را بتو میدهم و آن چشمه عظیمی بود در حجاز که معاویه از آن هزار
هزار اشرفی میخرید حضرت فرمود پس گفت لی عیال و اخاف علیهم عیالم
در کوفه است و از ابن زیاد بر ایشان میترسم پس ساکت شد حضرت دید
که نه چنان شقاوت و خباثت در او طغیان کرده و در دل شقاوت منزل او که
موعظه و نصیحت را مجال مداخلت بوده باشد و قلب منکوس آن شقی نه چنان

قسی و سخت شده که پند و وعظ و نصح دادن احتمال تأثیر باشد حب ریاست و لذات
چنان چشم و گوش کور و کر کرده که قابل شنیدن ندای هدایت انتما و اراءة
طریق حق و تحقیق نمیباشند مضمون صدق مشحون إِنَّکَ لَا تَهْدِي مَنْ
أَحْبَبْتَ راست ذکر شده او را نفرین کردند که خدا تو را بر فراش بکشد و تو را
نیامرزد فوالله إنی لأرجو أن لا تأكل من بر العراق إلا يسيرا امیدوارم
که گندم عراق را بسیر نخوری آن ملعون از روی استهزاء گفت إن في الشعير كفاية
جو هم خوبست از معجزه آن بزرگوار بود که او را از ادبی عارض شد که نان گندم
نمیتوانست نماید تا بدار لعنت واصل گردید چون آن بدبخت بمقر خود
برگشت نامه بپسر زیاد نوشت که خدا آتش فتنه را خاموش نمود و امر امت را باصلاح آورد
اینک حسین راضی شده که برگردد بمکان خود و در گوشه بنشیند و مثل سایر
مسلمین باشد یا آنکه بیاید و با یزید بیعت کند و آنچه یزید را رای باشد عمل نماید
و این از برای تو و امت بغیر صلاح میباشد چون پسر زیاد نامه را خواند گفت
هذا کتاب ناصح مشفق علی قومه این نامه کسی است که نصیحت کسی نماید
و بر قوم خود ترسان باشد بروایت شیخ مفید شمر ملعون حاضر بود برخاست
گفت آیا این را از او قبول میکنی و حال در زمین تو آمده و بجنگ تو مبتلا
شده اگر با تو بیعت نکند و دست خود را بدست تو نگذارد و از چنگ تو
بیرون رود از عهده او بر نخواهی آمد پس باید دست نگیری تا او و اصحاب
او بحکم فرمان تو بیرون آیند فإن عاقبت فأنت أولی بالعقوبة

وان عفوت کان ذلک لک پس اگر عقاب کردی ایشان را تو سزاواری بعقاب کردن
و اگر عفو کردی نیز با تو است آن لعین گفت نیکو رایی است رای تو باید بروی تو این
نامه را به پسر سعد برسانی بگو بایشان عرض کن بر حسین و اصحاب او داخل شدن در حکم
مرا اگر قبول کردند ایشان را با ذلت و انقیاد بنزد من بفرست و الا با ایشان جنگ
کن اگر کرد تو مطیع او باش و الا گردن او را بزن و سرش را بنزد من بفرست و تو
امیر لشکر باش و نامه به پسر سعد نوشت که من تو را نفرستادم که دفع شر از او کنی و سلامت
جوئی نمائی از برای او و عند من شفیع او باشی انظر فإن نزل حسین و
اصحابه علی حکمی و استسلموا فابعث بهم الی سلما نظر کن اگر حسین و اصحاب
بحکم من در آمدند و تسلیم کردند ایشان را بنزد من بفرست و إن أبوا فازحف إليهم
حتی تقتلهم و تمثل بهم فإنهم لذلك مستحقون و اگر قبول نکردند بر هجوم
او بر ایشان و جنگ کن تا همه ایشان را بکشی و دست و پا و گوش و دماغ ایشان
بریده باشی به سبب آنکه ایشان مستحق این عقوبت هستند فإن قتلت حسیناً
فأوطئ الخيل صدره وظهره فإنه عات ظالم و چون حسین را کشتی اسب
بر پشت و سینه او بتازان زیرا که او مرد ستمکاری است که از حد خود بیرون
رفته لعنة الله علیه و علی کلامه نمیدانم حسین بر که ظلم کرده بود و کی را بناحق
کشته بود که او را ظالم و ستمکار میگفت آیا چگونه بود که بایست بدن ابن پیغمبر
اسب خورد نمایند آه آه آیا چه کرده بودند که بایست ایشان را مثله نمایند
و دست و پا و گوش و بینی ببرند آه صدور العلی است بعرصه کربلا

تُرَضُّ بِرَكْضِ العادِياتِ صُدُورُها صدر نشینان محفل عظمت وعلو را در
زمین کربلا بر زمین انداختند وسینهای ایشان را که مخزن علوم الهی بود پامال
سم اسبان نمودند عطاشًا تُبِلُّ النَّهْرَ حَرَّ اُوامِها وَمِنْ حَوْلِها عَتَبٌ فُراتٌ
بُحُورُها ایشان را با جگرهای خشکیده وگلوهای تشنه کشتند واین بحر انعام سکا
تیرهای دشمنان بایشان رسید وحال آنکه در نزدیکی ایشان نهر فرات مملو از
آب میگذشت وبالجمله بران ناصران لعین یزید بن هند پلید وعبید بان کافر عنید
کرده بود چون نامه باو رسید وبر مضمون آن مطلع گردید شمر ملعون گفت وای بر تو
قبیح باد روی که تو نگذاشتی وامر را فاسد کردی واگر نه امید بود که بمصالحه بگذرد
نجد الحسین هرگز تن در بیعت نمیدهد وخود را ذلیل یزید نمیکند امر لشکر را بمن
واگذار آن لعین شقی گفت برو اعنیکرادم تو سرکرده پیادگان باش وامر کرد لشکر را
که سوار شده روی بر اجفات مخدوم اهل سموات روانه گردیدند واین در عصر
پنجشنبه نهم ماه محرم بود ودر آن وقت سید الشهداء در برابر خیمه خود شمشیر خود را
اصلاح میکردند که ساعتی ایشان را خواب ربوده بود وسر را بر زانو گذارده در خواب
رفته بود خواهرش زینب خاتون صدای های وهوی وصیحه لشکر را شنید
مضطرب شد بنزد برادر آمده گفت یا اخی ما تسمع هذه الاصوات قد اقتربت
ایجان برادر مگر نمیشنوی صدای دشمنان را وشیهه اسبان ایشان را که نزدیک
رسیده اند آنحضرت از خواب بیدار شده سر برداشت وفرمود در خواب
دیدم درین ساعت جد بزرگوارم را وپدر وابی جد وپدر ومادرم فاطمه و

برادرم حسن را که بمن میگفتند یا حسین انک رائح الینا عن قریب یا حسین تو
درین نزدیکی بنزد ما خواهی آمد واز محنت آباد دنیا بفضای عشرت سرای عقبی
خواهی رسید واز مذلت دنیا خلاص خواهی شد چون خواهر دل سوخته این را
شنید طپانچه بر صورت خود زد وبیتابی مینمود وصیحه واویلاه برآورد حضرت
فرمود مهلا لا تشمتی القوم بنا یا اختی اسکتی رحمک الله الخواهر
مدارا باش دشمنان ما را شماتت در ما وخدا تو را رحمت کند شیخ مفید
میفرماید که برادر آنحضرت عباس پیش آمد وعرض کرد یا اخی اتاک القوم
ای برادر لشکر رسید حضرت فرمود سوار شو وبرو ببین که چه میخواهند
وبجهة رو بما آمده اند حضرت عباس با بیست سوار پیش آمده فرمود چه میخواهید
وچه در نظر دارید گفتند ما مأموریم که بشما عرض کنیم داخل شدن در حکم امیر را
یا اینکه با شما مقاتله کنیم فرمود صبر کنید تا برادرم را مطلع نمایم برحضرت
عباس برگردید واصحابیکه با او بودند ایستاده آنقوم را نصیحت وموعظه میکردند
چون حضرت عباس اراده آن اشرار را بعرض سید ابرار رسانید فرمود
اِنِ اسْتَطَعْتَ اَنْ تُؤَخِّرَهُمْ اِلى غَدٍ وَتَدْفَعَهُمْ عَنَّا العَشِيَّةَ لَعَلَّنا
نُصَلّي لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ اَنّي اُحِبُّ الصَّلوةَ
لَهُ وَتِلاوَةَ كِتابِهِ وَكَثْرَةَ الدُّعاءِ وَالاِسْتِغْفارِ ای برادر اگر میتوانی
ایشان را راضی کن که محاربه را با صبح اندازند تا فردا که امشب دیگر را
مشغول دعا واستغفار بوده باشیم که خداوند جلیل میداند که من دوست

میدادیم نماز و تلاوت کلام الله را و دوست میداریم دعا و استغفار را پس حضرت عباس
رفت بنزد آن قوم روسیاه و گفت جگر گوشه پیغمبر یک امشب دیگر را از شما مهلت
میخواهد و چنان میداند که این شب آخر از عمر اوست میخواهد وداع نماید عبادت و بندگی
خدا را در بعضی از کتب علما مذکور است که ابن سعد ملعون مضایقه در مهلت مینمود
که ناگاه لشکر شقاوت اثر بخروش در آمدند که اگر کافری مهلت از شما میخواست اولی
مهلت میدادید آخر این فرزند پیغمبر شما است یک شب مهلت از شما خواسته از برای
بندگی خدا با او مضایقه میکنید چون ابن سعد این حالت را مشاهده کرد مامور کرد
که ندا کنند که امشب دیگر را حسین و اصحاب او را مهلت دادیم اگر اطاعت
کردند ایشان را بنزد پسر زیاد می بریم و الا دست از ایشان بر نخواهیم داشت پس
لشکر مخالف در جای خود آمدند و مستحفظین گماشتند که مبادا ایشان فرار
کنند **مجلس چهارم در بیان وقایع [illegible]** فانا لله وانا الیه **[illegible] شب عاشورا** راجعون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی رفع مدارج السعداء و اعلی معارج الشهداء
واختبرهم بضروب الرزایا وصنوف الابتلاء وارتضاهم
بجمیل السلوة والعزاء وعوضهم عن الحیوة الفانیة والنعمة الزائلة
حیوة باقیة ونعیما دائما بلا فناء فقال ولا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء والصلوة والسلام علی قدوة
خیر الانبیاء ونخبة اهل الارض والسماء واسرته البررة الاصفیاء

وعترته

وعترته النجباء السعداء خصوصا علی سبط السعید وولده الشهید جلیل المناقب
فی البلاء الصابر فی البأساء والضراء قتیل الظماء ومحروق الخباء مقطع
الاعضاء ومحزوز الرأس من القفاء مسلوب العمامة والرداء مخضب
الشیب من الدماء ابی الشهداء واخی الشهداء وسید الشهداء وخامس
اصحاب الکساء ابی عبد الله الحسین المظلوم وعلی اهل بیته النجباء
واصحابه السعداء الشهداء السالکین مسالک المحبة والوفاء المرتقین
اعلی مدارج ارباب الود والولاء صلوة متصلة دائمة ما ظهر للقمر نور
وللشمس ضیاء ولعنة الله علی اعدائهم الاشقیاء **وبعد** فقد قال الله
سبحانه یا ایها الذین امنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری
الی الله قال الحواریون نحن انصار الله فامنت طائفة من بنی اسرائیل وکفرت
طائفة فایدنا الذین امنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین جناب اقدس الهی
میفرماید که ای گروه مومنین باشید شما انصار و یاوران خدا همچنانکه عیسی بن مریم
گفت بحواریین خود که کیست از یاوران من بسوی خدا حواریون گفتند مائیم یاوران
خدا پس طائفه از بنی اسرائیل ایمان آوردند و طائفه کافر شدند پس تایید کردیم مومنان
را بر دشمنی ایشان پس غالب شدند بر ایشان بدانکه خداوند جلیل چون غالب است
بر همه چیزی و هرگز او را احتیاجی و عجزی عارض نمیشود که محتاج باشد بنصرة ناصری
و اعانت معینی بلکه هر موجودی در جنب جلال و عظمتش خاضع و پست مشاهد
و هر صاحب قوتی و صاحب قدرتی در جنب قلاده قوتش ضعیف و حقیر

میباشد و چگونه چنین نیست و حال آنکه اوست موجد هر ذی قوة و خالق هر صاحب قدرتی
و اوست بخشندهٔ قوة و قدرة و مفیض هر خیر و برکت هزار هزار عالم را در آن واحد اگر
خواهد موجود مینماید و اگر خواهد معدوم میکند فَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ لَهُ الْحُکْمُ وَ لَهُ الْاَمْرُ
پس از اینکه حق تعالی مؤمنان را بسوی یاری خود خوانده و نسبت نصرت را بخود داده
لابد است از ارتکاب خلاف ظاهر و تجوزی پس مراد از نصرت خدا نصرت کسانیست
که اخص و اقرب‌اند باو یا نصرت دین و شریعت اوست که اخص از هر چیز نسبت
باو و مرجع هر دو بسوی یکیست پس بمقتضای آیهٔ شریفه همه مؤمنان مأمورند بنصرة
دین الهی و تایید شریعت و ملت او بلکه بر می‌آید از آیه که این مقتضای ایمان و از
لوازم آنست پس هر کسی بمقتضای این لازم است سعی در نصرة دین و اعلای کلمهٔ
حق و استحکام بنای شریعت و دفع اذیت شیاطین و فساد مفسدین و تحریف مبطلین
و بدست و زبان و جنان و ارکان کیف ما کان و همین این گروه را پس که ایشان را
در کتاب الهی گاهی بانصار الله تعبیر نموده و گاهی بجند الله و گاهی بحزب الله و
هر یک از انبیا و اوصیا و علما و شهدا و صلحا بیک نحوی نصرت دین الهی
نموده‌اند و مینمایند یکی بشمشیر و نیزه با دشمنان او که کمر عداوة با خدا و رسول بسته‌اند
و در مقام تخریب بنیان شریعت او بر آمده جدال و قتال میکنند و دفع شر ایشان
از اسلام مینماید و یکی بسنان زبان با دشمنان مجادله و مقاتله مینمایند و بتیغ
زبان و تیر بیان شبهای معاندین را بر خاک و سر و روی ایشان را چاک نموده بخاک
هلاک می‌اندازند و دیگری بامداد قلم و ثبات شبهات مخالفان را دفع بلکه گردنهای

گردن کشان را قطع نموده و بالجمله هر کسی بیک نحوی در اعزاز دین الله و اعلاء کلمة الله
کوشش نموده خود را داخل حزب الله و جند الله نموده الله الله مالهم اگر همتی است دستی و پایی
بزن و خود را در این طریقه منسلک نموده تاج افتخار بر سر نهاده خود را مشرف باین شرف
گردان اگر میتوانی بشمشیر و نیزه با دشمنان ایشان جهاد کن که اگر کشته شوی شهید باشی
و اگر بکشی سعید و اگر نتوانی پس باسنان زبان و شمشیر بیان دمار از روزگار کفار
و اشرار بر آر و خود را در زمرهٔ علماء ابرار داخل تا در روز شمار رو سفید باشی
و اگر از این نیز محرومی نصرت نما و یاری کن ناصران دین الهی را بدست و زبان و
آرزو کن که کاش من هم از یاوران دین الهی بودم و سر را در راه دوست میدادم تا
از این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری محروم نبودم که بهمین آرزو با ایشان در ثواب شریک
خواهی بود چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام بریان بن شبیب فرموده‌اند یا ابن شبیب
اِنْ سَرَّکَ اَنْ یَکُونَ لَکَ مِنَ الثَّوابِ مِثْلُ ما لِمَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَیْنِ
فَقُلْ مَتی ما ذَکَرْتَهُ یا لَیْتَنی کُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً اگر میخواهی که
از برای تو باشد مثل ثواب کسانیکه با حسین شهید شدند پس هرگاه یاد کنی
آنحضرت را بگو که کاش من هم با او بودم و جان خود را نثار قدمش میکردم و بر سعادتی
عظیم فایز میشدیم و در حدیث دیگر از پیغمبر خدا وارد شده که کسی که از اعانت و
یاری ما عاجز باشد پس در تنهائی خود لعنت کند بر دشمنان ما برساند خدا آواز
او را بجمیع ملائکه که از ثری تا عرش میباشند و ایشان مساعدت مینمایند او را
در لعن کردن پس مضاعف میکند لعن او را و میگویند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی

عبدك هذا لقد بذل ما في وسعه ولو قدر على اكثر من هذا لفعل خداوندا
صلوات و رحمت فرست براين بنده ات كه انچه در وسع او بود بجا آورد و اگر زياده قدرت
داشت بجاي اورد پس ندا از جانب الهي رسيد كه دعاي شما را شنيدم و مستجاب كردم
و رحمت خود را بر روح او فرستادم و او را از برگزيدگان و نيكوكاران گردانيدم بدانكه
اول كسيكه نصرت دين الهي نمود پيغمبر خدا بود كه سبقت گرفت بر همه مجاهدين
بدست و زبان و دل و مال و جان در راه خدا جهاد كرد و از قوم خود اذيتها
كشيد و آزارها متحمل شد با آنجناب ظلمهاي بسيار بجا آوردند كه با احدي
نكردند چنانچه در حديث هست كه ما اوذي نبي مثل ما اوذيت اذيت و ظلمي
كه با من كردند هيچ پيغمبري نكردند و بر همه صبر كرد تا اينكه در همه مقامات بر همه ممكنات سبقت
گرفت و بعد از آن امير المؤمنين ع بود كه در همه غزوات جانفشاني نمود و به تيغ آتش بار دمار
از روزگار كفار بر آورد خرمن وجود شان را بشعله شمشير چون برق با آتش زده
دود از نهاد اهل كفر و عناد بر آورد و بتيشه ستيزه مردانگي اصل و بيخ شرك و كفر را از روزگار
كند اگر شمشير آنحضرت نبود عمود اسلام نصب نميگرديد و اگر ضربتهاي او نبود لواي ايمان بر پا
نشدي و بعد از آن فرزند مظلومش امام حسن ع بود كه قدم در راه مردانگي گذاشت و
لواي نصرت الهي را بر افراشت و بجان و مال مجاهده نمود و چون خود در رأي
معين ديد ذلت خود را بر نصرت دين الهي مقدم داشت و با دشمنان مدارا نمود
و با منافقان سازگاري نمود زيرا كه ميدانست كه اگر با اين حال مجاهده نمايد اين معدود
چند كه خود پرست ميباشند هلاك خواهند شد و دين الهي بالمره معدوم خواهد گرديد

و بساط

و بساط خود پرستي يكسره بر چيده خواهد شد و نام و نشان حق برطرف خواهد شد
و از اينجاست كه در اخبار وارد شده كه صلحي كه آنحضرت با معاويه كرد خير او بيشتر ميباشد
از انچه آفتاب بر او ميتابد ليكن چون اولياي كفر و ضلال اهل حق و حق پرستان را
ضعيف ديدند فرصت غنيمت شمرده در صدد استحكام بناي كفر و طغيان و تشييد
اساس بنيان شيطان بر آمده مردم را بسيرة جاهليت دعوة نمودند و بر طريقه
شيطانيت وا داشتند بعضي را بظلم و ستم و دست و پا بريدن و حبس و تازيانه
زدن و پاره را بتخويف و وعيد قتل و نهب و برخي بتطميع سيم و زر و بعضي را
باميد منصب و بزرگي از دين بيرون كرده از بهر احاديث موضوعه بگوش
مردم خواندند و مدايح بني اميه و ديگران را مذكور نمودند و افترا و دروغ باهل
حق نسبت دادند دلهاي خلق را از حق بري كرده محبت شيخين و بني اميه
در سينها رسوخ كرد و بجاي آن عداوت اهل بيت در دلها ريشه كرد تا اينكه
لعن و سب علي و فاطمه را از لوازم شمردند و بعد از نمازها و در قنوتها و در خطبه ها
و بعد از اذان و غير ذلك لعن ميكردند حتي انكه اگر فراموش ميكردند قضا ميكردند
چنانچه بعضي از علما نقل كرده كه خطيبي در مصر روزي فراموش كرد لعن بر حضرت
امير را و بعد از فراغ از نماز در بين راه متذكر شد آن را قضا كرد و بجهة تدارك
مسجدي در انجا بنا كرد و آن را مسجد ذكر الاسم گذاردند و اگر كسي را متهم ميكردند
بتشيع او را ميكشتند معاويه نوشت باطراف عمال خود و سفارش كرد كه
هر جا شيعي را گمان برند يا كسي را كه علي يا فاطمه يا حسن يا حسين نام داشته

باشد او را بکشید تا آنکه چندین هزار هزار را بتهمت کشتند و هر کس شعری در هجو علی و
فاطمه میگفت یا در مدح فلان و فلان یا بنی امیه میگفت او را جوایز عظیمه میدادند و اگر
حدیثی در منقبت ایشان یا مدح دیگران نقل میکرد او را خلعتهای فاخره میدادند و
صاحب مناصب جلیله میکردانیدند و در مکتب خانها معلمین سفارش میکردند که طفلها را بعد از
شهادتین لعن و سب امیر المؤمنین را بیاموزند و بالجمله ریشها در این عقیدهٔ باطله سفید
شد و طفلها باین طریقهٔ باطله بار آمدند و طریقهٔ حق پرستی مستور کردید و شیوهٔ
خداپرستی مخفی شد سواد ظلم و کفر و فسق عالم را کرفت و اساس و بنیان ضلالت
مستحکم کردید آثار پیغمبری برطرف شد و اساس هدایت منهدم کردید و اعلام
هدایت منطمس کار بجائی رسید که یهود و نصاری زبان بطعن اهل اسلام
کشودند و کفار اذکرا دخوه راضی شدند اهل اسلام را ارذل ناس دانستند و
سعی و کوششی که سالهای سال پیغمبر خدا و اصحاب کرام او کردند در اضمحلال طریقهٔ
کفر و جاهلیت نزدیک شد که ضایع و بیفایده کردد و مردانیکه امیر مؤمنان کرده بودند در
همه عمر قریب باین شد که بی ثمر کردد چون امر باینجا منتهی شد سید الشهداء قدم نصرت
در میدان مردانکی کذاشت و علم افتخار در عرصهٔ جوانمردی افراشت در نصرت دین
الهی دست از جان و مال و فرزند و عیال برداشت سینه را سپر کرده از تیر و نیزه و
شمشیر رونکردانید و از کوه کوه کروه بیرحم بی اندیشه جان شریف خود را در معرض
بلا در آورده شمشیرها و نیزهای دشمنان را بجان خرید تا آنکه سرش را بریدند
و عیالش را اسیر کردند و سرش را بر نیزه زدند و در صحرا و معموره کردانیدند و عیالش را

بر شتر

بر شتر نشانیدند و در مجالس عام احضار نمودند تا همه کس مطلع شدند چون امر برین بود
که نمیتوانستند بر کسی مشتبه نمایند یا انکار کنند یا توجیه کنند هم چنانچه اعمال شنیعهٔ
معاویه را انکار میکردند یا مشتبه کرده توجیه مینمودند که مجتهد است که خطا بر مجتهد
جایز میباشد لکن کشتن جگر گوشهٔ پیغمبر را که همه پیغمبر فرموده حسین منی و انا
من حسین توجیه نمیتوانست و این عمل قبیح را مشتبه نمیتوانست کرد و این را از
قبیل خطای مجتهد نمیتوانست شمرد زیرا که بر همهٔ اهل اسلام و غیر معلوم بود که زنان
و اطفال بیگناه را تقصیری نمیباشد و همه مظلوم بودند بلکه مظلومیت سید الشهداء
بر احدی مخفی نبود چون این امر شنیع واقع شد مردم متنبه شدند و در فکر افتادند
که کشتن نبیرهٔ پیغمبر صلعم و اگر تقصیری کرده بود و کشته شد چرا بدن شریفش را بخاک
نسپردند و سر مطهرش را در بلاد کردانیدند و عیال او را چرا اسیر کردند و اطفال
او را چرا شهید نمودند و علاوه بر اینها آثار غریبه در عالم مشاهده شد که هر کس نشنیده
بود یکجا آسمان را خون بارید و زمین را بیقرار دیدند و یکجا آفتاب و ماه را تاریک
یافتند و یکجا از هر طرف نوحهٔ جنیان را شنیدند و یکجا گریهٔ وحشیان و مرغان را
دیدند و بالجمله جهان عالم را متغیر دیدند که آثار غضب الهی را مشاهده نمودند لهذا
از هر طرف بر آن کروه لعین شوریدند دانستند که آنچه کرده اند و میکنند باطل بود
اگر برین طریقه ثابت باشند بهلاک میشوند تا آنکه بیخ و ریشهٔ آن کروه را از انجا بر کندند
و بدعتهای ایشان را برطرف کردند و اهل حق نفسی کشیدند و از هر کوشه سری بر
آوردند و آثار علوم و معارف ظاهر شد و بدانکه با آنحضرت شریک بودند در نصرت

دین خدا و تایید شریعت غرا اصحاب و انصار آنحضرت زیرا که ایشان دست از جان و مال
و فرزند و عیال برداشتند و در نصرت فرزند پیغمبر جان فدا کردند و در برابر شمشیرها
و نیزهای دشمنان رو بر نگردانیدند چنانچه قطب راوندی بسند معتبر از آنحضرت باقر
روایت کرده که جناب سید الشهدا پیش از آنکه کشته شود باصحاب خود فرمودند که رسول خدا
بمن فرمود یا بُنَیَّ اِنَّکَ سَتُساقُ اِلَی العِراقِ ای فرزند زود باشد که ترا بکشند بسوی
عراق و آن زمینی است که مبتلا شده اند در آن پیغمبران و اوصیاء پیغمبران وَ اِنَّکَ سَتُستَشهَدُ
بِها وَ یُستَشهَدُ مَعَکَ جَماعَةٌ مِن اَصحابِکَ لا یَجِدونَ اَلَمَ مَسِّ الحَدیدِ و بدرستی که
زود باشد که تو شهید شوی در آن زمین و کشته شوند با تو گروهی از اصحاب تو که الم زخم
شمشیر و نیزه را نمی یابند و حرارت تیر و نیزه را نمی فهمند پس این آیه را خواندند که قُلنا یا نارُ
کونی بَرداً و سَلاماً عَلی اِبراهیم هم چنانچه آتش بر ابراهیم سرد و سلام کرده بود آتش حرب
را نیز بر تو و اصحاب تو سرد و سلامت خواهد نمود پس آنحضرت فرمود که بشارت باد شما را
بخدا قسم اگر ایشان ما را بکشند پس ما وارد میشویم بر پیغمبر خدا ای و الله جان نثاری
کردند و در نصرت فرزند پیغمبر خدا کوتاهی نکردند دست از زن و فرزند برداشتند و با
آنکه ایشان را امان میدادند بلکه مال و جاه میدادند خود را در دریای بلا انداختند
و در میان هزاران هزار تیر و نیزه و شمشیر افکندند و با آنکه میدانستند بجز کشته
شدن چیزی نیست دست بر نداشتند بلی این رقم سعادت را بنام اختصاص ایشان نوشته اند
گردید بصیرت ایشان بنور علم و یقین روشن و این خلعت را کسانی
پوشیدند که قلوب ایشان بایمان ممتحن بلکه مطمئن بوده و اگر نه بسیار بودند

که این

که این منزلت عظمی و مرتبه علیا از برای ایشان ممکن بود لکن محبت دنیا ایشان را بآن داشته و خیران
دو روزه دنیا را اختیار کردند چنانچه شیخ مفید نقل کرده که جماعتی از قبیله بجیله و
فزاره نقل کرده اند که ما با زهیر بن قین بجلی از مکه بر میگشتیم که با حسین بن علی
در منازل نزدیک بودیم و همراهی ایشان طی منازل مینمودیم و هرگاه آنحضرت در
جائی نزول اجلال میفرمود ما در گوشه دیگر نازل میشدیم روزی نشسته بودیم و مشغول
بچیز خوردن بودیم که ناگاه شخصی از جانب آنحضرت آمده سلام کرد و گفت ای زهیر بن قین
که ابی عبدالله ترا خواسته ما همه متوحش شدیم و بتشویش افتادیم بنحوی که لقمه از دست ما افتاد
پس زن او که دیلم نام داشت گفت سبحان الله فرزند پیغمبر بعقب تو میفرستد و تو اجابت
نمیکنی چون زهیر این را شنید برخاسته بنزد آنحضرت رفت بعد از زمان قلیلی برگشت شادمان
با رنگ شکفته پس امر کرد که خیمه او را کندند و در میان خیمهای آنحضرت و اصحاب آنحضرت
زدند و اسباب و بارهای خود را نیز نقل نمود پس بزن خود گفت من عازم شدم بمصاحبت
حضرت حسین و جان خود را فدای او خواهم نمود نمیخواهم بسبب من بتو بدی برسد
تو برو بسوی اهل و قبیله خود آن زن برخاست و بگریه در آمد و گفت که خدا از برای یاری
فرزند پیغمبر نجیبه مرا از خود جدا میکنی اَسأَلُکَ اَن تَذکُرَنی فِی القِیامَةِ عِندَ جَدِّ الحُسَین خواهش
من بتو اینست که در روز قیامت در نزد پیغمبر مرا فراموش نکنی پس او را طلاق داد و اسباب
اموالش را داده او را ببعضی از اعمامش سپرد که بوطنش برساند همین زهیر کسی بود که در روز
عاشورا در وقتیکه خواستند نماز ظهر و عصر را بجا آورند با سعید بن عبدالله
حنفی در برابر سید الشهدا ایستادند و جان خود را نثار آن جان جهانیان نمودند

وهر نیزه و تیری که از مخالفان آمد بر جان خود خریدند تا آن بزرگوار با اصحاب نماز را بطریق
نماز خوف ادا کردند تا آنکه از کثرت جراحات سعید سعادتمند از پا در آمد و بدرجهٔ شهادت
فایز گردید واما زهیر بعد از نماز چند نفر بعد از بوسیدن زمین ادب و اجازت حرب
بعزم جان فشانی در رکاب آن سید عجم و عرب رجز خوانان بمیدان رفت و میگفت رجز
انا زهیر وانا ابن قین ۞ اذودکم بالسیف عن حسین ۞ ان حسینا احد السبطین
من عترة البر التقی الزین ۞ یا لیت نفسی قسمت قسمین ۞ منم زهیر پسر قین که بشمشیر
شما را دور میکنم از مولای خود حسین بدرستیکه حسین یکی از دو فرزندان احمد مختار
و از عترت طاهره اتقیاء و ابرار میباشد ای کاش روح بدن قسمت شده بود تا از دو طرف
انا دفع دشمنان میکردم پس خود را بآن سپاه رو سیاه زد و صد و بیست نفر را
کشت تا اینکه عمر ابن تمیم او را انداخت و شهید کردند حضرت باو خطاب کرده فرمود خدا
تو را از رحمت خود دور نکند ای زهیر و کشنده تو را لعنت کند هم چنانکه جماعتی را مسخ
بخنزیر و میمون کرد و لعنت کرد ۞ یا جبال الامانات وما کنت ادری ۞ قبل هذا
ان الجبال تمیل ۞ یا سیوفا هززن یوم صدام ۞ فرماها من الخطوب فلول
ای اندوه و تاسف بر آن کوههای حلم و بزرگی که از جور زمان و جفای آن تیره
روزان از پا در آمدند و حسرت بر آن شجاعان نامدار که مثل شمشیر افشار بودند
بجهت سوختن خرمن عمر کفار از غلاف بیرون آمده بودند و از جور زمان و
صدمات دوران داخل در غلاف شدند و بر طرف کردند ۞ یا غصونا من
دوحة المجد بالطف ۞ عراها من الزمان ذبول ۞ ای شاخهای شجرهٔ مجد و بزرگی

که از جفا

که از جفای روزگار در زمین کربلا پژمرده و خشک شدند ۞ یا بحار العلم بالطف غارت
فبکاها التنزیل والتاویل ۞ ایشان بحار علوم و معارف بودند که در زمین کربلا فرو رفتند
و بر طرف شدند و ظاهر و باطن آیات الهی را بگریه در آوردند ۞ فلهذا الاغر وان اظلم
الشرع ۞ وحار المعقول والمنقول ۞ پس عجبی نیست که شرع پیغمبر تاریک و ظلمانی گردد
و علوم معقول و منقول در حیرت افتاد ۞ فلتبکهم عیون المعالی ۞ ولتبکهم
الفخار الاثیل ۞ ولتبکهم التلاوة والذکر ۞ ویبکی التسبیح والتهلیل ۞ پس باید که
بگرید بر ایشان دیدهٔ کمالات و معالی و مرثیه کند بر ایشان لسان فخار و عوالی
و باید بگرید بر ایشان ذکر و تلاوت و آیات و تسبیح و تهلیل و اثار توحید و [illegible]
و بیوم النزال تبکیهم الخیل ۞ وتبکی سمر القنا والنصول ۞ وبیوم النوال تبکیهم
الوفد ۞ وتبکی المعروف والتفضیل ۞ و سزاوار است که در میدان جدال و روز قتال
نیزه و تیر و اسب و شمشیر بگریند که بهترین سواران معرکه شجاعت را کشتند و در
روز عطا و بخشش محتاجان گریه کنند که بهترین جوانمردان عرصهٔ جود و کرم را شهید
کردند باید دانست که اصحاب کرام آنحضرت از بزرگان و علماء و زهاد و عرفا و عباد بودند و
جمعی از ایشان از اکابر صحابهٔ امیر المؤمنین ع و امام حسن بودند و بعضی از ایشان در خدمت
امیر المؤمنین در جهاد با کفار و اشرار حاضر بلکه مردانگیها از ایشان بظهور رسیده
از اشخاصی نبودند که بطمع مال و جاه دست از یاری فرزند پیغمبر کوتاه نمایند دنیا
را بحقیقت شناخته و آن را قابل اختیار برضای خدا ندانسته دلهای ایشان
مملو بود از ولایت امیر المؤمنین و فرزندان شیر بیشه دنیا را بدون محبت ایشان

تلخ میدانشد مگر نشنیده که معویه ملعون بعد از شهادت امیر المؤمنین خواست
که دوستان آنحضرت را از دوستی او بگرداند هر کسی را هدیه میفرستاد و هر کسی را تحفه
میداد که بوسیلهٔ هدایا و تحف باو مایل شوند ابو الاسود دئلی را انواع حلواها فرستاد
و در میان آن شهد و عسل بود چون آن را بنزد ابو الاسود آوردند او را دختری
پنج شش ساله بود دو پیاله از آن شهد در دست گرفت و در دهان کذارد ابو الاسود
گفت ای دختر بخور که این زهر است آن طفل گفت ای پدر شهد و عسل چگونه زهر باشد
گفت ای پدر معویه میخواهد که این را بما هدیه فرستاده که ما را از محبت امیر المؤمنین برگرداند
آن دختر آن شهد را از حلق برد و از دهن بیرون انداخت و گفت ابا العسل
العسل المصفی یا ابن هند نبیع علیک ایماننا ودیننا معاذ الله لیس یکون هذا
ومولنا امیر المؤمنینا ای پسر هند بفرستادن شهد میخواهد ما را از دین
و ایمان برگرداند معاذ الله غلط یافته است این هرگز نخواهد بود چگونه ما دست
از مولای خود برداریم بلی دوستان چنین اند آب و گل ایشان بولایت اهل بیت
سرشته شده و لهذا اصحاب سید الشهدا ترک جان نموده و دست از مال دنیا
برداشته و دست از یاری آنحضرت برنداشته بلکه آرزو میکردند تا هزار بار
جان نثار قدم آن بزرگوار میکردیم گویا از روز ازل این خلعت بقامت ایشان بریده
بودند و این رقم سعادت بنام ایشان نوشته بودند چنانچه روایت شده که
اصحاب امیر المؤمنین ع اصحاب آنحضرت را میشناختند و میدانستند که کی بشرف این
سعادت فایز خواهد شد بلکه ایشان خود نیز میدانستند و آنحضرت ایشان را خبر میداد

چنانچه از حضرت صادق ع روایت شده که سید شهدا فرمود باصحاب خود بعد از نماز
صبح روز عاشورا اشهد انه قد اذن فی قتلکم یا قوم شهادة میدهم که مقدر و حتم شده
است کشتن شما پس از خدا بترسید و صبر کنید بلکه پیش از این وقایع میدانستند
و منتظر آن بودند چنانچه شیخ کشی روایت کرده از فضل بن زبیر که گفت میثم تمار از اصحاب
حیدر کرار بر اسبی سوار بود و میرفت که باو برخورد حبیب بن مظاهر و بیکدیکر رسیدند
در جائیکه جمعی نشسته بودند پس توقف کرده بایکدیگر مشغول بصحبت شدند حبیب
فرمود که میبینم شیخ اصلع ضخم البطن را که بطیخ فروشی میکند نزد دار الرزق که او را
در محبت اهل بیت بقتل میرسانند و شکم او را بر بالای دار میدرند پس میثم گفت
انی لاعرف رجلا احمر له ضفیرتان یخرج لنصرة ابن بنت نبیه و یقتل
و یجال برأسه بالکوفة من هم میشناسم مرد سرخ روئی را که بیرون میرود بجهة یاری
فرزند دختر پیغمبر و او را میکشند و سر او را در کوفه میکردانند پس از یکدیگر جدا شدند
و اهل مجلس گفتند دروغ گوتر از این دو نفر ندیدیم هنوز اهل مجلس برنخواسته بودند
که رشید هجری رسید و سؤال کرد از ایشان پس گفتند ایشان از هم جدا شدند
در اینجا و چنین و چنین با یکدیگر گفتند رشید گفت رحم الله میثما خدا میثم
را رحمت کند فراموش کرده بود که از کسی که سر او را میآورد عطای او را صد درهم
زیاد از دیگران خواهند آن جماعت گفتند بخدا قسم این دروغگوتر از آن دو نفر
میباشد همان جماعت گفتند بخدا قسم که زمان بسیاری نگذشت که دیدیم میثم
تمار را در در خانهٔ عمرو بن حریث بردار زده بودند و حبیب بن مظاهر را با

حسین بن علی کشته بودند و سر او را بکوفه آورده بودند و حبیب از آن هفتاد و دو تن بود
که در یاری حسین در برابر کوههای آهن صبر کردند و روی بسوی نیزهها میرفتند و رو
از شمشیرهای مخالفان بر نگردانیدند و آن جماعت ایشان را امان میدادند و ایشان اباء میکردند
و میگفتند ما را چه عذر خواهد بود در نزد رسول خدا اگر فرزند او کشته شود و یکی از ما
زنده باشد بلی آن جماعت در دوستی خدا و رسول ثابت قدم بودند شربت محبت و ولایت را
نوشیده بودند محبت ایشان مثل محبت دیگران که مجرد دعوی و اسم میباشد نبود و اگر
نه در همه اوقات مدعی محبت بسیار میباشد چون پای امتحان در میان آید وفادار و آن
را قلیل یابی دوستی واقعی در وقتی ظاهر میشود که اگر زهر تیغ بدهند بنوشند و اگر صد
بلا بر سر ایشان آید نخروشند صد هزار جام بلا و صاع غنا نوش کنند و ننالد **نظم** دل آن غم دیده
شکایت ز غم او نکند ٭ صاحب درد دعغان از الم او نکند ٭ قطب راوندی از سید الساجدین
روایت کرده است که با پدرم بودم در شبی که در روز فردای آن شب او را کشتند با اصحاب
خود فرمودند شب شما را در یافت از دامن سر خود قرار دهید و بسلامت بروید
و بدرستی که این قوم مرا میخواهند چون مرا کشتند بشما نمی پردازند و شما را بحل میسازم ایشان
در جواب گفتند والله لایکون هذا ابدا بخدا سوگند که هرگز نخواهد شد که دست
از تو بر داریم و خود را خلاص نمائیم فرمودند همه شما کشته میشوید و کسی از شما بیرون
نمیرود ایشان گفتند الحمد لله الذی شرفنا بالقتل معک حمد میکنم خدای
را که ما را مخصوص نمود بشرافت کشته شدن با تو فرمود اگر چنین است
سر بالا کنید و ببینید نظر کردند مقامات قرب و درجات عالیات جنان را دیدند

وحضرت

وآنحضرت مکان ایشان را نشان میداد و میفرمود هذا منزلک یا فلان این بود که از شوق
میدان سینه به نیزه سپر میکردند و روی بشمشیر میرفتند تا زودتر بمقام خود برسند آری
دوستان چنین اند کشته شدن در راه دوست شرف ایشان و جان دادن در راه محبوب
خود غایت مقصود ایشان است در مقام دوستی گوینده لو تقرضنی بالمقاریض
ما ازددت الا حبا ٭ دانسته که بمقام قرب نمیرسد الا بگذشتن از مال و عیال
و منظور نظر رحمت و رضوان نمیشوند الا بگذشتن از جان حیات دو روزه را دست
برداشته زندگی جاوید خریدند ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان
لهم الجنة بلکه این وفاداران جانبازان این حدیث و غرض از نقد مستفاد میشود جان
دادن ایشان از دنیا دفع ایمان و از فرط محبت بود نه بطمع رضوان و امید حور و غلمان
رضای رحمن و خوشنودی پیغمبر را میجستند نه باغ جنان و روضه و خیابان
لیس للجنة تشغل معنا و لا للنار بسبیل الینا لانه لیس فی قلبنا الا السرور بالحبیب
ما را شوق بهشت و آتش دوزخ بها ندارد ما را شادی نیست مگر خوشنودی خداوند
رحمان آری ورضوان من الله اکبر کی بود که مثل ایشان قدم در عرصه محبت نهد
و کجا بود کسی که مانند ایشان ساغر محبت نوشد که بالمره از خود دست بردارد مگر
نشنیده که عابس بن شبیب که از آل سعد و همدان بود چون بمیدان رفت چون
شجاعتش مشهور بود ربیع بن تمیم او را شناخت گفت کسی بجنگ او نرود که من او را می شناسم
شیر شیران و شجاع شجاعان است مردم ترسیدند کسی بیرون نرفت مدتی ایستاد
دید کسی بجنگ او نمی آید فریاد زد الا رجل الا رجل ایا مردی نیست ابن سعد گفت

سنك باران كنيد چون اين را بديد دست زد و زره را از بر كند و خود را از سر برداشت و با تن برهنه خود را بر چندين هزار نفر زد و عمر و سعد را در ميان چندين هزار نيزه و شمشير انداخت جماعتي از ايشان را هلاك كرد او خود و بر سرش كوفتند و او را از پا در انداختند كويند را وي سر او را ديدم در دست جمعي و با هم نزاع داشتند اين ميكفت من او را كشتم و آن ميكفت من او را كشتم تا رفتند نزد پسر سعد ملعون كفت اين را يكنفر نكشته كسي را حد اين نبود كه او را بكشد او را جماعت بسيار كشتند بلقى الرماح بنحره فكانما في قلبه عود من الريحان ويرى السيوف وصوت وقع حديدها عرسا تجليها عليه غوانى نيزهاي دشمنان را بسينه ميخريدند بنحوي كه كويا طاقهاي ريحان بود كه بجهت ايشان آورده بودند و شمشيرهاي مخالفان را ميديدند و بنحوي شايق بودند كه كويا بعروسي ميرفتند و كويا برق شمشيرهاي ايشان شمع و چراغي است كه بسوي عروسي ميرود و آواز قعقعه سلاح ساز و نوائيست كه بجهت عروسي ايشان ميزنند كوشش كردند و جانفشاني كردند تا صاغر اجل نوشيدند و در خون خود غلطيدند و بر زمين افتادند آه آه فكم من اكباد محرقة بالظماء ولجاد منهلة بالدماء وكم من كريم على السنان وشريف بسام الخسف والهوان فوا اسفاه على تلك الافواه اليابسة من الظماء والشيبات المخضوبة من الدماء وواحر قلباه على تلك الجثث العاريات والابدان المطروحة في الفلوات بنفسي نفوسا اوردت موردة الردى وما بردت بالماء منها الكبود هارج وجان من بفداي آن نفوس قدسيه كه از ظلم ظالمان هلاك شدند و جگرها

ايشان در تربت آبي خنك نكرديد بنفسي رؤسا ساميات على القنا كمثل بدور وافقها سعودها جان و مال من بفداي آن سرهاي منوره مقدسه كه بر نيزها مانند ماههاي درخشان بنفسي نحور داميات على الثرى تأجج من جاري دماها صعيدها روح و جان من بفداي آن كردنهاي بريده خون آلود كه بر زمين افتاده بود و خون آنها جاري بود و بجهت امتزاج خون آنها بان خاك آن خاك خوشبو و معطر كرديد مخضبة بالدم منها جباهها فيا طالما لله طال سجودها آن پيشانيها كه هميشه معبود و عبادة خدا ميفرمودند بود آلها را بخون آلوده نمودند بنفسي جسوما تركض الخيل فوقها كان لم يطل من فوقها صعودها روح و جان بفداي آن جسدهاي شريفه كه اسبان مخالف بر آن ميتاختند و در زير دست و پاي اسبان افتاده بودند و حال آنكه هميشه بر فوق آنها جاي داشتند ملابسها ما بين اغبر قاتم واحمر قان قد كساه صديدها بعوض جامه و كفن دو جامه بر ايشان پوشيده شده بود يكي جامه غبار و خاك كه بوزيدن بادها بر آن بدنها پاك پوشيده شده يكي جامه خون كه از جراحات و زخمها بر آن بدنهاي چاك پوشيده شده تجر عليه النائرات ذيولها وحران وحش الفلا واسودها بادها بر آن بدنها دامن كشان ميوزيدند و وحشيان صحرا پاسبان ايشان بودند بنفسي نساء كانت الشمس لا ترى لهن وجوها ثم تدمي خدودها جان و روح من بفداي آن زنان مخدره كه آفتاب روي ايشان را نميديد و هميشه در پس پرده عصمت بودند پس از انطباع خطا لمان

وجوه مخالفان وصورتهای ایشان خون‌آلوده کردید لَهُنَّ مَقالیدُ السِّیاطِ مَقانِعُ وإنّما
قُیودُ القومِ فی عُقودِها آه آه تا زیانند دشمنان که بیرویت ایشان میزدند بجای
مقنعه ایشان و بند وزنجیر که بگردن و دست و پای ایشان اسیران کرده بودند بمنزله قلاده
و دست بند ایشان بود فَمَن مُبلِغٌ بنتَ النّبیِّ بناتُها نُسِبْنَ وَسُبِّینَ ثُمّ تُلحی جدودها
کیست که خبر کند دختر پیغمبر را که دختران او را اسیر کردند و ایشان را بجد و پدر ایشان را
سب کردند تُجاذِبُ أعداها الستورَ حواسراً بِرِفقِهِما مِن ظالِمیها خُدودُها
کجاست فاطمه تا به بیند دختران خود را که دشمنان چادر و مقنعه از سر ایشان میکشند
و ایشان چنان مینالند که دل دشمنان بر ایشان میسوزد وأنّ بنیها
للسیوفِ ضیافةٌ علی رغمِها فوقَ الرَّغامِ خُدودُها کجاست که خبر دهد دختر
پیغمبر را که پسران او را بشمشیرهای بُرّان میزبانی کردند و بر روی خاک خوابگاه ایشان
قرار دادند ورؤوسُهُم فوقَ الرّماحِ مُشالةٌ بأیدی بنی صخرِ بنِ حربٍ تمیدُها
و سرهای ایشان بر نیزهای اولاد حرب و بنی امیه میباشند وأنّ ابنها السّجّادَ
یُقادُ صاغراً حقیراً اسیراً أنحلته قیودُها و فرزند او سید الساجدین
را در بند بحقارت میکشند و بدنش را مجروح کرده‌اند اگرچه ان سعادتمندان
دست ازجان برداشتند لکن بملک جاودان رسیدند و سعادت دوجهان
را دریافتند و بعترت خانه قدر شناسند خود را داخل در حزب الله حق
و انصار الله نمودند و محسود و مغبوط همه شهیدان شدند و تا قیامت مخاطب
بأبی أنتم و أمی از مؤمنان گردیدند و ذلک فضلُ الله یُؤتیهِ مَن یَشاءُ

اما کان

اما کان نگنی که هر کسی پا در این میدان تواند گذارد یا دم از این معنی تواند زد مدعی
این معنی بسیار اما خبر دعوی کاذب شاهدی بر این نیست کسانیکه در جستجوی این
حدیث بگفتگوئی قانع شوند بر ساحل این بحر خشک لب خواهند بود و چه بسیار
بودند همرهان سالک محبت که بعد از استشمام رائحه بلا که از لوازم محبت و ولا است
لِیَمیزَ اللهُ الخبیثَ مِنَ الطّیّبِ هر یک راه سوئی در پیش گرفته از بیم و بلا
متفرق شدند **در بیان احوال شب عاشورا با یاران باوفا** چنانچه در تفسیر امام حسن عسکری
از آنحضرت روایت شده که چون در معرض امتحان بر آمدند کسانیکه با آنحضرت بودند
آنحضرت بلشکر خود فرمودند بیعت را از شما برداشته شما بقبایل خود و وطن
برگردید زیرا که شما تاب مقاومت با این گروه بسیار ندارید و ایشان را مقصودی
بغیر از من نیست فَدَعُونی والقومَ فإنّ اللهَ یُعینُنی ولا یُخلینی مِن حُسنِ
نظرِه کعاداتِه فی أسلافِنا الطّیّبین ای اصحاب ایشان مرا میخواهند مرا با
این قوم بگذارید که خدا مرا یاری خواهد نمود و مرا از نظر رحمت خود محروم
نخواهد کرد چنانچه همیشه اجداد و آبائی مرا یاری میکرد پس عسکر آنحضرت از او
جدا شدند و متفرق گردیدند و اقرباء و خویشان و عزیزان او دست از او بر
نداشتند و گفتند ما دست از تو بر نمیداریم حزن تو حزن ماست و
مصیبت تو مصیبت ماست ما بخدا تقرب میجوئیم ببودن در خدمت تو
پس آنحضرت فرمود اگر بر خود قرار داده‌اید بخیر را من بر خود قرار دادم پس بدانید
که خداوند جلیل منازل عالیه را بمن بخشید به نیکان خود بجهة متحمل شدن تا ملاقات

احوال شب عاشورا

و روزگار اگر چه بین و بدران در فکان من که من آخر انبیا ام مخصوص فرموده از کرامات خود
و منزلت بما عطا فرموده که متحمل شدن مکروهات دنیا بر ما سهل و آسان میباشد
واعلموا ان الدنیا حلوها ومرها حلم والانتباه فی الاخرة و بدانید که تلخ و شیرین
دنیا بمنزلهٔ خواب است و بیداری در آخرت است و مؤید این حدیث حدیثی است که از
کتاب نور العین نقل شده از سکینه دختر سید الشهداء که شب ماهتابی بود
در میان خیمه نشسته بودم که از پس خیمه صدای گریه شنیدم از ترس اینکه مبادا مطلع
شوند خواهران و سایر زنها اینکه مطلع نشوند هیچ نگفتم پس از خیمه بیرون آمدم و دلم
گواهی خیر نمیداد و در راه پا بر دامن خود میزدم و می افتادم و برمیخاستم چون بیرون
رفتم دیدم پدرم نشسته و اصحابش در دور او میباشند و می شنیدم که پدرم می
گفت با ایشان که شما آمدید با من بجهت آنکه چنان میدانستید که من بسوی جماعتی میروم
که با من بیعت کرده اند بدل و زبان حال میباید که شیطان بر ایشان غالب شده
و خدا را فراموش کرده اند والان لم یکن لهم مقصد سوی قتلی وقتل من
یجاهد بین یدی وسبی حرمی بعد سلبهم حال بدانید که ایشان را مقصدی
نیست مگر کشتن من و یاوران من و اسیر کردن زنان من و غارت کردن ایشان و
من میترسم که شما ندانید یا دانید و شرم کنید و مکر و خدعه در نزد ما اهل بیت
حرام است پس هر که کاره باشد در یاری ما برگردد در این شب زیرا که شب پرده
است و کسی بکسی نیست و کسیکه یاری کند ما را بجان خود با ما خواهد بود
در درجات عالیه جنان و بتحقیق که جدم پیغمبر خبر داد که ولدی الحسین یقتل

بطف

بطف کربلا غریبا وحیدا عطشانا فمن نصره فقد نصرنی ونصر ولده القائم
فرزندم حسین در بیابان کربلا کشته خواهد شد غریب و بیکس و تشنه پس کسیکه اورا یاری
کند بتحقیق مرا یاری کرده و فرزندش قائم منتظر را یاری کرده و اگر کسی بزبان ما را یاری
کند در حزب ما خواهد بود در قیامت سکینه خاتون میگوید فوالله ما اتم کلامه
الا وتفرق القوم من نحو عشرة وعشرین فجلا که هنوز کلام آنجناب تمام نشده
بود که جماعتی از بیوفایان که بطمع دنیا آن سید دو سرا همراهی داشتند طریق بیوفائی
را پیش گرفته در وادی ضلالت سالک شده دسته دسته در آن بیابان متفرق شدند
و کسی با آن غریب بیابان ابتلا نماند الا گروهی قلیل که زیاده از هفتاد و کمتر از هشتاد
بودند نقل کرده اند که جماعتی دو هزار کس همراه حضرت بودند که وارد بر زمین کربلا شدند
همه رفتند مگر هفتاد و دو نفر پس پدر بزرگوارم را دیدم که سر بزانو انداخته در حزن و اندوه
بود چون این را دیدم گریه در گلویم گره کرده اما خود را حفظ کردم و رو باسمان کرده
گفتم اللهم انهم خذلونا فاخذلهم خدایا ایشان ما را یاری نکردند تو ایشان را
ولکن و دعای ایشان را اجابت منما و در زمین مسکنی بجهة ایشان قرار مده و فقرا را
بر ایشان مسلط کن و از شفاعت جدم ما ایشان را بی نصیب گردان میگوید
برگشتم بخیمه و اشک از دیدهام میریخت عمه ام ام کلثوم مرا دید گفت تو را چه میشود
قصه را از برایش نقل کردم چون این را شنید ناله واجداه وا علیاه وا حسناه و ا
حسیناه و اقلة ناصراه بر آورد و میگفت نمیدانم چگونه از دست دشمنان
خلاص خواهیم شد کاش ایشان راضی میشدند که بعوض برادرم ما را هلاک کنند

زنان از ناله و گریه او جمع شده شروع بگریه کردند صدای گریه از خیمه بلند شد پدرم شنید
صدای گریه زنان را برخواست و بسوی خیمه آمد با دامن زنان و اشک ریزان چون
بخیمه آمد گفت این صدای گریه چیست عمه‌ام پیش آمد گفت ای برادر ما را بمدینه برگردان فرمود
چگونه میتوانم با این کثرت دشمنان گفت اَجَلْ ذِكْرُهُمْ مَحَلَّ جَدِّكَ وَأَبِيكَ وَأُمِّكَ
وَأَخِيكَ جلالت جد و پدر و مادر و برادر خود را بیان کن شاید نور ایمان ایشان
فرمود ذَكَّرْتُهُمْ فَلَمْ يَذَّكَّرُوا وَوَعَظْتُهُمْ فَلَمْ يَتَّعِظُوا وَلَمْ يَسْمَعُوا قَوْلِي گفتم با ایشان
گوش نکردند موعظه کردم منزجر نشدند و گوش بسخن من ندادند و ایشان بجز
کشتن من چیزی در نظر ندارند وَلَا بُدَّ أَنْ تَرَوْنِي عَلَى الثَّرَى جَدِيلًا آه آه چاره
نیست مگر اینکه مرا برخاک افتاده ببینید ولکن شما را وصیت میکنم بتقوی و صبر
و این را جد شما خبر داده و خلف نمیشود وعده او و شما را بکسی میسپارم که هرگاه
پرده بدرد کسی آن را نمیتواند پوشید ه شیخ مفید رضی الله عنه و سید بن طاوس
روایت کرده‌اند که چون شب نزدیک شد آنحضرت اصحاب کرام خود را جمع فرمود
سید الساجدین علی بن الحسین ع فرمودند که من بیمار بودم لکن خود را نزدیک
ایشان رسانیدم تا بشنوم که آن درّ خزانهٔ وادی بلا و سردار اهل ابتلا با اصحاب
خود چگونه طریق سخن سلوک میفرماید شنیدم که پدر بزرگوارم افتتاح
سخن بحمد و ثنای مالک معبود فرموده طریق شکر گذاری حق ودود بجا آورده
فرمود اما بعد فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ
أَبَرَّ وَأَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللهُ عَنِّي خَيْرًا بدرستیکه من اصحابی را بهتر و

باوفاتر از اصحاب خود نمیدانم و اهل بیتی را نیکوتر و وصل کننده‌تر از اهل بیت خود نمیدانم
پس خدا شما را جزای خیر دهاد آگاه باشید که بگمانم دیگر زیاده از عمر ما نمانده من
شما را مرخص کردم و بیعت خود را از گردن شما برداشتم و بر شما حرجی نمی‌باشد این ظلمت
شب عالم را گرفته آن را غنیمت دانسته و هر یک بطرفی متفرق شوید وَلْيَأْخُذْ
كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِ هَذَا اللَّيْلِ وَذَرُونِي
وَهَؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَإِنَّهُمْ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي و هر یک از شما دست یکی از اهل بیت
مظلوم مرا بگیرید و در این ظلمت بروید و مرا بگذارید با این گروه ستمکار که ایشان
همه از برای کشتن من جمع شده‌اند غیر مرا نمی‌خواهند پس برادران و فرزندان
و برادرزادگانش و اولاد عبد الله بن جعفر که خواهرزادهٔ آنحضرت بودند زبان
معذرت گشودند ابتدا جناب عباس بسخن درآمده و دیگران متابعت
او کرده با آنجناب عرض کردند لِمَ نَفْعَلُ ذَلِكَ لِنَبْقَى بَعْدَكَ لَا أَرَانَا اللهُ ذَلِكَ
أَبَدًا دست از دامن تو برداریم که بعد از تو زنده باشیم خدا هرگز نخواهد که بعد از
تو زنده باشیم زندگی دنیا بی تو بکار نمی‌آید پس آنحضرت فرمود یا بَنِي عَقِيلٍ
حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَاذْهَبُوا أَنْتُمْ فَقَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ ای اولاد
عقیل شهادت مسلم شما را بس است شما برگردید من شما را اذن میدهم پس
ایشان در جواب گفتند و بروایت ابن بابویه عبد الله پسر مسلم در جواب گفت
آیا مردم چه گویند که ما بزرگ و آقای خود را و بنی عم خود را که بهترین بنی
اعمام‌اند واگذاردیم تیری با ایشان نینداختیم و نیزه و شمشیری بکار نبردیم و

نداریم ایشان را چه بر سر آمد بعد از هرگز چنین نکنیم ولکن جان خود را و مال و عیال خود را فدای تو
خواهیم کرد تا هر چه بر سر تو آید بر سر ما نیز آید فقبح الله العیش بعدک پس مسلم بن عوسجه
برخواست و گفت أنحن نخلیک و ننصرف عنک وقد احاط بک هذا العدو آیا ما دست
از تو برداریم و برویم و تو را در میان این گروه خونخوار بگذاریم نه بخدا سوگند خدا مرا
بر اینحال نه بیند بخدا قسم دست بر نمیدارم از تو تا نیزهٔ خود را در سینهٔ دشمنان تو
فرو نبرم و تا قائمهٔ شمشیر بدست من است با دشمنان تو جنگ میکنم و اگر سلاحی نباشد همراهم
بخدا سوگند که با سنگ و حجر با ایشان جهاد خواهم کرد تا خداوند جلیل بداند که حفظ غیب
پیغمبر او کرده ایم و از تو جدا نمی شوم تا جان را در برابر تو فدا کنم پس سعد بن عبدالله حنفی
برخواست و گفت هرگز از تو جدا نمیشویم و تنها نمیگذاریم تا خدا داند که وصیت
پیغمبر را محافظت کرده ایم اما والله لو علمت انی اقتل ثم احیی ثم احرق
حیا ثم احیی ثم اذری یفعل ذلک بی سبعین مرة ما فارقتک اگر بدانم
کشته میشوم و زنده میشوم پس مرا میسوزانند و خاکستر مرا باد میدهند تا هفتاد
مرتبه از تو جدا نمیشوم فکیف و انما هی قتلة واحدة پس چگونه دست بردارم
و حال آنکه یک کشتن بیش نیست و بعد از آن سعادتیست که منقضی نمیشود پس
زهیر بن قین برخواست و گفت اگر دنیا همیشه از برای ما باقی باشد کشته شدن در راه
تو را بر بقای ابدی اختیار میکنیم چگونه دست از تو برداریم و حال آنکه زندگی چند
روزی بیش نیست والله یا ابن رسول الله لوددت انی قتلت الف مرة و ان
الله یدفع بذلک القتل عنک و عن هؤلاء الفتیة من اخوتک و اهل بیتک بخدا

قسم

قسم دوست میداشتم که من کشته شوم و زنده شوم و باز کشته شوم و زنده شوم تا هزار بار
و خدا دفع نماید بلا را از تو و اهل بیت تو ظلم و قتل را پس بریر بن خضیر همدانی بر
خواست و گفت یا ابن رسول الله خدا بر ما منت نهاده که در پیش روی تو جهاد کنیم
و اعضای ما پاره پاره شود تا جد بزرگوار تو در قیامت شفیع ما باشد و بالجمله
هر یک از آن سعادتمندان با امثال این سخنان صدق و درستی خود را بیان فرمودند
و بروایت ابن طاوس محمد بن بشر حضرمی در آنحال خبری رسیده بود که پسر او را در ری
از سرحدهای روم اسیر کرده اند او اظهار رضا کرد و لکن گفت نمیخواستم که او را اسیر کنند
و من زنده باشم سید الشهداء این را شنید فرمود خدا تو را رحمت کند بیعت را
از گردن تو برداشتم برو و فرزند خود را افکاک کن و از دست کفار او را رها نما آن سعادتمند
گفت اکلتنی السباع حیا ان فارقتک درنده ها مرا در زندگی پاره پاره کنند
اگر دست از تو بردارم پس آنحضرت پنج جامه از جامه های قیمتی باو داد که هزار دینار ارزش
داشت و فرمود که به پسر خود بده که برادر خود را بآنها افکاک نماید و بحسب روایت چون
آن سید انس و جان قوت ایمان و یقین آن سعادتمندان که از همه عالمیان ممتاز بودند
مشاهده فرمود منازل ایشان را بایشان نشان داد و شوق و ذوق ایشان
بنوشیدن بادهٔ شهادت انجام سعادت زیاده گردید و بروایت شیخ مفید از سید
الساجدین ع در آن شب امر فرمود که خیمه های حرم محترم را نزدیک یکدیگر بزنند و
طنابهای آنها را از یکدیگر بیرون ببرند تا راه تردد مسدود گردد و بیرون خیمه ها خندقی
حفر نموده از هیزم پر کنند و امر فرمود فرزند مظلومش علی اکبر را که با جمعی رفته آب

چند آب بیاورند ان والامقام با بیست سوار و بیست پیاده رفتند و با نهایت خوف
مشکی چند آب آوردند حضرت فرمود از این آب بیاشامید که این آخر توشهٔ شما است
از دنیا و غسل کنید و جامهای خود را بشوئید که کفن شما خواهد بود اه چگونه پیران جامها
پوشیده بودند و بجای کفن خود اختیار نموده بودند در روز عاشورا با اینکه از ضرب
تیغ و شمشیر و ناوک تیر پاره پاره شده بود و بخون و خاک آغشته شده بود آنها را از آن
شهیدان مضایقه کردند و از ایشان کنده از ابدان لطیفه و اجساد شریفه را عریان و
برهنه بر روی خاک انداختند تا از شدت حرارت آفتاب پژمرده گردید ⁘ بابی
النجوم العاریات علی الثری ⁘ ما سترها الا مثار غبار ⁘ پدر و مادرم فدای آن
بدنهای برهنه باد که بر زمین افتاده بودند و ساتری نبود ایشان را الا غبار و خاک ⁘
بابی النجوم الضایعات وحیدة ⁘ ما انسها الا وحوش قفار ⁘ پدر و مادرم فدای
آن بدنهای غریبه که آنها را ضایع گذارده بودند و انیسی نبود ایشان را مگر وحشیان
صحرا اه در آن شب اصحاب آنحضرت هر یکی در خیمهای خود مشغول عبادة بودند صدای
عبادة و تلاوة از لشکر سعادت ظفر اثر بلند شد مثل صدای مگس عسل
گروهی از لشکر مخالف متنبه شدند که چگونه ما با این گروه جنگ میکنیم بروایتی
سی و دو نفر از لشکر مخالف بلشکر آنحضرت ملحق شدند و سعادت ملازمت
آنحضرت را اختیار کردند و آنحضرت در خیمه خود رفته مستغرق دریای عبادت گردید
گاهی در رکوع و سجود و گاهی در مناجات با معبود گاهی در تضرع و دعا و در تلاوة و
بکا گاهی در تهیه اسباب حرب بود و گاهی در غم خواری اطفال و عیال و اهل بیت آنحضرت

وزنان

و زنان و دختران و خواهران از اضطراب و تشویش نمی آسودند گاهی بر غریبی و مظلومی آقای
خود میگریستند و گاهی در فکر حالت اسیری و دستگیری خود بودند شبی بر ایشان گذشت
که بر کسی نگذشت ⁘ لا اقرحت لیلة صارت صبیحتها ⁘ بدور آل رسول الله فی خسف
خدا نورانی نکند شبی را که در روز آن ماههای فلک عصمت و جلالت منخسف
و بی نور شدند ⁘ لا اشرقت شمس یوم صادف غده ⁘ شموس آل رسول الله فی
کسف ⁘ خدا روشن نکند آفتاب روزی را که در صبح آن آفتابهای فلک رفعت
و جلالت از ضرب تیغ و شمشیر مخالفان بر زمین افتاده منکسف و بی نور گردیدند سید
الساجدین صلوات الله علیه فرمود در آن شب مریض بودم عمه ام زینب خاتون به پرستاری
من مشغول بود پدرم در خیمهٔ دیگر بود و در نزد آنحضرت بود غلام ابوذر که او را جون
ابوذر و آنحضرت شمشیر خود را در دست داشت و آن را اصلاح مینمود و در مقام یأس
و نا امیدی از دنیای غدار و شوق لقای پروردگار جبار این اشعار را میخواند شعر
یا دهر اف لک من خلیل ⁘ کم لک بالاشراق والاصیل ⁘ من صاحب وطالب قتیل
والدهر لا یقنع بالبدیل ⁘ وانما الامر الی الجلیل ⁘ وکل حی سالک سبیل
یعنی ای روزگار ناپایدار اف باد بر تو که هرگز وفا نکردی بهیچ دوست و یار چه بسیار صاحب
یار در هر شب و روز باد که بقتل آوردی و آن هیچکس بمبدل راضی نمیشوی و بازگشت
همه بسوی خداوند جلیل است و هر ذی حیاتی را لابدست از سلوک طریقی
که من آن را بسلوک مینمایم و آن راه و مرتبه یا سه مرتبه تکرار نمود تا یافتیم مراد آن
بزرگوار او را یافتیم که یقین کرده است بمرگ خود و از زندگانی دنیا مایوس شده ⁘

کریه بر من دشوار شد و گلویم را گره کرد ولیکن خود را نگاه داری میکردم که مبادا زنان
و دختران بی تاب کنند و لکن دانستم که بلا نازل شده اما عمه ام زینب خاتون
این را شنید و زنان را جزع و اضطراب میباشد و بیتاب شد برجست و با برهنه
از اضطراب جامه بر زمین میکشید تا بخیمه ان مظلوم رسید و شیون بر آورد و
گفت واثکلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة الیوم ماتت امی فاطمة و ابی علی
و اخی الحسن یا خلیفة الماضی و ثمال الباقی کاش مرده بودم و این حالت را در
تو نمیدیدم بلی و مادر و برادرم از دنیا رفتند ای یادگار رفتگان و پشت پناه
بازماندگان انحضرت نظر باو کرد و دیدهای خود بینش پر از اشک شد و گفت
یا اخیة لا یذهبن حلمک الشیطان ای خواهر بدانکه اختر حلم و بردباری بیشتر کن
و شیطان را بر خود راه مده که تو را از خصال حلم و صبر بیرون کند و در وادی جزع
و اضطراب اندازد لو ترک القطا لنام اگر مرا میگذاشتند خود را بمهلکه
نمی افکندم زینب خاتون گفت افتغتصب نفسک اغتصاباً فذلک اقرح لقلبی
واشد علی نفسی ایا بجبر و تعدی با این بلا مبتلا شده و راه چاره از تو منقطع
شده و بضرورت شربت ناگوار مرگ باید بنوشی این بر من سخت تر و دل را زهر بیشتر مجروح
میکرد این طپانچه بر روی خود زد و مقنعه را از سر کشید و جامه صبر را چاک زد
و بیهوش بر زمین افتاد انحضرت بر سر بالین ان دلسوخته وادی الم امد و آب
بر رخسار او زد بهوش امد گفت یا اختاه اتقی الله و تعزی بعزاء الله واعلمی
ان اهل الارض یموتون و اهل السماء لا یبقون ای خواهر بدانکه سرانجام ابن ع

وبقضا

وبقضای خدا راضی شو و بدانکه همه اهل زمین شربت ناگوار مرگ را مینوشند و اهل اسمانها
باقی نمیمانند و بجز ذات مقدس الهی همه چیز در معرض زوال و فنا است پدر و مادر و برادر
همه از من بهتر بودند و شهید شدند و رسول خدا که اشرف خلایق بود از دنیا رفت و اورا
از این قبیل بسیاری مواعظ فرمود و تسلی داد پس فرمود ای خواهر ترا قسم میدهم بحق
خودم که چون مرا کشته ببینی گریبان خود را مخراش و جامه چاک مکن و واویلاه و واثبوراه
مکو و از این قبیل وصایا فرمود پس اورا برده نزد من نشانید و رفت بسوی
اصحاب خود و ایشان را امری چند کرد و رفت در جای خود و از بعضی از اخبار
مستفاد میشود که انجناب در ان شب چشمهای مبارکش بخواب نرفت بلکه پیوسته
مشغول بتضرع و دعا و قران و استغفار و عبادة خداوند جبار بود و هم چنین
اصحاب انحضرت نیز خواب نکردند گاهی مظلومی انحضرت و اهل بیت انحضرت را بدیدند
و راه چاره را مسدود می یافتند در غم و اندوه بودند و گاهی شوق لقای پروردگار
و ذوق مقامات ابرار را در نظر می آوردند و بی ارام میشدند بلی در وقت سحر
آن سرکرده سالکان طریق حق بر سبیل لحظه خواب ربوده و اشفته از خواب بیدار شد
و گفت میدانید چه در خواب دیدم گفتند بیان کن خواب خود را یا ابن رسول الله
فرمود رأیت کان کلاباً قد شدت علی لتنهشنی در خواب دیدم که سگان
وادی ضلالت بر من حمله میکردند که مرا پاره کنند و فیها کلب ابقع رأیته
اشدها علی و در ان میانه سگ ابلق بود که از همه شدتش بیشتر و بجهت
هلاک من از همه سعیش زیادتر بود و گمان دارم که از این قوم انکه مرا شهید میکند

بس باشد بعد از آن دید جد کبار دم رسول مختار را با فوجی از ارواح مقدسه سبز زمین
آمدند و جد بزرگوار دم می فرمود یا بُنیّ انت شهید آل محمد وقد استبشر بک اهل
السموات واهل الصفیح الاعلی فلیکن افطارک عندی اللیلة عجل ولا تؤخر
ای فرزند مظلوم من تو بی شهید آل محمد اهل آسمانها و متوطنان عالم بالا در انتظار تو اند با
روح مقدس تو داده و همه منتظر تو میباشند تعجیل نما تا افطار امشب در نزد ما باشی
و بزاب طهور افطار نمائی و از عطش و تشنگی وارهی ای تو زدیده اینک ملکی و شیشه
سبزی با خود آورده تا خون حق و لکاز نوک سنان و شمشیر مخالفان بر زمین میریزند
ضبط نماید و بعلاوه اعلام بر ما اینت خوابی من وقد انقضی الامر واقترب الرحیل من
هذه الدنیا لا شک فی ذلک و کار من باخر رسید و زمان کوچ از این عاریت سرا نزدیک
رسید و تشکیکی در آن نمی باشد چون این حکایت را اصحاب و اهل بیت آنحضرت شنیدند
نمیدانم چه بر ایشان روی داد و چه حالی بر ایشان عارض گردیده اه البکاء الحزن لا بل
لیل عاشورا ۞ انتخب الصوت لا بل نفث مصدور ۞ آیا این شب شب قیامت
است که این آشوب و عزا برپاست و این غلغله و ولوله برجاست نه شب قیامت نیست بلکه
شب عاشوراست که در هر دو شب بدنهای مقربان بارگاه اله را لرزه میگیرد و لنگر آسمان
و زمین و آن با در با در مرند و دختران فاطمه را برهنه می نمایند آیا این نفخ صور اسرافیل است
که زلزله در عالم امکان و شور و شغب در کن مکان انداخته نه نفخ صور نیست بلکه نالهای
غریبان کربلا و آههای اسیران رنج و محنت است که آسمان و زمین را متزلزل و عالمیان
را مضطرب نموده لیلٌ بِهِ خُسِفَتْ بدر الهدی آسفاً ۞ واصبح الدین فیه کاسف النور

انجم

امشب شبی است که بدر فلک هدایت منخسف و شمس برگشته و دین پیغمبر در آن تاریک و بی نور
شده بود بعیدبه ذهبت ابناء فاطمة ۞ للبین ما بین مقتول و ماسور امشب شبی است
که در روز آن اولاد فاطمه را بلبد و قسمت بعضی را طعمه شمشیر ابدا نمود و بعضی را مثل کنیزان
اسیر کرده شتر سوار نمودند فای دمع علیهم غیر منهمل ۞ وای قلب علیهم غیر مفطور
نمیدانم کدام دیده است که بر ایشان نمی گرید و کدام دلست که از این غصه نمی گدازد یا واقعة
الطف خلفت القلوب باسی ۞ کانما کل یوم یوم عاشور ای واقعه کربلا احیان غمی
در دلها گذاشتی که گویا همه ایام مرا ایام مصیبت و زمان محنت قرار دادی یا واقعة
الطف هل تدرین ای فتی ۞ او فتیة وهن نعفیر و تعفیر ای واقعه کربلا آیا
میدانی که چگونه عالم بقایی را با این باران و بخاک و خون آغشته نمودی هذا الحسین
قتیلا وهن مصرعه ۞ یبکی له کل تهلیل و تکبیر اینک ریحانه قلب رسول و
جگر گوشه بتول است که او را بر زمین انداختند که هر تکبیر و تهلیل بر او میگریند فانا لله
وانا الیه راجعون

مجلس پنجم در بیان انحکایات جانسوز صبح عاشوراء

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اتانا من رحمته کفلین ۞ وانعم علینا من نعمته نعمتین عظیمین
والصلوة علی کاشف اسرار العالمین المقصود بایجاد النشأتین المخصوص
بمقام قاب قوسین محمد سید الکونین ۞ والشفیع المطاع فی الدارین و
علی اهل بیته المصطفین ۞ واوصیائه المجتبین ۞ ولا سیما علی قرة
عینیه وثمرة بصریه الشهید المقتول المقطوع الوریدین محزون

حتی قوم من شما و در رتبه‌های شما و در نزد پروردگار است تا از قبر در نزد صراط و میزان و
در جنت داخل شدن در بهشت مَثَلُنا في كتاب الله مَثَلُ المشكوة والمشكوة في
القنديل نورٌ على نورٍ مائیم که خدا ما را در قرآن تشبیه کرده بچراغ بپا و نور دهند
که در قندیلی بوده باشد روشنی دهنده فالمصباح محمدٌ ونورٌ على نورٍ نورُ
عليٍ وفاطمة يهدي الله لنوره من يشاء يهدي الله لولايتنا من يشاء هر که
را خواهد هدایت مینماید بنور ولایت ما و کسیکه ما را دوست دارد سزاوار است
که خدا او را مبعوث نماید با روی نورانی فنحن النجباء ونحن النقباء ونحن النور
و بر این معنی اخبار وارد شده در تفسیر آیه کریمه الله ولي الذين آمنوا يخرجهم
من الظلمات إلى النور والذين كفروا أولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من
النور إلى الظلمات که ظلمات را تفسیر بولایت ائمه جور و نور را باسلام و ولایت ائمه
دین تفسیر کرده الله و کلینی از ابی خالد کابلی روایت کرده که از حضرت باقر پرسید
از تفسیر این آیه فآمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزلنا حضرت فرمودند
ای ابو خالد بخدا قسم که نوری که خدا امر فرموده با ایمان آوردن بان ائمه از آل محمد اند
تا روز قیامت ایشانند بخدا قسم نوری که نازل شده ایشانند بخدا قسم نور خدا
في السموات وفي الأرض والله يا أبا خالد لنور الإمام في قلوب المؤمنين أنور من
الشمس المضيئة بالنهار بخدا قسم که نور امام در دلهای مؤمنین روشن‌تر است
از آفتاب تابان در روز بخدا قسم ایشان نورانی میکنند دلهای مؤمنین را
و محجوب مینماید نور ایشان را از هر که میخواهد بدانکه اطلاق نور بر انوار مقدسه

من باب

من باب الحقيقة میباشد چنانچه از این حدیث و کثیری از اخبار دیگر ظاهر میشود و ذکر آنها موجب تطویل
است زیرا که ایشانند انوار مقدسه الهی که مستور بحجاب ابدان شده‌اند و شعاع انوار
ایشان در دلهای مؤمنین تابیده و اگر حجاب برداشته شود خلایق متحیر شوند از نور
ایشان چنانچه ملائکه متحیر شدند در ابتدای امر چنانچه شیخ صدوق در اکمال
الدین و علل الشرایع و عیون اخبار الرضا نقل کرده بسند خود از حضرت امام رضا ع
که آنحضرت از پدران خود از امیر المؤمنین ع روایت کرده که آنحضرت از رسول
خدا ص روایت کرده که آنحضرت فرمودند که خدا خلق نکرد خلقی را افضل از من و
گرامی‌تر از من حضرت امیر فرمود که پرسیدم از آنحضرت که پس تو افضلی یا جبرئیل فرمود
یا علی خدا پیغمبران را بر ملائکه مقربین تفضیل داده و مرا بر همه انبیا تفضیل داده و فضیلت
و بعد از من از تو است و ائمه بعد از تو و ان الملائكة لخدامنا وخدام محبينا
و بدرستیکه ملائکه خدام ما و دوستان ما میباشند یا علی حاملان عرش و ملائکه
که در اطراف آن میباشند استغفار میکنند بجهة کسانیکه ولایت ما را قبول کرده‌اند یا علی
اگر ما نبودیم هر آینه خلق نمیشد آدم و حوا و خلق نمیشد بهشت و آتش و خلق نمیشد
آسمان و زمین چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آنکه ما سبقت گرفتیم
ایشان را بمعرفت الهی و تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا که اول چیزیکه خدا خلق کرد
ارواح ما بود پس ما ناطق شدیم بتوحید و تمجید الهی چون ملائکه ارواح ما را
یک نور مشاهده کردند امر ما را عظیم شمردند پس ما تسبیح کردیم تا بدانند ملائکه
که ما مخلوق میباشیم و خالق عالم منزه است از صفات ما پس ایشان نیز تسبیح کردند

صبح عاشورا

خدا را پس ملائکه عظمت شأن ما را دیدند ما تهلیل کردیم معبود خود را تا بدانند ملائکه
که ما بنده و مخلوق خداییم و خدایی که سزاوار پرستش نیست بجز او و پس ایشان نیز اقرار
کردند به یگانگی خدا پس چون بزرگی محل ما را دیدند ما مشغول شدیم بتکبیر او تا بدانند
که محل او عظیم شأن او بزرگتر از آنست که محل کسی بآن تواند رسید پس چون مشاهده
کردند آنچه خدا بما انعام کرده از وجوب اطاعت ما حمد کردیم خدا را تا بدانند آنچه را
سزاوار است خدا از ما از حمد بر نعمتهای عظیمه او پس ایشان نیز حمد کردند پس
بواسطه ما هدایت یافتند بسوی معرفت خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او
پس چون خدا آدم را خلق کرد ما را در صلب او قرار داد و امر فرمود ملائکه را که
سجده کنند آدم را بجهة تعظیم ما پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و چون
بمعراج رفتم و باسمان رسیدم جبرئیل اذان و اقامه گفت و بمن گفت پیش
بایست که تو پیش مقتدا گفتم ایا بر تو مقدم شوم گفت بلی زیرا که خدا پیغمبران را بر
ملائکه زیادتی داده و ترا بر همه انبیا تفضیل داده پس مقدم شدم و
نماز کردم و لا فخر و فخر نیست در این چون بحجب نور رسیدم جبرئیل ایستاد
و گفت پیش برو گفتم ایا در چنین موضعی از من جدا میشوی گفت این منتهای
مقام قرب منست اگر از آن تجاوز کنم پرهایم سوخته شود پس فرو بردند
در نور انقدر که خدا میخواست پس ندائی امد که یا محمد من عرض کردم لبیک ربی
وسعدیک تبارکت وتعالیت ندا آمد که توئی بنده من و منم پروردگار تو مرا پرستش
کن و بر من توکل کن بدرستیکه توئی نور در بندگان من و رسول من و حجت من بجهة تو

و تابعان

و تابعان تو خلق کردم بهشت را و بجهة مخالفان تو خلق کردم آتش را و بجهة اوصیای تو
قرار دادم کرامت خود را و بجهة شیعیان ایشان لازم کردم ثواب خود را من عرض کردم
خداوندا اوصیاء من کیانند ندا امد که یا محمد أوصیاؤک المکتوبون علی ساق العرش
اوصیای تو آنکسانی میباشند که اسمای ایشان بر ساق عرش مکتوب شده پس نظر
کردم بر ساق عرش دوازده نور دیدم در هر نوری بخط سبز اسم وصی از اوصیا
من در آن نوشته بود اول ایشان علی ابن ابیطالب بود و آخر ایشان مهدی من عرض
کردم پروردگارا اینها اوصیای منند ندا امد اینانند اولیاء من و اصفیاء من
و حجتهای من بعد از تو بر خلق من و ایشانند اوصیاء و خلفاء تو ایشانند بعد از تو
بعزت و جلالم که بایشان ظاهر میکنم دین خود را و بلند میکنم کلمه خود را و
باخر ایشان پاک میکنم زمین را از دشمنان خود مؤلف گوید که از این حدیث
و غیر آن دانسته میشود که ایشان نور واقعی میباشند که بلباس این صورت متلبس
میباشند و ممکن است که مراد از اینکه حق تعالی فرموده و یجعل لکم نورا تمشون به
باعتبار این باشد که ایشان هادیان راه نجات و دلیلان طریق خداپرستی اند
همچنانچه بنور ظاهری از ظلمات واقعی نجات یافته بمقصود اصلی میرسند و اینمعنی خود
ظاهر است زیرا که هر کس که طریق معرفت را شناخت از بیانات ایشان شناخت و
هر کس که راه بسوی بندگی خدا یافت از اقوال و افعال ایشان یافت چنانچه شیخ
صدوق در توحید بسند خود روایت میکند از حضرت صادق که میفرمایند در حدیثی
نحن العاملون بأمره والداعون الی سبیله بنا عرف الله وبنا عُبد الله نحن

الاولیاء علی الله ولولانا ما عبد الله ما ایم عمل کنندکان بامر خدا ما ایم خوانندکان خلق بسوی
بسوی خدا بما شناخته شد خدا و بواسطه ما پرستش اوکردند ما ایم راه نمایان بسوی
خدا و اگر ما نبودیم کسی پرستش نمیکرد خدا را و چنانچه ازین حدیث و احادیث دیگر ظاهر
میشود هرکس در هر عالم که راهی بسوی معرفت الهی برد بواسطهٔ ایشان بود چنانچه
شیخ صدوق از جابر بن عبد الله روایت کرده که گفت شنیدم از پیغمبر خدا که فرمود
که خدا من و علی و فاطمه و حسنین و ائمه را از نور خلق کرد پس شیعیان ما را از نور ما خلق کرد
پس ما تسبیح خدا کردیم پس ایشان نیز تقدیس کردند خدا را پس ما تهلیل و تمجید کردیم پس
ایشان نیز تهلیل و تمجید کردند پس ما اقرار بوحدانیت او کردیم و ایشان نیز کردند
پس خلق فرمود خدا آسمانها و زمینها و ملائکه را پس ملائکه صد سال مکث کردند
و نمی شناختند تسبیح و تقدیس و تمجید را پس ما تسبیح کردیم خدا را و شیعیان ما تسبیح
گفتند خدا را پس ملائکه بجهة تسبیح ما تسبیح کردند و ما تقدیس و تمجید کردیم و شیعیان ما تقدیس
و تمجید کردند پس ملائکه نیز تقدیس و تمجید کردند پس ما و شیعیان ما بیکانکی یادکردیم
خدا را پس ملائکه نیز خدا را بیکانکی اقرار کردند و ملائکه قبل از تسبیح و تقدیس
ما و شیعیان ما تسبیح را نمی دانستند فنحن الموحدون حین لا موحد غیرنا
ما ایم که خدا را بیکانکی پرستش می نمودیم درحالیکه کسی بغیر ما موحدی نبود
اما آنکه حسنین در کفل رحمت و در نصیب عظیم از کرامت الهی میباشند پس ظاهر است
زیراکه ایشانند سبب نزول رحمتهای الهی و ایشانند در منبع کرامت و ایشانند در
وسیلهٔ عظیم بسوی رحمت چنانچه از ابن عباس روایت شده که پیغمبر خدا ص فرمود

بجهة حسنین که من احبهما کان معی فی الجنة ومن ابغضهما کان فی النار کسی که دوست
دارد ایشان را با من میباشد در بهشت و کسی که دشمن دارد ایشان را جایگاه او در
آتش است و بطریق مخالفان از ابو هریره روایت شده که پیغمبر خدا بیرون آمد بسوی
ما و حسن را بر دوش راست و حسین را بر دوش چپ سوار کرده بود گاهی این را
میبوسید و گاهی آن را تا بما رسید مردی پرسید که تو ایشان را دوست میداری فرمودند
من احبهما فقد احبنی کسی که ایشان را دوست دارد مرا دوست داشته و از پیغمبر خدا ص روایت
کرده اند که فرمودند یا انذر ثم بعلی اهتدیتم بواسطهٔ من ترسانیده شدید از عذاب
خدا و بواسطهٔ علی هدایت یافتید پس ابن ابی را حول الله فقال ایما انت منذر و لکل
قوم هاد پس فرمودند و بالحسن و بالحسین اعطیتم الاحسان و بالحسین
تسعدون و به تشقون احسانهای الهی بشما میرسد بواسطهٔ حسن و حسین
و سعید میشوید بواسطهٔ حسین و شقی میشوید بجهة حسین الا وان الحسین
باب من ابواب الجنة من عاداه حرم علیه ریح الجنة آگاه باشید که حسین
دریست از درهای بهشت کسی که او را دشمن دارد بوی بهشت بر او حرام میباشد
ای والله حسین دریست از درهای بهشت نیز لیکن اگر تامل کنی اکثر خلق از این در داخل
بهشت میشوند بسبب آنکه هر روز چه قدر از خلق بجهة او مستحق بهشت میکردند
یا بجهة زیارت او یا بجهة گریه بر او یا بجهة اعانت زوار او یا بجهة اعانت بر گریه کنندگان
او یا بجهة اقامت عزای او و یا بجهة محبت او و یا بجهة امور دیگر که مرجعش بسوی
او است از یاری زیارت او و اقامه نداشته و گریه بر او و امر شبه نشناخته مستمع باش که

تالی الجلیله در ان ابن بابویه از حضرت صادق ع روایت شده که چون شخصی بزیارت سید
الشهداء بیرون رود اول قدمی که بر میدارد خدا گناهان او را میآمرزد پس بوسته او را
مقدس و مطهر میکردانند تا برسد بنزد ضریح آنحضرت پس حق تعالی با او مناجات
میفرماید که ای بنده سؤال کن از من تا عطا نمایم دعا کن تا مستجاب کنم طلب نما تا عطا کنم
حاجتی بطلب تا برآورم و بر خدا لازم است که آنچه وعده فرماید عطا نماید و در کشف الغمه
روایت کرده که روزی پیغمبر خدا ص نشسته بودند و حضرت امیر و حضرت فاطمه و حسن و حسین ع
در خدمت آنحضرت با بنات حاضر بودند حضرت فرمودند یا اهل بیتی کیف بکم اذا کنتم
صرعی و قبورکم شتی فخاصان من وای اهل بیت من چگونه خواهد بود بر من
زمانیکه شما از دنیا رفته باشید و قبرهای شما از یکدیگر دور افتاده باشد پس حسین که
از همه کوچکتر بود عرض نمود که یا جداه نموت موتا او نقتل قتلا آیا ما برای خود
میمیریم یا ما را میکشند حضرت فرمودند یا بنی تقتل ظلما و عدوانا و یقتل اخوک
ظلما و عدوانا و تشرد ذراریکم شرقا و غربا ای فرزند تو را از روی ظلم و
عدوان میکشند و اولاد شما را متفرق میسازند عرض کرد که ما را میکشند گفت
گروهی از اشرار خلق گفت آیا بعد از کشتن ما کسی ما را زیارت میکند فرمود بلی
گروهی از امت من زیارت میکنند قبرهای شما را و گریه میکنند بر شما و ندبه و نوحه
میکنند بر مصیبت شما بجهة نیکی من پس چون روز قیامت شود میآیم بموقف حساب
و میگیرم بازوهای این گروه را و ایشان را از هولها و شدائد قیامت خلاص میکنم
ابن قولویه بسند خود روایت میکند از محمد بن مسلم و او از حضرت باقر ع که فرمود

لو

لو یعلم الناس ما فی زیارة الحسین من الفضل لماتوا شوقا و تقطعت انفسهم علیه حسرات
اگر مردم بدانند فضیلت زیارت حسین را هر اینه بمیرند از اشتیاق و از حسرت پاره
پاره میشد بر ایشان جانهای ایشان عرض کردم چه فضیلت دارد فرمود کسیکه برود بزیارت او از
روی شوق نوشته شود از برای او ثواب هزار حج و عمره مقبوله و ثواب هزار شهید از شهدای بدر
و هزار روزه دار و هزار صدقه مقبوله و هزار بنده که در راه خدا آزاد کرده باشد و در آن سال
از هر آفتی محفوظ بوده باشد که آسانترین آنها شر شیطان بوده باشد و موکل شود براو ملکی
که او را از شر جهنم محافظت نماید و اگر در آن سال بمیرد ملائکه رحمت بغسل و کفن او حاضر شوند
و او را از فشار قبر و هول منکر و نکیر ایمن کرده اند و دری از بهشت بر روی او بگشایند و نامه اش را
بدست راست او دهند و در قیامت او را نوری باشد که میان مشرق و مغرب را روشن
نماید و منادی ندا کند که هذا من زوار الحسین بن علی شوقا الیه پس نماند کسی در آن روز
مگر که آرزو کند که کاش از زیارت کنندگان حسین بود و بسند معتبر از داود بن
فرقد روایت شده که حضرت صادق ع فرمود که کسیکه قبر حسین را زیارت کند در محرم
البته آمرزیده میشود و از دنیا نرود و حال آنکه حسرتی در دل او باشد و در بهشت با ما
ساکن بوده باشد پس فرمود ابدا و کیست که نمیخواهد همسایگی حسین را در بهشت گفتم
کسیکه رستگار نیست دعبل بن محمد خزاعی میگوید چون از خدمت علی بن موسی ع
از خراسان برگشتم وارد قم شدم در شبی از شبها در حجره نشسته بودم و قصیده معروف
خود را میخواندم و در آن تامل میکردم و مدتی از شب گذشته ناگاه دیدم در را میکوبند
گفتم کیست گفت برادر تو در را گشودم شخصی مجهول داخل شد که از دیدن او بر خود لرزیدم

وحالم متغیر شد بنحوی که چیزی نمی‌فهمیدم پس در گوشه نشست و گفت مترس که من برادر توام
از جن در شبیکه تو متولد شدهٔ من متولد شده ام و با تو بزرگ شده ام امده ام که حدیثی بجهت تو
نقل کنم که باعث خوشحالی تو و زیادتی بصیرت و قوه نفس تو شود میگوید از این کلام بخود امدم
پس گفت ابو عقیل با انکه بغض و عداوت من بعلی از همه کس بیشتر بود وقتی با جمعی از مردم و سرکشان
جن بیرون رفتیم در شبی از شبها گذشتیم بجماعتی که بزیارت قبر حسین ع میرفتند از عداوت
خواستیم بایشان اذیت برسانیم ناگاه دیدیم که ملکی چند بر ایشان موکلند که ایشان را
از جانوران زمین حفظ میکنند من چون این را دیدم گویا در خواب بودم و بیدار شدم
و یافتم که این از عنایت الهی است بایشان و دانستم که این بجهت شرافت مکانیست که قصد
کرده اند زیارت آن را پس از عقیده خود برگشتم و توبه کردم و با آن قوم بزیارت آنحضرت
مشرف شدم و با ایشان دعا کردم و بحج رفتم در اثنا الحج زیارت قبر پیغمبر را کردم و گذشتم
بمردی که جمعی دور او را گرفته بودند پرسیدم کیست گفتند فرزند پیغمبر حضرت صادق ع
پیش رفتم بر او سلام کردم فرمود مرحبا بتو ای عراقی یاد داری شبی را که در کربلا گذشتی
و آنچه را دیدی از کرامت خدا با اولیای ما من گفتم الحمد لله که خدا دل مرا روشن کرد بنور هدایت
شما و مرا از کسانی گردانید که چنگ زده اند بولای شما ای پسر رسول الله مرا حدیثی بگو که تحفه
باشد مرا بجهت قوم خود و اهل خود فرمود بلی خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که رسول
خدا فرمود یا علی بهشت حرام است بر انبیا تا آنکه من داخل بهشت شوم و حرام است بر جمیع
اوصیا تا آنکه تو داخل شوی و حرام است بر جمیع امتان تا امت من داخل شوند و حرام است
بر امت من تا آنکه اقرار کنند بولایت تو و معتقد بشوند بامامت تو یا علی بخدا قسم که داخل

نمیشود

نمیشود در بهشت مگر کسی که چنگ زده باشد بتو یا اینکه بسبب میگوید که بتو گفت یا دعبل
خذها الیک فلن تسمع مثلها من غیری ابدا بکیر الخبر را گفتم که مثل تو فی ان مثل من این را نخواهد
شنید هر که نیز گویا بزمین فرو رفت و او را ندیدم ابن قولویه روایت کرده است از حضرت
صادق ع که فرمودند کسیکه میخواهد در قیامت داخل در کرامت الهی و شفاعت پیغمبر بوده
باشد پس باید زیارت کند حسین را که باو میرسد افضل کرامتهای الهی و سؤال میکنند او را
از گناهانی که در دار دنیا کرده و اگرچه گناهانش بعدد ریگ بیابان و کوههای تهامه و کف
دریاها باشد بدرستیکه حسین و اهل بیت و اصحاب او را کشتند از روی ظلم و ستم
در حالی که تشنه بود عزیز من اینست مجملی از انچه از برای زیارت او مهیا کرده اند و حال
آنکه ذکر فضایل ان احصا نمیشود چگونه توان احصا نمود فضل زیارت او را و حال آنکه حضرت
صادق ع فرمودند که اگر بیان کنم فضل زیارت او را هر اینه حج را ترک کنید و کسی نیکه نرود از
این حدیث و امثال آن معلوم میشود که بیان نشده است در اخبار غایت فضیلت آن
با آنکه بیان شده است که زیارتش در روز عرفه بمنزله هزار هزار حج است که با قائم آل
محمد ع کرده باشد و هزار هزار عمره که با رسول خدا کرده باشد و هزار هزار بنده که
آزاد کرده باشد و هزار هزار شخصی را که با اسب بجهاد فرستاده باشد و او را در آسمان
صدیق و در زمین کروبی نامند چه حقی از این عظیم تر و چه احسانی از این
کاملتر میباشد و این بلحجه رحمتیست که بجهت آن بزرگوار بخلق میرسد و حال
آنکه جهادش و اسبابش بیشمار است که گروهی با می لرزند بجهت اینکه یاری
نتوانستند کرد و گروهی با بجهت آنکه تعزیه باو کاهش کرده اند و گروهی با می آمرزند

بجهة انکه اقامه عزاش کردند وگروهی بجهة انکه در مرثیه اش انشاء شعر کردند وگروهی بجهة انکه
مصیبتش را خواندند وگروهی بجهة انکه براو گریستند وگروهی بجهة انکه براو غمگین شدند
وگروهی بجهة انکه عزایش را برپا کردند وگروهی بجهة انکه پناه بقبرش بردند ابو هرون
مکفوف روایت میکند که بخدمت حضرت صادق ع رفتم پس فرمود بخوان شعری چند
شروع کردم بخواندن فرمود نه لا کما تنشدون وکما ترثیه عند قبره باین روش مخوان
بلکه بخوان بروشی که در نزد قبر او میخوانید و براو مرثیه میکنید میگوید شروع
کردم بقصیده وخواندم این شعر را که امرر علی جدث الحسین فقل لاعظمه الزکیة
دیدم بگریه در آمد من ساکت شدم فرمود زد زد پس دیگر بخوان دیگر بخوان
میگوید این شعر را خواندم یا مریم قومی واندبی مولاک وعلی الحسین فاسعدی ببکاک
ای مریم برخیز و ندبه و نوحه کن بر مولای حسین و یاری کن مولای خود را در گریستن
بر مصیبت او چون این شعر را خواندم آنحضرت بگریه در آمد و صدای نوحه و ندبه
زنان و حرم محترم آنحضرت بلند شد چون ساکت شدند فرمود ای هرون هرکه
شعری بخواند و ده نفر را بگریاند در مصیبت حسین بهشت از برای اوست و هرکه
او را یاد کند و بگرید بهشت از برای اوست و از حضرت صادق روایت شده که کسیکه
مذکور شود پیش او در نزد او پس اشک از چشمهایش بر آید بقدر پر مگسی بر آتش جهنم حرام
گرداند پس نیک تامل کن در این امور تا بیابی مرتبه این شخص جلیل را در نزد پروردگار
و رفعت شان و منزلة او را در نزد خداوند جبار پس تامل کن که بر چنین شخصی
چگونه ظلمها و ستمها کردند جای اینست والله که جگرها پاره پاره شود و دلها

شکافته

شکافته؛ فواحزناه قلباه على تلك الشمائل اللطيفة والابدان الروحانية الشريفة
التي كانوا فوقها الترائب ونقوشها القنا والنشاب؛ وقبورها قلوب الاحباب
ونوا اسفاه للنواصي المخضوبة بالدم والاحشاء المبضعة بسيوف الكرب
والهيم؛ واحزناه على تلك الرؤوس الشاميات المرفوعة على الرماح و
القنوات التي دارت بها الفيافي والفلوات؛ واغماه على تلك النسوة الباكيات
والبنات الضايعات؛ منادبات الجدود لاطمات الخدود؛ سائرات الوجوه
بالاكف والزنود؛ فلا عمرت بعد خلو ديارهم المنازل ولا جرى الماء بعد
عطشهم في الجداول؛ بانكبة ليس الدين القويم له؛ سور الجدار وغاض العلم
والعمل؛ دادا انبلیته که دین پیغمبر بجهت آن لباس مصیبت پوشیده و علم و عمل ناقص و
پوشیده شد؛ وفرحة اورثت في قلب فاطمة درعا عظيما وجرحا ليس يندمل
دادا ان جراحت و مصیبتی که مصیبت عظیم بر دل فاطمه بدید آورد و جراحتی در دل
فاطمه کرد که هرگز ملتئم نمیشود؛ فكيف احمد بسط البال من جذل؛ وسبط احمد في البوغاء
منجدل؛ چگونه خوش نمایم دل خود را و حال آنکه سبط احمد مختار را کشتند و بر زمین
انداختند؛ ام كيف انشق ريحانا وقد تركت؛ ريحانة المصطفى بين انيابها الاسل
آیا چگونه ببویم گل و ریحان را و حال آنکه ریحانه رسول الله را نیزه های کفار پاره پاره
میکردند؛ ام كيف اشرب ماء لا اغص به؛ والسبط صاد لسقيه الري الذبل
چگونه آب خوش گوارا بیاشامم و بر من گوارا باشد و حال آنکه فرزند پیغمبر از شدت تشنگی
احشایش خشک شده بود و مصائب و نوائب و هر جراحتهای هلاک باو میشد

ام كيف افرش فرشا وهو مجتدل ؛ بجندل قد علا عليا انه عبل ؛ آه چگونه بستا
شاه را گسترده بر فرشهای زیبا تکیه دهم وحال آنکه سید عالمیان را بر روی خاک و
سنگ انداخته‌اند وجهادیان کوه سنگ بدن لطیف او را پامال کردند ؛ ام كيف يعبق
بي طيب وتخوتة ؛ شعث نوائح بين الجحف الهزل ؛ چگونه بوی خوش بکار برم
وحال آنکه زنان ودختران او را سواره بر شتران لاغر کردند با مو های پریشان ودیده‌های
اشک ریزان ؛ بلا وطاء ولا ستر يجللها ؛ عن اعين الناس الا الحزن والثكل ؛
آه زنان او را اسیر کردند در حالتی که ایشان را ساتری نبود که از چشم مردم خود را بپوشند
وایشان را لباسی نبود که از انظار مستور شوند مگر جامه‌های اندوه ومصیبت ؛
مسبية مثل سبي الروم قد سلبت ؛ منها القلائد والاسوار والحلل ؛ ایشان
را مانند کفار اسیر کردند وزیورهای ایشان را از گردن ودست وپای ایشان ربودند
سواجع كحمام الايك نادبة ؛ ينهد من شجوهن الصخر والجبل ؛ از یکی
ومصیبت چنان ناله وندبه میکردند که کوه وسنگ را میشکافتند عجب آنست که چرا
عالم سرنگون نشد وچرا رشتهٔ انتظام عالم از هم نگسیخت وتعجب میکنم که چرا آتش نبارید
وسنگ باران نشد وعجب‌تر از شیعیان تست که با زخنده میکنند وتعیش
میکنند وجامه‌های نو میپوشند ودر مساکن عالیه ساکن میشوند واز این
عجیب‌تر آنکه مصیبتش را یاد میکنند وسرگذشتش را میشنوند وبجای اشک
خونابه روان نمی‌کنند وناله از جگر نمیکشند مگر مصیبتی عظیم‌تر هست که
اشک خود را ذخیره آن کرده باشی یا از این شخص عزیزتری داری که از برای

ناله کنی مگر نشنیدهٔ که این مصیبت اولم اهل بیت رسالت را قطع نمود پیغمبر خدا با آن صبر
وحلم بجزع وفزع در آورد وامیرالمؤمنین را با آن حلم ووقار در ادراکم کرد چنانچه ابن قولویه
از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون جبرئیل خبر محنت اثر شهادت سید
الشهدا را به پیغمبر خدا رسانید از جانب خدا آن حضرت دست حضرت امیر را گرفت
ورفتند در خلوت وزمانی در خلوت بودند واین راز را در میان آوردند پس گریه
بر هر دو غلبه کرد ودر غم والم وگریه شدند تا جبرئیل نازل شد وگفت خداوند
جلیل شما را سلام میرساند ومیفرماید عزمت عليكما آما صبرتما قسم میدهم
شما را که در این مصیبت صبر کنید پس صبر کردند اما بعد صبر کردند ورفعت شان ایشان
از آن عظیم‌تر بود که بر نوائب ومصائب دهر صبر نکنند لکن دل ایشان مجروح وسینه
ایشان مقروح بود هر گاه یاد میکردند این مصیبت را اشک حسرت وتاسف بر
روی ایشان سرازیر میشد بلکه بسا بود که از زیادتی گریه والم وغم غش میکردند
ومدهوش میشدند چنانچه ابن عباس روایت کرده که در سفر صفین بخدمت
امیرالمؤمنین ع بودم چون آن حضرت وارد آن زمین شد بنا حوالتش متغیر شد
ونشان میداد مواضع آن زمین را که اینست محل خوابیدن شترهای ایشان
واینست محل ریختن بارهای ایشان واینست محل ریختن خونهای ایشان
واز آن زمین نرفت تا آنقدر گریست که غش کرد ومدتی بر رو در افتاده بود
یا امیرالمؤمنین کذشتی بر زمینی که مدتهای بعد در آن زمین فرزندت شهید
میشد آنقدر گریستی که مدهوش شدی آیا اگر بودی وجسد نور دیده ات را

بان پاره برهنه وعریان بیسر و دست در میان خاک وخون میدیدی آیا چه میکردی
فابن لیث بنی عدنان والده ٭ ابن العقاب ابن السادة الاول ٭ اما دروا ان
نحراً کان یلثمه ٭ فخر الرسول لسیف الشمر مبتذل ٭ کجا بود اسد الله الغالب
کجا بودند شجاعان عرب کجا بودند سادات بنی هاشم مگر ندانستند که گلوئی که
پیغمبر همیشه آن را میبوسید بشمشیر شمر از هم جدا کردند ٭ اما دروا ان جسماً کان
یحمله خیر البریة فوق الترب منجدل ٭ آیا نمیدانستند که جسدی را که بهترین خلق
بر دوش خود سوار میکرد او را بر روی خاک انداختند وهل دروا ان راساً قد علا
شرفاً علی سنان اصم الکعف قد جعلوا ٭ آیا دانستند که سری که از روی
شرف وبزرگی اعلای مراتب را بر نیزه زدند ٭ وان نسوته اسری بلا وطاء
ولا قناع علی الاقتاب قد حملوا ٭ آیا نیافتند که زنان ایشان را بی زیرانداز و
سرانداز سوار بر عقبهای شترها کردند ٭ لله کم بدن سعد فی التراب ثوی لیا
وانجم فی عراص الطف قد افلوا ٭ خدا را چه بسیار ماههای نورانی از اهل بیت پیغمبر
از آسمان که در زمین طپان شدند وچه بسیار ستارهای درخشان از اولاد
علی مرتضی که در عرصهٔ کربلا غروب کردند وکم وجوه لقد ابلی محاسنها حر الظما
وهجیر الشمس والذبل ٭ چه بسیاری از روهای نورانی که پژمرده ومتغیر گردانید
آن را حرارت آفتاب وتشنگی وکم رؤوس علی الارماح قد رفعت ومن مجمع
دماها فشیبها عطل ٭ وچه بسیاری از سرهای مقدسه که بر نیزهای بلند افراختند
وحال آنکه محاسن آنها بخونشان رنگین شده بود وقایع صبح عاشورا شیخ مفید و

سید

سید جلیل ابن طاوس ومحمد ابن ابیطالب الموسوی ودیگران در کتب خود روایت کرده اند
بالفاظ ومعانی متقاربه که چون صبح روز میشوم عاشورا از افق طالع شد ونداء از
بطنان آسمان رسید که یا خیل الله ارکبی ای لشکر خدا سوار شوید وامداد دین
کوی سعادت کنید امام مظلوم اذان گفته اصحاب بجهة نماز مجتمع شدند و
بعوض وضو تیمم کرده با آن مقتدای عالمیان نماز کردند آنجناب بعد از نماز رو را
بجانب اصحاب کرده فرمود گواهی میدهم که در این روز بغیر از فرزندم زین العابدین همگی
شهید خواهیم شد واز محنت دنیا خلاصی خواهیم کردید پس امر فرمودند اصحاب را که
مهیای حرب شوند واصحاب آنحضرت بروایت شیخ مفید سی و دو سوار وچهل
پیاده بودند وبروایت سید از حضرت باقر چهل وپنج سوار وصد پیاده بودند
وبروایت صاحب مناقب هشتاد ودو نفر بودند پس حضرت میمنه ومیسره لشکر را
ترتیب دادند زهیر بن قین بجلی را در میمنه وحبیب بن مظاهر اسدی را در میسره و
رایت هدایت اساس را بدست برادر خود حضرت عباس دادند وخندقی را که در
پشت خیمها کنده بودند امر فرمودند که پر از نی وهیزم کردند وآتش زدند که تا از
هر طرف رو بنیاورند وپسر سعد لشکر را ترتیب داد میمنه را بعمرو بن حجاج ومیسره
را بشمر ذی الجوشن سپرد وشبث بن ربعی را سرکرده پیادگان کرد وعلم شقاوت
شیم را بدرید غلام خود سپرد وبعضی از علما ذکر کرده اند که علمدار او خولی
وحرمله بودند ابو ایوب غنوی را سرکرده نبل داران ومحمد ابن اشعث سرکرده
تیراندازان عمر بن صبیح را سرکرده سنان اندازان نموده بود لشکر پسر سعد پلید

آمدند چون بر پشت خیمها رسیدند دیدند که خندق پر از آتش افروخته میباشد ابن نما روایت
میکند که ملعونی پیش آمد و گفت کجاست حسین حضرت فرمود در اینجا ایم گفت أَبْشِرْ بالنّار
تَرِدُها السّاعة بشارت باد ترا باتش که در این زمان وارد آتش خواهی شد حضرت
فرمود بل أُبَشِّرُ بِرَبٍّ رَحِيمٍ وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ بلکه بشارت داده میشوم بورود بر خداوند
رحیم و پیغمبر شفیع مطاع تو کیستی گفت محمد بن اشعث گفت خداوندا اگر این بنده تو
دروغ گفته او را بکش بسوی آتش و او را عبرة اصحابش گردان چون خواست عنان
اسب را برگرداند اسب انجا در رفت و او را انداخت پایش برکاب بند شد و او را بزمین
کشید تا پاره پاره شد و آلت رجولیت او قطع شد شمر ملعون پیش آمد و بصدای
بلند گفت تعجیل کردی باتش دنیا قبل از آتش اخرت حضرت فرمود که گویا شمر میباشی
گفت بلی فرمود یا ابن راعیة المِعْزی أنتَ أولی بها صِلیّاً ای فرزند زن گوسفند
چران تو سزاوار میباشی باتش و در روایت دیگر فرمود الله اکبر پیغمبر خدا
فرمود رأیتُ کأنّ کلباً أبقع یلغ فی دماء أهل بیتی سگ ابلقی را دیدم که خون
اهل بیت مرا میخورد و من در خواب دیدم که سگانی بر من حمله کردند که مرا پاره پاره کنند
و سگ ابلقی در ان میان بیشتر بر من حمله میکرد و ان تو میباشی مسلم بن عوسجه
خواست تیری بان سگ بزند حضرت منع فرمود گفت یا ابن رسول الله بگذار بزنم که این
ملعون از دشمنان خدا و عظمای جباران است و بشتاب امده فرمود ناخوش
دارم که ابتدا بقتال ایشان کنم پس جناب امام فرمودند بریر بن خضیر که از
علماء و زهاد اصحاب انحضرت بود که ای بریر با این قوم گفتگو کن بریر پیش رفت

وگفت

وگفت ای قوم از خدا بترسید بتحقیق که اهل بیت پیغمبر در میان شما اند و اینان عترة او و ذریه
و دختران او میباشند پس بگوئید چه در نظر دارید با ایشان گفتند میخواهیم ایشان را بنزد امیر ابن زیاد
گفت آیا نمیگذارید ایشان را که برگردند بجای خود وای بر شما ای اهل کوفه ایا فراموش
کردید نوشتهای خود را و عهدهائی که با ایشان کردید که ایشان را یاری کنید و جان
خود را در راه ایشان در بازید تا ایشان را بسوی بلاد خود کشانید چون بسوی شما
امدند دست از یاری ایشان برداشتید و میخواهید ابن زیاد را برایشان مسلط
گردانید و ایشان را از اب منع کردید بِئْسَما خَلَفْتُم نبیّکم فی ذُرّیّتِه شما را چه
میشود خدا شما را در روز تشنگی سیراب نگرداند جمعی در جواب او گفتند یا هذا
نمیفهمیم چه میگوئی بریر گفت حمد خدا را که بصیرة مرا در بارهٔ شما زیاد کرد پس
نفرین کرد ایشان را بریر او را تیرباران کردند بریر بعقب برگشت پس حضرت طلبید
اسب خود را و او از اسب رسول الله بود که ان را فرس مرتجز مینامیدند و بران سوار
شدند و در بعضی از کتب علما مذکور است که عمامه پیغمبر را بر سر بست و ردای انحضرت
را پوشید و شمشیر انحضرت را حمایل کرد و بر اسب انحضرت سوار شد و در برابر لشکر
کفار امد و صدای شریف را بلند کرد و از برای اتمام حجت صاحب مناقب میگوید لشکر
مخالف اطراف انحضرت را گرفته بودند مانند حلقه انحضرت فرمود وَیْلَکُم ما لَکُم أن
تُنصِتوا إلَیَّ فَتَسمَعوا قَولی وإنَّما أدعوکُم إلی سَبیلِ الرَّشادِ وای بر شما
شما را چه رسیده که بحرف مرا گوش نمیدهید و کلام مرا نمیشنوید و من شما را
میخوانم بسوی رشد و هدایت هر کس اطاعت کند مرا راه یافته خواهد بود و هرکس

مخالفت کنی هلاک خواهی شد وشما همگی عصیان می ورزید وسخن مرا گوش نمیکنید وَیلَکُم اَلا
تُنصِتُونَ اَلا تَسمَعُونَ پیران اشقیا یکدیگر را سرزنش کردند که گوش دهید به بینید امیرزاده
چه میگوید پس آنحضرت شروع بسخن گفتن کردند شیخ مفید میفرماید که بصدای بلند فرمود
یا اَهلَ العِراقِ واکثر ایشان میشنیدند و شروع کردند بتکلم بکلامی فصیح وبلیغ حمد وثنا کرده
صلوات بر پیغمبر وملائکه وانبیاء فرستادند فَلَم یُسمَع مُتَکَلِّمٌ قَطُّ قَبلَهُ وَلا بَعدَهُ اَبلَغَ مِنهُ
فی مَنطِقٍ هرگز متکلمی بلیغ تر وفصیح تر از او شنیده نشده نه قبل ونه بعد پس فرمود فانسبونی
وَانظُرُوا مَن اَنَا نسب مرا بشناسید وببینید من کیستم پس نظر بسوی نفس خود کنید
وفکر کنید فَانظُرُوا هَل یَصلُحُ لَکُم قَتلی وَانتِهاکُ حُرمَتی تامل کنید آیا جایز است شما را
کشتن من وهتک حرمت من آیا من فرزند پیغمبر شما نیستم آیا فرزند وصی پیغمبر وپسر عم او
نیستم آیا حمزه سید الشهداء عم من نیست آیا نشنیده است قول پیغمبر در حق من وبرادر من حسن
وَهٰذانِ سَیِّدا شَبابِ اَهلِ الجَنَّةِ اگر تصدیق میکنید وحال آنکه آنچه میگویم حق است بخدا
قسم که هرگز دروغ نگفتم واگر میگوئید من دروغ میگویم هست در میان شما
کسی که خبر دهد شما را بآنچه میگویم بپرسید از جابر بن عبد الله وابی سعید خدری
وسهل بن سعید ساعدی وزید بن ارقم وانس بن مالک تا خبر دهند شما را که شنیدند
این را از پیغمبر در حق من وبرادر من آیا این کفایت نمیکند در منع کشتن من پس فرمود
اگر در این شک دارید بخدا قسم که در میان مشرق ومغرب بغیر از من کسی فرزند
پیغمبر نیست وَیحَکُم اَتَطلُبُونی بِقَتیلٍ مِنکُم قَتَلتُهُ اَو بِمالٍ اِستَهلَکتُهُ اَو بِقِصاصٍ
مِن جِراحَةٍ اَم عَلی سُنَّةٍ غَیَّرتُها اَم شَریعَةٍ بَدَّلتُها وای بر شما آیا مرا گرفته اید

بجهت آنکه کسی را بناحق کشته ام که میخواهید بعوض آن مرا بکشید یا مالی از کسی خورده ام
که دست از من برنمیدارید یا آنکه خونی ریخته ام وجراحتی بکسی زده ام که بعوض آن میخواهید
خون مرا بریزید هَل سُنَّةٌ غَیَّرتُها اَم شَریعَةٌ : وَهَل کُنتُ فی دینِ الاِسلامِ بگو
آیا سنت پیغمبر را تغییر داده ام یا شریعت او را تبدیل کرده ام : اَحلَلتُ ما قَد حَرَّمَ الطُّهرُ اَحمَدُ
اَحرَمتُ ما قَد کانَ قَبلُ مُحَلَّلا : آیا حلال کرده ام حرام پیغمبر را یا حرام کرده ام حلال
او را اگر میخواهید مرا بکشید وبروایت سید بن طاوس جمعی گفتند یا حسین آنچه
میگوئی دانسته ایم پس آنحضرت فرمود فَبِمَ تَستَحِلُّونَ دَمی وَاَبِیَ الذّائِدُ عَنِ
الحَوضِ یَذُودُ عَنهُ رِجالاً کَما یُذادُ البَعیرُ الصّادِرُ عَنِ الماءِ پس بچه سبب خون
مرا حلال دانسته اید وآب فرات را از من وعیالم منع کرده اید وپدرم در قیامت بر سر حوض
کوثر دشمنان را از آن میراند ولوای حمد در قیامت بدست پدرم میباشد در این
اثنا صدای زنان واطفال بگریه وناله بلند شد که بیتاب شدند از کلمات آنحضرت
موجودات فَیا لَیتَنا مِتنا وَلَم نَرَ ما نَری وَیا لَیتَنا لَم نُخلَق بِحَیاتٍ کاش
مرده بودیم ونمیدیدیم مظلومی وبیکسی ترا اسیر شده وطپانچه بصورت میزدند
وصدا به بلند کرده ندبه کاش بدنیا نیامده بودیم واین روز را نمیدیدیم چون آواز
خروش وگریه زنان بگوش آن امام عالمیان رسید حالش متغیر شد وگفت
لا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ به عباس وعلی اکبر فرمود سَکِّتاهُنَّ فَلَعَمری
لَیَکثُرَنَّ بُکاؤُهُنَّ این زنان را ساکت کنید قسم بجان خودم که بعد از این گریه
بسیار خواهند کرد وحال در گریه تعجیل نکنند دشمنان ما را شماتت نکنند چون

پیغام بایشان رسانیدند ساکت شدند باز متوجه آن قوم شده فرمود بگذارید بعجز و جهد
بر کرم و دختران پیغمبر شما را از اسیری نجات دهم و بگذارید تا بر سر آب روم که جگرم از تشنگی
کباب شد و بروایت شیخ مفید آن جماعت تا بکار ساکت شدند و حرفی جواب نگفتند امام مظلوم
ندا کرد یا شبث بن ربعی یا حجار بن ابجر یا قیس بن اشعث یا یزید بن الحارث آیا شما بمن ننوشتید
که صحراها سبز شده و میوه‌ها رسیده و لشکرها از برای یاری تو مهیا شده قیس بن اشعث
گفت نمیدانم بحکم بنی عمت تا دل شوی ایشان با تو نیکی خواهند کرد حضرت فرمود لا والله
لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا افر لکم اقرار العبید نه بخدا قسم من بدست خود خود را
ذلیل شما نمیکنم و اقرار بندگی بشما نخواهم کرد پس بصدای بلند گفت یا عباد الله انی عذت
بربی وربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب صاحب مناقب میگوید که بعد از مواعظ
و اتمام حجت فرمود کجاست پسر سعد عمر را بخوانید از برای من او را حاضر کردند او بنزد آنحضرت
آمد و حال آنکه کراهت داشت در آمدن نزد حضرت فرمود تو مرا میکشی بگمان آنکه ولد الزنا پسر
ولد الزنا ملک ری و جرجان را بتو میدهد بخدا قسم بآن نخواهی رسید هرگز
بآن نخواهی رسید بدانکه تو بعد از من شادی نخواهی کرد نه بدنیا و نه باخرت و گویا می بینم که سر
تو را در کوفه بر نی زده اند و کودکان سنگ بآن میزنند پس آن ملعون در غضب شد
و رو از آنحضرت برگردانید و باصحاب خود گفت چه انتظار میکشید بر ایشان حمله کنید همگی ایشان
لقمه بیش نیستند پس آن ملعون به درید غلام خود گفت رایت را پیش آور و خود
تیری بر چله کمان گذاشت و گفت اشهدوا لی عند الامیر انی اول من رمی
الناس شهادت دهید در نزد امیر که من اول تیر بر ایشان زدم تیر را بسوی ایشان

عالمیان و لشکر ایشان انداخت تا گاه اصحاب آن ملعون همه تیرها را بر کمان نفاق گذاشتند
بر لشکر آن زبدهٔ آفاق انداختند محمد ابن ابیطالب میگوید در این حمله پنجاه نفر از لشکر
سعادت اثر آن سرور کشته شدند و کسی نماند مگر آنکه تیری باو رسید و مجروح گردید
فلیت احمد و الکرار والده * ینشق بالطف عن تخضیبهما الترب * ولیت یکشف
عن وجه البتول له * براقع القبر لو یکشفها الکرب * کاش جد بزرگوارش احمد مختار
و پدر والا تبارش حیدر کرار و مادر عصمت شعارش فاطمه زهرا از قبر بیرون میکرد
و او را میدیدند که اهوت علیه الضبا لما عکفن به * کانها الطیر اذ هوی بجزر
که از هر طرف تیرها و نیزه‌های دشمنان مانند مرغان بر آن جناب امام مظلوم
ترین مظلومان روان میکنند و گوشتهای بدن نازنینش را چنگال جفا پاره پاره
میکنند بروایت سید بن طاوس آنحضرت روی باصحاب کرده فرمود قوموا رحمکم
الله الی الموت الذی لا بد منه فان هذه السهام رسل القوم الیکم برخیزید
خدا شما را رحمت کند مهیای مرگ شوید که این تیرها رسول قوم بسوی شمااند پس
یکدیگر حمله کردند و جنگ در پیوست و یکساعت از روز مشغول بجنگ بودند تا
آنکه اصحاب آنحضرت شهید شدند لله کم ذی شیبة و شبیبة فی کربلا شبا
الصوارم قطع * خدا را چه بسیار پیران با وقار و جوانان تقوی شعار که در کربلا
بضرب شمشیر کفار از پا در آمدند و پاره پاره شدند اسفاً لهاتیک الجسوم علی الثری
مصرعة تسفی علیها الاصبع * الحزن والله و بر آن جسمها که بر زمین
افتاده بود و بادهای شد بر آنها میوزید لله هاتیک الوجوه تعفرت :

ولطال ما بیته کانت ترکع ای تاسف بران روهای نورانی که بخاک مالیده شده و حال آنکه
همیشه در رکوع و سجود ملک معبود بود در آنوقت آنحضرت دست بر ریش مبارک گرفت
و پنجاه هفت سال از عمر آنحضرت گذشته بود و فرمود شدید شد غضب خدا بر یهود در
وقتیکه گفتند عزیر پسر خداست و شدید شد غضب خدا بر نصاری در وقتیکه ثلث
بجهت او قرار دادند و شدید خواهد شد سخط خداوند جبار بر قومی که اتفاق کرده اند
بر کشتن فرزند پیغمبر خود نه بخدا قسم که اجابت نمیکنم ایشان را بچیزی از آنچه میگویند تا
خدا را ملاقات کنم و بخون خود رنگین باشم و بروایت دیگر فرمود حجت را تمام کردم
و با قلت انصار و اعوان با این گروه قلیل با شما جنگ میکنم و میدانم همگی شهید میشویم
پس مرکب را برگردانید بسوی اصحاب خود **مجلس در بیان شهادت حر بن یزید** بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی رفع مدارج اولیائه و اعلی معارج الشهداء و اعزهم بشراء
انفسهم و اموالهم و اکرمهم بتعویض دار کرامته کما هو منتهی آمالهم
والصلوة والسلام علی اشرف اولیائه و افضل احبائه محمد خاتم انبیائه
والائمة من بعده سادات اهل ارضه و سمائه سیما علی الحسین المظلوم سید
شهدائه و اجب انصاره و احبائه الذی اریق دمه فی محبته و استبیح
حرمه فی نصرته و علی انصاره المجاهدین و اولیائه المستشهدین
السلام علی الاعضاء المقطعات والاجسام المضرجات السلام علی الدماء
السائلات والشفاه الذابلات والعیون الباکیات والبطون الجائعات و
القلوب الدامیات السلام علی الوجوه المعفرة والایدی المقطعة والرؤس

المرفوعة

المرفوعة والافواه الیابسة والابدان المرضضة والصدور المحطمة والاضلاع المکسرة
والابدان السلیبة العاریة والاجساد الناعمة البالیة السلام علی الدیار الخالیات
وعلی العیال الضایعات وعلی الذراری الموتورات السلام علی الغرباء الاسراء
السلام علی الشهداء النجباء السلام علی الاتقیاء الازکیاء و رحمة الله و برکاته
و بعد فقد قال الله سبحانه ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة
یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقرآن
ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم
بدرستیکه خداوند خریده است جانها و مالهای مؤمنین را و عوض آن دار کرامت خود
را داده است ایشان میکشند و کشته میشوند در راه او و وعده کرده ایم وعده ثابتی در توریة و
انجیل و قرآن و کیست که وفا کند بعهد او پس بشارت باد او را بان معامله و اینست رستگاری
عظیم بدانکه قرب الهی حاصل نمیشود مگر بسلوک طریق بندگی هر کس در مقام بندگی ثابت
قدم تر است مرتبه اش در نزد خداوند جلیل بلندتر است و هر کس سعیش در فرمان
برداری الهی زیادتر و مقامش در پیش خدا رفیع تر و اعظم مراتب بندگی آنست
که بنده از جان خود بگذرد و در راه محبوب فدا کند زیرا که عزیزترین اشیاء جان
شخص است که مقدم بر همه چیز است و هر چیز را بجهت آن میخواهند و از این جهت است
که مجاهدین در راه خدا افضلند از غیر مجاهدین هم چنانکه حق تعالی میفرماید فضل
الله المجاهدین علی القاعدین و چگونه چنین نباشد و حال آنکه از مال و جان
خود دست برمیدارند و این مرتبه بلندیست و امتحان عظیمی است این

که خداوند میفرماید مال وجان ایشان را خدا میخرد که بعوض آن بهشت بدهد و
خصال از حضرت صادق ع روایت کرده است که آنحضرت از پدر خود از جد خود امیر المؤمنین ع
روایت کرده است که فرمودند از برای بهشت هشت در است دری از آن داخل
شوند پیغمبران و صدیقان و دری داخل میشوند شهیدان و صالحان شیخ طوسی
بسند خود از پیغمبر ص روایت کرده که فرمود للشهید سبع خصال من الله اول قطرة
من دمه مغفور له کل ذنب اول قطره که از خون شهید میریزد همه گناهان او آمرزیده
میشود دویم چونکه افتاد سر او در کنار حور العین میباشند سیم آنکه جا میدهند از
جامهای بهشت باو میپوشانند چهارم آنکه خازنان بهشت مبادرت میکنند
و هر یک میخواهند که او را با خود داخل بهشت کنند پنجم آنکه منزل خود را در بهشت
می بیند ششم آنکه بروح او میگویند در هر جائی که از بهشت میخواهی قرار
گیر السابعة ان ینظر فی وجه الله فانها الراحة لکل نبی و شهید و از پیغمبر
خدا روایت است که بهشت را دریست که آنرا باب المجاهدین مینامند ایشان
داخل میشوند از آن در حالتی که شمشیرهای خود را حمایل کرده باشند و ملائکه
بایشان مرحبا میگویند و میگویند خوش آمدید و اهل محشر نظر بایشان میکنند
و آنچه خدا بایشان عطا فرموده از کرامة خود و در نهج البلاغه از حضرت
امیر المؤمنین روایت شده که فرمود الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله
لخاصة اولیائه و هو لباس التقوی جهاد دریست از درهای بهشت
که خدا آنرا از برای خواص اولیای خود گشوده و اینست لباس تقوی و

درع الله الحصینة وجنته الوثیقة الا و من اهل ذلک الشهداء من الانصار و الاولیاء
آگاه باشید که از اهل آن میباشند شهداء از یاوران و خویشان ما و از پیغمبر خدا روایت
شده است که فرمودند فوق کل ذی بر بر حتی یقتل فی سبیل الله فاذا قتل فی
سبیل الله فلیس فوقه بر بالاتر از هر نیکی نیکی میباشد تا کشته شود شخص در راه
خدا چون کشته شد در راه خدا بالاتر از آن نیکی نمیباشد و در حدیث فرمودند که جبرئیل
بمن خبر داد خبری که چشم بآن روشن شد و دلم شاد از این بود که گفت یا محمد ص
هر کس از امت تو بجنگ بیرون رود هر قطره بارانی که باو میرسد در این راه یا هر سر دردی
که باو میرسد شهادتیست از برای او در قیامت و بدانکه این مقام را مقامات عدیده
و مراتب است متفاوت افضل آن آنست که در خدمت امام عادل یا نبی مرسل جهاد خود را
بدون طمع دنیوی بر پا نماید و افضل مجاهدین کسانی اند که سابقین بسوی جهاد
بودند نظر بظاهر آیه شریفه لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل و باجماع امة
سابقین بسوی جهاد بهترین بودند که در جنگ بدر که اول جنگهای بزرگ پیغمبر
بود با کفار که خود بجنگ رفته با ایشان جنگ کردند نظر باینکه زمان ضعف اسلام
بود پس کسانی که پیشی گرفتند بسوی اسلام و دست از مال و جان شستند و اسلام
و سید اهل اسلام را یاری کردند افضل اند بدیگران بودند و لکن ظاهر است که اهل
بدر بجهت نیت جمعی ایشان به پیغمبر ص و وعدههای الهی بنصرت ایشان بر کفار از مایوس
از جان و مال خود نبودند و اگرچه بسیاری از ایشان که مهاجرین بودند در
مدینه غریب بودند لکن بسیاری که انصار بودند در بلد خود بودند و مهاجرین

بنز چون مدینه را دار هجرت کردند مدینه بمنزله خانه ایشان بود و خاطر جمع بخانه و عیال خود
بودند و چون در اینها تامل کنی دانی که کسانی که در خدمت سید الشهداء شهید شدند
بوجوه عدیده اولی میباشند بافضلیت زیرا که همه ایشان در بلاد غربت بدست گروه
بجد گرفتار و با اینکه ایشان را امان میدادند و امارت و ریاست می بخشیدند
ترك آن کرده و میدانستند که لابد منه چاره نیست بجز کشته شدن قطع بچیزهایی
که از پیغمبر و امیر المؤمنین رسیده بود و سید الشهدا نیز بکرات تصریح میفرمودند
که همه کشته خواهید شد و با اینها دست از یاری او کوتاه نکردند و خود را در مقابل
کوه کوه از شمشیر و نیزه و تیر انداختند تا اینکه ساغر اجل نوشیدند اهل بدر را بعد از کشتن
پیغمبر خدا با علی مرتضی و احیاء صحابه بر ایشان نماز کردند و ایشان را بعزت دفن کردند
و شهدای کربلا را کسی نبود که بر ایشان نماز کند مجاهدین در بدر بنا بر اشهر روایات
سیصد و سیزده نفر بودند و لشکر کفار هزار یا از هفتصد نفر تا هزار و اصحاب سید الشهدا
بنا بر اشهر روایات هفتاد و دو نفر بودند و لشکر مخالف سی هزار لشکر بدر چون بسیار
می ترسیدند حق تعالی جبرئیل را با هزار نفر از ملائکه و میکائیل را با هزار ملك و اسرافیل
را با هزار ملك بیاری پیغمبر فرستاد و بنا بر روایتی دو هزار ملك و بر روایتی پنج
هزار ملك و ایشان بر اسبهای ابلق سوار بودند و عمامهای سفید بر داشتند
از سهل بن عمرو روایت شده که گفت در روز بدر مردان سفید دیدم میان آسمان
و زمین که هر یك علامتی داشتند و کافران را میکشتند و اسیر میکردند و در روایت
دیگر راوی میگوید من و پدرم عمیر بن سراب بدر بودیم در روز جنگ و چون نگاه لشکر

حضرت

حضرت رسول و عیاری لشکر قریش را میدیدیم در نظر داشتیم که چون لشکرها برابر
یکدیگر شدند و لشکر محمد منهزم بروند ما ایشان را غارت میکنیم و چنان همین میکردیم
که لشکر کفار چهار مقابل لشکر اسلام است که ناگاه دیدیم ابری بر بالای لشکر پیدا
شده صداهای اسلحه بگوش ما میرسید ابر دیگر پیدا شد همین نحو ناگاه اصحاب محمد
دو برابر لشکر قریش شدند پس عمم از خالت ترسید و هلاك شد و من بخدمت پیغمبر
رفته مسلمان شدم و از صهیب روایت شده که در روز بدر بسیار دستها بریده شد
و جراحتها ظاهر شد که خون از آن جاری نشد و آن علامت ضرب ملائکه بود و ابو برده
گفت در روز بدر سه سر آوردم بخدمت حضرت رسول و گفتم یا رسول الله دو سر را خود
بریده ام سیم را دیدم که مرد سفید بلندی ضربت زد و این سر افتاد برداشتم و بنزد تو
آوردم حضرت فرمود که فلان ملك بود و در وقتی که آنحضرت فتح بدر کرده از بدر
کوچ کرده بمنزلی که آن را اثیل میگفتند نازل شدند و نماز عصر را در آنجا بجا آوردند گفت
نماز عصر را کرده بود که تبسمی فرمود بعد از سلام سبب آن را پرسیدند فرمودند
که میکائیل بر من گذشت و بر بال او غبار نشسته بود و تبسم فرمود و
گفت کافران را تعاقب کرده بودم پس جبرئیل گذشت و بر مادیانی سوار بود و موی
پیشانی اسبش را گره زده بود و غبار بسیار بر بال او نشسته بود پس گفت یا محمد
حق تعالی در وقتیکه مرا بیاری تو فرستاد امر کرده مرا که از تو جدا نشوم تا از من راضی
شوی آیا از من راضی شدی یا نه حضرت فرمود بلی راضی شدم و ایضا عدد کفار
در جنگ بدر زیاد از هزار نبود و ایشان زیاده از سیصد نفر میرسیدند و

بجزع وفزع درآمده بودند تا آنکه اوقات را بر پیغمبر خدا تلخ کردند وحق تعالی در قران میفرماید اذ
تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم بالف من الملائکة مردفین و اصحاب سید
الشهداء بآنکه عدد بسیار کفار باکی نداشتند و با یکدیگر مطایبه ومزاح میکردند اصحاب
بدر اول بطمع غنیمت قافلهٔ شام بیرون آمده و وقتیکه جبرئیل خبر داد که قافله از دست شما
رفت و کفار بقصد شما می آیند ترسیدند و میگفتند ما بقصد جنگ بیرون نیامدیم
و در فکر این بودند که بنحوی از این معرکه خلاص شوند و اصحاب سید الشهداء از حضرت
میفرمود شما را اذن دادم بروید ومرا بگذارید میگفتند خاک بر سر ما و زندگی دنیا
بعد از تو زندگی دنیا را چه میکنیم اصحاب بدر بوعدهٔ خدا و رسول امیدوار شدند ظفر
می یابند و اصحاب سید الشهداء نا امید از آن شده که کشته میشوند اصحاب بدر را غم اهل و
عیال نبود و اصحاب سید الشهداء آن یکجا فکر خود و یکجا اسیری عیال و زن و فرزند اصحاب
بدر را آب بر رویشان نبسته و اصحاب سید الشهداء با لبهای تشنه و گلوهای
خشک شده شهید کردند اصحاب بدر را ملائکه یاری کردند و اصحاب سید الشهداء
را کسی یاری نکرد تا کشته شدند اگر چه ملائکه بجهة یاری ایشان آمدند لکن
چون مقدر شده بود کشته شدن ایشان فایده نبخشید چنانچه از حضرت امام
رضا روایت شده که نازل شد از برای یاری او چهار هزار ملک چون بزمین
آمدند دیدند که قضای الهی واقع شده و آنحضرت را شهید کرده بودند پس
ایشان همیشه در تربت او میباشند غبار آلوده و گرد آلوده و پژمرده تا روزی
که قائم اهل بیت قیام نماید پس ایشان یاور او خواهند بود و طلب خون آنحضرت

را خواهند

را خواهند کرد آه آه لهفی علی الجسد المغادر بالفلاة : شلوا تقبّله حدود صفاتک
ای اندوه بر آن جسد مطهر که بر زمین افتاده بود و از هر جانب دمهای شمشیر کوفیان بر او
میزدند و او را پاره پاره میکردند لهفی علی الخد التریب تخده : سفها باطراف القنا
سفهاء لک حسرت و اندوه بر رخسارهٔ نازنینت که غبار آلوده و خاک آلوده شده بود و
کوفیان بچوب سرهای نیزه آن را می آزردند لهفی لآلک یا رسول الله فی ایدی
الطغاة نوائح و بواکی : ای حسرت و اندوه بر آن زنان بیکس که بدست ظالمان
گرفتار بودند و یکی بگریه و یکی بندبه و نوحه مشغول بود تالله لا انسی زینب والعدی
قسراً تجاذب عنک فضل ردائک : بخدا قسم فراموش نمیکنم تو را ای زینب در حالتی
که دشمنان دور تو را گرفته بودند و از روی جبر مقنعه از سرت میکشیدند حتی اذا هموا
بسلبک صحت باسم ابیک : واستصرخت ثم اخاک آه آه فراموش نمیکنم
حالتی را که میخواستند تو را برهنه کنند و تو فغان میکردی و گاهی پدر تو را ندا میکردی که
یا امیر المؤمنین دختر تو را برهنه میکنند و گاهی برادرت را میخواندی که ای برادر خواهر تو را
عریان میکنند لهفی لندبک باسم اخیک وهو مجروح الجوارح بالاسیاف فی الثری
آه یاد می آید حالتی را که میخواندی بصدای بلند برادر مظلوم خود را و او در میدان
افتاده بود و تو را میدید و بسبب کثرة جراحتها طاقت جواب دادن تو را نداشت
تستصرخینه اسی و عز علیه : ان تستصرخیه ولا یجیب نداک میخواندی
او را میخواندی و چه گران بود بر او که تو او را بخوانی و او تو را جواب نگوید و بالجمله بعد از
آنکه تامل کنی معلوم میشود که شهدای کربلا بسیار جلیل المرتبه بودند نسبت

که حضرت امیر المؤمنین در حدیث طولانی میفرماید که بهترین خلق و سید خلق بعد از فرزندم برادر او
که در زمین کرب و بلا کشته خواهد شد اَلاوَ اِنَّ اَصحابَهُ مِن سادات الشُهَداءِ یَومَ القِیمَةِ
آگاه باشید که اصحاب او از سادات شهدا میباشند در قیامت و از حضرت صادق ع روایت
شده که سید الشهداء کشتگان خود را بنزد یک یکدیگر و برابر یکدیگر میکذاشت و میفرمود
قَتلانا قَتلی النَّبِیّینَ وَ آلِ النَّبِیّینَ کشتهای ما کشتهای پیغمبران و آل پیغمبرانند و شیخ صدوق
انجیله مکیه روایت کرده است که گفت شنیدم از میثم تمار که میگفت بخدا قسم که میکشند
این امت فرزند پیغمبر خود را در دهم محرم و دشمنان خدا آن روز را روز برکت خواهند گرفت
و این امر البته واقع خواهد شد و در علم الهی گذشته اَعلَمُ ذلِکَ بِعَهدٍ عَهِدَهُ اِلَیَّ مولای
امیر المؤمنین این بمن خبر داده است مولای من امیر المؤمنین و خبر داده است بمن که میگریند
براو همه چیز حتی وحشیان در صحراها و ماهیان در دریا و مرغان در هوا و میگرید
براو شمس و قمر و ستارها و اسمان و زمین و مؤمنان جن و انس و جمیع ملائکه و رضوان
و مالک و حمله عرش و اسمان خون و خاکستر خواهد بارید پس گفت واجب شده است
لعنت خدا بر کشندگان حسین همچنانچه واجب شده بر مشرکین و یهود و نصاری و
مجوس گفتم ای میثم چگونه چنین روزی را روز برکت می نامند میثم گریست و گفت
بجهة حدیث دروغی که وضع میکنند و گمان میکنند که آن روز روزیست که توبه
ادم قبول شده و دروغ میگویند توبه ادم در ذی الحجه قبول شد و گمان میکنند که
در ان روز توبه داود قبول شد و حال آنکه در ذی الحجه بود و گمان میکنند که در ان روز
یونس از شکم ماهی بیرون امد و دروغ میگویند در ذی الحجه بود و گمان میکنند

که در ان روز دریا بجهة بنی اسرائیل شکافته شد و حال آنکه در ربیع الاول بود پس میثم گفت
یا جَبَلَةُ اِعلَمی اَنَّ الحُسَینَ سَیِّدُ الشُهَداءِ یَومَ القِیمَةِ وَ اَنَّ لِاَصحابِهِ عَلی سائِرِ الشُهَداءِ فَضلاً
ای جبله بدان که حسین سید شهیدانست در قیامت و اصحابش را بر سایر شهیدان زیادتی و
فضیلتی میباشد و در بعضی از نسخ حدیث است که زیادتی ایشان بر سایر شهدا مثل زیادتی
آسمان میباشد ای جبله هرگاه نظر کنی بسوی افتاب و ببینی که سرخ شده است مثل
خون تازه بدانکه سید الشهدا را کشته اند جبله میگوید روزی بیرون امدم دیدم
آفتاب بر دیوارها تابیده بود مانند جامهای بیاد رنگین پس بخروش و گریه درآمدم
و گفتم قَد وَ اللّهِ قُتِلَ سَیِّدُنا الحُسَینُ بنُ عَلِیٍّ بخدا قسم که سید و مولای ما حسین را
کشتند و صاحب بصایر روایت نموده که روزی پیغمبر ص با جمعی از صحابه براهی میگذشتند
بطفلی چند رسیدند که بازی میکردند پس پیغمبر نشست در نزد کودکی که میان
دیدهای او را بوسیدند و ملاطفت بسیار باو کردند پس او را در بغل گرفتند بسیار
بوسیدند پس سبب ان را پرسیدند فرمودند روزی دیدم این طفل را که با حسین
بازی میکرد و دیدم که خاک زیر پای او را بر میداشت و بر صورت و چشم خود می
مالید پس دوستی من او را بجهة دوستی او است حسین را و جبرئیل خبر داده است بمن
که او از یاوران و انصار فرزندم خواهد بود در واقعه کربلا و از معنی بن جعفر مرویست
که در روز قیامت منادی ندا میکند که کجایند حواریان محمد بن عبد الله که
عهد او را نشکستند تا از دنیا رفتند پس برمیخیزند سلمان و ابوذر و مقداد پس
باز ندا میکند که کجایند حواریون علی بن ابیطالب پس برمیخیزند عمرو بن حمق و محمد بن ابی بکر

وصیتم نماز واو پس فرزندش پس باز ندا میشود که کجا بند حواریون حسن بن فاطمة بنت محمد بن عبد الله
پس بر میخیزند سفیان بن ابی لیلای همدانی و حذیفة بن اسد پس باز ندا میشود که این حواری
الحسین بن علی کجا بند حواریون حسین پس بر میخیزند شهدائی که او را یاری کردند و دست از
یاریش برنداشتند تا کشته شدند ادی بنکو یاری کردند فرزند پیغمبر را کسی او را یاری نکرد ولیشان
یاری کردند کسی او را دست بسی نمود وایشان دست از مال و جان و عیال برداشتند تا آنکه با کمال
تشنه و جگرهای بر شته ساغر اجل نوشیدند و خلعت شهادت پوشیدند و در خاک و خون
غلطیدند فیا لهفی علی الکهول والشبان ویا اسفی علی تلک الاجسام والابدان فی جسوم
طالما اتعبوها فی عبادة الرحمن وتلاوة القرآن ملقاة علی التراب من غیر فراش ولا
مهاد ولا وطاء ولا وساد تهب علیها الصبا والدبور وتعدوا علیها العقبان و
النسور وواسفاه علی تلک الجثث الشریفة والشمائل اللطیفة واغصانها عظ
ذبح اشبالهم وسبی عیالهم ونهب رحالهم وتمزیق ثیابهم واموالهم فیا لیتنی کنت
عنهم فداء ولانفسهم وقاء کانوا لیوث الوغی حماة وحتف للواعدین واقمار
بالمحاق افا تحسن عزها الخسف فاحتجبت عن البرایا ولم تحجب عن البادی
ایشان همه شیرهای بیشه شجاعت و کان کرم و سخاوت بودند و ماههای شبستان
بودند که از ظلم ظالمان منخسف و محجوب شدند و از نظرها رفتند لکن از نظر لطف الهی
نرفتند دارت علیهم رحی الهیجاء قاطبة حتی فنوا تحت خطاب وتباب فرو کرفت
ایشان را آسیای ظلم تا ایشان را در زیر آسیای ستم و جور انداخت تا در زیر دست و پای
اسبان و چهار پایان و ضرب تیغهای بران پاره پاره کردیدند امذبح الجسوم الزاکیة لا

وطاء لها تسفوا علیها سوافی ریح اعصار فدای ان جسمهای زکیه شوم که بر زمین افتاده
بودند و بادها بر ایشان میوزید اضحت تناثم فی التسبی بارزة تحکی بدور آعراتها
خسف امرادی ندور حول الحسین الطهر حاسرة تکو الیه وتهافوح بیذفاء
ندا ایشان را اسیر و برهنه کرده اند و از شدت الم و مصیبت بدور بدن مطهر حسین
میکردیدند و نوحه میکردند وزینب اخته فی البین نادبة یا قوم من لغریب
الاهل والنادی در آن میانه زینب ندا میکرد که کجائید که بر غریبی و بیکسی او رحم کنید
قد کنتم قبل ذا تخشون صولته ورأسه الان اضحی فوق خطار بلی از این از
صولت او و شجاعت میترسیدند و حالا می بینم سر او را بر سر نیزه بلند کرده اید
ذبحتم سندی احرقتم کبدی کسرتم عضدی اخذتم فادی پناه مرا ذبح کردید جگر
مرا سوختید بازوی مرا شکستید آتش مرا خاموش کردید عز بن عوتم رماه الذل بینکم
رب الصیانة بل مختار مختار این عز من است که او را چنین ذلیل نموده اید که بر
کزیده احمد مختار است که او را چنین خوار کرده اید لیت المنیة قبل الیوم بی نزلت
ومقلتی عمیت عن هذا لاستاد کاش پیش از این مرده بودم و کاش کور شده بودم که
چنین پردهء خود را دریده نمیدیدم عیدانم کدام دل است که در این بلیه غمگین نشود و کدام
دیده است که در این مصیبت اشک نمیریزد مگر نمیدانی که این مصیبت چگونه عالم را به
تزلزل در آورده و آسمان و زمین را خون باو کردست و جیب جهان را کریبند و وحش
وطیر را بر این حسرت کباب کرده ملائکه مقربین در این مصیبت عزادار شدند و
پیش از کشته شدنش عزای او را کرفتند و بر او کریستند چنانچه در حدیث هست که ملکی

از ملائکه ملاء اعلی مشتاق لقای پیغمبر شد از خدا رخصت خواست که بخدمت آنحضرت بیاید
او را رخصت داد و آن ملک هرگز بزمین نیامده بود چون نازل شد وحی شد باو که اخبر محمدا
ان رجلا من امته اسمه یزید یقتل فرخك الطاهر ابن الطاهرة خبر بده بمحمد که مردی
از امت تو مسمی بیزید میکشد فرزند طاهر او را که فرزند طاهره شبیه مریم است عرض کرد
خدایا من شاد بودم بر رؤیت پیغمبر چگونه این خبر را باو بدهم شرم میاید که دل پیغمبر تو را بدرد آورم
مخبر گشتن فرزندش حسین کاش بزمین نمی‌رفتم وحی آمد که بخبر تو را امر میکنم اطاعت کن
آنملك آمد بسوی پیغمبر و اظهار الهین کرد و گفت یا رسول الله مرا شوق زیارت تو اذن خواستم
از خدا مرا اذن داد و خبری بمن فرموده که بتو داده باشم فلیت ربی کان حطم اجنحتی
ولم اتك بهذا الخبر کاش خدا پرهایم را شکسته بود و این خبر را بتو نمیدادم ولکن چاره
از انفاذ امر خدا نیست بدانکه مردی از امت تو که اسم او یزید است خدا او را لعن کند و او را در دنیا
و عذاب او را در آخرت فرزند طاهر تو را خواهد کشت و کشنده او را بعد از او در دنیا
تمتعی نخواهد بود مگر قلیل و خدا جزای او را خواهد داد و مخلد در جهنم خواهد بود پس
پیغمبر گریست گریه شدیدی و گفت آیا رستگار خواهند شد گروهی که فرزند مرا
میکشند گفت یا محمد میان دل و زبان ایشان جدائی خواهد افتاد و بنفاق میرند
و در آخرت عذاب دردناك خواهد بود ایشان را و در روایت دیگر وارد شده
که ملکی که موکل بر باران است ماذون شد که بخدمت فخر کاینات برسد چون بخدمت
آنحضرت آمد آنحضرت بام سلمه فرمود در را متوجه باش کسی داخل حجره نشود ام
سلمه متوجه در بود که حسین صلوات الله علیه داخل شد خواست داخل حجره طاهره

شود ام سلمه او را منع کرد از هر طرف جست تا آنکه داخل شد و رفت بخدمت جد بزرگوار خود بر زانوهای مبارک
بالا رفت و بر آن نشست ملك گفت اتحبه دوستش میداری فرمود بلی گفت ان امتك ستقتله
زود باشد که امت تو او را بکشند و اگر خواهی زمینی که در آن کشته میشود بتو بنمایم پس دست
دراز کرد و چون باز آورد خاك سرخی در دستش بود حضرت آن را بام سلمه داد که حفظ کن او را
آن را در گوشه مقنعه خود بست شرحبیل ابن ابی عون روایت میکند که چون حسین متولد شد
ملکی از فردوس اعلی نازل شد بر بحر اعظم و ندا کرد در اقطار آسمانها و زمینها که یا عباد الله
البسوا اثواب الاحزان واظهروا التفجع والاشجان فان فرخ محمد مذبوح مظلوم مقهور
ای بندگان خدا جامه‌های اندوه و غم بپوشید و اظهار مصیبت و اندوه نمائید که فرزند محمد
ص را ذبح میکنند و ظلم میکنند و مقهور میشود پس آمد بنزد پیغمبر خدا و قبضه از تربت
طاهره زمین کربلا را با خود داشت گفت یا حبیب الله کشته میشود بر این زمین گروهی
از اهل بیت تو و میکشند ایشان را گروهی از ظالمان امت تو و یقتلون فرخك الحسین
ابن بنتك الطاهرة و میکشند فرزند تو حسین را که پسر دختر طاهره تو است و این است
تربت او پس آن را بانحضرت داد و گفت یا محمد این تربت را نزد خود حفظ کن هرگاه برنگ خون
متغیر شد و مثل خون گردید بدانکه فرزندت حسین کشته شده پس قدری از
تربت طاهره را از ملك بر بال خود گرفته باسمان عروج کرد ملکی نماند مگر که بآن تبرك
میکردند و آن را می بوئیدند و میگریستند و میگفتند قاتل الله قاتل الحسین
خدا بکشد کشنده حسین را و او را بعذاب جهنم معذب فرماید پس آن را بام سلمه
داد و خبر شهادة فرزند خود را باو داد و عرض حاضرین ابکی و سکو محافظت و سرپرستی کن او را

بعد از من فاذا ابنها قد تغيرت واحمرت وصارت دما عبيطا فاعلمي ان ولدي الحسين
قد قتل بارض كربلا چون ديدي ان را كه سرخ شده و بخون تازه بدل شده
بدانكه فرزندم حسين كشته شده است در زمين كربلا چون يك سال از عمر شريف
سيد الشهدا گذشت دوازده هزار ملك بر پيغمبر نازل شدند بالصورتهاي مختلف
رنگهاي ايشان و ديدهاي ايشان گريان بالها را در زير پيغمبر صلعم پهن كرده عرض
كردند يا محمد صلعم سينزل بولدك الحسين مثل ما نزل بهابيل من قابيل زود
باشد كه نازل شود بفرزندت حسين مثل انچه نازل شد بهابيل از قابيل و ملكي
نماند در اسمان مگر انكه نازل شد بر رسول الله و او را تعزيه ميدادند بفرزندش
حسين و خبر ميدادند ان را با انچه عطا ميكند خدا بزيارت كنندگان او و گريه
كنندگان براو وان حضرت گريه ميكرد و ميگفت اللهم اخذل من خذله
واقتل من قتله فلا تمتعه بما امله في الدنيا واصليه حر نارك في الاخرة ای مصيبت اين
مصيبتي بود كه از وقت ولادت صاحبش اين حرمت اثر در گوش زده ميكردند
و با بشارت ولادتش خبر شهادتش را دادند و در وقت تولدش تعزيه باش ميگفتند
و پيش از تعزيتش لباس تعزيه پوشيدند و جامه عزا و ماتم در بر كردند الله
اكبر انها المصيبة ثلث عرش الدين اي تثلل الله اكبر چه مصيبتي بود
اين مصيبت كه سر دين را سرنگون و خانه ايمان را خراب نمود الله اكبر انها
لرزية الفت على الاسلام صفحة كلكل الله اكبر چگونه مصيبت بود
كه عجبا من السبع الطرائق كيف لم تنشق والارضين لم تتزلزل اسفا

علیه

عليه والكواكب كيف لم تنقض والافلاك لم تتعطل عجب دارم كه چرا اسمانها شكافته
نشد و زمينها متزلزل نشد و چرا ستارها از هم نپاشيدند و افلاك از حركت نيفتاد
قتل ابن فاطمة وتلك حريمه بيد الاعادي لا كفيل ولا ولي فرزند فاطمه را كشتند
و حرمش را اسير كردند و در دست دشمنان زنان ايشان را كفيلي و زنان ايشان را دوستي
ابيت بالطف الحسين مجدلا بالكرجالا على الترب والجنادل وتبيت من امن
امية نوما لم تخش من خوف ولم تتوجل ايا بدن مقدس حسين را بر روي خاك
و سنگ مي اندازند و اولاد امية بخواب راحت ميباشند بدون خوف و ترس ايا
كجا ايند مردان دين دار با حميت كه در اين بلية خروش بر اورند هل تقبلون بان
بان حريم نساء كم في الاسر تستعطف من لم يقبل ايا مي پسنديد كه
زنان شما را اسير كنند و هر چند طلب مهرباني كنند كسي بداد ايشان نرسد
ويقاد في الاصفاد من امامكم بعد ابن فاطمة لكل مؤمل ايا مي پسنديد
كه پناه شما او امام شما را بعد از فرزند فاطمه در غل و زنجير كنند ويرى به
ونساؤه من حوله نحو الشام على ظهور البزل او را اسير كنند و با
زنان و خواهرانش بر شتران سوار كرده بجانب شام بعد تبديد بين اللئام برند
بدانكه اين معدودي كه در خدمت سيد الشهداء بودند از خواص مؤمنان بودند
كه بالمره دست از دنيا شسته در كمال شوق و ذوق جانهاي خود را در مي باختند
پس مستمع باش تا بشنوی مجملی از كيفيت جان باختن بعضي از ايشان را چنانچه
علماي اعلام مثل شيخ مفيد و شيخ صدوق و سيد بن طاوس و ديگران ذكر اين

شهادت حر

محنت انجام داکرده اند اینست که بعد از ان حمله که در اول روز شد شروع بمبارزت شد و اول
کسی که بمبارزت کشته شد حر بن یزید بود وحکایت باسعادت او اینست که چون در ان
حمله بسیاری از لشکر امام ع بدار القرار شتافتند انحضرت صدای شریف را بلند
کرده از برای اتمام حجت میفرمود اَمَا مِن مُغِیثٍ یُغِیثُنَا لِوَجهِ اللهِ اَمَا مِن ذَابٍّ
یَذُبُّ عَن حَرَمِ رَسُولِ اللهِ آیا فریاد رسنده نیست که بجهة تقرب بخدا ما را فریاد رسی
نماید آیا کسی هم نمی رسد که دفع شر از حرم پیغمبر نماید چون حر این را شنید و این واقعه را
دید نزد ابن سعد امد و گفت تو با حسین جنگ خواهی کرد با اینمرد گفت ای وَاللهِ قِتَالاً اَیسَرُهُ
اَن تَطِیرَ الرُّؤُسُ وَتَطِیحَ الاَیدِی بخدا قسم که جنگی خواهم کرد که اقل ان این باشد که
سرها از بدن جدا گردد و دستها بریده شود حر که این را شنید رفت در میان لشکر
خود و لرزه بر بدنش افتاد و احوالش منقلب گردید مهاجر بن اوس با وگفت در امر تو
حیرانم تو را از شجاعان کوفه میدانم این چه حالتست که در تو می بینم حر گفت خود را در میان
بهشت و دوزخ می بینم و باین جهت حیرانم پس گفت بخدا قسم که بر بهشت چیزی را اختیار
نمیکنم اگر چه مرا پاره پاره کنند و بدنم را بسوزانند پس اسب را از اند بسوی لشکر سید الشهداء
و دست بر سر گذاشته بود و میگفت اَللّهُمَّ اِلَیکَ اَنَبتُ فَتُب عَلَیَّ اَرعَبتُ قُلُوبَ
اَولِیَائِکَ وَاَولَادِ بِنتِ نَبِیِّکَ خدایا توبه کردم انابه کردم توبه ام را قبول کن و مرا
عقاب مکن که ترسانیدم و بتشویش انداختم دلهای مقدسه اولیای تو را و فرزندان
دختر پیغمبر تو را پس امد نزد انحضرت و عرض کرد جُعِلتُ فِدَاکَ منم انکه مانع شدم
از برگشتن تو و تو را در این صحرا حبس کردم و گمانم نبود که این قوم ستمکار کار را باینجا

خواهند

خواهند رسانید یا ابن رسول الله توبه کردم هَل لِی مِن تَوبَةٍ آیا توبه ام مقبول است حضرت
فرمود بلی خدا توبه ات را قبول میکند فرود بیا عرض کرد یا ابن رسول الله وقت فرود آمدن
نیست سواره بودن من بهتر است از پیاده بودن وَاِلَی النُّزُولِ یَصِیرُ آخِرُ اَمرِی آخر فرود خواهم
آمد و ان در وقتی است که کشته شوم و در خون خود بغلطم ابن نما روایت کرده است که
عرض کرد با انحضرت که وقتیکه پسر زیاد مرا بطلب تو فرستاد چون بیرون امدم از قصر
ندائی شنیدم از عقب سر که یکی میگفت که اَبشِر یَا حُرُّ بِالخَیرِ ای حر ترا بشارت باد بخیر و
تعقب کردم کسی را ندیدم گفتم بخدا که این چه بشارتست بر کسی که میرود بحرب فرزند پیغمبر
میروم و گمان نداشتم که نوبت بادی کشد حضرت فرمود تو را خدا و رسول خیر و اجر
بدهند و در بعضی از کتب مقتل مذکور است که گفت در این شب پدرم را در خواب دیدم
که نزد من امد و گفت ای فرزند در این روزها بکجا رفته بودی گفتم که رفته بودم که سر راه بر
امام حسین ع بگیرم پدرم فریاد براورد و گفت وای بلا ای فرزند تو را چه کار است
با فرزند رسول خدا اگر میخواهی در جهنم مخلد باشی با او حرب کن و اگر میخواهی در قیامت
رسول خدا شفیع تو باشد و در بهشت همسایه او باشی برو و او را یاری کن و با دشمنان
جهاد کن شیخ صدوق میفرماید که پس عرض کرد یا ابن رسول الله رخصت ده مرا تا
با دشمنان مقاتله کنم و در راه و رضای تو جان در بازم حضرت او را اجازه داد مرکب را
بجولان دراورده میگفت اِنِّی اَنَا الحُرُّ وَمَأوَی الضَّیفِ اَضرِبُ فِی
اَعنَاقِکُم بِالسَّیفِ عَن خَیرِ مَن حَلَّ بِاَرضِ الخَیفِ اَضرِبُکُم وَلَا اَرَی مِن
حَیفٍ منم حر و منم که پناه مهمانان شمشیر خود را بگردنهای شما میزنم

بجهت جانب حضرت اهل زمین وحیف نیست کشتن شما که با او جنگ میکنید پسران شجاع ندا داد
و هر بن حر زکار خود داد و پای حرب انداخت سپر دوی انداخت زید بن سفیان تمیمی
میگفت که میرسیدم باو نیزه خود را باو میزدم پس در اثنای که حر بحرب آمده بود و مشغول
بحرب بود مثل مجی برگوش و چشم او رسیده و چون از پی اسبش جاری بود که حصین
ابن نمیر سکونی باو گفت یا زید این همان حر است که آرزو میکردی که او را بیابی و نیزه بر او بزنی
پس آن ملعون بحرب او بیرون رفت چون بمیدان رسید حر بر او حمله کرد و ضربتی بر او زد که
جانش بمالك سپرد و آن قدر جنگ کرد که چهل سواره و پیاده را کشت و در بعضی از روایات بود
بجانب سید الشهدا آمد که آیا راضی شدی از من حضرت فرمود نعم انت حر کما سمتك امك بلی
تو حری چنانچه مادرت تو را حر نام کرده آخر الامر ملعونی اسب او را پی کرد حر پیاده ماند
او پیاده جنگ میکرد و میگفت ان تعقروا بی فانا ابن الحر اشجع من ذی لبد هزبر اگر
اسب مرا پی کردید پروا ندارم زیرا که من فرزند آزاده ام و دلیرتر و قوی ترم از شیر آخر الامر چون
او را گرفتند ایوب بن مسرح و یکی دیگر از اهل کوفه شریك شده او را شهید کردند و بر قولی
نیزه بر سینه او زدند که سینه اش شکافته شد فریاد زد ادرکنی یا ابن رسول الله فریادم رس
در باب سید بن طاوس مسطور است که وقتی سید الشهدا باو رسید که خون از زخمهایش
میریخت حضرت فرمود بخ بخ یا حر انت حر کما سمیت فی الدنیا والآخرة به به
مرحبا ای حر نیکو وفاداری کردی تو حری و آزاده هم چنانچه اسمت حر میباشد در دنیا
و آخرت پس فرمود لنعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح
نیکو آزاده ایست حر ریاحی که پایداری کرد در وقت جنبش نیزها ونعم الحر

اذ نادی حسینا فجاد بنفسه عند الصباح خوشا بحال حر که حسین او را ندا داد و جان خود را در راه
او در باخت پس آن حضرت خاك از صورت آن شهید راه وفا پاك میکرد و میفرمود تو حری در
دنیا و آخرت و در بعضی از کتب مقتل مذکور است که برادرش مصعب نیز بخدمت آن حضرت آمده توبه
کرد و بمیدان رفته کشته شد و هم چنین فرزند او و غلام او و پسرش و لکن صحت آن ثابت نشده

شهادت بریر

و بعد از شهادت حر بریر بن خضیر همدانی پیش آمد و او مردی بود از صلحا و نیکان و قراء
اهل زمان بود و بعد از حصول رخصت روی بمیدان نهاده رجزی خواند تمام و نسب خود
را بیان کرده پس فریاد کرد اقتربوا منی یا قتلة المؤمنین اقتربوا منی یا قتلة اولاد البدریین
اقتربوا منی یا قتلة اولاد رسول رب العالمین و ذریته الباقین یعنی پیش آیید ای کشندگان
مؤمنان نزدیك من آیید ای کشندگان اولاد بدریین ای کشندگان اولاد پیغمبر و ذریه او پیش
آیید تا بیابید ضرب دست او پس سید بیاد آن عمل خود پس خود را بر آن اشرار زد و میزد
و می انداخت تا سی نفر را بدرك اسفل فرستاد پس یزید بن معقل بجهت مقاتله او بیرون
آمد و گفت شهادت میدهم که تو از گمراهانی بریر گفت بیا مباهله کنیم و دعا کنیم تا آنکه
بر باطل هم باشد او کشته شود و لعنت کنند دروغ گوی ما را پس بر یکدیگر حمله
کردند یزید ضربتی بر او زد کارگر نیفتاد بریر ضربتی بر فرقش زد که خود را شکافت و تا
مغز سرش را شکافت و بجهنم واصل گردید در این اثنا یکی از اصحاب ابن زیاد که او را
بحیر بن اوس میگفتند بر بریر حمله کرد و او را شهید کرد پس اسب را در میدان جولان داد
و شعری چند خواند و در آن افتخار بخود از قتل بریر بیان میکرد پس باو گفتند که آیا
فخر میکنی بکشتن بریر که از نیکان و صلحا بود پس پشیمان شد و آمد و باو گفت وای بر تو

شهادت وهب

ای عمر کشتن پسر را ببیند و ملاقات خواهی کرد خدا را پس آن ملعون پشیمان شد پس شمری جند خدا
و در آن الحال ندامت از کرده خود میکرد پس بعد از شهادت او وهب ابن عبد الله بن
حباب کلبی بمیدان رفت و مادر و زنش همراه او بود و بعضی ذکر کرده‌اند که او جوان و تازه داماد
بود و هفده روز از دامادیش گذشته بود و در بعضی از روایات چنین است که او نصرانی بود و
خود و مادرش بدست سید الشهداء مسلمان شده بود چون جمعی از اصحاب بفیض شهادت
فایز شدند مادرش نزد او آمد و گفت قم یا بنی فانصر ابن بنت رسول الله ای نور دیده برخیز
و یاری کن فرزند دختر پیغمبر خود را که وقتی بهتر از این زمان نیست گفت ای مادر یاری میکنم او را و
در جان باختن تقصیر نخواهم کرد و بعضی ذکر کرده‌اند که خواست که بجهة استحلال و وداع نزد
زن خود رود مادرش گفت ای فرزند زنان ناقص عقلند مبادا ترا گول زند و از سعادت ابدی
باز مانی چون نزد زن آمد گفت فلانه فرزند فاطمه در این صحرا غریب و تنها مانده دلم میخواهد
در مقام یاری جان بازی کنم زن گفت کاش من جان را فدای او کردمی اما میخواهم شرطی کنی
که در قیامت مرا تنها باز نگذاری و مرا با خود ببهشت بری وهب قبول کرد هر دو نزد امام علیه السلام
عرض کرد که حضرت منا خود را فدای تو سازم زن پیش آمد گفت یا ابن رسول الله این جوان
شوهر منست و من از او بهره نبردم میخواهم در حضرت تو شرط کند که در قیامت مرا
باز طلبد و مرا با خود ببهشت برد و است دعای من از شما اینست که مرا بخواهران و اهل بیت
خود بسپارید تا در سلک کنیزان و خدمتکاران ایشان باشم تا در سراپرده عصمت
دست ناکسی بدامن عفت من نرسد آنحضرت بگریه درآمد وهب گفت شرط کردم که
در قیامت بی او پای در بهشت نگذارم و او را بشما سپردم که او را بحرم محترم خود در آرید

و بالجمله بعد از آنکه جامه حرب در وی بمیدان نهاده میگفت إن تنكروني فأنا ابن الكلبي سوف
ترونني وترون ضربي وحملتي وصولتي في الحرب أدرك ثاري بعد ثار صحبي
وأدفع الكرب أمام الكرب ليس جهادي في الوغى باللعب اگر نمی‌شناسید مرا که منم فرزند
کلبی زود باشد که ببینید جان نثاری مرا و ضرب دست مرا و حمله‌های مرا و مردانگیهای مرا در حرب
که میگیرم انتقام خون یاران خود را و اندوه را از خاطر حسین میخواهم بر دارم طلب خون ایشان
و جهاد کردن در جنگ بازیچه نیست پس حمله کرد بر قوم و مقاتله کرد تا آنکه جماعتی را کشت پس
برگشت نزد مادر و عروس و گفت ای مادر راضی شدی از من مادرش گفت ما رضيت
أو تقتل بين يدي الحسين. راضی نمیشوم تا در برابر روی حسین کشته و در خون خود
آغشته شوی زنش گفت بالله لا تفجعني بنفسك ای وهب تو را بخدا قسم میدهم مرا بدرد
مصیبت خود مبتلا مگردان مادر گفت سخن او را گوش مده برگرد و مقاتله کن در برابر
فرزند پیغمبر تا جد بزرگوار او فردا ترا شفاعت کند پس وهب باز روی بمیدان نهاد و
میگفت إني زعيم لك أم وهب بالطعن فيهم تارة والضرب ضرب
غلام مؤمن بالرب حتى يذيق القوم مر الحرب پس آن سعادتمند باز
خود را بر آن قوم زد و در دریای حرب غوطه ور شد تا آنکه نوزده سوار و
دوازده پیاده از آن جماعت هلاک انداخته بجهنم روانه کرد تا آنکه دستهای او را از بدنش
جدا کردند در آن حال زنش عمودی بدست گرفت و بجانب او روانه شد و میگفت
فداك أبي وأمي قاتل دون الطيبين حرم رسول الله پدر و مادرم فدای تو شود
کوشش کن و مقاتله نما در نزد حرم رسول خدا و جان بازی نما بجهة ذریه پیغمبر خدا وهب بن

آمد که او را بر کربلا بسوی خیمهها آن زن پاک طینت دامن او را گرفته گفت هرگز بر نمیگردم تا با تو
کشته شوم سید الشهدا فرمود خدا شما را از اهل بیت جزای خیر دهاد این زن برگرد خدا تو را
رحمت کند پس آن سعادتمند مقاتله کرده تا کشته شد زن دوید بر سر کشتهٔ او و خون از روی او
پاک میکرد شمر ملعون او را دید بغلام خود گفت عمودی بر سر آن زن زد که سرش را شکافت
و او را کشت و این اول زنی بود که از لشکر سید الشهدا کشته شد صاحب بحار میگوید دیدم
روایتی که وهب نصرانی بود و بجهاد پیاده صد و از ده سوار را کشت آخر الامر او را اسیر کرده نزد
پسر سعد بردند آن ملعون امر کرد گردن او را زدند و سرش را بسوی لشکرگاه سید الشهدا
انداختند مادرش آن سر را برداشت بوسید و آن را بسوی لشکر پسر سعد انداخت و یکنفر را بآن
کشت پس عمود خیمه را گرفته بر ایشان حمله کرد دو نفر را کشت حضرت فرمود ارجعی یا ام وهب
انت و ابنک مع رسول الله فان الجهاد مرفوع عن النساء ای مادر وهب برگرد که جهاد
بر زنان نیست تو و فرزندت با رسول خدا باشید پس برگردید و میگفت خدایا امیدم را
قطع مکن حضرت فرمود خدا قطع نکند امید تو را ای مادر وهب بعد از او عمرو بن خالد
ازدی بمیدان رفته بدرجه شهادت رسید بعد از آن پسرش خالد بن عمرو قدم در عرصه
میدان گذارده رجزی خواند و خود را باتش حرب انداخت و مقاتله کرد تا شهید شد
بعد از آن سعد بن حنظلهٔ تمیمی قدم در معرکهٔ جانبازی گذاشت و رجزی چند خواند
و خود را بر آن قوم شوم زد و قتال عظیمی کرد تا آخر الامر خلعت شهادت پوشید و
ساغر اجل نوشید بعد از آن عمر بن عبدالله مذحجی روی بکارزار گذارده و داد
از کفار بر آورد آخر ضرب مسلم ضبابی و عبدالله بجلی بسرای جاوید شتافت

شهادت مسلم بن عوسجه

و بعد از او مسلم بن عوسجهٔ اسدی روانه روانهٔ میدان شد و او از بزرگان لشکر جناب سید
الشهداء بود و از شجاعان نامدار و مشاهیر روزگار بود و از اصحاب امیر المؤمنین ع بود و در
خدمت آنحضرت جهاد کرده بود و در خدمت آنحضرت مردانگیها کرده بود و بعضی ذکر کرده
اند که حضرت امیر او را ابادر خود خوانده و چندین مرتبه قرآن را نزد آنحضرت خوانده بود و شبث بن
ربعی میگوید که در جنگ همراه بودیم و در روز جنگ بیشتر از آنکه لشکر اسبهای خود را
لجام کنند او خود را بر لشکر کفار زده شش نفر از مشرکین را کشته بود باری بعد از رخصت
روانهٔ میدان شد و میگفت ان تسئلوا عنی فانی ذو لبد من فرع قوم من ذری بنی
اسد فمن بغانا حائد عن الرشد وکافر بدین جبار صمد اگر بپرسید از من من
شریف میباشم از خانوادهٔ بنی اسد کسی که بر ما ظلم کند از رشد و هدایت بر کنار و کافر
میباشد بدین خداوند جبار پس مسلم مبارز خواست مبارزان از لشکر بحرب وی
آمدند و او خود را بر ایشان زد تا پنجاه نفر از ایشان را بدرک اسفل فرستاد آخر جمعی
بر او حمله کردند مسلم تیغ کشیده بر ایشان حمله کرده شش نفر دیگر را بدرک فرستاد
آخر از کثرت جراحات از اسب در گردید بعزم کشید در رکنی یابن رسول الله سید
الشهدا با حبیب بن مظاهر خود را باو رسانیدند او را دیدند در خاک و خون غلطید
آنحضرت با او خطاب فرمود رحمک الله یا مسلم فزت بالشهادة وادیت ما
کان علیک خدا تو را رحمت کند ای مسلم که فایز شدی بشهادت و آنچه بر تو
بود بجا آوردی پس این آیه را خواند فمنهم من قضی نحبه و منهم من
ینتظر وما بدلوا تبدیلا طائفه از دوستان را اجل دریافت و جمعی که باشند

مشغول مرکند پس حبیب پیش آمد و گفت عزّ علیّ مصرعك یا مسلم ابشر بالجنة دور آرا
برمن ای مسلم که ترا باین حال ببینم بشارت باد ترا به بهشت پس با آوازی ضعیف گفت بشّرك
الله بخیر چندانکه ترا بشارت بخیر بدهاد پس حبیب گفت اگر نه این بود که من هم از عقب تو می آیم
هر اینه دوست میداشتم که وصیت کنی بمن بانچه خواهی ولکن میدانم که منهم از پی خواهم رسید
پس مسلم اشارت کرد بسوی جناب سید الشهدا و گفت یا حبیب اوصیك بهذا فقاتل
دونه حتی تموت ترا وصیت میکنم درباب این مظلوم که کوتاهی نکنی در یاری او و با دشمنان
مقاتله کنی تا جان خود را در راه او دربازی حبیب گفت لأنعمنّك عیناً ای مسلم دیده ترا
روشن خواهم کرد در یاری کردن او و محمد بن ابیطالب روایت کرده که چون مسلم را شهید کردند
کنیزی داشت صدا بشیون بلند کرد و صدای واسیداه و ابن عوسجاه و اسیداه
براورد چون صدای شیون او بلشکر مخالف رسید شاد شدند و ازان شادی
خروشیدند که مسلم ابن عوسجه را کشتیم شبث بن ربعی گفت مادرهای شما بر
عزای شما بنشیند بر کشتن [illegible] خود را میکشید و عزت خود را بذلت مبدل میکنید
همین بزرگوار را که کشتن او شادی میکنید بسا مردانگیها که در جهاد کفار کرده
و بسا حقها که بر اسلام و مسلمین دارد و بروایت شیخ مفید بعد از شهادت
نافع بن هلال عمرو بن حجاج از جانب فرات بمیمنه لشکر حضرت حمله کرد با اصحاب
خود و جنگ در پیوست بعد از آنکه جنگ فرو نشست و غبار کم شد دیدند مسلم بن
عوسجه را که بر زمین افتاده بود پس شمر ولد الزنا با گروهی بجانب میسره اصحاب
آنحضرت حمله کرد و اصحاب آنحضرت بر ایشان حمله کردند و سی و سه نفر دیگر از اصحاب

آن گروه باقی مانده بودند و این جماعت قلیله بهر طرف که رو میکردند از جماعت رو سیاه متفرق میشدند
پس ابن سعد حصین بن نمیر را با پانصد نفر تیرانداز بمدد لشکر خود فرستاد و ایشان
مقاتله کردند تا نزدیک حسین و اصحاب او رسیدند و ایشان را تیر باران کردند
بسیاری از اسبهای ایشان را پی کردند و مقاتله بطول انجامید تا میان روز و جنگ
شدت کرد و نتوانستند که بغیر از یکجانب متوجه شوند بجهت آنکه خیمه ها را نزدیک یکدیگر زده بودند
ابن سعد گروهی را فرستاد که خیمه ها را از جا در آورند اصحاب آنحضرت در خیمه ها داخل شده جمعی را
هلاک کردند ابن سعد گفت خیمه ها را آتش زنید پس آتش در خیمه های عصمت و سراپرده های طهارت
زدند اخذت الحنان ابن امیّة هذه مواضع بیوتك عایدین واحزنوا یا رسول الله بنی امیه
خانه های ترا خراب کردند و با آتش جور و ستم سوختند و بناتك الخفرات اصبحت بعدا
بالسلب والضرب العنیف تعذب آه آه دختران و پرده نشینان ترا امین نبودند و برهنه
میکنند و بعذاب معذب مینمایند خلقتها وعلی بها الکبیر [illegible] خنقاً [illegible]
الحرق و یلغب یا رسول الله این مهلات که دلهای ایشان را مثل خیمه های ایشان آتش زدند
و بکشتن فرزندت جگرهای همه را کباب کردند و در سوزش پرده نشینان پس بروی ای چرخ
سعیها کردی که آخر خیمه ها را سوختی چون آن امام عالیمقام و اصحاب کرام او این بیشرمی را دیدند
تیغ کشیدند مثل شیر خشمناک بر آن قوم بیحیا حمله کردند عمرو بن قرظه انصاری جان خود را
فدای آن امام مظلوم کرده بهر طرف که آنحضرت رو میکرد او در برابر آنحضرت می آمد که
هر تیر و نیزه که می آید بر او وارد آید و نمیگذاشت که حربه بر آن شهید برسد تا آخر از کثرت
جراحات بر زمین افتاد و گویا میگفت آیه یغا کاشکی میداشتم جان دگر تا نثار آن

میکردی آن را به سکان دگر. چون نماز پادرا هد گفت یا بن رسول الله یا بعهد خود وفا کردم فرمود
بلی چون داخل بهشت شوم تو در پیش روی من باشی سلام مرا بجدم برسان و بگو که من در پی
بخدمت تو میرسم ابو ثمامه صیداوی پیش امد عرض کرد یا ابا عبد الله نفسی لنفسک الفداء آ
هؤلاء اقتربوا منک ولا والله لا تقتل حتی اقتل واحب ان القی الله ربی وقد
صلیت هذه الصلوة فدای تو شوم این گروه اشرار بتو نزدیک شده اند و میخواهم
جان خود را فدای تو کنم و میخواهم این نماز دیگر را با تو دریابم که نماز وداع است چون
آن جناب اسم نماز شنید آهی کشید از سینه پر درد پس سر باسمان کرد و گفت نماز را
بیاد من آوردی خدا تو را از نماز گذارندگان گرداند بلی اول وقت نماز است پس فرمود
از ایشان مهلت طلبید تا نماز کنیم چون مهلت خواستند حصین بن نمیر گفت نماز
شما مقبول نیست حبیب بن مظاهر گفت ای غدار مکار نماز فرزند سید ابرار مقبول نیست
و نماز چون تو نابکاری مقبول است آن ملعون در غضب شد بر حبیب حمله کرد حبیب
ضربتی بر روی اسب آن ملعون زد اسب از جا در آمد آن ملعون از اسب در افتاد حبیب
خواست او را بکشد اصحاب او او را ربودند آنحضرت زهیر بن قین و سعید بن عبد الله را فرمود
بلی پیش روی من بایستید تا نماز کنم ایشان دو پیش رو آمدند و جانهای خود را فدای آن سید ابرار کرده آن جناب
با سایر اصحاب مشغول بنماز شدند و بطریق نماز خوف نماز را ادا کردند و هر تیری و نیزه که از آن
قوم بجانب آن امام عالمیان می آمد ایشان دو تن پیش رو آمدند و آن را بجان خود میخریدند تا آنکه سعید
از کثرت جراحت از پا در آمد و میگفت خداوندا ایشان را لعنت کن مثل لعنت عاد
و ثمود خداوندا به پیغمبر خود از من سلام برسان و برسان با و آنچه را متحمل شدم از الم جراحتها

خدایا

شهادت جون غلام آزاد کرده ابوذر غفاری

خدایا اینها بجهة یاری ذریه پیغمبر تو بوده پس پاداش کن تو ایشان را این را گفت و مرغ روحش
برای جاوید شتافت چون شهید شد سیزده چوب تیر بر بدن او یافتند باز ده بر آنچه با او رسید
بود از زخم نیزه و شمشیر و بروایتی نماز فرصت تمام با ایشان ندادند بلکه نماز را بایماء
و اشاره ادا کردند بعد از آن جون که غلام سیاهی بود آزاد کرده ابوذر غفاری بخدمت
آن سید عالمیان آمده زمین ادب را بوسید اجازه حرب میخواست حضرت فرمودند
تو را رخصت میدهم که برگردی تو از برای طلب عافیت همراهی ما کردی میخواهم بجهة ما مبتلا
شوی گفت یا بن رسول الله انا فی الرخاء الحس قصاعکم وفی الشدة اخذلکم ابا
در زمان رفاهیت و نعمت کاسه لیس شما کنم و در زمان شدت شما را واگذارم
دربعم والله ان ریحی لنتن وان حسبی للئیم ولونی لاسود فتنفس بالجنة فتطیب
ریحی ویشرف حسبی ویبیض وجهی بخدا قسم که بوی بد و حسب پست و رنگم
سیاهست آیا نمی خواهی که در راه تو کشته شوم تا بوی من نیکو شود و حسبم شرف یابد و
سفید رو شوم لا والله لا افارقکم حتی یختلط هذا الدم الاسود مع دمائکم
بخدا قسم از شما جدا نمیشوم تا این خون سیاه خود را مخلوط کنم بخونهای مطهره شما
پس رخصت یافته پا در میدان گذارده و میگفت کیف یری الکفار ضرب الاسود
بالسیف ضربا عن بنی محمد اذب عنهم باللسان والید ارجو به الجنة یوم
المورد چگونه نمی بینند جماعت کفار شمشیر زدن غلام سیاه را در راه اولاد پیغمبر
بدست و زبان منع میکنم از ایشان شر دشمنان را امیدوارم رحمت الهی در روز
قیامت پس خود را بر آن سیاه دلان زده و در دریای حرب غوطه ور شد

جنگ کردند تا آخر از کثرت جراحات بر زمین افتاد جناب سید الشهداء بر سر کشته وی آمد و گفت اللّهمّ نقّه
وَنَجِّهِ وَطَيِّبْ رِيحَهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ خداوندا روی او را
سفید و بوی او را نیکو گردان و او را با نیکوکاران محشور گردان و در میان او و محمد و آل او
جدائی مینداز از آنحضرت باقر روایت شده که آنحضرت از پدر بزرگوارش علی ابن الحسین ع
روایت کرده که قبیله بنی اسد که شهداء کربلا را دفن کردند آن غلام را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک
از او ساطع بود و بروایت سید ابن طاوس پس عمرو بن خالد صیداوی بخدمت آن
مقتدای عالمیان آمد عرض کرد یَا أَبَا عَبْدِ اللهِ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِي وَكَرِهْتُ
أَنْ أَتَخَلَّفَ وَأَرَاكَ وَحِيداً مِنْ أَهْلِكَ قَتِيلاً مضمونش خواهم من هم از آن ساغری که همگنان
نوشیدند بنوشم و جامه شهادت در پوشم و ملحق شوم باصحاب خود و نمیخواهم
که زنده باشم و ببینم تنهائی تو را یا اینکه جان داشته باشی ببینم کشته ترا حضرت فرمود
تَقَدَّمْ فَإِنَّا لَاحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ پیش باش که ما هم همین ساعت بتو ملحق می
شویم پس در میدان کارزار قدم نهاد و بعد از جان فشانی بسیار جان خود را در راه
آن سید ابرار و نور باصره حیدر کرار در باخت و بسرای جاوید شتافت و ذکر کرده است
سید جلیل ابن طاوس که حنظلة بن سعد شامی آمد و در پیش آن پیشرو سالکان
طریق جانبازی ایستاد و تیر و نیزه که بجانب آن امام اخیار می‌آمد بصورت و سینه
خود میخرید و ندا میکرد که یَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ
نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ تا آخر این صاحب مناقب میگوید که آنحضرت فرمودند یا ابن سعد
خدا رحمت کند ترا ایشان مستحق شدند عذاب را که رد کردند دعوت ترا و بعوض آن

تورا

شهادت عمرو بن خالد

تو را دشنام دادند و تیر و نیزه بر تو زدند و چگونه مستحق نباشند و حال آنکه کشتند اصحاب
ترا عرض کرد راست گفتی فدای تو شوم آیا نمیرویم بسوی خداوند و باصحاب خود
ملحق نمیشویم حضرت فرمود برو بسوی چیزی که از برای تو بهتر است از دنیا و ما فیها
برو بسوی ملکی که زایل نمیشود پس گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ
عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ وَجَمَعَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ فِي جَنَّتِهِ سلام و صلوات بر تو و اهل
بیت تو خدا جمع کند میان ما و تو در دار رحمت خود حضرت فرمود آمین آمین پس قدم
در میدان مردانگی نهاده قتال عظیمی کرد و بسیار مردانگی کرد تا آخر الامر از کثرت جراحات
از پا در آمده ببازار شهدا ملحق گردید و بروایت سید ابن طاوس پس سوید بن عمرو بن
ابی المطاع که از بزرگان و بسیار نماز کنندگان بود پیش رفته قدم در صفحه جانبازی
گذارده و در جدال و قتال بسیار ثابت قدم شد و مثل شیر خشمناک خود را بهر طرف
میزد و می انداخت و بهر طرف حمله میکرد عاقبت آنقدر زخم بر بدن شریفش زدند
که بمیدان افتاد و در میان کشتگان محسوب شد و حس و حرکت بر او نماند کسی باو نپرداخت
چون رمقی از جانش باقی بود بعد از آنکه بهوش آمد گوش داد دید که میگویند قُتِلَ الْحُسَيْنُ
حسین را کشتند پس حرکت کرد و کاردی در چکمه خود داشت آن را بیرون آورده
و با آن با اشقیا شروع بقتال کرد و جنگ کرد تا او را بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند
پس چند نفر از آن سعادتمندان کشته شدند تا آنکه حجاج بن مسروق مؤذن
آنحضرت پیش آمد زمین ادب بوسید و بعد از رخصت رجز خوانده بمیدان شتافت
زمانی نگذشت که او را نیز بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند پس زهیر بن قین بجلی

بنی اسد واز بزرکان لشکر انحضرت بوده و در راه بانحضرت ملحق شده بوده و بعضی مرکشته شدن
همراهی انحضرت کرده بود و زنش را طلاق داد و بقبیله خود فرستاد چون میدانست که کشته می شود
و بالجمله بعد از استرخاص از انحضرت در میان ناس روانه میدان کارزار کردیده و میگفت انا
زهير وانا ابن قين ✽ اذودكم بالسيف عن حسين ✽ منم زهیر پسر قین که شما را دفع میکنم
بشمشیر خود از حسین و شعری چند دیکر خوانده و حمله کرد بران روباه صفتان و صد و بیست نفر
از ان اشرار را بدار البوار روانه کرد پس کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی بر او
حمله کردند و ضربتی بر او زدند تا او را از پا در اورده شهید کردند جناب حضرت امام حسین
با او خطاب کرده فرمود لا يبعدك الله يا زهير خدا تو را از رحمت خود دور نکند ای زهیر
و خدا لعنت کند کشندهٔ تو را چنانچه لعنت کرد کسانی که ایشان را مسخ کرد بقرده و
خنازیر پس حبیب بن مظاهر تجهیز جان باختن پیش رفت و او مردی بود کهن سال
و بخدمت پیغمبر خدا رسیده بود و بملازمت علی مرتضی مشرف شده و بعضی ذکر کرده اند
که ان پیر سعادتمند قران را تمام حفظ داشت و شبها خواب نکردی و از سر شب تا صبح قران را
ختم کردی چون اجازه خواست حضرت فرمود تو را نجد و پدرم یادکاری و پیری تو را
دریافته چکونه راضی شوم که بمیدان روی حبیب بکریه در امد و عرض کرد میخواهم
در نزد جدت رو سفید باشم و پدر و برادرت مرا از یاری کنندکان خود محسوب
نمایند باری مبالغه کرد حضرت او را اجازه داد روی بمیدان کذارده میگفت
انا حبيب وابي مظاهر ✽ فارس هيجاء وحرب تسعر ✽ وانتم عند العدد اكثر
ونحن اعلى حجة واظهر ✽ وانتم عند الوفاء اغدر ✽ ونحن اوفى منكم واصبر

حقا

شهادت حبیب بن مظاهر

حقا واتقى منكم واعذر ✽ منم حبیب بن مظاهر سوار نامدار در فضائی که اتش حرب شعله زند
و شما اکرچه بحسب شماره بیش از ما هستید لکن بحجت ما بر شما غالب و ظاهر میباشد و اکرچه شما
صاحبان عذر میباشید لکن ما ئیم صاحبان وفا که بر عهد خود باقی میباشیم و بر نیزه و
شمشیر شما صبر میکنیم پس ان شجاع دلاور بر ان قوم ابتر حمله کرد و بتیغ سید ریخ کوهر بار خاک
هلاک انداخت و جماعتی را بضرب تیغ اتشبار دمار بر اورد حتی انکه بان پیری شصت و
دو نفر را بدرک اسفل رسانید پس نامردی از قبیله بنی تمیم نیزه بر او زد که از پا
در امد خواست برخیزد حصین نمیر سکونی ضربتی بر سر او زد که بر زمین افتاد و ان
تمیمی ملعون فرود امده سر مقدس را از بدن مطهر جدا برید و بروایت محمد بن ابی طالب
موسوی حصین بن نمیر سر او را برید و بر کردن اسبش اویخت و صاحب مناقب نقل کرده
که بدیل بن صریم سر او را از بدن برید و بر کردن اسبش اویخت و رفت تا اینکه چون داخل مکه
شد حبیب را پسری بود در مکه هنوز به بلوغ نرسیده بود سر پدر را در کردن اسب ان ملعون
دید شناخت بر او حمله کرده او را کشت و سر پدر را از او کرفت صاحب مناقب میکوید
که رفتن حبیب در هم شکست حسین را پس فرمود عند الله احتسب نفسي وحماة اصحابي
پس هلال بن نافع بجلی قدم در عرصه نبرد کذاشت و رجزی چند خوانده و شروع نمود به
تیر انداختن و انفقه کرد تیر داشت بر سینه ان سک دلان انداخت تا تیرهایش تمام شد
دست بشمشیر زد و تیغ از نیام کشید و میکفت ✽ انا الغلام اليمني البجلي ✽ ديني
على دين حسين وعلي ✽ ان اقتل اليوم فهذا املي ✽ فذاك رايي والاقي
عملي ✽ منم جوان یمنی از قبیله بجیله و دینم دین حسین و پدر حسین است اکر کشته شوم

امروز پس کشته شدن در راه او از روی منّ است و همین است مقصد من و من هم پیر بکرده
وعمل خود وخود را بر انقوم بیچانید تا آنکه سیزده نفر را بالاما البوار رسانید آخر الامر بازوهای
آن شجاع نامدار را شکسته و او را اسیر و دستگیر کرده در لشکر پسر سعد بردند و ثمر ملعون
برخواست کردن او را دند و بنا بر شهدا ملحق گردید و بروایت محمد بن ابی طالب جوانی
بود که پدرش در معرکه شهید شده بود و مادرش همراه او بود مادرش بنزد وی آمد و گفت
اُخرُج یا بُنَیَّ وَقاتِلْ بَینَ یَدَی ابنِ رَسولِ الله ای فرزند برخیز وقدم در راه وفا نه و در
برابر فرزند پیغمبر جهاد کن که وقت دریافتن سعادت است آنجوان برخاسته عازم میدان
شد جناب امام فرمود این جوان پدرش کشته شده شاید مادرش راضی بمیدان رفتن
او نباشد او عرض کرد که مادرم مرا امر بجهاد کرده و مرا بخدمت تو فرستاده بعد از رخصت بمیدان
آمد و میگفت امیری حُسَینٌ وَنِعمَ الأمیرُ سُرُورُ فُؤادِ البَشیرِ النَّذیرِ عَلِیٌّ وفاطِمَةُ والِداهُ
فَهَل تَعلَمونَ لَهُ مِن نَظیرِ لَهُ طَلعَةٌ مِثلُ شَمسِ الضُّحی لَهُ غُرَّةٌ مِثلُ بَدرِ المُنیرِ امیر من
حسین است و نیکو امیریست حسین و اوست سرور قلب احمد مختار و فرزند فاطمه و علی
کرار است پس آیا او را نظیری و مانندی میباشد روی انورش مثل خورشید تابان و ماه
درخشان میباشد پس شروع بمقاتله کرده مجادله کرد تا کشته شد سرش را بریدند و بجانب
لشکر سید الشهداء انداختند مادر سر پسر را برداشت و گفت احسنت یا بنیّ یا سرور
قلبی و یا قرة عینی مرحبا نیکو جان فشانی کردی ای نور دیده وای سرور سینه ام پس آن
سر را انداخت بسوی یکی از ظالمان و او را کشت پس عمود خیمه را گرفت و رو بمیدان جهاد
و میگفت انا عجوزٌ سیّدی ضعیفةٌ خاویةٌ بالیةٌ نحیفةٌ اضربکم بضربةٍ عنیفةٍ

دون

شهادت عابس

دونَ بنی فاطمةَ الشریفة ای قاصد من بر هر نفس هستم ضعیف و نحیف و از کار مانده و لکن
میزنم شمارا ای گروه کفار بضربتهای عنیف در یاری فرزندان فاطمه پس دو مرد را بجهنم
فرستاد پس حضرت امر فرمودند که برگردد و او را دعا کردند محمد بن ابی طالب میگوید که یکیک
می آمدند بنزد آن امام و میگفتند السلام علیک یا ابن رسول الله پس آنحضرت در جواب
میفرمود و برو که ما هم از عقب میرسیم و این آیه را میخواندند فمنهم من قضی نحبه و منهم من
ینتظر و بعد از آن عابس بن شبیب شاکری پیش آمد و او را غلامی بود شوذب نام
با او گفت یا شوذب ما فی نفسک ان تصنع چه در خاطر داری که کرده باشی گفت ما اصنع
اُقاتل حتی اُقتَل چه میکنم جنگ میکنم تا کشته شوم گفت این بود گمان من بتو پس پیش بیا و بیا بنزد
ابی عبد الله و هم تا تو را نیز از قربانیان کوی خود دانند چنانکه دیگران در این سلسله داخل
شدند و در این حریطه منخرط گردیدند زیرا که امروز روزگاری است که در یافتن سعادت
و بعد از این روز روزی نیست روزگاری پس پیش آمد و سلام کرد و گفت یا ابا عبد الله
اما والله ما امسی علی وجه الارض قریبٌ ولا بعیدٌ اعزّ علیّ ولا احبّ الیّ منک نجدا
قسم که در روی زمین اند و نه نزدیک عزیزتر از تو و محبوب تر از تو در نزد من کسی نیست
ولو قدرتُ علی ان ادفع الضیم او القتل عنک بشیء اعزّ علیّ من دمی و نفسی لفعلت
اگر میتوانستم که ظلم وستم و کشتن را از تو دفع کنم بچیزی که عزیزتر از جان و خونم باشد
هر آینه میکردم پس گفت السلام علیک یا ابا عبد الله گواه باش که من بر دین و آیین تو
و پدر بزرگوارت میباشم و بطریقه شما میباشم این را گفت و شمشیر را کشید
و رو به میدان نهاد ربیع بن تمیم گفت چون دیدم او را که رو به میدان میآید من

می‌شناختم اورا واورا در جنگها دیده بودم واو شجاع‌ترین خلق بود پس گفتم ایها الناس هذا
اسد الاسود هذا ابن شبیب لا یخرجن الیه احد ایها الناس این شیر بیشه شجاعت این
پسر شبیب است کسی بجنگ او نرود که مرد میدان او نیست پس ان مردان ترسیدند
هرچند ایستاد کسی بجنگ او نرفت چون دید کسی بمیدان نمی‌اید فریاد میزد الا رجل الا رجل
ایا مردی بهم نمیرسد ایا مردی نیست که پا بمیدان گذارد چون پسر سعد ملعون دید
که کسی جرأت مبارزت او نمیکند امر کرد که او را از هر جانب سنگباران کنند چون این را
دید دست زد وخود را از سر بر داشت وزره را از تن کند ودل بکشته شدن داد وبا تن برهنه
بر ان دو سیاه صفشکن حمله کرد وایشان را متفرق کرد ربیع میگوید بخدا قسم دیدم او را که
زیاده از دویست نفر را پیش انداخته بود ومیدوانید ومیزد ومی انداخت من با او آشنائی
داشتم گفتم ای عابس مگر دیوانه شدی که خود را با سر وتن برهنه در دریای حرب انداختی عابس
گفت در راه دوست هرچه ادمی را رسد سهل است اما ان گروه اشرار آن سعادتمند
را از هر جانب احاطه کردند وانقدر سنگ بر بدن شریفش زدند که او را از حس و
حرکت انداختند وسر مقدسش را از بدن جدا کردند پس دیدم سرش را بر نیزه
بودند ودر دست گروهی بود این میگفت من کشتم او را وان میگفت من کشته‌ام
پسر سعد گفت نزاع مکنید که او را یکنفر نکشته پس عبد الله غفاری وعبد الرحمن
غفاری بنزد ان بزرگوار امدند گفت یا ابا عبد الله السلام علیک امده‌ایم
که جان خود را فدای تو کنیم ودفع ظلم از تو کنیم ودر برابر روی تو کشته شویم
حضرت فرمود خوش امدید پیش بیائید پیش امدند واشک از دیده میباریدند

حضرت

حضرت فرمود فدای فرزندان برادرم چرا گریه میکنید بخدا قسم که امیدوارم که بعد از یکساعت
دیگر دیده شما روشن شود ودل شما شاد گردد عرض کردند فدای تو شویم والله ما
علی انفسنا نبکی ولکن نبکی علیک نراک قد احیط بک ولا نقدر علی ان ننفعک
بخدا قسم که بر خود گریه نمیکنیم بلکه گریه ما بر تو است که می‌بینیم که اینجماعت خونخوار تو را
احاطه کرده‌اند ونمیتوانیم که نفعی بتو برسانیم ودفع این اشرار از تو نمائیم حضرت فرمود
جزاکم الله خیرا که بر حال من دریغ خورید بخدا شما را جزای خیر دهد پس ان دو بزرگوار از زبان
احبا وامام انام را وداع گفته با دل پرجوش ودیده اشکبار روانه میدان
کارزار شدند وداد مردی ومردانگی را دادند تا انکه سرهای خود را در راه ریحانه
رسول الله صلعم باختند وسر عزت بأوج رفعت کشیدند پس انحضرت را غلام ترکی بود صالح
ومتقی وقاری قران عازم جان باختن شد ودر بعضی از کتب ذکر شده که چون اجازه خواست
انحضرت فرمود تو را بزین العابدین بخشیده‌ام از او رخصت بگیر غلام بخدمت انحضرت امد وعرض
کرد و بجهة رخصت جان باختن بخدمت پدر رفتم فرمود اختیار من با شماست می
خواهم اذن دهی تا جان خود را نثار پدر بزرگوارت کنم حضرت فرمود من تو را ازاد کردم
خود اختیار خود داری انغلام بخدمت امام همام امده کیفیت را عرض کرده مرخص شد
بر در خیمهای اهل حرم امده گفت ایخواتین حجلات عزت وکرامت مدتی خدمت شما
کردم اگر تقصیری کرده باشم حلال کنید ودر قیامت مرا فراموش مکنید از گفتگوی ان
غلام اهل حرم بگریه درآمدند وایشان را وداع کرده روانه میدان شد ودر حربی چند
خواند سید الساجدین فرمود دامن خیمه را بر چینید تا ببینم جنگ وحرب چگونه مینماید آنسعادتمند

خود را بر آن قوم روسیاه زد و جمعی را بجهنم هلاک انداخت تا آخر الامر او را بر زمین انداختند
سید الشهداء بر بالین او حاضر شد چون او را بآن حال دید بگریه در آمد و روی مبارک را
بر رویش گذاشت آن غلام چشم وا کرد و سید الشهدا را دید تبسم کرد و روحش بریاض قدس
پرواز کرد پس یزید بن زیاد بن شعثاء بمیدان تاخت و هشت تیر داشت هر تیری که
می انداخت حضرت میگفت خدایا تیرش را بر نشانه آشنا کن و عوض آن بهشت باو عطا کن
و بآن تیرها پنج نفر از آن منافقان را بجهنم فرستاد پس بر او حمله کردند و او را بدرجه
رفیعه شهادت رسانیدند پس ابو عمرو نهشلی که از زهاد و عباد و قاریان
قرآن بود بمیدان رفت و خود را بر آن مخالفان زد و بهر طرف که رو میکرد ایشان را
درهم میشکافت و بعد از قتال بسیار بر میگشت و بخدمت آن امام اخیار می آمد و میگفت
اَبْشِرْ هُدِیتَ الرُّشْدَ تَلْقَی أَحْمَدَا ؛ فِی جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صُعُدَا ؛ بشارت باد
ترا که هدایت یافتی و برشد رسیدی و ملاقات خواهی کرد پیغمبر خدا را در بهشت
فردوس و صعود درجات بلند بهشت بالا خواهی رفت آخر الامر ملعونی که او را عامر بن
نهشل میگفتند او را شهید کرد و سر او را از بدن شریفش جدا کرد لِلّٰهِ کَمْ بَدَنٍ سَعِیدٍ
فِی التُّرابِ ثَوَی ؛ وَأَنْجُمٌ فِی عِراصِ الطَّفِّ قَدْ أَفَلُوا ؛ چه بسیار ماههای فلک
عزت و جلال که بر زمین افتادند و چه ستارههای درخشان که در زمین کربلا
از جور ستم عدوان غروب کردند ؛ وَکَمْ وُجُوهٍ لَقَدْ أَبْلَی مَحاسِنَها ؛ حَرُّ
الظَّما وَهَجِیرُ الشَّمْسِ وَالذُّبُلُ ؛ چه بسیار از روهای نورانی که پژمرده کرد
بجهت شدت حرارت آفتاب و حرارت تشنگی ؛ وَکَمْ رُؤُوسٍ عَلَی الْأَرْماحِ قَدْ رُفِعَتْ ؛

ومن

وَمِنْ نَجِیعِ دِماها شَیْبُها عُطِلُ ؛ چه بسیار از سرهای مقدس که بر نیزههای بلند بلند کردند و حال
آنکه محاسن ایشان بخون ایشان رنگین شده بود

مجلس هفتم در بیان شهادت اولاد عقیل و جعفر و دو پسر حسن

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله وعلى أهل بيت رسول الله وعلى أنصار دين الله
وعلى حفاظ شريعة الله وعلى المجاهدين في سبيل الله وعلى الناصحين في جنب الله
وعلى باذلي الأرواح لوجه الله وعلى الخائضين في غمار السيوف والأسنة في محبة الله و
على الثابتين في ميدان الكفاح في طاعة الله وعلى الأبدان الضعيفة في عبادة الله وعلى
الدماء السائلة والدموع السائلة من خشية الله السلام على السادات العلوية السلام
على البنات الهاشمية السلام على الشيوخ والشبان السلام على الرجال والنسوان السلام
على الأبدان السليبة السلام على الأجسام الترابية السلام على الخدود المعفرة والجباه
المخضبة والأعضاء المقطعة والرؤوس المشالة السلام على المذبوح من القفاء السلام
على مجروح الجبين ومسلوب العمامة والرداء السلام على من بكى عليه جبرئيل وتزلزل
له العرش الجليل وعلى أنصاره من ولد جعفر وعقيل السلام على الصريع المرمي و
على من نصره من ولد المجتبى ورحمة الله وبركاته وبعد فقد قال الله سبحانه
وَوَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَوَضَعَتْهُ كُرْهاً وَحَمْلُهُ وَفِصالُهُ
ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ
الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلى والِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي **مؤلف گوید** ظاهر این آیه
شریفه بیان لزوم یا رجحان احسان و نیکی بوالدین است و بیان وجه استحقاق ایشان ؛

باحساناتی که بجهة او متحمل مشاق عظیم میشوند زیرا که حمل میکند مادر او را از روی اکراه بی جهة
تعبی که باو میرسد و وضع میکند از روی اکراه بواسطهٔ مشقتی که باو میرسد و تعبی که در مدت حمل
و رضاع که مدت سی ماهست لا اقل باو میرسد و حکم بلزوم یا رجحان احسان بوالدین از احکام
مقررهٔ شرعیه میباشد که در کتاب و سنت مکرر اظهار شده بلکه لزوم شکر ایشان و شکر هر منعمی
عقل حاکم بان میباشد و معلوم است که انعام والدین بفرزند انعامی است عظیم زیرا که
اولا واسطهٔ وجود او شده اند و ثانیا در زمانی که او را تمیزی نبود و نفع و ضرر خود را
نمی فهمید او را از مهالک محافظت کردند و از خود واکرفته باو خورانیدند و بر خود تنک
کرفته براو وسعت دادند و لهذا خداوند جلیل شکر ایشان را عظیم و مقرون بشکر
خود کردانیده میفرماید ان اشکر لی و لوالدیک و بالجمله سعادت الهی و تاکید در احترام
و احسان بوالدین و مذمت بر مخالفت و اذیت ایشان و عقوق ایشان فوق اندحه و احصاست
بلکه در قران احسان بایشان را مقرون بتوحید خود کردانیده میفرماید و قضی ربک
ان لا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا یعنی حکم فرمود خداوند تو که پرستش نکنید
مکر او را و شریکی از برای او قرار ندهید و حکم کرد باحسان و نیکی بوالدین و در حدیث وارد
شده که یفعل البار ما یشاء ان یفعل فلن یدخل النار و یفعل العاق ما یشاء ان
یفعل فلن یدخل الجنة یعنی انکسی که احسان کننده بوالدین هر چه میخواهد بکند که داخل جهنم نخواهد
شد هرکز و هیچ عمل خیری و عاق والدین هر عملی که میخواهد بکند که هیچ عمل خیری داخل بهشت
نخواهد شد و از حضرت صادق ع روایت شده است که مردی آمد بنزد حضرت رسول ص
و عرض کرد یا رسول الله من رغبت دارم بجهاد رفتن و نشاطم تمام حضرت فرمودند باو که جهاد

یکی

بکن در راه خدا که اکر کشته شوی در راه خدا زنده باشی و روزی داده میشوی و اکر بمیری اجر
تو بر خداست و اکر برکردی از کناهان بیرون میشوی مثل روزی که از مادر متولد شده کفت یا رسول الله مرا
پدر و مادریست پیر که بمن انس میکیرند و ناخوش دارند بیرون رفتن مرا بسوی جهاد حضرت
فرمود بمان در پیش پدر و مادر خود والذی نفسی بیده لانسهما بک یوما و لیلة
خیر من جهاد سنة قسم بخدایی که جانم بقبضهٔ قدرت اوست که انس یافتن ایشان
بتو در یک روز بهتر است از جهاد در یک سال چون این را دانستی بدانکه حیات دو حیات است
حیات صوری ظاهری و حیات معنوی حقیقی و ان حیاتی است که مرکی در پی ندارد و
زندکانی است که فنا در عقب ندارد و ان عزتی است که ذلتی بعد از ان نیست و غنائی که
فقری در پی از ان نمی باشد و شکی نیست که هرکاه والدین صوری که واسطه حیات صوری
هستند اینقدر حق ایشان عظیم باشد در نزد عقل و شرع پس پدر و مادر حقیقی که باعث
حیات حقیقی میباشند حق ایشان چه قدر عظیم خواهد بود و والد حقیقی امام ع میباشد
که بواسطه او حیات حقیقی حاصل میشود بلکه این حیات ظاهری و این نشاء دنیویه نیز بوجه
دران میباشد زیرا بواسطهٔ وجود فائض الجود ایشانست اکر از برکت وجود ایشان نبود
عالم و ما فیها نبود و خلق نمیشد و اکر از برکت نفوس قدسیهٔ ایشان نبود نزول برکات
و دفع بلیات نمیشد و عالم باقی نبود و این مراتب در نزد اهل معرفت بسیار واضح
و هویداست و در اخبار اهل بیت بتصریح بیان شده مکرر چنانچه امیر المؤمنین ع بطارق
ابن شهاب میفرماید در حدیث طویل که هم رأس دائرة الایمان و سماء
الوجود و قطب دائرة الوجود و ضوء شمس الشرف و نور قمره و اصل العز

امر کرد وَوَصَّیْنَا الْإِنْسَانَ الآیة پس بمقتضای وصیت الهی احسان بایشان لازم و بدلالت
عقل و نقل شکر ایشان که والدین حقیقی میباشند واجب و متحتم میباشد و شکر این
والدین است که مقرون بشکر خداست و احسان باین والدین است که مقارن با توحید است
پس کسیکه ایشان را شکر نکند خدا را شکر نکرده و کسیکه باین والدین احسان نکند توحید او
ناقص است ابن طاوس ذکر کرده که اُشْکُرْ لِمَنْ لَوْلَاهُمْ لَمَا خُلِقْتَ شکر کن کسانی
را که اگر نبودند ایشان خلق نمیشدی اگر ایشان را شکر کردی خدا را شکر کردی اگر
ایشان را تعظیم کرده خدا را تعظیم کردی اگر ایشان را احسان کرده خدا را احسان کرده
مگر نشنیده که ابن عباس از پیغمبر خدا ص روایت کرده که چون خدا عرش را و ملائکه
حاملین عرش را خلق کرد وحی شد بایشان که طواف کنید بعرش من و تسبیح کنید مرا
پس طواف کردند و تسبیح کردند پس فرمود صلوات فرستید بر حبیب من که او را از نور عظمت
خود خلق کرده ام گفتند خدایا ما را امر کردی که طواف کنیم عرش ترا و ثنا گوئیم ترا
پس فرمودی که صلوات فرستیم بر حبیب تو پاک کنیم تسبیح ترا و بجای آن صلوات بر حبیب
تو فرستیم پس ندا رسید بایشان که اِذَا صَلَّیْتُمْ عَلَی حَبِیبِی مُحَمَّدٍ سَبَّحْتُمُونِی وَهَلَّلْتُمُونِی هرگاه
شما صلوات بر حبیب من فرستادید پس مرا تسبیح و تهلیل کرده اید پس احسان بایشان
از لوازم میباشد و بر عینک بایشان از واجبات عقلاً و شرعاً زیرا که عقل حاکم بلزوم
احسان بوالدین و عدم جواز عقوق ایشان است پس چگونه نسبت بایشان که
والد حقیقی و سبب وجود هر شئ میباشند هر چیز لازم است احسان ایشان و
تعظیم ایشان و همه چیز بایشان احسان و نیکی کردند و در یاری ایشان کوشیدند هم جان :

درحدیث

در حدیث است که جبرئیل خبر داد به پیغمبر که در آن روزی که کشته میشود دردانه و سبط تو حسین
او و احاطه کنند بایشان لشکرهای کفر و لعنت تَزَعْزَعَتِ الْأَرْضُ مِنْ أَقْطَارِهَا وَمَادَتِ
الْجِبَالُ وَكَثُرَ اضْطِرَابُهَا اطراف زمین خواهد لرزید و کوهها بحرکت و اضطراب خواهند آمد
و دریاها بموج و تلاطم خواهد آمد و آسمانها بلرزه خواهد آمد بجهت غضب و غیظ الهی کنند
دشمنان تو بعد از تو و بجهت عظیم شمردن هتک حرمت تو وَلَا یَبْقَی شَیْءٌ مِنْ ذَلِكَ
إِلَّا اسْتَأْذَنَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي نُصْرَةِ أَهْلِكَ الْمُسْتَضْعَفِينَ الْمَظْلُومِينَ و چیزی
نخواهد بود از اینها مگر آنکه طلب اذن میکنند از خدا در یاری اهل بیت تو که ضعیف و
مظلوم اند پس تامل کن در این امر که هر جمادی ایشان را یاری میکنند و در صدد حمایت
و احسان بایشان بر می آیند و انسانی که خداوند جلیل او را وصیت میکند با احسان
بایشان گروهی از ایشان بر ایشان ظلم میکنند و ایشان را میکشند و اسیر میکنند
و گروهی ایشان را وا میگذارند و با وجود اطلاع بر مظلومی ایشان او را یاری نمیکنند
بلکه از نزد او فرار میکنند و گروهی شادی میکنند بقتل او و خوشحالی میکنند بر
مظلومیت او سبحان الله این معنی را چگونه تصور میتوان کرد پس یاری از احسان و نیکی
که بر همه لازم شد نسبت بایشان و وصیتی که خداوند جلیل نسبت بانها و امثال
فرموده دوستان نجبا او و رعیت و شیعیان ایشان کوتاهی نکردند کسانی که در خدمت ایشان
بودند از احسان ایشان ابی نمودند که بدست و زبان و مال و جان بایشان احسان کنند و
اوامر و نواهی ایشان را متابعت کنند و حق ایشان را کسانی ادا کردند که جانهای خود
را در راه محبت ایشان باختند و جان و مال و عرض خود را فدای ایشان کردند

وبواسطه احسان بایشان خدا هم بایشان احسان کرده و چنان مرتبه ایشان را بالا برده که محسود عالمیان
شده‌اند و اعاظم علما و مؤمنین بابی انتم و امی بایشان خطاب میکنند اما نسبت با امثال ما که
دست ما از دامن شان کوتاه و زمانه ما را از فیض خدمت ایشان محروم کرده احسان ما نسبت
بایشان نیست الا محبت ایشان و ذکر مناقب ایشان و زیارت قبور شریفه ایشان و گریه کردن
برایشان پس اگر گریه برایشان و زیارت ایشان را ترک کنی جفا بایشان کرده و وصیت خدا
و سفارش پیغمبر را در کجا بعمل آورده پس میتوان حکم کرد بوجوب اقامه تعزیه و گریه برایشان و
زیارت ایشان از باب لزوم بر واجب بایشان که ثابت است عقلا و نقلا و حصول آن در
ضمن این امور مذکوره پس هر یک از این امور از افراد مخیره میباشند و شکی نیست که هر یک
از افراد واجب مخیر متصف بوجوب باشند فی الجمله اما آنکه گریه برایشان احسان بایشانست
واضحست و در اخبار و نصوص تصریح باین شده و بهمین مضمون بسند معتبر روایت
کرده از زراره بن اعین که حضرت صادق علیه السلام فرمودند در حدیث طویل که ما من عین
احب الی الله و لا عبرة من عین بکت و دمعت علیه یعنی چشمی در نزد خدا محبوبتر و آب
دیده در نزد خدا دوستتر نیست از آن چشمی که بگرید و بریزد آب خود را در مصیبت جدم
و ما من باک یبکیه الا و قد وصل فاطمة و اسعدها و قد وصل رسول الله و ادی
حقنا و گریه کننده نیست که بر او بگرید مگر اینکه نیکی کرده است بجده‌ام فاطمه و یاری
کرده است او را در مصیبت فرزندانش و نیکی کرده است به پیغمبر و ادا کرده است حق ما
اهل بیت را و ما من عبد یحشر الا و عیناه باکیة الا الباکین علی جدی بنده
نیست که محشور کرده میشود مگر آنکه دیدهای او گریان میباشد مگر گریه کنندگان بر جدم

که محشور میشود با دیده روشن و بشارت باو میرسد از جانب خدا و نعمتهای او و آثار سرور و خوشحالی
در روی او ظاهر میباشد والخلق فی الفزع و هم آمنون والخلق یعرضون و هم حداث الحسین
تحت ظل العرش و فی ظل العرش لا یخافون سوء الحساب یعنی آنها در روز قیامت مردم در
جزع و فزع میباشند و ایشان از فزع قیامت ایمن اند و خلق را بمقام حساب و مقام عرض
عرض بر الهی میبرند و ایشان در زیر سایه عرش الهی با حسین هم صحبت میباشند و خوفی
از حساب ندارند با ایشان میگویند داخل بهشت شوید ایشان ابا میکنند و صحبت آن
حضرت را اختیار میکنند و حور العین و غلمان بهشت بایشان پیغام میفرستند که ما مشتاق
شما میباشیم تعجیل کنید ایشان سر بالا نمیکنند که پیغام ایشان را بشنوند بسبب شادی
و سروری که از مجالست آن حضرت دارند پس ای عزیز من تامل کن و ببین که آن حضرت چه حق
عظیم بر تو و بر همه اهل عالم دارد از جمله آنکه از برکت جد و پدر او و برادر او خداوند جلیل
ترا هدایت کرده بدین اسلام تا بدینت را از آتش جهنم حرام کرده و عذاب ابدی را از تو دور کرده
و بآداب شاهی و سنن دینی ترا تعلیم کرده و ترا معرفت و خدا شناسی و طریقه عبودیت
بندگی و کیفیت سلوک طریق خداپرستی را بتو آشنا کرده‌اند با خداوند تو و منعم حقیقی
تا در هر مرحله که و در هر مرتبه که او را الحوائجی تو را نجات دهد و امور تو بسبب علوم و آداب
و حکم و معارف را که بر تبه علم و معرفت رسیده است از آن حضرت باید باشد حضرت
سید ساجدین فرمودند من علمنی حرفا فقد صیرنی عبدا کسی که یک حرف تعلیم کند من را
بنده خود کرده آیا ترا بهمه این مراتب از علوم و معارف بنده خود نکردند و اگر بنده
ایشان میباشی آیا نیست حق بر بنده که آقای او را بشمشیر کین شهید کنند و سر شهدای بر نیزه

کنند و عیال اش را اسیر کنند و مال اش را تاراج کنند و با اینها همه آهی از سینه نکشی و ناله بلند نکنی
و اشک از دیده نریزی و خاک غم بر سر نکنی و طپانچه الم بر رو نزنی ‌ افٍ لعینی کیف تلتذ
الکری ‌ وحتوفهم لم تکتحل برقاد ‌ اف باد چشم مرا چگونه بخواب راحت برود و بالذت خواب
میرود و حال آنکه سادات و موالی من از ترس دشمنان چشمهای ایشان بخواب نمیرفت
افٍ لقلبی بالزلال الذ رابه ‌ وقلوبهم بلظی الهجیر صوادی ‌ اف باد قلب مرا که آبهای خوشگوار
مینوشد و حال آنکه موالیان من از تشنگی تشنگی جگرها و احشای ایشان خشک شده
بود ‌ افٍ لجسمی کیف تهناه الوطی ‌ وجسومهم ما وطئت بمهاد ‌ اف بر این بدن
بی باک چگونه گوارا است بر او خوابیدن بر فراش و تکیه کردن بر فرش و حال آنکه بدنهای
منوره سادات برهنه بر زمین انداخته شد ‌ بابی وامی هاشمیات الّتی ‌ قد هیّمت
بالقید والاصفاد ‌ پدر و مادرم فدای آن زنان هاشمیه که بدنهای ایشان مجروح
شده بود بر بستن ریسمان و قید دشمنان ‌ یرکبن علی المطایا حسّرا ‌ شعثا
بغیر وطاء الاعواد ‌ ایشان را بر مرده و افسرده بر شترها سوار کرده بودند و میگردانیدند
ترنو الی راس الحسین وتشتکی ‌ ما نالها من معشر الاوغاد ‌ واخی بعد
العزیز بنصرنا فعزنا ابدا ومعدق الاباد ‌ آه شکایت دل خود را و ظلم ظالمان را
بسر بریده برادر خود میکردند که ای برادر بعد از آن عزتها که بود ما را الحال ذلیل شدیم
بواد تو که یاور ما نیست ما را و فریادرسی نمیباشد ما را ‌ واخی یا روحی و
روح مسرتی ‌ وقریب افراحی محل ودادی ‌ قم وانظر الاولاد فی ذل السبا
والسب للاباء والاجداد ‌ ای برادر ای جان و روح من و ای راحت و شادی من عزیز

وبین

وبین طفلهای یتیمت و اولاد بی کست را که یکجا در ذلت اسیری مبتلا و یکجا جدا و بیدر
ایشان را ناسزا میگویند ‌ هل نظرة یا واحدی الحقتها ‌ ما اشتکیه من لظی الابعاد
ای یگانه من آیا میشود که یک نظر به من کنی و آتش سوزان مفارقت را بآن تسکین دهی یا نی
حقوق فایشان را بحقوق والدین ظاهری نسبت نتوان داد و نعمت این سادات
بنعمت سادات ظاهری نتوان سنجید اگر والدین تو واسطه وجود ظاهری تو شده اند
ایشان سبب وجود ظاهری تو و والدین تو و جمیع عالم شده اند و اگر والدین تو را از بلاها
حفظ کرده اند ایشان سبب دفع بلاهای دنیا و آخرة شده اند اگر والدین بر تو مهربانی
و محبت بسیار کرده اند ایشان مهربان تر از هر پدر و مادر بوده اند زیرا که ایشان متحمل این بلاهای
عظیم شده اند بجهة راحت تو و نجات تو اگر میگوئی ... ام سلمه روایت میکند
که روزی پیغمبر ص داخل شد و در عقب او حسن و حسین ع داخل شدند و در کنار
آنحضرت نشستند پس آنحضرت حسن را بر زانوی راست و حسین را بر زانوی چپ نشانید
و گاهی این را میبوسید و گاهی آن را ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله حسن
و حسین را دوست میداری گفت چگونه ایشان را دوست ندارم و حال آنکه ایشان دو ریحانه
اند از دنیا و دو نور چشم من اند گفت یا نبی الله خدا حکمی در باب ایشان فرموده پس
صبر کن بر آن حضرت فرمود آن حکم چیست ای برادر جبرئیل گفت قد حکم علی هذا الحسن
ان یموت مسموما وعلی هذا الحسین ان یموت مذبوحا خدا حکم فرموده و
مقدر کرده که این فرزند تو بزهر شهید شود و آن فرزند تو بقهر سر بریده شود و
هر پیغمبری را دعای مستجاب میباشد اگر خواهی دعا کن تا خدا این مصیبتها را از

ایشان دفع کند ان شئت کانت مصیبتهما ذخیرة فی شفاعتک للعصاة من امتک یوم القیمة
واگر خواهی مصیبت ایشان را ذخیره گردان از برای شفاعت گناهکاران امت در روز قیامت
جناب پیغمبر فرمود ندای جبرئیل من راضی ام بقضای الهی نمیخواهم مگر آنچه را او میخواهد وقد احبّ
ان تکون دعوتی ذخیرة لشفاعتی فی العصاة من امتی ویقضی الله فی ولدی ما یشاء
دوست میدارم که دعای من ذخیره باشد از برای شفاعت گناهکاران امتم و آنچه میخواهد در حق
فرزندانم حکم فرماید و از آنجاست که بعضی از عرفا نقل کرده که در روز الست در عالم ذر حق تعالی
چون خلق کرد خلق را حکم کرد بر همه ایشان که هر کس معصیت خدا کند البته باید بجهنم رود و باتش
بسوزد فتقدم الحسین وضمن ذنوب شیعته بقتله فی کربلا وسبی نسائه
پس جناب سید الشهداء قدم پیش گذاشت وضامن شد گناهان شیعه خود را بانکه
کشته شود در کربلا واسیر شوند زنان او و از آنجاست که شیخی در بعضی از مراثی خود بان معنی
اشاره میکند در مقامی که اصحاب آنجناب در مقام جان فشانی برآمده بودند آنحضرت
بایشان میفرمود فدیتمونی وانا انما جئت لکم افدیکم من لظی بمهجتی شربکم
بادیا کیف سبقتم بالشراء والفداء شما خود را فدای من میکنید و جان مرا
میخرید و حال آنکه من آمدم که شما را بخرم از آتش جهنم و در عوض جان خود را
بدهم من شما را خریدم پیش و من خریدار شمایم در روز اول چگونه میخواهید شما
سبقت گیرید و جان مرا بخرید از شمشیر دشمنان هزار جان شیعیان بفدای
مهربانیت ای ابی عبدالله کاش همه شیعیان بفدای یکموی تو میشدند شیعیان را
بلکه عالم را قابلیت این نبود که فدای یک پای او بروند بجهت راحت ایشان از روی حکمت این

امر را خداوند حکیم میداند با اینکه ثمرات چند بر این امر مترتب میباشد که احصا نتوان کرد خدا امر نمود بجهة
او قرار فرموده بود که بان نمیرسید مگر بکشته شدن چنانچه سابقا ذکر یافت و در حدیث هست
از حضرت صادق ع که بعد از آنکه پیغمبر خدا بام سلمه خبر داد حکایت کشته شدن او را ام سلمه عرض کرد
که دعا کن که خدا این بلا را از او دفع نماید حضرت فرمود قد فعلت فاوحی الله الی ان له درجة
لا ینالها احد من المخلوقین وان له شیعة لیشفعون وان المهدی من ولده ومن اینجا معلوم کرد
خدا این وحی فرستاد که او را درجاتست که احدی از مخلوقین بان نمیرسد و این جهة شهادت
اوست و یکی دیگر آنکه مهدی امت از اولاد او میباشد و حقیقت امر اینست که آنجناب جان شریف
خود را فدای شریعت جد بزرگوار خود کرد و فدای امر خدا کرد و امری باو فرموده بود اطاعت کرد
و سر این مطلب چنانچه در مناقب المناقب از جابر بن عبدالله روایت کرده است که چون حسین صع
عازم سفر عراق شد رفتم بنزد او و عرض کردم تو فرزند پیغمبر و احد سبطین صلاح میدانم
که تو نیز با دشمنان مصالحه کنی چنانچه برادرت حسن صلح کرد پس بدرستیکه برادرت صاحب رشد
وعقل بود و موفق بود حضرت فرمود یا جابر قد فعل ذلک اخی بامر الله ورسوله وانا
ایضا افعل بامر الله ورسوله برادرم آنچه کرد بامر خدا و رسول بود و منهم آنچه میکنم بامر خدا
و رسول میکنم آیا میخواهی که جدم رسول خدا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی را ببینی که
بتو بگویند که آنچه را میکنم من بگفته ایشانست پس اشاره کرد باسمان پس دیدم که درهای
آسمان گشاده شد ناگاه دیدم رسول خدا را و علی مرتضی و حسن مجتبی و حمزه سید الشهدا
و جعفر را که فرود آمدند تا بر زمین قرار گرفتند پس از جا برجستم بی اختیار و حیران و واله
شدم ناگاه رسول خدا رو بمن کرد فرمود الم اقل لک فی امر الحسین قبل الحسین یا

نگفتم تو و عجز نیاوردم تو حکایت حسین را پیش از حسین؟ لا تکون مؤمنا حتی لا تکون لائمتك مسلما
ولا تکون معترضا ایمانت صحیح نیست تا تسلیم نکنی ائمه خود را و راه اعتراض را بر ایشان مسدود
نکنی ای امحض اهل بیت جایگاه فرزندم حسن و جایگاه معاویه را و جایگاه فرزندم حسین و
جایگاه یزید را گفتم بلی یا رسول الله پس پای بر زمین زد زمین شکافته شد دریائی ظاهر شد
آنرا کرد دریا شکافته شد تا هفت دریا زیر آن آتش جهنم را دیدم و دیدم ولید بن مغیره
و ابوجهل و معویه و یزید را با مرده شیاطین که در سلسله عظیمی بزنجیر کرده بودند و سخت تر
بود عذاب ایشان از عذاب همه اهل جهنم پس فرمود ارفع راسك سر بالا کن سر بلند کردم
دیدم درهای آسمان گشوده شد و اعلای درجات بهشت بنظر آمد پس دیدم که جناب
پیغمبر با اهل بیت بالا رفت چون بلند شد پیغمبر صیحه زد که یا بنی الحقنی ای نور دیده
ملحق شو دیدم سید الشهداء نیز با ایشان ملحق شد و بالا رفت تا داخل بهشت
شدند و در اعلا درجات آن جا گرفت پس از آن مکان پیغمبر نظر بمن کرده و دست
حسین را گرفت و فرمود یا جابر هذا ولدی معی ههنا هو ههنا فسلم امره و لا تشك
لتکن مؤمنا ای جابر این فرزند منست و بامنست در اینجا تسلیم کن امر او را تا از مؤمنان
باشی جابر گفت فعمیت عیناي ان لم اکن رأیت ما قلت من رسول الله کور
شود دیده هایم اگر آنچه را گفتم ندیدم از پیغمبر ای جوان تأمل کنی باز برگشت این امور اینست
که بجهت نجات امت و خلاصی ایشان متحمل این بلاها و آن شهادتها شده الله پس کو احسان تو
در مقابل این احسانها اگر بیرون از دنیا بروی ببین چگونه لباس مصیبت می پوشی
و جامه صبر و ماتم را چاك مینمائی می دانی که بجهت کشتن حسین همه شیعیان تو یتیم شده اند

وابواب فتوحات الهی را بر روی ایشان بسته و چگونه داغی بود که اهل عالم گذاشته بجهت
اینکه این گروه اهل بیت این ناله ها تعزیه ایشان که سید انس و جان و بابی نبی پیغمبر خدا صلعم بود
باشد بجهت اکرم خلق اولین و آخرین و اهل آسمانها و زمین گریه کنند و شیون و نوحه نمایند
ابدالآبدین هر اینه مقصر خواهند بود بجهت بزرگی این مصیبت و عظمی این بلیه و یا
معشر الاصحاب توجعوا و هرجعوا و صیحوا صیاحا تتبع الصم بالوفا و یا زمرة
الاحباب ابکوا و حثوا اصموا صماخ الخلق من شدة البکا ای گروه دوستان
بر جزید و عزا کنید و مثل رعد بغرید و صدای بلند فریاد نیدوی یاری
که گوشها را بشنوانید و ای گروه دلبرکشتگان شیون کنید و خروش کنید بنحوی که
گوش شما را کر نمائید فان ابن خیر المرسلین محمد صریع مع الاعقاب بقهر
بینوی زیرا که فرزند بهترین پیغمبران را با اولاد و اقوام و اقربا و انصار روی زرد
زمین کربلا بر زمین انداخته شد الهفی لقوم ذی نفوس کریمة احیطوا بآجال
الخناجر والقضی تأسف والله و بر آن صاحبان نفوس مکرمه که فرو گرفته شدند
در میان خوکان بادیه ضلالت و سگان وادی جهالت و شقاوت آجالهم
الباغون بغوا قتلهم لحقد قدیم کان فی صدورهم غلا فرو گرفته اند ایشان را
الجماعت ستمکار بجهت ریختن خون ایشان بجهت کینه دیرینه که در سینه های ایشان
بجوش آمده بود لقد قتلوا ظلما و صارت رؤسهم تدور علی الآفاق کا
لبدر فی الدجی بتحقیق که کشته شدند آن گروه مظلوم از روی ظلم و ستم و
سرهای ایشان را در آفاق گردانیدند فهاتلك ابدان حوت دون مجدها

وَتِلْكَ رُؤُسٌ عَالِيَاتٌ عَلَى الْقَنَا پس دیده بصیرت را بگشا و بسوی ایشان نگر که انبیا
ایشانست که بالا نجد و بزرگ که بود ایشان را بر زمین افتاده و اینک سرهای مقدس ایشانست
که بر نیزها بلند شده وَتِلْكَ الذَّرَارِي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدٍ ❊ يُقَبْنَ أُسَارَى لَا حُفَاةً وَلَا مُطَا
اینک اسیران از جگر گوشگان پیغمبر که اسیر شده‌اند بنشان که ایشان را از پا درسی و عاری
کنند بیت أُسَارَى لِأَهْلِ الْهِنْدِ تُفْدَى وَتُطْلَقُ ❊ أُسَارَى لِأَهْلِ الْبَيْتِ تُبْقَى بِلَا فِدَا
آه آه اسیران هند و فرنگ فدیه داده میشوند و خلاص میشوند و اسیران اهل بیت را فدیه
نیست و خلاصی نمیباشد فَيَا صَاحِ أَجْزِعْ مِنْ يَزِيدَ وَجَوْرِهِ ❊ وَبَغْيِ أَهَالِي الضَّيْمِ وَالْغَيِّ
وَالرَّدَى أَلَمَّ أَيَامٌ لَيْسَ يُعْهَدُ مِثْلُهُ ❊ وَهَتْوَا بِكُرٍّ لَمْ يَكُنْ شِبْهُهُ يُرَى ای رفیق من جزع
و فزع کن از این بیعظمی و اوباش ستمکاران گمراه که کار را بنظر گرفته که مثال آن شنیده نشده بود
و معصیتی را مرتکب شدند که مثال آن دیده نشده بود أَبَاحُوا حِمًى قَدْ حُذِّرُوا مِنْ حَرِيمِهِ
أَحَلُّوا دِمَاءً لَيْسَتْ تُكَافِئُهُ الدِّمَا ❊ امر حرامی را مرتکب شدند که ممنوع بودند از آن
ان و خونی را حلال کردند که همه خونهای عالمیان با آن برابری نمیکند ❊ عَزِيزٌ عَلَى الْخَلْقِ
التَّعَيُّشُ غَيْمًا ❊ مَضَى أَهْلُ بَيْتٍ لَا يُقَاسُونَ بِالْوَرَى بعد از رفتن سادات خلق و شهید
شدن امام عالمیان دشوارست زندگانی بر دوستانش و بر همه خلق ندانم کدام دل است
که در این مصیبت کباب نمی‌شود و کدام سینه در این بلیه شکافته نشد کدام دیده است
که خون بار نمیگردد و کدام چشم است که اشک بار نمیباشد که از ناحسین آشنائی نمیباشد
و با این حال بر ماتمش میگریند و لوای مصیبتش را بر پا مینمایند و محبت بوسته
که مشرکین هند و کارکنان بلاد ایشان در ایام ماتمش از مشاغل دنیا بالمره دست بر میدارند

و با اینکه

و با اینکه اکابر بلکه اکثر ایشان برهنه و سر برهنه نشینند و صحیح ابد در این ایام خاک نشین شوند
بلکه بیابانی خاکستر نشین میگردند و خود را از اطعمه لذیذه مثل گوشت و غیره باز میدارند
و اخراجات عظیمه میکنند و اینها عبرتی است بجهت اسلام و زیرا که ایشان سزاوارند که خاکستر نشین
گردند و ترک لذاید نمایند نه آنکه اسباب شادی فراهم آورند و مجالس را زینت دهند و اطعمه لذیذه
صرف کنند و در مجالس امردان و خوش‌خوانان با انواع تغنی و هزلیات قیام نمایند و مانند
رقاصان برقص و تصنیف مشغول شوند و اسم آن را تعزیه گذارند چرا که لباس اندوه
نمی‌پوشی چرا که دیده‌ات مجروح نگردیده چرا نادانانه و در بر و بیت ظاهر نمیباشد یکی از ثقات
نقل میکرد از یکی از کسانی که مدتی در بلاد هند بوده که بیکی از هنود رسیدم که شما چرا تعزیه
میدارید و گریه میکنید گفت از جهت آنکه پسر و نیز پسر خدا را کشته‌اند اعتراض کرده غلط گفت خدا را
وزیری بوده اما فکر بیرکن که پسر پیغمبر خدا را کشته و دختران پیغمبر خدا را اسیر کردند
و خانهای پیغمبر خدا را خراب کردند وای بر تو که نیکو نشناخته حسین را و درست نخود مشت
قباحت این ظلم را علی بن عیسی صاحب کشف الغمه خوب گفته و وضعش بجهت فضایل و احوال ائمه
میباشد در مقام بیان احوال سیدالشهدا میگوید خدا میداند که غرضم نمی‌بود خوض در
بیان نکر آنچه بر آنحضرت واقع شده و بر اهل بیت او زیرا که آن جگرها را میشکافد و دلها
را خون میکند و بعد از ذکر بعضی از قضایا و مصیبت آن بزرگوار میگوید وَلَمَّا وَصَلَ
الْقَلَمُ فِي الْمَيْدَانِ إِلَى هَذَا الْمَقَامِ ❊ اِبْتَدَتِ الْآثَامُ مِنَ الْآلَامِ ❊ مَا مَنَعَ مِنْ إِتْمَامِ الْمَرَامِ
عَلَى أَتَمِّ الْأَقْسَامِ ❊ وَلَوْ بِرَجْعٍ مِنْ نِظَامِ الْكَلَامِ ❊ دُونَ مَوْقِفِ الْاِخْتِتَامِ ❊ چون
کمیت قلم در میدان بیان احوال آن سید امام باین مقام رسید چنان آلام بهان و

سوزش درون زود او شد که ضایع شد از آنکه ابوطالب را درست تمام نمایم و هر جای دیگر
میگوید که بجهت عظمی آنچه واقع شد بر آنحضرت و شدت مصیبت او مشکل بود مرا شنیدن این
وقایع و مصیبت بود که گوش میکردم و می‌نشستم در مجالسی که در عاشورا ذکر این حکایت میشد
زیرا که بجهت شنیدن این حکایات در دل خود دردی عظیم و سوزشی مفرطی می‌یافتم و در خود
جزع و فزع بی اختیاری میدیدم و غایت آنچه میتوانستم اظهار کرد این بود که ایشان برزم
و بگریم و لعنت بر قاتلان ایشان کنم و این سوزش دل را ساکن نمیکرد و میترسیدم که بی اختیار
اعمال غیر لایق از من صادر شود اینچنین میگوید بخدا قسم که گریه کردن این سوزش را فرو می‌نشاند
و اشک اندیه بهتر این آتش را خاموش میکند و ناله و نوحه این مصیبت را لائق‌تر میباشد
باید دلها شکافته و جانها کباب شود سید الساجدین میفرماید ایّ قلبٍ لا ینصدع
لقتله ام ایّ فؤادٍ لا یحنّ الیه ایّ سمعٍ یسمع هذه الثلمة التی ثلمت فی الاسلام
کدام دل است که بجهت قتل او شکافته نشود و کدام سینه است که از این محنت مجروح نگردد
کدام گوش را تاب آنکه بشنود این رخنه که در اسلام شد اصبحنا مطرودین مشرّدین
مذودین شاسعین عن الامصار کانّا اولاد ترک و کابل من غیر جرمٍ اجترمناه
و لا مکروهٍ ارتکبناه و لا ثلمةٍ فی الاسلام ثلمناها صبح کردیم در حالتی که
ما را رانده بودند و از دیار و وطن دور کرده بودند و ما را از حق منع کرده بودند
و در دیار متفرق کرده بودند که گویا ما را از کفار میدانستند و حال آنکه گناهی نبود
ما را مرتکب ناشایستی نشده بود و در اسلام رخنه نکرده بودیم عزیز من اگر دلت در این
بلیه نمیسوزد پس در کدام بلیه دلت میسوزد و اگر در این مصیبت اشک نمیریزی

پس

پس در کدام مصیبت اشک خواهی ریخت؛ فلا غرو واللّه فی دمعٍ یمان عن سادات الزمان و آباء
الرحمن فما اسفاه علی تلک الاجسام المرمّلة بغیر فراشٍ و لا مهادٍ و وا محنتاه علی الابدان
المطروحة بغیر وطاءٍ و لا وسادةٍ جسومٌ طال ما اتعبوها فی عبادة الرحمن و تلاوة القرآن
فیا لیتنی کنت ترابا لهؤلاء الاقدام حضرت امام رضا ع بریان بن شبیب میفرماید
یا ابن شبیب ان کنت باکیا لشیءٍ فابک علی الحسین فانّه ذبح کما یذبح الکبش ای پسر شبیب
اگر گریه میکنی بر چیزی پس گریه کن بر حسین زیرا که او را ذبح کردند همچنانکه گوسفند را ذبح میکنند
و قتل معه من اهل بیته ثمانیة عشر رجلاً ما لهم فی الارض شبیهون و با او کشته شدند هجده نفر
از اهل بیتش که در همه زمین مثل ایشان کسی بهم نمیرسید ای و اللّه راست گفت حضرت امام
رضا ع کسانی را که کشته شدند مثل و شبیهی نبود ایشان را کجا بود مثل قاسم بن حسن جوانی
که در وقتی که میخواست بمیدان رود و بجهت رخصت بخدمت عم خود آمد از آنحضرت در رفتن
او انقدر گریست که غش کرد آیا کجا بود جوانی مثل عباس بن امیر المؤمنین که در وقتی که
کشته شد سید الشهدا فرمود که کمرم شکست و پشتم خم شد کجا بود مثل علی اکبر جوانی که در وقتی
که کشته شد سید الشهدا فرمود بعد از تو دنیا و زندگی دنیا بکار من نمی‌آید کجا بود کسی
مانند جوانان بنی هاشم که هر یک سروی بودند در خیابان رسالت و نخلی بودند در بوستان
امامت و غصنی بودند از شجره عصمت چه خوش میگوید شیخ حسن بن شیخ زین الدین
صاحب معالم در بعضی از قصاید خود: خطبٌ اقام عمود الشرک منتصبا و شدّ
اعضاد اهل البغی والزور مصیبتی است اینکه عمود شرک را برپا کرد و قوت بازوی اهل
ظلم و مکر را همان شد خطبٌ تزلزل منه العرش وانطمست معالم الرشد فی الآفاق

والکوثر وا دا از مصیبتی که عرش عظیم را متزلزل و فنا نمای هدایت و رشد را که خداوند تعالی در قرآن
اشاره بآن کرده بود بر طرف نمود یا لَلحُماةِ حُماةِ الدینِ مِن مُضَرٍ وَیا ذَوی العَزمِ وَالبیضِ
المَباتیرِ کجایید ای حامیان دین و اقربای خاتم النبیین کجایید ای شجاعان با تدبیر و
ای صاحبان نیزه و شمشیر أَیُقتَلُ السِّبطُ ظمآناً عَلی حَنَقٍ وَالماءُ تَشرَبُهُ صادی الیَعافیرِ
یا روا است که نور دیدهٔ شما او سبط محمد مصطفی را با لب تشنه شهید نمایند و حال آنکه حیوانات
از آب سیراب باشند وَرَأسُهُ فَوقَ عَسّالٍ یُطافُ بِهِ فی کُلِّ قُطرٍ مِنَ البُلدانِ مَشهورِ
و سر مبارک او را بر سر نیزه زنند و او را در بلاد دور و نزدیک بگردانند وَجِسمُهُ
غَیرُ کاسٍ لا بِکَفَنٍ فی حَرَّةٍ غَبَرٍ حَفّاقٍ مِنَ المُورِ بدن او را برهنه و عریان بر زمین
انداخته‌اند و او را نپوشانیده‌اند به رداء و مادر فدای مظلومیت شود یا مظلوم وَعُصَبُ
اَصحابِهِ صَرعی کَأَنَّهُم اَعجازُ نَخلٍ طَویلِ القَدِّ مَقعورِ و یکان یکان اصحاب او را
همه بر زمین انداخته‌اند مانند نخلهای که از ریشه کنده باشند وَمَا نیسةٌ کلا
اُنثی کَرایمةٌ یَبتَزُّها کُلُّ اَفّاکٍ وَمَغرورٍ ای نیادم رفته و نخواهد رفت حرم
محترم او که برهنه میکردند ایشان را دروغ گویان مغرور وَتَستَغیثُ اِلَی العَرشِ
صارِخَةً وَالدَّمعُ ما بَینَ مَنظومٍ وَمَنثورٍ وَتَرفَعُ الصَّوتَ نَدباً وَهیَ
قائِلَةً یا جَدُّ قَد رابَنا عَکسُ المَقادیرِ با جسم گریان و سینه بریان و
سوزان و نالان استغاثه بخداوند رحمن میکردند و بجد بزرگوار خود شکایت
میکردند که ای جد بزرگوار ما را بحیرت انداخت تقدیر عکس آنچه در نظر داشتیم
زیرا که چشم داشت ما آنکه در سایهٔ قدر عزت و دولت تعیش کنیم تقدیر شد

بود که ترا شهید کنند و ما را اسیر و ذلیل گردانند یا جَدُّ قَد اَضحَت اَبناءُ فاطِمَةَ فی کُلِّ
اَطرافِ قَفرٍ غَیرِ مَعمورِ ای جد بزرگوار دختران فاطمه را بینی که در اطراف بیابان سرگردان و حیران
میباشند یا جَدُّ قَد اَحرَقَتنا کُلُّ هاجِرَةٍ وَعاهِراتُ بَنی حَربٍ فِی المَقاصیرِ ای جد بزرگوار
ما دختران تو ایم که در آفتاب گرم بدنهای ما را آفتاب میسوزد و زنان زانیه بنی امیه در
قصرهای رفیعه ساکن میباشند آه آه یا جَدُّ قَد جَرَّدَتنا کُلُّ فاجِرَةٍ وَخانَنَا الطَّرفُ عَنّا
غَیرَ مَقصورِ ای جد بزرگوار ما را برهنه کردند و بخیانت در ما نظر کردند یا جَدُّ قَد هَتَکَت
اَستارَنا عُصَبٌ یَقتادُها کُلُّ فَسّاقٍ وَخِنزیرٍ جماعتی پرده حرمت ما را دریدند
که سرکردهٔ ایشان صاحبان فسق و فجور و ارباب خمور بودند علمای اعلام و نقله
اخبار ائمه محققین انجام مثل شیخ مفید و سید جلیل الشأن ابن طاوس و محمد ابن ابی طالب
و دیگران روایت کرده‌اند بالفاظ مختلفه و معانی متقاربه بنهجی که حاصل کلام مجموع
اینست که بعد از آنکه اصحاب سعادت انتما جناب لباس شهادت پوشیدند و بغیر از
اقربا و خویشان و اولاد آن یگانه عالم ایجاد کسی نماند و نوبت شهادت باقربای آن
حضرت رسید ایشان عازم شهادت شدند و ایشان پنج طایفه بودند اولاد عقیل
و اولاد جعفر و اولاد امیر المؤمنین ع و اولاد حسن زکی مجتبی و اولاد حسین ع ایشان چون
زمان فرصت را تنگ دیدند بیکدیگر جمع شدند و یکدیگر را وداع کردند و از فراق
یکدیگر اشک حسرت از دیده ریختند و عازم جان باختن شدند اول کسی که از اهل بیت
پا در عرصهٔ جان سپردن نهاد عبد الله بن مسلم بن عقیل بود که مادرش رقیه
دختر امیر المؤمنین بود و بمقتضای اَلوَلَدُ الحَلالُ یُشبِهُ بِالخالِ شجاعی بود بی بدل و شفیق

حدیث در عالم مثال مشیبی نداشت بعد از آنکه از نعالوی بزرگوار خود اجازه حاصل کرد قدم در عرصه
نبرد گذاشت و میگفت الیوم القی مسلما و هو ابی وفتیة بادوا علی دین النبی لیسوا
بقوم عرفوا بالکذب لکن خیار و کرام النسب من هاشم السادات اهل الحسب امروز
روزی است که کشته شوم و بوصال پدر مسلم فایز گردم و از فراق جوانان نامدار که به
شمشیر اهل ادهلان شدند خلاصی گردم و بایشان ملحق شوم که ایشان راست گویان
صدیقان اخیار و نجیبان نامدار میباشند که بجناب حق رسیدند با نخبه رسیدند
و منهم ملحق بایشان خواهم شد پس خود را بر آن قوم زد و در ایشان افتاد تا آنکه سه حمله
بر ایشان کرده و نود و هشت نفر را در این سه حمله بدرک اسفل فرستاد آخر در کوشش دست
بر پیشانی گذارده بود که ملعونی تیری زد که پیشانی او و دست و پیشانیش را سوراخ
کرده و بجهت آن از اسب در افتاد عمرو بن صبیح و بروایتی با اسد بن مالک او را شهید کردند
بعد از آن برادرش محمد بن مسلم بن عقیل بجهت طلب خون برادر قدم در میدان کین
گذاشت و از غیر بقیه بود ما حال الامر او را بزخم ضرب شمشیر و نیزه و تیر از پا در آوردند
و لباس شهادت پوشانیدند پس جعفر بن عقیل پا بمیدان گذاشت و عرصه نبرد را بنور
جمال خود روشن گردانید رجزی چند خواند و نسب خود را بیان کرد و بعضی از مدایح سید
الشهدا را بیان کرده و خود را بر آن منافقان زد و پانزده کافر عنید را به بئس المصیر رسانید
آخر بتیر بشر بن سوط همدانی و بروایتی عروة بن عبدالله خثعمی او را شهید کرد بعد از آن برادر
او عبدالرحمن بن عقیل دامن همت بر کمر زده قدم در میدان نهاد و میگفت
ابی عقیل فاعرفوا مکانی من هاشم و هاشم اخوانی کهول صدق سادة الاقران

هذا حسین شامخ البنیان و سید الشیب مع الشبان پس خود را بر آن ظالمان زد و
هفده سوار را بر زمین زد پس عثمان بن خالد جهنی او را شهید کرد و بنا بر روایت ابی
الفرج اصفهانی عبدالله بن عقیل نیز بود و او را عثمان بن خالد کشت و عبدالله الاکبر
ابن عقیل و محمد بن ابی سعد بن عقیل و جعفر بن محمد بن عقیل را نیز ذکر کرده است که در
آن روز کشته شدند و در کلمات علماء و زیارت شهدا مذکور نیستند بلکه آنچه
مذکور است در کلام ایشان و در زیارت شهدا دو نفر از اولاد عقیل و دو نفر از اولاد
مسلم اند بلی صاحب تظلم الزهراء میگوید در روایتی هست که سه نفر از اولاد مسلم
و سه نفر از اولاد عقیل در آن روز کشته شدند بعد از آن اولاد جعفر طیار قدم در
کارزار گذاردند و از اولاد بلا واسطه او کسی نبود و از اولاد عبدالله بن جعفر دو نفر
و بروایتی سه نفر بودند و مادر ایشان زینب خاتون بود و در وقتی که سید
الشهداء از مکه بیرون آمد عقب آنحضرت آمد و اهتمام در ترک این سفر کرد حضرت قبول
نفرمود پس فرزندان خود را با آنحضرت فرستاد که در خدمت آنحضرت باشند و او را یاری کنند
و خود مراجعت کرد و چون در دست معلوم نیست البته عذری بوده اول اولاد او
از این بود که از یاری امام زمان کوتاهی کند باری ابتدا محمد پیش آمد و از خال بزرگوار استرخاص
حاصل کرده رو بمیدان کارزار نهاد و رجزی چند خواند و بر قلب لشکر زده
ده نفر از اجلاف هلاک ساخت آخر الامر عامر بن نهشل تمیمی او را از پا در آورده بدرجه
شهادت رسانید پس عون برادر او بمیدان آمد و بنا بر ظاهر زیارت شهدا اول
او قدم در عرصه جانبازی گذارده و میگفت ان تنکرونی فانا ابن جعفر شهید

صدق في الجنان انهر ٭ يطير فيها بجناح اخضر ٭ كفى بهذا الشرف في المحشر ٭ اگر نمیشنا[illegible]
مرا ابن عم فرزند جعفر طیارکه از روی صدق و صفا شهید شد و بدو بال سعادت
در بهشت طیران مینماید و همین فخر مرا کافیست در صحرای محشر پس جون دیگر بار آن گروه
بیحیا در دریای امواج حرب غوطه ور گردید تا آنکه سه سوار و هیجده پیاده را بخاک
هلاک انداخت آخر ملعونی که اورا عبدالله بن بطه طائی میگفتند اورا ضربتی زد که ازان
روح مقدسش بشاخسار طوبی قرار یافت و بسایر شهدا ملحق گردید و بروایت
ابوالفرج عبیدالله بن عبدالله بن جعفر نیز دران واقعه شهادت یافت بعد از ایشان
نوبت باولاد امام حسن مجتبی ع رسید و ایشان بنابر اشهر روایات دو نفر بودند عبدالله
و قاسم و بنابر بعضی از روایات سه نفر بودند که سیمی ابوبکر بن حسن بود که مادرش ام ولد
بود و عبدالله بن عقبه غنوی و بروایتی عقبه غنوی اورا کشت و عبدالله را حرملة بن
کاهل بتیر او را هلاک کرد و کیفیت شهادتش خواهد آمد بآری چون نوبت بقاسم رسید
از برای جان باختن کمر بست و بخدمت حضرت بنزد عم بزرگوار آمد و قاسم چنانچه تصریح کرده
اند هنوز طفل بود و بحد بلوغ نرسیده بود و بسیار خوش رو و صبیح منظر بود
حتی آنکه وارد شده که کان وجهه کفلقة القمر یعنی رویش مانند روشنی ماهتاب
میدرخشید و بنابر بعضی از روایات مادرش نیز همراه بود و همین که جناب سید
الشهدا نور دیده برادر را دید که از برای کشته شدن برخواسته اورا در بغل
کشید و جعلا یبکیان حتی غشي علیهما و هر دو شروع بگریه کردند و آنقدر گریستند
که هر دو مدهوش شده غش کردند بعد از زمانی که بهوش آمدند عرض کرد ایعم

بزرگوار

بزرگوار میخواهم رخصت دهی که جان را در راه تو فدا کنم آنحضرت ابی کردند و اورا رخصت نداد
جون آن طفل دید رخصت نمیدهد خود را بر دستهای مبارک آنحضرت انداخت و دستهای
شریفش را بوسه میداد و التماس رخصت میکرد جون دید رخصت نمیدهد بر پای آنحضرت
افتاد و پای آنحضرت را میبوسید که مرا رخصت ده ٭ نظم ٭ رخصتی ده که کنم جان نذر تو
بهر نثار ٭ تا برآرم دل ازین قوم جفا پیشه دمار ٭ یا تنم چاک شود از دم شمشیر و سنان
یا کند دل یا بدل ازین غصه و اندوه فرار ٭ و در بعضی از روایات آنحضرت فرمود یا ولدی
اتمشي برجلك الى الموت ایفرزند تو با پای خود میخواهی بروی بجهت کشته شدن آن
طفل عرض کرد وکیف یا عم وانت بین الاعداء وحیدا غریبا ای عم بزرگوار چگونه نروم
و حال آنکه ترا میبینم تنها و غریب در میان دشمن نه دوستی و نه یاوری روحي
لروحك الفدا ونفسي لنفسك الوقا بار دیگر آنقدر اصرار و مبالغه کرد که آنجناب
رضا شدند و اورا اذن حرب دادند و بروایتی آنحضرت گریبان پیراهن اورا پاره کرد و
اورا دو نصف کرده لباس اورا بصورت کفن بر او پوشانیده و شمشیر خود را بکمر او
در بست و روانه شد و اشک از دیدهایش میریخت و میگفت ٭ ان تنكروني فانا ابن الحسن
سبط النبي المصطفى المؤتمن ٭ هذا حسين كالاسير المرتهن ٭ بين اناس
لا سقوا صوب المزن ٭ اگر نمیشناسید مرا پس منم فرزند حسن پسر دختر محمد مصطفی
و این عم بزرگوارم حسین است که مانند اسیر محبوس است در میان گروهی که از رحمت
خدا دور باشند و باران رحمت هرگز بر ایشان نبارد و بنابر بعضی از حکایات پسر سعد
ولدالزنا ادا کرد یا ابن سعد یا از خدا نمی ترسی آیا از خدا شرم نمی آوری آیا مراعات حرمت

رسول خدا میکفت خدا تو را جزای خیر دهد تَنَحَّی الاسلامَ وَالرَّسولُ لِلهِ عَطشاناً ظَمآناً
فلا سَوَّدَتِ الدنیا بأعینهم ای بجهاد دعوی اسلام میکنی واهل بیت پیغمبر خدا را یاری مینمائی
الله کرا لاشدت تشنکی دنیا در دیده ایشان سیاه کشته باری قاسم مبارز طلبید و جنک
در پیوست و چون دریای مهیب غوطه ور کرد و جماعتی را بخاک هلاک انداخت تا
اینکه با ان صغر سن سی و پنج نفر را بر زمین انداخته بیئس المصیر فرستاد و بنا بر بعضی از
روایات چون تشنکی بر او غلبه یافت بجانب عم بزرکوار شتافت و میکفت یا عماه العطش
العطش ادرکنی بشربةٍ من الماءِ آنحضرت او را دلداری داد و امر بصبر فرمود و خاتم خود را
در دهان او کذارد و قاسم کفت چون ان را در دهان کذاردم کویا چشمه آبی بود پس
سیراب شدم باره دیکران نو باوه حیدر کرار در وادی میدان کارزار شد و شروع بهجوم کرد
همت را بر علمدار لشکر کفر اثار کماشت و بسوی او حمله کرد اه اه فاحاطوا به بالنبل
از چهار جانب او را تیر باران کردند و بروایتی یکی از ان ملاعین مکرر مشکن بوی
شریف ان امام زاده میزد و میکفت بکشید این خارجی بچه را حمید بن مسلم میکوید
در لشکر پسر سعد بودم و نظر میکردم بسوی این پسر که پیراهنی و ازاری پوشیده بود و نعلینی
در پا داشت که بند یکی از انها کسیخته بود و از یادم نمیرود که ان نعل پای چپش بود که بندش
کسیخته بود عمرو بن سعد ازدی کفت والله لاشدن علیه بخدا قسم که بر او حمله میکنم
و او را میکشم من کفتم سبحان الله چه میخواهی از این طفل بخدا که اکر شمشیر حواله من کند
دست باو دراز نمیکنم این جماعتی که او را در میان کرفته اند او را کافی است کفت بخدا قسم خواهم
کرد پس اسب را تاخت و حمله کرد بر او فما ولی حتی ضرب رأسه بالسیف انا و دست

برنداشت

برنداشت تا انکه ضربتی بر سر مبارک او زد که برو در افتاد و بروایتی شیبة بن سعد شامی
تیغ بر پیشانی زد که از سینه او بیرون امد که قاسم بر زمین افتاد و فریاد زد که یا عماه ادرکنی
چون اواز ش بکوش سید الشهدا رسید مانند عقاب پرواز کرد تا بسر او و مثل شیر خشمناک
بر ان قوم بی باک حمله کرد و شمشیری حواله قاتل او کرد ان ملعون دست را سپر کرد دستش از مرفق
جدا شد نعره زد که مرا دریابید لشکر با عانتش حمله کردند که او را برهانند جنک
در پیوست و مغلوب شد فاستقبلته بصدورها وجرحته بحوافرها
و وطئته حتی مات الغلام اه اه اسبهای مخالف او را پامال کردند و بدن شریفش
را سمهای خود مجروح نمودند فقد اوطئوه الصافنات فصدره المضمار للاصدار
والایراد اسبهای قوی هیکل دشمنان او را پامال کردند و سینه او را محل صعود
اسبان کردند محطوم جسم هشمت اضلاعه وکسر ظهره من خیول زیاد بغی
را در هم کوفتند و استخوانهای پهلویش را خورد کردند و پشتش را در هم شکستند
چون جنک و ان بخت و غبار فرو نشست سید الشهدا بر سر ان قتیل امد دید با اعضای
پاره پاره و مجروح شده بر زمین افتاده و پا بر زمین میساید چون ان را دید فرمود
یعنی والله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا یعینک او یعینک فلا یغنی
عنک بخدا قسم که دشوار است بر عم تو که تو او را بخوانی و او تو را اجابت نکند یا اجابت کند
و تو را اعانت نکند یا اعانت نماید و دفع شر از تو نتواند نماید بعداً لقومٍ قتلوک دور
بادا از رحمت خدا ان قومی که تو را کشتند پس او را برداشت و کویا می بینم که پای او را
بر زمین میکشید و سینه اش را بسینه خود چسبانیده بود در دل کفتم چه میکند

پس آورد او را نادر میان کشتگان کذاشت و بروایت دیگر او را در صنجیه و درخیمه کذاشت هنوز
او را رمقی بود چنین کفته‌اند که نعیم بن کوارش او را در بغل کرفته میکریست و میفرمود ایفرزند خدا لعنت کناد
کشندهٔ تو را دشوار است بر عمو که بخوانی تو او را در حالی که کشته شده باشی ایفرزند قتلوک
الکفار کانهم ما عرفوک ولا عرفوا من جدک وابوک تو را کشتند کفار کویا تو را و جد و پدر
تو را نشناختند زنان اهل بیت که این واقعه دیدند طپانچه بر صورت زدند و جامهٔ شکیبائی را دریدند
و ناله واویلاه و واشوباه بلند کردند حضرت فرمود اصبروا یا بنی عمومتی صبرا یا اهل بیتی
لا رایتم هوانا بعد هذا الیوم صبر کنید ای اهل بیت من که بعد ازین روز مذلت و خواری نخواهید
دید فانا لله وانا الیه راجعون مجلس هشتم در بیان شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد آن

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی العظیم والصلوة والسلام علی نبیه العطوف الرحیم و رسوله الجواد الکریم
محمد صاحب السیف والقضیب وعلی آله القراغیم واولاده الهداة فی العلاصیم
خصوصا علی شبله الکریم و نجله الیتیم صاحب الرزء الجسیم والبلاء العظیم
الذی بکی علیه الکلیم وذبیف فی حزنه الخلیل فقال انی سقیم وکان امره اعجب
من اصحاب الکهف والرقیم المنقطع عن الصدیق والحمیم الماسور بایدی
کل مذنب جریم وکل فاجر صدید المقتول بالسهم والسنان والحجارة والعصا
والقضیب والممنوع من المیاه الطراحیم المطروح علی الارض کالهشیم
المرضوض اعضائه من نعال احقاف القراشیم المشتهر اضلاعه من حوافر
الخیول الاضائیم المطروح علی وجهه کالمضطرب السلیم لا بل کالمدنف السقیم

بنقلب بمینا وشمالا ولا یستطیع جوابا ولا سوالا الذی نهبوا ماله وایتموا اطفاله
واسروا عیاله وقادوا بعلهم ویرامیه فی البلاد وبین العباد فیا لله من رزء عظیم
وتادح طمیم لم نسمع مثله فی الآفاق و نجد فی جمیع الاقالیم فلعنة الله علی العصاة واللعنة
الاوفی والتابعة والتابعة علی هذا الامر الجسیم عند الله فقد قال الله فی کتابه المبین
وخطابه المستبین ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق
السموات والارض منها اربعة حرم ذلک الدین القیم فلا تظلموا فیهن انفسکم وقاتلوا المشرکین
کافة کما یقاتلونکم کافة واعلموا ان الله مع المتقین مقصود از این خطاب مستطاب
ظاهر ساختن عدد شهور و بیان محترم بودن بعضی از انها و حکم ماههای حرام است که میفرماید
شمارهٔ ماهها دوازده ماه است در کتاب خدا این حکم از ابتدای خلق آسمان و زمین چنین بود
واز انها چهار ماههای حرام الله واسطهٔ بقای آیت ستمر وقائم و در این ماهها بر خود ستم
مکنید بترک حرمت این ماهها و استحقاق عقاب و مشرکین را بکشید همچنانکه ایشان
با شما مقاتله میکنند و بدانید که خدا با متقیان است پس چهار ماه از این دوازده
ماه صاحب احترام‌اند و بجهة احترام ایشان حرام شد قتال و جدال در آن بنص قرآن
واین از احکام معروفه است که در این ماهها ظلم و قتال بنیت بد انکه در صدر اسلام
چون خلق در کفر و ضلالت بودند به مجرد دعوت از طریقهٔ قدیمه دست بر نمیداشتند حضرت
جناب پیغمبر با ایشان جهاد میکردند و شمشیر بر روی ایشان میکشیدند تا باسلام
داخل شوند و حکمت در این بسیار است اگرچه بعضی مخفی باشد و جهاد حضرات ائمه نجباء و فقهاء
رضوان الله علیهم ذکر کرده‌اند بر دو قسم است واجب و آن در سالی یک مرتبه است بعد از

محقق شرایط و زیاده بر یکدفعه مستحب میباشد و بایشان در چهار ماه حرام نباشد بلکه این
ماهها ماه عبادت حج و عمره بود مسلمین بایست بان مشغول شوند لکن اگر کفار بر مسلمین
می‌آمدند در هر ماهی که بود خدا اذن داده بود در قتال با ایشان و دفاع ایشان از خود و
ماههای حرام ذی قعده و ذی حجه و محرم و رجب است و حرمت این ماهها ثابت
است در اسلام و این منافی نیست با حرمت شهر رمضان و افضلیت آن و عدم حرمت
قتال در ان زیرا که نظر ان در شرع بسیار است می بینی که زیارت حسین را ثواب
از حج و عمره افضل است بلکه هر قدمی را ثوابی از ثواب حج و عمره است و مع ذلک
ان را واجب نفرموده و بقعه کربلا بنص کثیری از اخبار افضل از مکه است و طواف آن را
واجب نفرموده و احکام حرم مکه را در حرم آن جاری نفرموده پس این ماهها محترم می
باشد در میان مسلمین بلکه در نزد کفار نیز محترم اند و قبل از اسلام اهل
جاهلیه نیز این ماهها را ماه حرام میدانستند و ظلم و قتال در ان روا نمی داشتند
چنانچه در جنگ بدر ماه مشتبه شد در یعنی که جنگ واقع شد کفار
ان را از ماه حرام میدانستند و بجهت این نامه به پیغمبر صلی الله علیه و آله نوشتند
که تو حرمت ماه حرام را نداشتی و دران قتال کردی و انحضرت را باین عمل تعییر و سرزنش
میکردند و از امام رضا روایت شده است که محرم ماهی است که اهل جاهلیت در ان
ظلم و قتال را حرام میدانستند بجهت حرمت این ماه و این امت مشهوره حرمت این
ماه را نشناختند و حرمت پیغمبر را نشناختند لقد قتلوا فی هذا الشهر ذریته و
سبوا نسائه و انتهبوا ثقله فلا غفر الله لهم ذلک ابدا که بتحقیق کشتند این

امت

امت مشهوره در این ماه ذریت پیغمبر را و اسیر کردند زنان او را و غارت کردند اسباب و اموال
محترم ایشان را و خدا ایشان را هرگز نیامرزند بدانکه آنچه مذکور شد ظاهر آیه شریفه است لکن
از انجا که قران را بطون است حاصل در نزد پیغمبر و اوصیای ایشان میباشد شهور در این آیه شریفه
را بائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم تفسیر کرده اند و این معنی مناسب سوق آیه است که میفرماید عدة
شهور دوازده است در کتاب الله که ظاهر ان لوح محفوظ باشد و این حکم از روز خلق
آسمانها و زمین دوازده بوده شهور شرعیه بسیاری بر ان مترتب نمیشود و [illegible]
ثبوت این تاکیدات محتاج نبود و هم چنین حرام بودن ماههای اربعه را دین قیم شمردن
یاد میدهد که مراد فی الواقع این معنی ظاهری نیست اگر چه انهم مراد است و بالجمله جناب
امام محمد باقر در تاویل این شهور را بائمه علیهم السلام تفسیر فرموده اند و در اخبار کثیره
وارد شده که مائیم شهور و ابن عباس روایت کرده که شنیدم از رسول خدا که میفرمود معاشر
المسلمین اعلموا ان لله بابا من دخلها امن من النار و من الفزع الاکبر باید دانست که [illegible]
و ان باب چه دری است که هر که داخل شود از اتش جهنم و فزع اکبر در امان است ابو سعید خدری
برخواست عرض کرد کدام است ان باب یا رسول الله نشان ده بما فرمودند علی ابن ابیطالب
سید الوصیین و امیر المؤمنین است پس فرمود معاشر الناس من احب ان یتمسک
بالعروة الوثقی التی لا انفصام لها فلیتمسک بولایة علی ابن ابیطالب یعنی و مراد
هر که خواهد چنگ زند بعروة الوثقی الهی که هرگز گسسته نمیشود پس چنگ زند بولایت علی
که ولایت او ولایت من است و طاعت او طاعت من است ای گروه مردم هر که خواهد بشناسد
حجت خدا را بعد از من پس بشناسد علی را پس جابر بن عبد الله برخواست و عرض کرد

ما عِدَّةُ الائمة جه عدد میباشد شمارهٔ ائمه بعد از تو حضرت فرمود سألتنی یرحمک الله عن الائمة
باجمعهم خدا رحمت کند تورا که سؤال کردی از تمام اسلام عِدَّتُهُم عِدَّةُ الشُّهُورِ وَهِیَ اِثْنا عَشَرَ
شَهراً فی کِتابِ اللهِ یَومَ خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالأَرضِ شمارهٔ ایشان شماره ماههاست که آن
دوازده است در کتاب الله و شمارهٔ ایشان شمارهٔ چشمه هائیست که از برای موسی شکافته
شد در زمانی که عصا را بر سنگ زد فَانفَجَرَت مِنهُ اثنَتا عَشرَةَ عَیناً و عدد ایشان عدد نقبای
بنی اسرائیلست وَبَعَثنا مِنهُم اثنَی عَشَرَ نَقیباً ای جابر ائمه بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی
ابن ابیطالبست و آخر ایشان قائمست و شیخ صدوق بسند خود روایت میکند از ابن عباس که پیغمبر
خدا صلعم فرمود قسم بخدائی که مرا برسالت بسوی خلق فرستاد و مرا برگزید از همهٔ خلائق که وصی
من افضل اوصیاست و حجت خدا و خلیفهٔ اوست بر خلق و از اولاد او میباشد امامان هدایت
کنندهٔ بعد از من بِهِم یَحبِسُ اللهُ العَذابَ عَن اَهلِ الأَرضِ وَبِهِم یُمسِکُ السَّماءَ اَن تَقَعَ عَلَی
الأَرضِ اِلّا بِاِذنِهِ وَبِهِم یُمسِکُ الجِبالَ اَن تَمیدَ بِهِم وَبِهِم یَسقِی خَلقَهُ الغَیثَ وَبِهِم یُخرِجُ
النَّباتَ بحجه ایشان نگاه میدارد خدا عذاب را از اهل زمین و بواسطهٔ ایشان نگاه میدارد
آسمان را که نیفتد بر زمین و بحجهٔ ایشان کوهها را حفظ میفرماید از آنکه سرنگون شدن و بواسطه
ایشان خلق را باران میدهد و گیاه از زمین بیرون میآید ایشانند اولیاء الله و خلفاء من
عِدَّتُهُم عِدَّةُ الشُّهُورِ وَهِیَ اثنی عَشَرَ شَهراً شمارهٔ ایشان بشمارهٔ ماههاست و
عدد ایشان بعدد نقباء موسی است پس آنحضرت این آیه را خواندند وَالسَّماءِ ذاتِ البُرُوجِ
پس فرمود ای ابن عباس آیا گمان داری که قسم خورده خدا باسمان و برجهای آن را میخواهد گفتم یا رسول الله پس چه چیز را خواسته فرمود اما السماء
پس منم و اما بروج پس ائمهٔ بعد از من میباشند که اول ایشان علی ابن ابیطالبست و آخر ایشان

[illegible marginal note]

مهدی بیت مؤلف گوید که وجه تعبیر ائمه بشهور شاید اینست که زمانی که مصالح معاش خلق
و جمیع عالم منوط بآن و نظام جمیع خلق مربوط بآن میباشد بلکه با نعدام آن عالم منعدم میشود
عبارتست از لیل و نهار که هر یک در وقت اعتدال دوازده ساعت میباشد و ماه و سال
که عبارت از سیر قمر و شمس باشد هر یک با دوازده برج است که در این ظرف مدت طی می
نمایند و سال که مشتمل بر جمیع فصول زمان و جمیع حکمتهای زمانیه که مدخلیت در
نظام عالم دارد دوازده ماهست و همچنین ائمهٔ دین و خلفای سید المرسلین که نظام عالم
دین و ایمان بایشانست و ایشانند اساس اسلام و عماد دین نیز دوازده میباشند
پس مقصود از بیان شمارهٔ شهور که اجزاء سالست باوضوح آن بیان عدد شهور عالم
ایمانست و تنبیه بر نقص عالم ایمان بلکه انعدام آن با نعدام ولایت این اثنا عشر یا بعض آن
میباشد و بر همین معنی یاد میدهد عدد حروف لا اله الا الله و محمد رسول الله که هر یک
اصل از ایمان میباشد و مرکب از دوازده حرف میباشد چه لا اله الا الله تمام نمیشود مگر
بولایت ائمه اثنی عشر و همچنین شهادت برسالت و در این سرّی غریب و رمزی
عجیب که برای ارباب بصیرت ظاهر میباشد و همچنین علماء ذکر کرده اند که دیاجی که در
عالم میباشد که نظام و فساد بآن میباشد و باستمداد آن طی مجوی بر
میشود و بواسطهٔ آن وصول ثمرات و ظهور برکات میگردد دوازده میباشد چهار
در هوا و چهار در عالم و چهار در نفس بدن انسانی و اطبا ذکر کرده اند که قوام بدن
بعروقست و اصل عروق و امهات آنها که قوام بدن بآن میباشد دوازده
عرقست که از هر یک هزار عرق منشعب میگردد و همچنین قوام بدن اسلام

وایمان نیز بدوازده امام است که از هر یک ازین صد هزار باب رحمت بر هر شخص مفتوح میکردد و هم چنانچه
بدیده بصیرت تامل و بدل صافی تدبر کنند ابواب معارف از هر جهت کشوده کردد آفلا یتدبرون
فی خلق السموات والارض علماء نسب نوشته اند که درخت مجد و اصل شرافت و سیادت
بنی رکه نضر بن کنانه است و او جد اعلای پیغمبر است و او متفرع میشود شرف و بنی رکه تشکیل
نیست که رسول الله بمنزله مرکز دایره شرف و بزرگی است که باو ختم میشود همه کمالات و اوست
منبع همه فضایل و ینبوع همه محامد و محاسن پس دو خطی که ازین مرکز جدا میشود علو او
هبوطا باید مساوی باشد و خطی که صعود مینماید دوازده میباشد باین سیاق
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن
غالب بن فهر بن مالک بن نضر پس خط هبوط نیز باید چنین باشد باری ایشانند که نظام
عالم ایمان و اسلام بلکه نظام عالم ایجاد اند و بوجود ایشان فلک میکردد و اشرقت الارض
بنور ربها مراد رب الارض امام الذی نور الله فی عباده و بلاده بدانکه خداوند تعالی
این ماههای چهار ماه را محترم کردانیده و سفارش بحرمت آن فرموده حرمت آن را دین
قیم نامیده و آن چهار است ثلثة منها سرد و واحد فرد یکی ازانها شهماست
و سه باهم انسه که باهم است علامت که ذی القعده و ذی الحجه و محرم است و حسن و حسین
وانکه فرد است قائم آل محمد است فلا تظلموا فیهن انفسکم بر خود ظلم مکنید درین
شهور اربعه بمعصیت الهی خدایا تو مطلعی که حرمت ماههای حرام ظاهر را نکه نداشتند
و حرمت ماههای حرام واقعی را نکه نداشتند کسی را که حرمت او لازم داشت و آن را دین
قیم خواند و او را محترم و محترم کردانید در ماهی که آن را محترم و محترم کردانید ظلم کردند

دخونی

وخونی ریختند و سرش از بدن جدا و عیالش را اسیر کردند و مالش را غارت کردند کاری کردند که
کافری نکرده عملی کردند که یهود و نصاری بر ایشان طعن زدند ظلمی کردند که ظالمی نکرد و تیغی
بر دلهای مسلمانان کذاشتند که هرکز فراموش نشود و زخمی بر دل ایشان زدند که هرکز به نکردد
و هرکز ملتئم نشود اهل اسلام را رسوای هر امت کردند بر آنکه مثل این عمل از هیچ امت
صادر نشد چنانچه در حدیث هست که هیچ امتی نبوده که با وجود اقرار به پیغمبر خود با فرزند
و دختر او چنین کنند و در حدیث هست که امتی نبوده مکر آنکه عرض شد بر حضرت آدم در
عالم ذر بعد از آنکه عرض شد بر او این امت نظر کرد بسوی ایشان و دید اختلاف ایشان را
و نفاق ایشان را و حرص ایشان را و شدت طلب ایشان دنیا را آدم عرض کرد پروردکارا
این امت زکیه را چه رسیده و حال آنکه افضل امتهاست ندا رسید ندا رسید که
ای آدم ایشان مختلف شوند پس نفاق در ایشان بهم رسد و سیظهرون
الفساد فی الارض کفساد قابیل حین قتل اخاه هابیل فانهم یقتلون
فرخ حبیبی محمد المصطفی و زود باشد که فساد عظیمی در زمین ظاهر کنند
مثل قابیل که برادر خود هابیل را کشت و میکشند فرزند حبیب مرا و برکزیده مرا پس
حضرت آدم بعد از واقعه کربلا و مظلومیت سید الشهدا و ظلم و جفای آن کروه
بیحیا را و محل کشتن و بر زمین انداختن آن مظلوم را پس آدم نظر کرد بسوی آن
کروه شقاوت شکوه ایشان را دید با روهای سیاه پس عرض کرد خداوندا انتقام بکش
ازین کروه هم چنانچه فرزند نبی کریم ترا کشتند بلی امم سالفه بر پیغمبران خود و بر
اسباط ایشان بسیار ظلم کردند اما کسانیکه انکار پیغمبری ایشان میکردند کسانی

کرامتها ایشان بوده‌اند و مطیع ایشان بوده‌اند و نه ازانکونه ظلم بلی شبیه قصه او بود قصه یحیی بن
زکریا و لهذا اوارد شده است از حضرت باقر که آنحضرت در سفر عراق مکرر بر زبان میفرمود یحیی بن
زکریا و میفرمود از بی اعتباری دنیا بود که سر یحیی را بریدند و بجهة زن زناکاری هدیه
بردند و از بی اعتباری دنیاست که سر مرا از برای فرزند سمیه زانیه هدیه میبرند و در قصه
یحیی قلیل شباهتی باین قصه داشت و لکن یحیی را بالب تشنه نکشتند و عیالش را اسیر نکردند
و بعد از قتل بی غسل برهنه نینداختند و اولاد و برادران و اهل بیت او را نکشتند بلی سر
یحیی را که بنزد آن پادشاه ستمکار بردند و در برابر روی او گذاشتند بسخن در آمد و گفت ای
پادشاه از خدا بترس و مرتکب این حرام مشو و از سر حسین این مظلوم نیز مکرر شنیدند که سخن میگفت
چنانچه نقل شده از جمعی که چون آن سر مقدس را در بازار کوفه بر سر نیزه کردند سوره کهف
خواندند تا باین آیه که انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی و زید بن ارقم گفت
شنیدم که غوغائی بلند شد سر از غرفه بیرون کردم دیدم سرها بر نیزها کرده‌اند
در میان آن سرها دیدم بخوبی که چون بنزدیک غرفه من رسید از ضیاء و
ان حجره من روشن شد چون نگاه کردم دیدم آن سر مقدس سید الشهدا بود چون
بنزدیک غرفه من رسید دیدم لبهایش میجنبید گوش دادم دیدم سوره کهف میخواند
و باین آیه رسیده بود که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا
عجبا از هیبت این حال موهای بدنم راست شد و گفتم امرک اعجب والله یا ابن
رسول الله بخدا قسم که امر تو و قصه تو عجیب تر است از قصه اصحاب کهف و رقیم
اعلی سنان سناة یرتفع راسه بین الملا یا لیت فاطم حاضرة ایا برینی

میریزند سرش را بعد از انکه هانیه بر سینه فاطمه بود و سرش را بر سر نیزه میدیدند نوح
الحسین فی عینی یصطفی او ای نفس بعده متباشرة حسین را ذبح کردند کدام زنی
که بعد از کشتنش تلخ نکرده یا کدام دلی است که ببشارات شاد کرده او تنضی عن البکاء
عقیبه او تهتنی طیب البقاء و مفاخره کیست که بعد از او راضی شود بزندگی و نداری
با کلاو را باشد و از اندکانی مات العزیز و من یرتجی الهدی و لم یحی للنائبات الظا
والخیل اجرو ها علیه فخرقت منه بواطنه و رضت ظاهره عزیز کرده عالمیان و
رهنمای ایشان و پناه انس و جان را کشتند و اسب بر بدن نازنینش راندند تا استخوان
او را باره کردند و اسیری اطفال او را لازم کردند لهفی لزینب و النساء حولها تبکی
علیهم و هی و هی ناشرة تدعو بفاطمة البتول بصوتها یا امنا یا البت عنك
باصرة ای مادر ایما حسرت بزینب خاتون در حالتی که طفلهای یتیم دور او را
گرفته بودند و حیران و سرگردان بر ایشان میگریست و بمادر خود خطاب میکرد که کاش
بودی و میدیدی لترى حسینا نور عینك ما لقى من بعد فقدك
من عصابة غادرة کاش بودی و میدیدی نور دیده خود حسین را که بعد از تو از
عصابه امت چه کشید ذبحوه ذبح الشاة ظلما طاغیا لم تدفعوا علیه الشافیا
الغابرة او را مثل گوسفند سر بریدند و او را بر زمین انداختند و بادها بر او میوزید
سلبوا بنات محمدة بامتنا فوجوهها بین الاعادی سافرة ایما در خنر را
اسیر کردند و ایشان را در میان اجانب و دشمنان بی‌ستر کذاشتند و بنات
الهند فی القصور اعزة محجبة تحت الخدور الساترة و بنات اسری فی القفا

اذلة من غير ما سترٍ عليها خاسرة اه دختران هند در قصرهاى خود با عزت نشسته اند و
برقعها انداخته در پس پرده ها ساكنند و اولاد و دختران نور صحراها بى نقابها باذلت و
خوارى اسير و دستگير ميباشند و ايشان را بى چادر و معجر گذاشته اند و يزيد في تخت الخلافة
جالسٌ وحسينٌ في حرّ الشمس الساهرة اه ثم اه يزيد بن معاويه بر تخت پادشاهى نشسته
و حسين را بر زمين انداخته در حرارت افتاب فسبحان الله عجب بليه بود اين بليه
و عجب مصيبتى بود اين مصيبت عجب داغى بر دل شيعيان گذاشتند و عجب غمى بر اهل زمين و
اسمان انداختند عجب آشوبى در اسلام پديد آوردند و عجب شور و غوغائى در عالم انداختند
و عجب اضطرابى بجن و انس واقع شد ابن قولويه روايت كرده است از صفوان جمال كه گفت
با جناب صادق عم در راه مدينه بوديم و ما ميرفتيم گفتم يا ابن رسول الله سبب چيست
كه ترا محزون و اندوهگين و دل شكسته مى بينم فرمود تو نشنوى ما اسمع لشغلك عن
مسألتي اگر مى شنيدى آنچه را من مى شنوم هر اينه ترا حالتى عارض ميشد كه نمى توانستى
سؤال كنى از من گفتم چه ميشنوى گفت مى شنوم ابتهال و تضرع ملائكه را بسوى خدا
در نفرين كردن و لعنت كردن بر قاتلان حسين و مى شنوم نوحه جنيان و گريه ملائكه
كه بر دور قبر آنحضرت اند و ميشنوم جزع و فزع ايشان را فمن يتهنا هذا بطعامٍ
او شرابٍ او نومٍ پس با استماع اين اصوات و مشاهده اين احوال چگونه گوارا باشد
خوردن و آشاميدن و بخواب كردن از حارث اعور روايت شده كه حضرت امير المؤمنين ع
فرمودند بابي وامي الحسين المقتول بظهر الكوفة كاني به والوحش مادة
مادة اعناقها الى قبره يرثونه ليلا حتى الصباح پدر و مادرم فداى حسين باد

از حسين

از حسينى كه او را در پشت كوفه شهيد ميكنند گويا او را مى بينم كه وحشيان صحرا گردنهاى خود را
بجانب قبر او كشيده اند و بر او مرثيه ميكنند از شب تا صبح فاذا كان كذلك فاياكم والجفا
پس اگر چنين باشد كه وحشيان بر او بگريند پس بپرهيزيد شما از جفا كردن بر او و ستمكار
است عجب فسادى در اسلام حادث گرديد و عجب فتنه بود كه در عالم واقع شد عجب امر
عظيمى را مرتكب شدند و عجب فعل شنيعى از ايشان صادر شد يا بر حلق بلندى كه از دل
و دست بفساد عظيمى زدند و عجب نقصى در اسلام پديد آوردند اهل اسلام را
بدنام كردند و امت پيغمبر را مطعون يهود و نصارى انداختند يرجع قوم
حافر اذ زعم انه لمركوب ببعض الانبياء الذي مضى و يقتل قوم ابن
بنت نبيهم تامل بانصاف ترى منتهى الشقاء گروهى يهود تعظيم
و تكريم ميكنند سم آن الاغ را بسبب آنكه ميدهند بگمان آنكه اين
سم سم الاغ پيغمبر ايشان است و گروهى ديگر فرزند پيغمبر خود را بيدردى
اهوال شهيد ميكنند پس تامل كن و انصاف بده تا كمال شقاوت را بيابى اين
سهل است كه جمعى اين عصيان طايفه انسان را سهو كردند منع آدم را در نزد
همه مخلوقات بى وقع و ضايع كردند اين بود مراد ملائكه مقربين در وقتيكه جناب
اقدس بارى عز شانه بايشان فرمود انى جاعل في الارض خليفة در زمين مى
خواهم قرار دهم خليفه و مصحح اين خلقت تمام انسان را تا شكر كنند مرا و بندگى
نمايند مرا ايشان گفتند اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدماء آيا
قرار ميدهى در ان كسانى را كه فساد كنند در ان و خونهاى بنا حق كنند و ما

تسبیح و تقدیس میکنیم گفت من میدانم آنچه را شما نمیدانید سبحان الله عجب کاری بود که خالق بیچون
را بود داعتراض ملائکه خود بلا ریختن این خون امری بود که جز جبران نمیکند ولهذا
فرمود انی اعلم ما لا تعلمون حکمت خلقت ایشان امور بیت مخفیه که شما نمیدانید اری این
مفسده مفسده بود که بایست بجهت آن عالم زیر و زبر کرد و این معصیت معصیتی بود که سزاوار
بود که بجهت آن آسمان و زمین سرنگون کرد اما شاید حکمتش این بود که از نسل طیب و حجتهای
الهی بهم رسند که از اصل ملائکه را در مجلس قرب ایشان نباشد دست بدامن جلال
ایشان نرسد و بواسطه ایشان گروه خلق مستحق رحمت الهی شوند باری تنازع عظیمی بر بنی
آدم گذاشت این قول بعیر از حسین علی صاحب تبیین که قبر مقدس رضا ع بود نقل
میکند که او از پدر روایت کرده که گفت داخل شدم بر رضا ع فرمود چه میگویند مردم
گفتم فدای تو شوم همه ما از شما سؤال کنیم فرمود میبینی این بومه را که چه میگویند او را
در عهد جدم رسول خدا در منزلها و خانها جا میگرفت و هر گاه مردم طعام میخوردند
می پرید و بیرون دایشان می آمد و ایشان با او طعام طلب میدادند و با مردم انس داشت
چون جدم حسین را کشتند از خلق و آبادی کناره کرد و در خرابه ها و صحراها جا گرفت
و گفت بئس الامة انتم قتلتم ابن نبیکم ولا امنکم علی نفسی برامتی مباشید
شما اگر فرزند پیغمبر خود را کشید من دیگر ایمن نیستم از شما و از حضرت صادق ع
روایت شده که فرمود نیا کسی از شما جغد را در روز دیده که گفتند از در روز
ظاهر نمیشود مگر در شبها که ظاهر میشود فرمود آن در معموره ساکن میشد
چون حسین را کشتند بر خود لازم کرد که بمعموره نیاید هرگز و قرار نگیرد مگر در

خرابها

خرابها پس روز همیشه روزه و محزونست تا شب و چون شب داخل شود ناله میکند
بر حسین ناصح تو اعجباه من داهیة احرق بها فؤاد کل مبرة و احرق بها اکباد
کل مذدود و احسرتاه علی مصیبة بکت علیها الطیور فی الاوکار والوحوش
فی القفار والحیتان فی لجج البحار چه مناسب میگوید سید بزرگوار سید
محمد مهدی طباطبائی الله اکبر ماذا الحادث الجلل فقد تزلزل سهل الارض
والجبل الله اکبر این چه واقعه است که در عالم حادث شده که زمین را تزلزل و اضطراب در کوه
و بیابان انداخته ماهذه الزفرات الصاعدات اسی کانها شعل ترمی بها شعل
آیا این ناله های اتشبار و آه های شرربار حیث که از هر طرف برخواسته مالعیون
عیون الدمع جاریة منها تحد خدودا حیث تنهمل باز چه روی داده که از چشمهای
چشمهای عالمیان چشمهای اشک جاری بحدی که روها را خراشیده [illegible] جوی
نموده ماذا النواح التی عظ القلوب وما هذا الضجیج وذی الضوضاء والزجل
این نوحه و ناله حیث که دلها را شکافته و این ناله و فریاد و فغان حیث که در اطراف
عالم بر پا شده آیا این اضطراب چیست که در عالم واقع شده کان نفخة صور الحشر قد
نجات فالناس سکری و لا سکر و لا ثمل گویا صور هائم را دمیدند و بساط عالم
شادی را برچیدند یا قیامت برخواست و محشر برپا شده که مردم در حیرت و مدهوشی
باشند قد هل عاشور لو علم الهلال به کانما هو من شؤم به زحل
اری ماه ماتم و غم نو شده و هلال محرم پیدا شد کاش هرگز این ماه نو نمی شد و این
هلال نمایان نمیگردید که از شومی و نحوست مانند زحل که نحس اکبر است میباشد

شهرٌ تهي تقلبها منه داهية نقل النبي حصيد منه والثقل ماهي که جن وانس را
به بلیهٔ عظیم مبتلا و مصیبت زده کرد آینهٔ نوباوه‌های پیغمبر سروهای خیابان اورا
انداختند وگلهای بوستان رسالت را بداس جفا از زمین قطع نمودند قامت قيامة
اهل البيت وانكسرت سفن النجاة وفيها العلم والعمل قیامت اهل بیت پیغمبر برپا شد
وکشتیهای نجات است که مملو بودند از علم و عمل درهم شکست وارتجت الارض والنجم
النجد دکه اصاب اهل السموات العلى الوجل واهتز من دهشة عرش
الجليل فلولا الله ماسكه اهوى به الميل آسمانها و زمینها بلرزه در آمدند
و اهل آسمانها از خوف نزول عذاب بدهشت افتاده ترسان گردیدند حتی اینکه
لرزه در عرش اعظم افتاد و اگر به قدرت الهی آن را نگاه نمیداشت سرنگون گردیده بود
جل الاله فليس الحزن بالغه لكن قلبا حواه حزنه جللٌ اگر چه جلال ذو
الجلال اجل از آن است که گرد ملال بر دامن جلالش نشیند و ذات اقدسش از آن منزه
تر است که حوادث حسرت و ملال برو طاری گردد لکن دلهای مؤمنان وقلوب
عارفان که بمقتضای حدیث قدسی نشان لا يسعني ارضي ولا سمائي بل يسعني قلب
عبدي المؤمن جای او ست حزن عظیم واندوه او جسیم است قضى المصاب
بان تقضي النفوس نحبه لكن قضى الله ان لا يبقى الاجل اگرچه این مصیبتی است که
دلهارا میشکافد و جانها را می رباید لکن حکم خدا بعدم هلاک نفوس قبل از اجل
جانها را بقید بدن مقید داشته‌ای و الله از این مصیبت بایست روحها از بدن
جدا شود و جگرها شکافته و دلها گداخته شود و سزاوار بود که عالم از هم بپاشد و زمین

سرنگون

سرنگون گردد تو تعجب میکنی که چرا از آسمان خون بارید و من تعجب دارم که چرا آتش نبارید و عالم را پاک
باران نمود تو تعجب میکنی که چگونه شمس و قمر منکسف و منخسف شدند در عزای او و من
در تعجبم که چرا آفتاب و ماه بعد از کشتن حسین نور دادند تو تعجب داری که وحوش و طیور
چرا گریستند و من در تعجبم که چرا بعد از او آب و دانه خوردند تو تعجب داری که مردم چرا
بعد از این مدت بسیار عزای او بر پا میکنند و بر او میگریند و من در تعجبم که مردم چرا
بعد از حسین شادی میکنند و خضاب مینمایند و مجالس عیش بر پا میکنند ای
نور دیده او را نشناخته و مرتبهٔ او را نفهمیده بلکه کسی او را نشناخته مگر کسانی که در
مرتبهٔ او بودند و الا کی احدی آن است که امام و الا که مظهر صفات الهی است بشناسد در حدیث
هست که روزی داخل شد بر جد بزرگوار خود در نزد آنحضرت بود ابی بن کعب
حضرت با او فرمود مرحبا بك يا زين السموات والارضين خوش آمدی ای زینت آسمانها
و زمینها ابی ابن کعب گفت آیا بغیر از تو کسی زینت آسمانها و زمینها میباشد حضرت
فرمود ای ابی ابن کعب والذي بعثني بالحق نبيا ان الحسين بن علي في السموات
اعظم مما هو في الارض بخدائی که مرا بحق برسالت فرستاد که حسین در آسمانها اعظم تر است
از آنچه در زمین است و در جانب راست عرش الهی اسم او نوشته که ان الحسين مصباح
الهدى وسفينة النجاة حسین چراغ هدایت و کشتی نجات امت است پس آنحضرت
دست او را گرفت و فرمود ايها الناس این حسین ابن علی است بشناسید او را و او را
بر شما مرتبه نگردد او را تفضیل دهید چنانچه خدا تفضیل داده بخدا قسم که جد او
افضل است از جد یوسف بن یعقوب حسین جدش در بهشت است و پدر و مادرش

حبیبه و برادرش در بهشت و عم و عمه و خال و خاله او در بهشت اند و دوستان ایشان در
بهشت و دوستان دوستان ایشان در بهشت انس بن مالک میگوید یکی از اصحاب سید
الشهداء فوت شده بود آنحضرت بجهة غسل او حاضر شده بعد از غسل دیدم ابو هریره را که
هر جا که آنحضرت پا میگذاشت او خاک آن موضع را بر میداشت و بر روی خود میمالید آنحضرت
با او فرمود که چرا چنین میکنی ای ابو هریره او عرض کرد دعنی یا ابن رسول الله مرا بآنکه ادعا کردی خود
فو الله لو یعلم الناس منک ما اعلم من فضائلک لحملوک علی اعناقهم فضلا عن
اعقابهم بخدا قسم که اگر مردم بدانند فضایل تو را مثل آنچه من میدانم هر آینه تو را بر دوشها
بنشانند چه جای دوشهای خود یا ابن رسول الله بهمین دو گوش خود شنیدم که جد بزرگوار تو
مکرر که بر منبر خود میفرمود ان هذا ولدی الحسین سید اهل الجنة و انه سیموت
مذبوحا ظمآنا مظلوما این فرزند من حسین سید جوانان اهل بهشت است و زود
باشد که او را ذبح کنند با لب تشنه در حالیکه مظلوم بوده باشد ای بی نیکو حرمت داشتند
اطفال نیکو بچشمهای خود جا دادند او را کاش بعد از آنکه بجسم جا ندادند و در دیده نشانیدند
برهنه بر زمینش نمی انداختند و کاش حالا که بر دوشش سوار نکردند سرش را بر نیزه
نمیکردند و شمشیر بر دوشش نمیزدند کاش حالا که حرمتش نمی داشتند حرمتش را اسیر نمیکردند
کاش که حالا دستش را از اعناقشان بر داشتند دستش را قطع نمیکردند کاش بعد از آنکه
با انبیا برش کشیدند بار میدان محاربه اش نمیکشانیدند کاش بعد از آنکه محبتش را
از سینه بیرون کردند عداوتش را در دل نمیگرفتند و اگر عداوتش را در دل گرفتند
کاش دلش را خون نمیکردند و کاش سینه اش را خورد نمی کردند یا آنکه بعد از آنکه کشته شد

بدنش

بدنش را از زمین برمیداشتند اگر کشته چرا بخاکش نکردند کفن بر جسم صد چاکش
نکردند ترحم بر یتیمان یا چه بودی بر نیزه گر سر پاکش نکردند بآدمی اگر همه را کردند
کاش در مصیبتش شادی نمیکردند و روز عاشورا را عید نمیکردند و بلاد را آیین
و زینت نمیکردند و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که
فرموده اند که آل بنی امیه لعنهم الله و کسانی که اعانت کردند ایشان را بر کشتن حسین
از اهل شام نذر کردند که اگر کشته شود حسین و کسانی که بجنگ او رفته اند سالم
مراجعت نمایند و خلافت در آل ابی سفیان قرار گیرد آن روز را عید کنند و روزه
گیرند آن را و در آن روز داخل شوند بر یکدیگر چنانچه در اعیاد میکنند و صاحب
مناقب روایت میکند از حضرت باقر ع که فرموده جددت اربعة مساجد بالکوفة
فرحا بقتل الحسین چهار مسجد در کوفه بنا شد از جهة شکر از آنکه حسین را
کشتند یکی مسجد اشعث و یکی مسجد جریر و یکی مسجد سماک و یکی مسجد شبث بن
ربعی فوا عجباه من مصیبة ما اعظمها و بلیة ما افجعها مصیبة لم
تسمعها اذن فی الانام و لم ترها عین فی المنام و رزیة لم تر مثلها
فی صفحات اللیالی و الایام فوا حسرتاه علی قتیل العبرات و اسیر الکربات
و الشهید المطروح فی الفلوات و وا محنتاه علی الاجساد العاریات و الاعضاء
المقطعات و وا لهفاه علی النسوة الماسورات و الذراری الموثقات
و وا اسفاه علی الایدی المغلولات و الاعناق المکبلات فهل تبکون
لفوات الحبیب و لا تبکون لقتل الامام الشهید الغریب هل تمتعون بما

المأوی وحسبکم قتیل الظماء هل تتلذذون بلذیذ الطعام والادام وامامکم واصحابه
الکرام عداة ابتغاء اللئام وسقاه جرع کؤوس الحمام وهل تستریحون علی الفراش
والوساد وهو مولاکم ومولی الانام مطروح بلا وطاء ولا مهاد فعلی الدنیا
بعده العفا خدا رحمت کند سید محمد مهدی طباطبائی را چه خوش میگوید کیف
السلو ونار القلب تلتهب والعین حلف فذا هاد معها سرب چگونه آرام گیرم
وحال آنکه آتش دل شعله ور گردیده و خاشاکی در چشم ریخته شده که بی اختیار آب
از آن جاری میباشد التی المصاب علی الاسلام کاملة فکل منتسب للدین
مکتئب چنان مصیبت سنیه بر اسلام انداخته و اهل اسلام را فرو گرفته که هر کسی
نسبتی با سلام و دین دارد و بوئی از اسلام از او می آید در حزن و اندوه میباشد
لا صبر فی فادح عمت رزیته حتی اعتری الصبر منه الحزن والوصب صبر و آرام
عنوان کرد در مصیبتی که بلیه این چنان عموم یافت و شدت کرد که صبر را نیز باعث
اندوه دائم و مرضهای درونی و بیرونی میباشد لا تقلع العین عن القذر من
صبب وان جرت حین یجری دمعها الصبب هرگز نمی تواند چشم وفا نماید
با تعب لانه اشک ریزیست در این مصیبت اگر چه خونهای اشک از او بریزد تستحقر
الدمع منی فذ بکته دما ارجائها الجون والخضراء والشهب حقیر
و کم است اشک چشم در مصیبت کسی که اطراف آسمان و زمین و کوهها بخون
بر او گریستند فل البکاء علی رزء یقل له شق الجیوب وعط القلب
والعطب گریه کردن کافی نیست در مصیبتی که دریدن جامه بلکه شکافتن

دل بلکه هلاک نمودن خود در آن قلیل است کیف العزاء وجثمان الحسین علی
الرمضاء عار جریح بالنبل ترب چگونه آرام میگیرند شیعیان و حال آنکه بدن مطهر
حسین برهنه عریان و پاره پاره کردند و بر روی خاک و ریگهای گرم انداختند
والرأس فی رأس منآل یطاف به ویقرع السن منه شامت طرب آه سر
منورش را بر نیزه بلند زده و در اطراف بلاد گردانیدند و چوب بر دندانهای او
که بوسه گاه پیغمبر خدا بود زدند با شماتت و خوشحالی واهل بیت رسول الله فی
نصب اسری النواصب قد اسرهم النصب آه زنان و دختران رسول الله در
در تعب و هلاکت اسیر گروه نواصب میباشند و از صبح تا شب ایشان را راه می
برند والناس لا جازع منهم ولا وجع ولا حزن ولا مسترجع کئب این
از همه بدتر که با این حالات نه کسی بر ایشان جزع و فزع میکند و نه کسی دلش بدرد
می آید و نه کسی محزون و دلگیر میباشد و نه کسی میگوید انا لله وانا الیه راجعون
فلیت عین رسول الله ناظرة ماذا جری بعده من معشر نکبوا کاش
پیغمبر خدا بود میدید که بعد از او امت او بعترت او چه کردند کم نعمة من خطوب
بعده خطب لو کان شاهدها لم یکن یختطب ای اگر پیغمبر خدا بود
کسی را جرئت نبود که با اهل بیت او بدیده خیانت نظر کنند و اگر علی مرتضی بود
کسی را حد این نبود که بفرزند مظلومش جفا نمایند چه بسیار مراعات
میکرد پیغمبر خدا این دو دیده خود را همیشه او را بر دوش و دامن و سینه خود
می پرورانید و همیشه او را میبوسید و میبوسید اگر چه مرفت و دیر میگفت

مضطرب میشد شیخ صدوق در امالی خود روایت کرده از لیث بن سلیم که گفت
حضرت امیر و فاطمه و حسنین علیهم السلام امدند بنزد پیغمبر و هر یک میگفتند آنا
احبّ الی رسول الله پیغمبر مرا دوست تر میدارد پس حضرت پیغمبر ایشان را بر دوش
خود نشانید و فرمود انتم منّی و انا منکم و از زید بن علی ابن الحسین ع روایت
شده که او از پدران خود از حضرت امیر ع روایت کرده اند که مردی امد و عرض کرد
یا رسول الله ای خلق احبّ الیک و در میان خلق کرا دوست تر میداری و من در
کنار پیغمبر بودم فرمودند هذا و ابناه و امّهما این مرد را و دو فرزند او را و مادر
ایشان را ایشان از من اند و من از ایشانم و ایشان با من در بهشتم همچنین اند و
دو انگشت را با هم ضم کرد و در حدیث دیگر هست که روزی بدر خانه فاطمه گذشت
صدای گریه حسین را شنید فرمود یا فاطمة اسکتیه ای فاطمه او را ساکت کن ایا
نمیدانی که گریه او مرا ازار میدهد پس داخل شد و اشک از چشم مبارکش پاک
میکرد و او را نوازش کرد ایا کجا بودی یا رسول الله تا گریهها و نالههای غریبی او را
ببینی یا کجا بودی تا خون از بدنش دور کنی و تن پرورش از زمین برداری
صاحب کشف الغمة علی ابن عیسی نقل میکند از ام سلمه که گفت روزی رسول
خدا ص تشریف اورده در نزد من و مهمان بود چون داخل حجره من شد حصیری
از جهة او فرش کردم و متکائی جهة او گذاردم چون آنحضرت در آنجا قرار یافت
داخل شد حسین ع و رفت بنزد جد بزرگوار و آنحضرت بر پشت خوابیده بود
آنحضرت با او فرمود ههنا یا حسین اینجا الحسین پس حسین بر سینه او بالا رفت و

سینه

سینه او نشست پس آنحضرت با او ملاعبه میکرد و او بر شکم مبارک آنحضرت حرکت و بازی
میکرد ام سلمه میگوید نظر کردم از شکاف در او را دیدم بر سینه مبارک رسول الله بازی
میکرد گفتم لا حول و لا قوة الا بالله یومٌ صدر المصطفی و یومٌ وجه الثری ان
هذا العجب این امر عجیب است که یک روز جایگاه او سینه محمد مصطفی است و یک روز
بر روی ریگهای گرم زمین تفته پس ساعتی رفتم از آنجا و برگشتم بسوی حجره
دیدم که جناب پیغمبر پریشان خاطر میباشد و اثار غم و اندوه بر او ظاهر و چشم
را بر هم گذاشته گفتم البته از طفل بر بدن شریف آنحضرت بول کرده داخل شدم بر آن
حضرت دیدم چیزی در دست داشت و نظر بر آن میکرد و میگریست گفتم پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله چرا محزون و غمگینی فرمود جبرئیل در این ساعت بر من نازل شد
و گفت انّ ولدک هذا سیقتل بید ستی این فرزندم کشته خواهد شد من گفتم
چگونه و کجا او را میکشند گفت بعد از پدر و مادرش و او را در زمینی که بلا خواهند کشت
و اگر خواهی تربت او را بتو بنمایم پس دیدم که آنحضرت از نظرم غایب شد چون امد
دیدم قبضه از خاک بر دستش بود و گفت این تربت اوست بگیر و آن را در شیشه
ضبط کن هر گاه به بینی آن را که بخون تازه مبدل شده بدان که فرزندم حسین را در
آن ساعت کشتند ام سلمه میگوید آن را گرفتم و در شیشه ضبط کردم و آن را در گوشه
از حجره او نهادم تا پیغمبر خدا از دنیا رفت و واقع شد آنچه واقع شد چون حسین
از مدینه بسوی عراق روانه گردید امدم که او را وداع کنم آنحضرت فرمود ای
ام سلمه این شیشه را مراقب باش و از نظر مدار میگوید من آن را محفوظ میکردم و

روزی دو دفعه و سه دفعه مشاهده میکردم چون روز دهم محرم در آمد در نزدیک زوال
مرا خواب گرفت قلیلی چشم بخواب رفت دیدم پیغمبر خدا را غبار آلوده و ژولیده و برهنه و برسر
و روی ریش غبار نشسته بود گفتم یا رسول الله چه واقع شده که تو را غبار آلوده و ژولیده می بینم
حضرت فرمود ای ام سلمه فرزندم حسین و اصحاب او را در کربلا کشتند و من در
این شب مشغول بکندن قبور ایشان بودم و حال از تجهیز ایشان فارغ شدم ام
سلمه میگوید از خواب بیدار شدم ترسان و هراسان برخواستم و رفتم بسوی آن شیشه
با خون شده بود و آن تربت بخون مبدل گردیده من دانستم که حسین کشته شده
زیرا که وحی دروغ نمیگفت و آن پیغمبر دروغ نشنیده بودم پس فریاد بر آوردم و میگفت
وا ابتاه و اقرة عیناه و احسناه و احسیناه و اضیعتاه بعدک یا ابا عبد الله
مردم بدور او جمع شدند که چه خبر شده است که نوحه میکنی او کیفیت را بایشان
گفت ناله و اسیداه و وامظلوماه از خلق بلند شد و آن روز را تاریخ گذاشتند
و چون خبر رسید معلوم شد که در همان روز آنحضرت بدرجه شهادت رسیده
بود و چون وقت سحر شد اهل مدینه صدای نوحه جنیان را شنیدند که بر آن
شهید مظلوم نوحه میکردند جنیه را شنیدند که این شعر را میخواند الا یا عین
فانهملی بجهد فمن یبکی علی الشهداء بعدی علی قوم تقودهم المنایا
الی متجبر فی الملک وغد ای چشم کوشش کن در اشک ریزی و گریستن
بر قومی که مطایای موت ایشان را کشید بسوی متکبر عبی پس گریه
که بر نکنی بر این مظلومان کی بر ایشان خواهد گریست جنیه دیگر در جواب او

این

این شعر را میگفت مسح النبی جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش
جده خیر الجدود پیغمبر خدا جبین مبین آن شهید را مسح میکرد و میبوسید
و از این جهة جبینش میدرخشید و نور لایح بود پدر و مادر او از بلند مرتبهای
قریش اند و جد او بهترین جدهاست زحفوا علیه بالقنا شر البریة والوغود
قتلوه ظلما ویلهم سکنوا به نار الخلود بدترین خلق دور او را گرفتند با نیزه ها و
شمشیرها و او را از روی ظلم و ستم شهید کردند وای بر ایشان چون اهل مدینه
این را شنیدند خاک بر سر ریختند و فریاد و احسیناه بر کشیدند و رفتند بر سر قبر صاحب رسالت
پیغمبر خدا و آنحضرت را تعزیه میگفتند شش روز در ماتم و نوحه مشغول بودند ام سلمه
میگوید چون شب داخل شد از اندوه و غم بخواب نرفتم و در فکر و حیرت بودم ناگاه
شنیدم یکی را که این شعر را میخواند ان الرماح الواردات صدورها دون الحسین
تقاتل التنزیلا فکانما بک یا ابن بنت محمد قتلوا جهارا عامدین رسولا
بر نیزه هائی که سینه ایشان رو بسوی حسین میاید و بر بدن نازنین
میرسند مقاتله با تنزیل و تاویل قرآن میکنند ای فرزند دختر محمد گویا بجهة
کشتن تو جد تو پیغمبر را کشتند فسبحان الله ای ظلم جری علی ابناء الخیرة
والمحراب وامناء الکتیبة والکتاب فلعمری سینوح علیهم لسان
الصلوات وتندبهم اذکار الخلوات وتبکیهم الصلوة والصیام
والسنن والاحکام وکان الحجة نحوهم فانهم اذهم موتورون
من بین الوری یستنصرون فلا ینصرون ویستغیثون فلا یغاثو

وينادون فلا يجابون فكم من نداء واجداه واآباه وا اخاه قد علا في ارض كربلا وكم من
شموس منكسفة وبدور منخسفة ونجوم منكدرة ووجوه منعفرة قد خرّت
في تلك الفلا كانّما اقامت القيمة الكبرى فقل للعلى بعده لا حييت من
بعده تبتغي الموئل الاعلا وبزرگی را بگو که بعد از حسین باقی نبوده باشی یا بعد از
او که را خواهی یافت که مرجع تو بوده باشد وقل للمحامد والمكرمات خذا في
البكاء له فاعولا محامد اوصاف ومکارم اخلاق را بگو که شروع بگریه و ناله کنید که بنوع
محامد را کشتند و مجموعه فضایل و کمالات را شهید کردند وقل للصلوة وبنت الصلاة
تعطلتما بعد لو تعقلا نماز و زکوة و صدقات را بگو که بعد از حسین معطل و ضایع
شدند مرثیه را وقل للفضایل نوحي اسى وسحّي له دمعك المسبلا فضایل و علوم
را بگو که گریه و نوحه کنید و اشک بریزید فهذا عماد الورى في الثرى صريعاً على الترب
ما غسّلا این پشت و پناه خلقانست که او را بر روی خاک انداخته اند و غسل
و کفن و غیبت علم عن الصعيد ولكن هدى في الترب جدلا تكفنه الريح من نورها
وتلحفه برده المسدلا این صندوق علوم الهی است که او را بر زمین کرده انداخته اند
و این هادی امت است که او را کشته اند و برهنه و عریان بر خاک انداخته اند و بادها
بر او میکنند و از گرد و غبار بیابان برتن او می پوشانید و از لباس غبار و خاک او را
کفن میکند آه ويحطمه كل رجح العنان عراه الردى مدبراً مقبلا آه آه این است
صندوق علوم الهی که اسپهای مخالف بر او میتازند و بدن مقدس او را درهم
خورد میسازند الا یا غیاث الورى والملا اذا اعضل الخطب او اشكلا

لقد

لقد عنت في آلك الملحدون وما انت حرّمته حلّلا ای فرزند پادشاه عالمیان دردمندی کها
با رسول الله ملحدان امت تو با اهل بیت تو بد نهادان عداوت و حقد بار بپا کردند و آنچه
را تو حرام کرده بودی حلال کردند ولو کنت شاهدت یوم الطفوف لشاهدت
سبطك فوق الرغام على رغم انف التقى والعلا اگر در روز شهادت فرزندت
در کربلا بودی هر آینه از هول آنکه را می دیدی فرزند خود را که بر زمین انداخته اند
او نقل الصوارم من جنبيه وتعوده شمّره منهلا شمشیرهای دشمنان
از خون سر پهلویش سیراب و سپاهها ی تیرهای مخالفان از هر جانب بسوی بدن
او وارد میشوند وقد دفعوا راسه في القنا يضاهي على سمكها الاعزلا
او رضّوا جناجنه ولهم بجري الخيول ومنا الكلا آه سر مبارک او را بر نیزه
بلند کردند و سینه مطهر او را خورد کردند اما والمشاعر لولا اساه لمادت
بهم غضباً كربلا بمشاعر قسم میخورم که اگر نبود توبر دیده و ذنیه هر آینه زمین
بلرزه می آمد و همه هلاک میگردیدند بعد از آنکه اکثر اقربا و خویشان سید
الشهداء علیه التحیه و الثنا بشهادت فایز شدند و اولاد امام حسن کشته شدند
نوبت قتال ببرادران آنحضرت رسید و ایشان شش نفر بودند بنابر اشهر روایات
چهار نفر ایشان از یک مادر بودند عباس و عثمان و جعفر و عبدالله و مادر
ایشان ام البنین بود دختر حزام بن خالد و ابوبکر بن علی مادرش ام لیلی
بود و عمر بن علی مادرش در کتب مقتل مذکور نیست و عباس از برادران
بزرگتر بود و بعد از همه کشته شد و میراث همه از او بود از حضرت صادق ع

روایت شده که ام البنین مادر این چهار کشته بعد از شهادت واقعهٔ کربلا همیشه
میرفت در بقیع ندبه و نوحه میکرد بر فرزندان خود ندبه که دلها را میسوزانید و
خواطرها را اندوهگین مینمود هر دم بدور او جمع میشدند و ندبهٔ او را میشنیدند
و میگریستند حتی مروان بن حکم نیز می‌آمد و آن گریه و ندبهٔ او میگریست و عباس
از همه برادران بزرگتر بود و شجاعتر بود و از همه افضل بود شیخ صدوق در
امالی و خصال روایت میکند از ابو حمزه ثمالی که روزی عبید الله پسر عباس
بنزد سید الساجدین ع آمد چون آنحضرت نظر شریفش بر او افتاد دیدهای
مبارکش پر از اشک شد و گریست و فرمود روزی بر پیغمبر خدا شدیدتر نبود
از روز جنگ احد که در آن روز کشته شد حمزة بن عبد المطلب شیر خدا و شیر رسول
خدا و بعد از آن روز روزی شدیدتر نبود از روز شهادت جعفر بن ابیطالب
پس فرمود ولا یوم کیوم الحسین ع یعنی مثل روز شهادت پدرم حسین ع
نبود که سی هزار نفر دور او را گرفته بودند و گمان میکردند که از این امت اند و
هر یک تقرب میجستند بسوی خدا بریختن خون او و او خدا را بیاد ایشان
می‌آورد و ایشان پند نمیگرفتند حتی قتلوه بغیا و ظلما و عدوانا تا آخر الامر
او را از روی ظلم و عدوان کشتند پس فرمود رحم الله العباس خدا رحمت کند
عمم عباس را که جان فشانی کرد و کوشش کرد در یاری برادر و جان خود را
در راه برادر خود فدا کرد تا اینکه دستهای شریفش را از بدنش بریدند حق تعالی
بعوض آن دو بال باو عطا کرد که بآن بالها با ملائکه در بهشت پرواز مینمایند

هم چنانچه بجعفر بن ابیطالب داد و ان للعباس منزلة یغبطه بها جمیع الشهداء
یوم القیمة یعنی بدرستیکه عباس را منزله و درجهٔ هست که در قیامت جمیع شهدا غبطهٔ
او را میخورند و آرزوی منزلهٔ او میکنند و بالجمله جلالت او زیاده از آن است که
در حیز تقریر و تحریر بر آید و عظمت او اظهر از آنست که محتاج ببیان باشد از نقل
در هر عصری از اعصار در نزد ضریح مقدسش از کرامات ظاهر میشود که گوشها
پر کرده حتی خود در حین مجاورت در حایر در سال سابق در ماه رجب سنه هزار و
دویست و سی و شش از هجرت مشاهده کردم که انگشتی از یکی از خائنین را قطع کرد
بر ضریح مقدسش چسبیده بود و عالمی مشاهده کردند و شخص مضروب را نیز
دیدند باری سزاوار است مؤمنان را که بر مظلومی بگریند و بگریستن بر او امید قضا
حوایج خود از خداوند جبار نمایند که آنحضرت باب الحوائج دوستان میباشد و
چگونه میشود که شیعیان در مصیبتش ساکت باشند و رتبهٔ او از رتبهٔ عمار
پست تر نیست که حضرت امیر فرموده اند از اسلام بی بهره باد کسی که در مصیبت
عمار محزون نشود چنانچه حدیث هست که عمار بن یاسر در جنگ صفین
شهید شد چون شب در آمد حضرت امیر در میان کشتگان میگشت تا آنکه
در میان شهیدان بنعش عمار رسید آنحضرت بر بالین او نشست و سر او را
در کنار گرفت و فرمود الا ایها الموت الذی هو قاصدی ارحنی فقد افنیت
کل خلیل اراک بصیرا بالذین احبهم کأنک تنحو نحوهم بدلیل
امیر کی که قصد علی داری زود بیا و علی را فارغ کن از اندوه و او را براحت انداز

که هرچه من دوست داشتم همه را فوت کردی بحث سپاهی یا بر بر را بد و ستان خود گویا
تو را راهنمائی میباشد که دوستان مرا بتو نشان میدهد پس گفت انا لله وانا الیه
راجعون پس فرمود هرکه از وفات عمار محزون و دلتنگ نشود او را از مسلمانی
نصیب نباشد خدا رحمت کند عمار را که از نیک و بد می پرسید عزیز من پس اگر کسی
در مصیبت فرزندی او عباس محزون نگردد حال او چه خواهد بود و بالجمله
چون نوبت به برادران آنحضرت رسید ایشان برخاسته عازم جان باختن شدند
اول ابو بکر بن علی که اسمش عبد الله بود و باین کنیه شهرت یافته و مادرش ام لیلی
دختر مسعود بن خالد از قبیله بنی تمیم بود بخدمت برادر رفته آنحضرت را وداع
کرده رو بمیدان نهاد و میگفت شیخی علی ذو الفخار الاطول من هاشم
الصدق الکریم المفضل هذا حسین بن النبی المرسل نفدیه نفسی من
اخ مبجل پدر من علی که او است از ذریه هاشم که منبع صدق و راستی و فضیلت
است و اینک برادرم حسین فرزند نبی مختار است جان خود را فدای او میکنم
که برادر نامدار من میباشد پس حمله کرد بر آن قوم روسیاه و خود را بهر طرف میزد
تا اینکه آخر الامر بتیغ زحر بن بدر نخعی بدرجه شهادت رسید بعد از آن برادر
نامدارش عمر بن علی برخواست و از جهة طلب خون برادر از جا حرکت کرد این
جوانی بود دلاور و شجاعی بود نامور و اسمش چنانچه از زیارت ناحیه مقدسه
مستفاد میشود محمد بود آمد بخدمت برادر که ای برادر بگذار بروم و طلب خون
برادرم بکنم بعد از آن بمیدان آمده میگفت اضربکم ولا ارى فیکم زجر

ذاك

ذاك الشقي بالنبي قد كفر يا زجر يا زجر تدان من عمر لعلك اليوم تبوء من سقر
امروز شمشیر خود را بر فرقهای شما میزنم و نمی بینم در شما مردی که در مقابل من بایستد
و مرا باز دارد از شقی بدبخت کافر شد به پیغمبر که برادرم را کشت ای زجر ای زجر نزدیک بیا
به بین چگونه بسقر جا خواهی گرفت پس حمله کرد بر قاتل برادر خود و او را بجهنم رسانید
پس بسوی آن قوم بیچاره روانه شد و شمشیر کشیده در میان ایشان افتاد مثل شیر
خشمناک بر ایشان حمله میکرد و ضربتهای عظیم میزد و میگفت خلوا عداة الله
خلوا من عمر خلوا عن اللیث العبوس المکفهر یضربکم بسیفه ولا یفر
ولیس فیها کالجبان المنجحر آخر الامر دوران شجاع نامدار را گرفته و او را
شهید کردند پس عثمان بن امیر المؤمنین ع که با عباس از یک مادر بود نزد
برخواست حضرت امیر او را عثمان نام فرموده و خواسته که هم نام عثمان مظعون
کرد که از کبار زهاد و صحابه پیغمبر بود و با آنحضرت بسیار مانوس می بود و در آن وقت
بیست و یکسال از عمرش گذشته بود آمد بخدمت برادر بزرگوار و اجازه حرب
خواست بعد از اجازه روبسوی میدان روانه شد و رجزی چند خواند
خولی بن یزید اصبحی تیری بر چله کمان گذاشت بسوی آن شاهزاده عالیمقام انداخت
از قضا آن تیر بر جبین مبارک او آمد از اسب ... کرد پس چون بر زمین افتاد
سرش را از بدن شریفش جدا کرد پس جعفر بن علی که نوزده سال از عمرش
رفته بود از برادران فیض شهادت برخواست و بخدمت برادر بزرگوار آمد
اصلاح زمین ادب را بوسه داد و اجازه حرب خواست بعد از رخصت روانه

میدان شد و رجزی چند خواند و بجنگ مشغول شد خولی بن یزید ملعون تیری زد
باوان بر شقیقه او یا بر چشم او آمد و از اسب در افتاد پس برادر او عبد الله بن علی بمیدان
رفت و بروایت ابو الفرج بیست و پنج سال از عمرش گذشته بود و او را اولادی نبود پس حضرت
عباس باو گفت تَقَدَّم بَینَ یَدَیَّ حَتّی اَرٰیکَ وَاَحتَسِبَکَ یعنی پیش برو بمیدان تا
مردی تو را ببینم و مردانگی تو را مشاهده نمایم زیرا که تو را فرزندی نیست و دل
بندی دنیا نداری پس بگفته برادر قدم در میدان گذاشت و داد مردانگی داد آخر الامر
هانی بن ثُبَیت حضرمی بر او حمله کرد و ضربتی بر آن شاهزاده بزرگوار زد که روح مقدسش
بشاخسار طوبی قرار گرفت و بروایتی برادر خود جعفر را عباس تحریص کرد بمیدان
کین رفت تا کشته شد بعد از آنکه برادران همه کشته شدند و هم سفران همه کباد سفر
بستند حضرت عباس را اندوه بسیار روی داد و هم و غم او را احاطه کرد
و از یکطرف مظلومی برادر بزرگوار و بیکسی آن والا تبار را مشاهده مینمود و از طرفی هجوم
و عموم روی بدلها آورده صبر و آرام از او ربوده بود و از یکطرف بیکسی خواهران و
تشنگی کودکان را ملاحظه مینمود الامر بی یاری عیالان دلش را بدرد آورد در آن وقت
مصمم رفتن بمیدان شد و آنحضرت از شجاعان روزگار و دلاوران نامدار بود
وَکانَ رَجُلاً وَسیماً جَمیلاً یَرکَبُ الفَرَسَ المُطَهَّمَ وَرِجلاهُ یَخُطّانِ فِی الاَرضِ
مردی خوش سیما و نیک رو و بلند قامت بود بحیثیتی که بر اسبهای چاق
بلند سوار میشد پاهایش بزمین میرسید و او را ماه بنی هاشم میگفتند
و علم آنحضرت در آن روز بدست آنجناب بود چون تنهائی و بیکسی برادر بزرگوار را

میدان

عبد الله بن علی

جعفر بن علی

شهادت حضرت عباس

دید آمد بنزد برادر و عرض کرد یا اَخی هَل مِن رُخصَةٍ ای برادر رخصتم میدهی بدهم و در
راه تو جان را فدا کنم در بعضی از کتب مقتل مذکور است که آنحضرت از شنیدن
این سخن بگریه در آمد و گریه شدیدی کرد و فرمود ای برادر تو صاحب علم منی و علامت
لشکر منی چون تو رفتی نشانه لشکر بر طرف میگردد عباس فرمود قَد ضاقَ صَدری
وَسَئِمتُ مِنَ الحَیوةِ وَاُریدُ اَن اَطلُبَ ثاری مِن هٰؤُلاءِ المُنافِقینَ ای برادر دلم
از ظلم و جفای مخالفان تنگ شده و از زندگی خود سیر شده ام و میخواهم طلب خون
برادران خود را از این ظالمان کرده باشم حضرت فرمودند اگر مهیای حرب شده
پس قلیلی آبی از جهة این اطفال طلب نما جناب عباس روی بمیدان نهاد چون
بمیان میدان رسید فریاد زد یا عمر بن سعد اینک حسین پسر دختر رسول خدا می
گوید که اصحاب و برادران و بنی اعمام مرا کشتید و عیال و اولادم از شدت تشنگی
سوخته اند اقلاً جرعه آبی بایشان بدهید که ایشان نزدیک بهلاکت رسیده
اند و با وجود اینها میگویید دَعُونی اَخرُجُ اِلَی طَرَفِ الرّومِ وَالهِندِ وَاُخَلّی
لَکُمُ الحِجازَ وَالعِراقَ مرا بگذارید بسوی هند و روم روم و حجاز و عراق را
بجهة شما میگذارم چون جناب عباس این کلام را از جانب برادر خود بآن لئام رسانید
جوابی نشنید بعضی ساکت بودند و بعضی از گفتگوی او بگریه در آمدند شمر ملعون
و شبث بن ربعی از لشکر بیرون آمده گفتند ای پسر ابوتراب اگر عالم را
آب بگیرد و بدست ما باشد بشما قطره از آن نخواهد رسید مگر در بیعت
یزید داخل شوید حضرت عباس بنزد برادر برگشت و بی رحمیان قوم بیحیا را

را بعرض ان سید دو سرا رسانید انجناب سر را بزیر انداخت و گریست که پر شد دیده در این
حالت حضرت عباس بگوشش رسید که اطفال از سوز تشنگی صدا را به العطش العطش
بلند کرده بودند از شنیدن نالهٔ دل خراش ان غریبان و حزین ان بیکسان بیتاب شد
چشم بسوی اسمان کرد و گفت خداوندا میخواهم کوشش خود را کرده شربت ابی باین بی
کسان برسانم پس مشکی برداشته روانه میدان شد و ملخص انچه شیخ مفید و سید بن
طاوس و ابن نما ذکر کرده اند اینست که بعد از انکه شدت تشنگی برادر بزرگوار و فرزندان
عصمت بنیاد را مشاهده نمود روانه شد بجانب فرات جماعتی که بر سر اب فرات
موکل بودند مانع شدند او را از رفتن بسوی اب ملعونی از قبیلهٔ بنی دارم در میان
ان جماعت بود گفت حُولوا بینه و بین الفرات حائل شوید و مگذارید که بر سر اب
رود چون جناب سید الشهدا این بیحیائی را از ان ملعون دید بر او نفرین
کرد و گفت اللّهم اظمئه خداوندا تشنگی را بر این ملعون مسلط گردان این
ملعون در غضب شد تیری بجانب ان قبلهٔ عالمیان انداخت ان تیر امد و بر حنک
ان امام مظلوم نشست ان جناب ان تیر را کشید خون از ان جاری گردید
دست خود را گرفت پر از خون شد ان را ریخت و گفت اللّهم انی اشکو
الیک ما یفعل بابن بنت نبیک خدایا بتو شکایت میکنم انچه را بفرزند
دختر پیغمبر تو میکنند و بالجمله ان گروه بیحیا راه را بر ان بزرگوار قطع کردند ان
شجاع همام بر ان لئام حمله کرد و میگفت لا ارهب الموت اذا الموت رقا
حتی اواری فی المصالیت لقا ؛ نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا

انی انا العباس اغدو بالسقا ؛ و لا اخاف الشر یوم الملتقی تشویش از مرگ ندارم هرگاه
مرگ و اثار ان ظاهر و بلند شود و رو بمن کند و انم تا خود را در میان شمشیرهای برهنه
اندازم و بی شبه شوم از شمشیر مرا باکی نیست جانم فدای حسین که نفس محمد مصطفی است
مرا عباس سقا میگویند که باکی از شر دشمن ندارم در روز جنگ پس ان هزبر بیشهٔ
شجاعت خود را بر ان قوم بیحیت زد و کثیری از ایشان را بر زمین انداخت و ایشان را متفرق
کرد و ان گروه انبوه را در هم شکافت تا خود را بر سر فرات رسانید فرود امد و
مشک خود را اب کرد کفی از اب برداشت که بیاشامد و اتش تشنگی را فرو نشاند او را یاد
امد از تشنگی برادرش حسین اب را ریخت و گفت والله ما اذوق الماء و سیدی
الحسین عطشان بخدا قسم که من اب نخواهم چشید و حال انکه امام حسین تشنه
باشد یا نفس هونی فالحسین معطش ؛ و بنوه و الحرم المطهر اجمع ای نفس
مدارا باش تعجیل مکن در چشیدن اب که برادرت تشنه ایستاده و زنان و
اطفال او همه تشنه میباشند والله لا اشرب من الماء قطرة واخی حسین فی
العراق مضیع بخدای قسم که قطرهٔ از اب نخواهم چشید و حال انکه برادرم حسین
در بلاد عراق ضایع و هلاک میباشد پس مشک را بدوش راست انداخت و بر اسب
سوار شده از شریعه بیرون امد و روانه بسوی خیمها گردید که ناگاه ان گروه نواصب
دور ان بزرگوار را گرفتند فاخذوه بالنبال من کل جانب حتی صار درعه
کالقنفذ من کثرة السهام از هر جانب او را تیر باران کردند و ان قدر تیر بر ان
بزرگوار زدند که از کثرت تیری که بر زره او نشسته مانند خار پشت گردید زره

واعدا این حال جنگ میکرد و بر ایشان حمله میکرد که در این اثنا یزید بن ورقا ملعون در پشت
نخل بکمین در آمد و بعضی ابرش بن سنان را گفته اند و حکم ابن طفیل او را اعانت کرد ناگاه
آن ملعون ضربتی زد بر دست راستش که دست شریفش از بدن جدا شد تیغ را بدست چپ
گرفت و میگفت **والله ان قطعتم یمینی انی احامی ابدا عن دینی وعن امام صادق الیقین**
نجل النبی الطاهر الامین اگرچه دست راستم را بریدید اما بخدا قسم که من دست بر نمیدارم
و حمایت میکنم دین خود را و برادر خود را که فرزند پیغمبر طاهر امین میباشد با آن دست
چپ آنقدر جهاد کرد که خسته شد و ضعف او را گرفت ناگاه حکم بن طفیل در پشت نخل
نیز کمین کرده و بروایتی عبدالله بن یزید بن ضربتی بر دست چپ او زد و دست او را
نیز از بدن انداخت پس گفت **یا نفس لا تخشی من الکفار وابشری برحمة الجبار**
مع النبی السید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار
ای نفس از این جماعت کفار مترس و بشارت باد ترا که نزدیک است که برحمت خدای
جبار و بخدمت نبی مختار فایز گردی دست چپ مرا نیز بریدند از ظلم خداوندا
ایشان را بحرارت آتش برسان پس مشک را بدندان گرفت و بروایتی تیغ را بدندان
گرفت و حمله میکرد و سعی میکرد که بلکه خود را بخیمها برساند و از دستهایش
خون میریخت و ضعف او را استیلا یافته بود ناگاه ملعونی تیری زد که
بمشک آمد و آبها بر زمین ریخت ملعونی دیگر عمودی آهنی بر سر مبارکش زد
که سر او را بعد شکاف کرد و بروایتی ملعونی تیری انداخت بر سینه مبارکش
آمد که از اسب در گردید و بر زمین افتاد **فهوی له المجد الاثیل وزعزع**

السبع

السبع الشداد وحل منه المصرع فبکی لمصرعه الشجاعة بالدما ومن السماء
بکت عیون تدمع با افتادن آن صاحب مجد و بزرگی خانه مجد و بزرگی منهدم
شد و ایوان مجد و عزت بر زمین افتاد و آسمان متزلزل شد و مبهوت گشته شدن
آن شجاع غضنفر شجاعت و جوانمردی بخون گریست بلکه دیده آسمان در این بلیه
گریان گردید آه آه چون بر زمین افتاد ندا کرد **یا اباعبدالله علیک منی السلام**
و بروایتی فریاد زد که **یا اخاه ادرک اخاک** چون آواز کشته بخون آغشته بگوش
سید الشهدا عم رسید اسب را میدان تاخت آن گروه بیچاره را از سر آن کشته دور کرد
چون بسر نعش برادر رسید و آن بزرگوار را دید که با دستهای بریده و بدن پر از خون
و سر شکافته در میان خاک و خون افتاده بی اختیار شروع بگریه کرد و گفت **الآن انکسر ظهری**
وقلت حیلتی حالا که برادرم کشته شد پشتم شکست و چاره ام تمام شد **کسر والقتل**
ظهر سبط محمد ویکسره انکسرت قوی الاسلام یا ابا الفضل بکشتن تو شکسته
شد پشت فرزند محمد را و شکستن پشت او شکست پشت اسلام را **قطعوا بقطع**
یدیک ایدی السبط وانقطعت به ایدی النبی السامی ببریدن دستهای تو
دست برادر تو را بریدند و ببریدن دستهای او گویا دستهای پیغمبر خدا را قطع کردند
شیخ فخر الدین میگوید که چون برادر خود را بآن حال دید فریاد **وا اخاه وا عباساه**
وا مهجتاه قلباه بلند کرد و میفرمود دشوار است بر من فراق تو ای برادر و او را
بر پشت اسب گذارده بخیمه آورد و او را بر در خیمه گذاشت و آنقدر گریست که از بسیاری گریه
غش کرد و مدهوش گردید و لکن از نظام دیگران آوردن نعش مطهر او را بدر خیمه

مستفاد میشود مجلس نهم شهادت فانا لله وانا علی الکبر بشنیع الیه راجعون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلیم الخبیر الذی لیس له شریک ولا وزیر ولا کفو ولا نظیر
والصلوة والسلام علی البشیر النذیر السراج المنیر محمد المبعوث فی جمیع الصحف و
الطوامیر وعلی خلفائه واوصیائه المصابیح فی الدیاجیر واهل التوحید والتمجید
فی جمیع الازمنة والدهاریر خصوصا علی شبل الظلوم بلا محامی ولا نصیر وقتیل الشهید
الوحید الاسیر بایدی الکلاب والخنازیر مفزع کل مضطر وحقیر وملجاء کل
ملهوف کسیر مقطوع الاعضاء من السیف والسنان والزناجیر مرضوض الاضلاع
من الاعجاد والزنانیر مسبی العیال منهوب الاموال مقتول الاعوان من الصغیر
والکبیر مقطوع الکلام من التعبیر والتقریر ضعیف الکلام والتقریر ذی الشیب الخضیر
والخد التریب والوجه العفیر والظهر الکسیر والنحر النحیر والقلب الحصیر
والجسد المطروح کالوعیر والجسم الذابل من الهجیر المکفن بالعثیر المغسل
بما جری من الابتر من دم العقبان والنسور والعصافیر الذی ایتموا اطفاله
ونهبوا عیاله فحملوهم علی الاقتاب الی الفسق الخبیر والکفور الشریر
فیا عجباه بنات بنی سفیان فی الحصون والمقاصیر وبنات رسول الله
اساری حیاری بین ارباب الفجور والمناکیر واهل القینات والمزامیر
فهذا ما اذا نظر الیه العقل کل خاسئا وهو حسیر فلعنة الله علی من اجتری
علی هذا الامر العظیم الخطیر قال الله عز شانه ولنبلونکم بشیء من

الخوف

الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم
مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة
واولئک هم المهتدون بدانکه چون پروردگار عالم عالم بخفایای امور میباشد
وحقیقت وواقع هر چیزی در نزد او هویداست وظاهر وباطن همه چیز در نزد او
ظاهر وعلمش باشیاء قبل از خلقت وبعد از خلقت مساوی است پس در تمیز مطیع
وعاصی محتاج بامتحان نیست وتکالیف او بندگان خود را بجهة امتحان نمیباشد
لکن از انجا که عادة الهیه قرار گرفته که اتمام حجة بر خلق شده باشد تا احدی را
بر او حجتی نباشد بندگان خود را مثل کسی که خواهد کسی را امتحان کند وسعادت شان
وشقاوت او را معلوم کند بتکالیف چند مکلف وببلا ومحنت چند مبتلا
میکرداند تا مطیع از عاصی ممتاز وشاکر وصابر از غیر جدا شود واما تکالیف پس
خواهیت که بنیت حکم بجهة مصالح نفس الامریه وحکمتهای واقعیه که انها باعث این
احکام مختلفه میباشند که حسن افعال موجب امر بان وقبح شی موجب نهی میباشد
بحیثیتی که اگر ان مامور به حقیقت وفواید انرا او عاقل که میفهمید هر اینه واقع
است میدانست که باید انرا بجا اورد واگر قبح ان معصیت را در واقع بفهمد
دانست از عمر ترک انرا باید نظر باینکه دنیا محل قرار وادام ودار راحت ونعمة
قرار نداده بلکه او را شمس داشته که از ... بسوی ... نظر نکرده
وبمنزله بال ... اراده ... اعتبار ... میباشد لهذا مبتلی ... که
دانش میل بان نباشد چه خوب میداند که حلاوة الدنیا مرارة الآخرة ومرارة الدنیا

حلاوة الآخرة شیرینی دنیا تلخی آخرت و تلخی دنیا شیرینی آخرت است و نظر بانکه بعد از بسط
خوان نعمت کم نفسی است که خود را از الوان اطعمه متلذذ نماید و لهذا گاهی بنده خود را بفقر
و پریشانی مبتلا و گاهی بمرض و ناتوانی در ابتلا و گاهی بظلم و اذیت غیر مبتلا میسازد چه
و اینها نیست مگر آنچه میخواهد از راحت بنده خود پس مثل این مثل طبیب و مریض است که امر
میکند بفصد و شرب ادویه ناگوار و پرهیز از اطعمه لذیذه و بعد از آنکه ملاحظه ثمرات آن
از صحت و عافیت و حیات متعاقبه و التذاذ بجمیع لذایذ که پس از آن منتظر او میباشد میداند
که طبیب بر او چه حقی است عظیم اگرچه کودک طبعان بتجربه او امر او را ناخوش دارند بلکه شاید
او را دشمن دارند در حدیث است که بعضی خدام فرموده اند ان الله یتعاهد ولیه
بالبلاء کما یتعاهد المریض اهله بالدواء خداوند عالم جستجو میباید در
مقام اصلاح برمی آید نسبت بولی خود ببلاء دنیا چنانچه جستجوی حال و اصلاح
احوال میباید اهل مریض مریض خود بدوا دادن باو و ان الله لیحمی عبده الدنیا
کما یحمی المریض من الطعام و بدرستیکه خدا پرهیز میدهد بنده خود را از دنیا همچنانکه
مریض پرهیز میکند از طعام غیر مناسب و از حضرت صادق ع روایت شده
که فرمود که خدا تعاهد و سرپرستی میکند مؤمن را ببلاء دنیا یعنی نگذرد بر او شبی
مگر آنکه سرپرستی میکند او را بمرضی در بدن او یا مصیبتی در مال او یا اهلش
یا مصیبتی دیگر از مصائب دنیا و بعد از آنکه خود متذکر عاقل این را دانست باید
در مقام صبر و شکیبائی بوده باشد تا در بشارت و بشر الصابرین داخل
باشد بدانکه مصائب دنیا از انسانی چند هست بحسب اشخاص که مبتلا می

باشند بان چنانچه از خبر کتابات روایت شده البلاء للظالم ادب وللمؤمن امتحان وللانبیاء
درجة وللاولیاء کرامة بلاء دنیا بجهة عاصی ظالم تادیب است تا متنبه شود
و توبه و انابه نماید و از برای مؤمن امتحان است تا صابر از غیر صابر و شاکر از غیر
شاکر ممتاز و عاصی از مطیع معلوم شود و از برای انبیاء درجات است که هر چند بلاء و محنت
بیشتر بر ایشان در مقام قرب رفیع تر میباشد و از برای اولیاء تحفه و کرامات است
پس از اینجا معلوم میشود که در این بلاها و مصائب چه قدر حکمت میباشد نیز اگر اقل
مراتب این است که تادیبی بوده باشد او را از سوء افعالش و کفاره باشد بجهة قبایح اعمالش
یا سببی باشد بجهة استحقاق نعم باقیه و جنة دائمه و کل نعیم دون الجنة صغیر و کل
بلاء دون النار یسیر هر نعمتی بالنسبه بهشت سهل و کوچک و حقیر میباشد و هر
بلائی در پیش آتش غضب الهی سهل و آسان میباشد خدا اوصیای خود و دوستان خود
کا ایشان را هم در بلاهای گوناگون مبتلا میدارد بلکه ایشان را زیاد میخواهد بجود
نماید و شاید لطف خود که از حضرت صادق ع فرموده اند ان فی الجنة منزلة لایبلغها
العبد الا بالابتلاء فی جسده در بهشت درجه ایست که بان نمیرسد کسی مگر بجهة بلائی
که بدن او میرسد این بلاها عطایا و مواهب سنیه ایست که با بلایا ن صبر بلکه شکر نماید
نیز اگر بجهة پاک کردن از خباثت معصیت باشد که بجهة از اعظم از آن و از آن غرض
و اگر بجهة استحقاق اجر باشد البته بتوسعه اعظم از آنست که مرارت این بلاها را باقی گذارد
او میخواهد تو را با خود آشنا نماید و تو از او گریزانی خدا دلهای شکسته و بدنهای
خاضع و خسته خوش می آید اذا احب الله عبدا جعل فی قلبه نائحة من الحزن

خداوند او را دوست دارد هیچ دلی را محزون میدارد خداوند که بیابان و سینه نالان را
دوست میدارد انا عند المنکسرة قلوبهم والمندرسة قبورهم و ازین مطلب
واضح است که بلاهائی که بمقربان و اولیا میرسد بجهت رفع مقامات ایشان
هم چنانچه در حدیث سابق گذشت یعنی بمقامات عالیه نمیرسند مقربان مگر بصبر و انچه
بر ایشان وارد میاید اجر صابرین از حیطهٔ حصر بیرون و انچه مقربان یافتند اکثر مقامات
عالیه را خداوند جلیل مقرون بصبر و متفرع بر آن کردانیده میفرماید و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا
سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار یعنی اینکه میفرماید و جعلناهم ائمة یهدون
بامرنا لما صبروا ایشان را پیشوایان خلق کردانیدیم که مردم را راهنمائی کنند بسوی
امر ما چون صبر کردند در راه ما از بی نعمتها و رنجها کشیدند سالهای سال بر
بلاهای امت تحمل کردند سنگ باران ایشان کردند و سر و روی ایشان را شکستند
و با تشنه ایشان را انداختند بارهٔ ایشان را شکافتند و سرهای شان را بریدند و بزندان
انداختند و تحقیر بایشان کردند و ساحر شان گفتند و صبر کردند و لکن کسی صبرش
مثل خاتم الانبیاء نبود لهذا درجاتش از همه کس رفیع تر بود چنانچه بسند معتبر از
حضرت صادق ع روایت شده که چون حضرت رسول بمعراج رفت ندا رسید باو که
ان الله مختبرک بثلث لینظر کیف صبرک خداوند ترا امتحان مینماید بسه چیز
تا ببیند که صبر تو در چه مرتبه است گفت خداوندا تسلیم میکنم امر ترا و مرا قوت
بر صبر نیست مگر بلطف تو چیست ان سه چیز ندا رسید که اول انست که باید فقرا
و محتاجین را بر خود و عیال خود اختیار کنی و خود بگرسنگی صبر کنی گفت خداوندا

راضی شدم

راضی شدم و تسلیم کردم امر ترا و از تو است توفیق و صبر اما دویم آنست که قوم تو ترا تکذیب
میکنند و در خوف و ترس شدید خواهی بود و باید جان خود را در راه من بذل کنی و
با اهل شرک بجان و مال خود جهاد کنی و بر اذیتهائی که از ایشان و منافقین امت بتو
میرسد صبر کنی گفت خداوندا قبول کردم و راضی شدم و توفیق و صبر از تو میباشد
اما سیم انچیزیست که باهل بیت تو میرسد اما برادر تو و اهل بیت تو با او ظلمها میکنند
او را ناسزا میگویند و او را بشقت میزنند و توبیخ و سرزنش مینمایند و از حق خود
محروم مینمایند و بر او ظلم مینمایند و اخر او را شهید میکنند گفت خداوندا تسلیم کردم
تو میباشد توفیق و صبر و اما ابنتک فتظلم و تحرم و تؤخذ حقها دختر ترا ظلم
میکنند و او را محروم مینمایند و حقی که تو بجهت او قرار داده باشی میگیرند و تضرب
و هی حامل و یدخل علی حریمها و منزلها بغیر اذن ثم بی اذن او داخل خانه منزل او
و حرم او خواهند شد و در حالتی که حمل داشته باشد ضربت بر او خواهند زد و از ان ضربت
فرزندش ساقط خواهد شد و او را هم از این علت هلاک خواهند کرد و اخر از ان ضربت از دنیا خواهد
رفت حضرت فرمود تسلیم کردم حکم ترا و از تو میطلبم توفیق بر صبر پس ندا رسید
که دختر ترا از او دو پسر خواهد بود یقتل احدهما غدرا و تسلب و
یطعن یکی از ان دو فرزند را از روی غدر میکشند و اعدا برهنه میکنند
و خنجر بر او میزنند امت حضرت فرمود انا لله وانا الیه راجعون تسلیم کردم امر ترا
پس ندا رسید که اما فرزند دیگر او را امت تو میطلبند او را بسوی جهاد ثم
یقتلونه صبرا و یقتلون ولده و من معه من اهل بیته ثم یسلبون

لکن
حرمه تبر او را میکنند و اولاد او را اسیر میکنند پس حرم او را برهنه میکنند او استغاثه میکند بمن بیچاره
مقدر شده است که او و اهل بیت او کشته شوند و شهادت تو حجت بر جمیع اهل عالم باشد پس اهل
آسمانها و زمین همه ترا وداع خواهند کرد و تا از روی جزع و ملائکه بر او میگریند و حدیث طولانی است
بهمین قدر اکتفا شد عزیز من امتحانات پیغمبر همه عظیم بود لکن هیچ یک مانند امتحان اخیر
نبود زیرا که هرگز ندیدیم در کتابی که آنحضرت ذکر شکوه فقر و فاقه بلکه بجهت تکذیب قوم و
جفای ایشان بگرید و لکن هر وقت یاد میکرد مظلومی اهل بیتش را بی اختیار
اشک از دیده میریخت و هر وقت یاد صغر سن فرزندش را که بر سینه اش مینشیند
و بر زمین می‌انداخت در اخبار سیلاب تلهف ما شفقتی رخساره مبارکش جاری میشد
که یاد میکرد که سر فرزندش را بر سر نیزه میکنند و از برای بدنهای ایشان مضطرب
میگردید و سیلاب تأسف بر رخسار مبارکش جاری میشد ابن قولویه بسند معتبر از
حضرت امام همام جناب باقر روایت کرده است که چون سید الشهداء در کودکی بنزد
حضرت رسول می‌آمد حضرت رسول بحضرت امیر مومنان علی او را از برای من
نگاه دار پس او را میگرفت و زیر گلویش را می‌بوسید و میگریست روزی آنحضرت
عرض کرد ای پدر چرا گریه میکنی فرمودند کیف لا ابکی و اقبل موضع سیوف الاعداء
ای نور دیده چگونه گریه نکنم و حال آنکه محل شمشیر دشمنان را میبوسم عرض کرد
و انا اقتل مگر من کشته میشوم فرمود بلی و الله تقتل و یقتل ابوک و اخوک بعد
جدا قسم تو کشته میشوی و پدرت کشته میشود و برادرت کشته میشود گفت ابا
قبرهای ما از یکدیگر دور خواهد بود فرمود بلی ابعرض نمود عرض کرد پس که ما را

زیارت خواهد کرد فرمود زیارت نمیکند تو را و پدر و برادر تو را مگر صدیقان از امت
من اینست تصور کشته شدن او بر آنحضرت گران بود با آنکه بود و فرزند عزیز او شماتت فاک بحزن
افتاده سید بیچاره او را و میداد چنانکه میگوید سید رضی رحمه الله لو ان رسول الله یحیی بعده
قعد الیوم علیه للعزا اگر پیغمبر خدا زنده بود و بجای خود قائم کار روز عزا
خود قرار میداد بجهت فرزندانش تعزیه میگرفت یا رسول الله لو عاینتهم و هم
ما بین قتلی و سبا کاش بودی یا رسول الله و میدیدی ایشان را که بعضی را کشته و
بخون آغشته کرده اند و بعضی را اسیری گرفتار کرده اند من رمیض یمنع الظل و من
عاطش یسقی انابیب الردی یا رسول الله بعضی از اهل بیت تو بر زمین گرم بیابان
افتاده است بی سایه و بعضی از ایشان با لب تشنه و گلوی خشکیده اند که از
بیدهای نیزها شربت ناگوار مرگ می‌نوشند لیس هذا لرسول الله یا
امة الطغیان و البغی جزاء ای امت ظالم طاغی این جزای رسول الله نبود که با فرزند
او اینگونه ظلم و جفا نمائید غادرتم لم یبال فی الغرس بهم فاذا قوا اهله حر
الجنا پیغمبر خدا تقصیر نکرد در نشانیدن اشجار برکت اثمار از برای این امت تنبه
روزگار دولت ایشان در مقام تلافی چیدند میوه‌های دل او و شکوفه بوستان
او را بید حی ثمرات درجه رسالت را بشمشیرهای برّان قطع کردند و شکوفهای
بوستان ولایت را از شدت تشنگی پژمرده نمودند و از سرمای باد حوادث
خزان کردند جزوا جزاء الاضاحی نسله ثم ساقوا اهله سوق
الاما کشتند نسل او را مانند کشتن شترهای قربانی و اسیر کردند و شهر بشهر

کردانیدند زنان ایشان را مثل بندکان وکنیزان مُجَلَّلاتٍ لا یُوارِینَ ضُحًی سُنَنَ
الأَوْجُهِ أو بِیضَ الطُّلی زنان او را بتعجیل وشتاب میکردانیدند در اطراف و
حالتی که بسو دایشان را اسارتی که روهای مقدسه وکردنهای خود را بپوشند
هاتِفاتٍ بِرَسُولِ اللهِ فِی بَهَرِ السَّعْیِ وعَثَراتِ الخُطا ایشان از سوزش
دل ندا میکردند جد خود رسول خدا را وازین طرف میدویدند وبر زمین
میزدند یا قَتِیلاً قَوَّضَ الدَّهْرُ بِهِ عَمَدَ الدِّینِ وأَعْلامَ الهُدی ای شهیدی
که بکشتن او ستونهای دین در هم شکست ورایات هدایت را سرنکون کردانید
قَتَلُوهُ بَعْدَ عِلْمٍ مِنْهُمْ أَنَّهُ خامِسُ أَصْحابِ الکِساءِ کشتند واو او را
میشناختند که از آل عبا میباشد وصَرِیعاً عالَجَ المَوْتَ بِلا شَدِّ لَحْیَیْنِ
ولا مَدِّ یَدا غَسَّلُوهُ بِدَمِ الطَّعْنِ وَما کَفَّنُوهُ غَیْرَ بَوْغاءِ الثَّری
ای شهید بر زمین افتاده که در وقت مردنش کسی زنخ او را ازبست وکسی
ساقی بر رویش نکشید وکسی او را غسل نداد مکر آنکه بخونی که از زخم نیزها از
بدنش جاری بود وکسی او را کفن نمودند حَمَلُوا رَأْسًا یُصَلُّونَ عَلی جَدِّهِ
الأَکْرَمِ طَوْعًا وإِباءً سر او را بر سر نیزه کردند که مردم صلوات بر جد وپدر او میفرستند
کَیْفَ لَمْ یَسْتَعْجِلِ اللهُ لَهُمْ بِانْقِلابِ الأَرْضِ أَوْ رَجْمِ السَّماءِ اکرچه مقربان
درکاه خدا بر مصائب دنیا صبر کردند ودر راه محبت دوست متحمل مشاق بسیار
شدند لکن اکر بدیده انصاف تامل کنی خواهی یافت که سید الشهداء در مقام صبر از
همه بالاتر وصبرش از همه بیشتر بود زیرا که مصیبتش از همه عظیم تر بود وبجز صبر ورضا

از او چیزی صادر نشد است که سید الساجدین میفرماید در خطبه در وقتی که داخل کوفه
میکردند ایشان را أَنا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْراً وکَفی بِذلِکَ فَخْراً منم فرزند کسیکه او را
شهید کردند وکشته شد از روی صبر کردن بر بلا وهمین فخر مرا کافیست بلکه با این
همه بلا ومصیبتی که باو روی داد وهرکه عشری از آن بدیکران نرسید بانها انحنی بلکه
شاکر بود واصلا اشتوبشی واضطرابی وخوفی ودهشتی نبود چنانچه از محمد بن علی
الجواد روایت شده که آنحضرت از پدران خود روایت کرده که علی بن الحسین فرمود
که چون کار بر پدرم تنک شد وکار شدید شد کسانی که با او بودند نظر باو کردند حال
او را غیر انحال خود یافتند زیرا که بر ایشان هرچند کار سخت تر میشد رنکهای ایشان
متغیر میشد ولرزه بر اعضای ایشان می افتاد ودلهای ایشان مطمئن وساکن
میشد بعضی از ایشان بعضی میکفتند اُنْظُرُوا لا یُبالِی بِالْمَوْتِ ببینید او را
که باکی از مرک ندارد آنحضرت بایشان کفت صَبْراً بَنِی الکِرامِ صبر کنید ای بزرکزادکان
نیست مرک مکر بمنزلهٔ پلی که شما را از شدتهای دنیا بسوی جنان واسع ونعیم دائم
میرساند کدام یک از شما ناخوش دارد که از زندان بسوی قصر جنان رود ومرک
از برای دشمنان شما چنین است که ایشان را از قصر بسوی زندان میبرد وبعذاب خبر
دادهم از رسول خدا که دنیا زندان مؤمن وبهشت کافرانست ومرک جسر ایشانست
که این جماعت را بسوی جهنم وآن جماعت را بسوی بهشت میرساند ومن دروغ نکفته
ام ونسبت داده نشده ام بدروغ والیم نسبه مرتبه بلندیست که احدی دم با او
مرتبه نزده فکر باید بزرکواریش که در وقتیکه پیغمبر خدا از وفات نزدیک رسید

مرتضی در دامن امیر المؤمنین ع بود پس انحضرت بگریه در امد حضرت فرمود ای برادر چرا گریه میکنی
انحضرت عرض کرد یا سید من وعده شهادت بمن داده بودی ومیخواستم در برابر روی تو کشته
شوم ومی بینم که وفات تو نزدیک رسیده فرمود ابشر فانها من ورائک بشارت باد ترا
که ان در عقب تو است پس چگونه خواهد بود صبر تو عرض کرد یا رسول الله این موضع موضع
شکر است زیرا که صبر بر امر مکروه است وشکر فنا شد مگر بر امر محبوب بلی در هنگام
کشته شدن برادران و برادر زادگان و فرزندان و وقت ملاحظه غریبی کودکان و زنان و
شنیدن ناله العطش العطش کودکان انحضرت گریه میکردند ولکن گریه ایشان نه
ان جهة عدم صبر و رضای بر قضای خدا بود زیرا که گریه بر مصیبت دال اگر دلیل بر عدم رضا
دادی پس بایست گفت که پیغمبر خدا و علی مرتضی نیز راضی نبودند زیرا که ایشان نیز در این مصیبت
بسیار گریستند و هم چنین پیغمبران سلف نیز گریستند بر مصایب خود و در هنگام
مصیبت میگریستند بر مصایب خود و در هنگام چنانچه حکایت گریستن یعقوب
و یوسف معروف است و گریه ادم و داود مشهور و نوحه نوح مشهور و گریه فاطمه
در مصیبت پدر بزرگوار نیز مشهور است و اگر خواهی سبب گریه انحضرت را بدانی
بدانکه اولا چنانچه مکرر شنیده گریه بر مصایب اهل بیت از افضل عبادات واقرب قربات
است وحزن بر مصیبت ایشان عبادت است واین عبادت هم چنانچه از تو مطلوب
از ایشان نیز مطلوب است وجه مصیبة بدتر از کشتن جوانان اهل بیت و تشنگی
کودکان ایشان و غریبی و بیکسی زنان ایشان وفنا اینکه بعد از انکه می بیند
که شریعتی که در نصب اعلام ان سالهای سال پیغمبر خدا کوشش کرده و خون دل خورده علی

مرتضی شمشیر زده خونها در راه ان ریخته اند خاک ان را بر باد کردند و بنای ان را محکم کرده اند می بیند که
بجهت کشتن او مندرس ومنطمس میگردد و بنای ان منهدم میشود انوار هدایت برطرف
میگردد و رایات علم و معرفت سرنگون میگردد و بازار کفر و نفاق رواج می یابد بی
اختیار غصه میخورد واشک از دیده میریزد و اگر بجز گریستن از مرتبه صبر بیرون میرفت
پس انبیا نیز بیرون میرفتند و خداوند جلیل مکرر در کلام خود ایشان را صابر یاد
فرموده حق به پیغمبر خود میفرماید فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل از انبیای گذشته شکی
نیست که ایشان نیز بودند والبته در نیز محبت مصیبت و حسرت در نزد نعمت
از لوازم بشریت است هم چنانکه گرسنگی و تشنگی از لوازم ان است هم چنانچه در وقت
گرسنگی گرسنه میشود و بی اختیار هم چنین در نزد وقوع مکاره بی اختیار محزون میشود
علی اکراه العباد باالله اظهار امر مکروهی نماید یا شکایت نماید از خالق یا مخلوق از مرتبه صبر
و رضا بیرون میرود حضرت یوسف را در زندان بردند انقدر گریست که اهل زندان
بتنگ امدند و یعقوب بجهت گم شدن یوسف انقدر گریست که دیده اش کور شد
پس سید الشهدا که از یک جانب غریبی زنان و از یک جهت تشنگی کودکان را
میدید چگونه میشود که از دیده اشک نریزد بلکه نسوختن دل برایشان علامت
قساوت قلب و بیرحمی است واین از صفات قبیحه است واز اخلاق رذیله است
باری بجز انکه صبر کرد صبری که کسی مثل او صبر نکرد با این همه بلاها جز انا لله وانا الیه
راجعون چیزی از او نشنیدند کسی و بغیر از صبرا علی قضائک کلامی از او نقل
نشد در مقابل سی هزار کس ایستاده گردد و در مقابل کوههای اهن ایستاد و مثل

باز تیر برو باریده فرار نکرد و زیاده از بیست هزار شمشیر برهنه و نیزه و دبوس او می
آوردند و پشت بایشان نکرد و در راه دین خود ایستادگی داشت و سخن که میگفت نشد
و بایشان التماس نکرد و گرچکی نشود و در زیارت صاحب الامر هست که قد عجبت من صبرک
ملائکة السموات ملائکه آسمانها از صبر تو تعجب کردند و چگونه نکنند با اینکه با همه بلاها
ملائکه از جهت یاوری آمدند ایشان را اذن ندادند جماعت جنیان در وقت غریبی و درماندگی
آمدند و بر او سلام کردند و گفتند ما از برکت پدر تو مسلمان شدیم اذن بده تا با دشمنان
جهاد کنیم فرمود شما ایشان را می بینید ایشان شما را نمی بینند گفتند ما هم بصورت
ایشان در می آییم اگر کشته شویم در راه تو شهید باشیم فرمود دلم از دنیا سیر شده مشتاق لقای
پروردگار شده ام و میدانم که من امروز باید شهید شوم و بروایتی گروهی از جن طیاره می
گذشتند چون آنحضرت را مظلوم دیدند آمدند و گفتند ما یاوران توایم اگر اذن دهی آنها
زمانی ایشان را تلف کنیم حضرت فرمود من مخالفت جد خود نمیکنم من جدم را در خواب
دیدم که مرا بر سینه چسبانید و پیشانی مرا بوسید و فرمود یا حسین ان الله قد شاء
ان یراک مقتولا ملطخا بدمائک مخضبا شیبتک بدمائک مذبوحا من
قفاک الحسین تقدیر الهی شده که تو کشته شوی و در خون خود بغلطی و ریشت
بخون تو خضاب شود و باید زنان و حرمت اسیر شوند و بر شتران برهنه سوار شوند
و انا و الله صابر حتی یحکم الله بامره وهو خیر الحاکمین بخدا قسم که صبر میکنم
تا خدا حکم کند میان من و این گروه ای و الله صبر کرد تا آنکه همه اهل بیتش را کشتند
و زیاده از سیصد زخم بر بدنش زدند و آخر الامر بالب خشک و جگر تفسیده سرش را

از تن

از تن کرده بت جدا کردند ایا جریحا بدما یا التراب شفاء من ذا بلاء و جروحا ما امکنت منکا ای
مجروحی که از شرافت زمین را خدا شفای دردها و مرهم زخمها کرد اینها با طبیب و دوای مجبه
دردهایت نبود ایام همه مجبه زخمهایت نبود لقد رموک سهاما ما اخذت منصلها توهم
الشقاوة شکلت کف رامیکا تیرها بر بدن شریف زدند که همه پیکان از بر بدنت می
خدا قطع کند دستی که آن تیرها را بسوی تو انداخت ایا طعین العوالی لیتها کسرت
لا بارک الله فیها کیف یردیکا ای کشته بطعن نیزهها کاش شکسته شده بود نیزهها
ایشان بلکه کاش چوب و آهن خلق نشده بود که بان نیزهها سازند و بپهلوی نازنین
زنند و یل المواضی و ویل لحاملیها لها عجبت منها کیف تنهیکا وای بر آن تیغها
که بر بدن نازکت فرود آمد و وای بر کسانی که شمشیرها را بر بدن تو زدند بالجمله کردند تیغ
ایشان تعجب میکنم که چگونه تیرانها بتو رسید یا روح احمد یا ریحان مهجته
لهفی علیک سموم الریح بدلتکا ای ریحانه قلب احمد مختار و روح روان جسد
کرا زنا سف و اندوه بر بدن شریفت که بر زمین افتاد و باد هوای سموم بر آن بدن
سوزید بعد الحسین یا ماء الفرات فلا تجری سواقیک لا ولقت ساقیکا
ای آب فرات بعد از شهادت حسین با لب تشنه خشک شوی و سواقی و انهار
جاری نشوید و کسانی که تو را می آشامند و بی تشنگی تو تاسف میخورند بر آن
گوارا نباد هیج الشجو فی قلب الحزین اذا ذکرت بنت علی اذ تنادیکا نظر
حولک فی ارض الطفوف و قد تجمعت حولها الایتام تبکیکا بعینها
می آورد الله وه مرا هرگاه یاد میکنم دختر امیر المؤمنین را که بعد از بدن شریفت

میکردید و یتیمان تو و را و را گرفته بودند و بر تو میگریستند و او نوحه میخواند وَتَارَةً عَطَشُ
الاَطْفالِ تُحرِقُها وَدَمعُها كادَ يُغرِقُها وَيُحرِقُها گاهی تشنگی کودکان دل ان مادر بیمار
را میسوزانید و باین جهت اشک از دیده میریخت که باشد چشم خود نزدیک بود که تو را
و خود را غرق نماید وَتارَةً تَسحَبُ الذَّيلَ العَفيفَ إلى نَحوِ الخِيامِ إذا صاحَت ذَرارِيكا
و گاهی دامن کشان بجانب خیمها روان میشد هرگاه فریاد و فغان یتیمان و بیکسان را
میشنید وَتَارَةً تَندُبُ الإخوانَ إذ صُرِعُوا وَاستَوطَنُوا بِالرَّبعِ إذ عَزَّت مُواسُوكا
و گاهی بر برادران کشته خود عباس و جعفر و دیگران ندبه میکرد که در یاری تو جان دادند
و در خاک و خون افتادند وَتَارَةً تَدفَعُ الشِّمرَ اللَّعينَ عَنِ الجِسمِ الشَّريفِ وَبِالصَّرخَاتِ
تُحَمِّيكا تَصيحُ يا شِمرُ خَلِّ عَن أن تُؤَلِّمَه فَإنَّني لِطَريقِ الخَيرِ أهدِيكا گاهی شمر ملعون
را از تو دور میکرد و میگفت ای شمر مبادا او را آزرده کنی يا شِمرُ لا تَبِرَ وَاخشَ الشَّطِي
إنَّ لَهُ عِندَ الإلهِ لَشَأناً فَاخشَ بارِيكا ای شمر از خدا بترس و او را از برای ما بگذار
که او را در نزد خدا مرتبه بلندیست إذ شِئتَ تَفقِدُ بِهِ بِالأتراحِ دُونَكَها أو شِئتَ
مالاً فَأتِ اليَومَ تُغنيكا ای شمر اگر جان میخواهی همه ما را عوض او بکش و اگر مال
میخواهی انچه داریم همه را بتو وامیگذاریم و تو را غنی میکنیم مَا رَاعَ تَقتُلُ الخَنا تَعقِدُ لَد
مُشفِقَةً مَا رَاعَ عَلَى الصِّبا بِلُو بِرَاعِيكا اولاد الزنا را ادم برای مظلومیت ما
و تو را مراعات نکرد ای حسین صبر کرد در تحمل مشاق عظیمه در راه خدا و خدا بعوض
صبر او چنان مرتبه‌اش را بلند کرد که بوصف راست نیاید زیارتش را افضل اعمال کرد و ثنیه
و گریه بر او را از اشرف طاعات و محبتش را وسیله لمسلم و کفاره خطاها ملائکه را

گریه کننده و جمیع ملائکه را عزادار او گردانید و جنیان را نوحه گر او گردانید ملکوت سموات را مجلس ماتم
او کرد بلکه عالم را عزاخانه او قرار داد و ذرات عالم را از سنگ و چوب و کوه و بر و بحر و انجم
در ایضا ایست گریه کننده او گردانید منصب شفاعت را با او داد که گروه گروه عاصیان
را از عذاب نیران بر بهشت جنان برساند و او را وسیله مغفرت و رحمت قرار داد که هر روز
گروه بیشمار از برکت گریه و نوحه بر او و با زیارت قبر او با عانت نقاوه شیعیان
او امرزیده میشوند از مسمع بن عبد الملک روایت شده که حضرت صادق ع با او فرمود
ای مسمع تو از اهل عراقی آیا بزیارت قبر حسین میروی گفت نه من مردی ام مشهور نزد اهل بصره
و نزد ما جمعی هستند که تابع خلیفه‌اند و دشمنان ما بسیارند از ناصبیان
و غیر ایشان میترسم احوال مرا بوالی بگویند و از ایشان ضررها بمن برسد انحضرت
فرمود فَما تَذكُرُ ما صُنِعَ بِهِ آیا یاد میکنی انچه را با انحضرت کردند گفتم بلی یاد میکنم
فرمود ایا جزع میکنی در وقت یاد کردن انحضرت گفتم بلی بخدا قسم یاد میکنم او را و
جزع میکنم و میگریم برای او تا انکه اهل بیت من اثر مصیبت بر من مشاهده میکنند
و خود را از طعام باز میدارم تا اثر مصیبت بر روی من ظاهر میشود حضرت فرمود
رَحِمَ اللهُ دَمعَتَكَ يا مِسمَعُ خدا رحمت کند آب دیده تو را ای مسمع بدانکه تو از آن
اشخاصی میباشی که از اهل جزع و فزع برای ما میباشند و از کسانی میباشی که شاد شوند
در شادی ما و اندوهناک گردند در اندوه ما و خائفند بجهت خوف ما و ایمنند در وقت
ایمنی ما بدانکه تو در وقت مرگ خواهی دید که پدران مرا که حاضر شوند در بالین تو و وصیت
کنند در باب قبض روح تو و بشارتها بتو دهند که دیده تو روشن شود پس ملک

موت جبت مفارقت حبیب او می مهربان تر خواهد بود بر تو از مادر مهربان بفرزندش پس آن
حضرت بگریه در آمده من نیز گریستم پس حمد الهی کرد و فرمود یا میثم انّ الارض والسماء
لیبکیان منذ قُتل امیر المؤمنین ع ترجمه آنکه ای میثم زمین و آسمان از روزی
که امیر المؤمنین را کشتند ابتدای ترحم بر ما گریه میکنند و بغیر از ملائکه بر ما گریه میکنند
زیاده از آنست که گفتم وما رقات دموع الملائکة علینا منذ قُتلنا هنوز خشک
نشده است دیده ملائکه در مصیبت ایشان چنانچه در حدیث دیگر میفرماید که چون
در صحرای کربلا سید الشهدا را در میان گرفتند پنجاه هزار ملک بیاری او نازل شدند و چون آمدند
بنوعی بودند او کشته شد و بسوی آسمان رفتند وحی شد بسوی ایشان که رفتید بیاری حبیبی
وهو یقتل فلم تنصروه شما بفرزند حبیب من کشته شد و او کشته میشد و او را یاری
نکردید پس باید بروید بسوی زمین و ساکن شوید بر سر قبر مطهرش ژولیده موبان
و گرد آلودگان تا روز قیامت و در حدیث دیگر فرمود که چون حسین کشته شد گریست
برا او هر چیزی حتی بلاد و بقعه های زمین برا او گریست پس موکل شد بر او چهار
هزار ملک که ژولیده مو و غبار آلوده میگریند برا او تا روز قیامت اری گریه کردن
ملائکه امر عظیمی نیست بلکه گریستن آسمان و زمین نیز امر عجیبی نیست زیرا که مصیبت
عظیم بود مصیبت اعجب از آنکه این مصیبت واقع شود ملائکه برا او گریستند بلکه
آسمان پیش از شهادت او گریستند هم چنانچه در روایتی که در روز سیم شعبان که
روز ولادت با سعادت آن سرور اهل بلا و شهید رنج و عنا وارد شده و در کتب
ادعیه و اعمال مذکورات مذکور است که اللهم انی اسئلک بحق المولود فی هذا الیوم

المولود

الموعود بشهادته قبل استهلاله و ولادته بکته السماء ومن فیها والارض ومن علیها و لمّا
یطأ لابتیها یعنی سؤال میکنم خدایا از تو بحق آن کسیکه در این روز متولد شده و وعده
شهید شدن او را داده اند پیش از آنکه بدنیا آید آنکسیکه گریستند برا او آسمانها و هر که در آنها
بوده و زمینها و هر که بر روی زمینها بوده و هنوز پا در سنگستان مدینه نگذاشته بود پس عجب
مصیبتی بود این مصیبت که پیش از وقوعش دل عالم را کباب کرده و چشم زمین و آسمان
را پر آب نموده پس آیا بر مادرش فاطمه زهرا چه گذشت و بر پدرش علی مرتضی چه روی داد که هر وقت
او را میدیدند شهید شدن او بنظرشان می آمد و بیکسی او بیاد ایشان می آمد از قول او
روایت میکنند از ابو عبدالله جدلی که گفت داخل شدم بر امیر المؤمنین ع و حسین ع
در کنارش نشسته بود پس حضرت امیر دست بر شانه او زد و گفت انّ هذا یقتل ولا ینصره
احد این فرزندم کشته میشود و کسی او را یاری نمیکند گفتم یا امیر المؤمنین این بدرستی که
خواهد بود فرمودند این واقع خواهد شد لکن صبر کردن ایشان چون معصوم بودند
و هنوز هم امری واقع نشده بود بس غریب نیست لکن مینالم که سید الساجدین که
بدن پدر را برهنه و بیسر در زمین کربلا افتاده دید چگونه صبر کردند و چگونه تاب
آوردند و از این غریب تر صبر کردن خواهران و دختران و زنان بود که با وجود عدم قوة
عصمت مشاهده این مصیبت را کردند و بدیده خود این وقایع را دیدند و ناله مظلومی بیکسی
را شنیدند و تنهائی او را مشاهده کردند و دیده گریان او را دیدند و لبهای خشکیده
او را بچشم خود دیدند آه آه بدن بیجان غلطیده اش را دیدند و سر بریده اش را
دیدند لهفی لزینب والنساء حولها قد ابرزت من خدرها وخبائها

وعدت تنادی وهی حسری ناکل ؛ والحزن مشتمل علی اعضائها الحرث وتأسف
بر زینب خاتون در حالتی که از خیمه بیرون آمده بود ویتیمان واطفال دور او گرد آمده
بودند وبا حسرت واندوه وحزن ندا میکرد یا قوم ما ذنب الصغار لیتیتموا یتم
الصغار وتغلوا باذانیها ای قوم آیا این کودکان چه گناه کرده اند که ایشان را یتیم
کرده اید وایشان را علانیه آزار میکنید یا ویلکم لم تشتف غل صدورکم قتل
الموالی الیوم من کبرائها وای بر شما آیا سینهای شما خالی نشد وکافی نبود شما را
انکشتن مردان وبزرگان ما وتبجح طورا بالوصی وتارة مما جری تشکوا
الی ذهرائها گاهی شکایت نزد ابیه بزرگوار میکرد وگاهی بمادر فاطمه
زهرا میگفت یا ام قومی من ثراک وشاهدی اسراک فی اسراک ذلی
عداتها ای مادر برخیز واز قبر بیرون آی واسیرانت را ببین که در دستهای مکر
دشمنان وبندهای ذلت مخالفان میباشند قد قیدوها بالحدید کانها
شر العبید ابقن من امرائها ای مادر ایشان را در قید وزنجیر کرده اند مانند
بندگان ذلیل که از آقای خود گریخته باشند یا ضیعة الدنیا وضیعة اهلها
بعد الحسین وما لقی بفنائها دنیا واهل دنیا را هلاک کردند بعد از حسین ع
اضحی یزید ذو الخنا وابن الزنا فی دولة بالعز من امرائها وابن الرسول
علی الرسول مرملا بدمائه ملقی علی بوغائها یزید پسر زنا در دولت و
عزت وپادشاهی میباشد وفرزند پیغمبر را بر روی ریگهای بیابان در میان
خاک وخون انداخته اند وبنات الامیة فی صونها وحصونها مستورة

بفنائها وبنات احمد فی السبا بین الوری ؛ قد ابرزت من خدرها وخبائها
اه زنان بنی امیه در حصارها وخانهای محکم نشسته اند وکنیزان مغنیه بجهة ایشان تغنی
میکنند ودختران احمد مختار را از خیمه بیرون میکنند واسیر میکنند ودر میان مردم
میگردانند ویزید یشرب فی القصور بلالها ؛ والسبط یسقی من نجیع دمائها
اه اه یزید بن معاویه در قصرهای رنگارنگ با تمامی خوش شکوار می آشامد وفرزند
پیغمبر را بعوض آب بخون بدن خود او سیراب میکنند بدانکه نظر باخبار استفاد
میشود از اینکه بلاها ومحن انبیا واولیاء درجه کرامت میباشد چنانچه سابقا گذشت
پس کسیکه محنت ومصیبت او زیادتر باشد باید مرتبه اش بلندتر باشد وهم چنین نظر
نظر باینکه دنیا را در نزد خداوند جلیل قابلیتی واعتباری نیست وان را محل راحت
دوستان خود قرار نداده بلکه از برای ایشان منزلی بالاختیار فرموده که المی در آن
نباشد ومعز فی ان برای اعدا ایشان خواسته که مشوب بتلخی نباشد وراحت از برای
ایشان اختیار کرده که مشوب برنجی نباشد واین معنی از واضحات میباشد پس از
اینجاست که کسیکه در نزد او مقرب تر میباشد دنیا بر او سخت تر میباشد والام و
مصائبش بیشتر واخبار بر این معنی بسیار است هم چنانچه از حضرت باقر ع روایت شده
که فرموده اند انما المؤمن بمنزلة کفة المیزان کلما زید فی ایمانه زید فی بلائه
مؤمن بمنزله کفه میزان است که هر چند ایمانش قوی وزیادتر میشود بلا و
محنتش بیشتر میشود ودر حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین ع روایت شده
که فرموده اند انما یبتلی المرء علی قدر حب ربه ابتلای مرد بقدر محبت او میباشد

بخدا اگر هر چند محبتش بخدا بیشتر میشود بلا و محنتش زیاده تر میشود و موافق این است روایتی
که وارد شده است که شخصی عرض کرد بجناب پیغمبر که یا رسول الله من خدا را دوست میدارم
فرمودند اِسْتَعِدَّ لِلْبَلَاءِ مستعد بلا و محنت باش عرض کرد که من تو را دوست میدارم
فرمودند اِسْتَعِدَّ لِلْفَقْرِ مستعد فقر و درویشی باش عرض کرد علی را دوست میدارم
فرمودند اِسْتَعِدَّ لِکَثْرَةِ الْاَعْدَاءِ مستعد بسیاری دشمن باش و از این اخبار معلوم میشود
جلالت و مرتبه سید الشهدا در نزد خدا و محبت او بخدا زیرا که باتفاق اخبار و اقوال
علماء اخیار که مصیبت او بیشتر و عظیمتر و بلا و محنتش از همه کس بیشتر بود و بمقتضای
این اخبار اگر چه باید افضل باشد از همه کس لکن جد و پدر او را مرتبه دیگر است بلکه مصیبت او
مصیبت ایشان نیز میباشد پس بلای ایشان عظیم تر میباشد انبیا و اولیا و مقربان
بارگاه الله اگر چه جامهای مالامال بلا نوشیدند و لباسهای بلا و محنت پوشیدند و
صد هزار رنج و عنا مبتلا گردیدند و در راه محبت او صبر کردند و تن در دادند هر کسی بقدر
محبتش بلائی باو رسید و اندر و بخروش داری او را دوستان بسیار است که از
شراب محبت او مست و در زیر احمال اثقال موقت او چیت میباشند مصداق اَنَا
خَاصَّةٌ لِلْمُحِبِّیْنَ را بگوش هوش رسانیده در فکر اینجهی دست از جان و مال و فرزند
و عیال شسته جان را در راهش فدا کرده اند شَرِبْتُ بِکَاسِ الْحُبِّ فِی الْمَهْدِ شَرْبَةً
حَلَاوَتُهَا حَتَّی الْقِیْمَةِ فِی الْحَلْقِ ایشان لذت محبت او را برده اند محبت زن و
فرزند در نظر ایشان عظمی ندارد و حلاوت قربش را چشیده اند حلاوت
دنیا را بنظر نمی آورند ندای یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّوْنَهُ را بگوش هوش شنیده اند

آوازه شان شوکت را انتظار الله لحته (؟) الله فرموده اَنَا عِنْدَ الْمُنْکَسِرَةِ قُلُوْبُهُمْ وَالْمُنْدَرِسَةِ
قُبُوْرُهُمْ را شنیده لباس افلاس و کلیم تسلیم را پوشیده قدم در وادی اَلْفَقْرُ فَخْرِیْ گذاشته
اند و بشارة مَنْ قَتَلْتُهُ فَاَنَا دِیَتُهُ را بگوش [illegible] نموده سر را در میدان جان بازی
فدا کرده اند و تیر و نیزه بلا را بجان خود خریده اند هر کوشش را صد هزار طرح و جرح
و قتیل و شهید است من که باشم که نفر لاف هواداری تو حیف نبود چه تو معشوق
و عاشق چه منی اما عزیزی من کسی مثل سید الشهدا در میدان بلا پا داری نکرده
و احدی مانند او جان را فدا نکرده و کسی مثل او در بوته بلا نیفتاده پیغمبران و
اوصیاء پیغمبران اگر چه مبتلا ببلای بسیار شدند مثل کشتن و زدن و خوار کردن
و ناسزا گفتن و گرسنگی خوردن و بیماری کشیدن و امثال آن لکن مثل این بزرگوار
کسی نبود که از ابتدای عمر تا انتهای آن در بلا بوده زیرا که در ابتدای عمر که هر وقت پیش جد
جد و پدر میرفت جز کشته شدن او را یاد میکفتند و دل مبارکش بدرد می آمد
و در هفت سالگی جد بزرگوارش از دنیا رفت و پدر و مادرش مظلوم شدند
پدرش را بمسجد کشیدند و برادرش را شهید کردند و حق ایشان را غصب کردند
و بعد از چندی از رفتن جد بدرد یتیمی مادر گرفتار شد و در زمان ائمه و
مظلومی پدر را داشت تا آنکه پدر را غرقه خون مشاهده کرد و بعد مظلومی برادر
را دید و همیشه بظلم معاویه مبتلا بود تا برادرش را زهر خورده دید و اقامت
نوبت بخودش رسید زبان از گفتن آنچه باو شد لال است یکجا کار را بر او
تنگ کردند که از وطن خود فرار کرد و پناه بحرم خدا برد و از آنجا او را فرار دادند

تا در عراق دمشق با کرفتند واخذ الامر بالبتة مثل کوسفند سرشان را بریدند و بدنش را برهنه و عریان
کردند و سرش را بر نیزه زدند و در میان کوچه و بازار کردانیدند و کاهی بر درخت می آویختند و کاهی
بر در خانه نصب میکردند و کاهی در تنور خاکستر پنهان ساختند و کاهی در مجلس شطرنج و قمار می آوردند
و کاهی در طشت زر در شراب در کنار او میریختند و کاهی چوب بر لب و دندان او میزدند و کاهی چوب
بر سوراخ دماغ او میکردند ای کوتاه کن سخن که دل سنگ آب شد ❀ بنیاد صبر و خانه طاقت خراب شد
خاموش محتشم که فلک بس که خون کریست ❀ دریای اشک مستمعان خون ناب شد ❀ خاموش
محتشم که ز ذکر غم حسین ❀ جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد ❀ تا چرخ سفله بود خطائی چنین
نکرد با هیچ آفریده جفائی چنین نکرد ❀ اگر خواهی که زیادتی مصیبت آنحضرت را بر مصیبت
دیگران بدانی کوش بده و بدانکه مظلوم ترین پیغمبران یحیی بن زکریا بود و سبب قتل او و کیفیت
آن آن بود که یحیی در بعلبک بود بعد از زکریا مبعوث شد برسالت و مردم را بحق ترغیب
میخوانید و پادشاه کافر ظالمی در آن شهر بود و اهل آن بلده به بت پرستی مشغول بودند
مکر یک مرد و زن که مسلمان بودند و ایمان خود را پنهان میداشتند و آن پادشاه را زنی بود
که هر گاه او بیرون میرفت آن زن بجای او بود و حکم بر آن خلق میکرد و آن زن زنی بود زانیه و
جمعی کثیر از پیغمبران را کشته بود و در بعضی از روایات سیصد پیغمبر را شهید کرده بود و پیر و
سال داده بود و هفتاد دلبر آورده بود و در حباله هفتاد پادشاه رفته بود و همه را بحیله کشت
روزی جناب یحیی بن زکریا براهی میرفت بنزدیکی خانه آن زانیه عبورش افتاد آن ملعونه
یحیی را دید محبتی از او در دلش افتاد و فریفته جمالش شد و آتش شوقش زیاد شد تا
آنکه روزی او را طلبید بعد از حضور او او را اکرام نمود و اظهار محبت و اشتیاق با او کرد

وگفت

وگفت مرا احتیاجی بتو هست که آن را کسی بر نمی آورد مکر تو پس اظهار مطلب بآنحضرت کرد و وعده چند
باو کرد یحیی چون این را شنید بدنش بلرزه در آمد و گفت ای زن من از این عمل دورم و از اهل
این اعمال نیستم و دور شو از من ای بیحیا باری اصرار زیادی کرد سودی نبخشید و یحیی از نزد آن
ملعونه بیرون رفت آن ملعونه که مایوس شد جامه را چاک زد و موی را پریشان کرد و
بر روی زنان بنزد شوهر ملعونش رفت و گفت امر عظیمی مرا روی داده اگر حق مرا میگیری که
هیچ و الا کسی را تعلیم کنم که حق مرا بگیرد گفت چه روی داده گفت یحیی میخواهد با من خیانت
کند و مرا بزنا اندازد آن ملعون در غضب شد گفت یحیی را بیاورید ملازمانش او را بستند و
ریسمان در کردنش کردند و او را کشان کشان آوردند پیش آن کافر امر کرد او را کردن بزنید و اعضایش
را بیان کنید و استخوانهایش را نرم نمائید حضرت فرمود کناهی نکرده ام کفت چه کناه
از این کرده ای بالاتر است حضرت انکار کرد و کفت خدا کواه است این عمل عمل من نیست و من از آن
بری میباشم و مرا تهمت بسته اند این کفت شهود بیاور یحیی در بیکسی و ناصری نیست
ملتجی بجناب رب العزة شد و کفت خدایا تو میدانی که من بری هستم و مظلوم مرا یاری
کن جبرئیل و میکائیل را امر شد که بنده مرا دریابید و از دست این ظالم خلاصی کنید که ناکاه
ایشان حاضر شده بر برائت او شهادت داده او را خلاصی کردند حضرت یحیی بیرون آمد
و چون یافت که دست از او بر نمیدارند کریخت و در کوهی و مغاری از آن پنهان شد چون
آن ملعونه دست بر نداشت و شوهر ملعونش را باز مشتعل کرد از هر طرف بعقب او
فرستاد تا او را جسته و کتفهای او را بسته و بر زمین میکشیدند تا او را دربند ملعون
کردند تا او را کشته و طشتی طلبید و سر او را در مجلس خود بر طشت کذارده و چنانچه

از حضرت صادق ع روایت شده پادشاهی بود که با وجود زنان بسیار داشت با آنها اکتفا نمیکرد
و زنا میکرد و زنی بود زانیه در بنی اسرائیل با او زنا میکرد چون آن زن پیر شد دختر خود را
برای آن پادشاه زینت کرد و با او گفت که چون پادشاه با تو نزدیکی کند و از تو بپرسد که چه حاجت
داری بگو حاجت من آنست که یحیی را بکشی چون چنین کرد و آن پادشاه خواهش او را
اجابت نکرد بار دیگر گفت چه حاجت داری همان را اظهار کرد تا سه مرتبه پس یحیی را طلبید و
سر او را در میان طشتی برید چون خون او بر زمین ریخت بجوش آمد و بروایتی یک قطره
از آن بر زمین ریخت بجوش آمد هر چند خاک بر روی آن ریختند باز جوشید و ظاهر شد
تا آنکه بخت نصر آمد و کشت هفتاد هزار از بنی اسرائیل را تا آن جوش افتاد و
بروایت دیگر آن پادشاه زنا میکرد با زنان بنی اسرائیل و هر گاه حضرت یحیی میگذشت
آنحضرت با او میگفت از خدا بترس ای پادشاه که بر تو حلال نیست این کار که میکنی پس
یکی از آن زنان که با او زنا میکرد در وقتی که آن ملعون مست بود با او گفت که ای پادشاه یحیی را
بکش آن ملعون گفت که بروند و سر یحیی را بیاورند چون آنحضرت را شهید کردند و سر مبارکش را
در طشتی گذاشتند و نزد آن ملعون آوردند آن سر مطهر با آن ملعون سخن میگفت
و میگفت از خدا بترس که حلال نیست این کار تو میکنی ای عزیز من یحیی مظلوم تر بود ابتلای
بود که بجهت او آسمان و زمین گریست و ملائکه گریستند و لیکن ظلمی که بر سید الشهدا کردند
التحمه بود شدیدتر از ظلم یحیی بود بلکه نسبتی در میان آن دو ظلم نبود یحیی را بغیر
از خود کسی را نکشتند و عیالش را اسیر کردند و بدنش را عریان نکردند و سرش را
بر نیزه نکردند و چوب بر لب و دندانش نزدند و سید الشهدا را کشتند و بدنش را برهنه

کردند و عیالش را اسیر کردند و سرش را بر نیزه کردند و چوب بر لبهایش زدند ابراهیم را در آتش
انداختند و دست از جان خود برداشت ولکن فرزندانش را نکشتند و عیالش را اسیر نکردند
ایوب در میان پیغمبران بلیه اش عظیم بود و محنتش شدید بود و در مدت هفت سال یا بروایتی
سال یا هیجده سال در بلا بود اموال و اولادش برطرف شدند و صبر کرد لکن از بلای سید
الشهدا بیشتر نبود که در مدت پنجاه سال که از زمان وفات فخر کاینات تا زمان شهادت
بود همیشه در ابتلا و اذیت دشمنان بود ایوب بدنش مجروح گردید و در بستر ناتوانی افتاد لکن
مانند جراحات بدن سید الشهدا نبود که از تیر و نیزه و شمشیر یکی بر بالای دیگری زخمهای
او مرهم پذیر بود اما آن زخمهای آنحضرت از مرهم کاری گذشته اگر چه ایوب همه بدنش مجروح
بود و افتاده در گوشه افتاده بود لا اقل کسی را بالای کاری نه مثل آنحضرت که با این زخمها بکجا غم
عیال و بکجا شماتت اعدا و بکجا سوختگی جگر و بکجا اخیر که افتاده بعوض مرهم کاری
زخمهایش از هر طرف چوب و سنگ و نیزه و تیر و شمشیر و خنجر بر بدنش میزدند او را
اخر الامر مرهم لطف الهی زخمهایش چاق و بعد تنش باو بر کرد و سید الشهدا اخر الامر تن او را
بریدند و عیالش را اسیر کردند خواهرانش را دستگیر نمودند حضرت یونس را خدا مبتلا کرد
و امتحان نمود با انداختن در شکم ماهی و مدت سه روز یا هفت روز یا چهل روز در
شکم ماهی نازک شده بود و پوست آن ریخته بود و تاب آفتاب نداشت درخت کدوی از برای
رویانید که بدنش را سایه اندازد و چشمه آبی جهت او ظاهر شد تا زخمهای بدنش بهتر شد
حسین را بر زمین انداختند بعوض چشمه آب چشمهای خون بود که از بدنش مانند فواره
بجوش آمد و بعوض سایه کدو سایه شمشیر مخالفان و نیزه های دشمنان بود که حوالۀ بدنش

میشد و ان بیناوی بر سرش سایه افکنده بودند در حدیث هست که سید الشهداء فرمود که
جدم پیغمبر خدا بمن و برادرم فرمود اینا مثلکما مثل یونس اذ اخرجه الله من بطن الحوت
مثل شما مثل یونس است که خدا او را از شکم ماهی بیرون انداخت بر روی زمین و درخت کدوی
از برای او رویانید و چشمه از برای او رسانید از درخت پیدا شد و از آن کدو آب میخورد تا قوة
گرفت از برای ما پیدا شدند کدو رویانیدن بجهة اینکه ناری بیرون شد و آب ظاهر شد و درخت روئید
از برای ایشان نبود لکن در حالی درمانده بیکس و مجروح بودند بدنش ابی پیغمبر مکرر چون و ساده بخو
مکر شمشیرهای مخالفان: استو لعابه مثل یونس بالعراء بقطینة فیه جناح الانسر
ای تاسف واندوه بر آن مظلومی که بدنش را برهنه کرده بودند و او را در بیابان انداخته بودند هم
چنانچه یونس نیز برهنه و عاری بود و درخت کدوی او بالهای مرغان بود که بر یارت بدن
پاره پاره اش میآمدند و بر سرش سایه می افکندند فابکوا قتیلا مثل یحیی ماله احد سمی
فی قدیم الاعصر پس گریه کنید بر آن کشته که مثل یحیی او را مظلوم کشتند و کسی با اسم او پیشتر
نشده بود پیش از آن: ابکوا احسین الطهر من قد سمه فی نحره بسنان سم العنبر
بر برادر خود در مصیبت مظلومی که بیغرض گلویش را میبوسید چنانچه عنبر را
میبوسید ابکوا شهیدا بالبقاء مرملا ودما تبکه اعین المدثر گریه کنی بر
شهیدی که بخون خود غلطیده و همه بدنش رنگین شده مانند کسی که لباس خون بخود
پیچیده باشد و باین جهة اختم آیات قرآن اشک خونین در مصیبت او جاری شد ابکوا
جدیلا حوله الایتام من متمسک فی عفره و معفر گریه کنی بر آن مظلومی که او را بر
زمین انداخته بودند و طفلهای یتیمش دور بدن او را گرفته بودند و بر زمین می افتادند

ابکو

ابکوا الجثمان الخضیب کمصحف فیه جروح السیف مثل الاسطر آه آه گریه کنی بر آن بدن
شریف که بر زمین افتاده بود مثل قرآنی که بر زمین انداخته باشند و مجروح نموده باشند
و جراحتهای شمشیر که بر بدنش بود بمنزله سطرهای قرآن بود که در جمیع واقع بود:
لو ینطق القرآن ساعة ذبحه لنعاه حیرانا بصوت جهوره بخدا که اگر قرآن سخن گفتی
و تکلم میکرد هر آینه در حالی که او را میکشتند با واز بلند بحیرت او را میادادی و برای وی
گریست ابکوا الی بناته کنبات نعش لدن فیه من بنات الاقبر در نظر او را آن
حالت که دختران یتیم او بدور بدن نازنین او جمع شده بودند و مانند بنات النعش
بدور آن قطب فلک امامت میکشتند و ان دوائی و بلاهای نباه در حالی که آن بی بخش
ابکوا النحیر اصحبه بعد التناحر جدلوا فخلوا اضحیا بالنحر بر بزیدانکهای
خود را در ماتم شهیدی که اصحاب او را مانند شترهای قربانی نحر کرده بودند و در
قربانگاه میدان بر زمین افتاده بودند ابکوا الظام منحه لم تحیی لو کانت که
خیر امیاه فالاتجر گریه کنید بر آن تشنه عالیمقامی که اگر دریاها مدد نشود
ملح او را خواهی بنویسی تمام شوانی نوشت بدانکه ابراهیم مأمور شد بذبح فرزندش
و این امتحان بود عظیم زیرا که دهشتی فرزند مصیبتی است سخت و کشته شدن او
وکشتن او را بدست خود از آن جمله است که کسی را تاب تحمل آن نیست مگر مثل ابراهیمی
خصوصا اگر مانند اسمعیل خویش رو وخوش خوی باشد بدانکه
محمل اینکه آیست که بعد از آنکه ابراهیم مأمور شد بذبح فرزندش در موسم
حج بود شب در مشعر الحرام این خواب دید و مادر آن طفل نیز همراه بود چون بمنی

رسید مرمی جمره کردند ندا گفت برو بکعبه و پسر را نگاه داشت او را برد تا پیش جمرهٔ وسطی در آنجا
بفرزند خود گفت که من چنین مامورم از فرزند سعادت مند گفت بکن آنچه مامور به چون
هر دو امر خدا را تسلیم کردند و خواستند که مشغول کردند که در این اثنا شیطان بصورت
مرد پیری آمد و گفت ای ابراهیم چه میخواهی کرده باشی با این پسر گفت میخواهم او را بکشم
گفت سبحان الله غلامی لم یعص الله طرفة عین تذبحه ای پیر او را که یک چشم بهم زدن
معصیت خدا نکرده او را میکشی گفت بلی خدا مرا امر کرده است گفت بلکه خدا ترا نهی کرده
شیطان در خواب بتو گفته است گفت وای بر تو کلام خدا را شنیدم که مرا امر باین کرده گفت
ای ابراهیم تو پیشوای خلقی و مردم بتو اقتدا کنند چون تو فرزند را بکشی مردم بتو اقتدا کنند
و همه فرزندان خود را بکشند بار دیگر آخر الامر ملتفت باو نشده بامر خود مشغول شد
آن ملعون بنزد اسمعیل رفت و خواست او را فریب دهد او بنزد آن ملعون جواب داد و او را
راند چون آن خبیث از ایشان مایوس شد بسوی مادر طفل روانه گردید و خود را
در وادی در حالتی که نظرش بکعبه افتاده بود باو رسانید گفت کیست آنمرد پیری که من
او را دیدم باین صفت و نعت گفت شوهر من است گفت کیست آن طفل که با او است باین
نعت و صفت گفت پسر من است گفت دیدم او را که پسر تو را خوابانیده بود و کاردی
در دست داشت و میخواست آن طفل را ذبح نماید گفت حاشا ابراهیم رحیم ترین
خلق است چگونه میشود که فرزندش را بکشد گفت بخدا قسم و بخداوند آسمان
و زمین و بخدای این خانه که او را دیدم خوابانیده بود او را و کاردی گرفته بود و میخواست
او را ذبح نماید گفت از چه جهت گفت بگمانش آنکه خدا او را امر کرده گفت اگر چنین است

سزاوار است

سزاوار است اطاعت پروردگارش بنماید ابراهیم که بعد از قبول قربانیش گوسفندی بعوض فرزندش
آوردند آن را ذبح کرد لکن مادر اسمعیل بعد از فراغ طواف آن سخن که شنیده بود از بس در او تاثیر
کرد بیتاب شد و باین جهت روانه منی شد که ببیند آیا بلیه بفرزندش رخ داده یا نه جناب باقر ع می
فرماید کانی انظر الیها مسرعة فی الوادی واضعة یدها علی راسها گویا بنظر می بینم او را
که در وادی بسرعت میرود و دست را بر سر گذاشته میگوید ربی لا تواخذنی بما عملت
خدایا مرا مواخذه مفرما بآنچه کرده ام چون بمنی رسید فرزند خود را صحیح و سالم دید
خبر را پرسید و برخاست و بر گلوی فرزندش نظر کرد خراش کارد را مشاهده نمود بی
بلرزه در آمد و بر خود بلرزید و بمکه رسید بجهت آن تب کرد و بیمار شد و از آن ناخوشی از
دنیا رفت عزیز من انصاف بده که هرگاه اسمعیل را بجهت مجرد خراش گلوی نبی مادرش از خود
میلرزید و از آن جهت بیمار شد و از دنیا میرفت آیا سید الشهدا در چه حال بود
در حالتی که فرزند عزیز خود را که شبیه پیغمبر بود بدست خود او را کفن پوشش میکرد
و بمیدان میفرستاد و آیا مادر او و خواهران او را چه حالت بود که چنین جوانی را بقربان
گاه میفرستادند ابراهیم خلیل الرحمن بعد از پیغمبر آخر الزمان افضل پیغمبران بود و
بجهت اطاعت الهی در قربانی فرزندش مرتبه اعلائی مقربان را دریافت تامل کن که
آیا صبر او زیادتر بود یا صبر سید الشهدا که فرزند خود را پاره پاره در خون خود
غلطیده دید و برادران خود را دست بریده و در خون کشیده دید و برادرزادگان خود
دست بریده و در خون کشیده دید و برادرزادگان خود را کشته و اقوام خود را
بخون آغشته دید و اصحاب خود بر زمین افتاده مشاهده نمود فانا لله و انا

إِلَيْهِ رَاجِعُونَ بدانکه بعد از شهادت عباس دیگر کسی نبود که قدم در میدان وفا گذارد مگر
فرزندان آن پیشوای عالمیان و آن حضرت را بنا بر مشهور سه پسر بود علی اکبر و علی اوسط
و علی اصغر اما علی اکبر که سید الساجدین است بیمار و علیل بود و تاب رفتن میدان نداشت
و علی اصغر طفل و شیرخوار بود پس علی اوسط که مشهور بعلی اکبر است مصمم رفتن میدان
شد و علما را اختلاف هست که آیا علی مقتول بزرگتر بود یا سید الساجدین و ابن ادریس
که از مشاهیر علمای شیعه است میگوید که علی مقتول اکبر بود و اصرار عجیب در این داده و هم
بسیاری از کلام اهل تاریخ و غیر آن استشهاد مینماید ولکن مشهور علما بر این میباشد
که سید الساجدین بزرگتر بود و آنکه کشته شد کوچکتر بود و بالجمله علی اکبر جوانی بود
که در حسن صورت و صباحت منظر بی نظیر بود و شبیه ترین خلق به پیغمبر خدا بود
و هرگاه مردم مشتاق لقای پیغمبر میشدند باو نظر میکردند و بر روایت محمد بن
ابیطالب که مشهور شده هجده سال از عمر شریف رفته بود و ابن شهرآشوب نقل
کرده که بیست و پنج سال از عمر شریفش گذشته بود و بنا بر این روایت لازم دارد که
بزرگتر باشد و آن بزرگوار در شجاعت مشهور بود و مکنی بابی الحسن هم بود و مادرش
لیلی دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقفی و او اولادی نداشت و بنا بر بعضی از روایات
اول کشتگان بنی هاشم بود و این روایت مؤید است با خبر در زیارت آن حضرت
میباشد که السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ و بنا بر خبر
ابوالفرج اصفهانی در تاریخ خود ذکر کرده اول کسیکه در واقعه کربلا
کشته شد آن بزرگوار بود ولکن مشهور آنست که آخر شهدا مگر سید الشهدا او

شهادت علی اکبر

و علی اصغر و در جلالت و بزرگی و خَلق و خُلق و شجاعت بی نظیر بود روزی معویه
پرسید از کسانیکه در مجلس بودند که کیست اولی بامامت گفتند تو اولائی معویه گفت
نه اَوْلَى النَّاسِ بِهٰذَا الْاَمْرِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ جَدُّهُ رَسُولُ اللّٰهِ وَفِيهِ شَجَاعَةُ بَنِي هَاشِمٍ
وَسَخَاءُ بَنِي اُمَيَّةَ وَزَهْوُ ثَقِيفٍ اولائی بامامت علی ابن الحسین است که جد او پیغمبر
خداست و در او جمع میباشد شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و بزرگی و
فخر و خوش روئی بنی ثقیف و ابوالفرج میگوید که مراد معویه از علی ابن الحسین
همین مقتول بوده و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسیار او را دوست میداشت حتی آنکه او را
مدح فرموده و اشعار چند در مدح او فرموده و چون جلالت و بزرگواری
آن شاهزاده عالیمقام را دانستی بدانکه کیفیت شهادت او بنحوی که از مجموع
روایات مستفاد میشود آنست که چون غریبی و بیکسی پدر بزرگوار را مشاهده
نمود مصمم رفتن میدان گردید و بجهة اجازه حرب بنزد پدر آمد گفت ای
پدر مرا رخصت کن تا جان خود را در رکاب تو قربان نمایم در بعضی از کتب مقتل مذکور است
که چون اهل حرم یافتند که آن حضرت روانه میشود و اجازه حرب میخواهد مادر و خواهران
و عمه هایش دور او حلقه ماتم زدند و میگفتند بر ما غریبان ترحم کن و در رفتن شتاب
مکن که ما را تاب مفارقت تو نمی باشد چون آن مظلوم مبالغه بسیار کرد او را اذن
داد آن بزرگوار اهل حرم را وداع کرده روانه میدان گردید سید بن طاوس
فرموده که آن حضرت نظری از روی ناامیدی بفرزند خود کرد و چشمهای شریف را
بزیر انداخت و دیده هایش پر از اشک شد و گریست و گفت اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ عَلٰى هٰؤُلَاءِ

القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقاً وخُلقاً ومنطقاً برسولک خداوندا
گواه باش بر این قوم که بسوی ایشان بیرون فرستادیم فرزندی که شبیه‌ترین خلق است به پیغمبر تو در گفتار
وصورت وسیرت کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الیه هرگاه ما مشتاق لقای
پیغمبر تو میشدیم بجمال او نظر میکردیم خداوندا برکتهای زمین را از ایشان منع کن و
ایشان را پراکنده گردان و والیان ایشان را از ایشان راضی مگردان که ایشان ما را
طلب کردند که یاری کنند ما را پس شمشیر کین بر روی ما کشیدند پس آنحضرت
بانگ زد بر عمر سعد که چه میخواهی خدا رحم ترا قطع کند و هیچ امر بر تو مبارک
نگرداند و مسلط کند بر تو کسی را که ترا در فراش تو ذبح نماید هم چنانچه رحم مرا
قطع کردی و قرابت ما را با پیغمبر مراعات نکردی پس بآواز بلند این آیه را خواند
ان الله اصطفی ادم ونوحاً وال ابراهیم وال عمران علی العالمین ذریة
بعضها من بعض والله سمیع علیم پس آن شاهزاده والامقام بمیان میدان آمد
دوست و دشمن را حیران جمال خود نمود چون بمیان میدان رسید شروع
برجز کرد و بروایت اکثر بر ایشان حمله کرد و این رجز را میخواند انا علی بن الحسین
بن علی نحن وبیت الله اولی بالنبی مرا علی بن الحسین فرزند زاده علی
بن ابیطالب میگویند قسم بخانه خدا که ما اولی میباشیم برسول خدا از شما
اطعنکم بالرمح حتی ینثنی اضربکم بالسیف احمی عن ابی ضرب غلام
هاشمی علوی والله لا یحکم فینا ابن الدعی امروز حمایت میکنم
پدر را و نیزه خود را بر شما میزنم تا نیزه‌ام بشکند و دوتاه شود و شمشیر خود را

برگردنهای

برگردنهای شما خواهم زد تا ببینید ضرب دست غلام هاشمی نسب را بخدا قسم که پسر
زیاد ولد الزنا حاکم بر ما نخواهد شد و ما خود را ذلیل او نخواهیم کرد پس بآن قوم
بیحیا حمله کرد و شورش در میمنه و میسره لشکر پسر سعد انداخت و در بعضی از روایات
است که کان اهل الکوفة یتقون قتله اهل کوفه نمیخواستند او را شهید
کنند و از کشتن او پرهیز میکردند حمید بن مسلم میگوید ما رأینا اشبه
منه برسول الله کسی را از او شبیه‌تر برسول خدا ندیده بودم و حمله میکرد
بآن قوم از راست و چپ پس چندین مرتبه حمله بر آن قوم کرد و جمعی بسیار
از آن اشرار را بدار البوار رسانید حدادی روایت میکند که با آن تشنگی
صد و بیست نفر را کشت او چون جراحات بسیار ببدن شریفش رسیده
بود و تشنگی بر او زور آور شده عنان مرکب را بجانب خیمها گردانید
و گفت یا ابه العطش قد قتلنی وثقل الحدید اجهدنی فهل الی
شربة من ماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء ای پدر تشنگی مرا
کشت و سنگینی اسلحه حرب بدنم را بتعب انداخت آیا شربت آبی بهم میرسد
تا دمار از اعدا برآرم و قوت یابم بجهاد اعدا و بروایت حمید بن مسلم گفت
یا اباه اثقلنی الحدید واخنقنی العطش اسلحه حرب بدنم را خسته کرده و تشنگی
راه نفسم را بسته آیا شربت آبی داری سید الشهدا بگریه در آمد و فرمود
واغوثاه یا بنی اصبر قلیلاً یسقیک جدک شربة لا تظمأ بعدها ابداً فرزند
قلیلی صبر کن که جدت شربتی بتو خواهد داد که دیگر بعد از آن تشنه نشوی و تو را

دیگر فرمود شوا راست بعد میدهم و بر من که تو مرا بجوانی و ما تو را اجابت نکنیم
و استغاثه کنی و بفریاد تو نرسیم ای فرزند زبانت بیاور پس زبانش را در دهان گذاشت
و مکید و خاتم خود را باو داد و فرمود ان را در دهان گذار و بسوی جهاد برگرد و قدری
دیگر جهاد کن که نزدیک شده که بخدمت جدت رسی امید است که افطار بدست
جدت کنی و تو را سیراب نماید بنحوی که بعد از ان تشنه نشوی فقد بارک الله فیک
برگرد ای فرزند خدا مبارک گرداند بر تو جهاد را پس ان شیر بیشهٔ شجاعت و ان دلیر
معرکه فتوت با ان ضعف و نقاهت دیگر باره عازم میدان شد و این دفعهٔ اخر بود
که پدر بزرگوارش و خواهران و عمهای او را دیدند دیگر بخیمها نیامد مگر انکه
نعش پاره پاره اش را اوردند پس ثانی الحال بمیدان رفت و میگفت الحرب
قد بانت لها الحقایق وظهرت من بعدها مصادق والله رب
العرش لا نفارق جموعکم او تغمد البوارق پس انحضرت شروع کرد بجنگ کردن
تجعل یکر کرة بعد کرة حمله میکرد بعد از حمله و قتالی کرد که کسی مثل او قتال
نکرده بود و هشتاد نفر دیگر را کشت که مجموع کشتگان او دویست نفر بودند و بروایت
صد و چهل و چهار نفر و بروایت ابن شهر اشوب هفتاد نفر بودند شیخ مفید و ابن
نما نقل کرده اند که منقذ بن مره عبدی ملعون شقی چون دید که انحضرت چگونه
سرهای مخالفان را بر زمین میریزد و چگونه صفها را در هم میشکند فقال علی
اثام العرب لان مر بی و هو یفعل بالناس ما فعله لا اثکلنه اباه کنا ها ان
استقوم بر من باشد که اگر بمن نزدیک شود داغش را بر جگر پدرش میگذارم

عزادار

عزادار خواهم کرد تا این مرد خلق را تلف نکند حمید بن مسلم میگوید که در کمین نشست ناگاه
ضربتی بر فرق همایونش زد و بروایتی نیزه باو زد و دیگران نیز شمشیرهای خود را بر
بدن شریفش زدند پس بیتاب شد از اسب در گردید دست در گردن اسب انداخت ان
اسب او را برداشته میبرد که بمیان لشکر عمر سعد افتاد چون او را از کار افتاده دیدند
دور او را گرفتند و هر یک شمشیری باو میزدند فقطعوه باسیافهم اربا اربا
او را بشمشیرهای خود پاره پاره کردند اخر الامر در گوشه بر زمین افتاد نزدیک شد
که نعش بیجان گردد فریاد زد که یا ابتاه اینک جدم مرا شربتی داد که دیگر تشنه
نخواهم شد و میگوید العجل العجل که از برای تو جامی دیگر نگاه داشته ام سید الشهدا
ع چون صدای بیکسی و نالهٔ دردمند کبد فرزند دلبند خود را شنید با اسب
بمیدان تاخت تا خود را بسر کشتهٔ فرزند خود رسانید حمید بن مسلم میگوید
که همینکه بر زمین افتاد نشست و گفت یا ابتاه علیک منی السلام اینک جدم
محمد مصطفی ص و جدم علی مرتضی و جدهام فاطمهٔ زهرا و عمم حسن مجتبی علیهم السلام اند و
مشتاق تو میباشند این را بگفت و صیحهٔ زد که روح از بدن انورش بیرون رفت
ابن طاوس میگوید که چون انحضرت بر سر کشتهٔ علی اکبر امد بر زمین امد و روی بر روی
او نهاد و روی مبارک خود را بر روی او گذارد و گفت قتل الله قوما قتلوک ما اجراهم علی الله
و علی انتهاک حرمة رسول الله خدا بکشد جماعتی را که ترا اسیر کشتند چه
جرات دار شده اند بر خدا و بر هتک حرمت رسول خدا پس بی اختیار گریه بر او زیاد
شد و فرمود علی الدنیا بعدک العفا بعد از تو خاک بر سر دنیا ای فرزند ناکامم

خلاص شدی از دنیا و شدائد آن و بسوی روح و ریحان جنان شتافتی و قد
بقی ابوک فما اسرع لحوقه بک و پدرت مانند تنها و بیکس در محنتها و شدائد
دنیا الکن زود بتو ملحق خواهد شد ناگاه زنان و دختران و خواهران از کشته
مظلوم فریاد زنان و شیون کنان از خیمها بیرون ریختند و بجانب میدان بسوی
نعش علی اکبر روانه شدند و همگی ناله واعلیاه و واشهیداه و واقتیلاه بر کشیدند
حتی آنکه زینب خاتون از خیمه بیرون آمد و ناله میکرد و میگفت یا حبیباه و یا ابن
اخاه یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه ای حبیب دل افکار و ای فرزند برادر بزرگوار
ای میوهٔ دل عمه و ای نور دیدهٔ عمه حمید بن مسلم میگوید که با نظر میکنم و می بینم زنی
را که از خیمها بیرون آمد که مانند آفتاب تابان نور رخسارش ساطع بود و فریاد و واویلاه
و واثبوراه میزد و ناله یا حبیباه یا ثمرة فؤاداه و یا نور عیناه ای حبیب دل افکار
و ای فرزند برادر بزرگوار ای میوهٔ دل عمه و ای نور دیدهٔ عمه میکشید پرسیدم
که کیست گفتند زینب دختر علی است آمد تا خود را بر روی آن نعش مطهر انداخت
عمارة بن واقد میگوید من نظر میکردم در آن حال زنی دیدم از خیمه حسین بیرون
آمد کانها البدر الطالع و ندا میکرد که واولداه و امهجة قلباه یا لیتنی قبل کنت
هذا الیوم عمیاء او کنت وسدت تحت اطباق الثری کاش
پیش از این کور شده بودم یا مرده بودم و این حال را نمی دیدم چون به
نزد آن نعش رسید خود را بر روی آن نعش انداخت سید الشهدا
آمد و عبائی بر سرش انداخت و دست او را گرفته بسوی خیمه برد

کردانید

کردانید پس حضرت فرمود او را بردارید پس بزرگان خود برید او را برداشته تا بدر خیمها
آوردند از شیخ مفید نقل شده که او از جابر بن عبد الله روایت کرده که چون علی بن الحسین
را شهید کردند جناب سید الشهداء داخل خیمه شد گریان و نالان و از خود مأیوس
سکینه گفت مالی اراک تنعی نفسک و تدیر طرفک این اخی علی ای پدر بزرگوار
چه رسیده که از دیدن است روحت بر وانکند چشمهایت بهر طرف میگردد برادرم
علی کجاست حضرت فرمود او را کشتند چون این را شنید فریاد واخاه و
وامهجة قلباه بر آورد و خواست که از خیمه بیرون رود پس سید الشهداء تعقب او روانه
شد و فرمود یا سکینة اتقی الله واستعملی الصبر ای سکینه از خدا بترس و
در مصائب روزگار صبر نما سکینه گفت یا ابتاه کیف تصبر من قتل اخوها
وشرد ابوها ای پدر چگونه صبر کند کسی که برادرش را کشته باشند و پدرش را آنها
کذا شد جمعیت اهل ابراکنده کردند حضرت فرمود انا لله وانا الیه
راجعون

مجلس دهم در بیان وداع کردن جناب امام حسین و بمیدان رفتن آن

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی المصائب القادحة والنوائب الجارحة والصلوة والسلام
علی سیدنا محمد واهل بیته الشموس الضاحیة والبدور الضائیة
سیما علی سبطه المعصوم وشبله المظلوم ذی النفس المطمئنة
المرضیة الراضیة صاحب المصیبة الهائلة والبلیة الرابلة التی
لم یسمع مثلها فی الامم الماضیة والقرون الخالیة صاحب البلاء

الجارية والاجساد العارية والعيون الباكية والدموع السائلة والخدود الدامية
والقلوب الصادية والجروح الفاهية والبطون الطاوية والافواه اليابسة
الظامية والابدان المكدوحة الضانية والبيوت المقدوسة الهاجمة الجران
في ايدي المارقة والاسير بايدي الفئة الباغية الذي قد احاطت
عليه الكلاب العاوية والذئاب الضارية بالسيوف القاطعة والسهام
النافذة والرماح البارية فحاربهم بيدي الفؤاد كانه على الكر ربيته
صادقة ونفس صابرة وكبد صادية ودماء في جوانبه جارية و
دموع على عياله ساكبة فتارة تشد عليه الفرقة الدامية واخرى
الطاغية واخرى الضارية وهو الشاد عليهم كالليث المكفهر فاحاطوا
عليه من كل ناحية واخذوه اخذة رابية فحملوا عليه حملة واحدة
بجثة جاثية وعين رانية ونفس الى ربها فازعة فوقعت الواقعة
وقامت القيمة ونعي ناعية في كل ناحية وانصدعت لها الجبال
الراسية واضطربت بها الارض الذاهبة فوا اسفاه على البقاء الناعية
والابدان العارية والكفاه الذابلة والرؤس السامية العالية و
الشيبات الخاضبة والدموع الهامية والبنات الحاسرة والشعور
الناشرة والعيون الساهرة فيا ليتها كانت القاضية وجاءت الطامة
وقامت القيمة وبعد فقد قال الله في كتابه المبين وخطابه
المستبين يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية

فادخلي في عبادي وادخلي جنتي در كنز الفوائد از جناب صادق روايت كرده است
كه فرمود بخوانيد سورهٔ فجر را در نمازهاي واجب و مستحب خود بدرستيكه اين سوره حسين
بن علي است و رغبت داشته باشيد بان خدا رحمت كند شما را ابو اسامه در مجلس حاضر
بود عرض كرد چگونه اين سوره سورهٔ حسين شد حضرت فرمود ايا نمي شنوي كه خدا
ميفرمايد در ان كه يا ايتها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك كه معنى ان اينست
كه اي نفسي كه با اطمينان ميباشي بسوي حق بر گرد بسوي پروردگار كه تو از
خدا و خدا از تو راضي ميباشد پس داخل شو و ملحق شو بيندگان
من كه جد و پدر و مادر و برادرت هستند و داخل شو در دار كرامت من پس حضرت
فرمود كه او است صاحب نفس مطمئنه راضيه و اصحاب او از ال محمد صلى الله عليه وآله
كه راضي بند از خدا در روز قيامت و خدا راضي است از ايشان و اين سوره در حق حسين
بن علي و شيعيان او است و شيعيان ال محمد اند و هر كسيكه مداومت نمايد بسوره
والفجر در بهشت در درجه حسين با حسين خواهد بود بدرستيكه خدا غالب است
بر هر چيزي و حكيم است بدانكه رضا ثمرهٔ محبت است و محبت ثمرهٔ معرفت است زيرا
بعد از انكه كمالات و محاسن و اوصاف كسي را شخص تصور كرد او را صاحب اخلاق
حميده و اوصاف محموده يافت بي اختيار محبت او در كانون سينه جا ميگيرد
و اخلاق حميده و صفات پسنديده مثل علم و قدرت و قوت و كرم و جود و
غير ذلك را هر عقل محاسن ان را مي يابد و هر صاحب شعوري ان را ادراك مينمايد
و هم چنين صاحب شعوري و عقل كه محاسن الطاف كسي را مشاهده نمود و انعام

کسی یاد دربارهٔ خود مشاهده نمود باختیار محبت او و در دلش قرار میکیرد و این امر بغایت
واضح و طباع بر این مجبول میباشد و بعد از آنکه محبت در دل رخنه کرد در شخص شوق
بهم رسانیده در مقام محبت افعال و اعمال المحبوب در نظرش محبوب میباشد و بعد از
استحکام معنی محبت بنا هست که بجائی میرسد که هرچه محبوب آن را محبوب داند
او نیز محبوب داند و هرچه با او کند آن را خوش دارد که هرچه از دست تو آید خوش بود
کر همه در پای بر آتش بود چون این را فهمیدی بدانکه کسیکه نظر کرد بچشم بصیرت
بجلال الهی و کمال و جمال او که احاطهٔ آن ممکن نیست یافت محبت او در کانون سینه قرار
کیرد و هرچند معرفتش زیاده تر کردد محبتش بیشتر شود و هرچند محبت زیاده شود
شوق زیاده کردد تا آنکه بجائی رسد که شب و روز ذکری بغیر از ذکر محبوب و فکری
بغیر فکر او نباشد او را وارد شده است که یونس کریست آنقدر که کور شد و برپا
ایستاد بجهة عبادت آنقدر که پشتش خم شد و آنقدر نماز کرد که زمین کیر شد
وگفت وعزتك وجلالك لو كان بيني وبينك بحر من نار لخضته اليك
شوقا مني اليك بعزت و جلالت که اکر در میان من و تو دریائی باشد از آتش خود را
در آن فرو می برم بجهة شوق تو بلی این مقام است که چون بندهٔ عارف باین مقام رسید
دنیا و آخرت را بنظر نیاورد و بغیر محبوب حقیقی مطلوبی ندارد و اکر صدهزار
بلا بر جانش آید بجان مخرد هر کاه وارد بلائی که نکشود دل او روی آورد در بروی
وی کشاده با روی شکفته استقبال نماید و از اینجاست که پیغمبر خدا صلعم فرماید که الدنیا
حرام على اهل الآخرة والآخرة حرام على اهل الدنيا وهما حرامان على اهل الله

ترکت للناس دنیاهم ودینهم شغلا بذکرك یا دینی ودنیای و چون قبله
عارفان سید الشهداء در مقام معرفت الهی از همه کس بالاتر و مرتبهٔ او از همه برتر
از همه کس عظیمتر و کوی مسابقت از همهٔ انبیا و اولیا ربوده و طایر بلند پرواز همتش
در فسحت کثیر الوسعه علوم و معارف او جنس از شاهبازان خطایر جبروت زیاده بود
غصنی بود از شجرهٔ لو کشف الغطاء و ترکی از کعبه سلونی عن طرق السماء
بلکه بمقتضای مصداق لولانا لم یعرف الله قطان خطایر قدس نیز اکر شمع معرفت
روشن نمودند از مصابیح انوار آن محال اسرار الهی روشن کردند و بمصداق
مفهوم بنا عرف الله سکان محافل انس نیز اکر در بحار معارف دست و پائی زدند
از تعلیم آن شهنشاه بحار علوم و معارف بود پس از اینجا معلوم میشود که در مقام محبت
و اقوی درجه مرتبه و در مرتبهٔ عشق الهی در چه منزله بود که خودش میفرمود چنانچه
وارد شده است که ترکت الخلق طرا في هواكا وايتمت العيال لكي اراكا
ما سوای تو را ترک کردم در محبت تو و دل از غیر تو کندم در هوای تو بلکه دست از خود
برداشتم و جان را نثار کردم و یتیم کردم اطفال را بجهة رسیدن بوصل تو فلو قطعتني
في الحب اربا لما حن الفؤاد الى سواكا اکر در راه محبت تو مرا صدهزار بلا رو
دهد و بدنم در راه دوستی تو پاره پاره شود که دل از دوستی تو فارغ نکرده و
بدیکری میل نماید آنکس که براه تو قدم زد کی یاد کند زخان و مان تمام امری درین
هوا بود که دست از مال و جان و فرزند و عیال برداشت و در راه دوست فدا کرد
او بود که میفرمود ما اوهنني الى السلاف اشتياق يعقوب بيوسف جه قدر

مشتاق ملحق شدند بلکه مشتکان و واصل بجانان مثل اشتیاق یعقوب بیوسف اگر حکم
الهی بود باین که هیچ نفسی بیش از اجل نتفد از شوق و محبت باید روح از بدنش
پرواز کرده باشد لولا الحفظ ارواح احبائی ما تم فی اجسادهم باری از انجا که محبت
مقتضی رضا و تسلیم قوی تر میباشد و چون از سر حلقهٔ عارفان محبتش
بپایان بود این بود که رضا و صبر و تسلیمش از همه عظیمتر و مخصوص بخطاب راضیة
مرضیة گردید هر چند انجا بجانب بیتر یاران بلا نمودند او را ببدنش با شمشیر
جفا پاره پاره کردند بجز رضا بقضاء الله چیزی از او ظاهر نشد و هر چند
کارها براو تنگ کردند و چندانکه ستم بر سینه‌اش زدند جز تسلیما لامر الله
کلامی از او سر نزد چون او را در راه وفا بی نظیر و در میدان صبر و رضا لله
و چنانکه مقصود داشت او را تمام یافتند مرضی و مقبولش نمودند پس درهای
ملاطفت بر رویش گشادند و بنداء یا ارجعی الی ربک محفوظش نمودند و به
بشارت فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی او را نوازش کردند بلی شوری دیگر
در سر داشت و شوقی دیگر در دل داشت و ذوقی دیگر در سینه داشت دنیا را
شناخته بود و معبود خود را شناخته و لذت بندگیش را یافته و حلاوت جان بازی
را فهمیده دنیا در نظرش نمی آمد در بعضی از اخبار قدسیه وارد شده است
فانفضوا یا اهل الارض ما انتم علیه من غرورها و هلموا الی کرامتی
و مصاحبتی و مجالستی و مؤانستی و سؤالی اوانسکم و اسارع
الی محبتکم بگذارید و ترک کنید ای اهل زمین انچه را بر سر او دیدا از غرور دنیا

وبیاید

وبیایید بسوی کرامتهای و مصاحبت و هم نشینی من و انس من و سؤال من تا من نیز
باشما انس گیرم و مسارعت کنم در محبت شما و هم چنین میفرماید ما احببنی احد اعلم بذلک
من قبله الا امتلئته لنفسی واحببته حبا لا یتقدمه احد من خلقی کسی
نیست که مرا دوست دارد و بدانم حقیقت ان را از دلش مگر انکه او را در بهشت نظر رحمت خود
مثل گردانم و دوست دارم او را چنان دوستی که احدی بیش از او نباشد بلا کرده
او را دوست بسیار و عاشق بشما داشت لکن کسی مثل او جان فشانی نکرده و احدی
بمثابه او در مقام محبت باشد ثابت قدم نبوده دانه عشق چنانش چسبیده هر مرغ نیست
یعقوب پیغمبر خدا بود و ده وازده پسر داشت یکی از نظرش غایب شد و حال انکه موتش
معلوم نبود بلکه میدانست که نمرده چنانچه در حدیث است که روزی از عزرائیل پرسید
که ایا قبض روح یوسف کرده ای گفت نکرده گفت بگو کجاست گفت مأذون نیستم و با وجود
این حال انقدر گریست که دیده‌اش نابینا شد و پشتش خم شد و مویش سفید شد و
سید الشهدا فرزند رشید خود را بدنش را بخون غرقه دید برادر را در خون غلطیده
اقوام و اقارب و اصحاب را کشته دید و نعش ایشان را خود بر سینه کشید و در یکجا جمع
نمود اینها همه سهل است که جان عزیزش را که فدای جان او شود جانهای همه عالمیان دست
بر داشت و بدن خود را در مقابل سی هزار از خنجر و نیزه و شمشیر انداخت بلی من مات حبا
فلیمت هکذا باری اینست که خداوند جلیل نیز او را چنان دوست داشت که او را زینت
عرش خود گردانید و زینت اسمانها و زمینها گردانید و سید اهل بهشت گردانید و از
جمله اهل بهشت پیغمبران و از این حدیث افضلیتش از جمیع پیغمبران ظاهر میشود الا

کسی که بدیل خارج شده از این عموم و او را بخدم ملائکه مقربین گردانید و او را محبوب اهل
آسمان و زمین گردانید و دوش و سینهٔ پیغمبر را جای نشستن او و سوار شدن او گردانید
و جبرئیل را گهوارهٔ جنبانش گردانید و حوریان بهشت را قابلهٔ او گردانید و محبتش
را بر خلق واجب گردانید و دوستانش و دوستان دوستانش را از اهل بهشت گردانید
در دنیا اطعمه و اشربهٔ بهشت و میوهٔ بهشت بجهت او فرستاد و خلعت بهشت از برایش
فرستاد و بدنش را در لباس بهشت و بر پر جبرئیل پرورش داد چنانچه در حدیث است ام سلمه
که در روز عیدی رفتم بخدمت پیغمبر خدا دیدم جامه در بر حسین میکرد و نگاهها بر او
می انداخت و آن جامه شبیه بجامههای دنیا نبود من عرض کردم که یا رسول الله
این چه جامه است فرمود هذه هدیة اهداها الی ربی للحسین وان لحمتها
من زغب جناح جبرئیل این هدیه ایست که خدا بجهت فرزندم حسین
فرستاده و بدرستیکه بود آن از پرهای پر جبرئیل است عزیز من تامل
کن که آیا روا است که بدنی را که در پر جبرئیل پرورش یافته بود آن را از ضرب شمشیر
و نیزه و تیر پاره پاره کنند و آن را برهنه و عریان بر زمین اندازند که بادهای
صبا و جنوب بر آن بگذرد و گرد و خاک بر آن بیفشانند آه اجسم یربیه الرسول
و یغتذی بثدی البتول مرضض الوجنات محاسنه قد غیر الشمس
حسنها و ابلت قوة الخیل بالوطئات آیا آن بدنی که دوش و دامن
پیغمبر خدا پرورش یافت و شیر از پستان فاطمه خورد روا است که ملت آن را درهم کوفته
و خورد نمایند و آن را برهنه و عریان در میان صحرا اندازند که از آفتاب متغیر گردد و

او را پایمال اسبان نمایند بلا کفن تسفی علیه دبورها وانصاره صرعی بارض فلات
آیا روا است که آن را بیکفن بر زمین اندازند و بادها بر آن وزند و یاوران او را هم دور
از بر زمین اندازند و نسوته مکشوفة الراس فی الملا یشهرن فی البلدان شتمات
زنان او را اسیر کردند و در میان مردم رسوا کردند و در اطراف بلاد گردانیدند افاطم
قومی من سوبرک وانظری حسینک منبوذا بارض فلات ای فاطمه برخیز
از پرده برهنه بیا و ببین حسینت را که در میان بیابان بر زمین انداخته اند
افاطم عودی من لحودک واجمعی بنات ما لک فی ذل النساء وشتات ای فاطمه برخیز
و از لحد بیرون بیا و یتیمان خود را که در ذلت اسیری گرفتار شده اند و متفرق شده
اند ایشان را جمع آوری کن افاطم سحی من دموعک انما عرایا کاسر الروم
منکشفات ای فاطمه گریه کن بر یتیمانت که ایشان را مانند اسیران روم و فرنگ
اسیر کردند که در حالتی که برهنه و بیچاره بودند افاطم نوحی للغریب معفرا
علی وجهه ملقی علی الوهدات ای فاطمه برخیز و ندبه و نوحه کن بر فرزند
غریبت که روی نازنینش را بر خاک مالیدند و او را بر زمین انداختند عزیز
علیک الحال یا بنت احمد وقتل حسین خیرة الخیرات دشوار
و گران است بر تو ای دختر پیغمبر کشتن فرزندت حسین که نیک تر از همه نیکان بود
فکم لیلة اسهرت فیها وطالما تجرعت فیها غصة الوهدات
چه بسیاری که بیدار خوابی کشیدی بجهت تربیت فرزندت و چه
بسا که متحمل شدی غصهٔ شبهای [illegible] او را

پرورش دادی و حال بر خیز او را کشته و بخون آغشته مشاهده نما ای ان بزرگوار
نیکو کردار سر ارادت را بر عتبهٔ خدمت گذاری پروردگار گذارده و در میدان جان
سپاری نیکو پای فشرده و در مرحلهٔ محبت دوست پاداری کرده و در مقام سبکی و خدمتگذاری
حق خوب اجتهاد و کوشش نموده و باین جهة خداوند مهربان نیز مرتبهٔ او را نیکو بالا برده و جا
او را در نزد خود بسیار عظیم گردانید حتی انکه خاک قبر شریف را شفای دردها گردانید و زیر قبه شریف
را محل استجابت دعای مؤمنان قرار داد سلسلهٔ علیهٔ علویه را که سادات عالیات
از نسل او قرار داد و خلفای خود را که لنگرهای زمین و آسمانند از اولاد او گردانید قبر
مقدسش را محل آمد و شد ملائکه و مؤمنین گردانید دلها را بسوی او مایل گردانید
که بجهة خوف قتل و غارت ان دیار زیارتش را وا نمیگیرند مدفنش را معراج ملائکهٔ مقربین
قرار داد که فوجی می آیند و فوجی میروند محبتش را علامت ایمان قرار داد بلکه محبت
او را بیشتر از دیگران از امنای خود در دلها قرار داد چنانچه پیغمبر خدا فرمودند ٥
انّ للحسين معرفةً مكتومةً في قلوب المؤمنين حسین را محبت
پنهانی در دلهای مؤمنین میباشد ای والله اگر بجهة ان محبت پنهانی نبود چگونه
بود که با وجود انکه قصهٔ پر غصهٔ او را هزار بار شنیده باشند و باز همین که بشنوند
که حسین را با لب تشنه و شکم گرسنه سر بریدند بی اختیار اشک از دیده
بریزند و باز هر گاه تصور کنند که در میان میدان افتاده بود و بهر طرف نظر میکرد
و میفرمود اما من مجيرٍ يجيرنا اما من راحمٍ يرحمنا ای فریاد رسی نیست
که در این درماندگی مرا پناه دهد یا رحم کننده نیست که بر من بی کس رحم کند فینا

ازان سینه پر درد بکشند بخدا قسم چنان مرتبه اش را بلند کرده در نزد خود که عقول را
بپایهٔ ادراک منزلتش دست رس نیست و اوهام را بعد از تصور تصور خود رسیدن
بمحل رفعتش ممکن نه صاحب مناقب روایت میکند که روزی جماعتی امدند بنزد آن
حضرت و گفتند یا ابن رسول الله حدّثنا بفضائلكم فضائل خود را بما بگوئید
حضرت فرمودند لا تطيقون شما تاب شنیدن ندارید شما یکو نفر بروید
دور شوید که اشاره کنم ببعضی از فضایل یکی از شما اگر طاقت اورد بشما خواهم گفت پس
ایشان دور شدند و یکی در نزد انحضرت ماند و حضرت با او تکلم کردند و قلیلی از
فضایل خود را و اسرار خود را باو فرمودند تا انکه دهشتناک و واله و حیران شده
روی براه گذاشت و کسی را جواب نمیداد مانند سرگشتگان بیرون رفت پس یارانش
چون اینرا دیدند رفتند و در مطلب خود اصرار نکردند و صاحب مناقب نقل میکند
این اشعار را از ان بزرگوار سبقت العالمين الى المعالي بحسن خليقةٍ و
علوّ همّةٍ از همهٔ عالمیان سبقت گرفتم و پیشی یافتم بسوی درجات عالیه و معالی
امور بجهة محاسن اخلاق خود و محامد اوصاف و بلندی همت خود ولاح
بحكمتي نور الهدى في ليالٍ في الضلالة مدلهمّةٍ بجهة حکمت من نور
ولایح شد نور هدایت در شبستان ضلالت و ظلمات جهالت يريد
الجاحدون ليطفئوه ويأبى الله الّا ان يتمّه منکر اهند جاحدون
این نعمت عظمی که این نور را فرو نشانند و خدا از این ابا دارد و ان را تمام
خواهد فرمود ای والله خواستند فرو نشانند نور او را و سپهداران

کردند الا آنکه بجهت اراده کامله الهی روز بروز زیادتر گردید خواستند اسم شان را برطرف
کنند مشهورتر شد خواستند ذریتش را براندازند زیادتر از همه طوایف شد نتوانستند
او را بکشند تا نام و نشانش برطرف شود آسمان و زمین خون بار شد تا همه ذرات عالم
حقیقت او را و بطلان دشمنانش را دانستند خواستند قبرش را خراب کنند
و آثارش را منهدم سازند و بروز معمورتر گردید این‌ها همه از معجزات است که بخدا
داشت و صبری که در راه او نمود که باین جهة خدا و رسول خدا با او محبت بوده
کوشش کن از غایت روایت شده است که روزی پیغمبر خدا صلعم گرسنه بود و
گرسنگی بر او غالب شده بود و او را نبود چیزی که سد جوع خود بآن نماید بمن
فرمود ردای مرا بیاور عرض کردم بکجا میخواهید تشریف ببرید فرمودند
میخواهم بنزد دخترم فاطمه روم فانظر الی الحسن والحسین لیذهب عنی
ما بی من الجوع میخواهم بروم و نظر کنم بر حسن و حسین و ایشان را ببینم تا
تسکین یابم از شدت جوع پس رفت تا داخل خانه فاطمه شد و گفت پسرهایم کجایند
عرض کرد که ایشان از خانه بیرون رفته‌اند و گریه میکردند از جوع پس حضرت از
عقب ایشان بیرون رفت با ابودرداء رسیدند فرمود ندیدی ای عویمر آیا فرزندان مرا
ندیدی عرض کرد بلی یا رسول الله ایشان در سایه دیوار بنی جدعان خوابیده‌اند
پس آنحضرت رفت بنزد ایشان و ایشان را در بغل گرفت و ایشان میگریستند
و آنحضرت اشک از چشم ایشان پاک میکردند ابودرداء عرض کرد بگذار که من
ایشان را بردارم حضرت فرمود بگذار اشک از دیده‌های ایشان پاک نمایم فوالذی

بعثنی

بعثنی بالحق نبیا لو قطرت قطرة فی الارض لبقیت الجاعة فی امتی الی یوم القیمة ثم
بخداوندی که مرا براستی بخلق فرستاد که اگر قطره از اشک چشم ایشان بزمین برسد تا
قیامت گرسنگی در امت من باقی خواهد بود یکی از صحابه پیغمبر میگوید روزی دیدم پیغمبر خدا را
که بوسه میکرد لعاب دهن مبارک حسین را همچنانکه کسی شکر را بمکد و میفرمود حسین
منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا حسین از من است و من از حسین
میباشم خدا دوست دارد هر که حسینم را دوست دارد و خدا دشمن دارد هر که حسین
را دشمن دارد که جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله خدا بجهة کشتن یحیی بن زکریا
هفتاد هزار نفر از منافقین را کشت و زود باشد که کشته شود فرزند دختر
تو حسین و کشته شود بحرمت او هفتاد هزار و هفتاد هزار از قاتل حسین در
تابوت از آتش خواهد بود و عذاب نصف اهل جهنم بر او خواهد بود ابوهریره میگوید پیغمبر
بیرون آمد بسوی ما و با او بود حسنین ع یکی بر دوش راست و یکی بر دوش
چپ نشانیده و گاهی این را می‌بوسید و گاهی آن را چون بنزد ما رسید یکی گفت
آیا ایشان را دوست میداری فرمود بلی و هر که ایشان را دوست دارد مرا دوست
داشته ام سلمه میگوید روزی حسنین داخل شدند بر پیغمبر خدا و در
نزد آنحضرت بود جبرئیل امین و او بصورت دحیه کلبی بود پس بنزد وی
در آمدند و در جیب و آستین او میگشتند و از او طلب هدیه میکردند جبرئیل
دست را بجانب آسمان بلند کرد و انار و سیب و بهی را بجهة ایشان آورد
بایشان داد ایشان خوشحال شده بنزد جد خود رفتند آنحضرت ایشان را بوسید

و فرمود برعیت بیمار خود و اول بر زوجه خود و بعد ایشان که گفته جد خود عمل کرده جبرئیل از آن
تناول نکردند تا جناب پیغمبر تشریف برده تناول کردند فرزندان او هر چند تناول میکردند
بحال اول بر میگشت و در زمان پیغمبر بود و بعد از وفات ایشان نیز بود بحال خود انجناب
سید الشهدا روایت شده است که چون مادرم فاطمه از دنیا رفت دیگر انار را ندیدیم لکن
بلد و سیب بود تا انکه چون پدرم امیر المؤمنین ع را شهید کردند انار به یکبار مفقود شد و آن
سیب باقی بود تا وقتیکه اب را از ما منع کردند من از او بو میکردم و التهاب تشنگی من ساکن میشد
فلما اشتد اجلی رایتها قد تغیرت فایقنت بالفناء چون اجلم نزدیک شد دیدم
ان را که متغیر شده چون این را دیدیم یقین کردم بکشته شدن علی بن الحسین ع میفرماید
که این را یکساعت پیش از انکه پدرم کشته شود از او شنیدم چون او را شهید کردند بوی سیب
از قتلگاه او شنیدیم تجسس کردیم ان سیب را اثری از آن ندیدیم و بوی ان بعد از
شهادت او باقی ماند او را زیارت کردم و بوی سیب از قبر مقدسش شنیدم و از
شیعیان صالح ما که زیارت کنند قبر مقدس او را پس باید که اوقات سحر در جان ما
که بوی سیب از قبر حسین خواهند شنید اگر مخلص صادق باشند چه نیکو میفرماید سید
جلیل الشان سید محمد مهدی یوم بنو المصطفی الهادی ذبایحه و الفاطمیات
اسراه نوادبه اه از روزی که فرزندان پیغمبر را در ان روز بشمشیرهای بران ذبح
کردند و دختران فاطمه زهرا را باسیری گرفتند و سبط احمد عار بالعراء لقی
مزمل بالدماء جرحی جوارحه اه از روزیکه سبط احمد مختار و نوباوه
حیدر کرار را برهنه و عریان بر زمین انداختند و بدنش را بخون رنگین نمودند

واعضاء

واعضاء شریفش را پاره پاره کردند فوق القنا راسه یهدی لکاشحه فینا الاقصی ثناه منه
کاشحه اه از روزی که سر مطهر منور پدرم حبیب را بر سر نیزه کردند و از برای انکه
عداوت و بغضای قدیمه در سینه پنهان داشت بچوب قضیب میزدند تا آنکه مراد خاطر خود را از ان سر مطهر
حاصل نماید و دل پر کینه خود را از ان حلال نماید کم هام عز و ابدا للسماح و کم اقدام
سبق بها طاعت جوانحه اه چه بسیاری از سرهای منوره که در این روز از بدن جدا
شد و چه بسیاری از بدنها که در این روز از دم شمشیر پاره پاره گردید و بر زمین افتاد
و کم حریم لاهل البیت محترم قد استحل و کم صاحت صوائحه و چه بسیار
از حرمتها از اهل بیت رسالت که در این روز ضایع کردند و چه بسیاری از زنان مخدره
محترمه که او را اسیر کردند چه نالهها از ان اسیران که در این روز بلند شد و چه نوحهها
که در این روز از ایشان بر پا شد مصاب خامس اصحاب الکساء وهم اهل
العزاء یوم حلت خوادحه این مصیبت خامس آل عبا است که باعث تسلی عالمیان
بودند و کو با بهجه رفتن او که از ایشان است همه ایشان از دنیا رفته اند لم ینس قط
و لا الذکری تجدده اوری بزند الاسی الجنن قادحه هرگز فراموش نمیشود این
مصیبت و هرگز کهنه نمیشود که بجهت یاد کردن تازه گردد بلکه همیشه تازه است
انشوا انیه همیشه در کانون سینه میباشد کیف السلو عن المکسور منفردا من
غیر نسوته خلوا مطارحه چگونه ارام گیریم و فراموش نماییم از مظلوم بیکس
را در حالتی که همه یاوران او را بر زمین انداخته بودند و غیر از زنان بیکس و دختران
نورس و طفلان و کودکان کسی بجهت او نمانده بود یلقی الاعادی بقلب منه منفصم

بین الخیام والاعداء تکافحه چون او را معینی نبود که دفع دشمنان نماید خود بمعرفت
بجنگ دشمنان و لکن چون پرستاری از برای زنان نبود و کسی که دفع دشمن
از ایشان نماید نمانده بود دلش بدو قسمت بود نیمی در خیمها در نزد دختران و خواهران
و نیمی در میدان مشغول جنگ مخالفان   واللحظ کالقلب عن نحو نسوته
تری نوا و عین لقوم لا تبارحه   و چشمهای شریفش و لحظات او نیز مثل
دل مبارکش بدو قسمت بود یک چشم زنان را مشاهده مینمود که مبادا کسی بحرم
او اذیت کند و چشمی بدشمنان بود که از هر طرف دور شه را گرفته بودند و از
هر طرف تیر و نیزه بر بدنش میزدند   لهفی علیه و قد مالت الطغات الی نحو
الخیام و خانق النقع سابحه   آه از آن حالتی که آن جماعت بیحیا روانه حرم محترم
او شدند و آن جناب در میدان بر زمین افتاده بود و چشمش بجانب خیمها
بود که دید دشمن روانه خیمها شد تاب نیاورد بدید و ندا در داد فدای مظلومیت شود
قال اقصدونی بنفسی واترکوا حرمی   قد حان حینی و قد لاحت لوایحه
فریاد زد که ای قوم تا من زنده ام کسی متعرض حرم من نشود ای قوم مشغول کشتن
من شوید و دست از حرم من بردارید که حرم خود را در دست شما کس نمیتوانم
دید رفتن من نزدیک شده و آثار مرگ من ظاهر گردیده بعد از من آنچه
خواهید بکنید و هر اذیتی که بعزیزان اهل بیت من میکنید بعد از من بکنید
که من حرم و زنان خود را ذلیل و دستگیر نمیتوانم دید   بدانکه چون محمد
و آل محمد واسطه خلقت جمیع عالم و سبب نزول برکت و رحمت از جناب احدیت

بخلق

بخلق میباشند و اینمعنی خود ظاهر است زیرا که مقصود از آفرینش عالم ایجاد ایشان و اول
چیزی که خلق شد نور محمدی صلعم بود و جمیع عالم از پرتو شعاع ایشان خلق شدند و
رحمت نازل نمیشود مگر بر ایشان و از ایشان بخلق میرسد و اگر ایشان نبودند باران
نازل نمیشد و گیاه از زمین نمیرویید و آفتاب و ماه روشنی نمیدادند و
آسمان بر پا نمیبود بلکه ایشان اند مظاهر اسماء الهی و عالم وجود بر پا باسم اعظم
و از اینجاست که گفته اند بنی الوجود علی الاسم الاعظم فاذا حرک حرک جمیع
العالم چون اسم اعظم حرکت نماید تمام عالم حرکت نماید و حسین بن علی ع
مظهر اسم او   اللهم انی اسئلک باسمک الذی اشرقت به السموات
والارض و باسمک الذی یصلح به الاولون والآخرون   بنور ایشان
بود که آسمان و زمین از مکمن خفا بعالم وجود و ظهور آمد و از نور ایشان
بود که عالم روشن شد و ایشان اند صلاح اولین و آخرین و باصلاح ایشان آمد
امر اولین و آخرین مگر با ایشان و ایشان اند رحمت واسعه الهی که همه از او
گرفته و ایشان اند کلمات تامه الهی   فما آیة لله اکبر منهم   هم آیة من
دونها کل آیة   و ما نعمة الا و هم اولیاؤها   هم نعمة منها انت کل نعمة
هم خلق الله العوالم کلها   و حکمهم فیها بها من خلیقة   سری سرهم
فی الکائنات جمیعها   فمن سرهم لم یخل مثقال ذرة   سر ایشان در جمیع
کائنات جاری نیست ذره از عالم خالی نیست از سر ایشان و از اینجا معلوم میشود
که تاثیر مصیبت سید الشهدا در سنگ و چوب و آسمان و زمین بعید نیست بلکه

بقای آسمان و زمین بعید است بلی چون حکمت کامله الهیه تعلق نیافته بود به انهدام عالم
و خلیفه او و فرزندش نیز در عالم بود عالم منهدم نگردید لکن اگرچه منهدم نشد اما
بجهت این بلا آشوبی در عالم برپا شد که نزدیک شد که بالمره منعدم گردد و کوهها از هم
پاشید دریاها بجوش آمد آفتاب و ماه سیاه شدند آسمان خون و خاکستر بارید زمین
خون از او جوشید ای که مصیبتی بود جان انبیا تاب شنیدن آن نداشتند حضرت آدم که این
را شنید مثل زن بچه مرده برآن گریست حضرت نوح که شنید مثل عزاداران گریست حضرت
ابراهیم را همچنین با ملکوت آسمانها نظر کرد بر عرش اعظم پنج نور مقدس دید که احاطه
بعرش الهی کرده پرسید که این انوار مقدسه از کیست گفتند انوار مقدسه محمد بن عبدالله
و اوصیاء او و دختر او گفت سبب چیست که هرگاه نظر بچهار نفر از ایشان میکنم
خوشحال میشوم و اگر نظر میکنم بنور پنجمی دلم مهموم و مغموم میشود گفتند ای ابراهیم نمی
دانی که صاحب این نور مقدس چه ظلمها میکشند چون شمه از آن را شنید محزون و
مغموم گردید و زندگی بر او تلخ شد و از حضرت صادق ع پرسیدند تفسیر این
آیه فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم که معنی آن این است که نظر کرد در ستارها
پس گفت من مریضم حضرت فرمودند که نظر کرد در نجوم و حساب کرد فرای ما
یحل بالحسین پس دانست که چه روی میدهد بحسین چون این را دید گفت
انی سقیم لما یحل بالحسین من بیمار و مریض شدم از آنچه بحسین میکنند بلی غم
حسین دوستان خدا را بیمار کرده و انبیا را مریض کرده اند نمیدانم چرا شیعیان
در این غم مریض و بیمار نمیشوند و چرا نشد اندیده نمی بینند که یا اجون جزدانه

کهیعص بعضی در کربلا هلاک میشود حسین و عترة او بجهة یزید در حالت عطش و تشنگی و ایشان بجز
صبر کاری نخواهند کرد چون زکریا این قصه را شنید سه روز از خانه بیرون نیامد و در زندگی
و گریه و زاری بود و کسی نزد خود راه نمیداد پس گفت خدایا مرا فرزندی بده و او را
قرة العین من کن دارد و مرا از فتنه محبت او گردان و او را از من بمنزلة حسین گردان حسین
بجد خود پس دلم را در مصیبت فرزندش بدرد آور پس حق تعالی اسمعیل صادق الوعد را سر و پوست
را پوست کنند سطائیل ملک عذاب آمد که بهر عذابی که خواهی قوم ترا عذاب
کنم گفت نمیخواهم در این بلیه اقتدا میکنم بحسین فرزند پیغمبر آخر الزمان که او مظلوم است
من نیز میخواهم مظلوم باشم موسی بن عمران در وقتیکه رفت بنزد خضر چون بنزد او رسید
سلام کرد بعد از جواب سلام گفت کیستی گفت موسی گفت موسی بن عمران کلیم الله
گفت بلی گفت از برای چه آمده گفت از برای آنکه تعلیم کنی بمن بعضی از علومی که بتو
تعلیم کرده الله گفت انی وکلت بامر لا تطیقه امری چند مرا موکل بآن کرده اند
الله که تو تاب آن را نداری فحدثه عن آل محمد و عن بلائهم و عما یصیبهم
حتی اشتد بکاؤهما پس بیان کرد از برای او بلاها و مصیبتهائی که بال
بیت محمد میرسد تا شدید شد گریه ایشان و از برای او فضایل محمد و علی و
فاطمه و حسن و حسین را و بلاهای ایشان را گفت و اجر و عوض با ایشان میدهند
بیان کرد موسی گفت خدایا مرا از امت محمد گردان عیسی بن مریم را حضرت مریم به
صباغی داد و طفل همه کرباسها و کلاهها را که هر یک برنگی بایست شود در خم
و همه را بنیلی کرد همانا آن عضو الله و سید الشهداء بود و لاتای پیغمبر بود و در عهد بود

کرا زپیغمبران بود وسفاهت رای وجهالت از پیغمبران بی معنی است ازی ابدی ۵ یکبار کرده
جامه در خسم کرده وفت بنیل زند چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید بادی
همه عالم از اسما اشیا از سیما عرش وکرسی ولوح وقلم وبهشت ودوزخ وحور العین
وغلمان ورضوان ومالک وبرج وطارم وثری وتحت الثری وطبیعت ونفس
ومادّه وانچه شنیده شود وانچه دیده شود ونشنیده نشود همه از جهت خوش آمد
محمد بن عبد الله که عقل کل وکل عقل وقطب الاقطاب است واز جهت بزرگی اینه
فرزند بیش کرده شد بلکه بعضی از عارفان گفته اند که هر گریستن بحقیقت بر گشت آن
بگریه آنحضرتست وهر سنگی که از کوه می افتد از غم آنحضرتست وگریه طفلان در گهواره
از غم آنحضرتست زردی وخزان درختان از غم آنحضرتست وسکت دیوار
از غم آنحضرتست سرخی آسمان از غم آنحضرتست موج دریا از غم اوست و
غبار صحرا از اندوه اوست غرش رعد از حزن اوست وبارش ابر گریه براوست واین
معنی اگرچه بعید از اذهان است لکن در نظر اهل بصیرت ومعرفت چنین است زیرا که
جمیع ممکنات بواسطه ایشان خلعت وجود پوشیدند وجملگی عکسی از شعاع
ایشان اند ونزول رحمت بواسطه ایشانست واگر بلیه رو دهد وفرموده اند
نحن محال مشیة الله چون محل مشیت الهی متأثر گردد هر چیزی متأثر شود
لکن منافقین از ایشان نیستند اگرچه وجود ایشان نیز بوجود پیغمبر واولاد آن
لکن از قبیل ظلالات که ظل از آفتاب نیست اگرچه با فتاب است بخلاف شیعیان
که از ایشان اند مثل شعاع که از شمس است وبدیهی است که بتیرگی شمس تیرگی شعاع

وصفای آن صفای شعاع ونظر بانکه حسین بن علی مظهر خضوع وخشوع است هر خضوع
وخشوعی که در عالم امکان میباشد بجهت خضوع اوست وبواسطه آنانست پس منافاتی
نیست میان حدوث این آثار قبل از انعقاد نطفه این بزرگوار واخبار نیز منقولست براینکه
هر چیزی براو گریست لکن گریه هر چیزی بحسب حال اوست گر چشم روزگار براو فاش
میگریست چون میکند نشست از سرایوان کربلا چه نیکو میگوید شیخ العارفین
شیخ احمد الاحسائی کُلُّ انکسارٍ وخضوعٍ به وکُلُّ صوتٍ فهُوَ نوح
الهوی هر شکستگی که بموجودات میرسد وهر خضوعی که بجهت ممکنات
عارض میگردد بجهت اوست وهر صدائی که در هوا بهم میرسد از نوحه هواست
که بر آنحضرت نوحه میکند ما فی الوجود مُعجَم لم یکن الا عرته حیرة
فی اسیوا در عالم وجود چیزی ناطق وصامتی نیست مگر آنکه او را در ماتم
آنحضرت حیرتی رو داده فطبق الدنیا مصاب حوی لما اسیا فی
ابدا او آتی پس بجهت مصیبت او عالم را مصیبتی گرفت ومصیبت او عالم
را از گذشته وآینده مصیبت زده نمود فکل رطب ینتهی ذا بلا
وذی قوام یعتریه البوا هر چوب تری را که می بینی از غم آنحضرت خشک
میشود ولاغر وگداخته میشود وهر شاخ درختی را که می بینی از غم او خم
می یجد اما تری النخلة فی قمتها ذات انفطار وانشقاق فی
ایا می بینی درخت خرما را که هوشیاری از سایر درختان بیشتر است چگونه
سعفهایش را که بمنزله موی سر اوست پریشان کرده است ما سعفة منها انتهت

اُحْرِقَتْ الأكبادُ حزناً ایمای شوقی شاخی ازان کامل نمیشود که جزر داده شود بمصیبت فرزند
بهترین موجودات امام و مقتدای جن و همه مخلوقات مگر آنکه انجم او بریان کردد و از کار
بیفتد اما ترى الأثل والأهداب عند الرياح ذاهبين علا اما نمی بینی چوب
گز و عرعرهای چشم او را که وقت وزیدن باد صدای ناله او بلند کردد اما ترى
الآفاق مغبرة والشمس حمراء باكرة أو تسا اما نمی بینی آفاق عالم را که چو صحرا
که حکومت عبادالله را ان را فرو گرفته اما نمی بینی آفتاب که حکومت بر هنه و سرخ است در
صبح و شام اما سمعت الرعد يبكي له والبرق والسحب بقطر همى ایا گریه وفا
رعد دائمی شنوی و با آتش بجانبی و اندوه برق دائمی یابی ایا گریه ابر دائمی بینی که
بقطرات بیاری اشک میریزانت اما ترى النخل له رنة في طيرانه في
شديد البكا ایا نشنوی عسل را نمی بینی که در حال بریدن ناله و گریه اش بلند است
فكل بقعة فيها قبره وكربلا كل مكان ترى زمین همه جا گویا محل فرات
که در عشق میگرید و عالم همه جا انجم و اندوه او کربلا شده وكل يوم يومه دائما
نغص شرب الماء على من وعى چنان مصیبتش به عالم تاثیر کرد که گویا هر روز
روز عاشوراست و هر زمان زمان مصیبت اوست کتاب جز شکوار را بر همه ظلم نمود
السيف يبرق نحره باكيا والرمح يبقى قائما وانثنى خنجر که گلوی او را
می برید بر او گریه میکرد و نیزه که بر پهلوی مبارکش میخورد اول بر او میگریست
و جز مران او را امید ادبر او راجم میکردند و بر پهلوی نان نیش میزدند
تبكيه جرد جاذبات على جثمانه وان تنه القوى اسبهای ملتوی

که بر بدن

که بر بدن شریفش میتاختند بر او میگریستند اگر چه اعضاء ایشان را درهم میکوفتند و انّه
ما رأيت شيئا ابدى في الكون الا بكاء تلا بخدا قسم که ندیدیم در این عالم کون
و فساد چیزی را که وجودی بجسم رسانده و از ممکن جفا بیرون آید مگر آنکه با گریه
آنحضرت مقرون و متالم بود بدانکه همه چیز بر آنحضرت گریستند چنانچه صریح اخبارات
و لازم ملاوه این که گریه ایشان را با این چشم ببینی هم چنانچه حق تعالی میفرماید و
ان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم چیزی نیست مگر آنکه
تسبیح میگوید خدا و تحمید میکند او را و لکن شما نمی شنوید تسبیح او را پس گریه
هر چیزی لازم نیست که با این دیده دیده شود با آنکه چنانچه صریح اخبارات و در زمان
شهادتش گریه همه چیز ظاهر شد زیرا که از آسمان خون بارید و زمین خون گریست و از
درختان خون جاری شد و درخت خون بار در قرب قزوین مشهور است
و ثقات ازان خبر میدهند که هر ساله در روز عاشورا خون از آن جاری میشود
حتی در صورة اشتباه ماه از خون باری آن درخت تعیین روز عاشورا مینمایند و آن
چنار بسیار کهنه ایست که میگویند در زمان شهادت آنحضرت بوده و در آن روز
مثل سایر درختان خون گریست ابن شهرآشوب روایت میکند از سفیان بن عیینة
که گفت جده ام خبر داد مرا آنکه یکی از آن اشخاصی که در کربلا حاضر بوده اند که زعفران را
بگیرم ام دم و آن را بر داشتم بیران زعفران بخون مبدل شد و گیاههای زمین
را میدیدیم که گویا آتش بوده و بعضی از مشایخ عامه در شرح وجیزه ذکر کرده که آن
سرخی که بر آسمان پیدا شد در حین طلوع و غروب آفتاب ابتدای ظهور آن در وقت

بود که حسین را شهید کردند و سابق بر آن کسی ندیده بود آن را و سنگی را در دنیا بر نمی داشتند
مگر آنکه از زیر آن خون تازه بیرون میشد و از آسمان قطرات خون می بارید و هر جامه که آن
خون بر او میریخت هر چند می شستند بر طرف نمی شد اثر آن و ابن شهرآشوب نقل
میکند از نضرهٔ ازدیه که چون حسین را کشتند خون از آسمان بارید جرّها و حبها و
ظرفهای ما پر از خون شد ملائکه مقربین در تضرع و استغاثه میباشند
حضرت صادق ع فرمودند که فاطمه زهرا ع گاهی نعره میزند و بیهوش میشد که از خروش
او جهنم بخروش می آید و اگر ملائکه ضبط نمیکردند آن را هر آینه اهل زمین را می
سوزانید مادام که آنحضرت در گریه است آن را محافظت میکنند و درهای آن را می بندند
و دریاها از جمله است که بجوش آید و از یکدیگر بریزد و هر قطرهٔ از آن ملکی
بر آن موکل است که همین که آواز فاطمه را می شنوند آن را حفظ میکنند و جوش
آن را فرو مینشانند که مبادا اهل زمین را غرق نماید ملائکه پیوسته ترسانند و
برای گریه گریانند و تضرع و استغاثه میکنند بدرگاه الهی و آواز را بتقدیس بلند
میکنند از ترس عذاب اهل زمین وَلَوْ اَنَّ صَوْتاً مِنْ اَصْوَاتِهِمْ یَصِلُ اِلَی الْاَرْضِ
لَصَعِقَ اَهْلُ الْاَرْضِ وَتَقَلْقَلَتِ الْجِبَالُ وَزُلْزِلَتِ الْاَرْضُ بِاَهْلِهَا اگر یک آواز
از آوازهای ایشان بزمین برسد هر آینه اهل زمین هم مدهوش شوند و کوهها
کنده شود و زمین بلرزد ابو بصیر میگوید عرض کردم جُعِلْتُ فِدَاكَ اِنَّ هٰذَا
لَاَمْرٌ عَظِیْمٌ این امر عظیمی است غَیْرُهُ اَعْظَمُ مَا لَمْ تَسْمَعْهُ الخبر گفتم عظیم
تر از آن است که گفتم پس فرمود ای ابو بصیر اَمَا تُحِبُّ اَنْ تَكُوْنَ فِیْمَنْ یُسْعِدُنَا

ایانمی خواهی

ایا نمی خواهی که تو از یاری کنندگان فاطمه باشی در گریه کردن بر فرزندش همین که این را فرمود
گریه من زور آورد که نتوانستم جواب را بگویم پس حضرت برخواست و رفت در مصلای خود و
من بیرون آمدم اینبیعیان انبیا همه سوال است اهل بهشت با آنکه خدا اهل بهشت را دار السرور
خلق فرموده و غم و الم در آن بهیچ وجه نیست و حزن و اندوه از برای اهلش نمیباشد در این
مصیبت گریستند چنانچه در زیارتی که از ناحیه مقدسه بیرون آمده از جناب صاحب
الامر صلوات الله علیه میفرماید وَاُقِیْمَتْ لَكَ الْمَآتِمُ فِیْ اَعْلَا عِلِّیِّیْنَ وَلَطَمَتْ عَلَیْكَ الْحُوْرُ
الْعِیْنُ ماتم تو را در اعلا علیین برپا کردند و حوریان در مصیبت طپانچه بر رو
زدند و در زیارت مخصوصهٔ آنحضرت که در اول رجب و نصف شعبان وارد شده که
بِاَبِیْ اَنْتَ وَاُمِّیْ اَشْهَدُ لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ لِدِمَائِكُمْ اَظِلَّةُ الْعَرْشِ مَعَ اَظِلَّةِ الْخَلَائِقِ
وَسُكَّانُ الْجِنَانِ وَالْبَرِّ وَالْبَحْرِ یعنی گواهی میدهم که بتحقیق که بلرزه در آمد بجهة خون شما عرش
اعظم الهی و جمیع خلایق و همه ساکنین بهشتها و همه ساکنین صحرا و دریا و ذکر
اظلهٔ عرش و اظلهٔ خلایق تنبیه بر آنست که تاثیر این مصیبت در مجردات نیز بوده
زیرا که متعارفست در اخبار که عالم مجردات را با ظلال تعبیر مینمایند و گویا از جهة اینست
که اینها شبیه میباشند لکن لا کالاشیاء و در حدیث است که راوی سوال کرد که
مَا الظِّلَالُ ظلال چیست فرمود آیا نمی بینی سایهٔ خود را در آفتاب شَیْءٌ وَلَیْسَ
بِشَیْءٍ پس اهل بهشت عزائی بر پا کردند اگر چه بهشت جای اندوه نیست لکن چون
در حدیث است که بهشت و حور العین از نور مقدس حسین خلق شده اند حسن
و بها و نور و صفا و سرور و راحت ایشان از حسین است پس هرگاه حسین محزون

شود ایشان نیز محزون میشوند و اگر حسین پژمرده گردد ایشان نیز پژمرده گردند پس
چگونه میشود که حسین از سوز تشنگی ناله و اعطشاه از سینه اش بر آید و ایشان خوشحال
باشند و حسین را برهنه بر زمین انداختند و ایشان بر سریر شادی متمکن باشند نه والله بلکه
عزا برپا میکنند و دار السرور را دار الحزن میدانند و طپانچه بر رو میزنند از بعضی خلق
روایت شده که فرموده در شب معراج مرا داخل بهشت کردند در بهشت میگشتم و تماشای
قصور جنان میکردم جبرئیل امین از درختی سیبی چید و بمن داد من آنرا بدو حصه
کردم حوری در آن میان بیرون آمد که مژهای چشمش مانند سینه کرکس سیاه بود
من از او پرسیدم که لمن انت خدا از برای که خلق فرموده دیدم آن حور بر بکریه در آمد
و گریست و گفت لابنك الحسين المظلوم خدا مرا بجهت فرزند مظلوم تو حسین خلق
فرموده در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بزانوی غم آ
جن و ملک و آدمیان نوحه میکنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است گویا طلوع
میکند از مغرب آفتاب کاشوب در تمامی ذرات عالم است اری که بلیه نیست
و کم مصیبتی نمیباشد هذا مصاب النبي جبرئيل خادمه ناغاه في
المهد اذ نبطت تمائمه این مصیبت کسی است که جبرئیل خدمتکاری
میکرد و مخادمی او فخر مینمود این مصیبت کسی است که جبرئیل گهواره اش را می جنبانید
و میخواند از برای تسلی او را خواب میبرد و بجهت او دعای تمیمه و دعای چشم
زخم میاورد سبط النبي ابو الاطهار والده الكرار مولا اقام
الدين صارمه صنو الزكي حبا قلب البتول له اقسومة

لیس فیها من یقاسمه این مصیبت سبط احمد مختار و نور دیده حیدر کرار و برادر
حسن مجتبی و میوه دل زهرا است که او را نصیبی است از نسب و حسب و نجابت که
احدی از اهل عالم را نمیباشد مطهر لیس یغشی الرب ساحته و کیف
یغشی من الرحمن عاصمه معصوم مطهری که دامن عصمتش پاک است از
هر نقصی و ریبی و چگونه چنین نباشد و حال آنکه خدا او را پاک گردانیده بله
طهر تولی الله عصمته اردی رجس عظیمات جرائمه چه قدر عظیم
است که کسی را که خدا او را از رجس پاک کرده باشد هلاک کند و بکشد او را پاک
ترین خلق بله مجد سما الافلاک رفعته ما دام العلی عند ما مات
دعائمه چه عظیم است امر شهید بزرگی که رفعتش از افلاک گذشته و از این جهت
است که بنیان علو و رفعت و بزرگی متزلزل شد و میل بخرابی و انهدام نمود
چون ستون و عماد آن متزلزل و منهدم شد ضيف الكربلا تجر و ندها
شرع قضى بها وهو ظامي القلب هائمه مهمان نو رسیده بود که نازل
شد و فرود آمد در زمینی که بجهت کثرت آب در آن زمین کسی مانع نمیشد
کسی را در وارد شدن بر سر آب و همه کس در آب مساوی بودند و با وجود این با لب
تشنه از دنیا رفت و شربتی از آب باو ندادند هر چند ناله و اعطشاه او شنیدند
و یکنوبت که خود را بنزد شریعه رسانید او را تشنه بر گردانیدند لهفی علی ماجد
ابنت انامله على السحاب غدا سقياه خاتمه انجرت و اندوه
بران بزرگواری که جود و بخشش دستش زیاده از ابر بهار بود بلکه هر انگشت

از او کافی بود ان تخار بجری ان عطا بود و اخر از سوزش تشنگی و عطش و بی ابی انگشتری خود را مکید
لهفي على الآل صرعى في الطفوف فما غير العليل بذاك اليوم سالمه ابدا از ان روز که
همه اهل بیت پیغمبر و یاوران ایشان بر روی زمین افتاده و بغیر از فرزند علیل انحضرت سالم
نبود افيتم يوم به حتت ملاحمهم ثم انجلى وبه قتلى عمائمه غبار
الود شد همه عالم و کوه و صحرا از ان دود که بسیار شد مصایب اهل بیت و بعد از رفع
شدن غبار معلوم شد که چگونه اشخاص بر زمین افتاده بودند حزن طويل لي
ان ينجلي ابدا حتى يقوم بامر الله قائمه غبار این مصیبت از خاطر شیعیان
هرگز منجلی نخواهد گردید تا قیام نماید قائم ایشان و تلافی نماید این اندوه را عزیز
من بدانکه روز مصیبت حسین بدترین روزها بود از ابتدای دهر تا انتهای ان
روزی از ان روز شدیدتر و صعب‌تر نبوده و در زمانی از ان روز بر خاصان خلق
تر نبوده حضرت امام رضا علیه السلام میفرماید ان يوم قتل الحسين اقرح جفوننا
واسبل دموعنا واذل عزيزنا بارض كرب وبلا روز شهادت حسین پلکهای
دیده‌های ما را مجروح گردانید و اشکهای ما را جاری گردانید و عزیز کرده ما را در زمین
کربلا ذلیل گردانید و کربلا کرب و اندوه و بلا بر ما گذاشت که تا قیامت برطرف نشود
پس باید گریه کنند گریه کنندگان زیرا که گریه بر او گناهان بزرگ را فرو میریزد پس فرمود
پدرم هرگاه ماه محرم داخل میشد کسی او را شاد و خندان نمیدید و حزن و اندوه
او زیاد میشد تا روز دهم آن ماه چون روز دهم ماه میشد آن روز روز مصیبت
و حزن و گریه او بود و میفرمود امروز روزیست که جدم حسین را شهید کردند

کلینی

کلینی به سند خود روایت میکند از ابان بن عبد الملک که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام
از روزه روز تاسوعا و عاشورا از ماه محرم الحرام فرمود تاسوعا يوم حوصر فيه الحسين
واصحابه بكربلا واجتمع عليه خيل اهل الشام واناخوا عليه یعنی تاسوعا روزیست
که دران روز حسین و اصحاب او را در کربلا محاصره کردند و جمع شدند بر او لشکرهای
اهل شام و بدور او بار بخیتند روزیست که دران روز پسر مرجانه و پسر سعد
شادی میکردند که وافر شد لشکرهای ایشان و بسیار شد عساکر ایشان و ضعیف
کرده بودند دران روز حسین و اصحاب او را یقین کردند که دیگر یاوری از برای حسین
نخواهد بود و اهل عراق او را یاری نخواهند کرد پس حضرت فرمود بابي المستضعف
الغريب یعنی پدرم فدای حسین ضعیف غریب شود پس فرمود واما يوم عاشوراء فيوم
اصيب فيه الحسين صريعا بين اصحابه واصحابه حوله صرعى عراة اما روز
عاشورا روزیست که دران روز حسین را کشته بودند و بیفتاد در میان اصحابش بر روی
افتاده بودند و اصحاب او در دور او بدنهای برهنه شریفش با بدنهای برهنه بر زمین افتاده بودند آیا
چنین روزی روز روزه است کلا والله بخدا قسم ان روز روز روزه نیست مگر روز
حزن و اندوه و مصیبتی که داخل شد بر اهل آسمان و زمین و جمیع مؤمنین و روز شادی
پسر مرجانه و آل زیاد و اهل شام است غضب خدا بر ایشان و بر ذریات ایشان باد
و این روزیست که گریست در این روز جمیع بقعه‌های زمین بغیر از بقعه شام پس کسی
که روزه بگیرد این روز را یا تبرک جوید با آن خدا او را با آل زیاد محشور گرداند
در حالتیکه دل او مسخ شده باشد و بر او غضب نموده باشد و کسی که ذخیره نماید

جزئی را در منزل خود در این روز باتفاق بیرون و برکت اللّٰه در اهل بیت او و اولاد او قطع نماید
و با او برکت نماید شیطان در جمیع آنچه مذکور شد و از عبد اللّٰه بن سنان روایت شده که گفت
داخل شدم بر سید و مولایم حضرت صادق علیه السلام در روز عاشورا پس او را دیدم که رنگ مبارکش
افروخته بود و حزن و اندوه بر او ظاهر بود و اشک از دیدهای حق مثل مروارید غلطان بر
روی مبارکش جاری بود گفتم بچه جهة گریه میکنی یا ابن رسول اللّٰه خدا دیدهایت را
نگریاند فرمود او فی غفلة انت اما علمت ان الحسین بن علی اصیب فی مثل هذا
الیوم آیا غافلی تو آیا نمی دانی که حسین بن علی را در مثل این روز شهید کردند
گفتم ای سید من چه میگوئی در روزه امروز فرمود روزه بگیر بی آنکه نیت روزه
کنی و افطار کن بی آنکه شماتت کنی و روزه آن را روزه کامل مگردان و باید افطار
تو بیک ساعت بعد از نماز عصر باشد بشربتی از آب فانه فی مثل ذلک الوقت من
ذلک الیوم انجلت الهیجاء عن آل رسول اللّٰه وانکشفت الملحمة عنهم وفی الارض
منهم ثلثون صریعا فی موالیهم یعز علی رسول اللّٰه مصرعهم بدرستیکه بعد از
عصر بود که جنگ از آل پیغمبر منکشف و معرکه عظیمه فرونشست و حال آنکه سی نفر از اهل
پیغمبر و موالیان ایشان بر زمین افتاده بودند که بر پیغمبر دشوار بود کشته شدن ایشان و
اگر جناب پیغمبر در دنیا بود هر آینه تعزیه ایشان را میگرفت و مردم او را تعزیه میگفتند
پس حضرت صادق علیه السلام آنقدر گریست که ریش مبارکش از آب دیدهاش تر شد ای و اللّٰه اگر
پیغمبر در دنیا بود هر آینه تعزیه فرزندانش را بر پا میفرمود بلکه بجهة فرزندش حسین و ناز
پرورش لباس ماتم میپوشید و ناله و احسناه بر میکشید فواعجباه من مصیبة

ما اعظمها وبلیة ما افرها وما اوجعها وافدحها قیل ابو عبد اللّٰه وعترته
وسبی من آله وصحبه وداروا برأسه فی البلدان من فوق عامل السنان
فیا لیت لرسول اللّٰه عینا تنظر الی بنا بناته وبنیها وهم ما بین مقتول یجری علیه
الصدید واسیر مکبل بالحدید وبین من تحرش وجهها بیدها ومن تنزع قرطها
من اذنیها وبین من تستجیر فلا تجار وتستغیث فلا تغاث ومن یستنصر فلا
ینصر وتستعین فلا تعان فکم من نداء واجداه واعلیاه واحسناه واحسیناه
قد علا فی ارض کربلا وکم من استغاثة واغبتاه وا محمداه واغربتاه قد رنت
فی ارض نینوی فوا اسفاه یا ابن الحسن ویا ابن آباء الحسین ویا ابن اخوان
الحسین عزیز علی یا ابا عبد اللّٰه ان تکون عطشانا فلا تروی وتنظر الیک بالحسرة
علی بنانک العطشی وتسکب دمعتیک علی ذراریک القتلی وترمقک بعینک
الی ذراریک بلا محامی الم یکن لصوتک راحما ولنصرتک سامعا افلم یک
لک حبیب او لبعوثک مجیب فیا مومنا فی نعیمه متشبعا ولا مومن الا الذی
قد تشیعا اتفرح فی یوم به ذبح العدی اماما فاعفر عفر خدیک لا اکعا ای
مومنی که کمان میکنی که از شیعیان و دوستان میباشی آیا در روزی که دشمنان امام ترا
ذبح کردند شاد میباشی ای بی عقل احمق ذلیل شوی از این خیال فیا الف فی عاشور
جنبک مضجعا وترب الفلا اضحی لمولاک مضجعا آیا در عاشورا بر فراش
تکیه میکنی و بر فرشهای نیکو میتشینی و حال آنکه مولای تو خوابگاهش خاک
بیابان بود اتضحک منک الثغر من بعد ان غدی به ثغر مولاک الحسین

مفزعا ایا لب و دندانت بعد از کشته شدن مضروب میشود بعد از انکه چوب بر لب و دندان مولای من زده شد
اه ایذهب فیه رحل المحبة و بیتک فیه لا یزال موحشا ای پدر روزی که منازل
اهل بیتت را غارت کردند و خیمهای ایشان را تاراج نمودند تو خانه خود را وسعت میدادی بجود
و بالجود دادن رضا میدادی فیالیت سمعی صم عن ذکر قتله و یالیت لم یخلق
لی الله مسمعا کاش کر شده بودم بلکه کاش خدا گوش بمن نداده بود که بشنوم که مولای مرا شهید
کردند سابکی بما بعد الدموع لفقده و ان لم یکن یبک لی الحزن مدمعا
اگر حزن و اندوه تو اب دیده مرا خشک نماید هر اینه بخون در مصیبت تو خواهم
گریست بدانکه در این روز عجب مصیبتی بر اهل اسلام واقع شد و عجب بلیه بر مسلمین
روی داد و عجب فتنه در عالم واقع شد و عجب فسادی در بنی ادم واقع گردید
بخدا قسم داغی بر دل اهل ایمان گذاشتند که هرگز بر طرف نمیشود و جراحتی بر سینه
شیعیان وارد نمودند که هیچ مرهمی او را التیام نمیکند و از بهترین اعمال در این روز و [illegible]
در سایر ایام گریستن بر انحضرت و زیارت انحضرت است از حضرت امام رضا ع روایت
شده است که فرمودند کسیکه ترک کند سعی در حوایج خود را در روز عاشورا خدا حوایج
دنیا و اخرت او را برآورد و کسیکه روز عاشورا روز مصیبت و گریه و حزن او
باشد خدا روز قیامت را روز فرح و شادی او گرداند و کسیکه روز عاشورا را
روز برکت نامد و در منزل خود ذخیره نماید چیزی را خدا ان را برو مبارک
نگرداند و در قیامت با یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد محشور گردد بی
تعجب میکنم از ان دلی که برو محزون نگردد و از ان چشمی که براو نگرید حسین بن علی

روایت

روایت کرده است که ما در نزد حضرت صادق ع بودیم پس یاد کردیم حسین را صلوات الله علیه
پس حضرت صادق ع گریست و ما هم گریستیم پس انحضرت سر برداشت و فرمود که حسین بن علی
فرمود انا قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن الا بکی منم کشته گریه هر مومنی مرا یاد نمی
کند مگر آنکه میگرید پس شنیدن مصایب او و ساکت بودن و اشک از دیده نریختن با ایمان
جمع نمی‌شود تا اینکه انرا گریه را اشعار کرده باشید و بهمین مقربان درگاه خدا گریسته
و همیشه ابنیا و اوصیا عالم بر پا بوده چنانچه ابن قولویه روایت میکند از حضرت صادق ع که روزی
حضرت امیر فرمودند بحسین ع که یا ابا عبدالله اسوة انت قدما تو از قدیم با لعنت الله مردم
بوده و صلوات است که مرحوم ابن قولویه ناقل است انحضرت عرض کرد جعلت فداک ما حالی
حال من چگونه خواهد بود که من با لعنت الله و مخلوق بوده ام فرمود میدانم الحقیقه ای مردم
مردم میدانند [illegible] مصیبت تو بر سد فو الذی نفسی
بیده لیسفکن بنو امیة دمک ثم لا یردونک عن دینک بخداوندی که
جانم بقبضه قدرت اوست که بنی امیه خون ترا خواهند ریخت و لکن ترا از دین حق
بر نمیتوانند گردانید و خدا را از یاد تو نمی‌توانند برد حسین ع فرمود قسم بخدا که همین
مرا بس است و اقرار میکنم با نچه خدا فرستاده و تصدیق میکنم رسول او را و تکذیب نمیکنم
پیغمبر خود را [illegible] و کار ممکن که این تعزیه را همین تو داشته [illegible]
این مجلس ماتم چه بود و همیشه در این مصیبت دوستان خدا گریسته اند [illegible]
در ایام عاشورا انحضرت [illegible] چنانچه در حدیثی است که حضرت موسی ع عرض
کرد خداوندا بچه جهت امت محمد را بر سایر امتها تفضیل داده ای ندا رسید که بجهه ده خصلت

گفت حیث از خصال نابنی اسرائیل را نیز بگویم بجا می آورید نداد سید که از عبادات
از صلوة و زکوة و صوم و حج و جهاد و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا که گفت
خدا یا عاشورا حیث نداد سید که از گریستن و گریانیدن بر سبط پیغمبر آخر الزمان
و مرثیه کردن و عزا داشتن بجهة مصیبت او ای موسی بنده از بندگانم نیست در آن زمان
که بگرید یا بگریاند و تعزیه فرزند مصطفی برپا بدارد مگر اینکه بهشت از برای او است
کسی نیست که صرف کند مال خود را در محبت فرزندان خیر پیغمبر بطعام دادن یا غیر آن
بقدر درهم باشد یا بقدر دینار مگر اینکه مبارک گردانم از برای او در دار دنیا و
برکت درهم درهمی هفتاد برابر و گناهان او آمرزیده شود و داخل بهشت گردد ه
وعزتی وجلالی ما من امرأة او رجل سال دمع عینیه فی یوم عاشورا
وغیره قطرة واحدة الا وکتبت له اجر مائة شهید بعزت و جلالم سوگند
نیست زنی یا مردی که قطرهٔ اشک بریزد در روز عاشورا یا غیر آن مگر اینکه اجر صد شهید
از برای او بنویسم فنعوذ بالله من قلب لا یخشع وعین لا تدمع لیت العیون
الباخلات بدمعها یوما علیک لها العمی موجود حیف که مضایقه میکنند در
گریستن بر تو کور باد میدانم در چه زمان اشک خواهی ریخت و در کدام بلیه
خواهی گریست نمیدانی که بلیه او چگونه بی بنیاد کرد جان مذلت ما الیوم سرها دا
بنه انداخت بجد اقسم شیعیان تو ذلیل شدند مگر نمیدانی که ذلت حولا ذلت عبادت
وعزت مولی عزت عبادت بزرهد ای میگوید پرسیدم ابا ابو اسحق موسی بن
جعفر ع که مردم چه وقت ذلیل شدند فرمود حین قتل الحسین بن علی وادعی

زیاده

زیادٌ وقتل حجر بن عدی مردم در وقتی ذلیل شدند که حسین بن علی کشته شد و در
وقتیکه زیاد بن ابیه والی عراق شد و حجر بن عدی را کشت و در حدیثست که
حضرت صادق فرمودند که چون کشته شد حسین صلوات الله علیه اهل مدینه شنیدند
ندائی که منادی میگفت الیوم نزل البلاء علی هذه الامة امروز بلا برای امت نازل شد
پس هرگز شادی نخواهند یافت تا قائم شما قیام نماید و سینهای شما را شفا دهد و دشمن
شما را هلاک نماید و طلب نماید خون را عبد الله بن عبد اللطیف تقلیلی از حضرت
صادق ع روایت کرده که چون شمشیرها بر بدن حسین زدند و بدن او را از شمشیر مجروح
کردند و خواستند سر مقدس او را از بدن مطهرش جدا کنند منادی از جانب رب العزة
از بطنان عرش ندا کرد که الا ایتها الامة المتحیرة الضالة بعد نبیها لا وفقکم
الله لاضحی ولا فطر ای امت حیران گمراه که بعد از پیغمبر خود طغیان کردید خدا شما
را توفیق ندهد تا از برای فطر و نه بجهة اضحی یا اهل عاشورا بالهفی علی الذین
خذلوا اجدادکم یا اهل دین ای اهل عاشورا مصیبت رسیدگان زنان شما
یوم النشور زینتهای خود را بجهة تاسف بر دین خود بکیرید و لباس مصیبت بپوشید
و جامه اندوه در بر کنید الیوم شقوا علی الزهراء کلتها وسادوها بتنکیب
وتحزنین امروز تاج و کله فاطمه را دریدند و او را حزین و ذلیل کردند و او را بر وادی
انداختند الیوم زعزع قدس من جوانبه وطاح بالجبل سادات المبارین
امروز ارکان قدس من عزع کردید امروز نامداران و شجاعان معرکه
دلاوری را از اسبها بر زمین انداختند الیوم قام باعلی الطف نادبهم

يقول من اليتيم من المسكين امروز روزيست كه نوحه كنندهٔ اسيران كربلا و مرثيه خوان ايشان
زينب خاتون بر بلندي زمين كربلا ايستاده بود و ندا ميكرد كه كيست كه بفرياد اين يتيمان
بيكس برسد و كيست كه اين زنان مسكين و دختران نورسيده را بستاري نمايد اليوم
خضب حبيب المصطفى بدم امسى عبير نحور الحور العين امروز روزيست
كه پيغمبر خدا با ملائكه اعلى بر سر نعش بي سر حسين آمده و جامه را بخون فرزند خونين
كرده خوني كه از خوشبوئي عبير حور العين ميباشد اليوم خر نجوم الفخر من
مضر على مناخر تذليل و توهين امروز روزيست كه ستارهاي درخشان
فلك عزت و جلال و فخر و كمال بروي زمين افتادند و ايشان را بعد از آن فخر و عزت
خوار و ذليل كردند اليوم هتكت اسباب الهدى مزقا وبرفعت عزة الاولياء
بالهون امروز روزيست كه آثار هدايت بر طرف گرديد و اسباب هدايت ضايع شد
امروز روزيست كه برقع و پردهٔ خواري و ذلت بر روي اسلام افتاد اطفال
فاطمة الزهراء قد فطموا من الثداء بانياب النشابين طفلهاي فاطمه را از شير
گرفتند و پستانهاي زهرآلود پيكانهاي تير و نيزه آب خوردند سبحان الله عجب
داغي بر دل پيغمبر گذاشتند و عجب جراحتي بر سينه فاطمه زدند و بي بركات اينكه
كوه بليه روي داد و اندك مصيبتي است عروة بن زبير روايت ميكند كه در وقتي
ابوذر را از مدينه اخراج ميكردند بامر خليفه ثالث عمر بجهة دلداري او
ميگفتند اي ابوذر دل خوش باش كه اينجه تو ميكشي در راه خدا است سهل است
ابوذر گفت چه قدر سهل و آسان است اينجه را تحمل ميكنم ولكن كيف انتم اذا قتل

الحسين بن علي قتلا چگونه خواهيد بود شما در حالتي كه حسين بن علي را شهيد كنند
بخدا قسم كه در اسلام قتلي عظيم تر از قتل او نخواهد بود بعد از قتل خليفه و خدا
شمشير انتقام خود را بر اين امت خواهد كشيد كه هرگز آن را غلاف نخواهد كرد و از ذريهٔ
او كسي را خواهد فرستاد كه انتقام اين خون بكشد و اگر ميدانستيد شما كه چه داخل ميشود
در مصيبت او بر اهل درياها و ساكنين كوهها و صحراها و اهل آسمانها لبكيتم
والله حتى تزهق انفسكم هرآينه انقدر گريه ميكرديد تا روحهاي شما از بدنهاي
شما بيرون ميرفت الليلة الحشر الابل يوم عاشورا القيمة الصغرى بل تلك مصيبة
آيا قيامت برپا شده و روز حشر رسيده است كه عالم متزلزل شده و آسمان و
زمين مضطرب گرديده نه قيامت برپا شده بلكه روز عاشورا است كه اينگونه زمين
و آسمان را بر زمين انداختند و عالم را متزلزل كرده اند آيا نفخ صور دميده كه عالم
بر انقلاب شده يا آه حسرت اسيران كربلا آه كه عالم را سياه كرده و دنيا را در انقلاب
انداخته يوم به اهتز عرش الله من حزن على دم لرسول الله مهد فري
روزي است كه عرش اعظم از اندوه متزلزل گرديده بجهة خوني كه از پيغمبر اهدر
رفت يوم به كسفت شمس الهدى اسفا واصبح الدين فيه وكاسف
النور امروز روزيست كه آفتاب هدايت منكسف گرديد بجهة تاسف بر مظلومي
شمس فلك امامت و دين پيغمبر ظلماني گرديد يوم به ذهبت ابناء فاطمة
للبين ما بين مقتول و ماسور امروز روزيست كه اولاد فاطمه را بعضي
بشمشيرهاي ابدار پاره پاره كردند و بعضي را اسير كردند و بر شتر سوار نموده بديار يزيد بردند

یا وقعة الطف خلدت القلوب اسی کأنما کل یوم یوم عاشورا ای واقعه جان اندوه دائمی
بر دلها گذاشته که گویا همه روزها روز عاشوراست و همه ایام ایام ماتم است یا وقعة الطف
هل تدرین ای فتی او فتیة بهن تعفر و تعفیر ای واقعه کربلا آیا میدانی که چگونه جوانی را
در بلا انداختی که او را پاره پاره کردند و روی او بخاک مالیدند معفر بموضع
من احبته و دم خضیب بسیف الکفر مخضوب شهید بی غسل که غسل او از آب دیده دوستان
بود و چون سینه مجروحش بود که تیر کفر او را افگار کرده بودند ما غمضت عینه ایدی
احبته و لا احیانا سیلت بتوغیر بی پرستاری که کسی نبود که چشمهای او را بهم
گذارد و قسم دن و دوستی نبود که جنازه او را از زمین بردارد فیا سماء حزنی هذی
الامور علی مثل الحسین تمور بعده مور ای آسمان ظلم آیا بر مثل حسین می کنند
و این ستمها بر جگر گوشه پیغمبر میسازند ای آسمان مضطرب و متزلزل شو و خراب شو و ای
یا ارض صیری بعده قطعا و یا جبال العلی وجه الثری سیری ای زمین بعد از
کشتن حسین سرنگون و پاره پاره شو و ای کوههای بر جای خود قرار مگیرید
که اگر آسمان و زمین را نگشتند و بدنش را بر زمین انداختند و عالم را بر او آشوب کردند
بدانکه حکایت صبا و زبت آنحضرت عبد الله و شهادت آنحضرت را اگر چه عنوان
ان ولد حیز تحریر و تقریر در آورد و جگرها را کباب میکند و غایت اینجا از برای
گویند و شنوند مناسبت لغت که بگریند و بر سر و سینه زنند و اینها لایق این صحبت
نیست لکن ذکر مجادله آن شجاع مظفر و عارت حید صفدر و کیفیت قتال آن
قتال ابطال و سر معرکه جدال بهیجی که از اخبار معتبره و اقوال معتمده رسیده چون

مشتمل

مشتمل بر فواید عظیمات دیگر که مشتمل است بر معجزات کثیره که موجب زیادت بصیرت دوستان
میباشد و علاوه باعث اندوه و حزن قلوب شیعیان میباشد لهذا مجملی از کیفیت قتال آن نظر
فلک کمال در مقام تحریر می‌آورد و بعضی از علماء اعلام ذکر کرده اند که بعد از آنکه اصحاب و اقوام
و برادران و فرزندان عزیزش همه بدرجه شهادت رسیدند آنحضرت تنها رو بمیدان نظر کرد یاوری
ندید گفت اللهم انک تری ما یصنع بولد نبیک خداوندا میبینی که بفرزند پیغمبر تو چه
میکنند پس از جهت اتمام حجت صدای مبارک را باستغاثه بلند کرد که هل من راحم
یرحم آل الرسول المختار هل من ناصر ینصر الذریة الاطهار آیا رحم
کننده هست که رحم کند عترت احمد مختار را آیا یاری کننده هست یاری نماید
جگر گوشگان رسول ابرار را هل من مجیر لابناء البتول هل من ذاب یذب عن
حرم الرسول آیا کسی بهم میرسد که فرزندان فاطمه را فریاد رسی نماید آیا کسی هست
که دفع شر از حرم پیغمبر نماید هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو
الله فی اغاثتنا آیا خدا پرستی هست که در حق ما از خدا بترسد آیا فریاد رسی هست که بغرض
چین امامت را فریاد رسی نماید چون صدای بی یاوری و فریاد بی همدردی کار زیان منادی
سبط الله بگوش اهل حرم رسید صدا بگریه و زاری بلند کردند و خروش برآوردند
سید الساجدین چون ناله مظلومی پدر بزرگوار را شنید از خیمه بیرون آمد و حال
آنکه علیل و رنجور و مریض بود و طاقت برداشتن سلاح حرب و برداشتن شمشیر نداشت
ام کلثوم در عقبش ندا میکرد که ای نور دیده بکجا میروی برگرد حضرت فرمود یا عمتا
ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله ای عمه بگذار تا جهاد کنم در برابر فرزند پیغمبر سید الشهداء

بخواهر خود فرمود بیار او را مگذار بمیدان برود که دنیا از نسل آل محمد خالی نماند سید بن طاوس
روایت کرده که بی امید برخیمه و بخواهر خود زینب خاتون فرمود ناولینی ولدی الصغیر
حتی اودعه ای خواهر طفل صغیر را بیاور تا وداع نمایم پس آن طفل را او بحضرت
و در روایت دیگر زینب خاتون آمد در نزد برادر و آن طفل را آورده عرض کرد که ای برادر این طفل
تو است که سه روز است قطره آب نخورده شربتی از آب از این گروه از برای او طلب نما پس آن طفل را گرفته
بمیان میدان آمد تا بر سر تربیت پسر سعد لعنه الله و فرمود ای قوم شما کشتید شیعیان مرا و اهل بیت
مرا و عهد و بیعت مرا شکستید یاران من برما بید تا بجرم چه جرم بر کرده ام یا شربتی
آبی بدهید کسی با من نمانده مگر زنان و اطفال که نیزه و شمشیر بکار نمیبرند ویلکم
اسقوا هذا الرضیع اما ترونه یتلظی عطشا من غیر ذنب اتاه الیکم وای برشما
آخر این طفل شیرخواره است بی آب با و بدهید نمی بینید چگونه بخود می پیچد از تشنگی
آخر او را کنابی عبا او آنحضرت با ایشان در گفتگو بود که ناگاه حرمله بن کاهل ملعون
تیری بر کمان گذاشت بجانب آن امام عالمیان انداخت آن تیر بر گلوی مبارک آن
طفل آمد و گلوی مبارکش را در هم شکافت و بروایت شیخ مفید در وقتیکه او را
بنزد حضرت آوردند و او را گرفته میبوسید و در کنار خود گرفته که آن ملعون تیر را
انداخت و بر حلقوم مطهرش آمد و گلویش را درهم شکافت آنحضرت چون این را
مشاهده فرمود بی اختیار اشک از دیده حق بینش جاری گردید و او را بوسه داد
و چشم را بآسمان کرده گفت اللهم انت الشاهد علی قوم قتلوا اشبه الناس
بنبیک محمد صلعم خداوندا گواه باش بر این قوم که کشتند شبیه ترین خلق را به پیغمبر تو

پس

پس دو دست خود را بزیر گلوی آن طفل گرفته چون دستهایش پر از خون میشد آن را
بسوی آسمان می انداخت و میفرمود سهل است آنچه را من میکنند چون در نظر خدا است
و بر او پوشیده نیست پس باز دست مبارک را پر از خون کرد تا دستهایش پر از خون
شد محاسن خضاب میکرد و میفرمود ای نفس صبر کن و تحمل بیشتر کن در بلاهائی که بتو
رسد پس دعا بدرگاه خداوند بیچون دنیا نکرده عرض کرد خداوندا می بینی که چه میکنند
با ما و چه بلاها میکشیم در دنیا آن را ذخیره از برای آخرت ما گردان و بروایت ابی مخنف
لوط بن یحیی گفت خدایا فرزند من کمتر از ناقه صالح نمی باشد خدایا اگر مقدر شده
است که ما بر ایشان نصرت نیابیم اینها را از برای آخرت ما قرار ده از حمید بن مسلم
نقل شده که من با لشکر پسر زیاد بودم و نظر میکردم بسوی آن طفل که بر روی دست
سید الشهدا شهید شد ناگاه دیدم از خیمه زنی بیرون آمد که نوری از رخ او مثل
آفتاب را فروغ می نشانید یا بر دامن زنان گاهی بخاک می افتاد و گاهی بر میخاست و میگفت
وا ولداه وا قتیلاه وا مهجة قلباه تا آمد بنزد آن طفل و خود را بر روی او انداخت حضرت
و دختران از خیمه بیرون دویدند و خود را بر روی نعش آن طفل شهید انداخت
سید الشهدا با قوم در گفتگو بود چون این را دید همان حال بسوی آن زن رفت او را
موعظه و نصیحت کرد و بمدارا و ملاطفت او را بخیمه برگردانید از کسانی که در خیمه
بودند پرسیدم کیست این زن گفتند این ام کلثوم و این دختران فاطمه و سکینه و رقیه
میباشند و بروایت صاحب احتجاج آنحضرت خود از اسب فرود آمد و بغلاف
شمشیر خود زمین را گود کرد و آن طفل را با بدن بخون رنگین کرد و او را در آنجا

دفن نمود پس خود مصمم رفتن بمیدان و مقاتله حزب شیطان گردیدند و بنا بر روایت جما
منتخب و غیره بُرد رسول خدا را پوشید و درع پیغمبر را در بر کرد و شمشیر آنحضرت را حمایل کرد و بر
اسب آنحضرت سوار شد و آمد بدر خیمه و ندا کرد یا سکینة یا فاطمة یا ام کلثوم یا زینب علیکن
منی السلام ای دختران نور دیده وای خواهران بیکس ای یتیمان بی پدر وای محنت کشان بی غمخوار
ای عیال بی مونس وای اطفال بی معین ای زنهای بی قبیله وای اسیران دیار غربت و عنا اینک نوبت بی
پرستاری شما رسید و اینک بیچارگی شما در آمد اینک وقت رفتن من رسید اینک
نوبت شهادت من در آمد زنان و دختران کرامی زنان سید مظلومان شنیدند آن
حینها بر هم ریختند و بدور شمع قد آن پروانه وار میگردیدند سکینه که دختر آنحضرت
بود و مادرش رباب دختر امرء القیس بود و آنحضرت تعلق بسیار بخودش و بمادرش
بود حتی آنکه در باره ایشان فرموده لَعَمْرُكَ اِنَّنِی لَاُحِبُّ دارًا تَكُونُ بِها سُكَيْنَةُ
وَالرَّبابُ بجان تو که من دوست میدارم خانه را که در آن خانه سکینه و رباب باشند
اُحِبُّهُما وَاَبْذُلُ جُلَّ مالی وَلَيْسَ لِعاتِبٍ عِنْدِی عِتابٌ ایشان را دوست میدارم
سهل است که همه مال خود را صرف ایشان میکنم و کسی را نمی رسد که مرا عتاب
نماید در این خصوص باری سکینه گریه کنان بخدمت پدر آمد حضرت چون او را بسیار
دوست میداشت او را بر سینه چسبانید و اشک از دیدهایش پاک میکرد و میفرمود
سَيَطُولُ بَعْدِی یا سُكَيْنَةُ فَاعْلَمِی مِنْكِ الْبُكاءُ اِذَا الْحِمامُ دَهانِی دور باشد
که زمان گریه تو برسد و بطول خواهد انجامید که بعد از آنکه من از بین تو روم
لا تُحْرِقِی قَلْبِی بِدَمْعِكِ حَسْرَةً مادامَ مِنِّی الرُّوحُ فِی جُثْمانِی ای سکینه

کره

گریه مکن و دل مرا مسوزان تا آنکه جان در بدن من است فَاِذا قُتِلْتُ
فَاَنْتِ اَوْلی بِالَّذِی تَأْتِینَهُ یا خِیرَةَ النِّسْوانِ چون من کشته شوم تو که فرزند
خاص منی اولی میباشی در گریستن بر من پس سکینه گفت ای پدر تن بمرگ در داده
و راضی بمرگ شده فرمود ای نور دیده چگونه تن بمرگ ندهد کسی که یاوری
ندارد و معینی ندارد سکینه عرض کرد ای پدر ما را بحرم جد خود برگردان حضرت
فرمود هیهات اگر مرا میگذاردند بخود من خود را در مهلکه نمی انداختم زنان که این را
شنیدند صدای گریه و خروش ناله برآوردند آنحضرت ایشان را دلداری داد و ساکت
فرمود ابن طاوس میفرماید که شمر بن ذی الجوشن حمله کرد بر خیمه سید الشهدا
و نیزه خود را بر خیمه آنحضرت زد و گفت آتش بیاورید تا خیمه را با هر کس در آن
است بسوزانم آنحضرت فرمود ندای پسر ذی الجوشن آیا تو میخواهی که اهل
و عیال مرا بسوزانی پس شبث بن ربعی شمر را سرزنش کرد از این اراده و آن
ملعون از اراده خود در گذشت چون آنحضرت بیجا انقوم بدو سیاه را مشاهده
فرمود و دانست که بجز کشته شدن چیزی نیست فرمود اِبْغُونِی ثَوْبًا عَتِیقًا
لا یُرْغَبُ فِیهِ اَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِیابِی لِئَلّا اُجَرَّدَ بَعْدَ قَتْلِی جامه کهنه که کسی
را در آن رغبتی نباشد بجهت من بیاورید تا آن را در زیر لباس خود بپوشم تا آنکه
بعد از کشته شدن که بدنم را برهنه میکنند آن جامه کهنه بر بدنم بماند و بدنم برهنه
و عریان و بی ساتر نماند فَاِنِّی مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ من میدانم که کشته میشوم و مرا برهنه
میکنند پدر و مادر شیعیان بفدای مظلومیت بابا ابی عبد الله حسین که از

دلسوخته او این داشتند صداها بگریه بلند کردند و فریاد و فغان برآوردند حضرت
فرمود مهلاً فان البكاء امامكنّ ملال باشید بتعجیل در گریه مکنید که گریه بسیار
در پیش دارید پس تبان صغیری یعنی زیر جامهٔ کوچکی از برای او آوردند فرمود لا ذاک
لباس من ضربت علیه بالذلة فرمود این را نمی خواهم زیرا که این لباس اهل ذمه میباشد
پس جامهٔ از آن واسع تر آوردند او پوشید و بروایت ابن طاوس جامهٔ از برای او
آوردند آن را پاره کرد و بر زیر لباس خود پوشید فلما قتل جردوه منه او چون
او را کشتند آن جامهٔ پاره پاره را نیز از بدن شریفش بیرون کردند پس زیر جامهٔ او را
و آن را نیز پاره کردند و پوشید تا برهنه نشود چون او را شهید کردند ابحر بن کعب لعنه الله
آن شروال را از بدن آن نازپرورد دامان پیغمبر کند و بدنی که بر سینه پیغمبر و فاطمه پرورش
یافته بود عریان و برهنه در میان خاک و خون انداخت اه من تحنن الزهراء ان
حسینها بین الوری عار علی تلعاتها کیست که خبر نماید فاطمه زهرا را که حسین
اش را برهنه و عریان در میان بیابان انداختند وقد اوثبی ابناها علی سمر
القنا وبناتها اهدی الی الشام ما تنها سرهای اولادش را بر نیزها زده اند
و دختران اش را بهدیه بشام می بردند یا فاطم الزهراء قومی واندبی اسرات
فی اسرات ذل عداتها ای فاطمه برخیز و ندبه و نوحه کن بر فرزندان اسیر
غریبت که همه در دامهای مکر دشمنان افتادند این ملعون شقی بجهت اسمعیل
دستهای تیز در زمستان خشک میشد و در تابستان خون و چون از آن
می آمد تا بجهنم واصل گردید ایشیعیان چون آن امام عالمیان و سر کرده مظلومان

آن جامهٔ پاره پاره را پوشید اهل بیت خود را وداع میکرد و وداع باز پسین چون اهل بیت فغان
این حالت را دیدند نالهٔ الوداع الوداع الفراق الفراق در آن زمین بلند شد و شور و غوغای
در میان آن بیکسان بلند شد که کسی را تاب دیدن آن نبود آن جناب ایشان را تسلی
داده روانهٔ میدان شد و در بعضی از روایات وارد شده که آنحضرت عمامهٔ مبارک رسول خدا
را بر سر بست و زره آنحضرت را پوشید و شمشیر آنحضرت را حمایل نمود و بر اسب آنحضرت که او را
مرتجز میگفتند سوار شد و با این هیئت از میان آن گروه بیحیا رفت در میان میدان
گفت یا اهل الكوفة انشدكم بالله هل تعرفوني شما را بخدا سوگند میدهم که آیا مرا می شناسید
گفتند بلی تو حسین بن علی میباشی و جد تو پیغمبر خداست گفت شما را بخدا قسم میدهم
که آیا میدانید که این شمشیر پیغمبر خداست که من آن را حمایل کرده ام گفتند بلی گفت شما را بخدا
قسم میدهم که میدانید که این عمامهٔ رسول خداست که بر سر دارم گفتند بلی گفت شما
را بخدا قسم میدهم که آیا میدانید که پیغمبر خدا من و برادرم را فرموده انتما سیدا شباب
اهل الجنة گفتند بلی گفت شما را بخدا قسم میدهم که آیا میدانید که از مشرق تا مغرب
در میان شما یا غیر شما فرزند پیغمبر غیر از من باشد گفتند خدا میداند که بغیر از تو فرزند
پیغمبری نیست فرمود فبم تستحلون دمی پس چرا خون مرا حلال میدانید گفتند
آنچه گفتی همه را میدانیم ولکن دست از تو بر نمیداریم تا تو را تشنه نکشیم از سید
الساجدین روایت شده است که چون پدر بزرگوارم این خطبه را خواند و جواب
و جواب آن قوم شقاوت مآب شنید آمد بسوی خیمه و اشکش از دیدهاش میریخت
چون بدر خیمه رسید خواهر آنحضرت زینب خاتون از خیمه بیرون آمد مضطرب و

حضرت عباس دامن بر زمین کشان رسیده بود جواب قوم را که با آنحضرت گفته بود شنید پس گفت یا اخی
هذا كلام من ايقن بالقتل ای برادر گفتگوی تو گفتگوی کسی است که یقین بکشته شدن داشته
باشد فرمود بلی ای برادر كيف لا يوقن بالقتل من لا معين له ولا مجير له ای برادر چگونه یقین
بکشته شدن نداشته باشد و حال آنکه نه هیچ کسی که یاوری و دادرسی نماید پس گریه در گلوی
پدرم گرفت و بگریه در آمد چون زینب خاتون گریه برادر و مظلومی او را دید گفت واثكلاه
ينعي الحسين نفسه برادرم حضرت خود می‌دید وا محمداه وا علياه وا فاطماه وا حسناه
وا حسيناه شیخ مفید و دیگران ذکر کرده اند که چون آنحضرت بمیدان آمد حمله کرد و بر
قوم و این رجز را میخواند كفر القوم وقدما رغبوا عن ثواب الله رب الثقلين
این قوم کافر شدند و از دین بر گشتند و از قدیم اعراض کرده بودند از ثواب حق
اخوت قتل القوم عليا وابنه حسن الخير كريم الابوين حنقا
منهم وقالوا اجمعوا واحشروا الناس الى حرب الحسين همین قوم پدرم
علی مرتضی را کشتند و برادرم حسن مجتبی را کشتند از کینهای که در دل داشتند
چون از کشتن ایشان فارغ شدند گفتند جمعیت کنید و مردم جمع کنید از برای حرب
حسین و کشتن او يا لقوم من اناس رذل جمعوا الجمع لاهل الحرمين
ثم صاروا وتواصوا كلهم باجتياحي لرضاء الملحدين وای براین اراذل
که لشکر جمع میکنند از برای صاحبان حرم خدا و حرم رسول خدا و وای براین
گروه ملحد که بیکدیگر وصیت کردند و هریک دیگری را سفارش میکنند باستیصال
من از برای خوشنودی دو ملحد لم يخافوا الله من سفك دمي لعبيد الله

نسل الكافرين وابن سعد قد رماني عنوة بجنود كوكوف الهاطلين انحداني
رسند در بعضی چون من بجهة عبید الله که نسل دو کافر مرتد است و پسر سعد بسوی جنگ
آمده است با لشکر انبوه بشمار لا لذنب كان مني قبل ذا غير فخري بضياء النيرين
بعلي الخير من بعد النبي والنبي القرشي الوالدين گناهی نکرده ام پیش از این که مستوجب
این عقوبت باشم و تقصیری نداشتم بجز اینکه همیشه فخر میکردم بکسی که نور او روشنی
میدهد شمس و قمر را فخر میکنم بپدرم علی که آمد بعد جدم احمد مختار خيرة الله
خلصت من الخلق ابي ثم امي فانا ابن الخيرتين فضة قد خلقت من ذهب فانا الفضة
وابن الذهبين ذهب في ذهب في ذهب ولجين في لجين في لجين پدر
مادرم بهترین خلق خدا میباشد پس فرزند دو برگزیده از خلق خدا میباشم نقره
خالصی هستم که از طلای صاف کرده بیرون آمده ام پس فرزند دو طلای خالص
میباشم والدي شمس وامي قمر فانا الكوكب وابن القمرين جوهر من فضة
مكنونة فانا الجوهر وابن الدرتين من له جد كجدي في الورى او كشيخي فانا
ابن العلمين فاطم الزهراء امي وابي قاصم الكفر ببدر وحنين در همه
عالم کدام جدی مثل جد من است و کدام پدری مثل پدر من مادرم فاطمه زهراست
و پدرم علی مرتضی است که بشمشیر آبدارش قامت کفر شکسته گردید و علم کفر نگون
شد عبد الله غلاما يافعا وقريش يعبدون الوثنين يعبدون اللات
والعزى معا وعلي كان صلى القبلتين مع رسول الله سبعا كاملا
ما على الارض مصل غيره بين پدرم بود که ایمان آورد از همه کس پیشتر بوده ایمان

بعبادات و بندگی خدا صبر کرد در حالی که طفل بود و به بلوغ نرسیده بود و قریش همه بت پرست بودند
ایشان لات و عزی می پرستیدند و پیغمبر بود و قبله نماز کرده هفت سال با پیغمبر نماز کرد که تا آنکه از
بغیر ایشان دو تن کرد و هیچ کس نمی رسید هجر الاصنام لم یعبدها مع قریش لا فی طرفة
عین ؛ من له عم کعمی جعفر ؛ خلق الله له اجنحتین ؛ یعنی هر کسی بود که طرفة العینی
عبادت معبود بغیر حق نکرد کیست که عمی مثل عم جعفر باشد که خدا دو بال باو داده که
در بهشت پرواز نماید نحن اصحاب العبا خمستنا ؛ قد ملکنا شرقها والمغربین
نحن جبریل لنا سادسنا ؛ ولنا الکعبة ثم الحرمین ؛ ما پنج تن از آل عبا مالک میان
شرق و غرب عالم ایم تا همه رغبت و بهجت ما باشد که شمشیر به روی ما کشیده ما پنج نفر
هستیم که در همه عالم کسی نبود که سادس ما گردد تا آنکه جبرئیل ششم ما گردید ؛ جدی نبی المرسل
مصباح الدجی ؛ وابی الموفی له بالبیعتین ؛ والدی خاتمه جاد بها ؛ حین ولی
راکعا للرکعتین ؛ قتل الابطال لما برزوا ؛ یوم احد و ببدر و حنین ؛ اظهر الاسلام
رغما للعدی ؛ بحسام صارم ذی شفرتین ؛ بلا آنکه این رجز از اشعار مشهوره
آنحضرت است و در اکثر کتب مقتل مذکور است باندک زیاده یا کمی و اگر چه بیش از این از بعضی
از کتب مقتل نقل شده و لکن بجهت اختصار اکتفا بهمین شد پس آنحضرت روحی له
الفداء در برابر آن قوم ایستاد و شمشیر برهنه کرده بود و بر دست داشت آیسا من الحیوة
عازما علی الموت در حالتی که از زندگی خود مأیوس بود و عازم مرگ شده بود و این
اشعار را میخواند ؛ انا ابن علی الخیر من آل هاشم ؛ کفانی بهذا مفخرا حین افخر
منم فرزند علی مرتضی که بهتر از همه عالم است از آل هاشم همین فخر مرا کافی است اگر خواهم فخر کنم

وجدی

وجدی رسول الله اکرم من مضی ؛ ونحن سراج الله فی الارض نزهر ؛ وفاطم
امی من سلالة احمد ؛ وعمی یدعی ذا الجناحین جعفر ؛ وفینا کتاب الله
انزل صادقا ؛ وفینا الهدی والوحی بالخیر یذکر ؛ ونحن امان الله
للناس کلهم ؛ نسر بهذا فی الانام ونجهر ؛ ونحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا
بکاس رسول الله ما لیس ینکر ؛ وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة ؛ و
مبغضنا یوم القیمة یخسر ؛ فطوبی لعبد زارنا بعد موتنا ؛ بجنة عدن
صفوها لا یکدر ؛ محمد بن ابیطالب میگوید که پس آنحضرت طلب مبارز کرد و
هر کس از مبارزان نامدار که بکارزار آمد بدست آن شهنشاه دین طعمه
شمشیر آبدار گردید و بدرک اسفل نار واصل گردید تا گروه بسیاری از ایشان را بجهنم واصل
کرد پس بر میمنه لشکر پسر سعد حمله کرد و میگفت الموت خیر من رکوب العار
والعار اولی من دخول النار ؛ کشته شدن بهتر از آنکه ننگ عار است بر خود
و قرار دادن عار بر خود اولی از داخل شدن در آتش جهنم است پس بر میسره لشکر
حمله کرد و میگفت انا الحسین بن علی ؛ آلیت ان لا انثنی ؛ احمی عیالات
ابی ؛ امضی علی دین النبی ؛ منم حسین بن علی قسم خورده ام که رو
بر نگردانم از شما و حمایت میکنم عیال پدر خود را و بر دین و آیین ختم النبیین
میروم و در بعضی از کتب معتبر مقتل مذکور است که حمله کرد بر قوم و صیحه میزد
بر ایشان مثل صیحه شیر کرار ؛ فاقلب میمنتهم علی المیسرة و المیسرة
علی المیمنة ؛ لشکر را بهم زد بنحوی که میمنه ایشان قلب بمیسره و میسره بمیمنه

بیمنه کرده بود وهر کس نزدیک باو میشد از ناصداران او را بزمین میزد پس بر قلب سپاه زد
و بشمشیر ویزه ایشان را مثل برک درخت بر زمین میریخت تا بچهار صد سوار و
پیاده را روانه جهنم کرد از حمید بن مسلم روایت کرده اند که کفت بخدا قسم که ندیده
بودم هرگز کسی را که این کثرت و جمعیت دور او را کرفته باشند و حال آنکه اولاد و اهل بیت
او و اصحاب او را کشته باشند که دلش محکم تر و قوی تر باشد از او و ببه رستی کار آن کروه بجهت
بر او حمله میکردند پس او باشمشیر بر ایشان حمله میکرد فتنکشف عنه انکشاف
المعزی اذا شد علیها الذئب پس از او میکریختند و راه میدادند مثل کریختن
کوسفندان که کرک را ببینند و حمله میکرد و حال آنکه سی هزار نفر سلاح پوش
در برابر ایستاده بودند فینهزمون بین یدیه کانهم الجراد المنتشر پس میکریختند
از برابر او مثل ملخ که کسی ایشان را متفرق نماید پس بر میکشت بجای خود و میفرمود
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم چه نیکو میکوید در این مقام فشد علیهم وهو
بطل الاسد بالهاشدة ماقت بکل منافق یعنی حمله کرد بر آن اشقیاء و او دلیرترین
حمله کننده ترین و غضب ناکترین قوت و مکرمات فنعم محجبة تنبه حال
بوصف وعنی الوصف غیر مطابق بعضی از دوستان او تشبیه میکنند حال
او را و شجاعت او را بوصفی مثلا آنکه یکی تشبیه میکنند او را بشیر خشمناک و یکی
تشبیه میکنند به نهنکی که در دریای حرب غوطه ور باشد و امثال این تشبیهات
و تشبیه نمودن درست نیست بجهة آنکه نهنک و شیر و غیر اینها از فاضل طینت وی
صولت او خلق شده اند و شیران عالم و نهنکان بنی آدم در قوت و شجاعت خود از نار

سطوت

سطوت او استمداد میجویند اذا شاء یفنی کان عزرئیل خادما له صادرا من امره بالحتف
من حینین میکوید که هر کاه میخواست فانی نماید ملک الموت ادنی خادمی بود از برای او
که هر امر میکرد اطاعت مینمود واما دعی الارواح لبت مطیعة وتحرکهم
عنه بحکم الوتائن اکر ارواح آن کافران را میطلبید همه بدنها را انداخته لبیک کویان
در خدمتش حاضر بودند حرکت کردن از ارواح با امر او امر بیت که در روز اول چنین
قرار داده شده بود بعد از این حمله چنانچه در بعضی از کتب معتبره مقتل مذکور است
بخیمه برکشت و نزد عیال و اطفال خود آمد شنید صدای کریه دختر خود سکینه را
باو خطاب کرد که ای سکینه کریه مکن که من تاب کریه تو را ندارم صبا اذن بیا دختر ما کریه
بار دیکر زنان و دختران و خواهران دور او کرفتند و هر طرف بر غریبی و بیکسی او میکریستند
ایشان را دلداری داده روانه میدان کردید باز بر ایشان حمله کرد فقلب اقدامهم علی
اعقابهم فانکفوا من بین یدیه یدق بعضهم بعضا جمیع آن لشکر کراهت داشتند
و از پیش اسد الله میکریختند بنحوی که بر روی هم میریختند و بهم میخوردند تا
آنکه ایشان را از شریعه دور کرد و اسب داخل میان آب داد وکانت بعضه ان
تطلع من شدة العطش و از کثیر و دار حرب چنان تشنکی بر او غالب شده بود
که نزدیک بود روح مبارکش از بدن جدا کردد و هم چنین اسب او نیز چنان
تشنه بود که نزدیک بود هلاک کردد و اسب از شدت عطش میخواست آب
بیاشامد حضرت باو خطاب فرمودند که تو تشنه و من تشنه بخدا قسم که
چشم ابیدا از آب نخورم تا پس اسب این سخن را شنید سر بالا کرد و آب نخورد حضرت

خطاب باو کرد که اشرب فانا اشرب تو بخور که من هم بخورم پس کوزه آب بر داشت که بحلق
تشنه برساند ناگاه حصین بن نمیر ملعون تیری انداخت که بر آن سر بغض خود رسید تیر را
کشید خون از آن زخم جاری شد بدست مبارک میگرفت و بهوا میریخت و میگفت
یا رب الیک المشتکی من قوم اراقوا دمی ومنعونی شرب الماء خدایا بسوی تو
شکایت میکنم از گروهی که خون مرا بریختند و نگذاردند که شربتی بحلق تشنه‌ام برسانم
با نخواست آب بیاشامد عمر سعد گفت وای بر شما اگر آب بیاشامد همه شما را خواهد کشت
ناگاه ملعونی فریاد زد که ادرکوا خیمة النساء فقد هتکت الحسین خیمه زنان
را تاراج کردند پس آب را بریخت و بر ایشان حمله کرد و خود را بخیمه رسانید خیمه را سالم
دید دانست که این از مکر و عذر آن گروه غدار بوده است باید بکرم مراجعت نماید
گریستند اشاجینی فریاد زد که یا ابه توقف حتی اتزود علک ای پدر باید بایستی تا دیده
بان سبزم از دیدنت بینم و کحلی از جمال با کمالت بچینم زنان و دختران همه از خیمها بیرون
نظم ریختند و مانند پروانه بدور آن شمع بزم هدایت جمع شدند و گویا میگفتند
بجانب پدر مرو و پی شتاب مکن ؛ بسوی قتلگه خویش اضطراب مکن
نظر بجانب واماندگان خود انداز ؛ غنیمت است ز هجران دلم کباب مکن ؛ بقصر
گلشن فردوس میکنی مسکن ؛ بنای طاقتم از سیل غم خراب مکن ؛ در بعضی
از کتب مقتل مذکور است که این دفعه آخر آنحضرت بود که بسوی خیمها آمد
پس بزرگیان سرادق عصمت والطیبه و دختران و خواهران دادر بر کشیده
هر یک دامن پر ابهای خود تعم تسلی بخشیدند ونالة الوداع الوداع وفریاد الفراق

الفراق

الفراق در میان آن بیکسان بلند گردید یکی گریه کنان رفت بر سر بالین فرزند خود زین العابدین
و او را در بغل گرفت و روی او را بوسه داد و او را از درد فراق محرم اسرار امامت ساخت و بار سر سفارش
زنان را باو کرد و سفارش او را بزنان و فرمود ای زنان آماده مصیبت باشید ذبحها
کرده است انصرو شکیبائی بر صدا دید و کلام ناخوشی بر زبان میارید که باعث نقص ثواب
نما شود چون من کشته شوم مو پریشان مکنید و طپانچه بر چهره مزنید و سینه
مخراشید و جامه چاک مزنید و وا ویلا و واثبوراه مگوئید اما شما را از گریه منع نمیکنم
که شما غریبان و مصیبت رسیده گانید لا تلطمی یا ابنة الزهراء خدک من
قتلی وقد غمرت اعضائک احزان ولا تشقی علی الجیب صارخة فان شق
کشف ونشر الشعر خذلان ای خواهر ای دختر فاطمه بهم کشتن من طپانچه بر
رو مزن اگر چه اندوه تو بسیار باشد و جامه را مدر و موی سر را پریشان مکن
لکن اذا اتضعت فی الرمضاء منجدلا والحظ من شامخ المرقوف بنیاتی
حتی حنین حمام الایک نادبة واستمطری الدمع حیث السحب اعیا من
لکن ای خواهر هرگاه بر زمین بیفتم و مرا شهید کنند و ببینی که بدن پاره پاره بر زمین
افتاده است اشک از دیده جاری کن و ناله دلسوز از دل بر کش وان تفرقت
الایتام فانتدبی لجمعها فالاجر فی التعب غفران چون طفلهای یتیم از خوف
جور ظالمان در بیابان متفرق شوند تو مادری کن و ایشان را جمع آوری نما
وان تشق علیها اسر قائدها فاسترقتیر وان غازنک احیان ای
خواهر اگر در وقت اسیری ایشان را بستندی و نام و دی بر اشد سوی کلان ایشان

را التماس کرد که مدارا کنند اگرچه میدانم که رحمی در دلشان نیست واصحاب از ایشان سر نمیزنند
واستسقی من خصمائه الماء ان نکت عطشا فرواه دقاق الخط ملأن اگر فتنه
شوند ابی بجهة ایشان طلب کن شاید بر ایشان رحم کنند و شربت آبی با ایشان بدهند
هذا علی ابوها ان دعت یا اب ولکنهم یمنعون لها فی الله اخوان اینک فرزندم
علی اکبر بجای پدر ایشانست اگر همانا پدر کیرید و مؤمنان بمنزله برادران ایشان‌اند اگر
برادر جوینده بس آن شجاع مظفر پادره بکر بمیدان امد و مانند شیر خشمناک خود را بر
قوم بی باک زد و نظر بشدت عطش کرد اشت و نظر بعادة جانبر و طبیعت بشریه
باز اراده فرات کرد و او را مانع شدند و نگذاشتند که باب برسد و بنا بر روایتی خود را
بفرات رسانید و مرکوبه را که ظرفیت کو جنه بجهة آب خوردن برآب کرد خواست
تناول نماید مردی از قبیله بنی دارم که او را زرعة بن شریک میگفتند تیری بانداخت
بر حنک مبارکش زد که رکوه از دستش افتاد تیر را کشید خون از رویش
جاری گردید آن را میگرفت و میفرمود هکذا و باسمان میریخت و وارد شده است
که آن ملعون حرارت رفت در باطن او و پشت او بهم رسید که او را باد میزد و بنجح زرکشی
بیما ایده و کافور بر پشتش و میگفت عطش مرا کشت ظرفهای بزرگ را از سویق
میاوردند که از برای پنج نفر کفایت میکرد میخورد و میگفت اهلکنی العطش دلو بزرگ را
پر از آب میاوردند همه آن را میخورد و ساکن نمیشد چنین بود تا شکمش پاره
شد و بجهنم ملحق گردید اما آنحضرت زخم خود را که بسته در آن داخل کرده و آنرا
بسته بمیدان رفت و بر روایتی بعد از آنکه مایوس شد از آب و دانست که آب او نمیرسد مگر

بلست

بلست حبة شهید پیغمبر سراب ظهور بهشت شد و فرمود شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی
او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی شیعیان من در حالتی که آب خوش گوار بنوشید
مرا یاد کنید که مرا با لب تشنه کشتند و اگر بشنوید که کسی در غربت افتاده یا بجور کشته شد
بر غریبی و شهادت من ندبه و نوحه کنید و بالجمله آن شجاع مظفر پادره بکی بر آن قوم
بدکردار حمله کرد چنان حمله که بوصف راست نمی آید و در بعضی از روایات وارد شده است
که شمر ولد الزنا چون حملات و شجاعات آن کرار دیر فرار را مشاهده نمود بعمر بن سعد
گفت ای امیر مبارزه نمودن با این مرد ما را هلاک میسازد بخدا اگر همه زمین با او مبارزه
نمائیم همه را هلاک خواهد کرد ما رایت رجلا یقتل بنوه واخوته وانصاره
اربط جاشا من الحسین هرگز ندیده ام کسی که اولاد و برادران و یاوران او
کشته شوند که قوی‌تر باشد دلش از حسین با اینکه می‌بیند ایشان را که در پیش روی
او افتاده اند ولا شک انه ضلع من اضلاع النبوة ابن سعد امر کرد لشکر را
که دو فرقه شوید فرقة بالسیوف والرماح وفرقة بالنبل والاحجار بیک
فرقه با شمشیر و نیزه و فرقه دیکر با تیر و سنگ پس تیر و سنگ زنان بیک طرف
و نیزه داران و شمشیر زنان بیک جانب آه آه بر آن مظلوم خسته حمله کردند و از
هر جانب تیر و نیزه و شمشیر و سنگ بر بدن خسته او میزدند پس او نیز بر ایشان
حمله کرد با اینکه سی هزار نفر از چهار جانب بر او حمله میکردند فاذا داس علیهم
فروا عنه فرار الجراد المنتشر هرگاه در میان ایشان میتاخت مثل ملخی
که کسی میان ایشان راه بعد از چپ و راست میکریختند چون میکریختندی

می آمد در مقام خود می ایستاد و میگفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم حمید بن
مسلم میگوید والله لقد رأیت شیبته مخضوبة بالدم وقد رعته بابی علیه
بیانا ولیس یری للناظرین وهو اذا شد علیهم انکشفوا من بین یدیه
انکشاف الغنم اذا شد علیها الذئب بخدا قسم دیدم او را که از پس خود از
امده بود ریش مبارکش رنگین شده بود و زره او را خون فرو گرفته بود که زره اش پیدا
نبود بنیانی میکرد و همه از خون بر روی زره اش ظاهر شده بود بدیدم و ما دیدم فدا
مظلومیت شود با این حال هرگاه بر ایشان حمله میکرد مانند گوسفندی که گرگ
بر او حمله کند میگریختند صاحب مطالب از ابن شهرآشوب و محمد بن ابی طالب روایت کرده
که چنان کرد انقدر که هزار و نهصد و پنجاه نفر را بدار البوار فرستاد و صاحب منتخب
میگوید چند بیست هزار نفر را کشت ونقل از بعضی مشایخ شده که ده هزار نفر را کشت
واین اگرچه مستبعد مینماید لکن از ان شجاع مظفر که شجاعت و جرأت را از خیر البشر میراث
داشت و معجز جرات و عجب دار انصفات خود بخلع با و عطا کرده بود بعید نیست
بار عمر ابن سعد گفت الویل لکم اتدرون لمن تقاتلون هذا ابن الانزع
البطین هذا ابن قتال العرب ولی بر شما مید انید با کی مقاتله میکنید این
فرزند انزع بطین است این فرزند کشنده عرب است از هر جانب دور او را
بگیرید چهار هزار تیر انداز او را تیر باران کردند و حایل شد لشکر میان او و میان
حرم او صاحب مناقب و سید بن طاوس میفرمایند که آنحضرت صیحه زد بر ایشان
و فریاد زد و یحکم یا شیعة آل ابی سفیان اگر دین ندارید و از معاد نمی ترسید

پس

پس در دنیای خود صاحب عزت باشید و حمیت عربی از دست مدهید شمر گفت چه
میگوئی ای پسر فاطمه فرمود منم با شما جنگ و شما با من جنگ میکنید زنان را تقصیری
نیست منع کنید عتاة و ظالمان خود را از حرم من و تا من در حیاتم کسی متعرض حرم من
نشود شمر گفت این مطلب تو رواست پس فریاد زد که کسی متعرض حرم حسین نشود
خودش را قصد کنید و با خودش جنگ کنید و لعمری انه لکفو کریم آن
قوم جفاکار رو بسوی آن برگزیده پروردگار روانه شدند وهو فی ذلک
یطلب شربة من الماء و آن مظلوم تشنه شربت آبی از آن قوم طلب می
فرمود و هر چند سعی داشت رو به فرات شود و با سید الجانب شریعه فرات
میرفت حملوا علیه باجمعهم حتی اجلوه عنه هر زمان لشکر بان سرور
حمله میکردند تا اینکه او را حایل میشدند و امر بالاخره نکاشد بلب تشنه آب
برسد یا اباعبدالله ما ذقت قبلک جرعة ماء من ظماء کلا و لا اسدا
ترد به اجمالک بیش از تو هرگز بخیالم نمیرسید که در راه ای از بی آبی و تشنگی هلاک
شود و هرگز گمان نمیکردم که شیر را گوسفندان و روباه صفتان او را هلاک کنند
ابو الفرج نقل کرده که آنحضرت طلب آب مینمود شمر ملعون گفت والله لا ترده
او ترد النار بخدا قسم آب نمی نوشی تا بجهنم وارد شوی یکی دیگر گفت ای حسین
آیا می بینی آب فرات چگونه متلالا است مانند شکم ماهی بخدا قسم تو
نمی چشید تا از تشنگی بمیری آنحضرت گفت اللهم امته عطشا خدایا او را
از تشنگی بکش راوی میگوید بخدا قسم که آن ملعون از تشنگی داد میزد و آب مطلبید

آب باو میدادند و مینوشید تا آنقدر که از حلقش بیرون می‌آمد باز فریاد میزد که آبم بدهید
که تشنگی مرا کشت پس چنین بود تا بجهنم رفت لا رحمه الله و در بعضی از کتب نقل کرده‌اند
که پس آنحضرت ایستاد و میفرمود خيرة الله من الخلق ابي بعد جدي فانا ابن
الخيرتين والدي شمس وامي قمر وانا الفضة وابن الذهبين تا آخر ابیات
سید بن طاوس و دیگران روایت کرده‌اند که ناگاه ملعونی که او را ابو الحتوف
جعفی میگفتند تیری انداخت آن تیر آمد و بر پیشانی نورانی آن امام مبین آمد
چون تیر را کند خون بر روی شریفش جاری گردید و روی مبارکش و محاسن
شریفش بخون رنگین گردید پس سر را بسوی آسمان بلند کرده گفت اللهم انك ترى ما انا
فيه من عبادك هؤلاء العصاة خداوندا می‌بینی که چه میرسد بمن از این بندگان عاصیت
اللهم احصهم عددا واقتلهم بددا ولا تذر على وجه الارض منهم احدا ولا تغفر لهم
ابدا پس باز دیگر بر ایشان حمله کرد مانند شیر خشمناک و این حمله چهارم بود فجعل لا
يلحق احدا الا بعجه بسيفه فيقتله والسهام تاخذه من كل ناحية وهو
يتقيها بنحره وصدره یکی تیری نرسید مگر آنکه او را زخمی میکرد و لکن تیر از
هر جانب بجانب آن بزرگوار می‌آمد و بر سینه و گلوی او میخورد و آنحضرت میفرمود
ای بدترین امتها بد عملی کردید بعد از پیغمبر خود و بد رعایت کردید عترت پیغمبر را
دیگر بعد از کشتن من کسی را نخواهید کشت که از کشتن او بترسید و از کشتن
کسی پروا کنید بلکه بعد از آنکه مرا باین طرز بکشید دیگر هر قتلی نزد شما آسان
خواهد بود و بخدا قسم که امیدوارم که خدا مرا گرامی دارد بشهید شدن بسبب آنکه

مرا خوار کردید پس انتقام مرا از شما بکشد حصین بن نمیر لعین گفت ای پسر فاطمه بچه انتقام
میکشد از ما بجهة تو فرمود بدی اعمال شما را میان شما می‌اندازد و خونهای شما را
میریزد پس بعد از آن عذابهای شما را امر ساند و آنحضرت چنین کرد تا آنکه جراحتهای
عظیمه بر بدن شریفش خورد و بروایت حضرت صادق سی و سه طعن نیزه و سی و چهار
ضربت شمشیر بر بدن شریفش خورده بود و ابن بابویه در مجالس از حضرت باقر روایت
کرده که یافتند جراحت بدن آنحضرت را از سیصد و بیست زیاده بود که از شمشیر و نیزه و تیر
بر بدنش جراحت زده بودند و بروایت ابن شهرآشوب سیصد و شصت جراحت بر
بدنش بود و بعضی هزار و نهصد جراحت ذکر کرده‌اند و روایت شده است که جمیع آن
جراحات بر جانب پیش روی آنحضرت بود و آنقدر تیر بر زره آنحضرت نشسته بود
که مانند خار پشت شده بود شیخ مفید و دیگران ذکر کرده‌اند که آنحضرت در گوشه
ایستاد که ساعتی استراحت کند و مجال یابد ناگاه سنگی بر پیشانی نورانیش آمد جامه
را گرفت که خون از روی مبارکش پاک کند ناگاه سهم محدد مسموم له
ثلث شعب فوقع في صدره ناگاه تیر زهر آلود تیری که سه شعبه داشت آمد و
بر سینه‌اش خورد و بنابر بعضی از روایات بر قلبش که از پشتش سر بیرون کرد
پس گفت بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله پس سر را باسمان برداشت و گفت
خدایا میدانی که ایشان میکشند کسی را که بر روی زمین فرزند پیغمبری بجز او نیست
پس آن تیر را از پشت سر خود بیرون کشید فيا ليت ذاك النحر كان بنحري
ويا ليت هذا السهم كان بمهجتي ایکاش که بعوض تو مرا نحر کرده بودند و ای

کاش آن تیری که بر سینه تو زدند بر جگر من آمده بودی داه چون آن تیر را بیرون کشید خون مثل
ناودان از جای آن جاری کردید و دست را بر دهن زخم میگذاشت و چون دستش
پر از خون میشد با سمان میریخت و قطره از آن بر نمیکشت و سرخی آسمان از آن وقت
دیده شد پس مشتی از آن خون کرفته بر سر و روی خود مالید و گفت هم چنین ملاقات
میکنم جد بزرگوار خود را و حال آنکه بخون خود رنگین شده باشم و گویم یا رسول الله
قَتَلَنِی فُلانٌ وَفُلانٌ پس ضعف بر او مستولی گردید و دیگر تاب جدال و قوت قتال نداشت
در جای خود ایستاده هر که از آن قوم بجانب او می آمد برمی گشت که مبادا خون او بر گردن
او باشد و بنا بر بعضی از روایات مردی از قبیله کنده که او را مالک بن نسیر میگفتند
پیش آمد و او را دشنام داد و ضربتی بر سر شریفش زد و برنسی بر سر داشت مملو
از خون شد حضرت فرمود بآن دست نخوری و نیاشامی و خدا با ظالمین محشور
نماید پس جناب حضرت آن برنس را بر زمین انداخت آن ملعون چون دید که آنحضرت آن
برنس را بر زمین انداخت آن را برداشت و در تفسیر برنس کلاهی هست یا جبه بوده با لباسی
که بجهة حفظ باران و مخوان بر سر میکشیدند یا کلاه مخصوصی بوده آن برنس از خز بود
آن ملعون آن را برداشت و بعد از واقعه کربلا بخانه برد آن را میشست و خون
از او میگرفت زنش گفت ای بیحیا لباس که از فرزند پیغمبر کنده در خانه من داخل
میکنی بیرون رو خدا قبرت را از آتش کرداند و بروایتی آن را بزن خود داد که از خون
بشوید آن زن بگریه درآمد و گفت وای بر تو حسین را کشته و لباس او برهنه
کردی بخدا قسم هرگز در خانه تو نخواهم ماند آن ملعون برخواست تا او را طپانچه بزند

زند و سنگش بدیر خورد و بیخبر برد سنگش رفت و دستش زخم شد و کما ذکر شد زخمی تا آنکه
دستش از بدنش افتاد و بروایتی دستهای او خشک شده زمستان چوب و خون از آن جاری
و در زمستان مانند دو چوب خشک بود و در فقر و نکبت مبتلا بود تا بجهنم واصل شد
لا رحمه الله و لما آنحضرت چون آن برنس را از سر انداخت امد بسوی خیمه و خرقه طلبید
چون او را آوردند آن را بر زخم خود بست و بر بالای آن کلاهی گذاشت بر بالای آن عمامه بست
و بروایتی در این حال ندا کرد یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه یا فاطمه عَلَیکُنَّ
مِنِّیَ السَّلامُ زینب پیش آمد و گفت یا اَخِی اَیقَنتَ مِنَ القَتلِ ای برادر دل بکشته
شدن دادی و یقین بشهادت کردی حضرت فرمود وَکَیفَ لا اَیقَنُ وَلَیسَ لِی مُعِینٌ
وَلا نَصِیرٌ چگونه یقین نکنم و حال آنکه یاوری ندارم گفت ای برادر ما را بجد
خود برگردان فرمود هیهات اگر دست از من برمیداشتند در این مهلکه نمی افکندند خود را
وَکَأَنِّی بِکُم غَیرَ بَعِیدٍ کَالعَبِیدِ یَسُوقُونَکُم اَمَامَ الرِّکَابِ وَیَسُومُونَکُم سُوءَ العَذَابِ
میخواهم کویا می بینم در این نزدیکی که شما را مثل بندگان و کنیزان اسیر کرده اند و شما را در جلو
اسب میدوانند و عذاب میکنند زینب خاتون چون این را شنید ناله اندوهناکی از دل حزین
بلند شد با دل سوزان و جگر بریان شروع بشیون و فغان کرده میگفت وا وَحدَتَاه وا قِلَّةَ
نَاصِرَاه وَا سُوءَ مُنقَلَبَاه وا شُؤمَ صَبَاحَاه پس دست زده جامه را چاک زده و موی را
پریشان کرده و طپانچه بر روی زد حضرت با و فرمود مَهلاً یا بِنتَ المُرتَضَی اِنَّ
البُکَاءَ لَطَوِیلٌ آهسته باش ای دختر علی مرتضی بدرستی که گریه طولانی بعد از
این خواهی کرد پس خواست که برود و زینب خاتون با وجیبه او را گرفت

و میگفت مهلاً یا اخی توقف حتی اتزود من نظری فهذا وداع لا تلاقی بعده ای برادر
مدارا باش تعجیل مکن زمانی توقف کن تا از دیدن روی تو توشه برگیرم واز گلستان جمالت
گلی بچینم که این وداع اخرست و دیگر بهم نمی رسیم مهلاً اخی قبل الممات هنیئاً لمن
صحتی لوعة وغلیل ای جان خواهر اندک زمانی مدارا باش پیش از انکه از دیدارت محروم شوم تا
سوزش درد ام بجهت نظاره تو اندکی تسلی دهم فجعلت تقبل یدیه ورجلیه پس پاها ودستهای
برادر را میبوسید و سایر زنان نیز دور ان حضرت ناتوان را گرفته بودند و دست و پای او را
می بوسیدند و ناله دلسوز از سینه میکشیدند پس با بیرون رفت و رو بمیدان روانه شد
و حضرت و ما انده شده بود و از کار و اماند بود صاحب مجالس میگوید فوقفوا ساعة ثم عادوا
واحاطوا علیه ساعتی توقف کردند باز هجوم اوردند و دورش را گرفتند ناگاه خولی بن یزید اصبحی
تیری زد که بر جنب شریفش امد و بروایتی صالح بن وهب مزنی نیزه بر پهلویش زد که از
اسب در گردید از طرف راست و بر زمین بمحنت جز کربلا افتاد بلند مرتبه شاهی
ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد اهوی فکبرت الصفوف
بزعمه وبرغم کل مکبر ومهلل اه بر زمین افتاد و بجهت افتادن او الله اکبر
گفتند و حال انکه بجهت افتادن او هر مکبری و موحدی از یاد او امد و تکبیر و تهلیل
بر زمین افتاد عجباً من السبع الطباق کیف لم تنشق والارضین لم تزل
اسفاً علیه والکواکب کیف لم تنقض والافلاک لم تتعطل تعجب
میکنم که چرا اسمانها بهم نشکافت و چرا زمین تزلزل نکردید و سرنگون نشد
چرا ستارها بر زمین نیفتاد و چرا افلاک از حرکت وگردش نیفتاد و عبدالله

ابن الحسن طفلی بود که هنوز مراهق نشده بود چون عم بزرگوار خود را بان حال دید روانه
میدان شد و بروایت دیگر در وقتیکه انحضرت وداع کرد و روانه میدان شد گریه کنان
بعقب عم خود روانه میدان گردید زینب خاتون بعقبش دوید که نگذارد بمیدان رود جناب
امام ع ندا کرد که بخواهر خود که احبسیه یا اختاه یعنی ای خواهر نگهدار او را که بمیدان نیاید ان
طفل ابا وامتناع کرد بامتناع شدیدی و گفت لا والله لا افارق عمی نه بخدا قسم از
عم جدا نمیشوم باری امد تا بخدمت عم رسید چون نزد انحضرت رسید ابحر بن کعب
و بروایتی حرملة بن کاهل شمشیری حواله ان امام مظلوم کرد ان طفل گفت ویلک یا ابن
الخبیثة اتقتل عمی وای بر تو ای بد ولد الزنا ایا عم مرا میخواهی بکشی ابحر لعین در غضب
شد شمشیر را حواله ان طفل کرد طفل دست را پیش اورد شمشیر بر دستش فرود امد
دستش را برید تا طرف دیگر سوی پوست و بر بدنش معلق شد فریاد زد که یا عماه و بروایتی
گفت یا اماه مادرش با سرهای برهنه بیرون دوید و فریاد واولداه وا قرة عیناه
برکشید چون جناب سید الشهدا ان طفل را در بر کشید و فرمود یا ابن اخی صبراً علی ما نزل بک
ای نور دیده برادر صبر کن بر انچه بتو واقع میشود که زود باشد که با اباء صالحین خود ملحق
گردی با انحضرت او را تسلی میداد که ناگاه حرملة بن کاهل تیری بر گلوی نازنینش زد
که در کنار عم بزرگوارش شهید شد و با پدر شهیدان ملحق گردید زینب خاتون که این
را دید شروع بشیون کرد و میگفت وا ابن اخاه لیت الموت اعدمنی الحیوة کاش
مرده بودم و این روز را نمیدیدم کاش اسمان بر زمین می افتاد کاش کوهها از بن پاره
میشد و او کشته است که چون ان مظلوم از هیچ طرف یاوری ندید که

باستان کرده میگفت صبراً علی قضائك لا معبود سواك یا غیاث المستغیثین پس استغاثه میکرد
وکسی جوابش نمی‌گفت و دادرس طلب میکرد وکسی بدادش نمی‌رسید ملائکه آسمانها بگریه در آمدند
وگفتند خداوندا این ظالمان بر فرزند پیغمبر تو میکنند و تو می‌بینی و تو که انتقام تو شدید
میباشد ندا رسید که ای ملائکه نظر کنید بجانب عرش چون نظر کردند دیدند شخصی را که ایستاده
و مشغول نماز است ندا رسید که بهمین قائم انتقام خواهم کشید از این جماعت بجهة او و بدر دیگر
بجهة خون یحیی هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل را کشتم و بزودی باشد که بجهة خون حسین پسر
فاطمه هفتاد هزار نفر از بنی امیه را بدست مهدی قائم بکشم و بروایت سید بن طاوس
چون امام بر زمین افتاد خسته زینب خاتون از خیمه بیرون آمد و فریاد میکرد و اخاه
واسیداه واهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض ولیت الجبال تدکدکت
علی السهل کاش آسمان بر زمین می‌افتاد و کاش کوهها پاره پاره میشد و بروایت
شیخ مفید خطاب به پسر سعد کرده فرمود و حال آنکه او نزدیک آن ملعون بود فرمود
ویحك یا عمر ایقتل الحسین وانت تنظر وای بر تو ای عمر حسین را میکشند
و تو ایستاده و می‌بینی پس آن ملعون اشك از روی نحسش جاری شد و روی
خود را برگردانید پس آن مظلومه دلسوخته رو بسوی اشقیا افغان کرده
فریاد زد که ویحکم اما فیکم مسلم وای بر شما آیا یک مسلمان در میان شما هم نمی
رسد هیچ کس او را جواب نداد و بروایت ابن طاوس شمر ملعون فریاد زد که
وای بر شما چه انتظار میکشید پس از هر جانب بسوی او حمله کردند پس زرعة بن
شریک ضربتی بر کتف او زد و بروایتی کتف چپ او زد و او را [illegible] کرد

بر زمین زد که بر جانب مقدسش بخیه میان دوش و گردن او زد چون این ضربت را بر آن بزرگوار
بر رو در افتاد و آفتاب از شدت ضعف گاهی می‌افتاد و گاهی می‌نشست پس سنان بن انس
ملعون نیزه بر بزرگی سینه برتر فتوح آن حضرت زد پس نیزه را کشید نیزه دیگری بر سینه
شریفش زد پس همان نعل الاینا تیری بر سینه اش زد یکی گردنش زد که آفتاب برو در افتاد پس
برخواست و آن تیر را بقوت کشید و دستهای خود را بزیر دهان زخمش گذارده خون
را میگرفت و بر سر و ریش مبارک خود میمالید و میگفت هکذا القی الله مخضباً
بدمی مغصوباً علی حقی چنین ملاقات میکنم خدا را بخون خود آلوده و باحق غصب شده
مردی در کنار عمر بن سعد ایستاده بود از حرام زاده او گفت وای بر تو برو و او را
خلاص کن و کار او را بساز که خولی ملعون بجهة این امر عظیم اقدام کرد که برود برائی
او افتاد و برگشت پس شمر شروع میکرد از هر جانب با او حمله ور شدند ابو الحتوف
جعفی تیری بر جبینش زد و حصین بن تمیم تیری بر دهنش زد ابو ایوب غنوی
تیر زهرآلود بر حلقش زد حضرت فرمود بسم الله ولا حول ولا قوة الا بالله
وهذا قتیل فی رضاء الله خون را گرفت و چند مرتبه بر سر خود مالید سنان
ابن انس رفت بجهة کشتن او چون خواست شمشیر بر او زند از امام عالیمقام چشم باز
کرد از بیحیا ترسید و برگشت شبث بن ربعی لعین پیش رفت کو شمش چشم باز
شمشیر را از دست انداخت و گفت معاذ الله یا حسین ان القی الله بدمك عمرو
ابن حجاج از اسب فرود آمد و بجای جراحت رسید دانست پسر بیحیی که ذات هم که نظر
بر چشمهای آن امام افتاد برگشت و سوار بر اسب شد شمر ولد الزنا گفت چرا برگشتی

چشمهای او مانند چشمهای جدش بنظرم امد نخواستم خونش را بگردن گیرم حمید بن مسلم
میگوید در این اثنا زینب خاتون از خیمه بیرون امد و گوشوارهای گوشش میلرزید
و میگفت لیت السماء انطبقت على الارض ولیت الجبال تدکدکت على السهل ای
عمر بن سعد ایا ابو عبد الله را میکشند و تو ایستاده و می بینی آن لعون را اشک از رو
ریشش جاری شد ابن طاوس و ابن غا از هلال بن نافع روایت کرده اند که گفت من
با اصحاب عمر بن سعد ایستاده بودم که ناگاه مردی فریاد زد که ابشر ایها الامیر هذا شمر
قتل الحسين ای امیر بشارت باد ترا که حسین کشته شد میگوید من بیرون رفتم از صف
تا بنزدیک آن امام مظلوم دیدم در میان خون و خاک افتاده و نزدیک است که روح
مقدس از بدن مطهرش پرواز کند بخدا قسم که هرگز کشته بخون اغشته نیکوتر و
نورانی تر از او ندیده بودم و نور روی او و جمال او و هیبت او مرا حیران کرده بود و مرا از فکر
کشتن او برده بود ناگاه شنیدم او که میگفت اما تسقونی قبل طلوع روحی شربة
من الماء ای بیش از آنکه روح از بدنم جدا شود یک شربت آب بمن دهید ناگاه یکی
جوابش گفت بخدا قسم قطره از اب نخواهی چشید تا وارد جهنم شوی و از حمیم جهنم بنوشی آن
حضرت تبسم کرد و فرمود ای لعین وارد جهنم میشوم و حمیم جهنم می نوشم نه بلکه بر جدم رسول
خدا وارد میشوم و در منزل او ساکن میشوم في مقعد صدق عند مليك مقتدر و از نهر
طهور بهشت می آشامم و شکایت میکنم بسوی او از ظلم و ستمی که بمن کردید و ظلمی که با اهل
بیت و یاوران من کردید میگوید همه ایشان در غضب شدند که گویا ذره رحم در دلهای سنگین
ایشان نبود و او با ایشان تکلم میکرد و ایشان او را شهید کردند و از حضرت باقر ع

روایت شده که فرمود لقد قتل بالسيف والسنان وبالحجارة وبالخشب وبالعصا
او را کشتند بشمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا ولقد اوطئوه الخيل بعد ذلك یعنی
آن بدن امام را بعد از شهادت پامال سم اسبان کردند مخمس کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی
وین خیمه بلند ستون بی ستون شدی ❀ کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان ❀ سیماب وار
گوی زمین بی سکون شدی ❀ کاش آن زمان بر آمدی از کوه تا بکوه ❀ سیل سیه که
روی زمین قیرگون شدی ❀ کاش آن زمان که کشتی آل نبی شکست ❀ عالم تمام غرقه
دریای خون شدی ❀ کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک ❀ جان جهانیان همه از تن برون
شدی ❀ او چون حسین را شهید کردند زلزله در عالم افتاد شوری در ملائکه آسمانها برپا شد
عالم ظلمانی گردید بادهای عظیم وزید آسمان خون بارید از زمین خون جوشید و در بعضی
از روایات است که منادی با آواز اعلا ندا کرد قتل الامام ابن الامام قتل والله الحسين
فنادى منادٍ عند ذلك في السماء ❀ الا انقضت من دين احمد العرى ❀ الا
قتلوا الاسلام والدين والتقى ❀ الا قتلوا سبط النبي المطهرا ❀ اواه آه احزن
منه الشمس واساطا لما ❀ اقضی له حجر النبوة مرقدا ❀ فبكته املاك السموات
العلى ❀ والدهر بات عليه مشقوق الردا ❀ والرعد كف الجود مكفوفا وطرف
العلم مطروفا عليه ارمدا ❀ والوحش صاح لما عراه من الاسى ❀ والطير
ناح على عزاه وغردا ❀ فلأبكين عليك يا ابن محمد ❀ حتى اوسد في
التراب ملحدا ❀ مجلس یازدهم در آمدن انا لله وانا اليه راجعون
ذو الجناح بجانب خیمه بسم الله الرحمن الرحيم و بخیمها و غارت کردن خیمها

الحمد لله العلي المنان الذي لا يشبهه شيء من الاكوان ولا مثيل له في الاعيان والصلوة والسلام
على اشرف نوع الانسان المتفرد من ابناء جنسه في المكانة والشان محمد سيد الانس والجان
واشرف من حواه الزمان والمكان وعلى اوصيائه اصباء الدهر ونواميس الزمان و
ادلة التوحيد واركان الاسلام والايمان خصوصا على السبط الشهيد العطشان و
الوحيد اللهفان والاسير الحيران والغريب الولهان قليل الانصار والاعوان كثير
الاحزان والاشجان السليب العريان الذبيح الظمآن المقطوع الاعضاء والبنان مسلوب
العمامة والجنان البعيد عن الاوطان المقتول بظهر الكوفان الذي غسله الدموع
الهتان وكفنه العبدان وكافوره التربان وقبره قلوب اهل الايمان الذي
اجتمع عليه حزب الشيطان وجنود الكفر والطغيان تمنعوا عنه الجنان وسارعوا
اليه بالسيف والسنان تسقوه الحتوف رشقا بالنبال وطعنا بالرماح و
ضربا بالسيوف وكان المح نحوه واداه مطروحا على الرمول بين الخيول
يستغيث فلا يغاث ويستجير فلا يجار ويستسقي فلا يسقى فوا اسفا
على الشيوخ والشبان فوا حسرتاه على تلك الاجسام والابدان جسوم
طال ما اتعبوها في عبادة الرحمن وتلاوة القرآن تسفوا عليها الصبا و
الدبور وتنوشها العقبان والنسور واحزناه على تلك البنات والنسوان
والاطفال والصبيان مسلوبة الثياب والاسباب منزوعة القراط من
الاذان مشتومة الاباء والاخوان المحمولة على الهزال المشهورة في البلدان
تلقيهم في منازل الترقان والجيان الى اللعين الفتان فلعنة الله عليه لعنة

توصله

توصله الى اسفل دركات النيران وبعد فقد قال الله سبحانه قل لا اسألكم عليه اجرا
الا المودة في القربى ومن يقترف حسنة نزد له فيها حسنا ان الله غفور شكور
بدانکه حق پیغمبر خدا بر خلق خصوصا امت او بعد از حقوق الهی عظیم تر از حق هر ذی
حقی میباشد زیرا که علاوه برآنکه واسطه وجود هر موجودی وسبب نزول برکات
ورحمت از خالق ارضین وسماوات میباشد و واسطه حصول معرفت الهی و معرفت
طریق بندگی نسبت بهمه عالمیان میباشد چنانچه سابقا اشاره باین شد و باخبار
وروایات واضح گردید با وجود اینها هم معلوم است که چه زحمتها کشید و تحمل چگونه
شاق عظیمه نمود تا آنکه طریقه خداپرستی را بخلق تعلیم فرمود و مردم را از تیه ضلالت و
گمراهی نجات داده براه مستقیم حق شناسی وحق پرستی رسانید مبعوث شد در
زمانی که خلق بجز عبادت اصنام وانداد چیزی نمی دانستند و بغیر از کفر و شرک طریقی را
نمی پیمودند زمانی که ظلمت جهالت عالم را گرفته بود و اوانی که دود کفر و بت
پرستی عالم را سیاه کرده بود شیرازه علوم و حکم گسیخته و قواعد علم و دانش مندرس
ومعالم معارف در بوته حق شناسی منطمس گردیده مردم را از طریق عدل و داد راهی
نه بسوی حقیقت ومعرفت دلیلی جمعی به بت پرستی مشغول وگروهی بجور وحیف
وظلم مشغول وجماعتی منهمک در شهوات ولذات نفسانیه وطایفه منغمر در
رذایل شیطانیه وحیوانیه در چنین حالی مبعوث شد وعلم رسالت برافراشت
ورایت هدایت برپا نمود وخلق را براه حق دعوت نمود در حالی که نه زر ولشکر
ونه جمعیت ویاوری بود از هر جانب اظهار عداوت و دشمنی با او کردند و بدست

و زبان او را اذیت کردند و شمشیر بر روی او کشیدند و سنگ بر روی او زدند و دندانش را
شکستند و از هر جانب مکر قتلش را بستند و او بغیر صبر و تسلیم و رضا بالهی نمی‌نمود
و بغیر از شکر و حمد چیزی اظهار نمینمود و بر قوم خود نفرین نکرد و بغیر اللهم اهد قومی
فانهم لا یعلمون چیزی نگفت هر پیغمبری بعد از زیادتی ظلم از قوم با وجود ایشان
نفرین کرده قوم خود را یا بغرق یا بحرق یا بصیحه یا بمسخ یا بخسف یا بغیر آن مبتلا و
هلاک میکرد و این بزرگوار با آنکه اذیت قوم او بیش از اذیت پیغمبران سلف بود
بر قوم خود نفرین نفرمود و تحمل فرمود تا ایشان را بطریقه حق رسانید و راه بندگی
و حق شناسی بخلق تعلیم فرموده علوم و معارف و حکم را در میان ایشان منتشر نمود
و بمواعظ شافیه و حکمتهای علیه وافیه خلق را در فکر آخرت از لذات
شهوات حیوانیه منصرف گردانید و باخلاق الهیه خود مردم را از اخلاق شیطانیه
وا داشت طریق معاش و معاد را بخلق تعلیم نمود و بساط عدل و داد را در عالم منبسط
گردانید و بالجمله خلق را از عذاب نیران بروح جنان رسانید و از غضب رحمن نجات
داده بدار السلام و ملک جاودان کشانید بلکه دنیای خلق را معمور و از ذلت
بعزت العزة لله و لرسوله و للمؤمنین رسانید و بواسطه او امتش افضل
از سایر امم گردید و در میان امتها بامت مرحومه ملقب شدند حتی آنکه پیغمبران
دعا میکردند که خداوندا ما را از امت مرحومه پیغمبر آخر الزمان گردان حتی آنکه
در اخبار کثیره وارد شده است که حضرت موسی از خدا مسئلت مینمود که او را از
امت پیغمبر آخر الزمان گرداند پس هر چه حقوق آنحضرت بر امت بسیار و بیشمار

بود

بود بالجمله از آنحضرت متوقع میبودند از شفاعت کبری در قیامت و لهذا خواهش کردند که خدمتی
بجهت آنحضرت کرده باشند و کاری کرده باشند که قدری خجالت ایشان کم باشد خداوند جلیل
این آیه را فرستاد که قل لا اسئلکم علیه اجرا بگو یا محمد بامت خود که من مزدی از شما بجهت رسالت
خود و زحمتهای خود از شما نمیخواهم و چیزی از مال شما توقع ندارم و خدمتی از شما طلب نمیکنم
مگر دوستی خویشانم و اقربایم این است مزد رسالت من و اجر نبوت من و از تفضلات کامله
الهی و کرامت حضرت رسالت پناهی این مودت که اجر رسالت او بود از ایشان قرار داده
منافع آن برای ایشان مهیا نمود و فرمود و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا و کسی که
حسنه که ولایت اهل بیت باشد کسب نماید زیاده میکنیم از برای او در آن عمل احسان و نیکی
را بلکه افضل حسنات و اشرف قربات و طاعات قرار داده‌اند و احادیث بسیار از حضرت صادق
ع روایت کرده که فرمود ان فوق کل عبادة عبادة و حبنا اهل البیت افضل العبادة
بالاتر از هر عبادتی عبادتی میباشد و محبت ما اهل بیت افضل از هر عبادتی است و
از فضیل روایت شده که گفت پرسیدم از ابو الحسن موسی بن جعفر ع کدامست از آن امور
که بندگان تقرب میجویند بسوی خدا از آنها فرمود که افضل قربات طاعت خدا و رسول
و محبت خدا و رسول و محبت اولو الامر است و شیخ طوسی از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است
که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود خبر دهم شما را بحسنه که هر کس با او باشد البته ایمن
میباشد از فزع قیامت و سیئه که هر کس آن سیئه را داشته باشد خدا او را برو در جهنم
میاندازد عرض کردیم بلی فرمود الحسنة حبنا و السیئة بغضنا الحسنة ولایت و دوستی
ما است و السیئة عداوت و بغض ما است و دیلمی در اعلام الدین از حضرت صادق

روایت کرده آنکه گروهی آمده شدند بر حسین بن علی ع و عرض کردند که یا ابن رسول الله اصحاب
ما و رفقای ما رفتند بنزد معاویه و ما نزد تو آمدیم حضرت فرمود پس ما بجایزه میدهیم
شما را بیش از آنچه معاویه بایشان میدهد عرض کردند فدای تو شویم ما بجهت دین خود
آمده ایم نه بطمع دنیا حضرت زمانی طویل سر بزیر انداخت و خط بر زمین کشید پس سر بالا
کرد و فرمود قصیرة من طویلة کوتاه سخن کسی که دوست دارد ما را نه بجهت قرابتی که با ما
دارد و نه بجهت چیزی از دنیا که بما رسیده باشد بلکه دوست دارد ما را بجهت خدا و رسول جا
معنا یوم القیمة کهاتین بیاید در قیامت با ما مثل این دو و دو انگشت سبابه خود را
باهم ضم کردند بدانکه ولایت اهل بیت و دوستی قربی را خدا واجب بلکه از فرایض عظیمه و ارکان
اسلام قرار داده و آن را اجر رسالت و مزد نبوت پیغمبر قرار داده بلکه شرط قبول اعمال
و طاعات کردانیده طاعات خالی از ولایت ایشان وبال و موجب نکال میباشد
روزی جناب پیغمبر ص و گروهی از اصحاب نشسته بودند مردی عرض کرد انا نحب الله
و رسوله ما خدا و رسول او را دوست میداریم و اهل بیت را ذکر نکرد و آنحضرت
در غضب شد و فرمود خدا را دوست دارید بجهت آنچه عطا میفرماید بشما از نعمتهای خود
و مرا دوست دارید بدوستی خدا و اهل بیت مرا دوست دارید بجهت دوستی من قسم
بخداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر مردی تمام عمر خود را مابین رکن
و المقام در صیام و رکوع و سجود بسر برد پس ملاقات نماید بدون ولایت اهل بیت من این
عبادة او را نفعی نبخشد عرض کردند کیستند اهل بیت تو فرمود نداند خویشان من که
دعوة مرا قبول کنند و بعبادت من دعوة نمایند کسی که خدا او را از من و خون و گوشت من خلق

کرده

کرده عرض کردند اصحاب که ما خدا و رسول و اهل بیت او را دوست میداریم فرمود بخ بخ
فانتم اذا منهم و معهم به به پس شما از ایشان میباشید با ایشان میباشید و محشور
محشور میشوید با آنکه او را دوست میدارید از برای اوست آنچه را کسب کرده از خیر
روایت شده است که گفت با حضرت باقر ع بودیم در خیمه قریب به پنجاه نفر کسی از
جلالت و مهابت ایشان سخن نمیگفت حضرت فرمود چرا سخن نمیگوئید شاید شما
گمان میکنید که من پیغمبرم والله چنین نیست ولکن مرا قرابتی است با پیغمبر و از اولاد اویم
آیا میدانید کدام بقعه افضل است در نزد خدا هیچکس جواب نداد خود فرمود آن
مسجد الحرام است پس فرمود آیا کدام بقعه از مسجد حرمت آن در نزد خدا بیشتر است و
افضل است کسی جواب نگفت بانخود فرمود ما بین الرکن والمقام و باب الکعبة
میان رکن و مقام و در کعبه افضل است از سایر مواضع مسجد بخدا قسم که اگر مردی
بایستد در این مکان در شب تا روز و روز تا شب و لم یعرف
حقنا و حرمتنا لم یقبل الله منه شیئا با این اعمال حق ما را و حرمت ما را نشناسد
خدا چیزی از عمل او را قبول نخواهد فرمود بادی پیغمبر خدا راضی شد بعوض نعمتهای که کشید
و تعبهای که متحمل کردید در راه دین خدا و بعوض حقهای که بامت دارد همین که دوست
دارند اهل بیتش را و دوست داشتن امر صعبی نیست و حرجی ندارد پس چه قدر
بیدین است کسی که این امر سهل را در مقابل این حقوق قبول ننماید و از آن عجب تر که
بعوض دوستی دشمنی نماید در حدیث است که چون این آیه شریفه نازل شد
حضرت در میان اصحاب برخاست فرمود که ایها الناس خدا فریضه بر شما واجب کرده اید

ایا شما ان را بجا می اوردید تا بکوید بر شما احدی او را جواب نکفت حضرت رفت تا انکه روز
دیکر شد باز بر خواست و فرمود ای قوم خدا بر شما از نصیحت مفروض است ایا قبول میکنید
تا بکویم بر اصحاب جواب این خطاب را تا از نادان تعقیب نمی کند کسی جواب نداد انحضرت فرمود
اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ وَلَا طَعَامٍ وَلَا شَرَابٍ اکر وجه خلق این نفاق بلا
و نقره ندارد و طعامی و شرابی از کسی نمی خواهیم کفتند اکر چنین است بیان فرما حضرت
ایرا نخواندند و فرمود من تکلیف اینست که دوست اهل بیتم را از شما میخواهم کفتند اما اکر
آن اینست پس قبول میکنیم حضرت صادق فرمود فَوَاللهِ مَا وَفَى بِهِ اِلَّا سَبْعَةُ نَفَرٍ
بخدا قسم که وفا نکردند بان مکر هفت نفر ای و الله درست فرمود حضرت صادق که وفا
نکردند با این مکر معدودی چند همین که بعد از رحلت پیغمبر همه از اهل بیتش روکردان شدند
و اهل بیت او را مظلوم و بی یاور کذاشتند و حق ایشان را غصب کردند و اتش بر در
خانه ایشان زدند و بی اذن ایشان در خانه ایشان داخل شدند و پهلوی حضرت زهرا شکستند
و پسرعموی او را از خانه بیرون کشیدند و او را خانه نشین کردند و فرزندانش را مظلوم کردند
و ایشان را مخذول کذاشتند و زهر الماس بکام یکی ریختند و شمشیر جفا بر روی دیگری
کشیدند و او را با اهل بیتش تشنه کشتند و عیالش را اسیر کردند و سرش را در اطراف
بلاد کردانیدند تا پیش خدا و پیغمبر خدا بچه رو خواهند آمد و چه مراعات پیغمبر خدا کردند
کو فرزندش هر چند میفرمودند ما خویش و ذریه پیغمبر شماییم میکفتند تو را میشناسیم
میکشیم هر چند نالید و فرمود وا جداه و ابا القاسماه و ابتاه و اعلیاه کرد کسی با و رحم ننمود حضرت
فرمود اَقْتُلُ عَطْشَانًا وَجَدِّيَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى اَقْتُلُ عَطْشَانًا وَاَبِي عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى

اُمّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ ای بابا لب تشنه میکشید مرا و حال آنکه جدم محمد مصطفی است ای بابا لب تشنه
میکشید مرا و حال انکه پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه زهرا است کی بدانی شرم زیبد
کاش حال که رعایت پیغمبر نمیکردند او را یکی از مسلمین حساب میکردند کاش حال که محبت نمیکردند
عداوت نمی ورزیدند و عیالش را اسیر نمیکردند و بدنش را پایمال نمی
کردند کاش اکر مسلم حساب نمیکردند او را هم یکی از طائفه عرب می انکاشتند و حقوق حرمت
او را از دست نمیدادند همچنانکه خود فرمود اکر شما را دین نیست و از قیامت پروا
ندارید فَكُونُوا اَحْرَارًا فِي دُنْيَاكُمْ وَارْجِعُوا اِلَى اَحْسَابِكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْرَابًا فواعجبا من غیرت عرب
از دست مرد هند ... زنان و دختران و حرم من مشوید ... رسول الله فِيمَا نَالَتْهُ
مِنْ اُمَّتِهِ لَنَفُوزُ بِاَمْرِكَ ضُيِّعَ یا رسول الله مصیبت کن و ... ببین ... بنوحه
اناث میت ... که امر تو را ضایع کردند و وصیت تو را مراعات ننمودند یا لیت و
لم يكن او انّه مَا كَانَ تَدُوْنُ حَائِلٍ اَوْ مُضْطَجِعٌ لِيَرَى الْحُسَيْنَ وَمَا لَقِيَ مِنْ شِدَّةٍ
يَوْمَ الطُّفُوفِ فَذَاكَ خَطْبٌ اَفْظَعُ کاش در دنیا بودی یا حائلی بود تو را
تا میدیدی حسینت را که چکونه شد ایری او را رو داد در زمین کربلا بدرستیکه
بلیه او عظیم و از حد تجاوز کرده بود فَعَلَيْكَ يَعْظُمُ لَوْ تَرَاهُ وَوَلَدَهُ يُحْجَبُونَ عَنِ
الْمَاءِ الْمُبَاحِ وَاُمْنِعُوا بسیار بر تو عظیم و دشوار می آمد که ببینی او را و اولاد او را
که از آب منع کرده اند ایشان را و با لبهای تشنه ناله و اعطشاه بر آورده اند اَفْدِي
الشِّفَاهَ الذَّابِلَاتِ مِنَ الظَّمَا اَفْدِي الْجُسُومَ النَّاعِمَاتِ تُقَطَّعُ روح و جانم
بفدای آن لبهای خشکیده که از شدت تشنگی خشک و کبود شده و روح

و جانم فدای آن بدنهای شریفه که از دم شمشیرهای کوفیان پاره پاره میشد : وَعَلَيْكَ يَعِزُّ أَنْ تَرَاهُ
مُجَدَّلًا : تَحْتَ السَّنَابِكِ بِالْعَرَاءِ مُوَزَّعًا : کوفیان و دشوار بود بر تو که ببینی آن بدن مطهر را
که در زیر دست و پای اسبان مخالف افتاده و بدنش پایمال میشود عَجَبًا لِأَطْبَاقِ
السَّمَاءِ وَأَرْضِهَا : مِنْ بَعْدِ مَصْرَعِهِ تُحَطُّ وَتُرْفَعُ : تعجب است که بعد از کشتن حسین آسمان
بر پا ایستاده و حرکت میکند و زمین بجای خود ساکن میباشد وَعَلَيْكَ يَعِزُّ أَنْ تَرَى
الرَّأْسَ فِي عَالِي السِّنَانِ مُشَهَّرًا مُرْتَفِعًا دشوار است بر تو یا رسول الله که ببینی
سنان ابن انس را که سر فرزند مظلومت را ظاهر و علانیه بر سر نیزه کرده یَا قَاصِدَ الْأَرْضِ
الطُّفُوفِ فَقُلْ لَهَا هَلَّا عَلِمْتِ بِمَنْ بِأَرْضِكِ صُرِّعُوا هَذَا الْحُسَيْنُ وَمَعْشَرٌ مِنْ آلِهِ
مَا كَانَ ذَنْبُهُمْ وَمَا ذَا ابْتَدَعُوا بگو بزمین کربلا که آیا میدانی که کدام اشخاص بر زمین تو
افتادند اینک حسین و گروهی از نیکان و اهل بیت او میباشند چه گناه کرده بودند
که بایست اینگونه ظلم و ستم کنند ایشان را عزیز من چون دانستی که محبت ایشان
واجب بلکه اوجب واجبات و افضل طاعات است پس آن را مراعات کن و این واجب را
از دست مده که اگر در آن مساهله کردی از همه خیرات محروم میشوی زیرا که این دین
خدا که ملائکه بآن متدین میباشند چنانچه در حدیث است که حضرت میفرمایند و
هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ آیا دین میباشد بغیر از محبت و ولایت ما اهل بیت پس
هر که محبتش کاملتر و زیادتر میباشد دینش قوی و ایمانش قوی تر میباشد و
مراتب محبت مختلف است زیرا که یکی بمرتبه میباشد که محبوب خود را از همه چیز
دوست تر بلکه از جان و مال و فرزند و عیال مقدم میدارد و یکی چیزی بآن چیزی

همیشه

همینکه بیاد مصیبتهای ایشان میافتد معلوم میشود که جز اندک اثر غریب بوده و در این میانه مراتب مختلفه میباشد
و چون محبت امری است باطنی بهمه کس معلوم نیست صدق و کذب مدعی آن الا آنکه آن را آثار
و علاماتی است و عمده آثار آن اینست که در شادی دوست شاد و در اندوه او اندوهناک
باشد و لذا در حدیث است که جناب صادق ع میفرمایند إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا
وَأَكْثَرُهُمْ رِقَّةً عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَشَدُّهُمْ حُبًّا لَنَا وَأَكْثَرُهُمْ حُزْنًا عَلَيْنَا
کاملترین مؤمنان کسی است که خلقش از همه نیکوتر و رقتش بر ما بیشتر بوده و دوستی او
از برای ما شدیدتر باشد و حزن او بر ما زیادتر باشد از دیگران و معلوم است که محبت
هر چه بیشتر باشد اندوه و الم چگونه میشود که بشنود یا ببیند شخص محبوب خود را
در بلائی مبتلا میباشد و زندگی بر او تلخ نگردد پس چگونه میشود که بشنود که محبوب
عالمیان را بی جرم و گناه با لب تشنه و جگر برشته نیزه بر پهلویش زدند و تیر بر حلقش
زدند و سنگ بر پیشانیش زدند و شمشیر بر سرش زدند و اشک تیر بجای از نهاد
بر نگشاید و سستی است نه والله جای این هست که دوستانش خاکستر نشین
شوند و در همه عمر سیاه پوش باشند و همه دهر اشک ریز باشند چنانچه ملائکه
تا قیامت بر او میگریند و در مصیبت او لنگر پرست غمگین عزادار مصیبتش
را فراموش نکرده اند و آسمانها خون بر او میگریند و زمین ها خون از بلیه او در اضطراب
و دریاها خون در موج چند بار نیز تو هم یادکن او را و اهل بیتش هم چنانچه پیغمبر
خدا هر گاه یاد میکرد او را اشک از دیده مبارکش میریخت و اندوه میکشید ابن عباس
میگوید که در سالی که سید الشهدا کشته شد بود که پیغمبر خدا را سفری عارض گردید

در اثنای راه ابتدا کرد و گفت انا لله وانا الیه راجعون و آب از دیدهای مبارکش فرو ریخت گفتم
ای سید سبب گریه تو چیست یا رسول الله فرمود در این وقت جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد
که شط فرات زمینی است که آن را کربلا میگویند و در آن زمین میکشند فرزندم حسین را
و گویا می بینم او را و محل کشته شدن و محل دفن او را وکانی انظر الی السبایا علی اقتاب
المطایا وقد اهدی راس ولدی الحسین الی یزید و گویا نظر میکنم و می بینم اسیران
او را و زنان او را که بر قطیفهای شتران سوار کرده اند و گویا می بینم که سر فرزندم حسین را
که بجهة خبیث بن خبیث یزید ابن معاویه لعنه الله بتحفه برده اند بخدا قسم که کسی که از روی شادی
نظر بر سر فرزندم نکند مگر آنکه مخالفت خدا در میان دل و زبان او افتد یعنی او را
کفر و نفاق بهم رسد و او را بعذاب الیم عذاب نماید پس جناب پیغمبر از سفر برگشت مغموم
و مهموم و حزین و داخل مسجد شد و بر منبر بالا رفت و با خود برد بر منبر دو فرزند خود حسن و حسین
را و خطبه خواند و مردم را موعظه کرد و بعد از خطبه دست راست را بر سر حسن و دست
چپ را بر سر حسین گذارد و گفت خدایا من بنده تو محمد فرستاده توام و این دو فرزند
من و پاکیزگان عترت منند و از نیکان ذریه منند و فاضل ترین نسل منند که ایشان را
با بعد از خود در میان امت خود میگذارم وقد اخبرنی جبرئیل ان ولدی
هذا مقتول بالسم والآخر شهید مضرج بالدم خدایا امین تو بمن خبر داد
که این فرزندم را بزهر میکشند و آن دیگری را بشمشیر هلاک میکنند و بخاک و خون آغشته
میکنند خدایا شهادت را از برای فرزندم مبارک گردان و او را از سادات
شهدا گردان و برکت مده کشنده او را و کسی که او را یاری نکند و کشنده او را با اسفل

در آتش

در آتش جحیم برسان اهل مسجد چون این کلام را از آن حضرت استماع کردند صدا بگریه بلند کردند
حضرت فرمود ایها الناس أتبکونه ولا تنصرونه امروز بر او میگریید و فردا او را یاری
و او را یاری نمیکنید خدایا تو ولی و ناصر او باش ابن قولویه باسناد خود از ام سلمه روایت
کرده که پیغمبر از نزد ما رفت و زمانی طویل از نظر ما غایب شد چون برگشت غبارآلود و ژولیده
موی و گرد آلوده و دست خود را بهم گذارده بود عرض کردم یا رسول الله تو را ژولیده و
غبارآلود می بینم فرمود مرا برده اند در این وقت بسوی موضعی از عراق که آن را کربلا میگویند
و نموده اند بمن در آن موضع محل کشتن فرزندم حسین را و جماعتی از اولاد من و اهل بیت
پس برچیدم من از آن موضع تربتی که بر آن خونهای ایشان را ریختند و آن در دست من است
پس دست را گشود و فرمود خذیه واحفظیه بگیر این را و حفظ کن آن را چون آن را گرفتم
مانند خاک سرخی بود آن را در شیشه ضبط کردم و سر شیشه را بستم و آن را حفظ میکردم
چون حسین از مکه بسوی عراق متوجه شد در هر روز و هر شب آن شیشه را بیرون
می آوردم و نظر بآن میکردم و آن را بو میکردم و میگریستم در مصیبت او چون روز دهم
محرم رسید همان روزی که کشته شد در اول روز بیرون آوردم بحال خود بود در
آخر روز رفتم بر سر آن ناگاه دیدم آن را که بخون تازه مبدل شده پس بگریه در آمدم
و فریاد و فغان و شیون برکشیدم و گریه بسیار کردم و لکن از ترس دشمنان اظهار نمی
کردم که مبادا بشنوند و شماتت کنند تا اینکه خبر رسید که در همان روز او را شهید کرده
بودند فوا اسفاه من مصیبة ابکت عیون الرسول واحرقت کبد البتول و
واحر قلباه علی الاجساد العاریات والاعضاء المقطعات والاجسام الناعمات

امان نه طلاع

المطر وحيد في البراري والفلوات وواحزناه على النسوة المأسورات والعلويات البارزات
وواغماه على الوجوه السافرات والخدود المنلطمات والايدي المغلولات والاعناق
المكبلات وكافي بهن مهتوكات الحجاب منزوعات الجلباب منزوعات
الثياب محمولات على الاقتاب مشدودات بالاطناب منثرات في الاعراب
ينادين بواسوأتاه ولغربتاه وواجداه وا اباه اواه لهفي على بنات خدر
ابرزت بعد الستر لكل عبد لكع الحجرت والله ده برادر زنان مخدرة كه ابرو
بر هنكسنه انيان را بجمعة عبد بد خلقت معوج اسفي على فتيات احمد المحجب
تبرى بهن بكل قفر بلقع اي تاسف وحسرت بر دختران احمد مختار ببين ده تنشان
جيده كراد كاتيان تا اسير كردند ودر بيابانها كرداتند لهفي على تلك الحرائر والعيد
قهرا انجاذبهن فصل البرقع الحجرت والله قتيل اين زنان بيكو كه در ميان دشمنان
كرفتار بوده نند ودشمنان مقنعه وجادر از سر ايشان ميكشيدند لو انني لاوالله
نبيت اذنت وهي الوقوة اليه مشى المسرع تدعوه والاحزان
ملاء فؤادها والدمع يسرع بالدموع الهمع بجدا قسم وا من نستكم زينب
دختر امير المومنين وادر حالتي كه بالان وقار وسكينة كه داشتان اضطراب ميدويد بسوي
بدن شريف وعنصر لطيف برادر عزيزش عباد العزون وديده كريان وجكر جنجكان
بان سرور شهيدان خطاب ميكرد وميكفت واخي اعظم ما الاقيه من البلوى
فراقك يا ابن امي فاستمع اي جان برادر بدانكه عظيم تر از همه مصيبتهاي من فراق
تو ومحرومي من از خدمت تو ميباشد واخي ما لك عن بناتك معرض

والكل منك بمنظر ومسمع اي جان خواهر تو دلچه روي داده كه از طفلهاي بتيمت رو كردانيده
واعراض كردي از ايشان وحال آنكه همه در پيش حاضر مي باشند تو آن ايشان را مي بيني وكلام جان
سوز ايشان را ميشنوي واخي ما عودتني منك الجفا فعلام تجفوني وتجفو هم
معي اي برادر هميشه با من مهربان بودي مرا عادت نداده بجفا وبي التفات بي
تو را چه روي داده كه بي التفات شده با خواهر خود وبا دختران خود واخي ما شق
الجيوب عليك برضيع وموتي منك ليس بمقنع اي برادر مصيبت تو از آن قدر
عظيم است بر من كه بريان كردن جامه در مصيبت تو راضي ودلم ساكن كرده بلكه هلاك
شدن من در اين مصيبتم استدعا اكتفا نميكند واخي هل لك رجعة تحيى بها
انفاسنا هيهات ما من مرجع اي جان برادر آيا ميتوان شد كه يكبار ديكر بر كردي
تا جانهاي ما نيز بر كردد وبار ديكر ارواح ما زنده كردد هيهات اين هركز نخواهد شد
واين امر هركز بر نخواهد آمد واخي لو قبل العدى منا الفدى لفديتك
منا النفس لم نجزع اي برادر اكر دشمنان قبول ميكردند كه ما فداي تو شويم وعوض
تو ما را بكشند هر اينه همه ما فداي تو ميشديم وبطوع ورغبت بجاي تو كشته ميشديم
واخي هذا نجلك السجاد قد اودى السقام بجسمه المتضعضع اي برادر
اين فرزند عليلت سجاد است كه از مرض وناخوشي نزديك بهلاكت رسيده
واخي زود بالوداع سكينة يا خير مفقود وخير مودع اي برادر با دختر
سكينه تكلم كن وتوشه از التفات خود بسوي او از براي رفتنش بدار عطا فرما
كه هنكام وداع اوست اي بهترين رفتكان ووداع كرده شدكان واخي قصدت

قلب ونبیه بجفاک والاعراض لی تصدّع ای برادر باعراض وبی التفاتی تو دل
دختر تو نیز مرا از غصه شکافته شد عظیم اخی ابن ابی علی المرتضی لیرقی
انکساری للعیدی وتخضعی ای برادر ای پسر علی مرتضی کجاست تا به بیند که دختر ش
چگونه خضوع و فروتنی میکند در نزد دشمنان اخی قلبی مألوف بزینابه انکم
یذهب من لوعتی وتفجعی ای برادر اکر دلم در مصیبت تو آب نکرده بسبب دوستی وفا
نکرده است بلا شک ناله و ناله هر کس در این مصیبت بقدر محبت اوست و محبت هر کس
بقدر معرفت اوست و معلوم است که کشتن هر کس موجب غم ماندن نمی شود بلکه بسا
کشته میشوند که غمناک نمیشود بلکه بسا هست که شاد میشوند بلکه باید شاد شوند
خلق واین امر بسیار واضح لکن اکر کشتن از روی ظلم باشد صاحب ایمان البته مغموم میشود
چون هیچ ظلم ظاهر عاقل ادراک مینماید و چون هر قدر جلالت و بزرگواری سید الشهدا
بیشتر بر چون ظلم بر او عظیم تر مینماید هر چند مرتبه او را بلندتر یافت محبتش بیشتر
در دل قرار میگیرد هر چند محبت زیاد میشود زیادتر متألم میگردد و کسی او را حق معرفت
نمیشناخت مگر فرزندش سید الساجدین زیرا که امام را امام میشناسد و دیگران را نیز
باید قدرت مداوند که نشناسند بلی هر کسی بیک نحوی تصور کرده و بیک نحوی
شناخته یکی همین قدر میداند که مردی بود کریم و شجاع و عالم و نجیب و بزرگ زاده
و زاهد و عابد و او را بی تقصیر کشتند و بهمین قدر متألم میشود یکی زیاده
از این میداند و زیاده متألم میشود و یکی میداند که لنگر آسمان و زمین بود
بحیثیتی که آسمان و زمین و ملائکه و ذرات عالم در فرمان او بوده اند و جمیع عالم

علی

علی از شعاع نور شریعه بود و کان اذا شاء شاء الله و اذا کره کره الله و اذا رضی رضی
و اذا غضب غضب الله و اکر اشاره میکرد آسمان بزمین و زمین بآسمان منقلب
میشد لکن اکر با این علم و قدرت با خلق سلوک مینمود اتمام حجت نمیشد و منک
انهم ممتاز نمیشد و اکر بقوت امامت شمشیر میزد بیک حمله بلکه بیک ضربت بلکه بیک
اشاره عالم و ما فیها را منعدم میساخت لکن معلوم نمیشد که چرا او را درجه داده اند که انبیا و
مرسلین از وجه درجه او کنند و ارواح انبیاء و مرسلین زیارت تربتش کنند و
ملائکه مقربین به تربتش تبرک جویند و قاتلش را بدتر کسی شناسند نه کسانی که هزار
صد سال دعوی خدائی کردند با آن عذاب نرسیدند و اکر بانبطرفی با خلق سلوک
میکردند و عالم را منعدم میکردند و از نیزه بیرون میکرد انجا هم میرسید این دوستان
و شیعیان که به درجه نشینند شب و روز بر او بکریند تا مستحق رحمت خدا شوند
با دعه هم چنانچه در همه کمالات اکمل از همه عالم بود در صبر ایشان نیز از همه عالم اکمل بود
چنان صبری کرد که ملائکه مقربین از صبرش تعجب کردند سیصد هزار تیر و نیزه و
شمشیر و خنجر بجسد او کشیدند و روا نکرد ایشان نکرداشتند لکن از اینجا معلوم میشود که
بلیه از چه قدر عظیم بود که چنین خلقی که بر احدی نکردند کنند و از اینجا ظاهر
میشود که سید الساجدین چه قدر این مصیبت بر او کران بود و اهل بیت رسالت
چه قدر بر ایشان دشوار بود حضرت زنان و دختران و خواهرانش چه قدر بر ایشان سخت
بوده تعجب است که بعد از این مصیبت هلاک نشدند اعجب اکر نه از انبیا ان عصمت
بوده بودند و نه فضائل شجره عصمت و طهارت نبودند هر کتاب تحمل آوردند اما

امین ذو الجناح

مبدا فی حکم نمی بودند بعد از حسین ع ایشان بخنده کشوده نشد انقدر گریه کردند که رطوبت و اشک
از دیدهٔ ایشان خشک کردید شب و روز بغیر از نوحه و گریه شغلی نداشتند و در فکر غذا
بودند و نه خوابیده بود آرام میکرفتند بلی سید الساجدین ع بجهة ایشان طعام مهیا میکرد و بایشان ع
میفرستاد و در کتاب شریف کافی از حضرت صادق ع روایت شده که زنی از زنهای آن
حضرت که از قبیلهٔ بنی کلاب بود بعد از شهادت آنحضرت ماتم او را برپا کرد و زنان را در خانه
خود جمع کرد و آن قدر نوحه و گریه کردند که اشک از دیده ایشان خشک شد و آب
دیدهٔ ایشان تمام شد روزی دید در میان زنان یکی از کنیزان اشک از دیده اش جاری
است او را طلبید و گفت سبب چیست که در میان ما اشک جاری میباشد گفت من
چون دیدم که اشک از دیده ام خشکید سویقی ساختم و خوردم اشکم جاری شد پس آن
زن صاحب عزا زنان امر کرد که سویقی ساختند و طعامها مهیا کردند و خود خورد و
بدیگران خورانید گفت میخواهم قوة یابیم بر گریستن بر حسین و از حضرت صادق ع
روایت شده است که فرمودند مَا اكْتَحَلَتْ هَاشِمِيَّةٌ وَلَا اخْتَضَبَتْ وَلَا رُئِيَ فِي
دَارِ هَاشِمِيٍّ دُخَانٌ خَمْسَ حِجَجٍ حَتَّى قُتِلَ عُبَيْدُ اللهِ بْنُ زِيَادٍ یعنی از قبیلهٔ بنی هاشم
سرمه نکشید و خضاب نکرد و تا پنج سال دود از خانهٔ احدی از بنی هاشم بلند نشد
تا آنکه ابن زیاد کشته شد و ایضا از یحیی بن راشد روایت شده است که او روایت کرده
است از فاطمه دختر امیر المؤمنین ع که فرموده مَا تَحَنَّأَتِ امْرَأَةٌ مِنَّا وَلَا أَجَالَتْ فِي عَيْنِهَا
مِرْوَداً وَلَا امْتَشَطَتْ حَتَّى بَعَثَ الْمُخْتَارُ رَأْسَ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ زِيَادٍ یعنی از قبیلهٔ
ما حنا بدست و پا نگذاشت و میل از سرمه بچشم نکردانید و شانه بر سر نزد تا آنکه

مختار سر ابن زیاد را فرستاد بلکه مذکور است در اخبار بجهة آنکه زنان محل زینت میباشند
والا امر دو مرد و زن از ایشان هیچکس زینت نکرد خصوصا سید الساجدین که چنانچه وارد
شده است چهل سال بعد پدر بزرگوارش گریست شب و روزها و روزها در روزه بود
و هر وقت افطار میکرد و طعام افطار را حاضر میکردند و در برابر او میگذاشتند بر آن
نظر میکرد و میفرمود قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللهِ جَائِعاً قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللهِ عَطْشَاناً فرزند
پیغمبر را با شکم گرسنه کشتند فرزند پیغمبر را با لب تشنه شهید کردند و در حدیث دیگر
وارد شده است که از روزی که سر مقدس پدر بزرگوار او در مجلس یزید ملعون دید دیگر
گوشت سر گوسفند را نخورد و در وقت افطار که طعام بجهة او میآوردند میفرمود
وَاكَرْبَاهُ لِكَرْبِكَ يَا أَبَاهُ وَالَهْفَاهُ لِقَتْلِكَ يَا أَبَاهُ و بسیار گریه میکرد و میگفت
فرزند فاطمه را با لب تشنه کشتند فرزند فاطمه را با شکم گرسنه کشتند و من آب و
طعام میخورم گوارا نمیباشد و این آب و طعام دشوار است برمن ای پدر کاش نزدیک بودم
مصرع تو دارو محل افتادن تو دار بزمین پس انقدر گریه میکرد که روی شریف و محاسن
مبارکش از آب دیده اش تر میشد ای پسر اینها غریب نیست زیرا که یک فرزند از یعقوب
مفقود شد و در دنیا بود انقدر گریست که دیده اش کور شد و پشتش خم شد و موی
سفید شد اسم یوسف را پیوسته ورد میکرد و میفرمود وَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ پیر تا
پیر شد و سید الساجدین پدر خود را که یوسف یعقوب بار و بود بچشم خود
دید با هیجده نفر دیگر که با شمشیر هیجده پاره پاره کرده مثل گوسفند او را ذبح کردند
و بعد که بر روی نعش و لطفان پیغمبر بود او را برهنه و عریان بر روی خاک

انداخته شد از حضرت صادق پرسیدند که چه مرتبه بود حزن یعقوب بجهة یوسف فرمودند
بقدر حزن هفتاد زن بچه مرده اگر حزن یعقوب بقدر حزن هفتاد زن داغدیده
بود ایا حزن سید الساجدین چه قدر بود یوسف را بزندان بردند القصه گریست
که اهل زندان بستوه آمدند گفتند یا شب گریه کن یا روز تا ما در یکی از شب و روز ارام
گیریم و حال آنکه زندانیان یوسف را زندان عداوت نبود بلکه زندانیان محب بودند زیرا که
بجهت عشقش او را بسوی خود میخواندند و او قبول نمیکرد بزندانش انداختند که قبول
کند و در زندان غل و زنجیر بر گردن و دست او نبود و از یکطرف زنان بیکس خواهران
و عمهها و اطفال در زندان و بند و برهنگی میدیدند و اوبیان در زندانیکه ایشان را از سرما
و گرما نگاه نمیداشت تا آنکه روهای شریف ایشان از آفتاب پوست انداخت و ...
کرچون یوسف را از چاه بیرون آوردند و ملتمس کردند در بین راه عبور ایشان بقبر مادر
او افتاد یوسف چون نظرش بقبر مادر افتاد عرق انجبین مبارکش جاری شد
و خود را از شتر انداخت و بر سر تربت مادر نشست و عهد صبا و قیش بیاد آمد
که در دامن مادر بود و حال بر شتر سوار و ... اشک از دیده
جاری شد و فریاد زد که یا اماه ارفعی راسک وانظری فی حال ابنک ای مادر
سر از قبر بر دار و از لحد برخیز و فرزند را ببین و در حال فرزند نظر کن
ناگاه از زمین لحد آوازی بر آمد که اصبر وما صبرک الا بالله ای مادر صبر کن در راه
خدا ابتلاهای دنیا ایا در زمانی که سید الساجدین در اوقات اسیری بکنار قتلگاه
رسیدند و بدن پدر را بر زمین افتاده دیدند و ... حال العارض شد ایا در زمانی

کریبادش آمد زمانیکه پدر و مادر برمیگرفت و می‌بوسید و حال با تن علیل اسیر و ذلیل گردیده چرا او
میگذشت و اطفالان فکر خود رفته بود بلکه یاد میکرد که آن بدنی که بر دوش پیغمبر جا داشت بغسل
و کفن و بی همه عریان بر زمین افتاده و کسی آمد و شد بر آن نمینماید در اینحال حال
او را عارض شد که تعبیر آن بود جان از تن شریفش جدا گردد در آن حال ... میگریست خصوصا
معصوم را با خواهران و دختران و زنانش بآن حال بود و چه بر جان امیر سید دختر
نازنین همشیره سکینه که همیشه پدر او را در بغل میگرفت و وقتیکه گریه میکرد اشکش از
چشمش پاک میکرد و میگفت گریه مکن که گریه‌ات دل مرا می‌سوزاند ایا در زمانیکه پدر را کشته
و ... دید چه بر جان او رسید و ایا در وقتیکه خواهرش او را دید که بر زمین افتاده
و خود را با بدن با سیری دید چه بر جانش رسید وما انسی اخت السبط زینب اذ
لتقبیله انکر بها من کریمة فراموش نمیکنم خواهر آنحضرت زینب خاتون را در
الحالتیکه خود را بر روی جسد نورانی برادر انداخته بود که او را ببوسد ومنعت
الکف السبط من بعد لثمه فقبل منه وحبته بعد محنة(?) ... بر آن
شریف را ببوسد و هر جانب او را می‌بوسید ونادت باعلی صوتها بعد ما
علیه فقالت والحزن ومحنتی اخی یا هلالا غاب بعد طلوعه فمن فقده
اضحی لها ای کلیلتی بی بی صدای بلند ندا میکرد که ای ماه ... ای برادرم که ماه
و ... مصیبت و الم سته بود و میگفت ای برادر ای ماهی که طالع شدی
و عالم را روشن کردی و غروب کردی و روز ما را مانند شب سیاه کردی اخی یا اخی
الی المصائب اشتکی فراقک ام همکی و ذلی و غربتی ای برادر از کدام مصیبت با تو شکایت کنم

کنم با ازای وعده بی تو را با هتک حرمت با ذلت و عزت خود را ام الکوثر مسلوبا ام الحریم غارتا
ام النحر منحورا بسیف صقیلة ای اشکایت میکنم بتو برهنگی خود را یا بیان کنم درد دل
خود را و حزن و الم خود را از انکه وی بریده تو ام الظهر مرضوضا ام الشیب قانیا
ام الرأس مرفوعا کبدر الدجنة ای اشکایت کنم از انکه غارت منشور از انحو انهای
شکسته تو یا محاسن تو خضاب یافت یا سر بریده تو که از دار نیزه بلند کرده بوده ام الارحل
منهوبا ام المهر ناعیا ام الوجه مکبوبا بحر الظهیرة ای اشکایت خود را بیان کنم از
خیمه تاراج شده یا از اسب برادر خود که از دامن آفتاب گرم انداخته اند ام الضایعات
الفاقدات حواسرا کمثل الاماء تشهرن فی کل بلدة ای اشکایت کنم از حال یتیمان تو یا
و حسرت کشان در بی حرمت کنند ایشان را مثل کنیزان در بلاد میگردانند اخی یا اخی قل
للئام ترفقوا بسلب حرمی و لا تجوا لها التعریق ای جان برادر ای سفارش نما
با ین جماعت لئام که مدارا کنند با این کودکان و رحم کنند بر غربت من اخی لیت
هذا النحر کان منحوری و یا لیت هذا السهم کان مجتنی ای برادر کاش عوض
تو مرا نحر کرده بودند و بجای سینه تو کاش سینه مرا شکافته بودند و کاش بتیر
که بر بدن تو زده اند بر جگر من زده بودند اخی یا اخی ما کان اطیب عیشنا
و اطیب ایاما انقضت بطیبة ای برادر چه نیکو زندگی و عیشی بود زمانی که در خدمت
تو بودیم و چه نیکو اوقاتی بود اوقاتی که در مدینه گذشت اخی بلغ المختار طه
سلامنا و قل ام کلثوم بکرب و محنة ای برادر سلام مرا با احمد مختار
برسان و بگو حضرت ام کلثوم بکرب و محنت مبتلا گردیده اخی بلغ الکرار عنی تحیة

یا اخی برا اخوت

وقل

وقل زینب اضحت تباف بذلة سلام مرا بپدر بزرگوار برسان و بگو حضرت زینب بذلت
هر طرف میدوانند اما وقایع بعد از واقعه عظیمه شهادت آن شمس فلک امامت
و هادی شبستان ضلالت چنانچه سید بن طاوس و شیخ مفید و دیگران نقل
کرده اند اینست که چون آنحضرت بدرجه رفیعه شهادت فایز گردید و بنفس مطمئنه
ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را اجابت نموده الی الرفیع الاعلی گویان
بعالم قدس انتقال فرموده و داغ مصیبتش بر دل کائنات گذارده شد باد سرخ
عظیمی وزید و غبار سیاه عظیمی برخاست بنحوی عالم ظلمانی و تاریک شد که دیده کسی
خر را نمیدید بنحوی که ان قوم گمان کردند که عذاب بر ایشان نازل شد و در روایت دیگر
زمین متزلزل شد و مشرق تا مغرب عالم را ظلمت گرفت و آفتاب منکسف شد و آسمان
خون بارید و منادی در افق اعلی ندا کرد که قتل الامام ابن الامام قتل و الله الحسین مردم
در حیرت افتادند لشکر مخالف سه مرتبه تکبیر گفتند و صدا با الله اکبر بلند کردند چه نیکو
میگوید یکی از شعراء و یکبرون بان قتلت و انما قتلوا بک التکبیر و التهلیلا
تکبیر میگویند که تو را کشته اند ای ابی عبد الله و حال اینکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کشتند
و تهلیل و حمد ایزدی را بر طرف کردند صاحب مناقب و ابن بابویه و ابو مخنف و
صاحب منتخب بالفاظ متقاربه روایت کرده اند که چون آنحضرت را شهید کردند
اسب آنحضرت چون صاحب خود را کشته دید شیهه میکشید و فریاد میزد و همه میگرد
ابو مخنف میگوید میگفت الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها
یعنی داد داد از امتی که فرزند دختر پیغمبر خود را کشتند و اسب آنحضرت معرکه و مقتل

روانه شد در میان کشتگان میگشت پسر سعد گفت این حیوان را بگیرید بدو هرچند جمع شدند ان حیوان
دست برزمین میزد و لگد میزد و بدندان و لگد دست خود چهل نفر را بجهنم فرستاد و سوار
بیادبرا از اسب بر زمین انداخت آخر نتوانستند او را دستگیر نمود ابن سعد فریاد زد جوانی
بر شما از او دور شوید و او را بگذارید تا ببینیم چه میکند از او دور شدند چون از اسب دید
کسی در طلبش نیست آمد در میان کشتگان میگردید تا بدن انور ابو عبدالله حضرت سید
بیان را بو میکرد و میبوسید و پیشانی را بر او میمالید وهو مع ذلك يصهل و يبكي
بكاء الثكلى و باوجود این نعره میزد و مثل زن بچه مرده اشک از دیده میریخت بنحوی که هر کس
حاضر بود تعجب کرد پس بجانب خیمها روانه گردید و چون بان پرسیده بود آواز صدای او زینب خاتون
صدای اسب برادر را شنید به سکینه گفت صدای اسب برادرم میآید بلکه پدرت آمده است
اخرجي اليه واستقبليه برای استقبال پدر بیرون رو سکینه از خیمه بیرون آمد
و چادر بر رو انداخته بود چون نظر کرد اسب دید بیصاحب آمده نظر بر سر و روی اسب کرد دید
و کاکل اسب را خون آلود دید پس مقنعه از سر کشید و جامه را درید و فریاد زد که قتل والله
الحسين بخدا قسم که پدرم را کشتند و مرا یتیم کردند پس نالید واقتیلاه وا غربتاه و
وابعد سفراه واطول كرباه واضيعتاه برآورد و طپانچه بر رو میزد زینب
خاتون صدای او را شنید و نعره واحسیناه از دل برکشید زنان از خیمها بیرون
ریختند همگی جامها را چاک زدند و طپانچه بر رو زدند و ناله وامحمداه واعلیاه
وافاطمتاه واحسناه واحسیناه برآوردند و فریاد واخاه واغربتاه واقلة
ناصراه برکشیدند و میگفتند اليوم مات محمد المصطفى اليوم مات علي المرتضى

الیوم

اليوم ماتت فاطمة الزهراء امروز جد ما از دنیا رفت امروز علی مرتضی را شهید کردند
امروز فاطمه زهرا از دنیا رفت پس چنان شیون و فغان از ان بیکسان باسمان بلند شد
که ملائکه آسمانها را بتضرع درآوردند فمن نبيهم قد قطعت كبد احمد وكل ينادي
لفرط الاحمائق چنان ناله و ندبه از ایشان بلند شد که جگر پیغمبر را پاره پاره کردند و هر یک
از سوز دل حضرت رسول الله میگفتند که يبصر رسول الله شدة حالنا ومن الجف الغر الكرام
مجانبي یا رسول الله نظر کن و شدت حال ما غریبان را ببین و اولاد عزیز خود را در تنگنای
محنت ببين وهذي تنادي يا رب عجل مماتنا وهذي تنادي الغوث من عظم ما لقي
یکی میگفت خدایا اجل ما را تعجیل گردان و قبض روح ما نما و یکی میگفت الغوث الغوث
از فریاد رسی نیست که ما را فریاد رسی کند عمر ابن سعد گفت خیمهای ایشان را غارت کنید که باقی
آیا بر شود آنچه تعیین کرده با اصحاب هم جرم پیغمبر را بسوزانید مگر نمیخواهید که زمین ما را از وجود
ایشان شقاوت مرکز دشمن خیمها و تاراج اسباب ایشان آن گروه بیشرم مانند سیل روانه شو
خیمها آوردند و اسباب اهل بیت را از ایشان بردند حتی آنکه چادر و مقنعه از سر زنان می بردند
و خلخال از پای اطفال و گوشواره از گوش زنان میربودند و بسا بود که گوشواره را میکشیدند
و گوش ایشان را پاره میکردند بلکه بسا بود که گوش بعضی را میکندند فكم خرموا من اذن
حوراء بحلي وكم لطموا من خد عيناء عاتق چه بسا دیدی از گوشهای این زنان
خورشید ضیا منظر را که پاره کردند بجهة گرفتن گوشواره و چه بسا طپانچه که زدند بر
رعنا دختران جمیله کریمه اذا مسها ضرب السياط برأسها وكم ملك واق
تتقي بالمرافق آه آه از آن اسیران دانا نیا از بهر و یخت میزدند و هرگاه رعیهای خود را

بیمار میبینید بدست خود روی خود را از نامحرمان می پوشیدند وَهُدِيَ عَلَى الْأَقْتَابِ وَالنُّوقِ
نادُهَا وَضَرَبَ الْعِدَى بِالسَّوْطِ فَوْقَ الْعَوَاتِقِ و بعضی از ایشان را بر قفیهای شترها نشانیدند و تو
ایشان شبیه متوجه و نالیه یا از دشمنان بود که بر سر و تیغ ایشان میزدند ابن بابویه در امالی روایت
میکند باسناد خود از فاطمه دختر سید الشهدا که از جماعت سیدین داخل خیمه شدند و من کودک
و صغیره بودم و در پایم دو خلخال از طلا بود و ملعونی پنبه از دو خلخال از پایم بیرون میکرد و گریه
میکرد گفتم ما یبکیک یا عدو الله ای دشمن خدا چرا میگریی گفت کیف لا ابکی و انا اسلب
بنت رسول الله چرا گریه نکنم و حال آنکه دختر پیغمبر را برهنه میکنم گفتم برهنه مکن مرا گفت میترسم
غیر من کسی آن را ببرد پس آن را ببرد و جمیع آنچه در خیمهای ما بود بردند حتی آنکه چادر از پشت
ما بگرفتند صاحب مناقب و محمد بن ابی طالب موسوی روایت کرده اند که جمیع آنچه در خیمها
بود بردند تا آنکه گوشواره از گوش ام کلثوم خواهر حسین علیه صلوات الله و سلامه گرفتند و گوش
او را پاره کردند و زنان جامه بر تن داشتند از ایشان میگرفتند شیخ فخر الدین در مقتل خود نقل
میکند از زینب خاتون دختر امیر المؤمنین که گفت من بر در خیمه ایستاده بودم مردی که چشمهای
ازرق بود داخل خیمه شد و آنچه در خیمه بود گرفت و جمیع آنچه در خیمه بود گرفت نظر کرد دید
که زین العابدین بر روی پوستی خوابیده بود آن را از زیر او کشید و او را بر زمین انداخت
و آمد بسوی من و مقنعه مرا گرفت و دو گوشواره داشتم گرفت و لیکن گریه میکرد گفتم خدا
تو را لعنت کند هَتَكْتَنَا وَأَنْتَ مَعَ ذَلِكَ تَبْكِي پرده حرمت ما را دریدی و ما را برهنه کردی
و با وجود این گریه میکنی گفت گریه من بجهت آنچه شما را رو داده است زینب میگوید بخشم آمدم
و گفتم خدا دست و پای تو را قطع کند و در آتش دنیا بسوزاند تو را قبل از آنکه با آتش آخرت بسوزی

از دنیا پیش از ملاقات با بعد از خروج مختار او را گرفتند و دست و پای او را بریدند و با آتش سوختند
لا رحمه الله حمید بن مسلم میگوید بخدا قسم که میدیدم زنان و دختران او را و عیال او را که جامها
بدن ایشان را از ایشان میگرفتند چون بنزد علی بن الحسین رسیدند او را دیدند که بر فرش
خوابیده و مرض شدیدی داشت و با شمر بود جماعتی از پیادگان گفتند آیا این را نمیکشی گفتم
سبحان الله أَتَقْتُلُ الصِّبْيَانَ آیا کودکان را میکشید این کودک بیمار است و بخود مشغول است
او را از او منع کنید ایشان را دفع کردم تا ایشان را از او منع کردم عمر بن سعد ملعون بنزد خیمهای زنان آمد
شیون و صیحه بعضی از زنها و چنان گریه سر کردند که از سنگ دل ایشان رحم کرد
و گفت کسی داخل خیمه زنان نشود و کسی متعرض این بیمار نگردد زنان با او التماس کردند
که امر کن که از اسباب ما آنچه برده اند پس بدهند که ما خود را بپوشیم آن ملعون گفت هر کس چیزی از
ایشان برده رد نماید و لیکن بخدا قسم که احدی چیزی پس نداد پس جماعتی را موکل زنان
و خیمهای ایشان کرد که کسی فرار نکند حمید میگوید دیدم زنی را از قبیله بکر بن وایل که با شوهر خود
در لشکر پسر سعد بود چون دید که آن قوم بیحیا دست به جانب دختران خیر النساء دراز کرده ایشان
را برهنه میکنند شمشیر برداشت و بجانب خیمها روان شد و میگفت ای آل بکر بن وایل
أَتُسْلَبُ بَنَاتُ رَسُولِ اللهِ آیا دختران پیغمبر را برهنه میکنند و شما ایستاده اید فریاد رسید
که یا لثارات رسول الله کجایند طلب کنندگان خون رسول الله پس شوهر ملعونش آمد
و او را بسوی منزل خود برگردانید چه نیکو میگوید شیخ جلیل شیخ عبد النبی بحرانی یَا لَلذُّلِّ لِآلِ
يَا عِتْرَةَ اللهِ وَمَا اللهُ بِالْقِصَاصِ بِمَعْزُولٍ داد از ذلت اسلام و اهل اسلام کجاست غیرت
خدا و دین آری غیرت خدا هست و لکن تعجیل در انتقام نکند زیرا که ضرر نیست

از قبضهٔ قدرت او بیرون نمیرود یا بنات البتول لوما الله عمّا ٭ بَل تَمَلَّكنَ بالطُّفولِ تَقولُ
ایدختران فاطمه خدا غافل نمیباشد از آنچه ستم کردند انکرده از خدا بیخبر أَيُماطُ الحِجابُ بَيْنَكُنَّ
بَيْنَ النّاسِ وَاللهُ شاهِدٌ وَكيلُ ایا حجاب از شما میکنند و شما را بیحجاب میکنند و ارند در
میان خلایق و حال آنکه شما برگزیدگان خدائید و خدا شاهد و وکیل میباشد لَيْتَ
شِعْري ابنَ البتولِ الّا ابنُ علي بل ابنُ ابنِ الرَّسولِ لِمَ تُرِكْتُنَّ بالعَراءِ عليكُنَّ مِنَ
الذُّلِّ والهَوانِ شُمولُ کجاست مادر شما فاطمهٔ زهرا و پدر شما علی مرتضی و کجاست
جد امجد شما رسول خدا تا ببیند شما را که برهنه شده اید در میان دشمنان و ذلت و خواری
شما را فرو گرفته از فاطمهٔ صغری روایت شده است که من بر در خیمه ایستاده بودم و نظر میکردم
بسوی پدرم و اصحاب او که ایشان را کشته بودند مانند گوسفندهای قربانی و بر روی ریگ
بیابان انداخته بودند و اسبهای مخالف بر جسدهای مطهرهٔ ایشان میتاختند و در فکر بودم
که آیا بعد از پدر بر سر ما زنان چه روی خواهد داد أَيَقْتُلُونَنا أَمْ يَأْسِرُونَنا آیا ما را قتل
مردان میکنند یا ما را اسیر میکنند ناگاه مردی را دیدم نیزه بدستی اندر روی بزنان می آید
و زنان از او میگریختند آن ملعون از زنان میربود آنچه بکعب نیزه و کعب نیزه را
بر پشت زنان میزد و ایشان را برهنه میکرد و ایشان بیکدیگر پناه میبردند و وا اَنَّهْ وا جداه
وا اَبَتاهُ وا قِلَّةَ ناصِراهُ وا حَسَناهُ وا حُسَيْناهُ بر کشیده بودند و میگفتند أَما
مِنْ مُجيرٍ يُجيرُنا أَما مِنْ ذائِدٍ يَذودُ عَنّا آیا فریادرسی هست که ما را از دست
این ظالمان نجات دهد یا مسلمانی هست که این ظالمان را از ما دفع نماید فاطمه میگوید
روحم از بدن پرواز کرد و لرزه بر اعضایم افتاد و بهر طرف نظر میکردم که عمه ام ام کلثوم را ببینم و باو

بناه

بناه برم ناگاه دیدم آن ملعون قصد من کرد من گفتم چاره نیست مگر گریختن بسوی عمه ام رو
نهم اگر بگریزم دیدم آن ملعون تعقیب من میکند بدو ترسیدم وَاِذا بِكَعْبِ الرُّمْحِ بَيْنَ كَتِفَيَّ ناگاه
دیدم کعب نیزه را میان دو کتف من زد من بروی در افتادم آن ملعون آمد گوشم را پاره کرد و گوشواره
از گوشم ربود و خون از رویم جاری گردید و مقنعه از سرم برداشت بنحوی که آفتاب
بر سرم تابید و بسوی خیمها برگشت و من غش کردم و بیهوش افتادم چون بهوش آمدم دیدم
عمه ام بر بالینم نشسته و گریه میکند و میگوید برخیز برویم ببینیم بر دختران و برادران تو
چه گذشت گفتم ای عمه آیا کهنه داری که سرم را از نامحرمان بپوشم عمه ام گفت ای عمه من مثل
تو بی سر و پاشم نظر باو کردم فَرَأَيْتُ رَأْسَها مَكْشُوفَةً وَمَتْنَها قَدِ اسْوَدَّ مِنَ الضَّرْبِ دیدم
سر زینب دختر فاطمه را که برهنه بود و پشتش از زدن تازیانه سیاه شده بود افضل
مُسَلَّبٌ بَناتُ النَّبِيِّ بَناتُها عَنِ الشِّكارِ الرُّؤوسِ مُنْكَشِفاتٍ آیا کسی هست که خبر کند دختر
پیغمبر را که دختران تو را برهنه کرده اند و ما را اسیر نمودند و پرنیان منکشف سر برهنه میباشند
أَفاطِمُ قومي مِن سُوَيْكِ واجْمَعي ٭ يَتاماكِ في ذُلِّ السِّبا وَشَتاتِ ای فاطمه برخیز و
از قبر بیرون بیا و یتیمانت را که در ذلت اسیری گرفتار و متفرق شده اند جمع
نما پس فاطمه میگوید بخیمه برگشتیم و آنچه در خیمه بود همه را تاراج کرده بودند و برادرم
مظلوم علی بن الحسین ع را دیدم در گوشه بروی زمین افتاده و از شدت گرسنگی
و تشنگی و مرض طاقت نشستن نداشت پس ما بر او میگریستیم و او بر ما میگریست
ابن طاوس روایت کرده است که اهل بیت را از خیمها بیرون کردند و آتش بر آنها زدند
واویلاه فَخَرَجْنَ حَواسِرَ مُسَلَّباتٍ حافِياتٍ باكِياتٍ از زنان یکسر جو به

و آنان اشقیا بعد از خیمها بیرون رفتند با سرهای برهنه گریه کنان و نالکنان مختم اندم فلان از نش
غیرت سید شد که خوف خصم در حرم اتقان بلند شد کاش ان زمان سرادق کردون نکون شدی
و ابن حجر که بلند ستون بیستون شدی کاش ازان زمان ناوه جگر سوز اهل بیت بکشعله برق خرمن
کردون دون شدی ابن طاوس میگوید که عمر بن سعد ملعون ندا کرد که کیست که بر ضرع و بدن مطهر
مقدس سید الشهدا اسب بتازد پس ده نفر از ان لشکر نفاق و شقاوت از برای این امر عظیم پا در میدان
جرات کنان آمدند و اسامی ایشان را ذکر کرده و از ابو عمرو زاهد روایت کرده که در شان ایشان نظر
ایشان نظر کردیم مجموع از اولاد زنا بودند و از فاطمه دختر سید الشهدا نقل شده که بعد بر هنگ و اسیری
خود مبتلا بودیم که دیدیم منادی ندا میکند که بیایید و بدن حسین را پامال سم ستوران
کنند بلاد زبان که بی الکنت این را بگوید چون این را شنیدم نتوانستم بر نشینم و برجای
خود قرار گیرم من و عمه ام برخواستیم و لکن من برخواستم که از ان مکان دور شوم تا نه
بینم این عمل را نسبت به بدن پدرم میکنند و اما عمه ام سراسیمه روانه قتلگاه شد بگمان اینکه می
تواند که ایشان را منع نماید تا انکه خود را بنزد جسد مطهر آنحضرت رسانید بدانکه از کلام
ابن طاوس و غیر او معلوم میشود که آن جماعت بی دین این عمل شنیع را مرتکب شدند و از کثرت
اخبار و زیارات نیز مستفاد میشود و علما و شعرا نیز در مراثی و قصاید خود ذکر
کرده اند اما احادیث از انجمله روایت علی ابن اسباط است که آنحضرت باقر روایت کرده در
کیفیت شهادت آنحضرت که بیان فرموده اند بنحوی که دل سنگ را آب میکند و در اخر
حدیث فرموده اند وَلَقَدْ أَوْطَؤُهُ الْخَيْلَ بَعْدَ ذَلِكَ بعد از آنکه تن انبهای مجروح را
بر او عبور دادند و اما از زیارات از انجمله فقره زیارت عاشورا است که از ناحیه مقدسه بیرون آمده

و در کتب مزار معتبره مذکور است که خطاب میکند بانحضرت فَطَوءَكَ الْخَيْلُ بِحَوافِرِها وَتَعْلُوكَ الطُّغاةُ بِبَوارِقِها
الی غیر ذلک و کلینی روایت کرده است که چون آن نازله وارد گردید فضه کنیز زینب خاتون گفت
ای سیده من یکی از انها که مشاهده کرده ای پیغمبر در دریا کشتی او بشکست و بجزیره افتاد شیری بنزدیک
او آمد ناو ای سیده بخود گفت یا ابا الحارث من آزاد کرده پیغمبر هستم که آن شیر نام مبارک
پیغمبر را شنید همهمه کرده در پیش روی او براه افتاد و او را براه رسانید و نجات داد ای سیده من
در این نزدیکی شیری میباشد بگذار مرا که بروم و او را اعلام کنم که میخواهند فردا بدن تو را پایمال
پامال اسب نمایند پس زینب او را اذن داد فضه میگوید رفتم بنزد آن شیر و گفتم ای شیر ابا الحارث
که فردا بنی امیه میخواهند با حسین چه کنند اتعلم ما یریدون ان یوطئوا الخیل ظهر ابی عبدالله
میخواهند اسب بر بدن اشرف او بتازند فضه میگوید بخدا قسم که دیدم آن شیر برخواست و
روان شد و من در عقبش روان شدم آمد تا بنزدیک جسد مطهر آنحضرت چون شناخت
جسد آنحضرت را دو دست خود را بر آن مالید و در حوالی آن همی نالید و تضرع و زاری میکرد و از
سرشب تا صبح اشک از دیده اش جاری بود چون صبح شد آن جماعت پیدا شدند بجهت این
اراده روانه شدند چون بنزدیک قتلگاه رسیدند و آن شیر را دیدند و نرسیدند رعب
کنند ابن سعد گفت این را بیهوده ادعا و لِلّهِ دَرُّ الشّاعِرِ اَصدَقُ حَوی وَحَجَی الاوله
وَعِلْمُهُ مُخْتَطِمٌ فی عُقُوِّها القَمَرُ الجَرْیُ ای آن سینه که خزینه علوم الهی و محل اسرار
نامتناهی بود آن را در هم شکستند با پای اسبها وَجِسْمٌ لَهُ الافلاکُ والارضُ
كُوِّنَتْ يَظَلُّ ثَلاثاً ما بِهاضَةِ لَحدٌ ای آن بدنی که بجهه او و بواسطه او آسمانها
و زمینها مخلوق گردید سه روز آن را برهنه در زمین می افکندند و او را دفن نمی

نمایند و در آن نوع فی حجر فاطم اعصرا تنوء به فی الیتیة خطیة بلد ایا آن سر عجب که روزگار ها در کنار
فرزندان ایشان را بر نیزه میزنند و در بیابان میگردانند بدانکه بعد از نهب و غارت و سوختن
خیمه‌ها و غیر آن دختران پیغمبر و بقیة زنان و کودکان که بودند ایشان را اسیر و دستگیر کردند و
بخدا قسم این حکایت جگرها را کباب میسازد زیرا که اسیر کردن دختران پیغمبر را با این ذلت که گفتنی
و شنیدنی نمی باشد یا لیت صم صماخی قبل ان نزعت اذنی بنعی نساء هاشمیات
کاش کر شده بودم و نمی شنیدم که زنان هاشمیه از اولاد رسول هاشمی را اسیر کرده اند
مکشفات علی الاقتاب عاریة مصفودة بجسوم عبقریات اه کاش
نمی شنیدم که ایشان را برهنه بر قتبهای شتر برهنه سوار کردند و بدنهای ضعیف ایشان
را بقید و زنجیر مقید کردند بدانکه از بعضی از حکایات مستفاد میشود که ایشان را در محامل
و کجاوه‌ها نشانیده بودند چنانچه در حکایت مسلم جصاص خواهد آمد ولکن از اکثر
روایات و زیارات و قصاید و اشعار علما بر می آید که ایشان را بر اقتاب عاریه یعنی
بر پالانهای عاری نشانیده بودند پدرم و مادرم فدای مظلومی شما باد ای اهل بیت بلکه
بر مجهای اخبار وغیرها که ایشان را بقید و زنجیر در آورده بودند چنانچه در زیارت صاحب
الامر صلوات الله علیه که از ناحیه مقدسه بیرون آمده هست که میفرماید و سبی اهلک
کالعبید و صفدوا بالحدید فوق اقتاب المطیات اهل و عیال تو را اسیر کردند مثل
بندگان و ایشان را با آهن و زنجیر مقید کردند و بر قتبهای شترها نشانیدند اه تلفح وجوههم
حر الهاجرات یساقون فی البراری والفلوات ایدیهم مغلولة الی الاعناق یطاف
بهم فی الاسواق بریان میکرد و میسوزانید روهای ایشان را حرارت آفتاب ایشان

را در بیابانها میبردند و با دستهای غل شده با گردنهای بسته در بازارها میگردانیدند
جمعی که پاس محملشان را داشت جبرئیل کشتند بیعماری و محمل شتر سوار عجبا من
السبع الطرائق کیف لم تنشق والارضین لم تتصدع اسفا علیه والکواکب
کیف لم تنقض والافلاک لم تتعطل تعجب دارم که چرا آسمانهای هفتگانه شق
نگردید و زمینها شکافته نشد و چرا ستاره‌ها بر زمین نریختند و چرا افلاک از
حرکت نه ایستاد قتل ابن فاطمة و تلک حرمه بید الاعادی بالعویل والولی
حسین پسر فاطمه را کشتند و اینک زنان و حرمش بر دست دشمنان گرفتارند
نه ایشان را کفیلی و نه پرده و ستری هل تقبلون یا بن خیر نسائکم فی الاسر یستعطفن
من لم یقبل ای شیعیان آیا می پسندید که بهترین زنان شما بلکه بهترین زنان عالم را
اسیر کنند و ایشان بالتماس و صدا زاری گویند ما را رحم کنید و اذیت مکنید
کسی از ایشان قبول نکند فهم هوا اذا لم تدرکوه تدارکوا فلک العقائل من الف
الجحفل اگر شیعیان و موالی خود را ادراک نکردید که جان را فدای او کنید و او را از
دست کفار خلاص کنید بخرید و این زنان مخدره را از دست این لشکر کفر از
خلاص نمائید باری ایشان را اسیر کردند و روانه کوفه کردند بر عهای انجمه
عناد ایشان را بقتلگاه گذرانیدند و بروایت ابن طاوس آن اسیران ایشان
را قسم دادند که بحق الله الا مامررتم بنا الی مصرع الحسین بخدا که ما را بسوی
محل کشته شدن حسین بگذرانید چون آن اسیران را بنزدیک قتلگاه شهیدان
رسانیدند و آن شهیدان را برهنه و عریان با بدنهای پاره پاره و دستهای

بریده شده در خاک و خون طپان دیدند چنان خروش بر آوردند که ساکنان ملاء اعلا را
بتضرع و گریه در آوردند و چنان شور و غوغا در میان آن اسیران دلسوخته افتاد که آشوب
اهل کرب در جمیع ذرات عالم افتاد و دست بر سر زنان و واحسین گویان خود را از شترها
بر زمین ریختند و در بعضی از روایات است که همگی بر آن جسد سرور شهیدان جمع شدند
چون آن بدنی که جبرئیل جنبانش بود و پیغمبر خدا بر سینه اش می نشانید برهنه و عریان و
پاره پاره دیدند همگی خود را بر روی آن جسد شریف انداختند و تخضبن بدمه
الشریف و خون شریف او را بر روی و موی خود میمالیدند و نالند واحسیناه
وامظلوماه واقتیلاه میگفتند و اما زینب خاتون همینکه نظرش بر بدن
نازنین برادر افتاد و بوسه گاه مصطفی را از خنجر بیداد پاره دید و بدن شریفش را عریان
یافت نعره زد که هذا حسین این حسین من است چنان نعره زده که بعد از هزار
سال هنوز گویا صدای او بگوش عالمیان میرسد و پشت عالم از آن میلرزد
بی اختیار نعره هذا حسین از او سر زد چنانچه آتش از او در جهان فتاد راوی
میگوید بخدا قسم فراموش نمیکنم زینب دختر امیر المؤمنین را که باواز حزین و دل غمین
میگفت وامحمداه صلی علیک ملیک السماء هذا حسین مرمل بالدماء
مقطع الاعضاء اینک حسین تست که بدنش را بخون رنگین کرده اند و اعضای شریفش
را پاره پاره کرده اند و ما دختران توایم که مارا باسیری گرفته اند بسوی خدا شکایت
میکنم مصیبت خود را و درد دل خود را بسوی پیغمبر خدا و علی مرتضی و حمزه سید الشهداء
وامحمداه هذا حسین بالعراء تسفی علیه ریح الصبا قتیل اولاد البغایا اینک

حسین

حسین تست که او را برهنه کرده اند و بادها بر او میوزد و غبار بر او می افشاند و کشته اولاد زنا
گردیده هذا حسین محزوز الرأس من القفا مسلوب العمامة والرداء این حسین تست
که سرش را از پشت گردنش بریده اند و عمامه و ردایش را بغارت برده اند یا حزناه یا کرباه
الیوم مات جدی رسول الله امروز جد بزرگوارم از دنیا رفت کجائید ای اصحاب
محمد مصطفی ص اینها ذریه محمد مصطفی ص میباشند که ایشان را اسیر کرده اند هذا الذی
قد کنت تلثم نحره امسی نحیرا من حدود ضبابها ای جد بزرگوارم همین حسین است
که همیشه گلوی او را میبوسیدی امروز بوسه گاه ترا از دم شمشیر بریدند من بعد نحره
یا رسول الله قد القی طریحا فی ثری رمضائها یا رسول الله آن بدنی که در آغوشت پرورش
دادی امروز او را برهنه بر خاک گرم صحرا انداخته اند پس ای نظاره با دل پر خون و دل بریان و سینه
سوزان رو به آن جانب روضه شهیدان کرده میگفت فدای تو شوم ایمظلومیکه خیمه ترا آتش زدند
کردند بابی المهموم حتی قضی بابی العطشان حتی مضی فدای تو شوم ای شهیدی
که ترا با لب تشنه شهید کرده اند بابی من لا هو غائب فیرتجی ولا جریح فیداوی
فدای تو شوم ای آنکه نه بسفری رفته تا امید بازگشتنت داشته باشیم و نه مجروحی
هستی که زخمهای تو مرهم پذیر باشد بفدای تو شوم ای شهیدیکه از ریش تو قطرات خون
جاری میباشد بفدای تو شوم ای سبط پیغمبر خدا بفدای تو شوم ای فرزند علی مرتضی بفدای
تو شوم ای فرزند علی مرتضی بفدای تو شوم ای فرزند دلبند فاطمه زهرا راوی میگوید
فوالله ابکت کل صدیق و عدو بخدا قسم که هر دوست و دشمن را بگریه در آورد و
در بعضی از روایات وارد شده است که حتی اینکه آب از چشم اسبهای مخالف جاری شد

بود و سمتهای ایشان از آب عیون ایشان تر شد و بود صاحب منتخب شیخ فخر الدین روایت کرده است
که چون ام کلثوم برادر مظلوم خود را دید که با بدن برهنه بر زمین افتاده و بادها بر آن جسم شریف وجسد لطیف
میوزد خود را از بالای شتر بر زمین انداخت و امد و آن بدن مطهر را در اغوش گرفت و گریه و ناله میکرد
یا رسول الله فرزندت را ببین که بی غسل و کفن بر زمین افتاده و بادها بجامه عبا او را کفن پوشانیده
و بدنش بخون کردن غسل داده شده و اینان اهل بیت او بیند که ایشان را اسیر کرده اند و بند
هر طرف میدوانند و دوستی نیست که دفع شر ایشان نماید و اینک سر شریف اوست که بادها
او را دشمنان بر نیزه ها کرده اند چون جماعت بدین مطلع شدند او را بجبر از آن بدن شریف جدا
کردند ابن طاوس روایت میکند که سکینه چون بدن مطهر پدر را بسر در خاک و خون آغشته
دید دوان دوان امد و خود را بر روی آن بدن شریف انداخت و انقدر گریست که غشی
کرد میگوید که عالم غشوه شنیدم که پدر بزرگوارم میگوید شیعتی ما ان شربتم
ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ای شیعیان من هرگاه
اب خوشگواری بنوشید مرا یاد کنید و هرگاه غریبی را یا شهیدی را ببینید بر غریبی
و شهادت من ندبه و نوحه کنید وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی وبجرد
الخیل بعد القتل عمدا سحقونی ای شیعیان من فرزند پیغمبر شمایم که مرا بیجرم و گناه کشتند و
بعد از کشتن بدن مرا پامال سم اسبان کردند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی
کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی کاش در روز عاشورا حاضر بودید و میدیدید
که چگونه استغاثه میکنم و شربت ابی از برای طفل میطلبم و ایشان رحم نمیکنند مرا
و بجای میدهند و سقوه سهم بغی عوض الماء المعین یا لدرء و مصاب

هذا ان کان الحجون و در عوض اب شربت تیر بحلقوم طفل من زدند ای دادا از این مصیبت که ارکان
هدایت را منهدم کرد ویلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلین فالعنوهم ما استطعتم
شیعتی فی کل حین وای بر این گروه که قلب رسول خدا را مجروح کردند پس لعنت
کنید ایشان را هر چه میتوانید در همه اوقات چون بهوش آمد بر صورت و سر میزد
و موی خود را میکند پس جماعتی از اعرابهای بدین بد و بر آن طفل جمع شدند و او را
از سر آن بدن شریف کشیدند و در حدیث معتبر روایت شده که سید الساجدین فرمود
که چون پدر با اولاد و برادران و سایر اهل بیت او را کشتند و زنان و حرم او را بر
جهاز شترها سوار کردند و ما را بسوی کوفه روانه کردند پس نظر بر ایشان افتاد دیدم ایشان
را که بر زمین افتاده اند و کسی ایشان را دفن نکرده پس بسیار بر من عظیم و گران امد و غلق
و اضطراب شدید در من بهم رسید که نزدیک بود روح از بدنم بیرون رود چون عمه ام
زینب خاتون این حال را در من مشاهده نمود گفت ما لی اراک تجود بنفسک یا بقیة
جدی و ابی و اخوتی تو را چه رسیده که می بینم روح از بدنت نزدیک است بیرون اید
ای یادگار جد و پدر و برادرانم من گفتم ای عمه چگونه جزع و فزع نکنم و حال آنکه می بینم آقای
خود را و برادرانم و عموها و عمزادگانم و اقوامم که بر زمین افتاده و بدنهای ایشان بخون
رنگین گردیده و برهنه و عریان مانده اند ایشان را کسی کفن نمیکند ایشان را و نه
کسی دفن مینماید این کشتگان را و نه کسی بنزد ایشان تردد و امد و شد مینماید
کانهم اهل بیت من الدیلم والخزر گویا ایشان را مسلمان نمیدانند و از کفار
میدانند پس عمه ام گفت ای نور دیده جزع مکن بخدا قسم که این واقعه خبری است

جد و پدر و عم تو بوده بتحقیق که خدا گرفته است میثاق و عهد از گروهی از این امت که فراعنهٔ امت ایشان
را نمی شناسند و معروف میباشند در اسمانها که ایشان جمع مینمایند این اعضاء متفرق را و دفن
مینمایند این جسدهای بخون الوده را و در این صحرا علامتی از برای قبر مقدس پدرت سید الشهداء
برپا مینمایند که اثر آن باطل نشود بگذشتن ایام و مندرس نگردد و ائمهٔ کفر و اتباع ضلالت کوشش در محو
و برطرف شدن آن خواهند کرد و لیکن اثر آن هر روز ظاهرتر خواهد شد و شان آن بلندتر خواهد
گردید و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مجلس دوازدهم در بردن اهل بیت سید الشهدا بکوفه نزد ابن زیاد لعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین ۰ والصلوة والسلام علی سید المرسلین ۰ واشرف سفراء المقربین
وافضل اهل السموات والارضین محمد واله واولاده وعترته الانجبین ۰ واهل بیته الطاهرین
خصوصا علی نجله وقرة عینه وسبطه الامین المکین الممنوع من الماء المعین ۰
المذبوح مع الاهل والبنین ۰ الشهید الطعین والاسیر المهین ۰ صاحب الدم الدفین ۰
والجسد المرضوض من الجبین ۰ والشلو الرهین ۰ والراس المشتهر فی البلاد ۰ بین
الفئة الباغیة الظالمین ۰ والشیب المخضب من ظلم الفرقة الطاغیة الفاسقین
محروق الخباء ۰ مسلوب الرداء مهتوک الحماء مقتول الظماء مذبوح القفاء
مقطع الاعضاء بسیف اشقی الاولین والاخرین ۰ المذبوح بامر اللعین بن اللعین
الامام المکین ۰ واللیث العرین الذی هو للخلق امان ۰ وللحق امین ۰ سیدنا
ابی عبد الله الحسین بن امیر المؤمنین ۰ وبعد فقد قال الله سبحانه کم ترکوا
من جنات وعیون وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا فیها فاکهین کذلک

واورثنا

واورثناها قوما آخرین فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین ۰ پروردگار
جلیل در مذمت کفار و بعد از هلاک ایشان بجهت عبرت دیگران میفرماید که چه بسیار گذاردند بعد از
خود از باغستانها و چشمه ها و زراعتها و خانه های کریمه و منازل رفیعه که در انها خوش
میگذرانیدند و بعد از هلاک ایشان بدیگران بمیراث دادیم و بر هلاک ایشان آسمان
و زمین گریه نکردند یعنی کسی دلش بر ایشان نسوخت و اعتنائی نکردیم بایشان و بسوی هلاک ایشان
مهلت داده نشدند بدانکه عزت و ذلت و رفعت و حقارت و مکرمت و خفت و بلندی
و پستی همه از خداست کسی که خدا او را عزیز کرده ذلیل نمیشود و کسی که او را ذلیل کرده عزیز نمیگردد
و شخصی که خدا او را بلند کرده پستش نمیتوان کرد و کسی که خدا او را پست کرده بلند نمیشود و هر
کسی که خدا او را دوست داشته همه چیز او را دوست میدارند و هر کس که خدا او را دشمن
داشته همه چیز دشمنش میشوند و این مطلب بسیار واضح است و عقل و نقل بر این
شاهد است و بدانکه اگر چه خداوند جلیل هر که را خواهد بلند میکند و هر که را خواهد
پست میسازد تعز من تشاء وتذل من تشاء لکن نه بجبر هم نیست عزت و رفعت
را در بندگی خود قرار داده و راه بندگی را بخلق نموده و ایشان را قدرت و اختیار عطا داده و هر کس
مرتبهٔ بندگی را ادا کند عزیز و بلندش کرده و هر کس کمر خدمتش بر میان جان بست او را خلعت
خلت و دوستی پوشید و هر آنکه او را گزید و بپای دویدن جان سپاری کرد او را خدا
نیز او را برگزید و تاج کرامت بر سر گذارد و هر کس براه او تافت در مقام مهمانی خدا
والا داشت و هر بخت برگشته که از فرمان خدا روی برتافت و بر بخت و هر شقی که عصیان
ورزید در چنگال نفس خود گرفتار شد و مرتبهٔ انسانیت و اساسش مختلف شد بعد خدمت عزت

میکند و بعد عصیان پشت میکنند هیهات الکدر تکتسب المعالی بدانکه بجهت زیانی
شقاوت آسمان و زمین و ملائکه شخص را لعنت میکنند و دشمن او میشوند و بجهت
که بجهت زیادتی طاعت و سعادت همه مخلوقات دوست او میشوند و این معنی همانست که کر
یافت که همین که خدا دوست شد همه ذرات عالم دوست او میشوند و بالعکس چنانچه از ائمه
خدا اعلم روایت شده که فرموده اند که هرگاه خدا بنده را دوست داشت امر میفرماید ملکی
که بگوید که انی احب فلانا فاحبوه من فلان را دوست میدارم شما هم دوست دارید
پس همه اهل آسمان او را دوست دارند پس محبت او را در آب می اندازند فما شربه بر
ولا فاجر الا احبه پس همه انسان او را دوست میدارند بسبب مکر آنکه او را دوست میدارد بلکه
زمین و آسمان او را دوست میدارند و گریانند بر او بعد موضع عبادات و از زمین محزون
میشوند که چرا دیگر برو نمی آید عبادت نمیکند و ابواب آسمان بر او محزون میشوند که چرا دیگر
اعمال او بالا نمی رود بلکه آسمان و زمین بر او میگریند هم چنانچه وارد شده است که حضرت
پیغمبر بحضرت امیر فرمود که یا علی چون مؤمنی بمیرد آسمان و زمین چهل صباح بر او خواهند گریست
و چون تو یا علی بمیری چهل ماه بر او میگریند پس فرمود یا علی چون تو شهید شوی آسمان و زمین
چهل سال بر تو خواهند گریست اوقی اینست عزت خدائی تا اینجا معنی که در سلاطین چون
وارد یابند عزت و مروت میباشد از آنکه همه انقیاد یا بنیاد یا بطمع بود و بر ایشان جمع شده
باشند و در مرتبه کس ایشان را دشمن دارند و آسمان و زمین ایشان را دشمن دارند
و بعد از دو روز نغل و تخیر کرده به جهنم در رفتند و خلق از رفتن ایشان خوشحال شوند
دل بر ایشان نسوزد و چشمی بر ایشان نگرید و از نظرها بروند و کر یاد کنند ایشان را

بلعن یاد کنند ایشان را تا اهتز بغیر الله فهو ذلیل فی الدارین پس اکثر انبیا و اولیاء را که عزت
یافته اند ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض
عزت اینست که آنکه از دنیا برود آسمان و زمین از غش بگریند انحضرت امیر المؤمنین
روایت شده که در مغیب گذشت بر آنحضرت مردی از دشمنان خدا و رسول حضرت این آیه را
خواندند که فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین یعنی این از اینهاست که
بعد از مردن او آسمان و زمین بر او نخواهند گریست پس گذشت بر او حسین ع پس فرمود
لکن هذا لتبکین علیه السماء والارض لکن اینکه از دنیا برود هرآینه البته آسمان
و زمین بر او خواهند گریست پس فرمود آسمان و زمین نگریسته است مگر بر یحیی بن
زکریا و حسین بن علی ع اما انبیا و اولیا را خدا برگزیده و عزت داده آدم را صفوت
داد و مسجود ملائکه اش گردانید نوح را اجابت دعوت داد سلیمان را مملکت داد
داود را حکمت داد ابراهیم را خلعت خلت پوشانید موسی را کلیم خود گردانید عیسی
را معجزات و حکمت داد اسمعیل را ذبیح خود خواند یحیی را مظلوم نامید تا آسمان
و زمین را ماتم خانه اش گردانید به درجات بعضها فوق بعض بدانکه آدم
آدم را صفی خود گردانید و مسجود ملائکه بود و او را لکن حسین ع را صفی و ابن الاصفیا
و ابو الاصفیا گردانید و چون نور او و جد و پدر و مادر و برادر او در صلب آدم
بود باین جهت ملائکه او را سجده کردند اما نوح را اگرچه اولوالعزم و مستجاب الدعوه
گردانید و شاکر و صابر بود لکن آخر دلتنگ شد از جفای قوم و نفرین کرد بر ایشان و همه
را هلاک کرد و سید الشهدا با اینکه جفاها که بر او شد که با احدی نشده صبر کرد و هم

دفن بکوفه

نفرین ملائک نکرد بلکه دعوت خود را نیز هم کرد بجهت عصا داشت سلیمان را اگر چه مملکت و
پادشاهی داد و لکن حسین را پادشاهی خواهد داد که ملک سلیمان در جنبش مانند قطره
در جنب دریا خواهد بود از مفضل بن عمر روایت شده که حضرت صادق ع فرمود که انی
والله بالملائکة قد ازدحموا المؤمنین علی قبر الحسین بخدا قسم که گویا می بینم ملائکه را که ازدحام
کرده اند بر قبر حسین بنحوی که مزاحم مؤمنین در زیارت کنندگان او شده اند گفتم ایا ملائکه
دیده میشوند و بنظر در می آیند فرمود هیهات هیهات ظاهر میشوند بخدا قسم بجهت مؤمنین
حتی آنکه مؤمنین مسح مینمایند روهای ایشان را بدست خود و نازل میکند خدا بر زوار
حسین در صبح و شام طعام بهشت را و ملائکه خدام ایشان میباشند بنده حاجتی
خواهد از حوائج دنیا و آخرت را بر سر قبر نمی مگر آنکه عطا میشود او را مفضل گفت
و کلکه هذه الکرامة بخدا قسم که این است کرامت و بس فرمود به مفضل آیا نباد ترا که هم
عرض کردم بلی ای سید من فرمود که گویا می بینم کرسی را از نور که نشسته اند و بر او قبه از یاقوت
سرخ زده اند مکلل بجواهر و کانی بالحسین جالسا علی ذلک السریر و حوله تسعون
الف قبة خضراء و گویا می بینم حسین را که بر آن کرسی کرامت نشسته بوده و در دور او نود
هزار قبه سبز زده اند و گویا می بینم مؤمنان را که او را زیارت میکنند و بر او سلام
میکنند خداوند جلیل بایشان میفرماید بسیار اذیت کشیدید و ذلیل شدید بعد از
روز بیست که حاجتی از حوائج دنیا و آخرت را بخواهید مگر آنکه برآورده شود پس هر
شرب ایشان از بهشت میباشد تمام شد حدیث ابراهیم را خلیل خود کرده اند
زیرا که محبتش بخدا بسیار بود و دست از مال و جان و فرزند برداشت بجهت محبت او در حدیث

کاورا

کاو را که گوسفندان بسیار بجهت بود و روزی در صحرا در پیش گوسفندان بود جبرئیل از گوشه
بصدای خوش گفت سبوح قدوس رب الملائکة والروح ابراهیم گفت کی بود که نام حبیب مرا
برد بار دیگر نام او را ببر و ربع همه گوسفندان را بتو میدهم باز همان را گفت تا چهار مرتبه
همه گوسفندان را داد پس خدا او را خلیل خود خواند و امر او را باتش انداختند و جزع نکرد و
فرزند خود را کشتند در راه خدا لکن سر او بجهت الحق هر یک از این مقامات مقامی است
عظیم و لکن سید الشهدا یعنی یک فرزند دو عزیز فرزند خوش بر آورده و نفر از اقوام و
اقارب را فدا کرد که در عالم مثل ایشان کسی بهم نمیرسید و او اراده ذبح فرزند کرد و فرزند
را ذبح نکرد و سید الشهدا فرزندان را فدا کرد بنحوی که او را بابان کردند و ابراهیم را
را در آتش انداختند و لکن آتش بر او گلستان شد سید الشهدا خود را در صحرای آتش
تیر و نیزه انداخت و بجای آتش نیزه دشمنان و عوض گلستان تیر مخالفان بود و سایه بان
شمشیر دشمنان و فرشش ریگ بیابان و نسیمش خاک و غبار بغل السان موسی را
کلیم خود کردانید و با او مناجات کرد و سید الشهدا را نیز با این شرف ممتاز کردانید
چنانچه صاحب بحار الانوار و غیر ذکر کرده که آنحضرت با انس بن مالک بر اعرابی
گذشتند رسیدند بقبر خدیجه پس آنحضرت ایستاده و با انس فرمود برو و از من دور
شو انس میگوید خود را از او پنهان کردم چون ایستادن او در نماز طول کشید شنیدم
او را که میگفت یا رب یا رب انت مولاه فارحم عبید الیک ملجاه
ای پروردگار تو آقای مولا و آقای من رحم کن بر بنده حقیر که تو پناه او میباشی
یا ذا المعالی علیک معتمدی طوبی لمن کنت انت مولاه ایضا

صفات عالیه بر تو است اعتماد من خوشا بحال بنده که تو آقا و مولای او باشی طُوبی لِمَن کانَ خائفاً
ارقاً یَشکو الی ذی الجلال بلواه وما به علة ولا سقم اکثر من حبه لمولاه
خوشا بحال آن بنده که بوده باشد و شکایت نماید بسوی پروردگار ذوالجلال خود
در درد و اندوه و مرضی و علتی نباشد او را زیاده از محبت او بمولای خود اذا اشتکی بثه
وغصته اجابه الله ثم لباه اذا ابتلی بالظلام مبتهلا اکرمه الله
ثم ادناه خوشا بحال آن بنده که هرگاه شکایت کند اندوه و غصه خود را بخدا خدا او را
جواب دهد و لبیک در جوابش گوید و هرگاه در تاریکی و ظلمتی با او خلوت نماید و زاری
تضرع خدا او را اکرام نماید و بسوی خود نزدیک گرداند او را پس بعد از آنکه این را گفت
شنیدم که در جواب او ندا آمد که لبیک عبدی وانت فی کنفی وکلما قلت قد علمنا
لبیک ای بنده من تو در حفظ و کنف من میباشی و هر چه را گفتی دانستیم آن را
صوتک تشتاقه ملائکتی فحسبک الصوت قد سمعناه آواز تو را
مشتاقند ملائکه من و بتحقیق شنیدیم آواز تو را و دانستیم مطالب تو را دعاک
عندی یجول فی حجب فحسبک الستر قد سفرناه دعای تو محجوب
باشد از من بلکه از همه حجابها میگذرد که کشف نموده ستر را برداشتیم محبة تو لو هبت
الریح من جوانبه خر صریعا لما تغشاه سلنی بلا رغبة ولا رهب
ولا حساب انی انا الله از خضوع و خشوع و خوف و ابتهال بنحویست که اگر
بادی باو بوزد بر زمین خواهد افتاد سؤال کن از من بی ترس و خوف و بی حساب که
منم خداوند باعزت تو علیه را صاحب معجزات و آیات گردانیده مرده را زنده می کرد

بلی را شفا میداد کور را روشن میکرد حسین هم از برکت هدایتش عالم خلق را از کفر و
ضلالت که بدتر از موت است احیا کرد و فردا که منصب شفاعتش میدهند عالم خلق از
هلاک سرمدی بحیات ابدی و نعیم جاوید میرسانند و امثال احیاء موتی و شفاء مریض
و غیر ذلک از معجزات از آن صاحب کرامات سامیه بدیع نمیباشد و امثال این امور در
جزئیات ایشانند که اگر اشاره افلاک منقلب میشود و اگر خواهند عراق را شام و شام را
عراق کنند و اگر خواهند مشرق را مغرب کنند و مغرب را مشرق هر امری از ایشان معجزه بود
خود ایشان معجزه بلکه اعظم آیات الهی بودند و در حالات ایشان چند از ایشان صادر
میشد که عقول و اوهام را حیران داشته همین بس کرامات و فعلیکه در شکم مادر [illegible]
که شکم زمین مدفون کردند آنقدر از غرایب از او ظاهر شد که عقلها سرگردان میباشند
در شکم مادر همینکه شش ماهه رسید جناب فاطمه میفرماید خیر و برکت در خانه ما بهم رسید
چون چهار ماهه شد مونس بودم از وحشت من و تنهائی و هر روز خود را تسبیح
می یافتم و نعمت و رحمت را بر خود فزون تر میدیدیم چون پنج ماه شد از نور او در تاریکیها
محتاج بشمع و چراغ نبودم و هرگاه در خلوت می نشستم در اندرون خود صدای تسبیح و
تهلیل و تقدیس میشنیدم در وقتیکه او را شهید کرده بودند و سر مقدسش را بر سر نیزه
کرده بر بالای نیزه قرآن میخواند و میگفت لا حول ولا قوة الا بالله و از قبر شریفش آنقدر
معجزات ظاهر شد که همه کس را حیران کرده همین بس که خاکش شفای دردها و حرز بلاها
و امان خوفها گردیده و محل استجابت دعا گردیده و بویش بهتر از بوی عبیر جباری
آن را قصد نکرد مگر آنکه کمر او شکسته شده مریضی نرفت با صدق دل مگر آنکه مرضش مرتفع

شد مدیونی نرفت مگر اینکه دینش ادا شد و اگر معجزات مذکوره در کتب را خواهی پس بشنو ثاقب
علی بن ابراهیم بسند خود روایت میکند از حبابه والبیه که گفت من همیشه میرفتم بزیارت حسین
و بخدمت او میرسیدم تا آنکه ملتبسی در میان چشمهایم بهم رسید و بآن سبب مدتی ترک زیارت
آنحضرت کردم آنحضرت از من و احوال من خبر گرفته بود و حکایت ملتبسی مرا از برایش نقل کرده بودند
نشسته بودم در جای نمازم که دیدم آنحضرت با بعضی از اصحاب تشریف آوردند فرمود حبابه
چرا مدتی شد که بنزد ما نیامدی گفتم این مرض مرا مانع گردید مقنعه را از رویم برداشت
آب دهن شریف را بر آن انداخت و فرمود شکر کن خدا را که این مرض را از تو دفع کرد حبابه نظر کن
در آئینه ببین اثری بجا نیست چون نظر کردم اثری از آن موضع ندیدم ابن شهر آشوب نقل میکند
که یکی از اصحاب آنحضرت تب کرد چون شدید شد آنحضرت بعیادت او رفت در خانه که داخل شد
آن تب از آن شخص رمید یکی گفت راضی شدیم بآنچه خدا بشما عطا کرده که تب از شما میگریزد حضرت
فرمود والله ما خلق الله شیئا الا و قد امره بالطاعة لنا یعنی بخدا قسم که خدا چیزی را
خلق نکرده مگر آنکه امر کرده است او را باطاعت ما قطب راوندی روایت میکند از یحیی بن
ام طویل که در نزد حسین بودیم که جوانی گریه کنان اندر داخل شد حضرت فرمود چرا میگریی
گفت مادرم از دنیا رفت بی وصیت و صاحب مالی بود و مرا گفته که بعد از مردنش کاری نکنم
تا بخدمت تو عرض کنم امر او را پس حضرت فرمود برخیزید تا برویم بنزد این ضعیفه پس
خاستیم و رفتیم تا بدر حجره که آن ضعیفه مرده بود و در آن حجره بود آنحضرت در پشت در
ایستاد و دعائی کرد چون از دعا فارغ شد ناگاه آن ضعیفه برخاست و نشست و
میگفت اشهد ان لا اله الا الله پس نظر بآن حضرت کرد و گفت ادخل یا مولای و مرنی

بامرک ای مولای من داخل شو و امر بفرما هر امری که داری پس آنحضرت داخل شد و بر وسادة نشست
و گفت وصیت کن خدا رحمت کند تو را ای زن پس زن مال خود را بیان و جای آن را نشان داد
و گفت ثلث آن را از برای تو قرار دادم که بهر که خواهی از دوستان بدهی و دو ثلث دیگر را بدهید
به پسرم اگر او هم از دوستان خود میدانی و اگر از مخالفین است او را چیزی ندهید که مخالفین
را حقی در اموال مؤمنین نمیباشد پس با آنحضرت التماس کرد که بر او نماز کند و او را دفن نماید
پس ناگاه دیدیم که برگشت بحال اول و مرده چنانچه اول بود ✽ بایمانهم احیی الرمیم ابوهم
مرارا ✽ وابرء منهم اکمها غیر مرة ✽ وابان موسی النسخ منهم صدورها ✽ فلولاهم
لما بانت منه بآیة ✽ وهم جعلوا داود فیها خلیفة ✽ عن الله بل عنهم بحکم النیابة
وحکمهم جاء علی الرسل کلهم ✽ کان جمیع الرسل من بعض امة ✽ فسل آدما
والرسل من بعد آدم ✽ عن السر فی ارسالهم للخلیقة ✽ وما عنهم استغنی
رسول بما اتی ✽ بلی الرسل بهم ابلیت حین ادلت ✽ و اما اسمعیل را ذبیح
خواندند جان خود را در راه خدا فدا کرد و یحیی را مظلوم نامیدند و حال آنکه
یحیی را بجز اینکه او را کشتند و سرش را در مجلس آن ظالم ستمکار حاضر کردند زیاده بود و اسمعیل
بجز اینکه دست و پا بسته و کارد بر حلقش گذاردند کاری نکردند ذبیح و مظلوم او بود
که بدنش را هزار و نهصد و پنجاه زخم زدند و سرش را از پشت گردنش بریدند و مانند
گوسفند او را ذبح کردند و بدنش را عریان کردند و سرش را بر نیزه زدند و عیالش را
بر شتران نشاندند و شهر بشهر گردانیدند و چوب بر لب و دندانش زدند و عیالش را در مجلس
نامحرمان حاضر کردند در حالتی که یک شربت آب باو ندادند و هر چند ناله واعطشاه کرد

براو رحم نکردند بعد از وفات پدر بر عزاداری بسته که اتقار قیر بر او بر طرف کنند چه نیکو میگوید سید جلیل سید شریف کاظمی لا خیر في الدنيا ولا في اهلها بعد الحسين وعیشه المستفظع خیر در دنیا و در اهل دنیا و زندگی دنیا نیست بعد از کشتن حسین و بحبسا که کردند در آن روز فضیع فحی بی الی لبس السواد تاهبا لمحرم وهلاله المستبشع بر خیز و جامه سیاه ببر کن و سیاه پوش و مهیای غم و ماتم شو بجهة محرم که هلال میشوم و مشوم شده ما انت اول لابس لمصابه اثواب حزن صبغها لم يقلع فالبيت بيت الله قد لبس السواد توقعا لمصابه المتوقع تو اول کسی که در این مصیبت سیاه پوش میشود نیستی پیش از تو خانه کعبه در مصیبتش سیاه پوش کرده و بكى له جزعا فاضحت زمزم وبمائها من فيض ذاك المدمع از جزع بر مصیبت او است که اشک از دیده ریخت و از اشک او است که زمزم جاری گردید و اگر به دیده معرفت بر خلاف آن دانا اشک دیده کعبه میدانی که در مصیبت آن قبله عارفان و منتهی المطلب عالمیان ریخته فو حقيقه لم ارع ذمته ذرية ان لم ترعه غيره في مسمع یعنی آن شهید که اگر عزای مصیبت او را مصیبت دائم ندانم وفادار نیستم و بعهد دوستیش وفا نکردم ایضیق فیه فضا الفلا ویضمنی من بعده رحب الفضاء المهيع اما تنگ میکند بر حسین بیابان را و اورا میان میگیرند و اسیر و محبوس میکنند و من در وسعت عالم میباشم بابي وامي زينبا بين العدى تدعو النبي بحرقة وتوجع پدر و مادرم بفدای خواهر مظلومش زینب خاتون که در میان دشمنان با سوزش دل جد امجد خود را

صیحه اندو سیکفت یا جدی فقد غدرت امیة غدرة يبنيك بعدك مثلها لم يسمع امجد بزرکوار بنی امیه بعد از تو غدر و مکر کردند با اولاد تو چنان غدری که مثل او شنیده نشده بود یا جدنا ابنی ابن اكلة الكبود بنا بدايع مثله لم يبدع الجد والاباد پر هنه حکر خوار ظلم با ما کردند که پیش از آن کسی مثل آن ظلم نکرده بود منعوه شهرا قد اعيد لانه و عدوه من شربه لم يمنع ای جد بزرکوار ابن فرزند ترا که خدا به آب ماه در بیشترش اورا بود از آن را بر رهی او بستند و دشمنان شترها را از آن منع نکردند بابي كه تهلكت وعلت منه اسیاف و غلة صدره لم ينقع آه آه چه بسیار دلها از شمشیرهای کوفیان که ازین جهت او بیرا شدند و سوزش تب او و اجر بیتابی بر طرف نکردند ما للقيامة لم تقم ولنارها لم تضطرم ولا خلتهم لم تشرع چرا عالم خراب نشد و چرا بنیامت قایم نگردید و چرا آتش غضب الهی شعله ور نگردید و این جماعت را نگرفت صبرا سليلة احمد صبرا على ما نابه من خطب وزر فظيع ای دختر پیغمبر برای مصیبت و بلیات که بر شما وارد گردید یعنی ای دختر بزرگوار صبر کن بر مصائب روزگار و جان و مال خود را در راه خدا فدا کرد و خداوند جلیل نیز او را عزیز کرد و مرتبه اش را بلند کرد و اینجا مدفن او و قبر او بقاع کردید و زیارت او از افضل طاعات و کریه بر مصیبت او از افضل عبادات و زوار او را محل ملائکه گردانید چنانچه در حدیثست که فرمود که ندر حسین صمعراج ملائکه است که فوج بالا میروند و فوج بزمین می آیند و ارواح مقدسه انبیاء زیارت کننده اش میباشند و چنانچه روایت شده از حسین بن ابی حمزه که گفت در آخر زمان بنی امیه بیرون رفتم از جهة زیارت حسین چون بجا

وسید بهم مهر کردم که مردم بخواب رفتند غسل کردم و رفتم که بزیارت آنحضرت مشرف شوم امدم تا بدر
حایر ناگاه دیدم مردی خوش روی خوش بوی جامهای سفید پوشیده از حایر مقدس بیرون
امد و گفت برگرد که نمیتوانی بزیارت مشرف شوی رفتم بکنار نهر فرات و خود را مشغول کردم
تا نصف شب باز غسل کردم و رفتم که بزیارت مشرف شوم باز آن مرد بیرون آمد و گفت نمیتوانی
زیارت کرد گفتم باعث چیست که منع کاری بزیارت فرزند پیغمبر و سید شباب اهل جنت بوده
و من از کوفه امده ام و این شب جمعه است و میترسم صبح شود و لشکر بنی امیه مرا ببینند
و مرا بکشند گفت برگرد که نمیشود و حال وقت زیارت تو نیست گفتم آخر چرا گفت موسی بن
عمران از خدا در نزد علم رخصت زیارت آنحضرت را خواست او را رخصت داده الله او با هفتاد
هزار ملک بزیارت آنحضرت آمده اند تا صبح در اینجا باشند چون صبح شود بیا بزیارت
برگشتم در کنار فرات و صبر کردم تا صبح طالع شد غسل کردم و امدم کسی را ندیدم زیارت کردم
و نماز صبح را کردم و بکوفه برگشتم و قطب راوندی از حضرت صادق ع روایت کرده است
که قبر الحسين عشرون ذراعاً في عشرين ذراعاً روضة من رياض الجنة بیست
ذرع در بیست ذرع از قبر حسین ع روضه است از روضه های جنت و در ان میباشد
معراج ملائکه نیست ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی مگر اینکه از خدا مسئلت مینماید زیارت
او را پس فوجی فرود میآیند و فوجی بالا میروند عزیز من تامل کن در این مرتبه که
این چه مرتبه ایست که بکسی داده نشده بعلت آنکه خدا او را دوست داشت و عزیز من گمان کنم که غیر او
هیچ ترین اعمال کرد اینست حتی اینکه بقدر بال مگس از اسباب عیش معاصی کرد اینست علم
عزاخانه اش و ملائکه و جنیان عزادار شدند ابن قولویه و دیگران روایت کرده اند

که بعد از شهادت آنحضرت که بزیارت کوفه که بصحرا میرفتند از برای گچ آوردن در وقت سحر صحرا
صدای جنیان را می شنیدند که برای حضرت نوحه میکردند و میگفتند مسح النبي
جبينه فله بريق في الخدود ابواه من علیا قريش وجده خير الجدود
یعنی این کشته بخون تفته بعز خدا جبین او را مسح میفرمود و بجهت این روی مبارکش
نورانی بود پدر و مادرش از طبقه علیای قریش میباشند و جد او بهترین جدها است
شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده اند از محفوظ بن منذر که گفت شیخی از بنی تمیم که در رابیه ساکن
بود گفت شنیدم که پدرم میگفت که ما بیرون رفتیم تا عاشورا در رابیه نشسته بودیم و با من مردی
از قبیله خود بود که ناگاه شنیدم که یکی میگفت والله ما جئتكم حتى بصرت به
بالطف منعفر الخدين منحورا یعنی بخدا قسم نیامدم بسوی شما مگر بعد از آنکه
حسین بن علی را دیدم در کربلا در حالتی که او را کشته بودند و سینه اش را شکافته بودند
و در طرفش جوانان مالیده بودند وحوله فتية تدمي نحورهم مثل
المصابيح يطفون الدجى نورا و در اطرافش بدنها و جوانان چند دیدم که خون از گلهای
گردن ایشان میریخت که ایشان چراغهای راه هدایت بودند که ظلمتها از نور ایشان
برطرف میشد وقد حثثت قلوصي كي اصادفهم من قبل ان تلاقي
الخرد الحورا فعاقني قدر والله بالغه وكان امرا قضاء الله مقدورا
و بتحقیق راندم شتر خود را و تعجیل کردم که بلکه دریابم ایشان را پیش از انکه حوریان
بهشت را ملاقات کنند و بجوار رحمت الهی واصل شوند پس مانع شد مرا تقدیر
الهی و این امر امری محتوم بود که قضا و قدر الهی بر آن جاری شده بود کان

الحسین را جای بستها آبیه ** الله یعلم انی لم اقل زورا ** حسین چراغی بود روشنی دهنده
که عالم را بنور خود روشن نموده بود و خدا میداند که دروغ نیست اینچه را میگویم صلی
الاله علی جسم تضمنه ** قبر الحسین حلیف الخیر مقبورا ** مجاوراً لرسول الله
فی غرف ** وللوصی وللطیار مسرورا ** صلوات و رحمت خدا بر آن بدن شریف
و جسم لطیف باد که قبر حسین آن را در برگرفته و آن در واقع در غرف عالیه بهشت
مجاور پیغمبر خدا و وصی او و جعفر طیار میباشد ما چون این اشعار را از او شنیدیم گفتیم
خدا تو را رحمت کند تو کیستی گفت من بزرگ قبیله از قبایل جنم بحج رفته بودیم خواستیم
حسین را یاری کنیم و جان خود را در راه او و مواسات نمائیم چون از حج فارغ شدیم تعجیل کردیم
که بلکه بخدمت او برسیم در معرکه رسیدیم که او را کشته بودند و بدنش را بر زمین انداخته
بودند ابن قولویه روایت کرده است از داود بن کثیر رقی که گفت خبر داد مرا جده من که چون
حسین را شهید کردند جنیان بر او گریستند و این ابیات از ایشان شنیده شد یا عین
جودی بالعبرة وابکی فقد حق الخبر ** ابکی ابن فاطمة الذی ** ورد الفرات
فما صدر ** یعنی ای چشم جود و بخشش کن بآب چشم و گریه کن که خبر شهادت حسین محقق شد
پس گریه کن بر آن عزیز فرزند فاطمه که بر سر آب فرات رفت و سیراب برنگردید ** الجن تبکی شجوها
لما اتی منه الخبر ** قتل الحسین و رهطه ** تعساً لذالک من خبر ** جماعت جنیان میگریند
از روی اندوه چون خبر رسید که حسین و اصحاب او را کشته اند قبیح باد این خبر که بد خبری
میباشد ** فلابکینک حرقة عند العشاء وبالسحر ** فلابکینک ما جری عرق
وما حمل الشجر ** پس هر اینه البته بخواهیم گریست از روی سوزش قلب در هم شکسته

و بعد و مستدام خواهد بود گریستن ما بر تو مادامی که رگی جاری شود و مادامی که درختی بار بر دارد
و ایضا در کتب معتبره روایت شده از حکیم بن داود که او روایت کرده از ابو سلیمان و او از
علی بن حزور که گفت شنیدم از لیلی که میگفت من صدای نوحه جنیان را شنیدم و این اشعار از ایشان نقل
است که در وقت نوحه از ایشان شنیدم ** یا عین جودی بالدموع فانما ** یبکی الحزین بحرقة
وتوجع ** ای چشم جود و بخشش کن باشکهای خود زیرا که شخص محزون اشک میریزد از روی
سوزش دل و درد دل ** یا عین الهاک الرقاد بطیبة ** من ذکر آل محمد وتوجع ** ای چشم خواب
را از سر بیرون کرد است اغتاب و استراحت یاد کردن ظلم آل محمد و درد ایشان بر مصیبت
ایشان ** باتت ثلاثاً بالصعید جسومهم ** بین الوحوش وکلهم فی مصرع ** ای چشم
شریف ایشان سه روز بر زمین ماند در میان وحشیان و جانوران که ایشان را
در خاک صحرا و همگی در محل کشته شدن خود افتاده بودند و وارد شده است که شبی
شهادت حسین شنیدند اهل بصره هاتفی را که این اشعار میکرد و میخواند که ان الرماح
الواردات صدورها ** نحو الحسین تقاتل التنزیلا ** یعنی که آن نیزه های که وارد
میشوند بر سینه حسین مقاتله میکنند با کتاب خدا ** ویهللون بان قتلت وانما
قتلوا بک التکبیر والتهلیلا ** تکبیر و تهلیل میگویند با اینکه تو کشته شدی و حال
آنکه بکشتن تو تکبیر و تهلیل را کشتند و حق پرستی و خدا پرستی را بر طرف کردند
فکانما قتلوا اباک محمداً ** صلی علیه الله او جبریلا ** گویا بکشتن تو جد تو محمد
را کشتند که صلوات بر او میفرستد خدا و جبرئیل و بالجمله نوحه جنیان و غیر ایشان
در این مصیبت غریب نیست در آن زمان در اطراف زمین شنیده شد از ایشان

اشعار بسیار و مراثی بسیار بلکه در هر عصری و زمانی و اشعاری که از ایشان ضبط شده بیان
و استیفای کل ممکن نیست در این مختصرات خانه در نزدیکی قبه شریفه الحضرت است از سمت
باب السدره مشهور است به بیت الزاری و شهرتی دارد که سر مقدس الحضرت را که از بدن شریف جدا
کرده اند در این مکان گذارده بوده اند و مجرب و سرداب مخصوص میباشد که انچه مذکور میشود ان
موضع است که آن سر مطهر را در آن موضع گذارده بوده اند شخص ثقه که خانه اش در همسایگی آن
خانه است نقل میکرد که مکرر در آنجا از آن خانه صدای ندبه و نوحه جنیان را می شنویم که بر الحضرت
میگریند و نقل میکرد از نقبی که ساکن در این خانه بوده مدتی میگفت مکرر در شبها از آن
سرداب صدای نوحه جنیان را می شنوم بلی اهل عالم هر کس و هر چیزی در این مصیبت
صاحب حق کردند یک نوعی اظهار اندوه و غم کردند مکر ما با آنکه دعوای ما از همه
بزرگ تر میباشد از جمله اشعار جنیان نقل شده که نِساءُ الجِنِّ یَبکِینَ مِنَ الحُزنِ
شَجِیّاتٍ ۞ وَیَندُبنَ حُسَیناً عَظُمَت تِلکَ الرَّزِیّاتُ زنان جنیه از روی حزن
دانده میگریند بر حسین و ندبه و نوحه میکنند برا وجه بزرگ میباشد این مصیبت
که مصیبتهای بسیار را اشتمال است وَیَلبَسنَ ثِیابَ السُّودِ بَعدَ القَصَبِیّاتِ ۞ وَ
یَلطِمنَ وُجُوهاً کَالدَّنانِیرِ النَّقِیّاتِ ۞ زنان جن در این مصیبت همه سیاه پوش
کردیدند بعد از انکه لباسهای زیبای پوشیدند و طپانچه بر روزدند و روهای
زیبای خود را بطپانچه نیلگون از زده نمودند اما حکایت ورود اسیران بخت و بلاد
قافله رنج و عنا از سفر محنت اثر کربلا بکوفه چنانچه علما در کتب معتبره خود روایت
کرده اند این است که بعد از انکه ریحانه رسول خدا را شهید کردند و جگر گوشگان پیغمبر را گرفتند

وخواستند که اسیران اهل بیت را بعد از نشام و کوفه نمایند ابن سعد ملعون امر کرد تا سرهای مقدس
شهدا را از بدنهای مطهر ایشان بریدند و با سر مطهر سید الشهدا او را که بر نیزها نصب
کردند شورش در ملک و ملکوت افتاد و ذرات کاینات در اضطراب و انقلاب افتاد
بِنَفسِی رُؤُوساً سامِیاتٍ عَلَی القَنا ۞ کَمِثلِ بُدُورٍ وافَقَتها سُعُودُها ۞ مُخَضَّبَةً
بِالدَّمِ مِنها جِباهُها فَیا طالَ ما بِالطّالِ یَجُودُها روح و جان عالمیان بفدای
ان سرهای مطهره منوره که بر نیزهای بلند زده بودند مانند ماه تابان که پیشانی انها
بخون رنگین شده بود و از آن پیشانیهای بخون رنگین که همیشه بجهة عبادت مالک معبود
در سجود بود چون نظر اهل بیت بر این سرهای مطهره افتاد غریو از ایشان بلند شده
شیونی بر پا شد که قلم واقعه تحریر و زبان را طاقت تقریر نیست از اسیران ما از
هر طرف از سر جسدهای کشتگان دور کرده ایشان را سوار بر شتران کردند چه نیکو
میگوید یکی از شعرای عرب بزبان زینب خاتون در استفهام یا حادِیَ الاَظعانِ
رِفقاً بِالاُولی کانُوا مِنَ العَلیا بِعِزٍّ سَمائها ای ساربان ایشان اسیرانند که بعد از
وحشم با ایشان درشتی میکنی و شترها را بسرعت مدار با ما باش با این اسیران که این اسیران
هر یک بر فلک رفعت و جلال و ماه سپهر اوج و کمال میباشند او ما علمت
مَن تَحتَ رِکابِها یا وَیلَک یا اَولَی الوَری بِنِقابِها فِی الرَّکبِ اَولادُ الرَّسُولِ
وَفاطِمَ الزَّهراءُ البَتُولِ المُطَهَّراتِ نِسائها ای ظالم آیا نمیدانی که این اسیرانی که
ایشان را بر شترهای بی جهاز و شترهای تندی میرانی که میباشند از اولاد
که هستند ایشان اولاد رسول و نور دیدگان فاطمه بتول سیده نساء العالمین

نبكي الفواطم للجد و لواطم تكلا تشاري الغوث بن ضن آنها اخر در این قافله اندوه
دختران فاطمه اند که از مصیبت طپانچه بر رو میزنند و از یکی از دشمنان خود فریاد رسی
میجویند في الركب زين العابدين تكبلا ذو مقلة عبرى تسح بمائها دنف
عليل ذو غليل زاده على البدن كآبة لعينا انها ابطال دردا ین قافله زین العابدین
رنجور و بیمار است که تاب سواری ندارد که با دل سوزان و چشم گریان پای او را در غل
و زنجیر کرده اند و تشنه سر او غل و زنجیر است که بر دست و پایش کذارده اند محمد ابن ابی طالب
موسوی روایت کرده که سرهای مقدس سید الشهدا و اهل بیت و اصحاب او هفتاد و
و هشت سر بود که ملعونان آن سرها را بر قبایل مختلفه تقسیم کردند تا هر طایفه سری داشته
باشند تا جایزه خود را بگیرند از ابن زیاد پس کنده سیزده سر داشتند و رئیس ایشان قیس ابن
اشعث بود و قبیله هوازن دوازده سر داشتند و بنا بر روایت ابن شهر آشوب بیست
داشتند و رئیس ایشان شمر ولد الزنا بود و قبیله بنی تمیم هفده سر و بروایت ابن شهر آشوب
نوزده سر داشتند و بنی اسد شانزده سر و بروایت ابن شهر آشوب نه سر و قبیله مذحج
هفت سر و سایر لشکر سیزده سر و ابن شهر آشوب سایر عسکر را سه سر ذکر کرده و مذحج
را ذکر نکرده و ابن شهر آشوب میگوید جمیع حرم را اسیر کردند و بکوفه بردند مگر شهربانو را که او خود را
در فرات انداخت و خود را هلاک کرد لکن ظاهر اینست که شهربانو در کربلا نبود بلکه از نفاس
وفات کرد چنانچه در بعضی از اخبار معتبره میباشد محمد بن ابی طالب میگوید که سر مقدس
سید الشهدا را در روز عاشورا با خولی ابن یزید و حمید بن مسلم فرستاد و سرهای
دیگران را بعد با شمر ولد الزنا فرستاد و در بعضی آنست که روز و روز دیگر تا ظهر مانده کشتگان

خود را

خود را جمع کرده بر آن بدنهای خبیثه ملعونه نماز کرد و ایشان را دفن کرد و بدن مطهر حسین و
سایر شهدا را برهنه و عریان بی غسل و کفن بر زمین کذاشت اما ایشان را خارجی میگفتند بنا بر آن
را نباید دفن کرد اما چون خبر به پسر زیاد رسید بسیار خوشحال و فرحان شد فتح نامه ها
بهر جانب نوشت صاحب مناقب از ابن نما نقل کرده اند که خولی ملعون چون آن سر مقدس را بکوفه
آورد شب واقع شد در قصر پسر زیاد را بسته دید رفت بسوی منزل خود و او را دو زن بود یکی
حضرمیه و دیگری اسدیه پس آن سر مطهر را در تنوری پنهان کرد و رفت بنزد زوجه حضرمیه
که او را نوار میگفتند آن زن با او گفت چه خبر داری گفت جئتك بالذهب طلا از برای تو
آورده ام اینک سر حسین ابن علی را آورده ام آن زن گفت ویلك مردم سیم و زر و طلا
و نقره می آورند و تو سر پسر پیغمبر را میآوری بخدا قسم سر من با سر تو در یک بالش جمع
نخواهد شد هرگز پس برخواست و از خانه بیرون آمد بسوی آن زن اسدیه رفت الله با او خواهید
آن زن حضرمیه میگوید نظر کردم بر آن سو دیدم که آن سر مطهر را گذاشته بود دیدم که نوری از آن ساطع
بود و با آسمان منتهی گشته بود مانند عمود و مرغهای سفید دیدم که در اطراف
آن مکان می پریدند و بنزد آن سر مطهر می آمدند و بعضی از علما ذکر کرده اند اگرچه در کتب معتبره
مذکور نیست که آن زن میگوید که ناکاه دیدم که پنج زن از آسمان بزیر آمدند یکی از ایشان
آمد و آن سر را برداشت و بوسید و بر سینه خود نهاد و میگریست و میگفت ای شهید مادر
ای غریب مادر خدا داد مرا از قاتلان تو بستاند پس گریه بسیار کردند و آن سر مطهر را گذارده رفتند
آن زن برخواست و آن سر مطهر را برداشت و بر سینه چسبانید و لطمه بر سر و روی خود زد
که مدهوش گردید چون بهوش آمد دید با این شوهر ملعون و گفت ای بیحیا این سر کیست

کنیجانه آورده این سر فرزند پیغمبر است که آن را در خانه گذاشته و خود با استراحت خوابیده برخیز
و ببین که از زمین تا آسمان خروش و فغان برپا شده و ملائکه بر بالا و حی میایند و نفرین
کنندگان را گفت و از خانه بیرون آمد و لعنت ابن زیاد چون خبر آمدن لشکر و اسیران و سرهای
شهیدان را شنید امر کرد که هیچ کس با سلاح بیرون نرود و ده هزار نفر را امر کرد که سر راههای
محلات را گرفتند که مبادا که چون اهل کوفه اسیران اهل بیت را ببینند و شورش برپا کنند و فتنه
برپا شود و ابن طاوس و دیگران بالفاظ مختلفه متقاربه روایت کرده اند که چون آن
اسیران محنت و بلا و قافله رنج و عنا بنزدیکی کوفه رسیدند بلشکریان کوفه بجهة تماشا
جمع شدند چون آن اسیران محنت زده را بآن حالت غریب دیدند همگی بگریه درآمدند و
با زنان همراه بود علی بن الحسین و بجهة مرض ضعیف و ناتوان شده بود و با ایشان بود
زید و عمرو از اولاد امام حسن و هم حسن بن حسن المثنی با ایشان بود و او مجروح روز
عاشورا بجهة یاری عم بزرگوار خود بمیدان رفت و زخم نیزه و شمشیر بسیار برو رسیده
زده بودند ولکن چون کشته نشده بود او را اسیر کردند چون اهل کوفه از سیمای آن
اسیران آثار بزرگی و جلال مشاهده کردند متعجب شدند زنی از زنان کوفه بر بام خانه
بود پرسید که مِنْ اَیِّ الاُسارىٰ اَنْتُنَّ آیا شما اسیران کدام دیار و محنت زده کدام قبیله
باشید ایشان در جواب گفتند نَحْنُ اُسارىٰ آلِ مُحَمَّدٍ وَبَناتُ فاطِمَةَ الزَّهْراءِ یعنی ما اسیران
آل محمدیم و ما دختران فاطمه زهرائیم آن زن که این را شنید از بام بزیر آمد و چادر و
مقنعه و ازار جهة آن اسیران جمع کرده بایشان داد که خود را بپوشند ایشان آنها را
گرفته خود را پوشیدند اهل کوفه بجهة دیدن اسیران همه بگریه درآمدند و بر ایشان نوحه

میکردند

میکردند و میگریستند شیخ مفید رحمه الله روایت کرده است از حذلم بن شریک که گفت
وارد کوفه شدم در محرم سنه شصت و یک از هجرت در وقت برگشتن علی بن الحسین
با زنان و اهل بیت از کربلا و عساکر کفر و شقاوت ایشان را فرو گرفته بودند و مردم بجهة
نظاره ایشان جمع شده بودند چون اهل کوفه نظر ایشان بر آن اسیران افتاد و دیدند
ایشان را که بر شترهای بی جهاز سوار بودند زنان اهل کوفه بگریه درآمدند و نوحه و ندبه سر کردند
پس علی بن الحسین را دیدم که او را علت و مرض در او در دیده بودند وَفی عُنُقِهِ الجامِعَةُ و
یَداهُ مَغْلُولَتانِ اِلیٰ عُنُقِهِ زنجیر بر گردن شریفش کرده بودند و دست شریفش را بگردن غل
کرده و بدن شریفش ضعیف و نحیف بود چون دید زنان را که برایشان میگریند میگفت این زنان
بر ما گریه میکنند پس کی ما را کشته است پس دیدم زینب دختر
امیر المؤمنین را که اشاره کرد بسوی مردم که ساکت شوید از هیبت آن مظلومه نفسها
فرو رفت و صداها ساکن گردید پس شروع کرد بخطبه و هرگز زنی را فصیح تر از او
ندیده بودم وَکانَتْ تَتَکَلَّمُ کَاَنَّما تُفْرِغُ عَنْ لِسانِ اَمیرِ المُؤْمِنینَ تکلم میکرد بنحوی
که گویا از زبان امیر المؤمنین تکلم مینمود پس گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَالصَّلوٰةُ عَلیٰ رَسُولِ اللّٰهِ
اما بعد ای اهل کوفه و اهل غدر و مکر و حیله آیا شما گریه میکنید و هنوز اشک دیده‌ها
از جور شما نایستاده مثل شما مثل آن زنی است که رشته خود را محکم می‌تابید و باز
میگشود شما نیز رشته ایمان خود را گسیختید و بکفر خود برگشتید نیست در میان
شما مگر صفات بد و لاف و سخن باطل و تملق کنیزان و عیب جوئی دشمنان نیستید
شما مگر مانند گیاهی که در مزبله روئیده باشد یا نقره که آرایش قبر کرده باشند بلکه

از برای آخرت خود فرستاده اید و خود را مخلد در جهنم گردانیده اید أَتَبْكُونَ وَتَنْتَحِبُونَ أي والله
فَابْكُوا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا آیا گریه و ناله میکنید بلی بخدا قسم باید بسیار بگریید و کم بخندید
عیب و عار ابدی بر خود گذاردید و این عار را هرگز از خود نمیتوانید شست وَأَنَّى تَرْحَضُونَ
قَتْلَ سَلِيلِ خَاتَمِ النُّبُوَّةِ وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ آیا چگونه تلافی میتوانید کرد و از خود می
توانید دور کرد لوث کشتن جگر گوشه خاتم پیغمبران را و سید جوانان اهل بهشت و ملاذ
برگزیدگان شما و پناه دهندگان شما و روشن کننده حجت شما را و کسی که سنت و آداب
خود را از او فرا میگرفتید بس گناهی کردید و بادا دور رحمت خدا از شما وای بر شما ای اهل کوفه
أَتَدْرُونَ أَيَّ كَبِدٍ لِرَسُولِ اللهِ فَرَيْتُمْ وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ
وَأَيَّ حُرْمَةٍ لَهُ انْتَهَكْتُمْ آیا میدانید که چه جگر گوشه ای از پیغمبر را پاره پاره کردید و چه
پرده کیان از مخدرات او را بی ستر کردید و چه خون بها از فرزندان برگزیده او ریختید
و چه حرمتها را از او ضایع کردید امور قبیحه چند را مرتکب شدید که زمین و آسمان را
فرا گرفت آیا تعجب کردید که از آسمان خون بارید البته در آخرت ظاهر گرداند آثار این اعمال عظیم تر
خواهد بود پس سبک مشمارید از اینکه شما را مهلت داده است زیرا که او تعجیل نمی نماید در
عقاب عاصیان و نمی ترسد از این که هنگام انتقام او بگذرد و بر رصد کار شما در
کمین گاه ظالمان است و بروایت قطب راوندی پس آن جگر سوخته بخن ز ده این اشعار
را خواند مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا صَنَعْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ
بِأَهْلِ بَيْتِي وَأَوْلَادِي وَمَكْرُمَتِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمٍ آیا چه
خواهید گفت در جواب پیغمبر خدا در وقتی که سؤال کند از شما که چه کردید شما که آخر

امتها

امتها بودید با اهل بیت و اولاد و برگزیدگان من بعضی را اسیر و بعضی را بخون خود غلطان نمودید
مَا كَانَ ذَاكَ جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تَخْلُفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي این جزای من نبود
که بعوض حقوق من با اقربا و اولاد من این نوع ظلم کنید إِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ يَحِلَّ بِكُمْ
مِثْلُ الْعَذَابِ الَّذِي أَوْدَى عَلَى إِرَمَ می ترسم بر شما که نازل شود عذابی که بر قوم عاد نازل
گردید پس رو گردانید از ایشان گفت راوی بخدا قسم که مردم را از گفتگوی جگر گوشه
فاطمه زهرا حیرتی روی داد که بحال حیرت می گریستند و دستهای خود را بدندان میگزیدند
پیر مردی دیدم که در پهلوی من ایستاده بود و چندان گریست که ریشش از آب دیده اش تر شد
و میگفت بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي پدر و مادرم فدای شما باد پیران شما بهترین پیران عالمند
شما بهترین جوانان و زنان شما بهترین زنانند و اولاد شما بهترین هر گروهند خوار نمی شوند
شما و مغلوب نمیگردید و بزرگی شما را کسی از شما سلب نمیتواند کرد پس جناب سید الساجدین
فرمود ای عمه بس است و بحمد الله عاقله و کامله و دانائی و از مصیبت جزع کردن سودی نبخشد
و بسند معتبر از موسی بن جعفر روایت شده فاطمه صغرا دختر سید الشهدا هم خطبه خواند
که از کلمات شریفه اش و مضامین لطیفه اش معلوم میشود که از ینبوع علم و معرفت بهره ور بودن
املاء و از سرچشمه فصاحت و بلاغت صادر شده معلوم میشود که زنان و دختران
و کودکان ایشان غصون شجرهٔ امامت و هدایت بوده اند و فروع اصول عصمت و طهارت
بوده اند زیرا که زنان پرده نشین در ملاء عام با آن بلاغه و جسارتی که ایشان داشتند
هرگاه بی معرفت سابقه مرتجلا خطبه که بزرگان علماء بعد از تامل مثل آن کلام انشا نتوانند کرد
و بعد از تدبر و تفکر معنی فقراتش را نتوانند درست بفهمند معلوم میشود که ایشان

در حجره پیغمبر بوده‌اند اری ایشان دختران علی مرتضی و جگرگوشگان فاطمه زهرا و نبیرگان
پیغمبر خدا بوده‌اند بالله رجال مخدرات نجمی فیئ وهتکت ما لهن وعود تلحی وتضرب
بالسیاط جهارة وتسب اباءها وجدودها کجائید مردان دین‌دار تا در این مصیبت
ناله کنند که پرده‌نشینان محمد مصطفی اسیر کرده‌اند و پرده حرمت ایشان را دریده‌اند و خوار
و ذلیل کرده‌اند و تازیانه بر کتف زده‌اند و پدران ایشان را سب کرده‌اند تلك الظواهر كالبدور
زواهر تحت الحجاب شعاعها موقود اضحين من بعد الحجاب سوافرا
في السفر يعلوهن نكود آن زنان طاهره مانند ماهی بوده‌اند که زیر ابر و
حجاب طهارت و عصمت مستور بوده‌اند اکنون ایشان را بعد از حجاب و پرده‌نشینی آشکارا
بیرون آورده‌اند و جاو بلاده لیشهرن فی الامصار ما بین الوری وسوقها
رجس هناك عنيد ایشان را در میان خلق در بلاد گردانیده‌اند و اراذل خلق
را بر ایشان موکل کرده‌اند که ایشان را بهر طرف می‌کشند باری فاطمه صغری خطبه خواند
که رعدی در ابر از آه در آورد و دل زن و مرد را سوزانید تا اینکه اهل کوفه باو
گفتند ای دختر پاکیزگان بس است که دلهای ما را سوختی سینه ما را بریان کردی و آتش
در دلهای ما زدی و سید بن طاوس روایت کرده است که ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین خطبه
خواند در آن روز از پس پرده در حالیکه صدای خود را بگریه بلند کرده بود و گفت
یا اهل الکوفة سوءة لکم ما لکم خذلتم حسینا وقتلتموه وانتهبتم امواله و
ورثتموه وسبیتم نساءه ونکبتموه بدا بحال شما قبیح باد روهای شما ای اهل کوفه
بچه سبب خذلان نمودید برادر مرا و یاری نکردید او را و کشتید برادر مرا و غارت کردید اموال

او را و زنان و بردگیان او را اسیر کردید و او را بر وجه انداختید بریده باد دستهای شما
و دور باد از شما رحمت خدا وای بر شما آیا میدانید چه کردید و چه امر عظیم مرتکب
شدید و چه گناهان بر پشت خود بار کردید و چه خونها ریختید و چه زنان مکرمه
را بمصیبت انداختید و چه دختران معظمه را برهنه کردید و چگونه اموالی را غارت کردید
قتلتم خیر رجالات بعد النبی کشتید شما بهترین خلق را بعد از پیغمبر و رحم
از دلهای شما برطرف شده آگاه باشید که دوستان خدا همیشه فایزند و اولیا
شیطان و لشکر او خاسر و زیانکارند بعد از آن اشعار محنت آثار و احزان و دل
عالم کباب کرد قتلتم اخی صبرا فویل لامکم ستجزون نارا حرها یتوقد
برادر مرا کشتید از روی ظلم و او صبر کرد بر مظلومیت پس وای بر شما
زود باشد که جزا داده شوید باتشی که حرارت و سوزش آن بالتهاب آید ه
سفکتم دماء حرم الله سفکها وحرمها القرآن ثم محمد الا فابشروا بالنار
انکم غدا لفی سقر حقا یقینا مخلد ریختید شما خونی چند را که خدا و رسول خدا
و کتاب خدا ریختن آن را حرام کرده آگاه باشید بشارت باد شما را باتش که بتحقیق و یقین
مخلد در جهنم خواهید بود وانی لابکی فی حیاتی علی اخی علی خیر من بعد
النبی سیولد بدمع غزیر مستهل مکفکف علی الخد منی دائبا
لیس یجمد و بدرستیکه من تا آن زمان که زنده‌ام بر برادرم که بهترین خلق است بعد از
پیغمبر خواهم گریست بگریستن شدید مثل باران تند و اشک من بروی من همیشه
جاری خواهد بود و هرگز دیده‌ام خشک نخواهد شد از گفتگوی فرزندان

مردم بخروش در آمدند و صداها بگریه و نوحه و ناله بلند کردند زنان موها را پریشان کردند
و خاک بر سر ریختند و روها را خراشیدند و طپانچه بر رو زدند و فریاد واویلاه وا ثبوراه
و واحزناه برکشیدند و مردها ریشهای خود را کندند و صداها بگریه برکشیدند
شورشی در خلق افتاد که مثل آن کسی ندیده بود بعد از آن سید الساجدین و زین
العابدین بقیة السلف و ملاذ الخلف و ذروة الحسب و النسب و الشرف امام الخلق
و خلیفة الحق علی ابن الحسین با بدن رنجور ضعیف نحیف با دستهای غل و زنجیر در
آورده شده با جگر سوزان نالان بود بدیدهٔ غمناک اشاره بان گروه کرد که ساکت شوید
مردم ساکت شدند پس برخاست و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و صلوات بر پیغمبر
فرستاد پس فرمود ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا علی ابن
الحسین ابن علی ابن ابیطالب ای گروه خلق هر که مرا شناسد شناخته و هر کس نشناسد
پس بدانید منم علی ابن الحسین ابن علی ابن ابیطالب انا ابن المذبوح بشط الفرات
من غیر ذحل و لا ترات منم فرزند آنکه او را در کنار فرات سر بریدند بدون آنکه کاری کرده
باشد که او را مکافات دهند یا مال کسی خورده باشد که از او مطالبه نمایند
انا ابن من انتهک حریمه و سلب نعیمه و انتهب ماله و سبی عیاله منم فرزند
آنکه حرمت او را ضایع کردند و مال او را بغارت بردند و عیال او را اسیر کردند منم
فرزند آنکه او را در صحرا شهید کردند و او صبر ورزید و همین فخر مرا کافیست ایها الناس
شما را بخدا قسم میدهم که آیا میدانید که شما نوشتید مکاتیب به پدر من و عهد و میثاق
با او بستید و خدعه کردید با او و او را یاری نکردید و با او مقاتله کردید پس لعنت

بر شما باد با آنچه از برای خود باخرت فرستادید آیا بچه چشم نظر میکنید به پیغمبر خدا در روز
قیامت در وقتی که بشما بگوید شما عترت مرا کشتید و پرده حرمت مرا دریدید پس شما از
امت من نیستید راوی میگوید که از هر طرف صداهای مردم بگریه بلند شد و بیکدیگر
گفتند هلاک شدید و خبر ندارید پس حضرت فرمود خدا رحمت کند کسی را که نصیحت
مرا قبول و معصیت مرا محافظت کند در حق خدا و رسول و اهل بیت او زیرا که ما را در
تبلیغ رسالت تاسی بحضرت لازم است پس همگی گفتند یا ابن رسول الله ما همه سخن ترا
میشنویم و مطیع تو میباشیم و خواهان خدمت توایم در جنگیم با هر کسی که با تو در جنگ است
و صلحیم با هر که با تو در صلح است میگیریم یزید را و از هر کسی که بتو و بر ما ظلم کرده بیزار
میشویم حضرت فرمود هیهات هیهات ای غداران مکاران دیگر مکر شما اثری در من
ایا میخواهید با من هم چنان کنید که با پدرم کردید نه بخدا قسم هنوز جراحت بهم نرسیده قتل پدرم
و اهل بیتش را دیروز کشتید و هنوز فراموش نکرده ام مصیبت رسول خدا و مصیبت
پدرم و برادرانم و سوزش آن مصیبت هنوز در سینه من است و تلخی آن هنوز در گلوی
منست و غصه آن در سینه ام مفرق است سئوال من از شما اینست که نه بر ما باشید نه با ما پس این شعری چند
خواند که دل عالمیان را کباب کرد از مسلم جصاص روایت شده است که گفت ابن
زیاد مرا طلبید از برای مرمت و اصلاح دار الاماره خود در کوفه و مشغول
بودم که ناگاه صدای خروش و فریاد بسیار از اطراف و جوانب کوفه استماع کردم
بخادمی که در پیشم بود رو کرده از او استفسار کردم که سبب این فغان و فریاد چیست
گفت کسی بر یزید خروج کرده بود لشکر ابن زیاد بجنگ او رفته بودند و او را کشته اند و سر او را

خالی از اهل شهر میکشند من گفتم این خروج کشته که بود گفت حسین بن علی ابن ابیطالب بود من از
ترس خادم چیزی نگفتم صبر کردم تا از نزد من رفت پس برخی که بکنج آلوده داشتم چنان بر روی
خود زدم که نزدیک بود دیدهایم کور شود پس دست خود داشتم و از پی نفر
بیرون آمدم و رفتم بسوی کناسه کوفه مردم را دیدم ایستاده منتظر اسیران و سرهای شهدا
ناگاه قریب چهل کجاوه و محمل بر چهل شتر پیدا بود که در آنها بودند زنان و اولاد فاطمه زهرا و
بر دکیان رسول مختار و اذا بعلی ابن الحسین علی بعیر بغیر وطاء و اوداجه تشخب
دما ناگاه دیدم علی ابن الحسین را که سوار بر شتر برهنه بود و اعضای شریفش مجروح و خون
از رگهای گردنش میریخت و با این حال اشک از دیده شریف میریخت و میفرمود
یا امة السوء لاسقیا لربعکم یا امة لم تراعی جدنا فینا ای بدترین امتها
خدا جزا ندهد شما را و رحمت نکند شما را که رعایت حق جد ما نکردید در باب ما
لو اننا و رسول الله یجمعنا یوم القیمة ما کنتم تقولونا در روز قیامت که هم
بنزد یکدیگر جمع شوید با چه جواب پیغمبر خدا را خواهید گفت تسیرونا علی الاقتاب عاریة
کاننا لم نشید فیکم دینا ما را سوار بر شتران برهنه میکنید و در شهرها
میگردانید گویا ما هرگز بکار دین شما نیامده ایم پس شعری چند دیگر خواند که از سوز
آن اشعار در و دیوار را بتزلزل در آورد پس بشهر آن کوفه نان و جوز و خرما باطفال
اهل بیت میدادند ام کلثوم صیحه بر ایشان زد که یا اهل الکوفة ان الصدقة
علینا حرام صدقه بر ما حرام است برنا از دست و دهان اطفال میگرفت و
بر زمین میریخت و مردم چون این حال منکر را در آن اسیران محنت و بلا مشاهده

کردند

کرده

کردند نالیدند میگریستند ام کلثوم چون این حالت را مشاهده نمود سر خود را از محمل بیرون
کرد و گفت ساکت شوید ای اهل کوفه مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما گریه میکنند خدا
حکم کند میان ما و شما در روز قیامت میگوید مسلم که در حالی که آن مظلومه این کلمات
سخن میگفت که ناگاه شوری عظیم در میان خلق بلند گردید چون نظر کردم دیدم که آواز
کفر بلند گردید و اعلام ضلالت پیدا شد و مجدد سرها را بر نیزها نصب کرده میآوردند پیش از
همه سرها سر نورانی نازنین نور دیده فاطمه حسین بود و هو ازهر قمری اشبه الخلق برسول الله
و آن سر مانند ماه تابان میدرخشید و شبیه ترین خلق بود برسول خدا و محاسن شریفش
سیاه بود مانند سیاهی وسمه و اثر خضاب بر محاسن شریف ظاهر بود و باد بر آن
محاسن شریف میجنبید و بیاد حرکت میکرد ناگاه زینب خاتون را نظر بر آن سر مطهر
افتاد از درد دل سر خود را چنان بر چوب محمل زد که دیدیم خون از زیر مقنعه آن مخدره جاری
گردید پس با سوز جگر اشاره بآن سر مطهر کرده میگفت یا هلالا لما
استتم کمالا غاله خسفه فابدی غروبا یعنی ای ماه فلک ملاحت که طالع
شدی و بدرجه کمال رسیدی و عالم را بنور خود روشن نمودی و از گردش
روزگار و جور بداندیش غروب کردی و رخ خود را از نظر عالمیان پوشیدی
ما توهمت یا شقیق فؤادی کان هذا مقدرا مکتوبا ای پاره دل من هرگز
خیال این معنی را نمیکردم و هرگز این توهم را نمیکردم که مقدر شده است که تو را
بکشند و سر تو را بر سر نیزه زنند و در شهرها بگردانند یا اخی فاطم الصغیرة
کلمیها فقد کاد قلبها ان یذوبا ای جان برادر با دختر خردسالت

تجلی بکن و سخنی بگو که نزدیک است که دلم در فراق تو آب شود یا اخی قلبک الشفیق علینا
ما له قد قسی فصار صلیبا ای برادر دل مهربان تو را چه رسیده است که بر ما رحم
نمی کند و بر حال ما نمی سوزد یا اخی لو تری علیا لدی الاسر مع الیتم لا یطیق وجوبا
کاش می دیدی پسر زین العابدین علی را که با اسیری و یتیمی مبتلا گردیده و از ضعف و بی طاقتی
بر پای خود تاب ایستادن نمی تواند شد کلما اوجعوه بالضرب ناداک بذل و مفیض دمع
سکوبا هر زمانی که او را اذیت میکنند و او را تازیانه میزنند با چشم گریان تو را
میخوانند یا اخی ضمه الیک و قربه و سکن فؤاده المرعوبا ای برادر
بزرگوار روی تو چشم احمد مختار آخر نور دیده خود را در پیش خود بطلب و بکنار
او را در بر بگیر و دل او را بدست بیاور ابن طاوس و شیخ فخر الدین روایت کرده اند
که چون اسیران اهلبیت رسالت و پرده نشینان سرادق عصمت و طهارت و خوانین
حجال قدس و بانوان محافل انس بقایای عترت طاهره احمد مختار و صبایای
حیدر کرار با محی فلک دانش و مردمک دیده بینش قطب دایره هدایت
و خورشید سپهر عصمت و طهارت زین العباد و سید السجاد و حجة العباد
و شفیع المعاد علی بن الحسین علیه السلام با سرهای مقدسه منوره مطهره شهیدان
کربلا و قربانیان کوی وفا وارد کوفه گردیدند خبیث ابن الخبیث و
لعین ابن اللعین عبید الله ابن زیاد در دار الکفر خود نشسته مردم را اذن
عام داد که هر که خواهد داخل شود و بنا بر بعضی از روایات دو روز بعد از ورود
اهلبیت چنین کرد و باری بعد از اجتماع خلق و اوباش امر باحضار اسیران کرد

کوفیان احمد مختار کرد و سر مقدس مطهر را در برابر خلق در مجلس نحس خود حاضر کرد اهلبیت را
مانند بندگان بمجلس عام در آورد واویلاه پیغمبر خدا کجا بود تا سر فرزند خود را در برابر طشت زر به بیند
و اهلبیت را بدین حال مشاهده نماید یا فاطمه زهرا کجا بود تا دختران خود را در مجلس شراب و زناد
ببیند من مخبر الزهراء ان بناتها تشهرن بین طغاتها و بغاتها کو کسی که خبر دار کند
زهرا را که دختران او را تشهیر طاغیان و ظالمان کردند و رسوا در میان خلق نمودند یا فاطمة
الزهراء قومی و انتحبی اسراک فی اشراک تل اعدائها ای فاطمه برخیز و نوحه کن و نوحه گری
بر اسیران که در قید بند و دام و ذلت دشمنان افتاده اند آه زینب خاتون بنت بود
چون داخل شد بر آن لعین سلام نکرد و بکسی التفات ننمود زنان و دختران سید الشهداء
در عقب او بودند زینب خاتون رفت و در گوشه نشست کنیزان در میان او را گرفتند
وهی منکرة و علیها ارذل ثیابها بدترین جامها پوشیده بود و شیخ طریحی گفته
وهی تختفی بین النساء و تستر وجهها بکمها لان قناعها اخذ منها خود را در میان
زنان پنهان میکرد و روی شریف خود را باستین خود می پوشید زیرا که مقنعه
او را از او برده بودند آن ملعون پرسید کیست این زن گفتند زینب دختر امیر المؤمنین
بر عتاب دیگر کرد و مرتبه پرسید جواب نشنید در مرتبه سیم یکی از کنیزان گفت هذه زینب
بنت علی پس رو باو کرد و گفت بحق پیغمبر خدا که با من تکلم کن گفت چه میخواهی از
من و حال آنکه ما را رسوا کردی در میان خلق و هتک حرمت ما کردی آن ملعون بعضی از
کفریات و مزخرفات از زبان لعینش جاری شد زینب خاتون تیز با او در مقام
او را جواب داده و فرموده و ذلت باشد که خدا جمع نماید میان تو و جماعتی که بی گناه کشته و ما را

در بود دیگر

با تو مخاصمه خواهند نمود فستعلم لمن الحجة اذا وقفت الیه مستعد جواب باش و کجا خواهی رفت
جواب ابن مرجانه تا صولت ابن زیاد از کلام دختر خیر الانام در غضب شد و گویا اراده قتل او کرد
و بروایتی حکم بقتل او کرد عمرو بن حریث گفت زن است و بر گفته زنان مؤاخذه سزاوار نیست آن
ولد الزنا گفت خدا مرا ظفر داد بر برادر طاغی تو و متمردان اهل بیت تو و سینه مرا
از ایشان شفا داد زینب خاتون گفت لقد قتلت کهلی و قطعت فرعی واجتثثت اصلی
فان کان هذا شفاءک فقد اشتفیت بزرگ مرا کشتی و اصل و فرع مرا برانداختی
اگر شفای تو باین حاصل شد پس بشفا یافتی و بروایت دیگر ام کلثوم گفت اگر دیده
تو روشن شد بکشتن حسین دیده جد من بسیار روشن میشد بدیدن او
و او را میبوسید و لبهای او را میمکید و او را بدوش خود سوار میکرد ابن طاوس
میگوید پس متوجه سید الساجدین شد و گفت کیست این گفتند علی ابن الحسین است
گفت آیا علی ابن الحسین را خدا نکشت حضرت فرمود کان لی اخ یسمی علی ابن الحسین
قتله الناس برادری داشتم که مسمی بعلی ابن الحسین بود مردم او را کشتند گفت بلکه
خدا او را کشت حضرت فرمود الله یتوفی الانفس حین موتها ابن زیاد گفت آیا تو را جرأت
در جواب من میباشد برام کرد بکشتن او و بروایت دیگر چون آن ولد الزنا فرمان بسیار
باز زینب خاتون گفت جناب حضرت فرمود بآن لعین تا کی پرده حرمت عمه مرا میدری
میان کسانی که او را میشناسند و کسانی که او را نمیشناسند خدا دستهای ترا و پاهایت را
قطع کند آن ولد الزنا از غضب مشتعل شد و امر بقتل امام کرد شیخ مفید و ابن
نما روایت کرده اند که چون آن محنت زدگان بیکس و اسیران بیمونس این سخن را شنیدند

مضطرب

مضطرب شدند زینب خاتون برخاست با آنحضرت چسبید و گفت والله لا افارقه فان قتلته
فاقتلنی معه ای پسر زیاد بس است ترا آنچه ریختی از خونهای ما بخدا قسم که از او جدا نمی
شوم اگر او را میخواهی بکشی مرا با او بکش آنحضرت فرمود ای عمه ساکت باش تا جواب او را بگویم
پس فرمود ای پسر زیاد مرا بقتل میترسانی نمیدانی که کشته شدن در راه خدا از برای ما
عادت است و شهادت از برای ما کرامت است آن ولد الزنا ساعتی بر ایشان نظر کرد و گفت
عجبا للرحم بخدا قسم چنان می یابم که دوست میدارد که اگر من او را بکشم او را نیز با او بکشم
پس امر کرد که دست از او بردارند شیخ مفید روایت کرده است که چون سر مقدس سید
الشهدا را بمجلس پسر زیاد آوردند و در برابر روی او گذاردند فجعل ینظر الیه ویبتسم
آن ولد الزنا نگاه بآن سر مقدس میکرد و علیه اللعنه و تبسم مینمود و چوبی بر دست داشت
بر دندانهای شریفش میزد جانهای عالمیان بفدای لب و دندانت باد یا اباعبدالله
و میگفت دندان پیش شده ای اباعبدالله و بروایت ابن نما ابن جوزی از انس بن مالک
روایت کرده اند که آن ملعون بر لب و دندان سرور شهیدان چوب میزد و میگفت انه کان
لحسن الثغر حسین خوش لب و دندان بوده پس گفتم بخدا قسم که چه بسیار قبیح و بد
عملی است که مرتکب شده لقد رایت رسول الله یقبل موضع قضیبک من فیه
که پیغمبر خدا را دیدم این موضعی را که تو چوب میزنی بوسه میداد و بروایت دیگر زید بن ارقم
در کنار آن ولد الزنا بود و او مرد پیری بود و از اصحاب حضرت رسالت مآب بود چون
این بیحیایی را از آن ولد الزنا دید گفت ارفع قضیبک عن هاتین الشفتین
چوب را از این لبهای مطهر بردار قسم بخدایی که شریکی ندارد که دیدم پیغمبر خدا این لبها را

بوسیدم که اما سبب نتوانم کرد پس صدا بگریه و ناله بلند کرد ابن زیاد گفت تو را بگریه باید آیا گریه میکنی
که خدا ایما فتح داده است اگر پیر و خرف نبودی گردنت را میزدم و بروایت دیگر زید گفت که
حدثنی ابو ابی بکو بود از این تخت نزدیکم دیدم رسول خدا را که حسن را بر زانوی راست
و حسین را بر زانوی چپ نشانیده و دست بر سر ایشان میکشید و میگفت اللهم
انی استودعک ایاهما و صالح المؤمنین خدایا من ایشان را بامانت بتو می
سپارم و بشایستگان از مؤمنین ای پسر زیاد بنگر محافظت تو از امانت پیغمبر را
پس زید از پیش آن ملعون برخاست و صدا را بگریه بلند کرده میگفت عبید بن مالک
اقا و سید شما بعد از این گروه عرب بعد از امروز همه شما ذلیل شدید و مملوک گردیدید
وای بر شما فرزند فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را بر خود امیر کردید تا نیکان شما را بقتل
رسانند و بدان شما را به بندگی بگیرد و راضی شدید به ذلت دور باد از رحمت خدا کسی که
باین راضی شد و با اتفاق آن مجلس نحس آن لعین بیرون رفت و چنانچه در بعضی
از اخبار است در وقتیکه سید الساجدین را با سر در آن ملعون آوردند و سر مقدس پدر را
در برابر آن لعین دید در آنوقت آن ملعون چاشت میخورد و بدعای آنحضرت در وقتیکه
سر آن لعین را بجهت او آوردند آنحضرت چاشت میخوردند بعد از انقضای این مجلس آن
لعین امر کرد تا اهل بیت را بردند بخانه در کنار مسجد اعظم و بنا بر روایت ابی مخنف امر کرد
تا سید الساجدین را بغل و زنجیر در آوردند و بزندان بردند محبس و راوی
میگوید که من با ایشان بودم بکوچه نگذشتیم مگر آنکه انرا مملو یافتیم از زن و مرد
که چشمشان بحال ما افتاد و دیدند حال ما را بگشادند طپانچه بر رو میزدند تا آنکه

رسانیدند به زندان فحبس فی سجن و ضیق علیهم پس ایشان را در زندانی محبوس
کردند و بر ایشان تنگ گرفتند و بروایت سید بن طاوس زنی بنی خالد گفت لا یدخل
علینا عربیة الا ام ولد او مملوکة فانهن سبین کما سبینا زنی از قبیله
عرب پیش ما نیامد و کسی پیش ما آمد و شد نمیکرد مگر کنیزان که ایشان نیز مثل
ما اسیر شده بودند شیخ مفید و سید بن طاوس و طبرسی باختلاف الفاظ نقل
کرده اند که در روز دیگر آن لعین ابن زیاد امر کرد که سر مطهر منور ریحانه رسول الله را بر نیزه
کنند و در کوچه های کوفه بگردانند و آن ملاعین بامر ابن زیاد آن سر مطهر را بر نیزه کردند
در کوچه های کوفه میگردانیدند و زید بن حبیش میگوید اول رأس رفع علی رأس خشبة رأس
الحسین اول سری که بر سر چوب کردند سر مقدس حسین بود که بر سر چوب زدند و در دور
کوفه گردانیدند ابن جوزی در مرآة الزمان روایت کرده است از سلمة بن کهیل که میگوید
دیدم آن سر مطهر را که بر نیزه زده بودند و آن سر مطهر تلاوت قرآن مینمود چون گوش دادم
میگفت فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم و شیخ مفید از زید بن ارقم روایت کرده
که چون آن سر مبارک را بر نیزه بیکی غرفه من آوردند شنیدم که این آیه را میخواند ام حسبت
ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا چون این را دیدم موهای بدنم
راست شد و گفتم یا ابن رسول الله سر تو را بر نیزه زدن بسیار عجیب تر است از قصه
اصحاب کهف و رقیم ابن طاوس میفرماید که سزاوار است که بیان کنم بطریق مثل
اشعار را و بعضی ذکر کرده اند که هاتفی در بالای سر ندا داد باین اشعار رأس
ابن بنت محمد و وصیه للناظرین علی قناة یرفع و المسلمون بمنظر و

بمسمع لا ضایع منهم و لا متوجع سر فرزند خیر البشر را بر سر نیزه می زنند
بجهة اینکه مردم بر او نظر کنند و جماعتی که میگویند مسلمانیم می بینند و می شنوند و نه کسی [ابا از]
جزع میکند و نه کسی دلش از این بلیه بدرد می آید کحلت بمنظرك العیون عمایة و
اصم نعیك كل اذن تسمع کور شود دیده که ترا بر نیزه ببیند و گریان نشود و کر شود هر گوشی
که مصیبت ترا بشنود و دلش بر تو نسوزد ایقظت اجفانا و کنت لها کری
وانمت عینا لم تکن بك تهجع دیدهای دوستان را که از برکت وجود تو در
امن و امان بود بخواب راحت بود از مصیبت خود برحمت الله حق و خواب را از
ایشان بردی و دیدهای دشمنان خدا را که از ترس تو بخواب نمی رفتند بعد از
کشته شدن تو بخواب راحت رفتند و در امن و امان شدند ما روضة
الا تمنت انها لك حفرة و لخط قبرك مضجع و در حدیث دیگر روایت
شده است که جمعی نقل کرده اند که چون سر مقدس آنحضرت را در بازار کوفه بر نیزه کرده [بودند]
سورهٔ کهف را خواندند تا باین آیه رسید که انهم فتیة امنوا بربهم و زدناهم هدی
و از دیگری نقل شده است که سر مقدس مطهر او را در کوفه بر درختی آویختند
من در زیر او ایستاده بودم و نظر میکردم دیدم لبهای مبارکش حرکت میکند
چون گوش فرا داشتم این آیه را میخواندند و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون
و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در بعضی از کتب معتبره
از حارث بن وکیده روایت شده که گفت من از کسانی که سر مقدس با ایشان
بود بودم شنیدم که سوره کهف تلاوت میفرمود من در شک افتادم

فرو رفتم از یک جهة میشنوم صدای مبارکش را و نغمه او را از یک جهة فکر میکنم که سر بی بدن
چگونه تکلم مینماید که یک مرتبه دیدم بمن گفت یا ابن وکیده اما علمت انا معاشر الائمة
احیاء عند ربنا نرزق آیا نمی دانی که ما معاشر ائمه زنده میباشیم همیشه و مرزوق میباشیم
می نماید چون این را شنیدم تعجبم زیاده شد و گفتم بنا بعد که این سر مطهر را بدزدم
از جماعت ببرم بهتر میباشد که با او این استخفاف روا دارند و گفتم من این سر را میدزدم
از ایشان ناگاه شنیدم که با من خطاب فرمود که یا ابن وکیده لیس لك الی ذلك سبیل ای پسر
وکیده با این فکری که کرده راهی بخواهی یافت و از جهت تو میسر نخواهد شد ریختن ایشان خون
ما را عظیم تر است در نزد خدا از گردانیدن من بکذار هر چه میخواهند بکنند رو و باشد که بدانند
بجزای خود برسند اذ الاغلال فی اعناقهم و السلاسل یسحبون سید ابن طاوس روایت
کرده است که ابن زیاد نامه بیزید بن معویه نوشت و خبر داد باو کشتن حسین و
اسیر کردن زنان او و اطفال او و نامه بعمرو بن سعد بن عاص که والی مدینه بود نوشت
و در آن نامه درج کرده بود خبر شهادت آن امام مظلوم را و اسیری اهل بیت او را
و بروایت شیخ مفید عبد الملک ابن ابی الحرث را فرستاد که برو بسوی عمرو بن سعید
و بشارت کشتن حسین را باو برسان عبد الملک میگوید رفتم تا بمدینه رسیدم
یکی از قبیله قریش بمن رسید و مرا دید از راه میرسم پرسید چه خبر داری گفتم خبر را در نزد
امیر خواهی شنید از مردمان گفت که خبر خوشی نیست گفت انا لله و انا الیه راجعون قتل
والله الحسین بخدا قسم که حسین را کشتند و ما را خبر نکردند رفتم بنزد عمرو بن
سعید گفت چه خبر داری گفتم خبری که ترا خوش حال نماید حسین کشته شد و عیال او اسیر شدند

ملعون گفت تو قصد فتح بیرون نمودی کوچه‌های مدینه نداکن پس چون رفتم و در کوچه‌های
مدینه فریاد زدم الا قتل الحسين الا قتل الحسين چون صدای کشتن آنحضرت در
شهر بلند شد و خبردار شدند بنی هاشم دیدم از خانه‌های ایشان صدای شیون
و ندبه و نوحه بلند شد بنحوی که بخدا قسم که هرگز مصیبتی مثل مصیبت بنی هاشم ندیده
بودم از هر طرف ناله واحسيناه و واغريباه بر کشیدند چون برگشتم بسوی عمرو دیدم
که نظرش بمن افتاد تبسم کرد و خندید پس این شعر را بمثل خواند عجت نساء بني
زياد عجة كعجيج نسوتنا غداة الارنب یعنی زنان بنی هاشم بفغان و
خروش آمدند همچنانکه زنان ما بفغان و خروش آمدند در وقت کشتن فلان
پس گفت هذه واعية بواعية فلان این خروش بجای آن خروش پس عمرو بن
سعید ملعون رفت بسوی مسجد و خطبه خواند و بعضی از هذیانات گفت و در
آخر عدم رضا بر کشتن سید الشهدا نمود گفت لکن چکنیم با کسی که شمشیر را
کشیده میخواهد ما را بکشد مگر اینکه او را بکشیم عبدالله بن سائب بر
خاست و گفت لو كانت فاطمة حية ورأت رأس الحسين لبكت اگر فاطمه
در دنیا بود و سر حسین را میدید هر اینه البته میگریست و بجزع میشد ملعون درشت
بر رویش زد که ما احقیم بفاطمه از تو پدر او عم ماست و شوهر او برادر ماست و فرزند
او فرزند ماست اگر فاطمه زنده بود بر او میگریست و جگرش بر او میسوخت ولکن ملامت
نمیکرد کسی را که او را کشت و دفع نمود او را از خود شیخ مفید رحمه الله میفرماید که چون
این خطبه را خواند این خبر در مدینه منتشر شد مصیبتی در میان بنی هاشم برپا شد

در خانه‌های خود ماتم مظلوم را برپا کردند زینب دختر عقیل با خواهرانش موهای پریشان کرده
و شروع بشیون کرد و زینب میگفت ماذا تقولون اذ قال النبي لكم ماذا فعلتم
وانتم آخر الامم بعترتي وباهلي بعد مفتقدي منهم اسارى ومنهم ضرجوا
بدم آیا چه جواب خواهی گفت در جواب پیغمبر خدا در وقتی که سؤال نماید از شما که این چه عمل بود که
با اهل بیت من کردید بعد از من که بعضی را باسیری مبتلا کردید و بعضی را کشتید و بخون
ایشان بخونشان رنگین کردید ما كان هذا جزائي اذ نصحت لكم ان تخلفوني
بسوء في ذوي رحمي این جزای من نبود که در عوض خیرخواهیهای من با عترت من چنین
کنید یکی از کسان و ازاد کرده شدگان عبدالله جعفر آمد و خبر کشته شدن
پسرهایش را باو داد عبدالله گفت انا لله وانا اليه راجعون یکی از غلامانش گفت
این بلیه از حسین بما رسید عبدالله او را دشنام داد و گفت آیا از برای حسین
مثل این کلام میگوئی بخدا که من اگر خود میبودم جان خود را فدای او میکردم و همین
دل مرا از این غم تسلی میدهد که ایشان با پسر عمم شهید شدند و جان خود را نثار
او کردند پس رو کرد بمردم و گفت حمد خدا را اگر آنست بر من کشته شدن حسین ولکن
بحمد الله اگر من نبودم که بدست خود جهاد کنم در برابر او پسر و فرزندانم بودند و امداد او
کردند و بروایتی چون خبر در مدینه افتاد زنی گریه کنان و شیون کنان داخل خانه ام سلم
نوحه گران متوجه منبر شد و گفت ای رسول حسینت را کشتند چون این را شنید گفت
فعلوها [illegible] را کشتند و این مصیبت را مرتکب شدند خدا قبرهای ایشان
را پر از آتش کند و ابن نما روایت کرده که یزید بن معاویه دو نفر از افاضل اهل شام را

فرستاد بسوی مدینه که خبر کشتن حسین را بمدینه رسانند چون این خبر محنت اثر را در
ان شهر افکندند شیونی بر پا شد یکی از دختران عبد المطلب با موی پریشان دست بر
سر کنان از خانه بیرون امد تا مشاهده نماید که چه خبر میباشد ناگاه است این خبر را در یافت
چون یافت که پناه عالمیان را شهید کرده اند خروش و شیون بر آورد و شعری چند
در مرثیه آنحضرت خواند و بروایت شیخ مفید در انروزی که خبر شهادت آنحضرت باهل
مدینه رسید اهل مدینه در دل شب صدای منادی را شنیدند که ندا میکرد بنحوی که اواز وی
را می شنیدند که ندا میکرد و او را نمی دیدند و میگفت ايها القاتلون جهلا حسينا
ابشروا بالعذاب والتنكيل ای کسانیکه کشتید از روی جهل و نادانی حسین را
بشارت باد شما را بعذاب و نکال كل اهل السماء يدعوا عليكم من نبي ومرسل
وقبيل قد لعنتم على لسان داود وموسى وصاحب الانجيل همه اهل اسمانها
بر شما نفرین میکنند و شما ملعون میباشید از زبان پیغمبران و صاحب بحار از نطری
در کتاب خصایص روایت کرده که او از ابن لهیعه و او از ابی قبیل روایت کرده است
که در مدینه در میان اسمان و زمین شنیدند که منادی ندا میکرد باین اشعار يا من
يقول بفضل آل محمد بلغ رسالتنا بغير توان قتلت شرار بني امية سيدا
خير البرية ماجدا ذا شان ای کسیکه قائل میباشی بجلالت و فضل آل محمد برسان
ما را بدوستان ایشان برسان و بگو که اشرار بنی امیه اقای عالمیان را کشتند و بهترین
خلایق را شهید کردند و بزرگ و مهتر را کشتند ابن المفضل في السماء وارضها
سبط النبي وهادم الاوثان کشتند فرزند کسی را که در اسمان و زمین او را بر همه

کمی تفضیل میدهند کشتند سبط پیغمبر او و فرزند شکننده بتها را بكت المشارق والمغارب
بعدما بكت الانام كلهم بكل لسان همه عالم از مشرق تا مغرب و همه مخلوقات بر او گریستند
بهر زبانی فانا لله وانا اليه راجعون

مجلس دوازدهم در بیان ورود کاروان الم و بلا و غم و محنت که در شام واقع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على السراء والضراء والبأساء والنعماء والصلوة والسلام على المبعوث
لارشاد الضلال في الظلماء والهادي الى النجاة في البيداء الظلماء سيدنا محمد واله
الذين لهم نظام الدهر وبهم قيام الارض والسماء سيما على نجابته وسبطه المظلوم
صاحب الكرب والمحنة والبلاء الذي لم ير مثله في ابتداء الوجود الى الانتهاء
بكت عليه الارض والسماء وبكى عليه في الصباح والمساء بدمعة حمراء شديد العناء
عظيم البلاء قليل العزاء قتيل الظماء مهتوك الخباء مسلوب الرداء منزوع الحذاء
مسبي الحرم مقطع الاعضاء مرضض الاشلاء الذي احاطت به اهل الشقاء وما
عليه اولاد البغاء بالبكاء والصداء وارتفاع الاصوات والضوضاء بعد قتل
الاخوة والابناء وقطع الاشلاء فاذاقوه شرب الحتوف من حر السيوف مطروحا
على الرمضاء منبوذا في البيداء مقطوع الراس من القفاء مطروحا كالاضحية تجول
عليه الخيل الدهماء وتكسوه غبار الفضاء من الارجاء فهو ابو الشهداء واخو
الشهداء وامام السعداء سيدنا المظلوم ابو عبد الله وبعد فقد قال الله
سبحانه واذ اخذنا ميثاقكم لا تسفكون دماءكم ولا تخرجون انفسكم من
دياركم ثم اقررتم وانتم تشهدون آية شریفه در تعبیر و سرزنش ملت

یهود نازل شده که خدا از ایشان عهد و میثاق گرفت از اینکه خون ناحق نکنند و کسی را از خانه
بیرون نکنند پس ایشان شکستند عهد و میثاق الهی را و تکذیب کردند پیغمبران خدا را و کشتند
اولیاء او را و چون بمقتضای احادیث کثیره آنچه در امم سابقه روی داده در این امت نیز واقع میشود
و حذو النعل بالنعل بر پای آنچه از یهود در آن امت کردند در این امت نیز واقع شود و لهذا
وارد شده است که چون این آیه شریفه نازل شد جناب رسالتمآب خبر بود یا خبر دهم شما را
بگروهی که شبیه ترین جماعت از یهود در این امت عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود گروهی از امت
من که دین و ملت مرا بر یهود می بندند میکشند افاضل ذریه مرا و مبالغه کنان عترة مرا و تبدیل
میکنند شریعت مرا و سنت مرا و یقتلون ولدی الحسن و الحسین کما قتل اسلاف
الیهود زکریا و یحیی میکشند فرزندان مرا حسن و حسین هم چنانچه اسلاف یهود
زکریا و یحیی را کشتند آگاه باشید که خدا لعنت میکند ایشان را چنانچه لعنت کرد آن
گروه یهود را و خواهد فرستاد بسوی بقیه ذریه ایشان هادی مهدی را لعنت از روی
قیامت که ایشان را بشمشیرهای اولیاء خود بسوزاند و بجهنم واصل نماید بعد از لعنت
کنندگان حسین را و دوستان ایشان را و یاوران ایشان را و کسانی را که ساکت اند
از لعن ایشان بغیر تقیه الا و صلی الله علی الباکین علی الحسین رحمة و شفقة و اللاعنین
لاعدائهم صلوات و رحمة خدا بر کسانی باد که میگریند بر حسین از روی شفقت
و مهربانی و ترحم بر او و لعنت میکنند دشمنان او را و سینهای مملو است از غیظ
و خشم بر ایشان آگاه باشید که کسانی که راضی اند بقتل شریک میباشند قاتلان
او را در کشتن او آگاه باشید که کشندگان او و یاوران ایشان و پیروان ایشان بری

میباشند از دین خدا بدرستیکه خداوند جلیل امر میفرماید ملائکه را که مقربین را که ضبط کنند اشک
چشم گریه کنندگان بر او را و ببرند بسوی خزانه جنت پس ایشان امداد من حجری نمایند باب
حیوان پس زیاد میشود بعد شیرینی و گوارائی آن و می بندند آن را در هاویه و آن را ممزوج
بجحیم و صدید و غسلین جهنم میکنند پس شدید میشود حرارت آن بر کسانی که میبرند
ایشان را بسوی آن از اعدای اهل بیت هزار ضعف آنچه در آن امتها شد در این امت نیز واقع
گردید اگر چه بنا بر بعضی از امور کیفیت تطبیقش بعقل هر کس نرسد و لکن در نظر عارفین
هویداست در آن امت بعد از رفتن موسی از میان قوم خود قومش از دین برگشتند
و گوساله پرست شدند و هرون را ضعیف کردند و بر او ستم و ظلم کردند و در این امت نیز
بعد از رفتن پیغمبر آخر الزمان بر هرون این امت علی ابن ابیطالب ستم و ظلم کردند و
بعد از پیغمبر خدا همه امت از دین برگشتند و گوساله پرست شدند مگر قلیلی و گوساله این امت
ابو بکر اول بود در بنی اسرائیل صفورا دختر شعیب زن موسی بعد از رحلت موسی با
وصی او یوشع بن نون محاربه نمود و با او لشکر کشی نمود نظیر آن در این امت حمیرا
زن پیغمبر با وصی او علی ابن ابیطالب محاربه نمود و لشکر کشید و شمشیر بر روی او کشید
در آن امتها اهل حصون پیغمبر خود را کشتند و گوشت او را بخشیدند و خوردند در این امت
هند جگر خوار جگر حمزه را مکید و خورد و خواست که بخورد در دهنش سنگ شد
تا گوشت طاهر او جزء بدن آن ملعونه نشود در آن امتها چند زن بد در حباله
نکاح پیغمبران بود مثل زن لوط و نوح نظیرش در این امت دو زن پیغمبر
در آن امتها بعضی از زنان نیک در تحت کفار بودند که بدی شوهر بر نیکی زن ضرر

ثلاثست مثل آسیه زن فرعون نظیرش زنان اسلام ام کلثوم و رقیه که در تحت فلان بودند و سکینه
دختر سید الشهدا که در تحت مصعب ابن زبیر بود و در ان انتها بعضی از پیغمبران غایب شدند مدتهای
طولانی نظیر این در این امت غیبت صاحب الامر است در ان انتها بر حال حضرت موسی و عیسی کسی
مطلع نشد نظیر ان در این امت نیز صاحب الامر است که بر حال او کسی مطلع نگردید در ان انتها یحیی و
عیسی را در کودکی پیغمبر گردانیدند و در صباوة صاحب حکم گردانیدند در این امت جناب جواد
و جناب صاحب الامر که در کودکی صاحب خلافت و امامت گردیدند در ان انتها حضرت
یوسف مبتلا شد بمحبت زلیخا نظیر ان جناب مجتبی که مبتلا شد بمحبت آن زن بدعهد که ما
اثنا بخویش نبود و همین که نظرش بر آنحضرت افتاد عاشق آنحضرت شد و خود را
در حجرهٔ آنحضرت انداخت و دست از ایشان بر نمیداشت در ان انتها بخت النصر بیت
المقدس را خراب نمود در این امت حجاج بن یوسف ثقفی ملعون کعبهٔ معظمه را خراب کرد
در ان انتها بعضی از نیکان را طول عمر بود مثل نوح و خضر و بعضی از بدان را مثل عوج بن عنق
در این امت نیز چنین است اما از نیکان جناب صاحب الامر و از بدان دجال ملعون
است در ان انتها از زنی شش ماهه متولد شد مثل یحیی بن زکریا نظیر ان در این امت حسین
ابن علی بود که شش ماهه متولد گردید در ان امت آسمان خون گریست بر حسین بن علی در ان
انتها گریه کنندگان چند بودند که بعضی از ایشان از آب دیده اثر گیاه از زمین می رویید
و آه از سینه میکشیدند و انرا میسوختند در این امت بکائین چند بودند مثل فاطمه
که آنقدر گریست که اهل مدینه بتنگ آمدند و پیغام دادند که یا شب گریه کن یا روز تا
ما در یکی از این روز و شب آرام گیریم و مثل علی ابن الحسین که چهل سال بر پدر خود گریست

تا اینکه

تا اینکه تا اینکه از انبیا بعکره بمرتبه رسیدند که هلاک شود تا آنکه یعقوب یکی از غلامان آنحضرت گفت
فدای تو شوم میترسم خود را هلاک کنی کالرشوی فرمود انما اشکو بثی و حزنی الی
الله و اعلم من الله ما لا تعلمون پس فرمود انی لم اذکر مصرع بنی فاطمة الا
خنقتنی العبرة یاد نمیکنم کشته شدن اولاد فاطمه را مگر آنکه گریه گلوی مرا میگیرد
در ان انتها یوسف صدیق را اسیر کردند و در زندان انداختند نظیر ان در این امت
علی ابن الحسین و موسی ابن جعفر را اسیر کردند و در زندان محبوس کردند یحیی را
بجهت زن زناکاره بقتل رسانیدند و سر حسین را بجهت پسر معویه بردند و سر یحیی در مجلس ان
زانیه سخن میگفت و سر حسین بر بالای نیزه سخن میگفت و در مواضع متفرقه تلاوت قرآن
از او شنیدند و میگفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در شب لا اله الا الله
میگفت سهل ابن سعد میگوید در کوفه بودم که سر مقدس سید الشهدا را داخل کوفه میکردند
رفتم بباب بنی خزیمه دیدم مردم ایستاده بودند منتظر اسیران و سرهای مقدس بودند ناگاه
دیدم سر مقدس سید الشهدا را بر نیزهٔ بلندی زده بودند و ان سر مقدس سورهٔ کهف میخواند
چون باین آیه رسید ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا مکرر
در ان هنگام گفتم یا ابن رسول الله سر ترا بر نیزه زدن عجیب تر از قصهٔ اصحاب کهف و رقیم
خداوند و فراق بهم حرقه چون باین حال سید خلق بمن روی داد که بیتاب شدم پس
مدهوش شدم و غش کردم و بر زمین افتادم بهوش نیامدم مگر آنکه در وقتی که
سوره را تمام کرده بود بدانکه ظلمی که بر آنحضرت شد اعظم از ظلم پیغمبران سلف بود
اگر چه نظیر ان ظلمها در عالم بسیار واقع شده باشد زیرا که اصل ظلم اگر چه صحیح است لکن آن

مظلوم هرچند جلیل‌تر باشد ظلم بر او قبیح‌تر است ولهذا ظلم بر جاهلی مانند ظلم بر عالم
نیست و ظلم بر فاسقی مثل ظلم بر عادل مؤمن نیست و هرچند در مرتبه علم و فضل و تقوی
بلند مرتبه‌تر باشد ظلم بر او قبیح‌تر است و همچنین با وجود قبح ظلم مطلقا ظلم بر صاحب حق
اقبح است ولهذا ظلم عبد نسبت به سید اقبح از ظلم دیگر غایب است و ظلم بر والدین اقبح از ظلم
بغیر ایشان است و هرچند حق شخص اعظم باشد ظلم بر او اعظم است و این امور از واضحات است
و از اینجا معلوم میشود عظیمی این ظلم و هرچند سید الشهدا را بهتر شناختی و مرتبه اش را عظیم‌تر
دانستی مصیبتش را عظیم‌تر خواهی دانست و هرچند حق او را اعظم‌تر دانی ظلم بر اعدا
اقبح خواهی دانست و اگر خواهی مرتبه اش را بدانی و حقش را بدانی مستمع باش تا اشاره
بان شود اگرچه شناختن مرتبه ایشان از برای امثال ما ممکن نیست بدانکه بمقتضای
حدیث إِنَّ الَّذِي ظَهَرَ لِلْمَلائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ مِنْ مَعْرِفَةِ آلِ مُحَمَّدٍ قَلِيلٌ مِنْ كَثِيرٍ لا يُحْصَى که
مضمونش این است که آنچه ظاهر شده از ملائکه مقربین از معرفة اهل بیت رسالت
قلیلی از کثیری است که احصا نمیتوان نمود طریق معرفت ایشان را بر این ضعیفه
مسدود و بر همه سریع السیر از عقل و وهم را در بیدای کثیر الفضای معرفت
کمالات ایشان از سیر قلیل بین ممنوع و مصدود می دارد زیرا که هرگاه مستوطنان خطاء
قدس و مقربان بارگاه مانوس را با آن مقامات عالیه و عدم انغماس در کدورات
جسمانیه و شهوات حیوانیه و با بلوغ کثیری از حجب حاصل نیاید از معارف ایشان
الا قلیل از کثیر لا یحصی پس عقول دیگران را کجا دست رس خواهد بود و ادراک
قاصران را کجا مجال ۰ انجا که عقاب پر بریزد ۰ از پشه لاغری چه خیزد

کلینی بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت میکند که حضرت صادق باو فرمودند که آیا قرآن
خوانده گفت بلی فرمود آیا دیده از کتاب الله این آیه را قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ
أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ و این آیه در مقام این است که سلیمان تخت
بلقیس را طلب کرد یکی گفت من در فلان مقدار از زمان می‌آورم و یکی گفت در فلان
مقدار حق تعالی صفتش نموده که آنکه در نزد او بود علمی از کتاب گفت من می آورم آن را
قبل از رد بصر یعنی پیش از آنکه چشم بهم زدن سدیر میگوید عرض کردم فدای
تو شوم خوانده ام این را حضرت فرمود آیا آن مرد را شناخته و میدانی چه قدر
از علم کتاب در نزد او بود گفتم خبر ده مرا بآن که چه قدر از علم کتاب را داشت آن
حضرت فرمود قَدْرُ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَاءِ فِي الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ فرمود بقدر قطره از آب
نسبت بدریای اخضر پس چه قدر است این علم عرض کردم چه قدر کم است این علم
حضرت فرمود چه بسیار است اینکه خدا او را نسبت بعلم داده ای سدیر آیا یافته در آنچه
خوانده از کتاب خدا قول خدا را قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ
الْكِتَابِ میگوید گفتم خوانده ام آن را فدای تو شوم پس فرمود کسی که جمیع علم کتاب
در نزد او است عالم‌تر است یا آنکه بعضی از آن را میداند گفتم بلکه آنکه جمیع را میداند
مبارک خود اشاره بسینه خود کرده فرمود عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا
عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهِ كُلُّهُ عِنْدَنَا و بخدا قسم جمیع علم کتاب در نزد ما است اری این
علم ایشان است و در هر صفتی از صفات کمال که ملاحظه کنی چنین می باشند
اما در شجاعت از بودنکه در یک حمله با لب تشنه و خاطر شکسته زیاده از بیست

صد نفر را کشت و در روز عاشورا قلیلی از هزار الا اینجاه نفر را کشت و اشعار جود و کرم آن بود که بعد از
اسامة بن زید رفت در حال مرض او را غمگین دید فرمود چرا غمگینی گفت شصت هزار درهم قرض
دارم فرمود من ادا میکنم گفت میترسم بمیرم فرمود پیش از موت تو ادا میکنم پس آن را ادا کرد پیش
از موت او و عبد الرحمن سلمی بتعلیم حمد بیکی از اولاد آنحضرت کرد آنحضرت هزار دینار و هزار حله
زیبا باو داد و دهان او را پر از مروارید کرد و در حدیث است که روزی فقیری پیش آمد و سؤال
کرد فرمودند تا هزار دینار باو دادند از مرد نشست مصر ابی ابی خود و نیک و بدان را گفت
میداد خزینه دار گفت بر خیز خیری بفروش ... ارم گفتا بر و هیچ دلتو مخنم فرمود را ت
میگوید این جه بسایل میدهند بعوض آبروی اوست که میریزد حضرت فرمود هزار دینار
دیگر باو بدهید و دست در مصلی کرده هزار دینار دیگر خود باو داد و فرمود هزار دینار
اول برای سؤال تو بود و دویم برای آبروی تو و سیم برای آنکه پیش ما آمدی و بر در غیر ما نرفتی
و در حدیث دیگر وارد شده است که اعرابی وارد مدینه شد و سؤال کرد از کریمترین خلق
جناب سید الشهدا را باو نشان دادند بمسجد آمد و دید که آنحضرت نماز میکنند در برابر
آنحضرت ایستاد و گفت لم یخب الآن من رجاک ومن حرک من دون بابک
الحلقة کسی که امیدوار بتو گردید نا امید نمیگردد و کسی که حلقه کوب باب جود تو گردید
محروم بر نمیگردد انت جواد وانت معتمد ابوک قد کان قاتل الفسقة لولا
الذی کان من اوائلکم کانت علینا الجحیم منطبقة تو صاحب جود و بخشش
و توئی محل اعتماد و اتکال من و پدر تو بود بر طرف کننده فاسقان و کفار اگر نبودی حقی
که از آباء شما بهم رسید بود همه در جهنم بودیم چون آنحضرت از نماز فارغ شدند بقنبر

فرمودند آیا چیزی از مال حجاز مانده عرض کرد بلی چهار هزار دینار باقی مانده فرمود بیاورند
پس بخانه رفت و آن را در ردای خود پیچید و دست را از شکاف در بیرون کرده از جهت
حیای از اعرابی و فرمود خذها فانی الیک معتذر واعلم بانی علیک ذو شفقة
بگیر این را و عذر مرا بپذیر و معذور دار ما را و بدانکه ما را با تو شفقت و مهربانی
میباشد لو کان فی سیرنا الغداة عصا امست سمانا علیک مندفقة لکن
ریب الزمان ذو غیر والکف منی قلیلة النفقة اگر ما را هم صبح که میشد
عصائی در دست داشتیم یعنی اگر در دست ما هم بار امروز چوب بند بود و حق ما را با ما میداد
انقاذ نکرده بودند هر اینه آسمان مرحمت ما بر تو ریزش میکرد لکن حوادث روزگار
امور را متغیر کرده اند و دست ما خالی و قلیل النفقه است اعرابی آن را گرفت و گریه
حضرت فرمود شاید عطای ما را کم شمردی عرض کرد نه ولکن گریه ام از اینست که چگونه
از دنیا میرود این دست چگونه بزیر خاک پنهان میگردد و جود و کرمت بر طرف میگردد
و از جود و بخشش آن بزرگوار همین کافیست که شعیب بن عبد الرحمن روایت میکند که در
روزی که آنحضرت را شهید کردند بر پشت مبارک آنحضرت پینهای چند دیدند از
سید الساجدین پرسیدند که این پینه از چه بوده فرمود این از آن همیانهاست که در شبها
بدوش میکشید و بخانه بیوه زنان و یتیمان و مساکین می برد و فدای آن بدن شریف
باد روحهای شیعیان که با وجود در راه بندگی خدا اینقدر زحمت کشید اعراب و اوباش
برهنه و عریان کرده بضرب شمشیر و نیزه و تیر و سنگ و چوب آن را پاره پاره کردند
و اعضایش را درهم شکستند واویلا وان تظهر اغنا للبری بقتله ...

بالليل مكسورٌ آن بيتي كه شبها انبان طعام بدوش ميكشيد و بخانه فقرا ميبرد آن دا درهم
شكسته درهم كوفتند وانّ راسًا هوي فيه في بحر هذا انسانه بالعود محزوزٌ
و ببر سيك ان سري كه در دلهاي شب هميشه بجهت ملك معبود در سجود بود بچوب معوج
شرابخور چوب بر لب و دندان او ميزد بلى عزيزي مثل اين بود و اخلاق حسنيه و صفات
مرضيه اش اما عبادت و تقوايش همين بس كه در شب عاشورا بعد از انكه لشكر مخالف اراده
قتال كردند برادر خود را فرستاد كه اكر ميتواني امشب ديكر را از ايشان مهلت بكير كه امشب
جهت محبوبي خواهم امشب ديكر را بند كي خدا كنم خدا ميداند كه من دوست ميدادم تلاوت كلام او را
و دعا و نماز را و در حديث است كه بيمار الشاهدين عرض كرد كه چه قدر كرامات اولاد
بدر بزركوارت فرموده عجب است كه من چكونه از ايشان متولد شدم بدر من در شبانه روزي هزار
ركعت نماز ميكرد و او را فرصت معاشرت با زنان نبود اما من در شكم مادر بودم ذكر خدا
ميكرد چنانچه از حضرت فاطمه روايت شده است كه چون چهار ماهه شد حمل او در رحم
خود مي شنيدم بجهت ذكر خدا او از تسبيح و تهليل از اندرون مي شنيدم و در وقتيكه شير خواره بود
ذكر خدا ميكرد و در وقتيكه در ميان ميدان افتاده بود و از هر طرف شمشير و نيزه بر بدن او مي زدند
ذكر خدا ميكرد و از خدا غافل نميشد و در وقتيكه لشكر ظلم تيغ را بر بدن او زده بودند ذكر خدا ميكرد
و در وقتيكه تا ان بسجن امد بود ذكرش الله اكبر بود و در وقتيكه سر او را بر سر نيزه زده بودند
قران تلاوت ميكرد و لاحول و لا قوة الا بالله ميكفت و لا اله الا الله ميكفت و همه
دين خدا را يارى ميكرد و مردم را بسوي خدا و دين حق دعوة ميكرد سر او را از دوست
انجا عزيز بدوش بر داشت و دست از يارى دين بر نداشت پاره پاره اش كردند و دست

ازكلام حق بر نداشت سر او بر نيزه بود و نوشته بر نيزه اش را هب نصرانى از ان سر مخفى دعوت مينمود
و مسلمان كرد اكر بخواهي شنيدن باشم بدين جهت همي فوا عجباه من مصيبة تزلزلت منها
بناء الاسلام و تزعزعت بها الاركان للخاص و العام مصيبة لو لاقت جدبنا الصمَّا
بالبا و لو صبّت على الايام لصرن لياليا بدانكه هم چنانچه ظلم و ستمي كه بسيد الشهدا
رسيد عظيم ترين ظلمها بود هم چنين كساني كه اين ظلم را كردند و مؤسس اين اساس شدند
شقي ترين خلق بودند و نتيجه عمل ايشان بيش از همه كس بود و اين اساس را اوايل منافقين
اين امت چيدند و اين بنيان را ايشان بنا كذاشتند و بني اميه با تمام رسانيدند
ابتداي امر معاهده بر تخريب بنيان في بيوتٍ اذن الله ان ترفع كردند و سعي
بر اخفاي اين نعمت عظمي و اطفاي اين نور نمودند و مردم را از نخوت و ستم و قهري
بجاهليت و كفر اصلى بر كردانيدند و لشكر بر در خانه ائمه زدند و منازل ايمان را خراب
كردند و معاهد اسلام را ويران كردند بلا ذريعه كه از اعاظم اهل سنت است نقل كرده است
كه بعد از شهادت سيد الشهدا عبد الله بن عمر نامه نوشت بر يزيد بن معويه اما بعد
فقد عظمت الرزية و جلّت المصيبة و حدث في الاسلام حدث عظيم و لا يوم
كيوم الحسين بليه عظيمي واقع شد و مصيبت بزركي واقع كرديد و امر عظيمي در اسلام
بديد امد و روزي مثل روز كشتن حسين نيست چون نامه بيزيد رسيد در جواب
نامه اش نوشت اما بعد يا احمق ما وارد شديم بر خانهاي مزينه و فرشهاي كسترده و
پشتيهاي بركنار نهاده بكار كذاشته بعني در وقتيكه نوبت بما رسيد كه اساس سلطنت ايشان
و دستكاه امارت و دولت و عزت مهيا بود پس از جهت ياس دولت و بقا

سلطنت خود با کسی که منازعه کرد با ما جنگ کردیم و مقاتله نمودیم پس اگر حق حق ما بود به جهة
حق خود شمشیر زدیم و اگر حق از غیر ما بود فانت اوّل من سنّ هذا وآثر واستأثر بالحقّ
علی اهله اگر حق از آن ما نبود پس پدر تو اول کسی بود که این طریقه را سلوک داشت و این سنّت
را قیام نمود و حق را از اهلش منع نمود و حکایت رفتن عبدالله بن عمر بسوی یزید و
عتاب او یزید را باین امر و جواب یزید او را و راضی شدن او بفعلش مشهور و در کتب معتبره
مذکور است و مجملش آنچنانچه صاحب بحار در مجلد عاشر از کتاب دلائل الامامه باسناد
خود از سعید بن مسیب نقل کرده آنست که بعد از آنکه خبر شهادت سید الشهدا
و شهادت اهل بیت و اصحابش و اسیری زنانش بمدینه رسید و مهاجر و انصار در خانهای
خود عزای آنحضرت را برپا کردند عبدالله بن عمر از خانه بیرون آمد و بر سر و صورت خود میزد و جامه
چاک میکرد و میگفت ای گروه بنی هاشم و قریش و مهاجر و انصار آیا شما را روا آید و چنین
میکنند با اولاد پیغمبر بعد از این واقعه قرار نمیتوان گرفت در همان شب از مدینه
بیرون رفت و بمنزلی نرسید مگر اینکه قبح اعمال یزید را بخلق میگفت و مردم را با او
میشورانید و او را لعن میکرد و جمعیتی بر دورش پیدا شد تا آنکه وارد شام شد و از ورود او
خبر به یزید رسید و از حرکات عبدالله و این خبر در شام پیچیده بود قبل از ورود او
و چون بشام رسید مردم از هر طرف بسوی او میشتافتند و نزدیک که شام بهم خورد
و یزید میگفت این یک جوشی است که میزند و عن قریب ساکن خواهد شد چون
بدر خانه یزید رفت صدا را بگریه و ناله بلند کرده بود چون او را اذن دادند داخل
و میگفت داخل نمیشوم و حال آنکه تو کردی با اهل بیت پیغمبر آنچه کفار متمکن نمیشدند

تمیکردند

نمیکردند بغیر از این مطالبات تا مسلمانان اختیار کنند کسیرا که احق از تو باشد آن ملعون او را تعظیم
کرد و نزدیک خود نشانید و گفت چشم خود را از هوی بپوشان و بچشم بصیرت نظر کن چه میگوئی
در حق پدر خود آیا خلیفه رسول الله و ناصر او و پدر زنان او نبود و هادی و مهدی نبود و کسی
بود که در زمان کفر بت پرستی میکرد بظاهر و در باطن خدای را می پرستید گفت بلی چنین
بود گفت پدر تو پدر مرا والی کرد گفت آیا راضی میشوی به پدر خود با آنچه بابای من
معاهده نمود گفت بلی پس دستش را گرفت و گفت برخیز پس داخل کرد او را در خزانه
از خزانه خود صندوقی را آورد آن را گشود صندوقچه از آن بیرون آورد و درش
را گشود طوماری را که در حریر سیاه پیچیده بود بیرون آورد و گفت خط پدرت را می
شناسی گفت بلی گفت این خط اوست آن را گرفته بوسید و خواند و در آن درج کرده بود
از افعال و اعمال خود سطر عظیمی تعلیم کرده بود بوی از حیله و مکر و غدر خود حظ وافر را
و مضمون نامه بسیار طولانی بود و ذکرش مناسب نیست الا آنکه در آخر آن نوشته بود
که محمد گمان میکرد که این امر را کسی مالک نخواهد شد و بر این منبر کسی نخواهد نشست و سحر او باطل
شد و ابو بکر بآرزوی آن رسید و بعد از آن من بر بالای آن نشستم و میخواهم ای بنی امیه که شما بجا
و عوضها ای این خیمه که ما بپا کردیم باشید و این خیمه را برپا بدارید تا اینکه جمیع امر شام
را بتو واگذاردیم و شما را مقرب کردیم و پروانه کردیم از تالیف شعر و نثر او که میگفت پس وحی
شد که والشجرة الملعونة فی القرآن و بجا آوردن اینکه شما میباشید الشجرة ملعونه چراغ
مثل پدر از آتش عداوت شما و پدران شما را داشته همیشه من تو را وصیت میکنم با آنکه
حلم تو اینکه تعجیل کنی در انتقام تو را وصیت کردم و تو را متمکن گردانیدم از هدم شریعت

درود شام

محمد و با امت او مدارا باش و تصدیق کن انچه او در موصل ده قلوب ایشان را بسوی خود
بعطاهای خود و تغییر مده سنت او را و امر بر ماقی سد مکریان و بکش ایشان را بدست خود شان
و هلاک نما ایشان را بشمشیرهای خود شان تا اینکه میگوید فامن علینا و علیک تزوج
علي وشبليه الحسن والحسين فان امكنتك في غدة من الامر فبادر ولا تقنع بصغار
الامور واقصد بعظيمها و ایمن نیستم بر خود ما و نه بر تو چون بر امدن علی و فرزندانش
حسن و حسین پس اگر ممکن شد تو را کرد هی از است باخود کن مبادرت نما و در قلع
این شجره و قطع این ثمره و قناعت مکن بامور حقیره و مشاغل یسیره و بر تو باد قصد امور عظیمه
و صعود بر مدارج خطیره و بر تو باد بحفظ وصیت من و عهد من و مخفی کن انرا و لو
و ما بجا اورد بهتر انکه الفت من و سلوک نما طریق بغیه من را و طلب نما خون خود را و
قطع نما اثار ایشان را و باطن و ظاهر خود را بجهة تو بر عهد داده ام پس شعری چند در اخر
عهد نامه ملعونش نوشت و در ان اشعار یاد کرده است کفار بنی امیه که در جنگ بدر و
غیره کشته شدند مثل ولید و شیبه و عتبه و عاص و او را تحریص بر طلب خون ایشان
کرده و میگوید اولئك فاطلب يا معوي ثارهم بنصل سيوف الهند
والاسل السمر وصل برجال الشام في معشرهم هم الاسد والباقون
في اكم الوعر اینها ابیات ان و قبیله تو اند که کشته شدند از دست محمد و اصحابش
بر طلب کن خون ایشان را بشمشیرهای بران و نیزه های تیز و شیران بنی امیه
را با لشکرهای شام بر این کار بدار و دیگران را واگذار که بمنزله وحشیان صحرا
تو سان میباشند توصل الى التخليط في الملة التي اتانا بها الماضي المموه

بالنحر

بالنحر فلست تنال الثار الا بدينهم فتقتل بسيف القوم جيد بني عمرو بالملك درحق
داخل کردن و امر را مشتبه کن و ترک مکن ملتی را که ان مرد کرده است او رد و بسیح خود ان را رواج
داد که بمنوال طلب کنی خون خود را که بدین او چون مخلط کردی امر او و مشتبه نمودی
حق را بشمشیر کردنهای بنی عمرو یعنی اولاد ابیطالب جدا کردان چون ان ملعون این همه را در
خواهد بر خواست عمر بن عبد العزیز بسر داد و گفت الحمد لله يا امير المؤمنين علي قتلك الشادي
ابن الشادي حمد خدا را که خارجی پسر خارجی را کشتی بخدا قسم انچه پدرم سید تو
گفته است از اسرار خود بمن نگفته پس ان ملعون جایزه نیکو به ان لعین داده او هم
بر گردید خندان مردم پرسیدند چه گفت گفت کلام راستی گفت که من هم دوست می
داشتم که با او شریک باشم در اینکار ولیکن جایش بود بهر کس که انا پرسید و بر گشت
بسوی مدینه خدا رحمت سید محمد مهدی را که نیکو گفته است در انتقام الذين
من بعدهم اقوت مرابعه والشرع من فقدهم غادرت شرايعه منازل
دین پیغمبر خدا بعد از کشته شدن حسین و اصحابش خراب و ویران شد و شریعت
الهی که حیات خود را ملوک بعد از برای هر ضاد و عواد بعد از رفتن ایشان از میان انجم
و معارف خالی گردید قد اشتفي الكفر بالاسلام مذ رحلوا والبغي بالحق لما
راح صارعه زخمهائی که از شمشیر اسلام بر سینه کفر بود شفا یافت زخمهای
که از کفر با اسلام رسید بعد از رفتن ایشان و جراحتهای ظلم و عدوان که از حق
و اهل حق داشت عافیت یافت وداىع المصطفى اوصي بحفظهم
فضيعوها فلم تحفظ ودايعه اما نتهائی که پیغمبر خدا بامت سپرد و وصیت

بحفظ آن ننمودند منافقان امتثان را حفظ نکردند بلکه ضایع کردند ضَيَّعَ اللّٰهُ بِهِ وَلَا الهم
ضَایِعٌ شُدَّ مالاقت ضَایِعَهُ ایشان کسانی هستند که مقصود از خلقت عالم بودند
و اول صنوعی که بید قدرت صانع او را در کارخانه صنع از برای ایشان بوده‌اند و سایر ممکنات
را بجهت ایشان از برای آزالَاقَ دُلُّ اَهْلِ النَّبِيِّ اَوْلَهُمْ عَنْ مَوْضِعِ بَيْتِ رَبِّ الْعَرْشِ
وَاضِعُهُ وَزَادَ مَا ضَعْضَعَ الْاِسْلَامَ مَا صَدَعَتْ مِنْهُ دَعَائِمُ دِيْنِ اللّٰهِ
تَابِعُهُ سرکرده منافقین و اول سلسله حق را از منزل خود بیرون کرد و حق او را از
او منع و غصب نمود و تابع او که دوم اهل بغی بود زیاده بر آن ظلم ظلمی چند نمود و بدعتی
چند احداث نمود که اسلام را متزلزل کردانید و ستونهای دین الهی را در هم شکست
كَيْنٌ حُسَيْنٍ بَدَا يَوْمَ الطُّفُوفِ وَمِنْ يَوْمِ السَّقِيْفَةِ قَدْ لَاحَتْ طَلَايِعُهُ
و آن ظلم از لشکری بود که آن را در کمین کاه مکر و حیله عمر خود مخفی نموده بود و طلیعه
آن لشکر در روز سقیفه ظاهر شد در مکمن خفا ماند تا در کربلا ظاهر شد
و دوی جگر گوشه پیغمبر را گرفتند و او را پاره پاره کردند يَا رَمْيَةً قَدْ اَصَابَتْ وَهِيَ
مُخْطِئَةٌ مِنْ بَعْدِ خَمْسِيْنَ مِنْ شَنْئَتْ مَرَامِيْهِ ابتدا از آن تیر ظلمی که آن سرکرده
اهل نفاق از کمان نفاق انداخته و بعد از پنجاه سال بنشانه خود رسید و سینه
نبیهٔ آفاق شکست وَفَجْعَةٌ مَا لَهَا فِي الدَّهْرِ ثَانِيَةٌ هَانَتْ لَدَيْهَا
وَاِنْ جَلَّتْ فَجَايِعُهُ داد از مصیبتی که هیچ مصیبتی مثل آن در هیچ زمانی
روی نداده و هر مصیبتی عظیمی در مقابل آن آسان میباشند وَلَوْعَةً
اَضْرَمَتْ فِي قَلْبِ كُلِّ شَجٍ نَارًا بِلَذْعِهَا صُبَّتْ مَدَامِعُهُ داد از این سوز غم

کرجان

که جان آتش بر دل‌ها زده که از سوزش آن دلها را کباب کرده از چشمهای هر چشم پر رحمت
لَا الْعَيْنُ جَفَّتْ بِنَفْعِ النَّارِ مَدْمَعُهَا وَلَا الْفُؤَادُ خَبَا بِالدَّمْعِ سَافِعُهُ نه سوزش
این آتش اشک دیده را خشک نمود و نه اشک تسخین این آتش را فرو نشانید و داد
داد از این داد كُلُّ الرَّزَايَا وَاِنْ جَلَّتْ وَقَائِعُهَا تُنْسَى سِوَى الطَّفِّ لَا تُنْسَى فَجَائِعُهُ
هر مصیبتی فراموش میشود هر چند عظیم و بزرگ باشد غیر از مصیبت کربلا که هرگز
آن غم از خاطرها محو نمی‌شود بدانکه اگر چه این جماعت بدین این اساس را چیدند لکن
بنی امیه آن را بکمال رسانیدند و ظلمی کردند که ظلمهای ایشان نمود و عادت ابو شان نبود
و فسادی در اسلام برپا کردند که فسادها نمودند و شد داد از آنها در تفاصیل قبایح
اعمال ایشان بکتاب و طومارها استیفا نتوان نمود و معویه و یزید پسر شد و فرزندان که
از بنی امیه بوده نادره چند از ایشان صادر شد که تقریر نتوان کرد اما هند زن ابی سفیان
مادر معاویه زنی بود زناکار دشمن احمد مختار این بود که در جنگ احد چند نفر را
وعده ها داده بود که یا جناب پیغمبر یا امیر المؤمنین یا حمزه را بکشند آخر بحربه
وحشی حمزه را کشت و آن ملعونه آمد شکم مبارک او را پاره کرد و جگر او را بیرون آورد
و در دهن کذارده که آن را بجود و از این جهت مشهور شد به آكِلَةُ الْاَكْبَادِ و ام الحکم
خواهر معاویه بود که معاویه با او زنا کرد و یزید ملعون نیز با او زنا کرد و او را بکره
نداید سبب آن را پرسید گفت خدا روی معاویه را سیاه کند و در یکی از غزوات
خبر کشتن پیغمبر را شهرت دادند این معاویه از شعف و شادی دف و نقاره
میزد و ابو سفیان از سرکردهای کفار بود که با پیغمبر جنگ میکرد و در جنگ احد

کرد با اصحاب پیغمبر لجه کرد و چون مسلمان شد منافق بود و منافق مرد اما معاویه ملعون
پس بدع و ظلم او از حد احصا بیرون بود علاوه جنگ او با حق بطلان مخالفین نقل کرده
که معاویه که هند مادر او از معلمات و زنان مشهوره بزنا بود و سیاهان را دوست
اندی گران میداشت و هرگاه اولاد سیاهی میآورد او را میکشت و از شق اربعه
زانی بود عماره ابن ولید ابن مغیره و مسافر بن عمرو ابو سفیان و یکی دیگر و آن
ملعون کافر بود تا اواخر پیغمبر و از مؤلفه بود و همیشه تکذیب وحی میکرد و استهزاء به پیغمبر مینمود
و پیغمبر خون او را حلال کرده بود و بان جهت گریخته بود و در یمن بود و در وقت
فتح مکه در مکه نبود و به پدر ملعونش نوشت که صبوت الی دین محمد بئس
ما فعلت و او را سرزنش میکرد که چرا داخل دین محمد شدی بعد از آنکه اکثر اسلاف
فوت کرده و از هر طرف که میرفت در پی او بود تا در ماه آخر نبوت مضطر
شده مسلمان شد پنج ماه پیش از نعمات پیغمبر و در حیل عباس عم پیغمبر شد
و او شفاعت او را در نزد پیغمبر کرد چون نمیخواست مخالفت عم خود کرده باشد شفاعت
او را قبول کرد و او را کاتب رسایل کرد چنانچه بعضی ذکر کرده‌اند و اما آنچه شهرت
یافته در میان عامه عمیا آنکه کاتب وحی بود پس آن افتراء محض است و یک
کلمه از وحی ننوشت و کتاب وحی چهارده نفر بودند افضل ایشان علی بن ابیطالب
بود و پیغمبر چند جا معاویه را لعنت کرده فرموده لعن الله معوية الطليق ابن
الطليق و در حدیث دیگر فرموده اذا رأیتم معوية على منبري فاقتلوه
هرگاه معویه را بر منبر من ببینید او را بکشید و از عبد الله بن عمر روایت شده

کرد روزی وارد مسجد پیغمبر شدم و آنحضرت در مسجد بودند پس فرمود حال داخل میشود بر
شما مردی که بر غیر ملت من میمیرد هنوز کلام آنحضرت تمام نشده بود که معاویه داخل شد
و با ما نشست آنحضرت برخواستند و مشغول بخطبه شدند معاویه برخواست و دست
یزید را گرفت از مسجد بیرون رفت آنحضرت چون این را دیدند فرمودند لعن الله
یزید پسر ابوسفیان بود برادر معویه از مادر دیگر
القائد والمقود حد العنت که کشنده و کشیده شده داده و اول کسی بود که
خلافت را به شمشیر گرفت و خلافت را بمیراث داد و اول کسی بود که اهل اسلام را اغوا
کرد و اول کسی بود که سر حجر بن عدی و سایر مسلمانان را بر نیزه کرد و اول
کسی بود که اسیر مسلمانان را فروخت و اول کسی بود که سعی صفا و مروه را سواره
کرد و اول کسی بود از سلاطین اسلام شرب نبیذ نمود و در مجلس او ساز نواختند
و خود را با کاسره و قیاصره تشبیه نمود و بعیا امل و فرمان قرار داد و جلاد قرار داد و اول
کسی بود در اسلام سنت خود را احیا کرد و در تسو تراشید و شارب گذارد و اول کسی بود
که مردمان صحابه را مقهور داشت که احادیث در مذمت امیر المؤمنین و اهل بیت عصمت
وضع کردند و اول کسی بود که در اسلام بت فروخت و آن را بتجارت بهند داد و بتهای ساخت
و هندوستان و سایر بلاد میفرستاد و میفروختند و اول کسی بود که لعن امیر المؤمنین را
سنت قرار داد و مردم را امر کرد تا بعد از فرایض و بعد از اذان و در خطبه‌ها لعنت بر آن
حضرت کنند و سیئه دانند عالم را از آن باب او بریده باد چرخهای فتح نسبت داد
و اول کسی بود که بموت مسلمانان شادی کرد و بجهت شهادت امیر المؤمنین ع
امر کرد که اهل شام عید کنند و زینت کنند و این وظیفه پسر ملعونش بعد از کشته شدن

حسین در شام عید کردند و امر کرد تا شهر را زینت بستند و مردم لباس نو پوشیدند و شادی
کنند و این ملعون از اصحاب عقبه است که در عقبه هرشی دبه‌ها انداختند که شتر پیغمبر رم
کند و آنحضرت را بیندازند و در وقتیکه بیزید واصل شد شراب در شکستن وقت
در کردنش بود زاده الله علیه اللعن والعذاب والسخط والعقاب ولاتباعه ملعونش
با آنکه مجموع زمان سلطنتش سه سال و هشت ماه و چهارده روز بود کارهای
چند از او بروز کرد که از کسی نکرد مدینه را قتل عام کرد تا آنکه اسب در مسجد
پیغمبر بستند و سرگین در آن ریختند پسر زیاد را در عراق مسلط کرد تا هر جا یکی
را می‌یافت میکشت و بر دار میزد و سنا با را خراب کرد بجهة آنکه اهل آن سنگ
باران کردند کسانی را که با سر مقدس سید الشهداء بودند و تا امروز خراب میباشد
و از حرامزاده بودن و قمار و خمار بودن و دایم الشرب بودن و از شعرهای آن ملعون است
فَاِنْ حُرِّمَتْ یوماً علی دین احمد فَخُذْها علی دین المسیح ابن مریم و با عمه
زنا کرد و چون بمسند امیری یکی از بنی هاشم را خواست چون او را چند گفت اقرار
به بندگی من کن گفت بتحکم امر کرد تا او را کشتند و کلمات کفر آمیز او صریح است
در آنکه اصلا اسلام قبول نکرده چنانچه میگوید لَعِبَتْ هاشمُ بالمُلْكِ فلا
خَبَرٌ جاءَ ولا وَحْیٌ نَزَلْ بنی هاشم بملک و سلطنت لعب و بازی کردند و
وحی نازل نشده و نه خبری آمده بود همین طعن او را بس که دختران پیغمبر
خدا را شهر بشهر گردانید و در مجلس عام حاضر گردانید و سر مقدس سید
الشهدا را بر نیزه زده و در بلاد گردانید و در مجلس خود حاضر کرد و چوب ستم

بر لب و دندان مطهر او که بوسه گاه پیغمبر خدا بود زد و از روی تکبر و تجبر اسیران اهل بیت را
در گوشه مجلس نشانید با ایشان سخن میگفت و مشغول بقمار بود و هرگاه بحریف
خود غالب میشد پیاله از شراب میخورد و درد آن در کنار طرفی که آن سر مطهر در میانش
بود میریخت واویلاه وآهاً لكَ تَنْتَفِضُ یا ابن نَبِیِّهِ اذا عَلَتْ یومَ القیمةِ رَنَّةُ الزهراء
ای ابن ابیه ببینم تو را که ناقض شوی و تحیر تو کو شود در روز قیامت که ناله فاطمه
زهراء بلند گردد تَفْشِی التَّظَلُّمَ مِنْ مُریقِ دَمِ ابْنِها صَخّابَةً لِلْخِزْیِ فی الحمراء
در وقتیکه پیراهن خون آلود فرزند مظلومش را بر دوش داشته باشند
و دست تظلم بر قائمه عرش الهی زنند و فریاد بر آورد که چرا خون فرزندم ریختی در بعضی احادیث
هست آنجناب پیغمبر که چون قیامت برپا شود فاطمه زهرا با گروهی از زنان به
صحرای محشر آیند و بروایتی هفتاد هزار از حور العین همراه ایشان باشند پس خطاب مستطاب
در رسد که یا فاطمة ادخلی الجنة ای فاطمه داخل بهشت شو فاطمه میگوید من داخل
بهشت نمی‌شوم تا بدانم که بر سر فرزندم چه آوردند ندا میرسد که نظر کن در قلب قیامت
و در میان صحرای محشر چون نظر کند فاذا الحسین قائماً لیس علیه رأس ناگاه
حسینش را ببیند که با بدن بی سر در صحرای محشر ایستاده و بروایت دیگر سر
مبارک را بر کف دست گرفته با این هیئت می‌آید چون نظر فاطمه بر او افتد
نعره واولداه واثمرة فؤاداه از دل بر کشد پس نماند ملک مقرب و نه
پیغمبر مرسلی مگر آنکه از ناله آن مکرمه در آید پس بخروش بر آورد و جمیع ملائکه
بخروش در آیند و در روایتی ندا کند که یا عدل یا جبار احکم بینی و بین

قاتل ولدي اي پادشاه عادل حكم نما ميان من وكشندۀ فرزندم پس درياي غضب الهي بجوش
آيد وآتشي كه او را هبهب مينامند كه هزار سال او را تابيده اند وهرگز روح ورحمت
داخل نميشود او را وهيچ غم والمي از او خارج نكرده امر ميشود كه بيايد تا قاتلان او را چون دود
ربايد ايشان نعره بركشند وآتش نعره بركشد وفرياد زنند وآتش فرياد زند وبعضي
از علماء ذكر كرده اند كه فاطمه زهرا عليها السلام بيايد بمحشر كه هيچ ديده تاب ديدن او را ندارد و زهر
زهر آلود حسن بر دوش راست وجامۀ خون آلود حسين بر دوش چپ دندان شكسته پدر را
در دست وعمامۀ خون آلود علي را در دست ديگر با اين حال متوجه عرش الهي شود نزد شود
كه عرش بتزلزل درآيد انبياء همه از ترسها بايستند وملائكه بتضرع درآيند جبرئيل
سراسيمه ومضطرب نزد رسول خدا آيد كه فاطمه را درياب آنحضرت از خبر كرامت بر
آيد ونزد فاطمه آمده گويد اي دختر گرامي امروز روز شفاعت است وروز فرياد رسي
اي فاطمه نظر در صحراي محشر كن امت تو بين كه همگي در گرداب حيرت
غرق شده چشم اميد بتو دارند فاطمه ميفرمايد اي دوستان فرزندان تو اند برخيز بيا اين
حسين را بدست گير ومن گيسو را پريشان ميكنم وتو با دل خسته ومن با دندان شكسته
رو بدرگاه كبرياء آريم شايد ارحم الراحمين بر گريه ما وامتم ترحم نمايد محتشم ترسم جزاي
قاتل او چون رقم زنند ۞ يكباره بر جريدۀ رحمت قلم زنند ۞ كأنّي بالبتول
الطهر واقفةٌ في الحشر تشكو إلى الرحمن بارئها تأتي وقد ضمّخت ثوب الحسين
دماً منه النحو والجوادي وبل مجريها گويا مي بينم فاطمه بتول را كه جامۀ پر خون
حسين را كه از خون سينه اش غرق خون شده بود بر دوش دارد ودرد دل خود را بخدا

خود

خود ميكند وتدعو الى ابن عمّ موسى ويا أسفى على ذبيحي واسرى من ذراريها
شكايت دل خود ميكند وفغان ميكشد كه فرزند زهر خورده ام كو وحسين سر بريده ام
كجاست ودختران اسير شده ام وطفلهاي بيكسم كجا رفتند تقول ولم تزل باكيةً واي
هذا حسيني قتيلٌ في فيافيها فرياد ميزند كه اين فرزند زهر خورده ام اين
است حسينم كه او را در بيابان شهيد كردند هذا حسيني رضيض الجسم منجدلاً
تسفي على جسمه العادي سوافيها اين حسين من است كه اسبهاي بدنش را نرم
كردند وبدنش را برهنه وعريان كردند ودر صحرا انداختند تا آنكه بادها بر بدنش
وزيد وغبار برو افشانيد آه على جثثٍ بالطف قد قطعت رؤسها
وهجير الصيف يصليها آه از اين جسدهاي مطهر كه سرهاي ايشان را از
ايشان جدا كرديد وبدنهاي ايشان را حرارت آفتاب بهم سوزانيد
آه على جثثٍ منها القنا لعبت وذكريات ماضيات في ترائبها آه
از اين بدنهاي مطهره كه محل لعب نيزهاي كوفيان ونشانۀ تيرهاي كوفيان كرديد
يا فتيةً ذبحت في كربلاء ونوت على الوجوه عراةً في صحاريها بنتم
فبان لكم سلوان فاطمة ولاعج الوجد بالوجدان يشجيها
اي شهيدان كربلا واي جوانان كشته در خون آغشته رفتيد شما وآنكه رفتن
شما الم فاطمه رفت وآتش مصيبت شما دلهاي او را كباب كردانيد واقعا
حكايت آنچه در راه شام ودر شام با اهل بيت كرام خير الانام رسيد
امور بيحد بيشمار اند كه قلم از تاب تحرير وزبان از قوۀ تقرير عاجز باشد مجمل

آن آنست که بنا بر روایت سید ابن طاوس چون نامهٔ ابن زیاد به یزید رسید در جواب نوشت که
اسیران و سرها را روانه شام نماید پس بنا بر روایتی زجر بن قیس را با جماعتی با سرها روانه
کرده و بعد از فرستادن ایشان امر کرد تا تهیهٔ سفر اسیران را دیدند و تدارک گرفتند و امر
کرد تا علی ابن الحسین را غل و زنجیر در او بردند و با محفر بن ثعلبه عائذی و شمر ذی
الجوشن ایشان را روانه شام کرد بعقب سرها تا در راه ملحق شدند و بروایتی عمر ابن سعد
سرکردهٔ ایشان بود و صاحب منتخب روایت کرده که شمر و خولی و شبث ابن ربعی
و عمر ابن حجاج را با هزار سوار با اسیران و سرها فرستاد و امر کرد که ایشان را در بلاد
شهرهٔ خلق نمایند پس روانه شام شدند با اول منزلی که رسیدند در آن منزل
فرود آمدند و آن منزل حرانی بود سر مقدس را در برابر گذاردند و اسیران را فرود آوردند
و بنا بر روایت صاحب مناقب مشغول شرب خمر شدند ناگاه دستی ظاهر شد
بقلم فولاد و مداد خون بر دیوار آن منزل نوشت اترجوا امة قتلت حسينا
شفاعة جده يوم الحساب ایا آن گروهی که حسین را بجرم و گناه کشته امید وار
شفاعت جد او میباشند در روز قیامت چون این را دیدند ترسیدند و بروایت
شیخ فخر الدین چون نزدیک بتکریت رسیدند والی آن بلد را اعلام کردند که
ایشان را استقبال نماید زیرا که سر مقدس حسین و اسیران او همراه میباشند چون
این خبر بان قوم بدبیر رسید علمها بر پا کردند و باستقبال ایشان بیرون رفتند
چون آن سر مقدس را وارد کردند نصارائی پرسیدند که این سر از کیست گفتند
این سر حسین است گفتند آیا این سر فرزند دختر پیغمبر شما است گفتند بلی چون

این را شنیدند متعجب شدند و بسیار ایشان را عظیم بنظر آمد بر کنیسها بالا رفتند و شروع کردند بزدن
ناقوسها از جهت تعظیم پروردگار عالمیان و گفتند خداوندا ما بیزاریم از افعال این گروه
ظالم چون از تکریت کوچ کردند بوادی النخله رسیدند شنیدند صدای گریه جنیان را که بر روی
خود میزدند و گریه و نوحه میکردند و میگفتند مسح النبي جبينه فله بريق في الخدود
ابواه من عليا قريش جده خير الجدود پیغمبر خدا دو طرف پیشانی او را بوسید او
بدان جهت روی مبارکش نورانی و درخشان میباشد پدر و مادر او از بزرگان قریش
میباشند و جد او بهترین جدها است جنیان دیگر نوحه میکردند و میگفتند الا یا عین
جودي فوق جهدك من يبكي على الشهداء بعدي ای چشم جود و بخشش نما در گریستن و
اشک بریز چرا که بعد از من کیست که بر این شهیدان بنماید بعد بروایتی چون
از تکریت کوچ کردند بمنزل لبا وارد شدند که آن را مرشاد میگفتند چون بان منزل رسیدند
از پیر و جوان آن شهر بیرون آمدند بتماشای سرها و اسیران میکردند و با وجود این صلوات
بر پیغمبر و آل او میفرستادند و بر دشمنان ایشان لعنت میکردند و این عجیب است نصلى
على المبعوث من آل هاشم ويغزى بنوه ان ذا العجيب و چون بنزدیک
بعلبک رسیدند نوشتند بوالی بعلبک که باستقبال بیرون آید که سر حسین را
می آوریم پس امر کرد تا علمها بر پا کردند و باستقبال بیرون رفتند و کودکان و جوانان
ایشان تا شش میل بیرون رفتند و شادی میکردند ام کلثوم چون این را دید بر ایشان
نفرین کرد و گفت خدا کثرت شما را هلاک کند و مسلط کند بر شما کسی را که شما را به
قتل آورد و سید الساجدین بگریه در آمد و این اشعار خواند هو الزمان فلا

تقوی عجائبه عن الکرام وما هذی مصائبه اینست مقتضای سوفائی روزگار
وعجایب این تمام نمی شود و همیشه بلاها و مصایبان بسوی نیکان بعد یکدیگر می آید قلت شعری
الی کم تجاذبنا فنونه وتنزانا لا تجاذبه کاش میدانستم که تا بکی فتنه های روزگار
ما را بهر طرف میکشد و عجایب میداند که ما او را بسوی خود میکشیم یسری بنا فوق
اقتاب بلاد قطاع وسائق العیس یحیی عنه غاربه ما را بر قتبهای شتران
نشانیده اند و باطراف بسیر میکردانند و ساربانان و همکاران ما را بحت انها بر بیده اند
از انکه شب و روز ما را امید داده اند بنحوی که فرصت جریدن بشترهای خود نمیدهند
آه کاننا من اسارا الروم بینهم کانما قاده الجنان کاذبه کفرتم برسول الله فی نجلکم
فکنتم مثل من ضلت مذاهبه کویا ما از اسیران روم می باشیم و ان کفار اید و کویا پیغمبر
خدا دروغ کو بوده و از جانب خدا نبوده است وای بر شما اکر کافر شده اید برسول خدا و کمراه
شده اید صاحب مناقب و سید ابن طاوس روایت کرده اند از ابن لهیعه و غیره که میکوید
روزی مشغول طواف بودم ناکاه دیدم مردی را میکوید اللهم اغفر لی و ما اراک فاعلا
خدایا مرا بیامرز و لکن میدانم که مرا نخواهی آمرزید من با و کفتم یا عبد الله بپرهیز کن
از این سخن زیرا که اگر کناه تو بعدد قطرات باران و برک درختان باشد و توبه و
استغفار کنی خدا از کناه تو در میکذرد و میکویند امرد کفت بیا تا تو را از قصه خود
خبر دهم پس کفت بدان که ما پنجاه نفر بودیم که سر مطهر سید الشهدا را از کوفه بشام می
بردیم و هر شام را عادت این بود که هر کاه شام میشد آن سر مطهر را در صندوقی
میکذاردیم و مشغول شرب خمر میشدیم و در دور ان تابوت میخوابیدیم شبی

نیے از نیمها همراهان ما شراب خوردند تا مست شدند و من در آن شب از خوردن شراب امتناع
جستم چون پاسی از شب کذشت صدای رعد عظیم شنیدم که مثل صاعقه ان در رعد والبرق شدید
و برق عظیم دیدم که مانند آن مصیبت رسیدکان بر خوض حیات ستمکاران افتی میباشد
پس دیدم درهای آسمان کشوده شد و بروایت صاحب مناقب ناکاه اوازی شنیدم
که یکی میکفت قد اقبل محمد راه دهید که اینک فخر کاینات محمد ابن عبد الله بن یاورد سر
بریده فرزند من می آید شنیدم آواز صهیل اسبان و قعقعه سلاح پس فرود آمد
آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و محمد بن عبد الله که با ایشان بود جبرئیل و
کروهی از ملائکه مقربین و بروایت صاحب مناقب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با کروهی
بسیار از کروبیین و روحانیین و ملائکه مقربین فرود آمدند پس جبرئیل پیش آمد و
آن سر مطهر را از آن تابوت بیرون آورد و آن را بوسید و بر سینه چسبانید پس هر یک
از پیغمبران آن سر مبارک را کرفته بوسه میدادند و بر سینه میچسبانیدند پس پیغمبر
خدا ختم انبیا آن سر مبارک را کرفته آن را بوسید و بر سینه مبارک چسبانید
و ما ستمکاران را میکریست و از شکایت حضرت از دیده مبارک میریخت پس رو بجانب
شریفش را بسوی پیغمبران و ملائکه کرده فرمود قتلوا ولدی و قرة عینی فرزند مرا
کشتند نور دیده مرا کشتند ان کروه پیغمبران آنحضرت را تعزیه میکفتند و تسلی میدادند
پس جبرئیل پیش آمد عرض کرد که خدا امر فرموده که اطاعت نمایم تو را در باب امت
تو اکر امر فرمائی زمین را سرنکون نمایم همچنانکه شهر قوم لوط را سرنکون کردم حضرت
فرمود نه ای جبرئیل نمیخواهم ایشان را هلاک کنی مرا با ایشان محلی و موقفی هست در قیامت

در رنج خدا پس آن لشکر آمدند که ما را بکشند من فریاد زدم که الامان الامان یا رسول الله
حضرت فرمود برو خدا تو را امان داد چون صبح شد برخاستم دیدم که همراهان من همه خاکستر
شده بودند لا یغفر الله له ولهم و طبرانی و ذهبی بسند معتبر روایت کرده است از سلیمان
ابن مهران که گفت در طواف بودم مردی را دیدم که دعا میکرد و میگفت اللهم اغفر لی
ولنا اعلم انک لا تغفر خداوندا مرا بیامرز اگرچه میدانم که نخواهی آمرزید از کلام او
لرزه بر اندامم افتاد و نزدیک او رفتم و گفتم ای مرد تو در حرم خدا و حرم رسول خدا
و ایام ایام حرام و ماه عظیم است چرا نا امید میباشی از آمرزش خدا گفت یا هذا ذنبی عظیم ای مرد
گناه من عظیم است گفتم گناه تو عظیم تر است یا کوههای تهامه گفت گناه من گفتم
گناه تو عظیم تر است یا کوههای بلند عالم گفت گناه من اگر میخواهی تو را خبر دهم بگناه
خود گفت بگو گفت بیا بیرون رویم از حرم تا بگویم چون بیرون رفتیم گفت بدان
که من در عسکر ملعون پسر سعد بودم که بجنگ حسین رفته بودیم و یکی از آن چهل
نفر بودیم که سر مطهر حسین ع را از کوفه بسوی یزید می بردیم بشام در راه شام
فرود آمدیم بدیر راهبی از نصاری و آن سر مطهر را بر نیزه زده بودیم نیزه را در جای
نصب کردیم و با سفره های دور او را داشتیم طعامی گذاشته نشستیم تناول نمائیم
ناگاه دستی ظاهر شد و بر دیوار آن دیر نوشت اترجو امة قتلت حسینا
شفاعة جده یوم الحساب آیا آن گروهی که حسین را از روی ظلم کشتند
امیدوار شفاعت جد او میباشند در روز قیامت ما از این امر بسیار ترسیدیم بعضی
از آن بدبختان برخاستند که آن دست را بگیرند که آن ناپیدا شد و مرتبه دیگر مشغول بطعا

خوردن شدیم ناگاه آن دست باز ظاهر شد و این شعر را نوشت فلا والله لیس لهم شفیع
وهم یوم القیمة فی العذاب بخدا قسم شفیعی از برای ایشان نمیباشد و عذر خواهی
از برای این گناه بهم نمیرسد و ایشان البته در عذاب میباشند برخواستیم آن دست بگیریم آن
ناپیدا شد چون برگشتیم بخوردن طعام باز ظاهر شد و این شعر را نوشت وقد قتلوا الحسین
بحکم جور و خالف حکمهم حکم الکتاب حسین را از روی ظلم و جور کشتند و حکم
خدا و کتاب خدا را مخالفت کردند چون این را دیدیم دست کشیدیم و خوردن طعام بر ما
تلخ گردید و در روایت دیگر چون نیزه که سر مقدس بر آن منصوب بود در کنار صومعه
زدند هاتفی را شنیدند میگفت والله ما جئتکم حتی بصرت به بالطف منعفر الخدین
منحورا بخدا قسم بسوی شما نیامدم مگر آنکه حسین را دیدم که او را مثل شتر قربانی نحر کرده
بودند و دو طرف روی او بر زمین مالیده بودند و او را بر خاک انداخته بودند و حوله
فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح یطفون الدجی نورا و در اطراف
بدن مطهرش جوانان چند بر زمین افتاده بودند که خون تازه از رگهای گردن ایشان
جاری بود و بدنهای ایشان نورانی بود مانند فانوسها و شمعهای بی نور که ظلمتها
را روشن کرده بودند کان الحسین سراجا یستضاء به الله یعلم
انی لم اقل زورا حسین چراغ راه هدایت بود که عالم را روشن کرده بود خدا
میداند که آنچه را میگویم دروغ نیست ام کلثوم گفت خدا تو را رحمت کند تو کیستی
گفت من بزرگ جنیانم من با قوم خود آمدیم از برای یاری حسین ولکن در وقتی
رسیدیم که او را شهید کرده بودند و سر او را بریده بودند چون از جماعت ملعون

این را شنیدند ترسیدند سلیمان میگوید که آن مرد گفت که راهبی در صومعه بود بر بام دیر برآمد نظر
و نظر بر آن سر مطهر کرد دید نور از آن سر مطهر می تابد و دید که دری از آسمان گشوده شده
و ملائکه از آن در می آیند و میگویند یا اباعبدالله علیک السلام پس آن راهب ترسید پس
بر نظر کرد لشکر را دید پرسید شما از کجا می آیید گفتند از عراق و بجنگ حسین رفته بودیم
گفت آن حسین که پسر فاطمه دختر پیغمبر شما و پسر عم پیغمبر شماست گفتند بلی گفت
لعنت خدا بر شما باد واللهِ لو کانَ لعیسی ابن مریم ابنٌ لحملناهُ علی احداقنا بخدا قسم که
اگر عیسی ابن مریم را پسری بود او را بر دیده خود می نشانیدیم و در روایت دیگر اینست که شما
را بیک دیگر زدند و گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم صدقت الاحبار بما قالت
راست گفتند دانشمندان ما گفتند چه گفتند علمای شما گفت خبر داده اند که هر گاه این
فرزند مطاهر را شهید کنند آسمان در مصیبت او خون بارد شود و این نمیباشد مگر به
جهت پیغمبر یا وصی پیغمبر پس گفت وا عجباه من امةٍ قتلت ابن بنت نبیها و ابن
وصیه چه عجب است از این امت که فرزند پیغمبر خود را و فرزند وصی پیغمبر خود را کشتند
پس گفت مرا بشما حاجتی است گفتند چیست حاجت تو گفت پیش رئیس خود بگویید ده هزار
درهم از پدر من ارث رسیده آن را از من بگیرید و این سر مطهر را بمن دهید
که تا وقت رحیل در نزد من باشد چون خبر دادند بعمر ابن سعد گفت بگیرید زر را و
سر را بدهید پس آن زر را دادند رفت و دو همیان که هر یک پنج هزار درهم بود آورد و بخازنان
داد آن را رصد کردند و نقد خود دیدند ملعون آن را بخزینه دار خود سپرد و امر کرد تا
آن سر را براهب تسلیم کردند آن سر مطهر را گرفت و بنا بر روایتی چون سر را بصومعه برد

از نور آن سر منور صومعه اش روشن شد و صدای هاتفی شنید که خوشا بحال تو و خوشا
بحال کسی که حرمت این بزرگوار را داند پس آن راهب دانست و از خاک و خون پاک کرد و آن را با مشک و
کافور معطر نمود و بر پارچه حریری گذارده پس آن را در بغل گرفت و بنا بر روایتی دیگر
نظر کرد بر آن دندانهای مبارک او رسید چون نظر بر آن دندانهای شریف افتاد خود را
بر روی آن سر مطهر انداخت و آن راهب بسیار گریست و میگفت یعزُّ علیّ یا
اباعبدالله ان لا اکونَ اوّلَ قتیلٍ بین یدیک دشوار است بر من از اینکه من بخود
در خدمت تو تا اول خون خود را در رکاب تو نریزم و بنا بر روایت دیگر آن سر را
در پیش روی خود گذاشت گفت خدایا بحق عیسی که امر فرما تا این سر بزرگوار با من سخن
بگوید ناگاه آن سر مطهر بسخن درآمد و گفت ای راهب چه میخواهی گفت میخواهم نسب خود را
بیان کنی ناگاه آن سر مطهر گفت انا المظلومُ انا المغمومُ انا الشهیدُ انا الغریبُ انا
المقتولُ منم سر ظلم قوم مرا بکشتند منم مبتلای اندوه و غم منم کشته تیغ ستم منم آواره
خویش و تبار راهب گفت ایها الرأسُ المبارکُ زدنی بیاناً ای سر مطهر از این روشن
تر بیان کن فرمود انا ابنُ محمدٍ المصطفی انا ابنُ علیٍّ المرتضی انا ابنُ فاطمةَ الزهراء
انا الشهیدُ بکربلاء راهب از این سخنان خروش برآورد و رو را بروی
مبارک آن گذارده گفت روی خود را بر نمیدارم تا قبول شفاعتم کنی آوازی شنید
از آن سر که برو بدین جدم در آ تا ترا شفاعت کنم پس مسلمان شد و بروایت سلیمان آن
مرد گفت آن راهب آن سر را شب تا صبح گریه و نوحه میکرد تا آنکه اعدا صدا زدند
سر را از او طلب کردند پس آن مرد خطاب بآن سر مطهر کرده میگفت ای سر بخدا قسم

که من جزئی ندارم بغیر از جان خود چون فردای قیامت شود در توحیدت شهادت دهد که من
شهادت میدهم بیگانگی خدا و رسالت او و بدست تو مسلمان شده ام و آزاد شده تو می
باشم و آزاد شده تو میباشم پس میگفت میخواهم سخنی بر ایشان بگویم و سر را بدهم پس
ابن سعد ملعون پیش آمد و گفت سئلتک بالله وبحق محمد ان لا تعود الی ما کنت
تفعله بهذا الرأس تو را سوگند میدهم بخدا و بحق پیغمبر خدا که دیگر با این سر مقدس
چنان بی ادبی مکن و آن را بر نیزه مکن و از این صندوق بیرون میاور آن ملعون قبول کرده
سر را گرفت لکن وفا نکرد بلکه آن را بر نیزه زدند و در اطراف گردانیدند یا اجمل الرؤس
العالیات علی القنا مثل النجوم تضیء فی الاقطار بدمائها وأریج فی شبابها
لعبت بها عن یمنة ویسار پدر و مادرم فدای آن سرهای مطهره که بر نیزه های بلند
زده بودند و مثل ستاره های درخشان بر بالای نیزه روشنی میداد و باد بر محاسن
خون آلود ایشان میوزید و بهر جانب حرکت میداد و لقا آن راهب بعد از این واقعه از دیر
خود بیرون آمد و سر بصحرا گذارده در کوهها و بیابانها میگشت که خدا میکرد و چون آن
لشکر شقاوت اثر بدمشق نزدیک شدند پسر سعد خاتون خود را طلبیده از او را
از او مطالبه نمود چون حاضر کرد نظر به مهر کرده صحیح دید آن مهر را شکسته سرها را
گشود ناگاه دید که مجموع آنها سفال سبز گشته بر جانب آن نوشته ولا تحسبن الله غافلا
عما یعمل الظالمون و بر جانب دیگر وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون پس آن
ملعون گفت انا لله وانا الیه راجعون خسران دنیا و آخرت را برای خود حاصل کرد
بدانکه بدترین احوال اسیران وقایعی بود که در شام و راه شام بر آن اسیران روی داد

دری

والحق نص بر این مطلب کتاب میکند اگر چه در وقت ورود بکوفه اهل کوفه مجتمع شدند
و بر ایشان نظر میکردند و در کوفه ایشان را محبوس کردند و تشهیر نمودند لکن همین
که اهل کوفه نظر ایشان بر آن اسیران محنت زده و بر آن سرهای مطهره افتاد و دیدند دختران
فاطمه را اسیر کرده اند و سر فرزند فاطمه را بر نیزه کرده اند طپانچه بر رو زدند و موی سر و
ریش خود کندند جامه چاک زدند خاک بر سر ریختند و فریاد واویلاه و واثبوراه بر
کشیدند و برهنگی و گرسنگی اطفال ترحم میکردند و چادر و مقنعه با آن اسیران میدادند
و نان و خرما بکودکان اما در راه شام و شام محنت انجام که هر جا وارد می شدند استقبال
ایشان میکردند با علم و طبل و شادی میکردند شهر را زینت میکردند و جامه های نو می
پوشیدند و خنده میکردند نگاه ایشان را است و لعن میکردند آیا ایشان را چه حال بوده و بر دلهای
چه میگذشت و در این منازل بعیده و محلهای که آن جماعت داشتند الم و راحت را از آن ارواح
گرفته بودند فیا لیت لفاطمة وابیها عینا تنظر الی بناتها وبنیها ما بین قتیل یجری منه الصدید
و اسیر یکبل بالحدید ثکالی واقطع الحر نحورهم واراهم یستنصرون فلا ینصرونهم و
یستغیثون فلا یغاثون وکانی ببنات الاسادی سبایا کالاماء والعبید حیری
بالحدید ینقرن فوق اقتاب المطیات تلفح وجوههن حر الهاجرات یسافرن بهن
فی البراری والفلوات مغلولة الایدی والاعناق یطاف بهن فی الممالک والاسواق
وهن ودایع خیر الانبیاء وبنات فاطمة الزهراء سید بن طاوس میفرماید که زنان
و سرها را بردند بسوی شام همچنانچه سبایای کفار را میبرند شیعه وجوههن
اهل الاقطار و ایشان را بر کجاوه های بی ساز و جهازهای بی ... سوار کردند

که اهل اقطار نظر بر ایشان میفرمودند و در ابصار الاشعار روایت میکند از حضرت باقر ع که پدرم
امام علی ابن الحسین ع از کیفیت بردن ایشان بشام بنزد یزید فرمود مرا بر شتر برهنه سوار
کرده بودند و زنان ما را بر استرهای برهنه نشانیده بودند و بر بر سرهای ما نیزه‌ها بودند و اطراف ما را نیزه
داران احاطه کرده بودند اِن دَمَعَت مِنَّا اَحَدٌ قُرِعَ رَأسُهُ بِالرُّمحِ اگر یکی از ما گریه میکرد و
اشک از چشم میریخت نیزه بر سر او میکوبیدند و با این حال ما را داخل شهر شام کردند
چون داخل شهر شدیم ملعونی فریاد کرد هٰؤُلَاءِ سَبَایَا اَهلِ بَیتِ المَلعُونِ اینها اسیران اهل بیت
ملعون میباشند خدا دهنش را بشکند فَاَینَ رَسُولُ اللّٰهِ عَن اَهلِ بَیتِهِ اِلَی الشَّامِ
تُسرَی فِی الهَامَةِ لِلوَغدِ کجا بود پیغمبر خدا تا ببیند اهل بیت خود را که بنحو اسیری بولایت
شام میبردند ایشان را بسوی یزید ذلیل بد اصل فَمَنظُورَةٌ شَزراً وَمَنزُوعَةٌ رِدَاً وَ
مَحفُوظَةٌ قِدراً وَمَلطُومَةُ الخَدِّ وَمَنهُوکَةٌ ضَرباً وَمَهتُوکَةٌ حَیَاءً وَمَجرُورَةٌ غَصباً
وَمَشتُومَةُ الجَدِّ آه دختران دلبند پیغمبر خدا که ایشان را برهنه و مقنعه گرفته
اند و از روی خشم و غیظ بر ایشان نظر میکنند و ایشان را خوار کرده اند و طپانچه
بر روی ایشان میزنند و تازیانه بر جبین و سینه و بازو و اذیت بدنهای ایشان
ضعیف و ناتوان گشته و بهر طرف ایشان را میکشند و ایشان را دشنام میدهند
اَفَاطِمُ قُومِی مِن ثَرَی القَبرِ وَاندُبِی بَنَاتِکِ اَسرَی کَالنِّقَابِ بِلَا وِطَا
از قبر بیرون آی و ندبه و نوحه کن بر دختران بیکس که بخواری و اسیری گرفتار
و بی چادر و دستار مانده اند سید ابن طاوس رحمه الله میفرماید که چون
نزدیک بدمشق رسیدند ام کلثوم بنزد شمر آمد و گفت چون ما را داخل این بلد میکنی

از راهی

از راهی داخل کن ما را که بیشتر مردمان شام ما را کمتر ببینند و نظاره کمتر باشند و بگو
تا سرها را از میان محامل زنان بیرون برند تا مردم بنظاره سرها اشتغال یابند
زیرا که ما خوار شدیم از نظر کردن خلق با این حال آن شقی ملعون از راه عداوت
و کفر گفت تا سرها را میان محامل زنان بردند و در میان نظاره بگذرانند با این حال بردند
ایشان را تا دروازه دمشق و بر در مسجد جامع که اسیران را در آنجا میداشتند نگاه داشتند و در
بعضی از روایات وارد شده است که یزید لعین در بیرون شام در جائی بود که آن
را جیرون میگفتند که شنید که سرها را وارد شام کردند و این شعر را خواند لعنة الله
علیه و علی کلامه لَمَّا بَدَت تِلکَ الحُمُولُ وَاَشرَقَت تِلکَ الرُّؤُوسُ عَلیٰ رُبیٰ جَیرُون
نَعَقَ الغُرَابُ فَقُلتُ نُح اَو لَا تَنُح فَلَقَد قَضَیتُ مِنَ النَّبِیِّ دُیُونِی چون سرها
و اسیران اهل بیت را وارد نمودند ظاهر شد علامت ورود ایشان در منزل جیرون
و زاغ محنت دم شروع بخواندن نمود گفتم باو که نوحه کن یا مکن صدای شادی را بلند
کن و صیحه مسرت را برکش که دین خود را از پیغمبر گرفتم چون اهل بیت بنزدیک شام رسیدند
بیشتر مردمان شام بجهة تفرج و نظاره بیرون رفتند صاحب مناقب و دیگران از سهل
بن سعد روایت کرده اند که گفت بعزم زیارت بیت المقدس بیرون رفتم در عرض
راه عبورم بشام افتاد چون داخل آن شهر شدم شهری دیدم در نهایت معموری
با اشجار و انهار بسیار مردم را دیدم در کمال شادی و فرح و یکدیگر را بشارت
میدادند پرده‌های دیبا از در و دیوار آویخته بودند و زنان بازی میکردند و طبل
مینواختند و بر و طبل کوبها و بازارها را بسته بودند و اسبها را زین و لجام کرده

بودند علمها برپا کرده بودند و رایات برافراشته کوچه و بازار پر از خلق بود و همه زینت کرده
بودند با خود گفتم مگر امروز عید ایشان است ناگاه از جوانی پرسیدم که آیا در شام عیدی هست
که در میان ما معروف نیست ایشان گفتند مگر تو اعرابی هستی و غریبی که خبر نداری گفتم من سهل
ابن سعدم که بخدمت پیغمبر خدا مشرف شده‌ام گفتند تعجب میکنیم که چرا آسمان خون
نمی‌بارد و زمین سرنگون نمیگردد گفتم چرا گفتند هذا رأس الحسین عترة محمد یُهدی
من ارض العراق شادی مردم از جهت آنست که سر حسین فرزند پیغمبر را از عراق بهدیه
می‌آورند میگفتم واعجباه یُهدی رأس الحسین والناس یفرحون ایا مردم شادی
میکنند بجهة اینکه سر حسین را بهدیه می‌آورند گفتم از کدام دروازه داخل میشوند اشاره
کردند بدروازهٔ که آن را دروازهٔ ساعات میگفتند من بسوی آن دروازه شتافتم
جمعیت بسیار بر آن دیدم که ایستاده‌اند منتظر اسیران و سرهای شهیدان میباشند پس
دیدم که رایات کفر و ضلالت را از پی یکدیگر می‌آورند ناگاه دیدم سواری نیزه
در دست داشت و سری را بر آن نصب کرده بود که شبیه‌ترین خلق بود برسول خدا
و بروایتی چون این را دیدم طپانچه برروی خود زدم و جامه را چاک کردم و صدا را بگریه بلند کردم
و گفتم واحزناه بر آن بدنهای برهنه کرده شده بی غسل و کفن واحزناه علی الخد التریب
والشیب الخضیب الجریح و اندوه بر روی غبار آلوده و در ریش مخضوب خضابهای
ابی عبدالله کاش پیغمبر خدا بود تا سر فرزندش را میدید که در بازارهای دمشق می
گردانند و دختران او را میدید که با گریبانها و دامنهای دریده برشترها سوار کرده‌اند
و اشرار منافقان بر ایشان نظر میکنند بازی من صدا را بگریه بلند کرده بودم و هر کس

گریه مرا می‌شنید انکار نمیکرد بر من بگریه می‌آمد ولکن اکثر ایشان بر من محزون نمی‌شدند بجهة شدة اشتغال
ایشان بفرح و شادی خود در آن حال بودیم فاذا بنسوة علی اقتاب الجمال بغیر وطاء
ولا ستر ناگاه زنانی چند را دیدم سوار بر قطیفه شترها بدون زیرانداز و پوشش
بروایتی میگوید نظر انداختم زنان را دیدم که میگفت وامحمداه واعلیاه واحسناه واحسیناه
لو رأیتم ما حل بنا من الاعداء کاش میدیدید بدبختان ما را چه میکنند و نوحه
میکرد باواز بلند که دلها را مجروح میکرد و میگفت واحزناه علی الرضیع الصغیر والشیخ
الکبیر واحزناه علی المذبوح من القفاء ومقتول الخباء والعریان بلا رداء و بروایت
اول نزدیک شدم با آنکه بنظرم از همه بزرگتر بود گفتم یا جاریة من انت ای دختر تو کیستی گفت
انا سکینة بنت الحسین من سکینه دختر حسین می‌باشم گفتم ای سیده من من از اصحاب
جد شمایم اگر حاجتی داری بفرما گفت بگو با من همین بدبخت که سر پدر بزرگوارم را دارد
که از میان ما بیرون ببرد تا مردم مشغول بنظاره آن سر شوند و چشم از حرم پیغمبر
بردارند من رفتم بنزد آن ملعون گفتم حاجتی دارم چهارصد دینار بتو میدهم که آن
را بر او بری گفت بگو گفتم حاجتم اینست که این سر را از میان زنان بیرون ببری گفت
بجا آوردم نا آنرا باو دادم و او از میان زنان بیرون رفت و بروایتی سهل
میگوید رفیقی نصرانی داشتم که با من بزیارت بیت المقدس می‌آمد او با من بود
دیده بصیرت او روشن شد چون سر مقدس مطهر سید الشهدا را بر دار
کشتگان و اسیران را دید شنید که آن سر بریده قرآن تلاوت میکند و میگوید
ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون ان سعادتمند از برکت آن

سر مقدس نور هدایت بر دلش تافته کلمهٔ شهادتین را بر زبان جاری و بشرف اسلام مشرف
گردید شمشیری در حمایل داشت ان را کشید بر ان قوم مردود حمله کرد و با وجود این حال
اشک از دیده میبارید و میگریست جماعتی از ان اشرار را به بئس القرار رسانید تا بدوزخ
رفتند و هنگامه بر پا شد ام کلثوم پرسید که این غوغا از چیست من حکایت را باو
گفتم همینکه این را شنید گفت واعجباه النصاری یحتشمون بدین الاسلام و امة
محمد الذین یزعمون انهم علی دین محمد یقتلون اولاده و یسبون حرمه نصاری
تعصب میکشند از برای دین اسلام و کسانی که خود را از امت پیغمبر میدانند اولاد
او را میکشند و اهلبیت او را اسیر میکنند بر ما ظلم نکردند بلکه بر خود ستم کردند باری
ان جماعت دوران نو مسلمان را گرفته او را از ضرب شمشیر و نیزه کشتند و در بعضی
از روایات وارد شده است که چون بباب الساعات رسیدند توقف کردند که
از یزید رخصت حاصل اید که در این اثنا مروان بن حکم برون امد چون نظرش بر
سر مطهر سید الشهدا افتاد از شادی بر است و چپ نظر میکرد و اظهار طرب
شادی مینمود پس برادرش عبد الرحمن برون امد چون نظرش بران سر شریف
افتاد اشک از دیدهایش جاری شد و بگریه در امد و گفت دور شدید
از پیغمبر خدا که هرگز در امری با شما جمع نمیشوم پس گفت یا ابا عبد الله دشوار است
بر من انچه وارد شد بر تو پس این شعر را خواند سمیة امسی نسلها عدد
الحصی و بنت رسول الله لیس لها نسل سمیه زانیه نسل او و اولاد
او بسیاری بعدد سنگریزهها شده اند و نسل دختر پیغمبر را قطع کرده اند

و اولاد او در اهم کشته شد و اوی بلاده اهلبیت را وارد شام کردند از حضرت صادق ع روایت
شده و شیخ صدوق از جماعتی نقل کرده که چون وارد شدند اسیران و زنان اهلبیت بشهر
شام ایشان را در صباح روز داخل انشهر کردند با روهای بی ساتر چون اهل شام را نظر
بر ان اسیران افتاد و سیمای بزرگی در ایشان دیدند گفتند اسیری نیکوتر ازین اسیران ندیده
ایم شما کیستید و از کدام قبیله اید سکینه دختر سید الشهدا گفت نحن سبایا ال محمد ما
اسیران ال محمدیم باشیم و بروایتی چون اهلبیت را وارد شام کردند سید الساجدین
علی ابن الحسین ع بر شتر برهنه سوار بود و انمظلوم را غل و زنجیر در اورده بودند
انحضرت اندو روی الله وحزن بی سفر بود اقاد ذلیلا فی دمشق کانی من الزنج
عبد غاب عنه نصیر و جدی رسول الله فی کل مشهد و شیخی امیر المؤمنین امیر
میکرد و اشعار در دمشق باذلت و خواری چنین که گویا غلام سیاهی را از زنگبار
اورده اند و حال انکه جدم رسول خداست و پدرم امیر المؤمنین و پادشاه عالمیانست
و بروایت ابن طاوس و غیره ایشان را اوردند تا در مسجد اعظم که جای اسیران بود وا داشتند
شیخ فخر الدین روایت کرده است که در وقتیکه خبر یزید رسید ملعون طبیبی در
پیش بود بجهت معالجهٔ مرض دست و پای او را در اب گرم کرده بود که انکس که خبر
را اورده بود وارد شد گفت که دیدهٔ تو روشن که سر حسین وارد شد ملعون نظر غضبی
کرد گفت دیده ات روشن مباد پس طبیب گفت تعجیل کن در کار خود پس
نامهٔ پدر یاد گرفته خواند پس انگشت خود را بدندان گرفت پس نامه را داد بعجبا
که بخوان ساعتی بیش نگذشت که ناگاه رایات کفر و ضلالت وارد کردید و در

آن رایات و علیها الله اکبر الله اکبر میگفتند یعنی تکبیر میگویند یکی از شعرا وَیُکَبِّرُونَ اَنْ قُتِلْتَ
مِنْ لَوْلَاهُمْ لَمْ یُعْرَفِ التَّکْبِیرُ وَالتَّهْلِیلُ تکبیر میگویند بجهة کشتن کسانی که اگر ایشان نبودندی
تکبیر و تهلیل را کسی نمی‌شناخت و خدا را بیگانگی نمی‌پرستید کسی و تعظیم نمی‌نمود
احدی و در روایتی وارد شده که هاتفی نوحه کرد و این بیت از اشعار او میخواند ه
جَاؤُا بِرَأْسِكَ یَا ابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ مُتَزَمِّلًا بِدِمَائِهِ تَزْمِیلًا ❊ وَكَأَنَّمَا بِكَ یَا ابْنَ
بِنْتِ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا بِهَا اَعْلَمَ رَسُولًا ای فرزند دختر پیغمبر سر مقدس ترا آورده
بخون آلوده و دلکین گویا بجهة کشتن تو جد تو پیغمبر را کشته‌اند قَتَلُوكَ عَطْشَانًا
وَلَمَّا یَرْقَبُوا فِی قَتْلِكَ التَّأْوِیلَ وَالتَّنْزِیلَا ای تو را تشنه بیگناه کشتند و رعایت
تنزیل کلام خدا را نکردند که شما بودید محل تنزیل
و رعایت تاویل را نکردند که شما بودید مقصود از تاویل بلکه شما بودید کلام
الهی بتاویل وَیُكَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ وَاِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِیرَ وَالتَّهْلِیلَا
اینها سهل است این عظیم‌تر است که ترا میکشند و تکبیر میگویند و حال آنکه
بکشتن تو تکبیر و تهلیل را میبایستی بجای الله اکبر ها ت التکبیر میگویند قطب راوندی
از منهال ابن عمرو روایت کرده است که گفت بخدا قسم که در دمشق دیدم سر مبارک
سید الشهدا را بر نیزه کرده بودند و در پیش او کسی سوره کهف میخواند چون بآیه
رسید که أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِیمِ كَانُوا مِنْ آیَاتِنَا عَجَبًا پس بقدرت
خدا آن سر مقدس بزبان در آمد و بزبان تیز فصیح گفت اَعْجَبُ مِنْ اَصْحَابِ الْكَهْفِ
قَتْلِی وَحَمْلِی کشتن من و سر مرا بر نیزه زدن عجب‌تر از قصه اصحاب کهف و رقیم

ای والله

ای والله کشتن او از امری عجیب غریب‌تر است چون اهل بیت و اسیران را وارد کردند یزید ملعون
مجلسی آراست و با زینت بسیار بر تخت میشوم خود نشست و امر باحضار اهل بیت رسول
کبار کرد چون بدر خانه آن لعین رسیدند محضر بن ثعلبه عائذی ملعون بآواز بلند
گفت این فاجر لئیم را بجهة امیر المؤمنین آورده‌ایم وارد شده است که سید الساجدین در راه
شام یک کلمه با کسی سخن نمیگفت چون این سخن را از آن فاجر شنید فرمود مَا وَلَدَتْ اُمُّ
مَحْضَرٍ اَشَرُّ وَاَلْأَمُ بر خدا و خلق ظاهر است که فاجر و لئیم کیست چون آن سرهای نورانی را در
مجلس آن بد سیر گذاشتند فرح و شادی بسیار کرد و گفت صاحب این سر میگفت پدر من
بهتر است از پدر یزید و مادر و جدم بهتر از مادر و جد یزید است و من بهتر از یزید
و این سخن او را بکشتن داد اما چون اهل بیت و اسیران و محنت زدگان اهل بیت را
وارد مجلس یزید کردند ای عجب است که چرا آسمان بهم نپاشید و چرا زمین سرنگون نگردید
که حرم حرم ختم انبیا را در مجلس اولاد زنا می‌بردند و بر ایشان استخفاف و استهزا مینمودند
این نما روایت کرده است از سید الساجدین که فرمود دوازده نفر بودیم
که ما را بمجلس یزید بردند و ما را بغل و زنجیر در آورده بودند و از این کلام معلوم
میشود که زنان را نیز بغل در آورده بودند و از این کلام معلوم میشود که زنان را نیز
نیز که دوازده مرد از ایشان نمانده بود و اگر بعضی از اطفال بودند با ایشان نبودند
بلکه سید ابن طاوس رضی الله عنه ذکر کرده است که باز ماندگان و زنان حسین
را داخل کردند در مجلس یزید وَهُمْ مُقَرَّنُونَ فِی الْحِبَالِ و ایشان را با ریسمان
بیکدیگر بسته بودند آه فَمَنْ یُبَلِّغُ الْكَرَّارَ ذَا الْبَأْسِ وَالتُّقَى بِأَنَّ بَنِیهِ بَعْدَ

عز نذ اللّوا آیا کیست که خبر کند حیدر کرار و وصی رسول مختار صاحب سطوت الهیه
و حملات حیدریه را که اولاد او و دختران او را بعد از آنکه هتک حرمت در بین ساتر عزت او بوده
ایشان را نعم کردند ذلیل و محبوس نمودند وَاَنَّ الوُجُوهَ النَّیِّرَاتِ ذَوَابِلُهَا تُهَادَی اِلَی رِجْسٍ
زَنِیمٍ وَمُخْتَلٍ ؛ آیا کیست تا خبر کند علی کرار را که دختران او و صاحبان رویهای
نورانی را اهل بیت او ولادینه نامی برند وَآلُ یَزِیدٍ فِی الْمَقَامِ وَالْخِبَاءِ ؛ نِیَاطُ عَلَیْهِنَّ السُّتُورُ
وَتُسْدَلُ ؛ وَاَنَّ بَنِی الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ؛ وُجُوهُهُمْ لِلنَّاسِ تُبْدَی وَتُبْذَلُ ؛ او زنان
و دختران یزید در قصرهای رفیعه و خیمهای عالیه نشسته اند و پردها آویخته اند
و دختران فاطمه را در میان مردم میگردانند و بدترین خلق ایشان را می بینند
اَمَا غَیْرَةٌ هٰذِی بَنَاتُ مُحَمَّدٍ ؛ یُلَاحِظُهُنَّ النَّاسُ وَالْاَعْبُدُ الزُّرْقُ ؛ آیا
صاحب غیرتی نیست که از درد فریاد زند و جامه چاک نماید و بر سر و رو زند
و اشک خونین از دیده روان نماید از اینها دختران پیغمبرند و ناموس حیدر اند
که مردم از دریچه غلامهای کنیزها باید بر ایشان نظر کند بروایت شیخ فخر چون
اسیران محنت و بلا وارد بزم یزید شدند و ایشان را آوردند تا برابر ولد الزنا
وا داشتند دختر فاطمه سید الشهداء ع گفت یا یَزِیدُ بَنَاتُ رَسُولِ اللّهِ سَبَایَا
ای یزید عجب است که دختران رسول خدا اسیر باشند و در برابر تو بایستند جمیع
اهل مجلس ملعون بگریه در آمدند و صدای گریه از خانه و اهل یزید بلند شد
سید الساجدین میفرمود من در غل و زنجیر بودم گفتم اذن میدهی تا سخنی بگویم
گفت بگو اما هذیان مگو گفتم از برای مثل من سزاوار نیست در این مجلس که حق

گوید ای یزید یما ظنک برسول الله لو رآنی فی الغُلِّ آیا گمانت چیست که اگر مرا رسول خدا
در غل و زنجیر به بیند چه خواهد کرد آن ملعون گفت زنجیر را از گردنش بردارید و از حضرت
صادق ع روایت شده که چون سر مبارک سید الشهدا را بمجلس یزید بردند و علی بن الحسین
و دختران امیر المؤمنین با او داخل کردند و علی بن الحسین ع در غل و زنجیر بود یزید گفت
یا علی حمد خدا را که پدرت را کشت حضرت فرمودند خدا لعنت کند کشنده پدر مرا آن
ملعون در غضب شد و امر بقتل آنحضرت کرد آنحضرت فرمود اگر مرا بکشی پس دختران پیغمبر را
کی بسوی وطن ایشان بر میگرداند و ایشان را محرمی بجز من نمی باشد آن ملعون گفت تو
ایشان را بر گردان پس سوهانی طلب کرد و میخواست که بر گردن شریف آنحضرت بود آنرا
میسائید که بردارد و بروایتی گفت سید ابن جراحة متوجه انکار شدم آنحضرت فرمود
از برای آنکه تو را بر من منت باشد سید ابن طاوس میفرماید که امر کرد که زنان
و اسیران را در پشت سر او نشانیدند که نظر ایشان بر سر مطهر منور سید الشهدا
نیفتد و آن سر شریف را بر طبقی گذارده و در برابر یعنی آن شقی آوردند ناگاه سید
الساجدین را نظرش بر آن سر مطهر افتاد سیلاب اشک خونین از دیدهای حق
بینش جاری شد و بعد از آن هرگز کله گوسفند نخورد و بروایتی چون اهل بیت
نظرشان بر این سر شریف افتاد خروش بر آوردند و شیون برکشیدند و نالها و غلغلها
بر آوردند سکینه گفت یا یَزِیدُ اَتَرٰی هٰذَا ابا خرج حال المشتوعه انزدان بر ما
میگوید که ما از نسب خلقت چون نظرش بر سر بریده برادرش افتاد گریه کرد
برابر یزید گذارده و دست زد و جامه را درید و با واحزنی که دلها را کباب تا

میکردند ابر کشید که یا حسیناه و لحبیب قلب رسول الله یا ابن مکة و منی یا ابن
فاطمة الزهراء یا ابن بنت المصطفی بخدا قسم که هر اهل مجلس آن لعین بگریه در آمدند
زنی از بنی هاشم در خانهٔ یزید بود چون از نالهٔ اهل بیت یافت که زنان هاشمیه
را در مجلس یزید معویه آورده‌اند و دانست که سر مقدس سید الشهدا را حاضر کرده‌اند صدا
بندبه بلند کرد و میگفت واحبیباه یا سید اهل بیتاه یا ابن محمداه یا ربیع
الارامل و الیتامی یا قتیل اولاد الادعیاء یعنی ای حبیب دل افگار ای بزرگ اهل
بیت ای فرزند محمد مصطفی ای فریادرس بیوه زنان و یتیمان ای شهید کشته اولاد زنان از نوحهٔ
آن هاشمیه با آن اهل مجلس بگریه در آمدند و آن کافر بیدین ملعون عصای از چوب خیزران طلبید
و آن ملعون بر لب و دندان آن سید عالمیان میزد و میگفت رحمك الله یا حسین
لقد کنت حسن الضحك خدا او را رحمت کند که خوش لب و دندان بوده و کفرهای صریحی اند ابو
برزه اسلمی گفت ویحك یا یزید اتنکت بقضیبك ثغر الحسین بن فاطمة وای بر تو
ای یزید آیا چوب بر لب و دندان حسین فرزند فاطمه میزنی شهادت میدهم که دیدم پیغمبر
را که لب و دندان او و برادرش را میبوسید و میفرمود انتما سیدا شباب اهل الجنة
شما دو سید جوانان اهل بهشت خدا بکشد کشندهٔ شما را و لعنت کند کشنده شما را
و مهیا کند از برای او عذاب جهنم پس آن ملعون در غضب شد و امر کرد تا او را از مجلس بیرون
کشیدند پس زینب دختر امیر المؤمنین برخاست و گفت الحمد لله رب العالمین و صلی
الله علی محمد و آله اجمعین پس شروع بتکلم و عتاب نمود به یزید بنحوی که متعجب بودند
از فصاحت و بلاغت و کلمات حکمت آمیز بعد از آن کلماتی چند گفت امن العدل

یا ابن الطلقاء تخدیرك حرائرك و امائك و سوقك بنات رسول الله سبایا
آیا از عدالت تو است ای فرزند زناکاران که زنان و فرزندان و کنیزان خود را در پرده نشانیده
و دختران مکرمهٔ رسول خدا را اسیر کرده و پردهٔ حرمت ایشان را دریده بجا و موضع
از شهر بشهر میگردانی تا اهل هر منزل و هر بادیه بر ایشان نظر کنند و وضیع و شریف و قریب
بعید ایشان را محل نظر خود قرار دهند نه ایشان را یاوری باشد و نه معاونی
مددکاری و این افعال بعید نیست از جماعتی که جگر برگزیدگان را خاییده باشند
و گوشت ایشان از خون شهیدان نمو یافته باشد و چگونه بعید میباشد بغض
ما اهل بیت از کسی که نظر کند بر ما از روی کراهت و غیظ بیند از روی استخفاف و سهل انگاری
چوب بر لب و دندان ابی عبد الله سید جوانان اهل بهشت بزند و اشیاخ خود را
بخواند که بیایند تا شادی کنند با این عمل بی‌غیرت بسیار بر آن سر کرده و کفر و ضلال و کید
و فرمود فکد کیدك و اسع سعیك و ناصب جهدك فوالله لا تمحو ذکرنا و لا
تمیت وحینا و لا تدرك امدنا و لا ترحض عنك عارها پس هر امری که میتوانی
بکار بر و هر سعی که میخواهی بعمل آور که بخدا قسم که نمیتوانی که ذکر ما را براندازی و وحی
ما را برطرف کنی و بفضیلت ما برسی و هرگز نمیتوانی عار کرده خود را از خود دور
کنی و غنیمت مکر تو مکر اندک مکریست و ایام دولت تو ملک اندک زمانی و عن
قریب جمعیت تو از هم خواهد پاشید در روزی که منادی از جانب خدا ندا کند که
لعنت خدا بر ظالمان و ستمکاران است ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا
روایت کرده است که چون سر مطهر سید الشهدا را بمجلس یزید لعنه الله آوردند

مجلس شراب اراست و با حریفان مشغول بخوردن شراب گردید چون فارغ شدند از خوردن
شراب امر کرد که ان سر مطهر را در طشتی گذارده در پایین تخت او گذارده ند و بساط شطرنج
را بر ان گسترانید و مشغول بشطرنج بازی گردید و حسین و جد و پدر او را یاد میکرد و
استهزاء بایشان مینمود و همین که بر حریف غالب میشد سه جرعه فقاع زهرمار میکرد
و ته مانده ان را در کنار طشت بر زمین میریخت   فیا سماء اجری هذی الدموع
علی مثل الحسین تقوی بعده موسی   ایا این ظلمها بر مثل حسین روا میداری
ای اسمان اشک بباش و بموج و اضطراب در آ   این الرسول و ثغر کان یرشفه
تدقه بقضیب کف مخضب   ایا کجا بود پیغمبر خدا تا ببیند سر فرزندش را که در مجلس
شراب حاضر کرده بودند و بوسه گاه او را شراب خواران چوب ستم بر ان میزدند
این الرسول و شکوی حال عترته   ثکلی الثکلی و ما سوء لما سوء بکجا
بود پیغمبر خدا تا اسیرانش را ببیند که از یکی مصیبت مرده بمصیبت زنده و اسیری
باسیری شکایت مینماید شیخ مفید روایت کرده است که چون اهل بیت و اسیران و زنان
و بیکسان را طلبید چون در برابر ان لعین امدند و نشستند و حال ایشان را بسیار مفتضح
و قبیح دید گفت قبح باد روی پسر زیاد اگر میانه شما و او قرابتی بود با شما چنین
نمیکرد و شما را با این حال بسوی شام نمی فرستاد شیخ فخر الدین روایت میکند از
سید الساجدین که در وقتیکه ما را نزد یزید بردند ما را بر ریسمان بسته بودند مانند
گوسفندان و لعیدا اگر یکی سستی میکرد در راه رفتن او را میزدند چون برابر یزید
رسیدیم من پیش رفتم و گفتم یا یزید اگر پیغمبر خدا ما را با این حال ببیند چه خواهد کرد پس

ان ملعون گریست و گفت روسیاه از کرده ها و گفتهای ما بر یزید و روایت شده است که چون ان
اسیران در برابر او حاضر شدند بسوی ایشان نظر میکرد و اسم یک یک را می پرسید یکی
میگفت هذه ام کلثوم الکبری و هذه ام کلثوم الصغری و هذه صفیة و هذه ام
هانی و هذه رقیة بنات علی و هذه سکینة و هذه فاطمة بنتا الحسین اینک
ام کلثوم کبری زینب خاتون و اینک ام کلثوم صغری و اینک صفیه و ام هانی و رقیه
دختران امیر المؤمنین الله و اینک فاطمه و سکینه دختران حسین الله در این میانه سکینه رخ
خود را بدست خود میپوشانید گفت این کیست گفتند سکینه دختر حسین است چون سکینه
بگریه امد گریه در گلویش گره کرد بنحوی که نزدیک بود که روح از قالبش پرواز نماید
ان ملعون گفت چرا گریه میکنی گفت کیف لا تبکی من لیس لها ستر تستر وجهها و
رأسها عنک و عن جلسائک چگونه گریه نکند کسی که چادری ندارد که روی خود را
از تو و نشستگان مجلس تو بپوشاند ان ملعون بگریه در امد و گفت خدا لعنت
کند پسر زیاد را چه قدر قسی قلب است بر اهل بیت و بروایت دیگر گفت پسر زیاد کفران حق
من کرده رحم را قطع کرده با من منازعه کرده در مملکت من سکینه بگریه در امد و گفت
ای یزید مکن بکشتن پدرم که او بنده مطیع خدا بود و مطیع رسول خدا بود خدا خواند او را
بسوی خود و اجابت نمود حق را و سعید شد باجابت حق و ان لک یا یزید بین یدی الله
مقاما یسألک عنه فاستعد للمسألة جوابا و انی لک بالجواب بدان ای
یزید که لا بد است تو را از مقامی که خدا از تو سؤال میفرماید از این عمل شنیع پس
مستعد جواب آن این سؤال باش و جوابی مهیا کن و کجا خواهی جست جواب

بجهت کشتن فرزند پیغمبر و بروایت صاحب منتخب زینب خاتون گفت ای یزید آیا نمی ترسی از خدا
که کشتی حسین را و این تو را بس نبود که حرم رسول خدا را از عراق بشام اسیر آوردی و اینک حرمت
ایشان را ضایع گردانیدی و این تو را بس نبود حتی اینکه ما را مثل کنیزان از بلدی بسوی بلدی
کشیدی و سوار بر شتران برهنه کردی آن ولد الزنا گفت که برادر تو میگفت که من بهتر از یزیدم و پدرم
بهتر از پدر یزید است و جدم بهتر از جد یزید است و بعضی را راست گفت ولکن بعضی را غلط کرد اما
جد او پس بهتر از همه خلق (خلایق) است و اما مادر او بهتر از مادر من است پس بمادر او و بجد او دعوی نتوان کرد
و اما اینکه گفت پدر او بهتر از پدر من است پس پدر او و پدر من داوری بحکم شرع نمود حکم کرد خدا از برای
پدر من پس این آیه را خواند قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ
تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ پس زینب خاتون گفت وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ پس گفت ای یزید حسین را کشت
مکر تو و اگر تو نبودی پس پسر مرجانه ذلیل تر و کمتر از هر کس بود یا اینکه تو نترسیدی از خدا بکشتی
حسین و حال آنکه حسین بزرگوار است که جد او در حق او و برادرش میفرمود الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ
أَهْلِ الْجَنَّةِ پس اگر این را انکار میکنی دروغ گفته و اگر تصدیق میکنی پس جد او خصم را خود کرده
خواهی بود پس یزید ملعون از گفتگوی زینب خاتون خجل شد شیخ مفید رحمه الله از فاطمه دختر سید
الشهداء روایت کرده است که چون ما را نزد یزید بردند اول مرتبه بر ما رحم کرد پس مردی
سرخ روی از اهل شام برخاست گفت یا امیر المؤمنین این دختر را بمن ببخش که در خدمت
من خدمت کند فاطمه میگوید که من دختر صاحب جمالی بودم و حسن فاطمه مشهور است
و یقین بان جمال معلوم نیست امده باشد چنانچه از بعضی از اخبار مستفاد میشود

فاطمه

فاطمه میگوید که از شنیدن این سخن بر خود لرزیدم چادر عمه ام را گرفتم و بروایتی دامن خواهرم را
گرفتم و او از من بزرگتر و عاقل بود گفتم اُوتِمْتُ وَاُسْتَخْدَمُ ای عمه یتیم شدم بس نبود تا
حال باید کنیزی کنم عمه ام بان شخص گفت غلط فهمیده و دروغ گفتی و این هرگز نخواهد شد
اگرچه خود را هلاک کنی نه تو مستولی خواهی شد بر این و نه یزید پس یزید گفت دروغ گفتی
اگر خواهم میتوانم عمه ام گفت هرگز نمیتوانی مگر اینکه از ملت ما بیرون روی و دینی
غیر از دین ما بجوئی آن لعین بسیار غضب کرد و ناسزا گفت از زبان ملعون ش
صادر شد که زینب خاتون فرمود بدین جد و دین پدر و برادر من هدایت یافتی
تو و پدر و جد تو اگر مسلمان هستید پس گفت تو امیری و ناسزا میگوئی از
روی ظلم و غضب میکنی بجهة سلطنت آن ملعون گویا شرم کرد و ساکت شد
آن شامی دو مرتبه اظهار کرد آن ملعون گفت دور شو خدا ترا مرگ دهد و یقینا
سید ابن طاوس ره گفت که گفت کیست این جاریه یزید گفت هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ
وَتِلْكَ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ این فاطمه دختر حسین و آن زینب دختر
علی ابن ابیطالب است شامی گفت حسینی که پسر فاطمه و علی است گفت بلی گفت خدا
تو را لعنت کند ای یزید عترت پیغمبر را میکشی و زنان ایشان را اسیر میکنی والله
مَا تَوَهَّمْتُ إِلَّا أَنَّهُمْ سَبْيُ الرُّومِ بخدا قسم که بگمانم که اینها اسیران روم و فرزند
اند آن ملعون گفت ترا نیز ملحق بایشان میکنم پس امر کرد بقتل او و بروایت
شیخ مفید مرتبه دویم که اعاده کرد ام کلثوم او را نفرین کرد که خدا زبانت را
قطع کند و دستت را خشک و چشمت را کور و هنوز کلامش تمام نشده بود

دعایش مستجاب شد شیخ فخرالدین روایت کرده است که گفت شنیدم از بعضی ثقات اهل صفا که شخصی یهودی از تجار
ملک روم بنزد یزید پلید آمده بود و حاضر بود در مجلسی که سر مقدس سید الشهدا را حاضر کرده بودند
چون نظرش بر آن سر مقدس و مطهر افتاد و آن را با آن خواری در نزد یزید دید بگریست و
و صدا را بگریه بلند کرد و آنقدر گریست که ریشش از آب دیده اش تر شد پس گفت ای یزید
بدان که من در زمان حیات پیغمبر بتجارت بمدینه رفتم خواستم هدیه بجهت آنحضرت
ببرم پرسیدم که از چه خوشش می آید گفتند از بوی خوش و زعفران و مشک و قدری عنبر با خود
داشتم و رفتم بنزد او آنحضرت در خانهٔ ام سلمه بود چون بخدمت او رسیدم نور روی او
مشاهده کردم و دلم شاد شد و محبتش در دلم قرار یافت سلام کردم هدیهٔ خود را پیش
گذاردم فرمود چیست عرض کردم محقر هدیه ایست فرمود اسمت چیست گفتم عبد الشمس
فرمود من تو را عبد الوهاب اسم میگذارم اگر تو اسلام را قبول میکنی هدیهٔ تو را قبول
میکنم چون در خلق و خلق او نظر کردم او را همان پیغمبر دانستم که عیسی خبر داده بود
پس مسلمان شدم و بروم برگشتم و اسلام را مخفی میداشتم و من با پنج برادر و چهار دختر
مسلمان میباشیم بدان ای یزید که روزی در خدمت پیغمبر بودم در خانهٔ ام سلمه
همین عزیزی که سر مبارکش را با این حقارت و خواری در پیش تو گذاشته از
در حجره داخل شد پیغمبر دستها بغل گشوده میگفت مرحباً بک یا حبیبی مرحبا خوش
آمدی ای حبیب دل من تا اینکه او را گرفت و در آغوش خود نشانید و لبهای او و دندانهایش
را میبوسید و میفرمود دور باد از رحمت خدا آنکه تو را بکشد ای حسین و
اشک از دیدهٔ مبارک بر زمین میریخت روز دویم در مسجد بودم که صاحب همین

با برادرش حسن آمدند و گفتند ای جد بزرگوار با برادرم حسن کشتی گرفتیم تا ببینیم قوهٔ
کدام بیشتر است هیچ کدام غالب نشدیم حضرت فرمود بلی از آنکه شما نیست شما هر یک
خطی بنویسید هر یک نیکوتر نوشته است قوت او زیاد تر است رفتند هر یک
سطری نوشتند و بخدمت جد امجد آوردند فرمودند اِنّی نبیٌّ اُمّیٌّ لا اعرفُ الخطّ
من نخوانده ام خط پیغمبر شده ام بنزد پدرتان بروید تا او حاکم شود میان شما و مقصود
از این آن بود که دل ایشان را نشکند ایشان رفتند و پیغمبر نیز برخواست با ایشان
رفت و همه بمنزل فاطمه رفتند بعد از ساعتی جناب رسالت مآب دیدیم تشریف
آورد و سلمان با او بود و مرا با سلمان صداقتی و دوستی بود پرسیدم که بعد از اینها
چه گفت و خط کدام یک بهتر بود او را سوگند دادم بحق صداقت که آنحضرت فرموده
بگو پس سلمان فرمود پدر ایشان نیز تأمل در آن کرده نخواست دل هیچ یک را بشکند
ایشان را بنزد مادر ایشان فرستاد تا او حکم کند چون بنزد مادر آمدند و صورت
واقعه را بیان کردند فاطمه متفکر شد که چه کند و هیچ یک خاطر ایشان را ملول نگرداند
من چه کنم پس فرمود ای نور دیدهٔ من قلادهٔ خود را برای شما پاره میکنم هر که بیشتر از
دانه آن بر چیند خط او زیاد تر است و قلاده از هفت دانه مروارید بود
پس آن را پاره کرد بر سر ایشان ریخت هر یک از ایشان سه دانه بر چیدند و هر یک
خواستند که آن دانه دیگر را بردارند خداوند جلیل بجبرئیل امر فرمود که خود را برسان
ببال خود این دانه مروارید را دو نصف نما تا هر یک از آن نصفی بردارند که مبادا دل یکی
از ایشان بشکند پس جبرئیل در رسید و آن لؤلؤ را ببال خود دو حصه نمود و هر یک

نصفی را بر داشتند فانظر یا یزید کیف ان رسول الله لم یرد ان یتخذ علی احدیهما الالم
نظر کن یا یزید که پیغمبر خدا نخواست که دل ایشان را الم برسد بجهت ترجیح دادن خط یکی
از ایشان و هم چنین امیرالمؤمنین و فاطمه و هم چنین رب العزة نخواست دل ایشان را
بشکند تا اینکه امر فرمود باینکه دانه مروارید را ببرد و نصف نماید تا دل ایشان را نیا
زرده باشد و تو چنین میکنی که سر او را چوب میزنی و با این خوارش در مجلس خود حاضر میکنی
اُفٍّ لَکَ وَلِیَمینِکَ یا یزید اف باد بر تو و بر دین تو ای یزید پس برخواست و آن
سر مطهر را برداشت و آن را می بوسید و میگریست و میگفت ای حسین گواه باش از
برای من در نزد خداوند جلیل و در نزد جد بزرگوارت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی
و مادرت فاطمه زهرا پس از آن یزید ملعون امر کرد تا اسیران و زنان را بردند بزندان
و امر کرد تا سر مطهر سید الشهدا را بر در مسجد جامع که محل تردد و نظر خلق بود بر زمین
نصب کردند شیخ صدوق بسند خود از فاطمه دختر امیرالمؤمنین روایت کرده است
که زنان را با علی بن الحسین در مجلسی حبس کردند که آن مجلس ایشان را از سرما
و گرما حفظ نمیکرد و آفتاب بر ایشان میتابید حتی تقشرت وجوههن تا اینکه
رویهای ایشان از شدت گرمی و سردی پوست انداخت و در آن زمان از بیت
المقدس سنگی را از زمین بر نمیداشتند مگر آنکه از زیر آن خون تازه میجوشید
و مردم میدیدند که آفتاب بر دیوارها میتابید مثل چادر سرخ بسیار رنگین تا آنکه
علی بن الحسین ع زنان را بر گردانید و سر مطهر را بکربلا بر گردانید صاحب مناقب
نقل کرده است که چون آن سر مقدس را بر در خانه یزید نصب کردند هند

دختر

دختر عبدالله بن عامر که زن یزید بود و پیش از این در خانه سید الشهدا بود پرده را درید
با موی پریشان و سر و پای برهنه در مجلس عام بنزد یزید دوید و گفت یا یزید ارأس ابن فاطمة
بنت رسول الله مصلوب علی فناء بابی ای یزید آیا سر فرزند فاطمه دختر پیغمبر را بر در
خانه من بر دار میزنی یزید برجست و او را پوشانید و گفت بلی ای هند گریه کن و ناله کن بر مصیبت
فرزند پیغمبر و بزرگ قریش که پسر زیاد در امر او تعجیل کرد و او را کشت خدا او را بکشد
راوندی از اعمش روایت کرده است که او نقل کرد از اشخاصی که مجاورت آن سر مقدس
میکردند که آن سر مقدس را یزید بر دری که در مقابل مجلس که در آن شرب میکرد کنار در مسجد نصب کرد و ما چهل
نفر بودیم که ما را بمحافظت آن امر کرده بود و چون من غرایب بسیار و عجایب بیشمار از آن سر
مشاهده کرده بودم داخل آن قبه نشدم چون شب داخل شد و پاسی از شب گذشت صداها
از آسمان می شنیدم و غلغله از آسمان بگوشم رسید پس منادی را شنیدم که میگفت
یا آدم اهبط ای آدم فرود آی پس ابوالبشر حضرت آدم با جماعت بسیار از ملائکه بزیر آمدند
ناگاه منادی دیگر شنیدم که میگفت یا ابراهیم اهبط فرود آی ابراهیم خلیل پس خلیل الرحمن
با جماعت بسیار از ملائکه فرود آمدند پس منادی دیگر ندا داد که یا موسی اهبط ای موسی
فرود آی پس کلیم الله با گروه بسیار از ملائکه مقربین بزمین آمدند منادی دیگر ندا داد
که یا عیسی نازل شو پس عیسی بن مریم با خلق بسیار از ملائکه بزمین نازل شدند
چون قاطبان حظایر قدس و چاووشان بارگاه افلاکیان محافل انس نازل شدند
پس غلغله عظیمی بگوشم رسید و منادی ندا کرد که یا محمد اهبط ای حبیب الهی ای محمد
مصطفی از برای زیارت سر فرزند عزیزت فرود آی پس ناگاه مسافر شهر یثرب

وحبيب رب العالمين با خلق عظيم از ملائكه مقربين نازل شد نفسى ملائكه دور آن قبر را
احاطه كردند پس پيغمبر خدا داخل آن قبه شد و آن سر مقدس را برداشت و بروايت ديگر
چون نظرش بر آن سر مطهر افتاد دلش تاب نياورد و در پاى آن نيزه نشست ناگاه آن نيزه
خم شد تا آنكه آن سر مطهر بر دامان رسول الله افتاد آنحضرت آن سر را برداشت و نزد حضرت
آدم ع آمد فرمود يا ابى يا آدم ما ترى ما فعلت امتى بولدى من بعدى اى پدر آيا نمى
بينى كه امت من بفرزندم چه كرده اند بعد از من و بروايتى آن سر را بسينه چسبانيد و ميگفت
يا قرة عينى فقتلوك اتراهم ما عرفوك ومن شرب الماء منعوك ومن قفا قتلوك
اى نور ديده تو را كشتند مگر تو را نشناختند اى نور ديده تو را از آب منع كردند
واذيت كردند سرت را بريدند و مراعات جد و پدر تو را نكردند ميگويد من
انتشاهده انجال الابرار فرمود با مدد پس جبرئيل بيرون خواست و عرض كرد يا رسول الله منم
صاحب زلزله بفرما كه زمين را بزلزله درآورم و صيحه بر ايشان زنم تا همه هلاك شوند
آنحضرت فرمود ايشان را مهلت كن تا خدا ايشان را بتدابيرشان را عرض كرده بگذار تا اين چهل نفر را
كه موكل اين سر بودند هلاك كنم فرمود تو دانى و ايشان يك يك را بصيحه هلاك
ميكرد چون بنزد من رسيد فرمود تو يحيى يا شيخ و مشتوى من فرياد زدم كه الامان
يا رسول الله حضرت فرمود دعوه دعوه لا يغفر الله له بگذاريد او را بگذاريد
او را خدا او را نيامرزد پس دستان من برداشت پس آن سر مقدس مطهر را برد آنشب
پس غلغله و ولوله در ميان ايشان بلند شد آن سر مطهر را با خود بردند صبح
آنشب آن سر مطهر مفقود بود و خبرى از آن نبود چنين نقل كرده است قطب راوندى

ارى همان سرها بر نيزه ها اهل آسمان او را زيارت كنند و زينت محافل ماتم كروبيان و مجالس
مصيبت روحانيان كردند تا آنكه ببينند كه زينت آسمانها و زمينها را چگونه سرش را بريدند
و بر نيزه كردند و در مقابل عشرت خانه يزيد بر نيزه زدند كه اگر بر بيابان خاك را محل تردد ناس بر نيزه
بلند ميكردند كه جلالت زياد كرده و مردم به بينند و شادى كنند ملائكه گريه ميكردند تا به بينند
و فالربع واحسيناه واغطلوماه وانديباه برآوردند و اگر اهل شام جامه نوى پوشيدند
كروبيان جامه مصيبت و الم پوشيدند چه نيكو ميگويد واقيم عيد في الشام كما اقيم
في السماء له المأتم ماتما شاميان از براى كشتن و آوردن سر او عيد كردند لكن
كروبيان و روحانيان مجلس ماتم بر پا كردند الله اكبر يا له من حادث
اصبح له الافق المنور مظلما الله اكبر اين چه مصيبتى بود كه عالم را ظلمانى و در نظر مقربان
الهى تاريك نمود الله اكبر يا له من حادث ابكى المشاعر والمقام و زمزما
ابدا از اين مصيبت كه اركان شريعت و آثار هدايت را بگريه درآورد و زمين و آسمان
را متزلزل نمود بابى الرقاب الشائلات وانفسا في الناس ئلات تضاهى
الانجما يعنى پدر و مادرم بفداى آن گردنهاى بلند نيزه و سرهاى بريده كه آنها بر نيزهها
بلند كرده بودند بابى البطون الطاويات من الطوى بابى الشفاه الذابلات من
الظما يعنى پدر و مادرم و قبيله و عشيرهام بفداى آن شكمهاى گرسنه و لبهاى خشكيده
كه از تشنگى و حرارت خشك و كبود شده بود بابى الوجوه الحائلات من الجفا
بابى العيون الساهرات السهما يعنى پدر و مادرم بفداى آن رخسارهاى صورت
انحفا شده و چشمهاى بيدار خوابى كشيده كه ودامنا ده متغير شده بدانكه

چنانچه از تضاعیف اخبار مستفاد میشود در آن مدت که اهل بیت رسالت در شام محنت انجام
بودند و ایشانرا در محبس محبوس داشتند یزید لعین مکرر سر مبارک آن حضرت را در مجلس
نحس خود حاضر مینمود و بیک دفعه و دو دفعه تشفی قلب ملعونش نمیشد بلکه مکرر
اهل بیت را در مجلس پلید حاضر میکرد و از سید الساجدین روایت شده است که چون
سر مبارک سید الشهدا را بجهت آن لعین آوردند روزها مجلس شراب میچید و آن سر مطهر را
می آوردند در برابر او میگذاردند و آن ملعون شراب زهرمار میکرد و او پیاله و اظهار
سرور و شادی مینمود روزی در مجلس او رسول روم حاضر بود و او از اشراف و عظمای
اهل روم بود پرسید که ای پادشاه از هر چیزی خواهم پرسید میخواهم قصه این سر را بگو
بدانم تا از برای پادشاه نقل کنم تا او نیز در شادی با تو شریک باشد یزید گفت هذا رأس
الحسین بن علی بن ابیطالب این سر حسین ابن علی ابن ابیطالب است گفت مادر وی
کیست گفت مادرش فاطمه دختر رسول الله نصرانی گفت اف لک و علی دینک تف
بر تو و بر دین تو باد دین من بهتر از دین تو است بدانکه پدر من از اولاد داود پیغمبر
است و میان من و وی بسیار آبا است و نصاری مرا تعظیم میکنند و خاک قدم
مرا میگیرند از جهت تبرک بجهت اینکه نسب من بداود منتهی میگردد و انتم تقتلون
ابن بنت رسول الله و ما بینه و بین نبیکم الا ام واحدة شما فرزند دختر
پیغمبر خود را میکشید و حال آنکه فاصله او با پیغمبر شما یک مادر بیش نیست
پس گفت آیا حدیث کنیسهٔ حافر را شنیدهٔ گفت بگو گفت میان عمان و چین
جزیره ایست بقدر یکسال راه و معموره در آن نیست مگر یک شهر و آن شهر هشتاد فرسخ

در هشتاد فرسخ است شهری از آن عظیم تر بر روی زمین نیست و از آن شهر می آورند کافور
و یاقوت و اشجار آنجا عود و عنبر است و آن شهر در دست نصاری است و در آن شهر کنیسه های
بسیار است عظیم تر از همه کنیسه حافر است در آن حقه طلائی است آویخته و اطراف آن حقه زینت
بسیار است از طلا و دیبا و در آن حقه سم الاغی است که بگمان ایشان آن سم الاغی است
که عیسی بن مریم بر آن سوار میشد در هر سال گروهی بسیار از نصاری بزیارت آن می آیند و آن
را میبوسند و حوائج خود را از آنجا میخواهند و این دأب ایشان میباشد ای یزید ایشان
چنین تعظیم میکنند سمی که گمان میکنند که سم الاغ پیغمبر ایشانست و شما فرزند دختر
پیغمبر خود را میکشید پس خدا مبارک نکرداند بر شما و بر دین شما یزید ملعون گفت این
نصرانی را بکشید تا مرا در بلاد خود مفتضح نگرداند چون آن مرد این را شنید گفت
میخواهی مرا بکشی گفت بلی گفت دوش پیغمبر شما را در خواب دیدم که بمن میگفت یا نصرانی
انت من اهل الجنة تو از اهل بهشت میباشی ای نصرانی من متعجب شدم و من شهادت
میدهم بیگانگی خدا و رسالت محمد مصطفی پس برجست و سر مطهر سید الشهدا را
بر سینه چسبانید و آن را میبوسید و میگریست تا آنکه او را کشتند چه نیکو میگوید
شعر ای عرب یُرَجِّبُ قومٌ حافراً زعموا انه لمرکوبُ بعضِ الانبیاءِ الذی مضی
و یقتلُ قومٌ ابنَ بنتِ نبیهم تأمّل بانصافٍ تری منتهی الشقا گروهی
تعظیم میکنند سمی را که گمان دارند که پیغمبر ایشان بر صاحب آن سم سوار شده و گروهی
فرزند پیغمبر خود را بتیر بیداد شهید میکنند تامل کن تا منتهای شقاوت را
ببینی ابن طاوس روایت کرده است از ابن لهیعه که او روایت کرده است از محمد بن

عبد الرحمن که روزی راس الجالوت مرا ملاقات نموده گفت بخدا قسم که میان من و داود
هفتاد پشت فاصله میباشد هنوز که یهود مرا می بینند تعظیم و تکریم میکنند مرا و میان
پیغمبر شما و پیغمبر زاده شما فاصله نبود مگر یک پشت اولاد او را کشتند فیا صاح اجزع
من ابن بنت محمد و قتیل اهالی الضیم والبغی والردی الم تر با امر لیس بعهد
مثله و هم نوا بیکر بیته لم یکن بری ای رفیق فریاد بر او و جزع و فزع کن
و داد نه از یزید و اتباعش که امر بایشان تنگ شد بعد که مثل ان شنیده نشده و عملی کردند
که فتح بزوره سوای از ان عملی نبود ای والله کاری کردند که پیش از ان شنیده نشده
بود و مثل ان معهود نبود که ناشنیده شده بود که سر فرزند پیغمبر را در مجلس شراب حاضر
کنند و چوب بر لب و دندانش زنند و ان را در مجمع خلق بر دار زنند که ناشنیده شده
بود که دختران پیغمبر را مقید نمایند و در مجلس عام حاضر نمایند و ایشان را در زندان حبس
نمایند لا عزو ان ناحت علیه سماؤها او تحجب الاملاک فی الاقطار او مادت
الاصوات بعد قرارها او ناحت الاطیار فی الاوکار خدا که تعجبی نیست از انکه
اسمان متزلزل شد و بغیره بعد فریاد نوحه بر او برد و ملائکه محزون شدند
و زمینها متزلزل در امدند و مرغان هوا نوحه کردند چنانچه گفته اند سید ابن طاوس و دیگران
حکایت خطبه خواندن سید الساجدین را بعبارات مختلفه ذکر کرده اند و چنانچه ازان
صاحب مناقب و غیر او نقل شده اینست که یزید ملعون خطیبی را گفت تا بر منبر رود
و مردم را مطلع نماید بقبایح سید الشهدا و پدر بزرگوارش و اقعا الایشان ان
ملعون بر بالای منبر رفت و ناسزای بسیار با امیر المومنین و سید الشهدا گفت و

معویه و یزید را بسیار مدح کرد خدا دهنش را بشکند چون حضرت امام زین العابدین این را مشاهده نمود
فریاد زد که و یلک ایها الخاطب اشتریت مرضات المخلوق بسخط الخالق وای بر تو
که خشم خدا را برضای مخلوق اختیار کردی و خدا را بخشم در اوردی جای خود را
در جهنم مهیا داری و بنا بر ظاهر روایت سید ابن طاوس این شعر را که یکی از دوستان در
مدح امیر المومنین گفته خوانده اند اعلی المنابر تعلنون بسبه و بسیفه نصبت
لکم اعوادها شما بر بالای منبرها لعن میکنید امیر المومنین را و حال انکه این
منابر بشمشیر او بر پا شده و اگر شمشیر او نبود منبر و محرابی برپا نمی شد پس فرمود ای یزید
رخصت ده تا بر این چوبها بالا روم و کلمه چند بگویم که موجب خوشنودی خداوند
عالمیان و اجر و ثواب حاضران گردد ان ملعون قبول نکرد اهل مجلس التماس کردند
که او را رخصت ده که میخواهیم سخن او را بشنویم یزید گفت اگر بر منبر رود فرود نمی اید تا
انکه مرا و ال ابی سفیان را رسوا کند گفتند که او چه میتواند کرد وجه میداند
گفت او از اهل بیتی است که در شیر خوارگی بعلم و کمال اراسته باشد باری اصرار کردند تا رخصت
داد چون بالای منبر رفت حمد و ثنای الهی کرد پس خطبه خواند که دلها را ترسانید
و دیدها را گریانید پس فرمود ایها الناس خدا شش خصلت بما داده و بهفت
فضیلت ما را بر سایر خلق زیادتی عطا کرده است بما علم و حلم و جوانمردی و
فصاحت و شجاعت و محبت در دلهای مومنین را و فضیلت و زیادتی داد ما را
بانکه از ماست نبی مختار محمد مصطفی و صدیق اکبر علی مرتضی و از ماست جعفر
طیار که با ملائکه در بهشت پرواز میکند و از ماست اسد الله و اسد الرسول

و اینما است در سبط این امت من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی انبأته بحسبی و نسبی
هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد حسب و نسب خود را باو خبر میدهم تا بشناسد
منم فرزند مکه و منی منم فرزند زمزم و صفا منم فرزند آنکه زکوة را بر ردای خود بر داشت و بنزد فقرا برد
فقرا منم فرزند بهترین آنان که پوشیدگان و ردا پوشیدها منم فرزند بهترین طواف کنندگان و سعی
کنندگان منم بهترین حج کنندگان منم فرزند کسی که سوار شد بر براق و بلند شد به هوا
منم فرزند آنکه در یکشب سیر کرد از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی منم فرزند آنکه جبرئیل او را رسانید
بسدرة المنتهی منم فرزند آنکه در مقام قرب الهی رسید بمقام قاب قوسین او ادنی
انا ابن محمد المصطفی انا ابن علی المرتضی منم فرزند آنکه شمشیر زد بر بینیهای خلق
تا گفتند لا اله الا الله منم فرزند ضارب بسیفین و طاعن برمحین و هاجر
هجرتین و بایع بیعتین و قاتل ببدر و حنین و کسی که کافر نبود طرفة عین منم فرزند صالح
مؤمنین و وارث نبیین و قامع ملحدین و یعسوب مسلمین و نور مجاهدین
و زین العابدین و تاج بکائین و صبر کنندهترانهم صابرین و افضل القائمین
از آل یس تا آنکه وجود منم فرزند دولت مشرب و ابو السبطین الحسن والحسین
ابن جد من علی بن ابیطالب انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن سیدة النساء انا ابن
خدیجة الکبری انا ابن المقتول ظلما انا ابن المحزوز الراس من القفاء انا
ابن العطشان حتی قضی انا ابن طریح کربلا انا ابن مسلوب العمامة والرداء
منم فرزند آنکه او را از روی ظلم کشتند منم فرزند آنکه سر شریف او را از قفا جدا کردند تشنه بریدند
منم فرزند آنکه او را بالب تشنه شهید کردند منم فرزند آنکه بدن او را در بیابان انداختند

و عمامه و ردای او را بغارت بردند منم فرزند آنکه گریستند برو ملائکه آسمان و نوحه کردند بر او جنیان
در زمین و مرغان در هوا انا ابن من راسه علی السنان یهدی انا ابن من حرمه
من العراق الی الشام تسبی منم فرزند آنکه سر او را بر نیزه کردند و بهدیه او بردند منم فرزند
آنکه عیالش را از عراق تا شام بطریق اسیری گردانیدند فلم یزل یقول انا انا حتی
ضج الناس بالبکاء والنحیب پس پیوسته میفرمود منم و منم نسب خود را بیان
میفرمود تا آنکه غلغله در خلق افتاد و صداها بگریه بلند شد یزید لعین از فتنه
ترسید موذن را گفت اذان بگو موذن کلام آنحضرت را قطع کرد شروع باذان
کرد چون گفت الله اکبر حضرت فرمود لا شیء اکبر من الله هیچ چیز نیست که
بزرگتر از خدا باشد چون موذن گفت اشهد ان لا اله الا الله آنحضرت فرمود
شهد بها شعری و بشری و لحمی و دمی یعنی شهادت میدهد موی و پوست
و گوشت و خون من چون موذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله آنحضرت روی
شریف را بیزید کرده و فرمود محمد هذا جدی ام جدک یا یزید ای یزید این محمد
که نام شریفش را بردی جد من است یا جد تو است اگر گمان میکنی جد تو است
دروغ گفته و کافر شده و اگر میگوئی جد من است پس چرا عترت او را کشتی و حرم
او را اسیر کردی و مرا اسیر نمودی پس فرمود ای معاشر ناس آیا در میان شما کسی
هست که پدر و جد او رسول خدا باشد پس صداهای خلق بگریه بلند شد بعضی
از شیعیان آنحضرت که او را منهال بن عمرو طائی میگفتند و در روایتی مکحول از
اصحاب رسول خدا بود برخاست و گفت چگونه صبح کردی در شام ای حضرت فرمود

اُمسینا فیکم کمثل بنی اسرائیل فی آل فرعون یذبّحون ابناءهم ویستحیون نساءهم
شام کردیم در میان شما مانند بنی اسرائیل در میان آل فرعون که مردان ایشان را میکشتند و
زنان ایشان را زنده میگذاشتند و امروز طایفهٔ عرب بر عجم فخر میکنند باینکه محمد از قبیلهٔ
ایشان است و قبیلهٔ قریش بر سایر طوایف عرب فخر میکنند باین سبب که پیغمبر خدا از
ایشان است وامسی العجم معترف لهم بحق محمد ولنا و ما و جودان الحمد امروز ما ابنای نبی
در حالتی که مظلوم و ذلیل و خوار میباشد پس بسوی خدا شکایت میکنیم از زیادتی دشمنان
و غلبهٔ ایشان و تفرقه و ضیاع خود و بروایت دیگر در این مجلس یکی از علمای یهود حاضر
بود پس یزید گفت یا امیرالمؤمنین این پسر کیست یزید گفت علی بن الحسین گفت حسین
کیست گفت پسر علی ابن ابیطالب گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر محمد پس آن عالم
گفت سبحان الله فهذا ابن بنت نبیکم قتلتموه فی هذه السرعة بئس این پسر پیغمبر شما بوده
است که باین زودی او را کشتید بد رعایت کردید حرمت پیغمبر خود را در عترت
او بخدا قسم که اگر موسی بن عمران فرزندی از صلبش گذارده بود گمانم اینست که ما
او را می پرستیدیم و مثل خدای خود میدانستیم و پیغمبر شما دیروز از میان شما رفت
امروز فرزندش را کشتید بد امتی بوده اید شما الویل لکم تا امر کرد بقتل او و او برخاست
و گفت خواهید مرا بکشید و خواهید مرا بزنید و خواهید مرا واگذارید بدرستیکه
من در تورات دیده ام که کسیکه ذریهٔ پیغمبر را بکشد همیشه لعنت بر او نازل
میشود تا زنده است و چون بمیرد در آتش جهنم میباشد و بروایتی پس آنحضرت
فرو جامه و غمّا نکرده از مسجد بیرون رفت و فرمود مرا حاجتی باین غمناکی نیست

وسید ابن

خواب دیدن سکینه بنت الحسین

و سید ابن طاوس و ابن نما و غیر ایشان بالفاظ مختلفه و معانی متقاربه روایت کرده اند
حکایت خواب دیدن سکینه را در شام و ابسط و اجمع از حکایات اینست که روزی سکینه
بیزید گفت دوش خوابی دیده ام اگر گوش میگیری از برایت نقل میکنم و بروایت ابن طاوس
از خواب در روز چهارم ورود اهل بیت بشام بود یزید گفت بگو گفت دیشب چون از نماز
فارغ شدم و تعقیب خواندم و بسیار گریستم بر حال کثیر الاختلال خود و اهل بیت و بخواب
می رفتم چون چشم بخواب شد ناگاه نوری دیدم که از آسمان تا زمین ساطع بود و حوریان
بسیار از بهشت بیرون آمدند ناگاه باغی دیدم در نهایت سبزی و خرمی و در آن باغ قصری
دیدم ناگاه پنج مرد نورانی دیدم که داخل آن قصر میشوند یکی از پیش و آن چهار دیگر از
عقبش یکی نهاد کسی با بریش از دنبش و نزد ایشان بود خوشه ای از آن حوریه
پرسیدم که این قصر از کیست گفت از پدرت حسین که خدا عطا کرده است باو بجهة صبری
که در راه او کرد گفتم این مشایخ کیانند گفت اما اول آدم ابوالبشر است و دوم نوح
نبی الله و سیم ابراهیم خلیل الرحمن و چهارم موسی کلیم گفتم آن پنجم که از اندوه و حزن دست
بر ریش مبارک گرفته و گریان میباشد کیست گفت او جد تو رسول خداست گفتم
بکجا میروند گفت بنزد پدر تو حسین گفتم بخدا قسم که میروم بنزد جد خود و شکایت
میکنم بنزد او از ظلم و ستمی که بما کردند بروایتی رفتم بنزد جد بزرگوار خود و گفتم
یا جدّاه قُتلت والله رجالنا وسُفکت والله دماؤنا وهُتکت والله حرمتنا
وحُملنا والله علی الاقتاب بغیر وطاءٍ فساق الی یزید یا جد بزرگوار بخدا قسم مردان
ما را کشتند و خونهای ما را ریختند و حرمت ما را ضایع کردند و زنان ما را برهنه

کردند و بخدا قسم که ما را سوار بر جهازهای شتر کردند و بسوی یزید بردند چون جد بزرگوارم
این را شنید مرا گرفت و بر سینهٔ خود چسبانید و رو بسوی پیغمبران کرد و فرمود می بینید که امت من
بعد از من با اولاد من چه کردند پس آن حوریه گفت ای سکینه شکایت بس است که رسول خدا را
بگریه در آوردی و بروایت اول سکینه میگوید ایشان که نشد و من ملحق بایشان نشدم که ناگاه
خود را بجد خود تمام متفکر بودم که ناگاه جد بزرگوارم علی بن ابیطالب را دیدم که شمشیری
در دست داشت ایستاده چون نظرم بر او افتاد فریاد زدم که یا جَدّاه قُتِلَ واللهِ ابنُکَ مِن
بَعدِکَ یا جد بزرگوار بخدا قسم که فرزندت حسین را بعد از تو شهید کردند همین که
این را شنید بگریه در آمد و مرا بسینه خود چسبانید و فرمود یا بُنَیَّة صبر کو بالله المستعان
ای نور دیده و اید فرزند صبر کن والمستعان الله اخوی پس آن حضرت رفت و ندانستم بکجا
رفت من متعجب بودم ناگاه دیدم دری از آسمان گشوده شد و ملائکه فوج فوج بزیارت
سر مبارک پدرم می آمدند فوجی نازل میشدند و فوجی بالا میرفتند و بروایت دیگر
سکینه میگوید که بخوبیه دست مرا گرفت و داخل قصر کرد ناگاه پنج زن عظیم الشان دیدم که نور
از ایشان ساطع بود و در آن میانه زنی بود از همه عظیم تر و موی خود را پریشان و جامه های سیاه پوشیده
بود و پیراهن خون آلودی در دست داشت و از اندوه و حزن می نشست و بر میخواست
و هرگاه او می نشست ایشان نیز می نشستند و هرگاه بر میخواست بر میخواستند من
پرسیدم که این خواتین معظمه کیستند گفت اینها حوا و مریم و خدیجه و ساره و آسیه و
هاجر می باشند و اینکه جامه بر خون در دست دارد جده ات فاطمهٔ زهراست
چون این را شنیدم رفتم پیش جده ام فاطمه گفتم یا جدتاه قُتِلَ واللهِ أبي وأُوتِمتُ

علی صِغَرِ سِنّي ای جده عصمت پناه بخدا قسم که پدر بزرگوارم را کشتند و مرا در کوچکی یتیم
کردند و بروایت ابن نما گفتم یا اُمّتاه جَحَدوا واللهِ حَقَّنا یا اُمّتاه بَدَّدوا واللهِ شَملَنا
یا اُمّتاه استَباحوا واللهِ حَریمَنا یا اُمّتاه قَتَلوا واللهِ الحُسَینَ أبانا یعنی ای مادر بخدا
قسم که حق ما را انکار کردند و جمعیت ما را متفرق و ما را اسیر کردند ای مادر بخدا قسم که
پدرم حسین را کشتند همین که این را گفتم فرمود کُفّي یا سکینةُ صَوتَکِ فَقَد أحرَقتِ
کَبِدي وقَطَّعتِ نِیاطَ قَلبي ای سکینه بس است جگرم را سوختی و دلم را پاره کردی
اینک پیراهن پدرت با من است از من دور نمیشود تا خدا را ملاقات کنم و شکوه کنم
در این وقت از خواب بیدار شدم پس بروایتی یزید ملعون بی اعتنائی بان نمود و بروایتی بکی
طپانچه بر رو زد و گریست و گفت مرا با قتل حسین چکار بود و از هند زوجه یزید
روایت شده که شبی در خواب دیدم که دری از آسمان گشوده شد و فوج فوج ملائکه
از آسمان نازل میشدند و بزیارت سر مطهر سید الشهدا می آمدند و میگفتند السَّلامُ
عَلَیکَ یا أبا عَبدِالله السَّلامُ عَلَیکَ یا ابنَ رَسولِ الله در این اثنا دیدم ابری از آسمان
بزیر آمد و در آن مردان بسیاری بودند و در میان ایشان بود مردی به نهایت صباحت
و نور و بها چون بزمین رسیدند دویدند تا آنکه خود را بر روی آن سر مطهر انداخت و
دندانهای آن را می بوسید و میفرمود یا وَلَدي قَتَلوکَ أتُراهُم ما عَرَفوکَ و
مِن شُربِ الماءِ مَنَعوکَ ای فرزند دلبندم ترا کشتند مگر ترا نشناختند
و ترا از آب منع کردند ای فرزند منم جد تو رسول خدا و اینست پدر تو علی
مرتضی و اینست برادر تو حسن و عم تو جعفر و عقیل و اینست حمزه و عباس

که بزیارت تو آمده و یک یک اهل بیت خود را میشمرد و هند میگوید ترسان و هراسان از خواب
بیدار شدم چون بنزد آن سر مطهر رفتم دیدم که نور از آن باسمان میرفت رفتم که یزید را
بیدار کنم و بر خواب خود مطلع نمایم او را در جای خود نیافتم چون تجسس کردم او را
دیدم در حجره تاریکی نشسته و سر ابدی یاد کرده و میگوید مرا چکار با حسین و هم
وغم بسیار از او مشاهده کردم چون خواب خود را بجهت او نقل کردم غم و بیم او
مضاعف شد و جوابی نگفت چون صبح شد اهل بیت را طلبید و ایشان را
مخیر گردانید میان رفتن بمدینه با جوار سکینه و ماندن در شام با عزت و احترام
ایشان گفتند که اول میخواهیم که ما را مرخص کنی که ندبه و نوحه نمائیم بر کشته خود که ما را
مهلت نوحه و گریه نداد ندپس امر کرد تا خانها بجهت ایشان خالی کردند تا ایشان مشغول بتعزیه
و نوحه کردند چون یافتند مردم که آن ملعون رخصت تعزیه داری داده نیز از بنی
هاشم و قریش نماند مگر اینکه جامهای سیاه پوشیدند و با عزیزان کربلا و اسیران محنت
و جفا هم زبان گشته بر مظلوم کربلا ندبه و نوحه بلند کردند و تا هفت روز چنانچه نقل شده
مشغول بعزاداری بودند با اینکه در روایت مذکور هست که تا در آن بلد بودند شب و روز
مشغول بگریه و نوحه بودند و در بعضی از روایات است که در آن وقت آن ملعون نیز از
غضب و عداوت فرود آمده بود چاشت و شام نمیخورد مگر اینکه جناب سید
الساجدین را بر خوان خود حاضر مینمود و با آن حضرت طعام میخورد و ابو مخنف
نقل کرده که روزی امر کرد که زنان اهل بیت بروند در خانه پلیدش چون اسیران
اهل بیت و زنان ایشان داخل خانه او شدند و زنان یزید و دختران معویه و آل

ابی سفیان را نظر بر دختران فاطمه افتاد همگی زیورهای خود را انداختند و زینتهای خود را
از خود دور کردند و صدا بندبه و نوحه و شیون برکشیدند و همگی گریه کنان و شیون کنان
باستقبال اسیران رفتند آه دختران امیر المؤمنین را نظر بر دختران ابی سفیان افتاد زر
و زیور ایشان را دیدند و قصرهای ایشان را مشاهده کردند اسیری و دربدری
و برهنگی خود را متذکر شده اشک از دیدها جاری نمودند تا سه روز در خانواده
یزید عزاداری سید الشهدا مینمودند ایزید یرفل فی الحریر مجبرا ❊ وحسین
فی حر الشموس مضیع ❊ اما روایت که یزید جامهای حریر و دیباج پوشیده
در کمال تجبر و تکبر بر سریر سلطنت متمکن باشد و بدن مطهر حسین
برهنه و اویلاه در بیابان افتاب افتاده باشد ❊ وبنات هند فی القصور تنعمت
وبنو البتولة فی البراری جوع ❊ اما روایت که دختران هند در قصرهای زرنگار
بتنعم مشغول و دختران فاطمه گرسنه در بیابانها بگردانند ❊ مثل السبایا بل اذل
تنقی منهن الجمال ویستباح البرقع ❊ فمصفد فی قیده لایفتدی
وکریمة تسبی وقرط تنزع ❊ آه ایشان را مثل اسیران دستگیر کردند بلکه ذلیل
از هر اسیری نمودند زیرا که مقنعه و خمار را از روی ایشان ربودند و گوشوار را از
گوش ایشان بیرون کردند و ایشان با اینها همه در بلا انداختند ❊ خاموش
جا دارد که دل سنگ کباب شد ❊ مرغ هوا و ماهی دریا کباب شد ❊

مجلس چهاردهم فانا لله وانا الیه راجعون **در بیان مراجعت اهل بیت انجام از شام بمدینه طیبه**

بسم الله الرحمن الرحیم ❊ الحمد لله علی المصائب الفادحات والفواجع الجارحات

مراجعت بمدينه

والصلوة والسلام على سيدنا محمد زين الكائنات وازهر النجوم الطالعات وعلى
اهل بيته الشموس الضاحيات والبدور الضائيات سيما على فرخه وشبله
صاحب المحن الهائلات والفتن الهاويات التى لم يسمع بمثلها فى القرون
الخاليات ولم تر نحوها عين فى الايام السالفات صاحب الدموع الهاطلات
والعيون الساهرات والبطون الضامرات والقلوب الصاديات والشفاه
الذابلات والافواه اليابسات والاكباد الظاميات والدماء الجاريات من
الجروح الشاهيات والنحور الداميات والابدان الباليات والاجسام العارية
العاريات والسباع الضاريات بالسيوف الباترات والسهام النافذات الذى لطاطمة الكلاب
فيا ليت لفاطمة وابيها عينا تنظر اليه وهو مطروح على الارض كالوعير فزوارة
السهام النافذات وعواده السيوف القاطعات طبابه الرماح الطاعنات و
دوائه الدماء الجاريات الكفانه غبرة السافيات ندابه البنات الحاسرات
شياعه الاراميل الثاكلات ترضه الخيول العاديات وتسفو عليه الرياح
السافيات وهو سليل خير البريات وخليفة بارء الموجودات فلعنة الله على من
اسس هذا الاساس ومن بنى عليه بنيانه وختم ظلمه وعدوانه لعنة
متصلة دائمة باقية ما بقيت الارضون والسموات واشرقت البارقات
وبعد فقد قال الله سبحانه فى كتابه العزيز ومن قتل مظلوما فقد
جعلنا لوليه سلطانا فلا يسرف فى القتل انه كان منصورا ظاهر
اين شريفه اينست كه كسى كه كشته شد از روى ظلم قرار داديم از براى ولى او سلطنى

وتسلطى

وتسلطى در كشتن قاتل او پس بايد اسراف نكند در قتل بدرستيكه او يارى كرده شده است و اين
حكمى است عام كه كسانى كه مظلوم كشته ميشوند ولى ايشانرا تسلطى ميباشد بسلطنت الهيه
در قتل قاتل او و او منصور ميباشد از جانب خدا اگر در اين نشاه قصاص كرد و حق خود را
باز يافت نمود كه هيچ و الا در ايام رجعت حق او گرفته خواهد شد البته چنانچه از ابى ابرهيم
موسى بن جعفر روايت شده است كه فرموده اند لترجعن نفوس ذهبت وليقتص
يوم يقوم هر اينه البته برخواهند گرديد آن نفسهائى كه رفته اند و تلف شده اند و هر اينه
البته قصاص خواهند نمود در روزى كه بر پا كرده شود كسى كه او را عذابى كرده اند بمانند عذاب
قصاص ميكند ظالم او را وكسى را كه بغيظ آورده باشند بغيظ آورده تقاص ميكند
و اعداى ايشانرا بر ميگردانند تا خون خود را از ايشان بگيرند و بعد از آنكه قصاص
كردند حق خود را گرفتند سى ماه زنده گى ميكنند پس همه در يكشب ميميرند
در حالتى كه خون خود را گرفته باشند و نفوس ايشان شفا يافته باشد و اعداى ايشان
بالعصير بعذاب آتش باشد پس بعد از اين در موقف حساب در برابر خداوند
عالم حقوق خود را از ايشان ميگيرند و چنانچه مذكور شد اگرچه آيه شريفه عام است
و لكن حضرت باقر بيان را سپرد فرمايد كه اين آيه نازل شده است در حق حسين بن على
عليهما السلام چنانچه عياشى از جابر بن عبد الله روايت كرده است كه حضرت باقر
فرمود كه مراد از قول حق تعالى من قتل مظلوما حسين بن على است كه كشته شد
در حالتى كه مظلوم بود و مائيم اولياء او و چون قائم ما ع قيام نمايد طلب ميكند
خون او را پس انتقام ميكشد كه ميگويند اسراف كردى در كشتن و فرموده كه مراد

از مقتول در اینجا حسین است و ولی او قائم علیه السلم است و اسراف در قتل اینست که غیر قاتل
او را بکشد و او است منصور بسبب آنکه دنیا زایل نمیشود حتی اینکه یاری کند او را مردی
از آل محمد که زمین را پر از عدل و داد نماید همچنانکه پر از جور و ظلم شده باشد و در کافی
حضرت صادق ع روایت کرده است که راوی گفت پرسیدم از حضرت صادق ع از این
ایه فرمود این ایه نازل شده است در حق حسین ع لو قتل اهل الارض به ما کان مسرفا
اگر همه اهل زمین را بکشند بجهة خون حسین ع هر اینه اسراف نباشد و از این تفسیر
مستفاد میشود که آنحضرت لا یسرف را بصیغه نفی کرده اند حاصل معنی این میشود
که سلطنت داده ایم ما ولی این مقتول را پس اسراف نمیکند در قتل هرچند کرده بسیار بکشد
زیرا که این خون مثل سایر دماء نمیباشد بلکه خونی است که اگر همه عالم بجهة آن تلف شوند
اسراف نیست بلکه اگر همه عالم بجهة آن سرنگون گردد جا دارد زیرا که این خون کمتر از خون
ناقه صالح نیست که بجهة آن چندین هزار نفر هلاک شدند و کمتر از خون یحیی نیست که
هفتاد هزار نفر بجهة آن کشته شدند و این معصیت کوچکتر از معصیت قوم لوط
نبود که خدا شهر ایشان را سرنگون کرد و سهلتر از معصیت اصحاب سبت نبود که
گروهی بجهة آن هلاک گردیدند ای و الله لا اسراف فی القتل اگر چه اهل ارض را
بجهة آن تلف کنند و ظلمی نیست بر کسی که منافی عدل باشد زیرا که صاحب الامر صلوات
الله علیه حکم او بر باطن است مانند احکام معلم موسی نه اینکه حکم بر ظاهر نماید
که بغیر از مباشر دیگری را شریک در قصاص ندانند و در اخبار هست که فرموده اند الا
و ان الراضین بقتل الحسین شرکاء قتله اگاه باشید که کسانی که راضیند بکشتن

حم

همه شریکند در خون آنحضرت پس اولاد قاتلان او که راضی بودند بکشتن او بلکه کسانی که بانی
امر راضی بودند و شادی میکردند از کشتن همه شریکند در خون او و بعد از خروج که
او قیام نماید با ملائکه مقربین و ندای یا لثارات الحسین کنان همه را خواهند کشت
کلینی از حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر ایه شریفه و قضینا الی بنی
اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین فرمود از این دو مرتبه فساد یکی
قتل علی ابن ابیطالب است و دیگری ضربتی است که بر امام حسن زدند و لتعلن علوا
کبیرا و طغیانی خواهید کرد طغیانی عظیم فرمود مراد از آن کشتن حسین است که از
همه فسادها عظیمتر و از همه طغیانها بزرگتر میباشد فاذا جاء وعد اولیهما فرمود یعنی
چون بیاید زمان نصرت خون حسین بعثنا علیکم عبادا لنا فجاسوا خلال الدیار
برمی انگیزانیم گروهی را که خود را که تجسس میکنند در میان بلاد فرمود
ایشان گروهی هستند که قبل از خروج صاحب الامر ظاهر میشوند صاحب خون آل
محمد را نمیگذارند مگر آنکه میکشند و کان وعدا مفعولا فرمود مراد از آن خروج قائم است
و در حدیث دیگر وارد شده که آخر در وقتیکه مظلوم ترین عالمیان سید الشهداء
بر زمین افتاده و هر چند استغاثه میکرد کسی بفریادش نمیرسید و هر چند یاری میخواست
کسی بفریادش نمیرسید روحی له الفدا ملائکه آسمانها بگریه در آمدند و عرض کردند
الهی این پسر بنده خیر بشر است و این ظلمها میکنند و تو میبینی و صبر میکنی و تو هستی که در کمین
ستمکارانی ندا رسید که ای ملائکه نظر کنید بجانب راست عرش چون نظر کردند شخصی
را دیدند ایستاده مشغول بنماز است ندا رسید که با این انتقام خواهم کشید از برای

او

مراجعت شد

ای ملائکه بجهة خون یحیی کشتم هفتاد هزار کس را و زود باشد که انتقام کشم بدست قائم آل محمد
بجهة خون حسین ع از بنی امیه و بکشم از ایشان هفتاد هزار و هفتاد هزار کس را و در آخرة
ایشان را میباشد عذاب عظیم و در حدیثی که از مفضل ابن عمر روایت شده که او از حضرت
صادق ع روایت کرده در کیفیت ظهور حضرت صاحب الامر ع و احوالات آنحضرت و آن
حدیث حدیثی بسیار طولانی است در مجلد غیبت از بحار و غیره مذکور است آورده اند که از سؤالات
غریبه کرده و جواب فرموده اند مفیز نماید بعد از آنکه آنحضرت ظاهر میشود در مکه و
از نجبا انصار ائمه بدو را اجتماع میکنند و ملائکه و نجباء جن با او بیعت میکنند و نقباء از
انس با او بیعت میکنند و اهل مکه را دعوت میکنند و با او بیعت میکنند و بر ایشان
خلیفه میگرداند یکی را از اهل بیت خود و از آنجا می آید بسوی دار الهجرة ما بین کوفه و نجف
و امور غریبه چند بیان فرموده اند پس فرمود از آنجا میرود بسوی مدینه چون بمدینه رود
امور عجیبه چند در مدینه از او ظاهر شود که باعث سرور مؤمنین و حزن کافرین گردد و آن
را بیان فرموده اند پس سید حسنی ظهور نماید و با او بیعت کند پس و بدمشق رود
بطلب سفیانی و او را بر طرف نماید فرمود پس ظاهر شود حسین بن علی ع با دوازده
هزار صدیق و هفتاد و دو نفر از کسانی که در حند منتق شهید شدند فیا لک عندها
من کرة زهراء و رجعة بیضاء پس بیرون می آید صدیق اکبر امیر المؤمنین ع و قبه
نورانی سفیدی در نجف از برای او بر پا میشود که رکنی از آن در نجف میباشد و رکنی
در صنعاء یمن و رکنی در مدینه طیبه و رکنی در هجر که با نظر میکنم و میبینم مصابیح و
قندیلهای آن را که در میان آسمان و زمین روشنی میدهد زیاده از روشنی آفتاب و ماه

درانوقت

درانوقت ظاهر و باطن هر کسی ظاهر شود و تذهل کل مرضعة عما ارضعت وتری الناس سکاری
وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید پس فرمود حضرت صادق ع ثم یظهر السید الاکبر محمد
رسول الله صلعم فی انصاره والمهاجرین الیه ومن امن به وصدقه واستشهد معه
پس ظاهر میشود سید اجل و آقای بزرگوار ختم انبیاء پیغمبر خدا با انصار و مهاجرین
و کسانی که باو ایمان آورده اند و تصدیق باو نموده اند و با او شهید شده اند و حاضر می
شمایند و کسانیرا که او را تکذیب کرده اند یا شک در نبوت او داشته اند و کسانیرا که کافر
شده اند باو و رد کرده اند او را و گفته اند که او ساحر و کاهن است و مجنون و معلم و شاعر است و از
خواهش نفس سخن میگوید و کسانی که با او محاربه و مقاتله کرده اند تا آنکه قصاص کنند ایشان را
بحق و تا جزا داده شوند ایشان بکرده های خود مجموع آنکه مذکور شد از مکذبین و شاکین و
غیر از زمان ظهور آنحضرت تا وقت ظهور مهدی ع در عصر هر امامی و در وقتی هم حاضر
میشوند تا سزای ایشان با ایشان برسد تا تاویل این آیه ظاهر شود ونرید ان نمن علی
الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض
ونری فرعون وهامان تا آخر آیه و ظاهر ترجمه این آیت که میخواهیم و اراده کرده ایم که
منت گذاریم بر کسانی که ضعیف شمرده شده اند در زمین و بگردانیم ایشان را ائمه و ایشان را
وارث گردانیم در زمین و همه زمین را بتصرف ایشان در آوریم و بنمائیم فرعون و
هامان را مفضل گفت ای سید من کیست فرعون و هامان حضرت فرمود اول
و ثانی مفضل گفت ای سید من رسول خدا و امیر المؤمنین با مهدی میباشند فرمود
لا بد است از اینکه ایشان گام زنند جمیع زمینها ای والله حتی ما وراء قاف و الی الخد

مراجعت مدینه

تسلط میشمایند ظلمات را و فقر در بلاها تا آنکه جای فقیری نمی ماند مگر آنکه طی میشمایند آن را
و دین خدا را در اقامه میشمایند و گویا میبینم که ما معاشر ائمه در برابر جد خود رسول
خدا شکایت میکنیم بسوی او و آنچه بما رسید از امت بعد از او و آنچه ما را تکذیب کردند
و بر ما رد کردند و ما را دشنام دادند و لعن کردند و ما را تخویف بقتل نمودند و آنچه کردند با ما از ولاة
و حکام جور از آنکه ما را از حرم جد خود بیرون کردند و ما را در حبس انداختند و بزهر شهید
کردند پس رسول خدا بگرید و بفرماید ای پسران من نازل نشد بشما مگر آنچه نازل شد بجد شما و
شد پیش از شما فرمود پس ابتدا فاطمه زهرا علیها السلام بگرید و شکایت مینماید از فلان و فلان
و میگوید ای پدر فدک را از من گرفتند و در مجمع مهاجر و انصار رفتم و حق خود را طلب
کردم و احتجاج کردم احتجاج مرا رد کردند و صحیفه که تو نوشته بودی از برای من در باب
فدک بیرون آوردم و در میان مهاجر و انصار عمر بر علی رؤس الاشهاد آن را گرفت
و آب دهن بر آن انداخت و آن را پاره کرد پس با چشم گریان و دل بریان و حزن فراوان با علی
و اضطراب در زمین که مرقد تو شده بر سر قبر تو آمدم و شکایت ایشان را بسوی تو کردم حضرت
صادق ع فرمود که شکایت میکند فاطمه از فرستادن اول خالد را و قنفذ و فلان را
و جمع کردن او مردم را از برای بیرون آوردن امیرالمؤمنین و شکایت مینماید از اینکه
آن ملعون فریاد میزد که یا علی بیرون بیا بسوی بیعتی که مسلمین اجماع کردند بر آن و الا ترا
میکشیم و فضه رفت که گفت امیرالمؤمنین مشغول است ایشان هیزم جمع کردند و در خانه
ولایت را سوختند و شکایت میکند از اینکه فاطمه آمد در پشت در و خطاب کرد که
وای بر تو این چه جرئتی است بر خدا و رسول او آیا میخواهی نسل پیغمبر را بر طرف کنی و نور

خدارا

خدا را خاموش کنی و آن ملعون گفت کُفّی یا فاطمة ساکت شو ای فاطمه نه محمد حاضر است که بر او
تو رسد و نه ملائکه امر و نهی می آورند علی هم یکی از مسلمین است یا بیرون آید بجهة
بیعت یا آنکه همه شما را می سوزانیم پس او گفت خداوندا بسوی تو شکایت میکنیم فقدان رسول
تو را و ارتداد امت را و منع ایشان حق ما را آن ملعون گفت یا دعی یا فاطمة حمقات النساء
ای فاطمه سخنهای احمقانه زنان را بگذار نبوت و خلافت از برای شما جمع نمیشود پس آتش
بچوب در خانه گرفته بود و قنفذ دست آورد که در را باز کند پس آن کافر و ولد الزنا تازیانه بر بازوی
شریف فاطمه زد که سیاه شد و ورم کرد و لگدی بر در زد و در بر شکم فاطمه خورد و بچه را که
نامزد کرده که شکمش بدرد آمد و فرزند شش ماهه اش سقط کرد پس و چنان طپانچه بر روی او
زدند که جای آن باقی ماند و ظاهر شد پس صدا را بگریه بلند کرد و صیحه زد وا ابتاه
وا رسول الله دختر تو را تکذیب میکنند و میزنند و طفل شکم او را میکشند پس
امیرالمؤمنین غضبناک آمد و چشمهایش سرخ شده بود عبای خود را بر سر فاطمه گرفت
و او را بسینه چسبانید و فرمود ای فاطمه پدرت رحمة للعالمین بود مباد که سر را برهنه
کنی و موی را پریشان و اندوه ات شکوه کنی که اگر چنین کنی نه مسلمانی میماند و نه کافری
و نه تابعان پیغمبران پس جنبنده بر روی زمین نمی ماند و پرنده بر روی هوا نمی ماند
مگر آنکه همه هلاک میشوند پس گفت ای پسر خطاب بیرون رو پیش از آنکه تیغ بکشم
و همه امت را بکشم پس ایشان بیرون رفتند پس فریاد زد که یا فضة مولاتک فاقبلی الیها
منها ما تقبله النساء فقد جاءها من الرفسة ای فضه متوجه شده است که فرزندش
ساقط میشود و آن از لگد او را عارض شده پس آن طفل از فاطمه ساقط شد و

حضرت امیر المؤمنین فرمود ملحق میشود بجدش رسول خدا و شکایت میکند بسوی او پس شکایت
میکند فاطمه از تقاعد امتان از یاری ایشان با آنکه امیر المؤمنین ع در شب فاطمه و حسن
و حسین را و زینب و ام کلثوم را که همه جگر گوشکان پیغمبر بودند بر میداشت و بدر خانهای
مهاجر و انصار میرفت و ایشان را موعظه میکرد و یاد می‌آورد ایشان را عهدی که با خدا
و رسول کرده بودند بر ولایت او و بر جهاد و همه کی او را وعده نصرت میدادند در روز چون
روز میشد کسی بیاری ایشان نمی‌آمد فرمود حضرت صادق ع که پس حضرت امیر المؤمنین
برمیخیزد و شکایت مینماید در خدمت پیغمبر محنتهای عظیم را که بعد از پیغمبر باو رسید
و یک یک بیان فرمود تا آنکه گفت که میفرماید احتملت یا رسول الله ما لم یحتمل
وصیّ نبیّ من سائر الامم حتی قتلونی بضربة عبد الرحمن بن ملجم یعنی رسید
و متحمل شدم آنقدر از محن و مصائب که هیچ وصی پیغمبری از سایر امتها متحمل نشد
تا آنکه آخر مرا بضربت ابن ملجم کشتند پس برمیخیزد حسن صلوات الله علیه بسوی
جد خود و میگوید یا جداه با پدرم امیر المؤمنین ع بودم در دار هجرت او کوفه تا
آنکه او را شهید کردند و مرا وصی خود کرد و آنچون خبر شهادت پدرم بمعاویه رسید
زیاد را با صد و پنجاه هزار مقاتل بکوفه فرستاد و امر کرد که مرا و برادرم حسین
و سایر برادرانم و اهل بیت و شیعیانم را بگیرد و بیعت ما را از برای معویه بگیرد
و اگر اباکنیم سرهای ما را بسوی او بفرستد پس من بیرون آمدم بسوی مسجد و بر منبر رفتم
و مردم را موعظه کردم و از فتنه ترسانیدم و بسوی جهاد خواندم پس هر چند
از ایشان جواب خواستم کسی مرا جواب نداد مگر بیست نفر پس هر چند براست و چپ

نظر کردم

نظر کردم بجز ایشان کسی را ندیدم پس گفتم مرا تأسی میباشد به پیغمبر خدا که خدا را بندگی
کرد در ترس و پنهانی و سی و نه نفر ناصر داشت تا آنکه چون بچهل رسیدند اظهار
کرد امر خدا را و اگر میخواهم بعدد ایشان ناصری یافتم جهاد میکردم حق جهاد را پس ایشان
را نفرین کردم و فرو ظالم شدم و از کوفه بمدینه رفتم پس آمدند مردم بسوی من و سوء افعال
زیاد و معاویه را بمن شکایت کردند که زنها و اطفال را کشتند و مسلمین را غارت
کردند و اسیر نمودند گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست لشکرها بایشان فرستادم و گفتم
عهد مرا خواهند شکست و بمعاویه ملحق خواهند شد و چنان شد که گفتم پس حضرت
صادق ع فرمود فیقوم الحسین ع مخضباً بدمه هو و جمیع من قتل معه پس بعد
از آنکه حسن شکوه خود را تمام میکند ناگاه برمیخیزد حسین ع با شهیدانی که در یاری
او شهید شدند با بدنهای خون آلوده و اعضای در خون غلطیده همین که
پیغمبر خدا را نظر بر فرزندش می‌افتد و بدن بخون رنگینش را می‌بیند بگریه در می‌آید
و جمیع اهل آسمانها و زمین بگریه در می‌آیند و تصرخ فاطمة فتزلزل الارض
و من علیها چون فاطمه را نظر بر بدن غرقه بخون فرزندش می‌افتد بخروش در می‌آید
و چنان نعره میزند که زمین و هر چه بر روی زمین است بتزلزل در می‌آید
امیر المؤمنین و حسن علیهما السلام در جانب راست پیغمبر میباشند و فاطمه در
جانب چپ و با این هیئت می‌آیند در نزد رسول خدا ع پس جناب پیغمبر او را بر سینه
می‌چسباند و میفرماید یا حسین فدیتک قرّة عیناي و عیناك فیك
فدای تو شوم ای حسین غم مخور که روشنی دیده من و روشنی دیده تو در تو

میباشد پس خدیجه دختر خویلد با فاطمه مادر امیر المؤمنین علیه السلام می آیند و محسن شهید سقط شده را
بر روی دست کرده می آورند شیون کنان و نعره زنان فاطمه میگوید هذا یومکم الذی کنتم
توعدون امروز روز وعده شماست مفضل میگوید که پس حضرت صادق علیه السلام چندان گریست
که ریش مبارکش از آب دیده اش تر شد پس فرمود لا قرت عین لا تبکی عند هذا الذکر چشمی نیست
که نزد یاد کردن این مصیبت گریان نگردد مفضل بن عمر بیرون آمد گریه بسیار کرد و گفت
که یا مولای ما فی الدموع یا مولای من ثواب در این گریه ها یعنی چه ثواب میباشد این اشکها را
که در این مصیبت ریخته میشود حضرت فرمود ما لا یحصی اذا کان منافع و اجر و حسنه
در آنست که احصا نمیتوان کرد مفضل میگوید که حضرت صادق علیه السلام فرمود در آن وقت فاطمه
بر میخیزد و رو به بارگاه کبریائی می آورد و میگوید اللهم انجز وعدک و موعدک
لی فیمن ظلمنی و غصبنی و ضربنی و اجزعنی بثکل اولادی خداوندا بوعده
خود وفا کن و داد مرا بگیر از کسانی که ظلم کردند بر من و غصب کردند حق مرا و مرا زدند
و اولاد مرا کشتند و مرا در مصیبت اولادم مصیبت زده کردند فرمود پس بگریه در می آیند
ملائکه هفت آسمانها و حمله عرش و سکان آسمان و هر که در دنیاست و هر چه در تحت
الثری میباشد و همگی ناله میکنند بسوی خدا و مجروح میشوند در درگاه الهی پس نمی ماند
احدی از کسانی که با ما مقاتله کرده است و بر ما ظلم کرده و کسانی که راضی بوده اند
بانچه بر ما رسیده است الا قتل فی ذلک الیوم الف قتلة مگر اینکه در آن روز
هزار مرتبه او را میکشند و حدیث بسیار طولانی است موضع حاجت از آن بنحو اختصار
ذکر یافت ای جماعت بر خود ستم کردند و لعن بر خود دشوار کردند و عذاب خدا

کرد

سخت کردند بمکافات آنکه نور خدا را میخواستند بهای و هوی بدست خاموش گردانند و آنچه
کردند ظهور ایشان بیشتر و سعادت ایشان زیادتر و مرتبه ایشان بلندتر شد و از برای خود
مهیا کردند عذاب دائمی را و لعن سرمدی را و غضب خدا و رسول را و نمیدانند که خداوند
خود را نصرت خواهند نمود و این عذاب اکبر هولناک است عذاب عظیم عذاب آخرت است که
بجهة ایشان مهیا شده و فضیحت وقتی است که خداوند جلیل در مقام بازخواست بر آید
و این خون خواهی است که خدا ولی آنست چنانچه حضرت صادق میفرماید ذلک الدم یطلبه
الله این خونخواهی است که خدا طلب میکند آن را هنگامه عظیمی وقتی است که در صحرای محشر حسین
با سر بریده بر کف دست و شهدای کربلا با بدنهای غرقه خون بصحرای محشر آیند غلغله در
صحرای محشر افتد و فاطمه زهرا چنان خروشی برآورد که عرش بتزلزل آید ❀ جمعی که زد بهم
صفشان شور کربلا ❀ در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند ❀ دست عتاب
حق بدر آید ز آستین ❀ چون اهل بیت دست باهل ستم زنند آن صاحب جرم چه توقع
کنند باز آن ناکسان که تیر بصید حرم زنند بر سنان کنند سری که جبرئیل
شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل آری کم ظلمی نکردند و کم آشوبی در اسلام برپا نکردند
و کم فتنه و فسادی در عالم نکردند دل پیغمبر خدا را بدرد آوردند دیده مقربان خدا را
اشکبار کردند ملائکه مقربین را بعزادار کردند کسی را کشتند که تا قیامت ملائکه
بر او میگریند و تا محشر عالمیان بر او میسوزند آری نخاله رسول الله را کشتند
و نور دیده فاطمه زهرا را بیابان کردند و یادگار پیغمبر را شهید کردند حبیب خداوند اکبر را
سر بریدند خدا رحمت کند سید محمد مهدی طباطبائی را که نیکو میفرماید

ما امن القوم قدما او هم کفروا : من بعد ایمانهم لو انهم شعروا این جماعت از
اول ایمان مجدد انیا ورده بودند یا اکر ایمان ظاهری را قبول کرده بودند بعد از پیغمبر مرتد
شدند واز دین اسلام بکفر اول برکشتند چنانچه صریح اخبار است فقد حاربوا المصطفی
فی حرب عترته ولو اغانهم فی حربه ابتدروا چکونه ایمان به پیغمبر خدا داشتند
وحال انکه با پیغمبر محاربه کردند وشمشیر بروی پیغمبر کشیدند وحرب ایشان حرب پیغمبر است
چنانچه پیغمبر فرموده اند حربک حربی وسلمک سلمی واکر با وی می یافتند با خود پیغمبر
حرب میکردند چنانچه در ابتدای اسلام کردند لا کان یترک لعن سلطانه ملک ولا
لنبیة الساعی لها یذر هرکز نبود که ترک ان بزرکی دست بردارد واز زومندیت
از مقصودش بدارد مکر انکه باضطرار دست از کوتاه کند مهما نسیت فلا
انسی الحسین وقد کرت علی قتله الافواج والزمر اکر بفراموشی کرده
لکن من هرکز فراموش نمیکنم حسین را که در میان اکرفته بودند افواج کفر عساکر
واصناف لشکر ضلال واز هر جهت بر او حمله میکردند کم قام فیهم خطیبا منذرا
وتلا ایا فما اغنت الایات والنذر چه بسیار از خطبهای شافیه خواند
ومواعظ وافیه که کرد بایشان را وچه قدر ایات الهیه که برایشان خواند وازان قلوب
قسیه ایشان از مواعظ الهیه از حجت الله والخلیفه رسول الله که سنک را آب میکرد
تاثیر نکرد وفائده نه بخشید قال انسبونی فجدی احمد وسلوا ما قال
فی فلم یکذب بکم الخبر چون دید موعظه اثر نمیکند فرمود ایا میشناسید بانه
اکر نمی شناسید منم فرزند محمد مصطفی منم جکر کوشه فاطمه زهرا منم نور دیده

علی مرتضی

علی مرتضی وبنا دعوا بی الزهراء وبابی المرتضی ورسول الله جدی ایها القوم احمونی
ندا میکرد که مادر من فاطمه است وپدر من علی مرتضی است وجدم رسول خدا است ایقوم بجهت
بجهت خاطر جد وپدر ومادرم بر من رحم کنید وسؤال کنید که پیغمبر در حق من چه فرموده
ایا نفرموده حسین منی وانا من حسین ایا نفرموده حسن وحسین سید جوانان
اهل بهشت اند یا نه دعوتمونی لنصری ابن نصرکم واین ما خطت الاقلام والزبر
بحق الله الکه یاری کنید مرا کو یاری کردن شما وچه شد نامهائی که بمن نوشتید که
بیا که شمشیرها از برای تو مهیا می باشد ایا این یاری شماست که دور مرا کرفته اید وخون مرا
میریزید حلأتمونا عن الماء المباح وقد اضحت تنا هله الاوغاد والعمر
ابی وکه بر همه کس مباح است از ما منع کردید وحال انکه هر لئیمان واوباش ازان وامی
اشامند هل من مغیث یغیث لا لی من ظما او شربة من نمیر منالها خطر ایا کسی
هست که بتشنکی ما از اب ما فریاد رسی نماید وما را از تشنکی خلاص نماید یا شربت
ابی که بهائی ندارد هل راحم یرحم الطفل الرضیع فقد جف الرضاع وما
للطفل مصطبر ایا رحم کننده هست که طفل شیرخواره را رحم نماید وشربت ابی
باو بدهد که شیر از پستان مادرش خشک شده واو را طاقت صبر نیست هل
من نصیر محام او اخی حسب یرعی النبی فحاموا ولا نصروا ایا یاوری
هست ایا حمایت کننده هست ایا صاحب حسبی که میرسد که مراعات نماید
حرمت پیغمبر را که این جماعت حمایت پیغمبر نکردند ویاری او نکردند تلک الرزایا
لو انت القلب من حجر اصم کان لا دناها ینفطر این مصیبتها

مراجعت بلاده

چند میباشد که کوچکتران ولطفا را میکشانند اگرچه بخت نباشد دان بلطفا انسند عجائب آنکه
انگروهی که بر انحضرت ظلم کردند علاوه بر انتقاماتی که در قیامت وزمان رجعت از ایشان
کشیده خواهد شد بحمد الله در این دار نیز از ایشان کشیده شد یا بتیغ ابدار ببلاد البوار
شتافتند باذلّ ما یکون یا مبتلا شدند بکوری ویبس وشل وبدبوائی وسایر امراض
و مرضها و بنکبت مبتلا بودند تا بجهنم واصل شدند عبد الله بن رباح میگوید که کوری
دیدم سؤال کردم از او سبب کوری او را گفت من در کربلا بودم ولکن جنگ نکردم پس
خوابیدم در خواب شخصی مهیبی را دیدم که بمن گفت رسول خدا ترا میطلبد گفتم
نمیتوانم بیایم مرا کشید تا بنزد انحضرت برد انحضرت را محزون وغمگین دیدم ودر دست
حربه بود و در پیش روی او نطعی گسترده بود وملکی ایستاده در دست او شمشیری از اتش بود
گردن ان جماعت را میزد واتش در ایشان میگرفت وایشان را میسوخت باز زنده میشدند
واو ایشان را میکشت ومیسوخت و هم چنین من گفتم السلام علیک یا رسول الله بخدا
قسم نه شمشیری زدم ونه نیزه بکار بردم ونه تیری انداختم فرمود الست کثرت السّواد
ایا سواد لشکر مخالف را بر فرزندم زیاد نکردی پس نزدیک بر من طلبید طشتی که در ان
که در ان خون او بود در چشم کشید چشمهایم سوخت چون بیدار شدم کور بودم واز قاسم
ابن اصبغ بن نباته روایت شده که گفت مردی را دیدم از قبیله بنی دارم که رویش
سیاه شده بود واو را پیش از این میشناختم نیک روی وبا سفیدی بود پرسیدم
تو را چه رسیده که باین هیئت شدۀ که نزدیک بود تو را نشناسم گفت جوانی را
از لشکر حسین کشتم که هنوز ریش بر نیاورده بود ودر پیشانی او پینه کرده بود

از گزند

از گزند سجود شبی نمیشود که بخوابم مگر اینکه می اید وگریبان مرا میگیرد و مرا می برد تا بجهنم
می اندازد پس فریاد میزنم وکسی از قبیله نمانده مگر فریاد مرا میشنود و در حدیث دیگر
قاسم میگوید دیدم ان ملعون را در وقتی که سر مطهر ان جوان را اورده بود بر اسبش
سوار بود و خوشحال بود وان سر را بر سینه اسب او بخته بود وان جوان بلند
بود که بزانوهای اسب میخورد گفتم به پدرم که کاش این سر را قلیلی بلند میکرد تا
ودیدم آن جوان را چنان میدیدم که این سر مطهر بزانوی اسب میخورد وانقدر اذیت بان
نمیرسید پدرم گفت انچه نمیرسد صاحب سر باو میکند عذابش زیاد از این است زیرا که
او نقل کرد بجهت من که از وقتیکه او را کشته ام تا بحال شبی نخوابیدم مگر اینکه می اید و
گریبان مرا میگیرد ومیکشد ومیگوید بیا بسوی جهنم ومیکشاند مرا تا در جهنم می
اندازد پس فریاد میزنم نمیمانند همسایگان مطلع میشوند میگویند شنیدم از
همسایگان او که میگفتند از فریاد او نمیتوانیم بخوابیم در شب ودر حدیث
دیگر کسی نبود از انکسانی که با او محاربه کردند یا یاری کردند برگشتن او مگر مبتلا
شد بجنون وجذام وپیسی و در اولاد ایشان نمانده واولاد ایشان نیز مبتلا
باین بلیات میباشند ودر حدیث دیگر از حضرت صادق روایت شده که
الجی سفیان حسین را کشت پس خدا ملک را از ایشان و هشام ابن عبد الملک
زید بن علی را کشت وملک را از او گرفت خدا وولید یحیی بن زید را کشت
وخدا ملک را از او گرفت ادعیه هر کس با انحضرت بدی کرد پس جزای خود در دنیا و
اخرت رسید ودنیا واخرت را بر خود تباه کرد وهر کس جنگ با ما نمود از خیر

چند میباشد که کوچکتر از ملخها امیکانند اگرچه سخت تر باشند از ملخها ان سند خارج آنکه
آن گروه که بر آنحضرت ظلم کردند علاوه بر انتقامی که در قیامت و زمان رجعت از ایشان
کشیده خواهد شد بحمد الله در این دار نیز از ایشان کشیده شد یا بتیغ ابدار یا ببلاها و
شداید بأذلّ ما یکون یا مبتلا شدند بکوری و پیسی و شلی و دیوانگی و سایر دردها
و مرضها و بر نکبت مبتلا بودند تا بجهنم واصل شدند عبد الله ابن رباح میگوید کوری را
دیدم سؤال کردم از او سبب کوری او را گفت من در کربلا بودم ولکن جنگ نکردم شبی
خوابیدم در خواب شخص مهیبی را دیدم که بنزد من آمد گفت رسول خدا ترا طلبید گفتم
نمیتوانم بیایم مرا کشید تا بنزد آنحضرت برد آنحضرت را محزون و دلگیر دیدم و در دست
حربه بود و در پیش روی او نطعی گسترده بود و ملکی ایستاده در دست او شمشیری از آتش و
گردن آن جماعت را میزد و آتش در ایشان میگرفت و ایشان را میسوخت باز زنده میشد
و او ایشان را میکشت و میسوخت و هم چنین من گفتم السلام علیک یا رسول الله بخدا
قسم نه شمشیری زدم و نه نیزه بکار بردم و نه تیری انداختم فرمود الست کثّرت السواد
آیا سواد لشکر مخالف را بر فرزندم زیاد نکردی پس نزدیک گشتم پس طشتی از خونی که در
کنار او بود در چشم کشید چشمهایم سوخت چون بیدار شدم کور بودم و از قاسم
ابن اصبغ بن نباته روایت شده که گفت مردی را دیدم از قبیله بنی دارم که رویش
سیاه شده بود و او را پیش از این میشناختم نیک روی و بسیار سفید بود پرسیدم
ترا چه رسیده که باین هیئت شده که نزدیک بود ترا نشناسم گفت جوانی را
از لشکر حسین کشتم که هنوز ریش بر نیاورده بود و پیشانی او پینه کرده بود

از کثرت سجود شبی نمیشود که بخوابم مگر اینکه می آید و گریبان مرا میگیرد و مرا می برد تا بجهنم
می اندازد پس فریاد میزنم و کسی از قبیله ما نیست مگر فریاد مرا میشنود و در حدیث دیگر
قاسم میگوید دیدم آن ملعون را در وقتی که سر مطهر آنحضرت را آورده بود بر اسبش
سوار بود و خوشحال بود و آن سر را بر سینه اسب آویخته بود و آن جناب بلند بسته
بود که بر زانوهای اسب میخورد گفتم به پدرم که کاش این سر را قلیلی بلند میکرد از آن
و دیدم آن را که چنان میبست که این سر مطهر بر زانوهای اسب میخورد و اینقدر نوبت باز
میرسید پدرم گفت ای فرزند آنچه صاحب سر با او میکند عذابش زیاد از این است زیرا که
او نقل کرد بجهت من که از وقتی که او را کشته ام تا بحال شبی نخوابیدم مگر اینکه می آید و
گریبان مرا میگیرد و میکشد و میگوید بیا بسوی جهنم و میکشاند مرا تا در جهنم می
اندازد پس فریاد میزنم بنحوی که همسایگان مطلع میشوند میگویند شنیدم از
همسایگان او که میگفتند از فریاد او نمیتوانیم بخوابیم در شب و در حدیث
دیگر کسی نبود از کسانی که با او محاربه کردند یا یاری کردند بر کشتن او مگر مبتلا
شد بجنون و جذام و پیسی و در اولاد ایشان نعوذ بالله و اولاد ایشان نیز مبتلا
باین بلیات میباشند و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که
آل ابی سفیان حسین را کشتند پس خدا ملک را از ایشان و هشام ابن عبد الملک
زید بن علی را کشت و ملک را از او گرفت خدا و ولید یحیی بن زید را کشت
و خدا ملک را از او گرفت ای عزیز هر کس با آنحضرت بدی کرد جزای خود در دنیا و
آخرت رسید و دنیا و آخرت را بر خود تباه کرد و هر کس چنگ بدامن او زد خیر

دنیا و آخرت را یافت هم چنانچه زیارت او و بپا داشتن تعزیه و لعنات دادن بر اعادی او و اطعام تعزیه
داران و تعمیر مشهد مقدس او و علاوه بر منافع اخرویه بحساب موجب خیر و برکت و مزید
دولت و عزت و رفعت و نیکنامی دنیا میگردد چنانچه مجرب میباشد و اخبار بر این
دلالت دارد همچنین اذیت او و اذیت قبر مطهرش و منع از قاصد و تعزیه دارانش علاوه بر خسران
اخروی موجب خسران دنیوی میگردد چنانچه از حکایات کثیره معلوم بلکه
مشاهد و محسوس میباشد از آن جمله نقل شده که معتز بالله که یکی از خلفای عباسی
بود و خراب مشهد مقدس آنحضرت را برد و گفت قبر حسینه میخواهد بسفری
در پیش داشت همان روز ها لیف رفت یا در سفر بود و این عمل را کرد در همان
سفر خوشی و پریشانی گشته شد و ظاهر شواهد بر این مطلب حکایت سعود ابن عبد العزیز ابن
عبد الوهاب و تابعان ایشانست که در نجد بهم رسیدند و طریقه را ابداع کردند و بسیاری
از بلاد را تسلط کردند تا تسلط یافت بر عالی و چون باعتقاد فاسد ایشان تعظیم قبور
مطلقا غیر جایز بلکه آن را کفر و شرک میدانستند چون تسلط بر کربلای معلی
یافت اهل این بلد را بقتل و نهب عوض قریب بچهار هزار نفر یا زیاده بقتل رسانید و گنج
در آستانه متبرکه جناب حضرت یافت برد و ضریح مبارک را بلکه صندوق مطهر را درهم
درهم شکست و رفت و این واقعه در عدد یکهزار و دویست و شانزده واقع گردید و تاریخ
لفظ بغدیر میباشد همین که از این سفر برگشت دولت از او برگشت و هر جا که رفت
مگر آنکه مخذول گردید و مبتلا ببلاهای غریب شد تا عن قریب بجهنم واصل شد
و بالآخره سلطنتش بعقیب او بر مسلط شد بر ایشان حتی که ایشان را قلع و قمع نمودند

وبلد

و بلاد ایشان را خراب کردند و قاعا صفصفا نمودند و مجموع اولاد و عشایر ایشان را
زیاده از دویست نفر بمصر بردند اسیر و بعد از آنکه ده نفر از بزرگان ایشان را باسلامبول
برده و بر سر در سلطان رعم و ایشان را کشت والحمد لله رب العالمین ابن قولویه
از معویة بن وهب روایت میکند که گفت در نزد حضرت صادق ع نشسته بودم که مرد
پیری با قد خمیده آمد و سلام کرد آنحضرت جوابش را دادند عرض کرد یا ابن رسول الله
دست را بده تا ببوسم آنحضرت دست خود را دادند مرد دست شریفش را بوسید
و گریست آنحضرت فرمودند چرا گریه میکنی ای شیخ عرض کرد فدای تو شوم صد سال میشود
که بامید دولت شما میباشم میگویم امسال است و این ماه است و امروز و اصلا
بکام خود نمیرسم آنگاه مقتولین مشردین و اری الاعداء کم یطیرون بالاجنحة
شما را می بینم که در دیده میباشید و شما را مجبور و ستم میکشند و دشمنان شما را می بینم
که پرواز میکنند و هر جانب بر بالها آنگاه آنحضرت چشمهای مبارک آنحضرت پر اشک
شد و گریست و فرمودند ای شیخ اگر خدا تو را باقی بدارد تا قائم ما را ببینی در درجه اعلی خواهی
بود ای شیخ پیغمبر خدا فرمود که من خلیفه میگذارم در میان شما دو چیز بزرگ سنگین که اگر
چنگ با آنها بزنید هرگز گمراه نمیشوید یکی از آن عترت و اهل بیت منست و یکی از آن
کتاب خداست ای شیخ گفت بعد از آنکه این حدیث شنیدم دیگر باکی ندارم پس آنحضرت
فرمودند که ای شیخ گمانم که تو از اهل کوفه باشی گفت نه فرمودند پس از کجایی باشی گفت از سواد
دهات کوفه فرمودند چه قدر مسافت داری بقبر جد مظلوم حسین ع گفت
نزدیکم بآن فرمودند بزیارت آن میروی عرض کرد میروم و بسیار زیارت میکنم

آن حضرت فرمود یا شیخ این خونی است که خدا آن را طلب میکند ما اُصیب وُلد فاطمة ولا یصابون
بمثل الحسین مصیبتی باولاد فاطمه نرسیده و نخواهد رسید بمثل مصیبتی که بحسین رسید
و بتحقیق که او را کشتند با هفده نفر از اهل بیت او که از برای خدا نصیحت میکردند و در راه خدا صبر
کردند خدا ایشان را جزا دهد بهترین جزای صبر کنندگان یا شیخ هرگاه روز قیامت شود پیغمبر خدا
می‌آید و حسین با او می‌باشد و سر بریده اش را بر کف دست گرفته خون از آن میریزد پس بر
خدا میگوید خدایا امت مرا ببین که چه او فرزند مرا کشتند پس فرمود که هر جزع و گریه مکروه و ناخوش
است غیر از جزع و گریه بر حسین و از ابن عباس روایت شده که وحی شد بسوی پیغمبر خدا
که بسبب قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را کشتم و میکشم بجهة فرزند تو هفتاد هزار
و هفتاد هزار نفر را و از حضرت صادق ع روایت شده است که صد هزار نفر بجهة
قتل حسین کشته شدند و طلب خون او نشده است و زود باشد که طلب شود خون او
از این خون حسین خونی نیست که بیک مرتبه کشتن قاتلان او تلافی شود یا بکشتن
مباشرین قتل او تلافی شود بلکه اگر عالم تلف شود مقابل یکموی او نمیگردد و اگر دنیا
سرنگون گردد تلافی خون او نخواهد بود چگونه تلافی شود کشتن کسی را که
یار نمود رسول الله بود و گوشت استخوانش از گوشت و پوست رسول الله پرورش
یافت چگونه تلافی میشود کشتن کسی که بکشتن او طرق هدایت را منطمس و
اساس شریعت را منهدم نمودند احکام را ضایع و معطل و حق را مضمحل کردند
فالویل للعصاة الفساق لقد قتلوا بقتله الاسلام ونقضوا السنن
والاحکام وعطلوا الصلوة والصیام واذلوا رقاب البررة الکرام

لقد فقد بقتله التکبیر والتهلیل والتنزیل والتاویل چه نیکو میگوید جعفر بن عفان طائی
که از شعراء اهل بیت بوده و در خدمت حضرت صادق ع اشعار میخواندند و آنحضرت او را
تعظیم میکرد لیبک علی الاسلام من کان باکیا فقد ضُیّعت احکامه واستحلت
باید بگرید که بر کسی که بر حرمت اسلام که احکام آن را ضایع کردند و ارکان او را درهم
شکستند غداة حسین للرماح دریئة وقد نهلت منه السیوف وعلت
فراموش میکنم آن زمانی را که از هر جانب نیزه‌ها را حرکت میدادند و بر بدن نازنین حسین
میزدند و از هر جهت شمشیرها بر بدن شریفش میزدند تا آنکه شمشیرهای خود را از خون
بدن شریف سیراب کردند وغودر فی الصحراء لحما مبددا علیه عتاق الطیر باتت و
ظلت تا آنکه بدن شریفش را پاره پاره کردند و در میان صحرا انداختند و تنها گذاشتند
تا آنکه مرغان هوا در شب و روز در دور او سیر میکردند فما نصرته امة السوء
اذ دعا لقد طاشت الاحلام منها وضلت امت بدترین امتها او را یاری نکردند با آنکه
خواند ایشان را و استغاثه نمود از ایشان بتحقیق که فریب کرد ایشان را عقلها را حیران نموده
الا بل محوا انوارهم باکفهم فلا سلمت تلک الاکف وشلت یاری نکردند او را
سهل است بلکه بدستهای خود خواستند نور ایشان را فرو نشانند شل باد آن دستها
و بریده باد آن کفها وناداهم جهرا انا ابن محمد فان ابنه من نفسه حیث حلت
فریاد زد که ای مردم من فرزند محمد مصطفی ام و بمنزله جدتم مرا یاری کنید یا دست
از من بردارید اه فما حفظوا قرب الرسول ولا رعوا وذلت بهم اقدامهم
واستزلت اذاقته حر القتل امة جده هفت نعلها فی کربلاء وزلت

مراعاة قرابت پیغمبر را محافظت نکردند و خویشی او را منظور نداشتند و فرزندان او را کشتند
و بدان فخر می کردند و بسیار قبیح عملی از ایشان سر زد فلا قدس الرحمن امة جدّه
وان هي صامت للاولياء وصلت كما فجعت بنت الرسول ببعلها وكانوا حماة
الحرب حين استقلت خدا پاک نکرد این امت را از این لوث معصیت هر چند
نماز کنند و روزه دارند هم چنانچه دل فاطمه را بدرد آوردند در مصیبت
فرزندش بدانکه بعد از آنکه زمان اسیری اهل بیت به آخر رسید و ظلم و ستم
یزید لعین بر آن اسیران بنهایت انجامید و ظلمی نماند که با اهل بیت نکند چون
وعده کرده بود بعلی بن الحسین ع که سه حاجت از برای تو برمی آورم بعد از
آنکه یک هفته چنانچه نقل شده بر حضرت آن لعین بر مظلومی سید الشهداء
نوحه و نوحه کردند روز هشتم طلبید سید الساجدین را و فرمود سه حاجت را
که وعده کرده ام که برای تو برآورم بیان کن تا آن را برآورم آن حضرت فرمود الاولى
ان تريني وجه سيدي وابي ومولاي الحسين فاتزود منه وانظر اليه
واودعه حاجت اول این است که سر مقدس سید و مولای و پدر بزرگوارم
حسین را بمن بنمائی تا آن را یک بار دیگر ببینم و او را وداع نمایم و توشه خود را
از دیدن او بردارم حاجت دوم این است که بگوئی که آنچه از ما برده اند آن را رد
نمایند حاجت سیم این است که اگر عازم کشتن من میباشی کسی را با این زنان
بفرستی که ایشان را بحرم جد ایشان برساند آن ملعون گفت اما روی پدرت
را دیگر هرگز نخواهی دید در این وقت آن سر مطهر در طشت طلائی گذارده و روی

ان

آن پوشیده بود ناگاه آن سقف برداشته شد و نظر کرد آن سر مطهر که السلام علیک یا ولدی
علی بن الحسین ع گفت و علیک السلام یا ابتاه ایتمتني على صغر سني ای پدر بزرگوار
مرا در کوچکی یتیم کردند و در میان من و تو جدائی انداختند و اینک من بسوی حرم جد
خود بر میگردم دیگر توقع آنکه خواهم دید از این واقعه حزن و تأثر اهل مجلس یافته شد و یزید منفعل
و خجل شد سید بن طاوس میفرماید که یزید گفت اما کشتن تو آن کشتم و زنان را
تو بمدینه خواهی برد و اما آنچه را از شما برده اند من قیمت آن را با اضعاف آن از مال
خود میدهم حضرت فرمود اما مال تو را نمی خواهم از برای تو باد مال تو و اموال خود را
خواستم از جهت آنکه در میان آنها است جامه که فاطمه دختر پیغمبر ریسمان آن را بدست
خود رشته و در میان آنست مقنعه فاطمه زهرا و پیراهن او و قلاده او پس امر کرد که
آنها را رد کردند و دویست دینار علاوه از مال خود بیفزود آن حضرت آن را گرفته و
میان فقرا قسمت کرد پس امر کرد که اسیران را بمدینه برگردانند شیخ مفید و صاحب مناقب
روایت کرده که یزید چون اراده فرستادن ایشان را در شام با ایشان تکلیف کرد دادن ایشان را لطف نمود
پس نعمان بن بشیر را که از اصحاب رسول خدا بود طلبید و امر کرد که تهیه سفر ایشان را
دیدن کسی را که بصلاح و امانت موصوف باشد با ایشان روانه کن با جماعتی از لشکریان و
خدمتکاران تا ایشان را بمدینه برسانند پس ایشان را پوشانید و عطایا بایشان
انعام کرد و در روایت دیگر ایشان را حاضر کرد و عطایائی از جهت ایشان از مال خود حاضر
کرد و رو بجانب ام کلثوم کرد که ای ام کلثوم بگیر این مال را عوض آنچه بشما رسید ام کلثوم
گفت یا یزید ما اقل حیاءك واصلب وجهك تقتل اخي واهل بيتي وتعطيني عوضهم

ما لا ای یزید چه بسیار که مرا جفا بر این گونه کردی مرا بیکس و اهل بیت او را شهید کردی و مال
عوض آن میدهی و میگوئی این عوض آن چه بشما رسید فوالله ما کان بذل شعر بخیلا
قسم که اینها بلکه جمیع دنیا در برابر یک موی ایشان نمیشود و بروایت صاحب مناقب بعلی بن
الحسین گفت هذا العشر کند بسر مرجانه را بخدا قسم که اگر من با پدرت مثل این میکردم
هر چه از من میخواست با و عطا میکردم و کشتن را از او دفع میکردم اگرچه بتلف شدن
بعضی اولادم بود و لکن قضای الهی چنین شده بود هر حاجتی که تو را عارض شود بمن رجوع کن
بس سفارش کرد ایشان را بآنکه با ایشان میرفت که با ایشان نیک رفتاری نماید اند ره
ایشان را از شام بسرعت برد و در بین راه بحسن سلوک رفتار مینمود سید بن طاوس
میفرماید چون از شام بیرون آمدند و بارض عراق داخل شدند بدلیل خود گفتند ما را
براه کربلا ببر ایشان را بان راه انداخته طی مسافت نمود تا آنکه رسیدند بزمین کربلا
و محل ربض عنا و مکان کشته شدن شهیدان و اسیر شدن زنان و دختران چون
بان مکان رسیدن دیدند که جابر بن عبدالله انصاری با گروهی از بنی هاشم و جماعتی
از خویشان ایشان از اهل بیت بزیارت قبر مظلوم و شهید مدفون در بیابان آمده
بودند و ایشان اول کسی بودند که بزیارت قبر سید آمده بودند چون بایکدیگر ملاقات
کردند هم و ملحق صداها بگریه و ناله بلند کردند و طپانچه برو زدند و یا حسین
گویان بر سر قبر مقدس سرور شهیدان ماتمی بر پا کردند که دلها را کباب میکرد غلغله
در آن زمین بر پا شد از گریه و نوحه ایشان اعرابی که در اطراف آن زمین بوده جمع
گردیدند و بسیاری ماتم داران اعزاداران و نوحه گران از قبیله بیابان

بلا بنوحه گری چون از صحرا امام بر گشتند فناح لسان حال بنات طه وهن یبکین
الکائبات تمینا نفقدنا هیهنا قمراً مضیئاً * بنور هدله بهدی الناطقینا
زبان از زنان سوخته دل باین مقال مترنم بوده اینجاست که بدر فلک امامت که برگشتگان
وادی ضلالت از نور هدایتش براه حق میرسیدند غروب کرد و عالم را ظلمانی کرد
فقدنا هیهنا روحاً و روحاً * و ریحاناً و نبوناً و حیناً اینجاست که روح عالمیان
و راحت مؤمنان و ریحان بستان احمد آخر الزمان را گم کردیم و تیر زهری که جگر قرآن
بان سوخته شده است از نیام ما رفت هنا سنن الحراب علوج حرب هنا
سنت خیول الحرب فینا * اینجاست که اولاد حرب با اساس حرب با او لشدو ملا
غارت کردند هنا ذبح الحسین بغیر جرم * هنا قد ربوا منه الجبینا اینجاست
که شمر ولد الزنا حسین را بشمشیر بیداد ذبح نمود و جبین نورانی او را بخاک
مالید هنا العباس فی یوم عبوس * حیال الماء قد امسی رهینا اینجاست
که عباس را در کنار آب فرات بر زمین زده دستهایش را بریدند هنا ذبحوا
الرضیع بسهم حقد * فما رحموا الصغار المرضعینا اینجاست که بتیر حلقوم علی اصغر
زدند و بعوض آب نهر پیکانش نوشانیدند هنا قد طیرت اسیاف جور
اکف القاسمین المنفقینا * اینجاست که بشمشیرهای جور جدا کردند دستهای
که باب عطا در بارگاه خدا بلند بوده و با عطا و بخشش کشوده بود هنا صبغت
نواصینا دماء * بذبح بنی امیر المؤمنینا اینجاست که موهای ما و پیشانی های
ما از خون کشتگان اولاد امیر مؤمنان رنگین شده بود هنا علی رؤس بنی

وبر روس بنی عقیل العافلینا اینجاست که سرهای اولاد امیر المؤمنین را بر نیزه زدند و سرهای
اولاد عقیل وجعفر را بر نوک سنان او بختند هنا مزقوا الخیام واحرقوها وفیهم
قبیتنا فی الخائفینا اینجاست که خیمهای آل عبا را سوختند و مال ایشانرا غارت کردند
ومارا برهنه کردند در بعضی از حکایات هست که زینب خاتون نمیون بنزدیک قبر برادر
خود رسید دست زد و جامه را چاک زد و باواز حزین فریاد بر کشید واخی وا
حسیناه واحبیب رسول الله یابن مکة ومنی یابن فاطمة الزهراء یابن علی
المرتضی بر زمین افتاد و مدهوش گردید ام کلثوم موی را پریشان کرده طپانچه بر
روی میزد ومیگفت الیوم مات ابی علی المرتضی الیوم حل الثکل بالزهراء
سکینه و فاطمه سایر زنان و دختران فریاد وامحمداه بر کشیدند و نعره واحسیناه
بر آوردند ابن طاوس میفرماید چند روز در ان زمین ماندند و اقامت عزا
کردند و بر روایتی سه روز ماندند و آنجا جابر بن عبد الله وجمعی از بنی
هاشم و غیر ایشان همین که وارد ان زمین شدند و اثار قبر ریحانه رسول الله را
دران بیابان دیدند بی اختیار شدند و از هر جانب ناله واحسیناه بر آوردند
از محمد بن ابی القاسم طبری روایت شده که او روایت کرده است از اعمش و او
روایت کرده است از عطیه عوفی که گفت رفتم با جابر بن عبد الله انصاری
بزیارت حسین چون وارد کربلا شدیم جابر آمد بکنار فرات و غسل کرد
و جامه را ازار نمود و جامه دیگر را ردا نمود پس خود را به سعد خوشبوی کرد
و روانه جانب قبر مقدس شد و مشغول بذکر خدا بود تا آنکه بنزدیک قبر رسید گفت

دست

دست مرا بقبر برسان چون دست او را بقبر گذاردم دیدم خود را بر روی قبر انداخت
و غش کرد و بیهوش بر زمین افتاد و قدری اب بر رویش پاشیدم تا آنکه بهوش امد سه مرتبه
گفت یا حسین یا حسین یا حسین پس گفت حبیب لا یجیب حبیبه مجوبی آن
که جواب حبیبش را نمیدهد پس گفت وانّی لک بالجواب وقد تشحطت اوداجک
علی اثباجک وفرق بین بدنک وراسک و چگونه جواب گویی و حال آنکه رگهای گردن
خود غلطیدی و رگهای گردن شریفت بریده شد و تو را بخون رنگین کرده و میان
سر و بدنت جدایی افتاده پس زیارت کرد آنحضرت را بزیارتی که در کتب علماء
مذکور است بدانکه اکثر علماء مراجعت اهل بیت را از شام بکربلاء معلی ذکر
نکرده اند و بعضی انکار اینرا صریح شده سید بن طاوس است ولکن اگر این
حکایت را صحیح بوده سایر علماء از عامه و خاصه که در تواریخ و کتب مقتل مقصد
ذکر وقایع اهل بیت شده اند بایست آنرا ذکر نمایند و بر فرض صحت این نقل
ورود ایشان در روز اربعین مستبعد است زیرا که رفتن ایشان بکوفه و از کوفه
بشام و از شام بعراق باینچه سید بن طاوس خود ذکر میفرماید که بعد از ورود ایشان
بکوفه پسر زیاد نوشت بیزید کیفیت را و او نوشت که ایشانرا بشام بفرست و هم
چنین ماندن ایشان مدتی در شام در حبس تا آنکه روزهای ایشان اکرم ما
و سرهای بوست انداخت و مدت هفت روز تعزیه داری کردند با وجود این مرآت
بنا مستبعد میباشد و رفتن از شام بمدینه محتاج بآمدن بعراق نیست
که سید میفرماید چون بعراق رسیدند از دلیل خواهش کردند که راه را میل دهد

بجانب کربلا و هم چنین عدم ذکر کیفیت زیارت سید الساجدین ع در روز اربعین
با اینکه زیارت جابر و کیفیت زیارت او مضبوط میباشد شاهدی است بر عدم
صحت این نقل با اینکه ایشان از یزید لعین ماذون نبودند که در بین راه این دلخواه هم
و از امینی که همراه ایشان بود از جانب یزید هرگز بی اذن او بجا عبید ابن علی التیمی کرد
و با وجود اینها همه از حیز امکان بیرون نیست زیرا که عدم ذکر علماء اعم از عدم وقوع
است و مقام ایشان در شام زیاده از هشت روز ثابت نیست و در مدت یکماه مثلا
رفتن از عراق بشام و از شام بعراق امریست ممکن و حکایت دیدن ابو حنیفه هلال
ذی حجه را در کوفه یا بغداد و ادراک او حج را مشهور است و همین کافی است از برای احتمال
صحت این نقل با اینکه سید ابن طاوس اجل از آنست که بی ماخذ ذکر نماید چیزی را
و بالجمله صحت و عدم صحت این نقل را مدخلیتی باستحباب زیارت آنحضرت در
روز اربعین نیست زیرا که استحباب زیارت بجهة روایات و نصوص است اگر چه
فرض کنیم عدم صحت این نقل را چنانچه در اول رجب و نیمه آن و غیر آن از اوقات
مخصوصه زیارت آنحضرت مستحب است بجهة روایات اگر چه حکمتش بخصوصه
معلوم نباشد والعلم عند الله باری چون اهل بیت قضای مناسک
ماتمداری و نوحه کربلا در تعزیت قبلهٔ عارفان و کعبهٔ مقصود عالمیان کردند
چنانچه بعضی ذکر کرده اند سید الساجدین امر فرمودند که بار بستند و روانهٔ مدینه
کردند هنگامه در وقت وداع ایشان برپا شد که از تصورش دل را کباب مینماید
فاطمه دختر سید الشهدا قبر شریف پدر را در بر کشید و افغانی کرد که مدهوش بزمین

افتاد

افتاد و باری بادیه‌های کربلا و تلهای سوزان و سینه‌های از فراق بریان و تن مطهر سرور شهیدان
و سایر کشتگان را وداع کردند و روی براه گذارده و طی منازل نمودند تا آنکه بنزدیکی مدینه رسیدند
صاحب مناقب روایت میکند از فاطمه دختر امیرالمؤمنین که بخواهرم زینب خاتون گفتم
که این مردی که همراه ما میباشد بما نیکی کرد در این سفر و حق او بر ما میباشد آیا صلاح دانی
انعامی با او کرده باشیم خواهرم فرمود بخدا قسم چیزی که با او انعام کنیم نمیباشد مارا
مگر آنکه زیور خود را باو دهیم پس دست بند و خلخال خود را گرفتم و از خواهرم نیز گرفتم
و بجهة آن شخص فرستادیم و عذر از او خواستیم که این عطیهٔ کم را قبول کن که تو با
ما نیکی کرده گفت من اینچه کردم از برای خدا و قرابت شما برسول خدا کردم نه از برای طمع دنیا
سید ابن طاوس روایت کرده است از بشیر بن جذلم که چون نزدیک مدینه
رسید علی ابن الحسین ع فرود آمد و بارها را فرود آوردند و خیمه از جهة
آنحضرت نصب کردند و زنان را فرود آوردند و بمن فرمود یا بشیر رحم الله
اباک لقد کان شاعرا فهل تقدر علی شیء منه ای بشیر خدا پدر ترا رحمت
کند مرد شاعری بود آیا تو نیز میتوانی شعر بگوئی عرض کردم بلی یا ابن رسول الله
فرمود پس داخل مدینه شو و خبر مرگ ابی عبدالله را باهل مدینه برسان بشیر میگوید
اسب خود را سوار شدم و تاختم تا داخل مدینه شدم چون داخل مسجد پیغمبر شدم صدا را
بلند کردم و باگریه این اشعار را خواندم یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین
فادمعی مدرار ای اهل مدینه چه مانده‌اید و با اطمینان خاطر نشسته‌اید بجهة اقامت
مکنید که حسین کشته شد و باین جهة سیلاب اشک از دیده‌های من جاریست

الجسم منه بكربلاء مضرّج والرأس منه على القناة يُدار اي بدن مبارکش را در کربلا در
خون غلطانیده‌اند و سرش را بر نیزه کرده‌اند و در اطراف بلاد گردانیده‌اند میگوید پس گفتم ای اهل
مدینه اینک علی ابن الحسین با عمه‌ها و خواهرانش در نزدیک شما فرود آمده اند و من رسول
او میباشم بسوی شما چون این خبر در مدینه منتشر شد جمیع مخدرات بنی هاشم و زنان
مهاجر و انصار از خانه‌ها بیرون دویدند با گیسوهای پریشان و سرهای برهنه
روهای خود را مجروح ساختند و بر سر و روی خود میزدند و صدا بنوحه و زاری و
واویلاه و واثبوراه بر کشیده بودند هرگز مدینه را بآن حال مشاهده نکرده بودم
روزی تلخ‌تر از ان روز بر مسلمانان ندیده بودم جاریه را شنیدم که نوحه میکرد بر حسین
و میگفت نعى سيدي ناعٍ نعاه فاوجعا وامرضني ناعٍ نعاه فافجعا یعنی
خبر دهنده خبر داد از قتل سیدم و این خبر مرا بدرد آورد و خبر او مرا علیل گردانید
فعينيّ جودا بالدموع واسكبا وجودا بدمعٍ بعد دمعكما معا یعنی ای چشمهای
من گریه کنید بر حسین و اشکهای خود را جاری کنید و پیاپی اشک بریزید على من
دهى عرش الجليل فزعزعا فاصبح هذا الدين والمجد اجدعا ای چشمها
اشک بریزید بر کسی که مصیبت او بعرش پروردگار رسید و عرش پروردگار
جلیل را متزلزل گردانید و دین پیغمبر را خراب و مجد و بزرگی را ناقص
گردانیدند على ابن نبي الله وابن وصيه وان كان عنا شاحط
الدار اشسعا ای چشمها گریه کنید بر فرزند پیغمبر و جگر گوشه وصی پیغمبر
اگر چه از ما دور افتاده و در بلاد بعیده مدفون گردیده پس گفت ای قاصد

حزن و الم مرا تازه کردی بر سید الشهدا و جراحتهای ناسور سینه‌های ما را ریش کردی خدا
رحمت کند تو را تو کیستی و از کجایی گفتم من بشیر ابن حذلم علی ابن الحسین مرا بسوی شما فرستاده
و خود با عیال و زنان و دختران امام شهید در فلان موضع است چون این را از من
شنیدند دست از من برداشته زنها و مردها با چشمهای گریان یا حسین گویان از مدینه بیرون
ریختند و بآن جانب شتافتند من اسب را تاختم و برگشتم راهها پر شده بود از خلق
و راه نیافتم از اسب فرود آمدم و گام بر گردنهای خلق نهادم تا خود را بدر خیمه امام
رسانیدم دیدم آنحضرت دستمالی در دست داشت و اشک مثل باران از دیده میریخت خادمی
در عقب سرش بود کرسی گذاشت و آنحضرت بر ان نشست و بی اختیار شده بود از گریه و از
هر طرف صدای نوحه و گریه زنان و مردان و خواتین معظمه و کنیزان بلند بود و فوج
فوج میامدند و بآنحضرت تعزیه میگفتند صدای واحسیناه و ناله وامظلوماه و واغریباه باسمان
رسید و زلزله در ان زمین برپا شد آنحضرت اشاره فرمود که ساکت شوید چون خروش
خلق نشست خطبه خواند و بعد از خطبه فرمود حمد میکنیم خدا را بر عظایم امور
و فجایع دهور و بر الم محنتهای بدرد آورنده و سوزش گزنده بلاها حمد میکنیم خدا را
بر مصیبتی که از بلیه‌های جلیله و مصیبتهای عظیم است که دلها را کباب و نفوس
تلخ‌تر میسازد ایها الناس خدا راست حمد مبتلا شدیم ببزرگترین مصیبتها که در
اسلام شد بزرگترین رخنها قُتل ابو عبدالله وعترته وسُبي نساؤه و
صبيته وداروا برأسه في البلدان یعنی پدرم ابی عبدالله را کشتند و عترت
او را کشتند زنان و دختران او را اسیر کردند و سرش را بر نیزه زدند و در شهرها

گردانیدند بیرکیت که بعد از کشتن حسین دیگر شادی کند کدام دیده ایست که بر این مصیبت اشک
نریزد و بخل نماید بر ریختن بتحقیق که آسمانهای هفتگانه گریستند و دریاها
گریستند و درختان و ماهیان و وحشیان و ملائکه مقربین و جمیع اهل آسمان گریستند ایها
الناس ای قلب لا یتصدع لقتله ام ای فؤاد لا یحن الیه ای کدام دل است که در این
مصیبت نشکافد یا کدام قلبی است که مشتاق باو نباشد یا کدام گوش مثل این مصیبت را
شنیده ایها الناس اصبحنا مطرودین مذودین شاسعین عن الامصار کانا
اولاد ترک و کابل ای گروه خلق ما را مطرود کردند و از خود راندند و ذلیل
کردند و از هر جهت منع کردند و در شهرها گردانیدند بنحوی که گویا ما اسیران ترک و
کابل بودیم و حال آنکه گناهی نکرده بودیم و امر قبیحی را مرتکب نشده بودیم و بدعتی
در اسلام نکرده بودیم چنین قضیه پیش از این نشنیده بودیم بخدا قسم اگر پیغمبر سفارش
میکرد بایشان کشتن و ذلیل کردن ما را همچنانچه وصیت در رعایت ما کرد
هر آینه از آنچه کردند زیاده نمیکردند فانا لله وانا الیه راجعون چه مصیبتی است جانگداز
و چه ماتمی است دلخراش و چه سخت و دلسوز و دردآور است و تلخ مصیبتی
از خدا میطلبیم در نزد خود از آنچه بما رسید پس ناگاه ابن صعصعة بن صوحان که در
آنوقت زمین گیر شده بود عرض کرد یا ابن رسول الله مرا معذور دار که زمین گیر
بودم و پاهایم سبب آن یاری شما محروم ماندم حضرت عذرش را قبول فرمود و
و بر پدرش ترحم فرمودند و در بعضی از حکایات میباشد که محمد بن حنفیه
چون مطلع شد یا مدن اهل بیت سوار شده بر غیرت بیرون رفت چون نظرش

بر علمهای سیاه و خیمههای بی صاحب برادرش افتاد از اسب در گردید و بیهوش بر زمین افتاد
یکی آمد و علی ابن الحسین ع را اعلام نمود که عم خود را دریاب که نزدیک است هلاک
شود آنحضرت گریه کنان از خیمه بیرون آمد تا بابن عم خود رسید سر او را در کنار گرفت
تا بهوش آمد چون نظرش بر فرزند برادرش افتاد نعره کشید که یا ابن اخی یا ابن اخی یا ابن
قرة عینی این ثمرة فؤادی این خلیفة ابی این الحسین اخی ای نور دیده
برادر نور دیده ام کو میوه دلم کو سرور قلبم کو جانشین پدرم کو برادرم حسین
بکجاست آنحضرت فرمود یا عماه اتیتک یتیما ای عم مرا یتیم کردند مردان ما را
کشتند زنان ما را اسیر کردند کاش بودی و میدیدی برادرت را که چگونه استغاثه
میکند و کسی بفریادش نمیرسید و میدید که او میخواهد و کسی بفریادش نمیرسید
بی معرا با لب تشنه کشتند و حال آنکه هر حیوانی از آب سیراب بود محمد نعره زد
و مدهوش گردید چون بهوش آمد گفت ای فرزند برادر قصه خود را نقل کن آن
حضرت قصه بر غصه اهل بیت را بیان نمیفرمود و او اشک از دیده میریخت
باری بعد از تلاقی قوافل اندوه کاروان الم و اندوه حرم محترم حرم سید انام گردید
و در حین ورود ام کلثوم با دل پر خون میگفت مدینة جدنا لا تقبلینا
فبالحسرات والاحزان جینا ای مدینه جد ما ما را قبول مکن و مکدر و داخل شویم
کما قافله اندوه و حسرت میباشیم الا فاخبر رسول الله عنا
بانا قد فجعنا فی ابینا وان رجالنا فی الطف صرعی بلا رؤس و
قد ذبحوا البنینا کیست خبر کند رسول خدا را که یکجا ما را [illegible]

مبتلا کردند و یکجا مردان ما را در زمین کربلا بلیبر بر زمین انداختند و اطفال ما را ذبح نمودند
الا یا جدنا انا اسرنا وبعد الاسر یا جد سبینا ای جد بزرگوار ما را باسیری مبتلا کردند
و بعد از اسیری ما را به بندگی گرفتند ورهطک یا رسول الله اضحوا عرایا
بالطفوف مسلبینا اولاد تو را یا رسول الله همگی در زمین کربلا برهنه و عریان
کردند وقد ذبحوا الحسین ولم یراعوا جنابک یا رسول الله فینا حسین تورا
ذبح کردند و حرمت تو را در باب ما رعایت نکردند افاطم لو نظرت الی السبایا
بناتک فی البلاد مشتتینا ای مادر ای فاطمه کاش میدیدی دختران تو را که اسیرانند
که ایشان را متفرق کردانیدند افاطم لو رایتنا سهاری ومن سهر
اللیالی قد عمینا ای مادر کاش ما را میدیدی در راه سفر تمام شبها منع کردند
بخواب رویم و از بیخوابی نزدیک رسید که کور شویم فلو دامت حیوتک لم
تزالی الی یوم القیمة تندبینا اگر زنده بودی ای مادر تا قیامت بر حال
ما نوحه میکردی وعرج بالبقیع وقف ونادی ایا بن حبیب
رب العالمینا وقل یا عم یا حسن المزکی بنات اخیک اضحوا ضایعینا
بالاد و بقیع و بایست و ندا کن حسن مجتبی را و بگو که دختران برادرت را اسیر کردند
و بی یاور نمودند ایا عماه ان اخاک اضحی بعید عنک بالرمضاء رهینا
بگو ای عم بزرگوار برادر بزرگوارت را شهید کردند و بدنش را بر ریگ کرم بیابان
انداختند بلا راس تنوح علیه جهرا وحوش والطیور الطایرینا
برادر تو را بی‌سر بر زمین انداختند و وحشیان صحرا و مرغان هوا نوحه گر او بودند

اضحی

ولو عاینت یا مولای ساقوا حریما لا یجدن لهم معینا علی متن النیاق بلا وطاء
وشاهدت الذوین مکشفینا کاش میدیدی حریم برادرت را که با سرهای
برهنه سوار بر شتران نموده اند و قصیده طولانی است چون اهل بیت وارد
مدینه شدند آمدند به مسجد پیغمبر و زینب خاتون آمد دست خود را بدو بازوی
در مسجد گرفت و فریاد زد که یا جداه انی ناعیة الیک اخی الحسین ای جد بزرگوار
حسین ترا کشتند و من خبر شهادت او را بسوی تو آورده ام و مانند باران اشک
از دیدها میریخت از ورود اهل بیت بروضه متبرکه پیغمبر شیونی از ایشان برخاست
که گویا در و دیوار روضه شریفه بلکه همه مدینه بر خود میلرزید و میگریست
گویا قبر مبارک را بتزلزل در آوردند هر جانب ناله و اجداه و امحمداه بلند بود
و چون بجانهای خود برگشتند خانهای خود را خالی و بی صاحب دیدند اندوه
ایشان زیاده گردید گویا در و دیوار خانها از مفارقت صاحبان خود که شب و روز
در آنها بعبادت مشغول بودند میگریست ولله در من قال وقفت علی
دار النبی محمد فالفیتها قد اقفرت عرصاتها وامست خلاء من تلاوة
قاریء وعطل منها صومها وصلاتها واقف شدم بر خانهای پیغمبر
و آل او دیدم آن خانها را خالی و بی انیس و بسبب رفتن اهلش از آن خالی یافتم از تلاوت
قرآن و صوم و صلوة وکانت ملاذا للانام وجنة من الخطب یغشی المعتفین
صلاتها این خانها همیشه پناه عالمیان و کهف درماندگان بود از هر بلیه
این منزلها بود که موضع حاجات طالبین و منهل صادرین و واردین بود که در آن

مراجعت بنسخه تمام

بخشتها بمالکین شد فاقوت من السادات من آل هاشم ولم تجتمع بعد الحسین
شتاتها خالی گردید این منازل وحی و نزول ملائکه از سادات از آل هاشم
و بعد از کشتن حسین خرابیها معمور نشد و تفرقه ان بجمعیت هرگز مبدل
نگردید فعینی لقتل السبط عبری ولوعتی علی فقدهم ما تنقضی زفراتها
شهادت سبط مظلوم پیغمبر دیده مرا همیشه گریان دارد سوز تن دل من بجهة
رفتن سادات هرگز فرو نمی‌نشیند فیا کبدی کم تصبرین علی الاذی اما آن ان
تفنی اذا احزانها ای دل تا کی باید صبر کنی بر اذیه والم دشمنان ایا وقت آن
نشد که مولای عالمیان بر خیزد و عالم را پاک از ظلم وجود و داد ستمگران بستاند
تا حسرت تو کم گردد مولای ضاق الصدر قل الصبر جل الامر طال التضرع
المتضرع فثم غیب مأمور علی اسم الله واعده بها امر کل حین فیبدع
ابح البلاد من الفساد وقم بلعباء الجهاد وثب لذلك واسرع
یا رب کن عونا له ومؤیدا واذل به جور المعاند واقمع تمام شد شرح
شریفه در دهم رجب المرجب علی سبیل العجاله در حوالی ناظرین در ان که مؤلف
عاصی شد رحیات و ممات بطلب مغفرت یاد و بذکر خیر او شاد نمایند و اگر
خطا و خللی از ان بر خورند او لا مساعده در مخطئه نمایند و بعد فرض تحقق خطا
مستبعد نیست انکه سر زا با بشر خطاست اللهم اعف عن خطیئاتنا
و آثامنا واختم لنا بالحسنی وارزقنا التقوی واجعلنا من المتمسکین
بولایة محمد و آله سادات الوری والحمد لله رب العالمین

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب علی ید الفقیر الحقیر المحتاج الی ربه الغنی علی ابن اکبر الحسینی
الحمد علی محمد و آله
غفر الله لهما ولمن سکن فی الجمیع المؤمنین مع التقی واهل البیت الاطهار الطیبین فی شهر ربیع الثانی
من شهور سنه ست وستین بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة

علی محمد و آله خیر البریة

شرح قصیده سید اسمعیل حمیری رح

حکایت کرده فضیل بن عبد ربه که گفت داخل شدم بر حضرت امام موسی ع پس آنحضرت
گفت ای فضیل گفتم ای آقای من بدرستیکه بخوانم قصیده سید اسمعیل حمیری را آنحضرت فرمود
اری پس بعد از ان امر فرمود حضرت که پرده‌ها را و بخشند و پرده‌ها را گشودند و
نشانید حرم خود را در پس پرده بعد از ان فرمود ای فضیل مبارك کرد الله خدا در
باب تو پس از ان خواندم این قصیده پس چون رسیدم بقول او که وجهه کالشمس اذ تطلع
شنیدم صدای از پس پرده و فغان گریه اهل بیت و عیال آنحضرت بود و خود آنحضرت نیز گریست
چرا که آنحضرت رقیق القلب بوده و نزود داشت او وحی امد پس آنحضرت فرمود که
ای فضیل از کیست این قصیده گفتم از سید حمیری پس فرمود پر رحمه الله
پس گفتم ای مولای من بتحقیق که من دیده‌ام که مرتکب گناه است حضرت فرمود
خدا رحمت کند او را پس گفتم که من دیدم او را که بنبیذ می آشامید حضرت فرمود یغفر الله

خدا رحمت کند او را و بر خدا است کل نیست اینکه بیامرزد او برای محبت جدم علی بن
ابیطالب شاد شد پس گفتم حمد خدا را بر ولایت محبت او پس قصیده را تا آخر
خواندم و آنحضرت میگریستند حکایت کرده سهل بن ذبیان فضیلت این قصیده
را که گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا ع در بعضی از روزها پیش از آنکه کسی داخل
شود بر آنحضرت پس فرمود مرحبا ای ابن ذبیان در این ساعت رسول ما می آمد
بنزد تو که تو را حاضر سازد نزد ما پس گفتم چه چیز باشد یابن رسول الله برای خوابی که
دیشب دیدم و مرا مضطرب گردانیده و بیداری از خواب مرا دست داده من گفتم خیر
خواهد بود پس آنحضرت فرمود ای ابن ذبیان در خواب دیدم که گویا نردبانی برای
من نصب کردند که صد پایه داشت پس بالا رفتم تا پله بالای نردبان پس از آن من گفتم
ای مولای من تهنیت میدهم تو را بزندگی صد سال برای هر پله یکسال آنحضرت
فرمود ما شاء الله پس از آن فرمود که ای ذبیان وقتی که ببالای نردبان رفتم
که گویا داخل شدم در قبه سبزی که دیده میشد ظاهر آن از باطن آن و دیدم جد
خود رسول خدا که در آنجا نشسته و در راست و چپ او دو پسر خوش روی بودند
که نور از روی ایشان میدرخشید و دیدم زنی خوش خلقتی و دیدم آنحضرت
مرد خوش خلقتی که نشسته بود و دیدم مردی ایستاده در نزد آنحضرت و این
قصیده را میخواند پس چون پیغمبر مرا دید گفت مرحبا ای فرزند من علی بن
موسی سلام کن بر پدر خود پس سلام کردم بر او پس گفت سلام کن بر مادرت
فاطمه زهرا پس سلام کردم بر او پس آن فرمود که سلام بر دو پدر خود حسن و حسین

پس سلام کردم بر ایشان بعد از آن فرمود که سلام کن بر شاعر و مادح ما در دار دنیا
سید اسمعیل حمیری پس سلام کردم بر او و نشستم پس ملتفت شد پیغمبر بجانب
سید اسمعیل و فرمود باو که عود کن با آنچه در آن بودی از خواندن قصیده پس او شروع
کرد در خواندن این بیت که لام عمرو باللوی مربع پس پیغمبر بگریست و چون باین بیت
رسید که وجهه کالشمس اذ تطلع پیغمبر و فاطمه و هر کسی با او بود همه بگریستند و چون
باین بیت رسید که قالوا له لو شئت اعلمتنا الی من الغایة والمفزع پیغمبر هر دو
دست خود برداشتند و فرمودند خدایا تو شاهدی بر من و ایشان که اعلام
کردم ایشان که غایت و مفزع علی بن ابیطالب است و بدست مبارک خود بجانب آن
حضرت اشاره کرد و آنحضرت در آنجا نشسته بود و حضرت امام رضا ع فرمود که
چون فارغ شد سید اسمعیل حمیری از خواندن قصیده پیغمبر بجانب من
ملتفت شدند و فرمودند حفظ کن این قصیده را و شیعیان ما را امر کن که آن
را حفظ کنند و اعلام کن ایشان را که هر کس حفظ کند و مداومت نماید
بر خواندن آن من ضامنم بر خدا بهشت را برای او پس حضرت ع فرمود که پیغمبر
خدا قصیده را مکرر کردند تا من حفظ کردم و از خواب بیدار شدم و خوب
حفظ داشتم و این دو حدیث شیخ فخر الدین در کتاب منتخب فی مناقب نقل کرده

قصیده سید اسمعیل ره

لِاُمِّ عَمرٍو بِاللِّوىٰ مَربَعُ — طامِسَةٌ اَعلامُها بَلقَعُ

منزلت جای ام عمرو اندر لوی — کهنه و آثار کهن ازوی بجا

تروح عنه الطير وحشية … والأسد من خيفته تفزع

مرغ از آنجا میرود وحشت زده … در فزع افتد ز بیمش شیرها

برسم دار ما بها مونس … إلا صلال في الثرى وقع

نیست در آنجا مونسی … غیر ماران خفته در [illegible]

رقش يخاف الموت نفثاتها … والسم في أنيابها منقع

مار ابلق کز دمش ترسیده مرگ … زهر جنبیده به نیش آن مارها

لما وقفن العيس في رسمها … والعين من عرفانه تدمع

چون در آنجا ایستادند اشتران … اشک ریزد دیده از چشم ما

ذكرت من قد كنت ألهو به … فبت والقلب شج موجع

یاد دارم آنکه عاشق بودمش … دل غمین بود و در خفتن در بلا

كأن بالنار لما شفني … من حب أروى كبدي تلذع

بود در آتش جگر گویا کباب … ز آتش رنج دوست لاغر شد جگر

عجبت من قوم أتوا أحمدا … بخطبة ليس لها موضع

این عجب زین قوم کآمدند … خطبه کردند بی ادا و عا

قالوا له لو شئت أعلمتنا … إلى من الغاية والمفزع

کاش میگفتی به اصحاب ای رسول … جانشینت کیست در حکم قضا

إذا توفيت وفارقتنا … وفيهم في الملك من يطمع

چونکه جان کردی رها ما را بجا … در میان شان اهل خواهش ملک را

فقال

فقال لو أعلمتكم مفزعا … كنتم عسيتم فيه أن تصنعوا

گفت اگر این قول را سازم صریح … میشوید نزدیک این کار شما

صنيع أهل العجل إذ فارقوا … هرون فالترك له أودع

چون بهارون قوم گوساله پرست … پس نگفتن بهتر از گفتن مرا

وفي الذي قال بيان لمن … كان إذا يعقل أو يسمع

هم در این مجمل بیانی گرچه بود … بهر اهل سمع و ارباب ذکا

ثم أتته بعد ذا عزمة … من ربه ليس لها مدفع

بعد از آن از حق رسیدش آیتی … کش نبود تاویل و تعویقش روا

أبلغ وإلا لم تكن مبلغا … والله منهم عاصم يمنع

این رسالت ورنه مبلغ نیستی … حق ز اعدا میشود حافظ ترا

فعندها قام النبي الذي … كان بما يأمر به يصدع

مصطفی برخواست لطف الله بود … بهر فرمان بر امر خدا

يخطب مأمورا وفي كفه … كف علي ظاهرا تلمع

خطبه گفت و در کفش دست علی … بود تابان عیان و برملا

رافعها أكرم بكف الذي … يرفع والكف التي ترفع

بر کفش خوش کرامت دستها … رافع و مرفوع در هر دو سرا

يقول والأملاك من حوله … والله فيهم شاهد يسمع

گفت برجا که بود و درش ملک … بود حاضر در میان سامع خدا

مَن كُنتُ مَولاهُ فَهذا لَهُ   مَولى فَلَم يَرضَوا وَلَم يَقنَعوا

هرکه را مولی منم مولی علی است   لیک نشد راضی کسی زان مقتدر

فَاتَّهَموهُ وَحَنَت مِنهُمُ   عَلى خِلافِ الصادِقِ الأَضلُعُ

متهم کردندش بجیده شد   برخلاف صدق پهلو قوم را

وَضَلَّ قَومٌ غاظَهُم فِعلُهُ   كَأَنَّما آنافُهُم تُجدَعُ

خشمگین گشته قوم از کار او   شد بریده بینی ایشان گوئیا

حَتّى إِذا وارَوهُ في قَبرِهِ   وَانصَرَفوا في دَفنِهِ ضَيَّعوا

تاکه بعد از امر دفن و الفراق   اکثرش کردند ضایع آنچه را

ما قالَ بِالأَمسِ وَأَوصى بِهِ   وَاشتَرَوا الضُرَّ بِما يَنفَعُ

در سفارش که بعز بقوم   زود خریدند بعوض نفعها ضرر را

وَقَطَّعوا أَرحامَهُ بَعدَهُ   فَسَوفَ يُجزَونَ بِما قَطَّعوا

قطع ارحام کردند قوم   زود جزا یابند در عقبی جزا

وَأَزمَعوا غَدرًا بِمَولاهُمُ   تَبًّا لِما كانوا بِهِ أَزمَعوا

قصد با مولا رحیم کردند مکر   تبه برکنند با این قصدها

لا هُم عَلَيهِ يَرِدوا حَوضَهُ   غَدًا وَلا هُوَ فيهِمُ يَشفَعُ

که بر او وارد بحوضش نشوند   که شفاعت شان کند روز جزا

حَوضًا لَهُ ما بَينَ صَنعاءَ إِلى   أَيلَةَ أَرضِ الشامِ أَو أَوسَعُ

حوض او باشد ز صنعاء یمن   تا زمین شام بل بیش و فضا

ينصب

يُنصَبُ فيهِ عَلَمٌ لِلهُدى   وَالحَوضُ مِن ماءٍ لَهُ مُترَعُ

در میان شان ایستد برپا علم   حوض کوثر پر از آب و با صفا

يَفيضُ مِن رَحمَتِهِ كَوثَرٌ   أَبيَضُ كَالفِضَّةِ أَو أَنصَعُ

آب آن لب ریز فیض رحمت است   صاف چون نقره سفید و پر ضیا

حَصاهُ ياقوتٌ وَمَرجانَةٌ   وَلُؤلُؤٌ لَم تَجنِهِ إِصبَعُ

ریگش از یاقوت از مرجان و در   گوهری کانرا نچید انگشتها

بَطحاؤُهُ مِسكٌ وَحافاتُهُ   يَهتَزُّ مِنها مونِقٌ مَربَعُ

جویبار مشک و کنارهاش   سبزهای تازه لرزان از ضیا

أَخضَرُ ما دونَ الوَرى ناضِرٌ   وَفاقِعٌ أَصفَرُ أَو أَنصَعُ

سبز خرم در نظرها آن کنار   با گل رنگین و زرد با صفا

وَالعِطرُ وَالرَيحانُ أَنواعُهُ   ذاكٍ وَقَد هَبَّت بِهِ زَعزَعُ

بوی خوش ریحانها ز هر نوعش هست   میوزد بر وی نسیم خوش هوا

ريحٌ مِنَ الجَنَّةِ مَأمورَةٌ   ذاهِبَةٌ لَيسَ لَها مَرجِعُ

زامر حق آید نسیمش از بهشت   متصل بی بازگشتی در قضا

فيهِ أَباريقُ وَقِدحانُهُ   يَذُبُّ عَنها الرَجُلُ الأَصلَعُ

کوزه‌ها و جامها بر دو دان   مرد اصلع دور سازد خلق را

يَذُبُّ عَنها اِبنُ أَبي طالِبٍ   ذَبَّكَ جُربًا إِبِلٍ شُرَّعُ

دور شان سازد علی از لب حوض   دور کی گرگین شتر از آب ها

اذا دنوا منه لكي يشربوا — قيل لهم تبا لكم فارجعوا

نزد قرب شرب ان کوینديش ن — زاب بر گردید خسران بر شما

دونكم فالتمسوا منهلا — يرويكم او مطعما يشبع

راه جوید کزید نهری بطلبید — با طعامی بهر سیری زین دو تا

هذا لمن والى بني احمد — ولم يكن غيرهم يتبع

این برای شیعه ال نبی است — غیر این نیست تابع اب را

فالفوز للشارب من حوضه — والويل والذل لمن يمنع

رستگاران کوز حوضش نوش کرد — ویل و خواری بهر ممنوعش سزد

والناس يوم الحشر راياتهم — خمس فمنها هالك اربع

مردمان را روز محشر از علم — پنج باشد در سقر زان چار تا

فراية العجل وفرعونها — وسامري الامة المشنع

رایت گوساله و فرعون ان — سامری قوم بو بکر دغا

وراية يقدمها حبتر — للزور والبهتان قد ابدع

یک علم در پیش روباه عمر — مبدع بهتان و

وراية يقدمها نعثل — لا برد الله له مضجع

یک علم در پیش عثمان بیهده — گرم از اتش جایگاهش دائما

وراية يقدمها ادلم — عبد لئيم لكع اكوع

رایت از ان سفین سگ — بنده معیوب کردن پیش را

اربعة

اربعة في سقر اودعوا — ليس لهم من قعرها مطلع

در جهنم هست جای این چهار — از تهش نبود طلوع این چهار

وراية يقدمها حيدر — ووجهه كالشمس اذ تطلع

رایت حیدر بود در پیش ان — از رخش مهر عالم بر ضیا

غدا يلاقي المصطفى حيدر — وراية الحمد له ترفع

مصطفی فردا بحیدر برخورد — رایت حمدش بسر بال هما

مولى له الجنة مأمورة — والنار من اجلاله تفزع

هست در فرمان او حور بهشت — اتش از پیش فزع دارد بجا

امام صدق وله شيعة — يرووا من الحوض ولم يمنعوا

ان امام صدق دارد پیروان — میخورند از اب حوض با صفا

بذا جاء الوحي من ربنا — يا شيعة الحق فلا تجزعوا

امده وحی از خدای ما چنین — زر فزع فارغ شوای شیعها

الحميري مادحكم لم يزل — ولو تقطع اصبعا اصبع

حمیری مدح شما گوید مدام — گر کنند انگشت انگشتش جدا

وبعدها صلوا على المصطفى — وصنوه حيدرة الاصلع

والكرامة ذات اكرمكم الله بَهْ بفتح با و سكون هاء اصلش بها بود نقل کرده اند
حرکة هاء ابباء دادند بعد ان سبب حرکة باء و الف بة بالتقاء ساکنین بیفتاد — مبحث در اسم اشاره است
یعنی کرامت انچنان کرامتیکه اکرام کرده خدا شما ان کرامت را و ذات مبنی است
بفتة جمعتها من اينق موارق وذلك بنحص بغير سائق یعنی جمع
ان ناقهء ران ناقه شده یعنی انچنان ناقهای که شناسند بغیر راعی و ساربان
وشاهد این بیت در ذات است که بمعنی التی امده است الا تسألان المرء — مبحث در موصول است
ماذا يحاول أنحب فيقضى ام ضلال وباطل یعنی اگاه باشید شما این دو مرد
و بپرسید از ان شخص که چه چیز است انچیزی که طلب میکند ایا نذر است
که بجا می ارد یا در ضلالت و بطلان و شاهد این بیت در ذات که اسم
موصول است بمعنی الذی باعتبار اینکه بعد از ما استفهام واقع شده و
ملغات نیست عدس ما لعباد عليك امارة امنت وهذا تحملين طليق
یعنی اسب نیست عباد ابن یزید ابن ابی سفیان را بر تو حکمی خلاص شدی
و انچنان کسی که بر داشته تو اورا ور ها کرده شد ها از حبس است و عدس
زجر للبغل لا للفرس وقيل انه اسم بغلة بغینها سمیت باسم زجرها و شاهد
این بیت در کلمهٔ ذا است که بمذهب کوفیین موصول است و ایشان تقدم
ما و من را شرط میدانند و تحملین صلهٔ اوست مع خلاف دیگران که اسم
اشاره میدانند و جملهٔ تحملین حال و طلیق داده و این قول ترجیح دارد ما

ع
نماز روزه ذکر. جهاد جماعه جمعه قرآن علم عاشوراء
من رجال او امراة مسلم و مع غيبته عن قريه عاشوراء او غيره قطرة
واحدة الا و كتب له اجر مائة شهيد

بالحكم الترضى حكومته ولا الاصيل ولا ذى الرأى والجدل يعنى نيستى تو
حاكمى انچنان حاكمى كه مرضى باشد حكومت او و اصيل نيستى و صاحب فكر و
شد ميل العل [illegible] نيستى و شاهد اين بيت در ترضى است كه فعل مضارع صلهٔ
ال واقع شده از جهت اينكه بر او در معنى صفت است و الف و لام بمعنى الذى است
و اين حكم در نزد نحات محمول است بر ضرورت شعرى خلاف مر ابن مالك را
كه بضرورت قايل نيست و در اين قول او اكثر علماى عرب گفته اند كه پير مالك
ضرورت شعرى نمى فهمد و در تقدير صيغه مفعول بجاى مستقبل و [illegible] المجدع [illegible]
من القوم الرسول الله منهم لهم دانت رقاب بنى معد يعنى من از جمع هستم
انچنان جمعى كه رسول صلعم از ان جمع است و از براى ايشان تواضع و فروتنى
كرده اند گردنهاى قبيلهٔ بنى معد و شاهد اين بيت در اينان جملهٔ
اسميه است صله براى الف و لام و اين شاذ است و ضرورت من يعنى
بالحمد لا ينطق بما سفه ولا يحد عن سبيل الحلم والكرم يعنى كسى كه خواهد
مردم او را حمد كنند بايد كه نطق نكند با نچيزى كه ناخوش است و ميل
نكند از طريق حلم و كرم و شاهد اين بيت در صله صلهٔ موصول است كه مبتداء او
باشد با اينكه صله طول ندارد اين ضعيف است وخير الخير ما كان عاجله
يعنى هر كار خيرى كه در كردن او تعجيل نمايند و به تعويق نيندازند خيرى
كار خيرى خيرى است و بالا تر از همه كار است اى ما كان عاجله و شاهد اين بيت

دهرن

فى معناى من باشد و شاهد اين بيت در ضمنت اياهم است كه از براى ضرورت
شعرى ضمير منفصل آورده است اصل اين بود كه متصل آورد و ضمنتهم بگويد
با امكان اتصال عددت قومى كعديد الطيس اذ ذهب القوم الكرام
ليسى و يعنى شمردم قبيلهٔ خود را مثل شمردن ريگ بيابان زمانى كه برفتند وان
قوم كريم سواى من و شاهد اين بيت در حذف نون وقايه است از ليسى
و اين خلاف حكم افعال است براى ضرورت شعر بيت كمنية جابر اذ قال ليتى
اصادفه وافقد جل مالى يعنى تمنا ميكنم مثل تمناى كردن جابر [illegible] كه گفت
ميشد كه بر ميخوردم بدشمن و مفقود ميساختم مال خود را تمامى و شاهد اين
بيت در ليتى است كه استعمال شده است بدون نون وقايه براى ضرورت شعرى و اين
حرف شبيه بفعل است بدون نون وقايه اولويت دارد فقلت اعيرانى لعلى
اخط بها قبرا لابيض ماجد يعنى گفتم بان دو كس كه عاريه دهيد بمن تيشه را
شايد كه بسازم بان تيشه علامت از براى شمشير [illegible] خود و شاهد اين بيت در
لعل است كه اصل اين بود كه بدون نون وقايه باشد بمتابعت كلام مجيد
كه لعلى ابلغ الاسباب ذكر شد وانى على ليلى وانى على ذاك فيما بيننا
مستديمها يعنى بتحقيق كه من بر ليلى عتاب كننده ام و بتحقيق كه من در اين
حالت انچه ميان ما است استدامت دارم بر ان حالت او شاهد اين بيت
در حروف مشبهه است در حرف نون وقايه و در عدم حرف آنها

السائل عنهم وعنی لست من قیس ولا قیس منی یعنی ای سؤال کننده

از قوم معروف و از من نیستم من از قیس و نیست قیس از من و شاهد این بیت در

دو حرف جاره است در حذف نون وقایه از جهة ضرورت شعر

فی فتیة جعلوا الصلیب الههم حاشای انی مسلم معذور یعنی در حالتی که

بودم در میان قوم که آن قوم بت پرست بودند و در میان ایشان مسلمانی

بود عذر من بتحقیق که من مسلمانم و معذورم و شاهد این بیت در حاشای است

که نون وقایه داخل نشده است و اصل اعلام الحاشا است بغیر عن و من

قدنی من نصر الخبیبین قدی لیس الامام بالشحیح الملحد یعنی بس است

مرا نام و معین دو پسر عبد الله ابن زبیر و نیست امام بخیل و ملحد و شاهد

این بیت در دو لفظ قدی که یکی با نون تشبیه تلفظ کرده و دیگری

بدون نون تشبیه بحسب کرده حجابین النحتین ابلغ هذیلا و ابلغ

من یبلغهما عنی حدیثا و بعض القول تکذیب بان ذا الکلب عمرو خیرهم مبحث در علم است

نسبا ببطن شریان یعوی حوله الذئب یعنی برسان قبیله هذیل را

و برسان کسی را که تبلیغ کند ایشان را از جانب من خبرها و حال آنکه بعضی

حرفهای ایشان دروغ است باینکه ذا الکلب عمرو از ایشان بهتر است

از جهة نسبت بکره هی شریان در حالتی که فریاد میزنند در اطراف

او گرگان و شاهد این بیت در تقدیم لفظ کذا الکلب باشد بر

الاسم